









197



از قبا برای بیان فہم



۴۹۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

۷۸۰





در روز و امر حمزه و ثنا. و غرطو امر سباسب و تائیس که کثر افراد  
فرایند سبک شهر را یافته احتمال اجتماع و انتظام و وفرت  
امداد و موافق طرّف و او نه و سور و از منزه امکان اندراج و  
کنجایش اولیه اول که کار بنده پروردگار بخشایند بخشایش  
حضرت سرور و جنت در که گواهی سبک کل انسانی خلعت خلعت و  
تقد خلعت الانسان یک مکرّم و معزز و لباس استعداد وین فصلنا  
علی کثر من خلعتا اید معلّم و مطرّز ایوب کمال قدرت و جلال حکمی  
روح لطیفین جسم کشفیه ترکیب پیوند و عالم خلق و امر و قایت  
تکمل بارمانند ممتاز و سر بلند ایلدی  
اسمان بارمانت متواکست قرعه کار بنام من دیوانه زرد  
پس ترکیب انسان مجرد و مادی و محتوی و باقی و فانی منطوق  
اول مغله طلسم رایج و بر رخ جامع اولدی **مشتوی**  
خود جانور به زمر دم ندید که مردم تواند بیزدان رسید

چنان دان که جان بهتر کس  
نه زین عالم از عالم است  
تن او را بگردار جامه است  
اگر بفکند و ریشود است  
بجان پس کرامی تن خوشین  
جو جامه که باشد کرامی تن  
لاجرم تخالف انواع ترکیب روح و جسد و تباین اطوار ترتیب روان  
و کالبدن خلق و خلق افراد انسان و قابلیت و مشارب صفا  
بشده تفاوت نام و تنافی مالاکلام نمایان و جلوه کرا و بشده  
**قطعه** اول حکیم ازل که صنف  
ظاهر و لدی طلسم نوع بشر  
مختلف ایتدی قابلیتین بعضی مایل بخیر و بعضی بشر  
رنی صانع حکیم و قادر علیم که مخلوق با خلاق اندام نه ممتل و  
اقریم الی احکم اخلاق درجه سینه متصل و لدی تشاة ذیوی  
زیور فضل و کماله محلی و مزین و عالم اخروی ده صنف اهل صفا  
حشره اوله برین مقرر و معین ایلدی  
نامل فی التی قلنا تجدد فیها جلال الله  
فنعم الرب المولی تعالی الله تعالی  
و غمایم صیبات صلوات طیبات و جد اول تسیمات  
زکیات تسیمات اول مادی سئل و خاتم رسل جبابنه شایسته  
و خلیق در که تفصیل صفات سعادت سمائی اچون نص آنک علی  
خلق عظیم منزل و ذات رسالت صفاتی تجمل دایره وجود  
و تبتم مکارم اخلاق اچون مبعوث و مرسل در **نظم**



محمد که جان ویردی نطق مسحا  
 چون آندی قدوم شیرین شات  
 کوز و قاشینه صاد و نون  
 خم زلفه نقش جسم اشارت  
 یکلی شمایل فی طیبه زهرا  
 یفوح کالروضه مطور و شمول  
 اتی بملة ابراهیم والده  
 ذات علی کرم الاخلاق و جود  
 و ریح رضای احدیت ایچون که ماضی ختامه مسک و بد کفایت  
 المناسون در افواه ارواح آل و اصحابه ریزان و سبزه  
 رضوان سبحان غفرانله خاک قبور تابعین هم با جنان نابت  
 و خیران اوله  
 ابر رضوان که بیایان سداب  
 باد بر روضه که غرت و برار نشا  
**ذکر محمد و نشر مداح حضرت خلافت پیامی سعادت**  
**دستگاشی خلد اسد سلطان و افاض علی العالمین**  
 چون نغمه کتاب لوا مع حمد حساب ملک و تاب تصدیق غناه و  
 طره خطاب رواج لغت جناب رسالت مآب تخریری ایل  
 مطرا اولدی لایق اولدر که بونو آمده عالم غیبیک سری افسر  
 مدح پادشاه اسلامه آسمان لای و بوتازه رسیده جهان لار  
 افسری کوسر وصف پناه دین سید الانامه جهان آرای اوله **مجلس**  
 چون فی خامه شد انگشت نما  
 بنوا سازی توحید خدای  
 دلکش از فرم و بیکر خست  
 پرده لغت پیمبر روخت  
 بچو این از غزمه کوتاه کند  
 که شکستی شاهی شاه کند

زیر اصحاب عقول متطابق و ارباب نقول متوافق و در  
 که دایما دین و دولت تو امان و حمای شرع و دین بی حمایت  
 تیغ سلاطین فی امن و اماندر اگر چو بیار شمشیر شاهی و باران  
 سلطان دین پایی ایلد بوستان شرع تازه و مکی اولیه تاب  
 مکتب نجاتی اعدای دین و سموم هجوم کفار و ملحدین ایلد بی برک  
 و نوا اولیه می تقرر و اگر تاب آفتاب عدل و سیاست و نیم  
 غیر شمیم حفظ و حراست جانب آستان دولت ایشان سلطان  
 سعادت نشاندن و اصل اولیه بوستان دین ایمانده کل و کمال  
 سبزه و ضیمران ضمیر اهل عرفان سکفته و خندان و ملوک متعذر در **نظم**  
 بدان ای خسر و منند با او  
 برادر بود پادشاهی دین  
 نه بی تخت شاهی بود دین پایی  
 نه بی دین بود پادشاهی کجایی  
 نه از پادشاهی نیازستن  
 نه بی دین بود پادشاهی افزین  
 اخبار بنویه ده دخی وارد در که الدین اس و الملک حارس و مال  
 اس که فمهندوم و مال حارس فیضایع **نظم منشیه رحمة الله**  
 دین اساس رضای نردا  
 ملک اکا حارس و نگهبان  
 شو که بی حارس اوله ضایع  
 او که بوقدر اساسی ویراندر  
 لاجرم پادشاهان ارجمند و دین پیمان سعادت نمند که ملک  
 جهان فانی ظل زایل اید و کین معلوم و ملک فانی به ملک باقی منضم  
 ایشک در عادت جمیده و سیرت حمیده و خلق خوب خوی



اولد که کمر سعی و اجتهاد می میان مشدود و در ظلم و ضلالتی  
شهرستان بین اوزره مسدود و حفظ و حراست ممالک اسلام  
و اخذ و فتح دیار کفار و ملاحده تمام و قلع و قمع ارباب فتنه و  
فساد و دفع و رفع اصحاب بغی و عناد و رفع قدر عابدان و  
عالمان و دفع ظلم مفسدان ظالمان و انگی کند و لره شعار  
روزگار ایدوب بوجها فانی ده نام نیک و ذکر جمیل لری بخلد و  
باقی و حیاة باقی ده مناشیه مشیر هم به هم بر حقه و رضوان روح  
پرفتن و طریقه ملاقی اولور و آلمنه بعد دعا بوفضایل علییه و  
مناقب سنیه پادشاه دینیه شهریار سعادت و سکا  
خداوند پادشاه عالم پادشاه خداوندان بنی آدم شهریار  
جهان سروری و کامرانی کامکار دیار رحمت پروری و جهانگیری  
در یکدانه درج شامی بخشم جهان فروز برج جهان پناهی خلایق  
عالم کن فکان در دریای جود کوه سرکان مکان حاجی ادناس الکفر  
و الفساد و عنجه الدین حامی اجناس الخلق و العباد عن ایدی  
المعتدین سلطان المفرین المشرقین ظل الله تعالی فی  
النفیقین خادم الحرمین الشریفین ناظم قلاید اکرم علی اجیاد  
الاجناد و الرعایا ناشر فرائد النعم علی رؤس الافراد و البرایا  
معزالین و الدین غیاث الاسلام و المسلمین زبدة  
سلاطین آل عثمان بل زبدة السلاطین علی الاطلاق سلطان

سلطان العرب و الحزم و الروم و الشام و العراق السلطان سلیمان  
خان بن السلطان سلیم شاه خان بن السلطان یزید خان  
ملک الله تعالی من خدم له و صدق و الهلک من غدر به و خان  
حضرتنه خاصه قدسی صفات و سمات عنصر ملک سمات در  
نظم منشیه رحمه الله  
ملک دیشگاه و فلک کاه  
دلی الایادی مفیض النعم  
انک سایه سنده زانندن  
اولور تارزه اندن ریاض و جود  
انک و صفی در فیض نایب  
و شهریار دادگستر که تامت ربع مسکونده استعلای لوی اسلام  
و استیلای علای شریع پیدا لانام الان ممالک محروسه  
حضرتنه مخصوص و دوام دولت و دمان مبارک و بقای  
سلطنت خانواده حجتیه بی تاقیام قیامت حدیث شریف  
لا یرال طایفه من اهل الغرب ظالمین علی الخ حتی تقوم الساعة  
مضمونی اید مقرر و منصوص در  
دولت درین سرا و کشایش درین درست اگر  
آباء عظام و احیاد کرامی نک که لوک زامره و سلاطین قاهره  
ایدیله اقتحام ممالک و اخطار و اختیار مشاق اسفار

ذات م



و مبتدعه و کفار دن اخذ ممالک و امصار ایدوبت توسیع و  
 دین و کثرت امت خیر المرسلین و اعلای لوای حق دولت و اولاد  
 اعدای ملک و ملت استمکه مسامحی حمیده و مآثر حمیده لری تاریخ  
 و وزنامه جهان و کتابه کنار طاق روزگار در  
 بیض الوجوه کریمه احبهم ششم الانوف من الطراز الاول  
 آبا محمد الله تعالی که عهد سلطنت حجتیه فرجام حضرت بابا  
 اسلام ده اولان اخذ و فتح قلاع و امصار و قلع و قمع ملاحه  
 و کفار و توسیع دایره دین و ملت و علو و غلبه ناموس سلطنت  
 انکار اضعاف مضاحفه و امثال مترادف سی در پیش لایف  
 و نمودار لطیفی بوابات دلکش در  
 و ماجد زان آباء له غررا و صار من بعد فهم غرة العر  
 جنان بود پدری کش چنین بود فرزند  
 چنین بود کهری کش جنان بود معدن  
 از تنبج او بجای صلیب و کلیب  
 در دار کفر مسجد و محراب و منبر ست  
 اینجا که بود صبحه نا تو پس کا فران  
 امر و زبانتک نغره الله اکبر ست  
 و بونقبت نامی و موسبت کرامی خاصه سلسله دولت سلطان  
 ال عثمان ابدنا الله تعالی الی انقضای مدد الزمان در که مخران

خان تو بیج ساحه سلطنت و تفسیح عرصه مملکت ده پذیر  
 برتر و سرفتح و نصرت که پادشاه سابقه مقدس و ملش اولیه  
 پادشاه لاحقه مسرور و لور مثلاً سلطان بن محمدی برهان  
 شریعت احمدی مقیم جاده دین سلطان غزاة و مجاهدین  
 فاتح امهات البلاد سلطان محمد بن سلطان مراد انار  
 الله تعالی بر نامه و ثقل یوم العرصات میرانه پدر محمود المصطفی  
 سلطان مراد غازی بلکه جمیع ملوک و سلاطین باضی به طریق  
 فتحی نامسلوک و اخذ و استیلا سی حیره الملوک اولان شهر  
 مستطینیه که ارتقا سمیت بار و سی مسامت سماک و انخفاض  
 عمق خندقی مواصل مرکز خاک عظمت و حصانته شهره جهان  
 و استواری و متانت نادره دور اندر ابتدای دولت و اول سفر  
 و نهضت فتح پیروز و مقرب ملک و مستقر خلافت و مطلع  
 اقباب عدل و داد و مهب نسیم جود و رافت ایلدی اکابر امر  
 افاضل علما و طوایف امم و قبایل عرب و ترک و عجم انده مجتمع  
 و انوار علم و عمل مدارس و ایا سنده طمیع اولوب و بته الاسلام  
 مطلق و دار الملک محقق اولدی حق عارف کامل نامی مولانا  
 نور الدین عبدالرحمن جامی خراسان من مرحوم خداوند کاره کتب  
 منظوم ارسال ایدوبت بومقام ایما المدی که  
 معدن کفر و محمد اصنام شذر حیدر توفیه الاسلام



و مع هذا و اخر عهد شریفه فتح قلعه بلغراد که رفت و مناره  
 موازی بسج شدادر حضرت شریفه مطلوب و مراد اولوب  
 اما مطلع غزو و سفر دن هلال فتح و ظفر نمایان و لمدی ظلمت  
 کفر و ضلال افق قلعه دن پایان لمدی خداوند کار فلک مرآت  
 نوع انحصار له راجع و آیب اولدی چون پیر سلطنت و  
 شاهی قدم مبارک دم حضرت پادشاه مرله مفتخر و مباسی  
 اولدی اول تابشیر سحر دولت و ابتدای سفر و نهضت  
 سمایوننده قلعه بلغراد جوانب اطراف و نواحی کنایه مسخر  
 بندکان دولت روز افزون اولدی و لسان حال و قال علی  
 حسن الفال بویستی مناسب حال نشاد ایلدی که  
 باش تا صبح دولت بد کین سنوز از تبایح سحر است  
 چون بنای برای مدح و ثنای حضرت صاحب قرآن عد و سکن اول  
 مرتبه دن بلند در که بوز من محنت خانه زمین انوک شرف عرفه  
 ایصال کند و رسن بکمال قدر اوله پیل تقی در خور اولد که  
 دعای دولت روز افزون و بقای جاه و جلال و جنت سمایون  
 که واسطه وصول اقبال عالمیان و رابطه حصول مال اومین  
 و عمارت برای شریع و دین و نصارت ریاضت سلام و مسلمان  
 دست تفرع و مسالنی درگاه مهیمین خلافت کشاده و روی  
 تخضع و مسکنی بارگاه ملک علی الاطلاق نهاده **نظم**

**نظم**  
 از سر صدق سحرگاه مناجات کینم  
 عرض حاجت بدر قاضی حاجات کینم  
 خداوندانی نیازا بنده نواز اجاره سازا اگر چه سینه سعی و  
 عملوز دریای بحر و تقصیر مرده کم و باد پای رجا و الموز  
 صحرای شرم و تشویر مرده بریده دم در صد شکر و نزار  
 منت که حفر و الیاس عنایت و توفیق تالی بشارت

<b>مشق نوی منشی رحمه الله</b> صفات ذات پیکر حق چون او نور چون که سرور فی عین خوش و لسون روز و باده و سال که بچوب صادی و لاصید که چور عمر بنی صادی الفدن شمار عمر بن بر کور قاف و کاف سعادت اوله ختم کار و باری او عالم ده حداد و رحمت امین و لسون بلاد دین	ادعوی استجب لکم در خدا یا کاف و نونک حق چون او رحمت حق کیم غرضین که تحت سلطنت شاه و پندار شمار عمری ایرشد که صا نه در صاد و الف ای حی و ایرشد در دکل جو ملک کوه قاف بقایاری کل دیر که جوکاری بو عالمده سر تحت خلافت جهانده دایم است خیر نامه
---	---

**نظم**  
 شجره خلافت مرده جو در افق متصل قیامت یعنی دعای  
 حضرت سلطنت پایی ن ثنای جناب شهنشاهی منتقل المی  
 دعای شاه که صاحب زباید دعای شاه مراده تو اماندر



جهانک تختی و تختک جهانی شهنشسته شمسیم اول کائنات منور طلعتن روی دولت درخت میوه دارانج شاهی زالال تیغی کم آینه ساند کفدن شرم ابدوب نیم نیم او کفدن کم کرم فیضنده جیاشول دکلوریم صورت جهان وردق و ارا اول پراولسون حامی دولت دنان و چشم ملک نور و دا اب وجد سایه سنده عمر خدایا ایل شاه و شهریاره	سنرای افسر و تاج کیانی ولی عهد منشور خلافت وجودن قوی بازوی دولت جهانک مسندی و مرکز شاهی عروپس فتح اکا صورت جیاسندن و درر حاکم نم جزئی در بای کرم در که ایلر کند و بی نم صورت سعادت اکایار اول منور دیده سی شهنشاده جهانک مطلبی و مرکز شاهی نصیب اولسون علی اعدا شمار عمر فی عمر دوباره
---	--

بود اینه داعیه تالیف نه اولد و غین بیان و بعض اخلاق  
کریمه صاحب سعادت فی الجمله ظاهر و عیان قلمقد  
دانش اندوزان فاضل عالم و حکمت آموزان امثال نبی آدم قشده  
مقرر معلوم در که علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدینه  
که حکمت عملیه از عبادت نفوس انسانیه به تکمیل فوز و سعادت  
و محصل قدس طهارت در بیج آدمی بوعلو ملک و وقایفنه

و قایقنه اطلاع و قلیل حقایقنه ارتقا ایتمدن ممکن دکلر که  
زیور کمالات حقیقه ایلد تختی و جلوه گاه سعادت و معارف  
یقینیه ده تجلی ایده و اساطیر حکما و سلاطین علما علم  
مذکوره تالیف کتب شریفه و تصنیف زبر لطیفه ایلد صحاح  
ایل و نهاری رقم زده کلک لطایف نگار ایلد در خصوص  
کتاب اخلاق ناصری که حکیم فاضل نفیرالدین محمد طوسی که  
رواق حکمتک انهدا مندن صکره اساسی بخدی فی طرح و تکرار  
فضلا ایچون کلام مستقیم نقد و خلاصه اشارات اهل حکمت  
شرح ایتمشدر تالیف بیور و ب ناسخ کتب متقدمان  
و طراز دامن آخر زمان اولمشدر **راحمیه**  
جون نکته عاشق از حفا جون چهره دوست در طاعت  
جائز اعوض سرور و شادی در ابدل نشاط و راحت  
بعده فاضل محقق کامل مدقق مالک از نه معانی جلال  
الدین محمد دوانی که تخریر قواعد علمیه ایلد رفع غواشی و تخریر  
عقاید دینی به کتب حواشی ایتمکله مقبول فضلا و محدوح علما  
اخلاق جلای نام رساله تالیفی ایلد کتب خانه حکمتی زین و اول  
ناصری بی ثباتی ایتم اولدی بعده فیض جهان بیغ نکته  
و اعط خط خراسان مولانا حسین اعظم میرزا حسن حسین  
بایقرانامنه کتاب اخلاق محسی تصنیف ایلدی مر حبه ایلد

کامل و فیلسوف م



مبانی سی و اولی که یکی تحقیقات حکیمه و تدقیقات علمیه و درین  
 مشتمل و کلدر اما چون ترکیب معانی سی و وضوح و ظهور و کشف  
 و الفاظ و عباراتی لوح غنوت و سهولت و زره و زهره در  
 قلوب عامه ده جای گیر و اولی که درین زیاده شهرت پذیر  
 اولش در و بارها خاطر عاظمه اندیشه و خاطره او لور دی  
 زبان ترکی روم و زره بر کتاب مرقوم اولیدی که مقاصد  
 حکمت عمیه با تمام جامع و کتب ثلاثیه رابع اولیدی  
 اما علائق روزگار و عوائق لیل و نهار که جمله دن بعضی تحصیل  
 و تحصیل علوم و تدریس و تعلیم فنون ایدی اول محذره جمله  
 غیبی حجاب حقیقه پرورده و اول عذر ای سیمین عذاری  
 عوائق اغدارون در پرده ایدردی تا اول تاریخ مبارکه  
 که سال فرخ فال حساب بجزیدن و اصل عدد و لفظ فرخ سال  
 اولدی نصاریف قضایله شمع دل سوزان شبستان خطه  
 شام غنیمت شامده فروزان اولدی فی الجمله تعویق مباحده  
 و توفیق مساعده و دواعی مجتمع و موانع مرتفع اولوب  
 اواخر سال فرورده شایع شروع کیرلوب اوایل سال  
 آینده ده انجام و اتمام ایرلیدی تاریخ تالیف کتاب  
 سالی که بود حساب فرخ سال آغاز شد این سپاس فرخ سال  
 از بخت شد آخر سال که باشد حسابش رفت آخر سال

و فی الحقیقه سبب حقیقی تالیف و عله نامه نظم و تصنیف اول  
 اولدی که حضرت کرم آیت و معدن آیات که دریای جوی  
 عطا شده در اسم شای فلوسنای کی ایزان و روز زرم  
 باد میلیدن شیر فلک شیر علم که ایزان شبستان مجلس  
 نشانی عود سعود و طیب مکارمه مطرا و کف فیاض عطا  
 رسائی که نه رسالده نه رسالده منزه و مبرور و وزیر عالم عادل  
 که دریای فیض بخشی بحر معانی زبان درشتی اندن بر دل و کف  
 که ریاضی دریای مانی اکانت کف کنار ساحل در مروه استین  
 عدلی راحت رسان و م اولی زمین دیر که من بعد روم کرد قسطن  
 قونمزه صبح صدق صفا آستان جلالتن نمایان اولدی فی  
 عالمندن قباب عدالت طونمزه  
 کنه را کرم او به از شمع امید اقل او به از نزار ضحان  
 پناه و پشت ام قمرالشمس جهان لطف کرم سرور زمین و زمان  
 غمخوارانی امن مانی اول مرتبه جامع در که قریب در که اعدان  
 صفت پیکانکی سمت پیکانکی به مبدل و اضداد و دن خانه  
 اختلاف عارضه ایلاف محول اولوب آتشده کی حرقاب  
 بروقت الی منزل الکن فرید و ضرر آب بسیار شرر شعله ناری  
 مطفی الکن موفی اولوب پرشامین طیار مروح کک و  
 کلک اولمشدر و سیرین پیک بره کوسفنده کرد با شمس

سیرین  
 اولدی



اولش در **قطعه** جهان بساخت چهاراموای دولت تو  
 که از طبیعت اصداد رفت ناسازی  
 از آن گذشت که ستاحی کند پارسین  
 سحر بسردی و باد صبا بغازی **عهد ملک شاهی**  
 اولیدی وزیر نظام ملکی اندن تعلم ایددی بزرجمهرانه  
 کلیدی وزارت نوشین وانی تسلیم و روان نوشین وزارت  
 اندن تسلیم ایددی  
 نه است از صاحب نی درجه در فضل  
 نه است از حاکم طی درجه در جو و  
**قطعه** آصف ثانی که کر برخی ز وصفش بشمرم  
 در جهان باشد سمر چون آصف بن برخیا  
 حسن اخلاقین اگر نقل ابدیه باد بهار  
 سنبیل الطیب اوله صحرالرده سر برک کیا  
 حالی یارب سب لی به منظر اولور سده جوی  
 کف دریا سنده در مهر سلیمان حالیا  
 بذله حامی رنگ رخسار وفا عدله حاجی رنگ مرآت صفا  
 فارس میدان شجاعت حارس دیوان عدالت وزیر اعظم  
 شیر فخم وکیل السلطه القامرة امین الملک الباسره  
**نظم** پادشاهین خداوندی که در ترتیب ملک

سرجه رای دوست رای پادشاه اعظمست  
 آنکه در انگشت تدبیر سلیمان دوم  
 مشورت های صوابش را خواص خانت  
 نظام الملک صلاح العالم غیاث الدوله العلیا علامه  
 والدینا **قطعه منشیه** سخا و قشده خندان اولور آصف بر نور  
 که کرای فیض ایدر جو دین کامسیر حاشا  
 امین در که سلطان معین ملت یزدان  
 معیض الجود والاحسان نه دین علی پاشا  
 صیت جلالة واصد الی مسامع الاقبال وصیب نواله حیا  
 فی مزارع الامال قنبت فی القلوب سنابل المحبة فی کل سبلة حاجة  
**مشنوی منشیه** بدعت و بیدادی جو ناسی در اول  
 دولت و دین پشت و نیاسی اول  
 لطف از لپشت و نیاسی اول  
 شرع نبی مادی راسی اول  
 روشن ایده دولتک کردگار  
 کو کبشی کو کبش صبح وار  
 نیتی چون خیر در صبح و شام  
 عاقبتن خیر ایده رب الانام  
 رغایب معارف و کماله رانغ و مهر مهرله ابکار افکار امل  
 فضله خا طیب حتی بوفیق که یوسف مثال خوان زماندن کم  
 التفات و اخوان بیف کبی حضرت عزیزینه تحفه سی بضاعت  
 فرجاة در رعایت و تفقدی جانیه میل ایدر ار و کمال کر طریدن



الا ترون اني اذني اكيل دیر از اول سیدن دایما اخوان  
 رجاء مصر احسانه کدر لر و لسان حاله بکلمه تذکره ایدر که **نظم**  
 یا محسن من لطفک احسنیت تا بعد لقا ترک الله علینا  
 لاجرم بو کتاب که علم نالیفی قلعه حصار حکمت عملیه او زریه منصوب  
 اسپم علم عالم ارا سینه که علاءن مشتق در منسوب اولوب **نظم**  
 نکات حکمت و اسرار فیه ایدوب الفاظ پاکیده صلا  
 سروش ملک عیسی کوش جان دیدی آدینی اخلاق علای  
 عون عنایت الهی و یمن تربیت جهان بینی دن رکن متمم واتی  
 و صبح امیدم صادق در که بو کتابه او کلی لردن زیاده قبول  
 قلوب موجود بلکه بو کتاب شاهد کماله خلعت جدید امر اخلاق  
 ثیاب قشمندن معدود اوله **نظم**

ناصر ادره نصیر طوی	دیدمی اخلاق و ظهور ایدمی
بعده شمع دوان بستن	اولدی اخلاق جلای رستن
محسن ادینه حسین واعظ	یادکار ایلدی اخلاق حسن
پارسی فایدتی نار و بود	جمله سی اولدی جوا اخلاق
ایلمم تازه تن اول جامه ای	زرکش رومی زیبا یله بن
نکمت خلق علی پاشا دن	اولدی چمن مشک فشاخ زمین
بوی لطفیکه معطر قلده	عالمی زلف عروسان سخن
ایلمدی بنده علی خلاقین	نام عالی سینه اعلا قمودن

لاجرم حتمت تاریخ انوک اولدی اخلاق علای حسن  
 چون مغیض خیر وجود و مفید وجود و توابع وجود اول حی  
 قدیم و ملک و دودور و ممکن و اوصاف و افعالی اصلنده  
 عدم محض و لاشی صرفدن معدودور پس لطف و احسان  
 پیشمارنه توکل و حول و قوت معدومزدن تیری انتمکله فیض  
 عیمینه توسل ایدوب هر خطه و لفظه قوت و لغزته حیا  
 و سمت مقصود و جهت مراده شروع ایده لم و انسداد  
 بتحقیق آمالی جدر و به استعین و هو علی کل شی قدیر  
 چون بو کتاب حکمت عملیه دن اوج فنون مرکب در و فنون  
 موضوعه معروف در و فنون مذکوره دخی بعضی مفید  
 و مجاری به موقوف در لاجرم بر مقدمه اوج کتاب  
 اودره مرتب در مقدمه اول امورک بیاننده در  
 که بو کتابده بیان اولنه حق فنون اول امورک معرفتیه موقوف  
 یا موقوف علیه کلسه باری فی الجمله مفید و معین و منفعل و موقوف  
 معلوم و مقرر و صحیفه فسنده مرقوم و محرر اوله که فنون  
 شروع اسماک امور اختیاریه دندر یعنی اختیار و ارادت و اراده  
 جاری و اکراه و اضطرار و ن عاری در و مقرر اختیاریه  
 ایکی نسیبه به موقوف در ته کم علوم عقلیه و معروف در اول امور  
 شیکم باقیقی نه ایدوکی یا بالکنه یا بوجه ما معلوم اوله ایکی نسیبه



اولد که فی الجمله فایده سی و اراید و کنه تصدیق و لنوب  
بوتصدیق صحیفه فسنده مرسوم اوله و سر علمک مقدماتی  
وارد در که الهی قشده ظاهر در که علم مذکوره یا موقوف علیه  
یا معین و ناصر در لاجرم بومقدمه ده بومذکورات که مجمل  
اولندی مفصلا شرح و بیانی ایراد و لغوی التزام اولو و  
نجه ایچا شدن ترکیب و حرکت و وجه مناسب اوزرینه  
ترتیب اولندی **بحث اول** حکمت عملیه نک مطلقا  
و علم اخلاق و علم تدبیر منزل نجه علم در و تعریف علمی  
انوک بیانی در اول معلوم اولسون که تعریف علم ممکن اولر  
الا حد اسمی سی ایله که تعریف ده اصل در و حد اسمی ایکی  
مرکت در مابه الا شراک که جنس مابه الامتیا که فصل در و  
حکمت عملیه جنسی مطلق حکمت در که اشتراکده کامل و حکمت  
عملیه و نظریه شامل در پس مطلق حکمتی تعریف ترسیم و اقام  
معتبر سینه تنوید و تقسیم ایده لم که حکمت عملیه حد اسمی  
متبیین و ما تبیینی عند الطالب متعین اوله **تعریف**  
**حکمت و تقسیم او بافت م مشهور و حکمت**  
موجودات خارجیه نفس لامرده نه حالده ایسه اول حال  
اوزرینه بلک در و لیکن طاقت بشریه و فائده که قدرت  
انسانی ده ممکن اولد و غی مقدار بوتریف نفس عملیه

شامل دکل و عمل بوترسیم مقتضای حکمت ده دکل  
دکل در و بوندب صوب صوابه یقین و مقبول عاقبه  
محققین در اما بعض حکما حکمتی تعمیم و عملی دخی درج ایدوب  
بوجود اوزر تقسیم ایلدیر که حکمت نفس انسانی ده علم و علمک  
حصولی و نفس انسانی بویکی چندن کمال معتدیه اولان  
مرتبه ده و صولی در نه کم خواجه محقق کتاب اخلاق باصری  
که تصنیف میوردی حکمتی بوج اوزر تعریف ایلدی که  
حکمت اشیائی لایق نه ایسه ایله بلکدر و افعالی لایق  
نجه ایسه ایله قلیق در چون تعریف مفهوم و انده وقع  
اولان اختلاف معلوم اولدی پس بوجانیدن رجوع  
و تقسیم حکمت ایچکه شروع ایدو لم تعریف حکمت ده  
مذکور اولدی که موجودات خارجیه بلک در و شمول  
اشیا که موجودات خارجیه لفظی اکا اسیسم در نفس لامرده  
ایکی قسم در قسم اول اولد که انوک وجودنده بزم قدرت و  
اراد مکرک اصلا مدخلی بوقدر زمین و آسمان و اشیاء  
انسان و حیوان کنی قسم ثانی اولد که انوک وجودنده بزم  
قدرت و اراد مکرک مدخلی مقرر و انکر سر وجودی نامیده  
بزدن صادر اولان افعال و حرکات و اعمال کسی پس  
حکمت متعلق اولان موجودات خارجیه نک ایکی قسم اولد



ایله اکی قسم منقسم اولور لکن عرق شبه اول وقت بالتمام  
 منقسم اولور که قسمی عیان و تفصیل بیان ایده و در قسم اول  
 که بزم قدرت و ارادته مخری و لما بین موجودات خارجیة بحث  
 ایدر اکا حکمت نظریه در لر زیر طریق تحصیل بحث و نظره منظر در  
 پس طریق تحصیل نسبت اولوب حکمت نظریه ایله شتر در  
 قسم ثانی که بزم قدرت و ارادته مخری مقرر و اندر مندرجی  
 میسر و ملیندن بحث ایدر اکا حکمت عملیه در لر کینفستین  
 بحث اند و کجیون عملیه نسبت ایدر لر پس حکمت عملیه علم  
 که انده افعال اعمال افرادان بدن بحث اولور شو  
 جیشیدن که قنغی سی عمل صالح و مقبول در که انی تحصیل و اتعالی  
 اتمک نفسانیة به موجب کمال حقیقه در قنغی عمل فاسد و مذموم  
 که انوکله ملاسه و اتصاف فیلمی ذات آدمی به مورت نقصان  
 و شقاوت اخرویة در تاکه انواع افعال و اصناف اعمال  
 معلوم و مبین و مفهوم و معین اولوب قسم اولی اکتساب بملکه  
 نفسانیة تخلیه سیر حاصل و قسم ثانی دن اجتناب استمکله تخلیه  
 و اصل اوله و ایضا نفس ناطقه ترکیبینه که قسم اول ایله  
 اتصال و اتصاف و واقف و تدبیرینه که قسم ثانی دن اجتناب  
 و انفصال در عارف اولوب بر موجب فحوی شریف قد  
 افلاح من زکات ترکیبینه حریص مشغوف و بر مقتضای معنای

معنای شریف و قد خاب من سیهات سیه سندن مصروف  
 و معطوف خیل و حرماندن عالم و حاجی و فوز و فلاحه مذکور و  
 موصوف اوله پس حکمت عملیه فایده مترتبه و غایت مترتبه  
 مجر و علم کل بلکه تحسین افعال و تکمیل اعمال در شوبه شجره  
 علم ثمره عمل مقرون اولینه دایره اعتباردن خارج و درجه  
 اعتداددن بیرون اولور بخلاف قسم اول که انوک فایده  
 عابده و غایت لازمه سی مجر و علم موجودات و معرفت  
 حقایق و ماسیات در که نفس نشاة دنیویة ده کمال مقتدیة  
 و نشاة اخرویة ده سعادت حقیقه در زیر انفس ناطقه سی  
 جمیع موجودات خارجیة و ماسیات اشیا به طریق صحیح و اوله  
 صریحه ایله عالم و صور و تصورات مطابقه و تصدیق  
 یقینیة صحیفه مدر که سنده قایم اولجی مبداء اول حل ذکر  
 صفات کمال و لغوت جلال و افعال مقدسه و احکام  
 منزله سیده و عقول محروده و نفوس مطهره و فلک محدود  
 الیهات و کره ثبات و افلاک کلیه و خبرنه و کواکب  
 سیاره و ثباته و عناصر بسیطه مترتبه و موالید ثلثه مکرر  
 که معدن و نبات و اصناف حیوانات در و انسان  
 که مستجمع قوی و طبایع در و نفس مجر و حسد مادونی  
 مؤلف و ملغله برزخ جامع در چون رتیب صحیح و ثابت



و بونسق و نظام واقع او زرنه مرات مدر که سنده منطبق  
و مرتسم وجود نفس مجرد بوانطباحت حقیقیه و ارتساق  
یقینیه ایله منتصف و قسم اوله کائنات وجود بکله و عوالم  
باسر ما اول اولوب نشاه دینویه ده زروه کمالات  
یقینیه و اصل و نشاه اخرویه ده سعادات حقیقیه که  
اعتقادات صحیحه اکابر مرتب در اکا حاصل اولور و چون  
جلباب بدنی شوق و نشیمن مجردات ملا اعلایه ملحق اوله  
جو سر ذاتیه اولان کمال معتبری که علوم صحیحه ثابته در  
ادراک ایتمکله اکابر ابتهاج و سرور و ارتیاج و جهور عار  
اولور که لسان اصفان لنگ و صفند قاصر و بیان  
عارفان انوک شرحده متقاصر در و ذلک فضل الله یؤتیه  
و بوحالت اول لذت عقلیه در که حکمانی اثبات ایدوب  
لذت جسمانیه دن اجل و اعلی و الایش ماده دن منزله اولان  
جو سر قدسیه به نسب و اولی اید و کین تقریر یتیم شد در  
چون مطلق حکمت حکمت نظریه و حکمت عملیه منقسم اولور  
معلوم اولدی پس مفهوم اولاکه حکمت نظریه دخی و  
قسم در و مرتسم علی حده مرسوم رسم و مسامی اسم  
زیر موجودات خارجیه که بزم قدرت و اراد مزرک وجودیه  
مدخلی بو قدر و حکمت نظریه المردن بحث اید اوج و منقسم

منقسم در اولکی اولدر که خارجه و ذسنده ماده جسمیه دن  
که میولا دیکلری اندن عبارتند مستغنی اوله مبدأ اول خل ذکره  
و عقول و نفوس بسرده کبی که اوساخ ماده و طبعیه نامند  
و اذناس میولا حی جسمیه دن مقدس سر در اندون بحث ایدن علمه که حکمت  
نظریه تک بر قسمی در علم الهی دیر لر و علم اعلی دخی بر اسمی در زیر چون  
ماده جسمیه مایه سفالت و نقصاندر اندن خارجه و ذسنه  
میر اولدر و غایت علوده اولدر و غی مستغنی دلیل و بر نامند  
و چون اشرف مبحث عنه انده ذات که دایم و قایم در پس کمال علم  
الهی یک دخی مناسب و ملایم در اکبری ذسنده ماده دن مستغنی  
اما خارجه محتاج اولاندر سنات کرمی و تشکیل ترتیب کبی که  
خارجه ماده معین مثل سنک و آسن اولینی موجود اولدر و غی  
روشن در اما ذسنده جمیع مواد معینه دن غافل و ذایل بر شکل مدور  
و ماسکت و مرتب ملاحظه اکت ممکن و قابل در و بوقوله موجودا  
بحث ایدن علمه علم ریاضی و علم اوسط دیر لر زیر احکام اقدسین  
اطفال و مبتدین زمره سینه ریاضت اذمان قصد ایدوب علم الهی  
استد اینکچون بو علمه ابتدا ایدر لریدی بو علومک مسامی جمله یقینیه  
و دلائلی قطعیه اولمعه سک و ظن انده داخل و سم و شبهه اکا  
و اصل اولدر مبتدینک طبعی یقین محضه مقدار و مالوف اولوب  
علم الهی و طبعیه ده دخی ظنه قانع اولوب طلب یقین ایتمک مشغول



و مشغوف اولور و بر لریدی و انده مبحث عنده اولان ده دن  
 که ماده نقص و تسفل در ذنده مستغنی اولمغله فی الجمله ترقی حاره  
 محتاج اولمغله من وجه تنزل اند و کچون وسط اولوب اندن بحث  
 ایدن علمه علم اوسط تبصیه اولمغله فی خبط و غلط اولور و بوعلم  
 ریاضیه درت قسم در سیات و سندسه و حساب و موسیقی در  
 اوجوبی قسم ذنده و خارجه ماده یه محتاج اولاندر اندن  
 بحث ایدن علمه علم طبیعی و علم اسفل منور زیر طبیعت که مبداء  
 حرکت و سکوندر اندن بحث در و خارج و ذنده ماده ماده  
 محتاج اولور ذی علم اسفل و سیمکه مبحث در چون اقسام حکمت  
 نظریه سیمت اختتام بولدی من اقسام حکمت عملیه که بوکنا غیر مقصد  
 اقصی و مطلب اعلی در بیان سیمکه استقام ایده لم شوال شاک  
 بزم قدرت و اراده و اختیار و مریضه و اولمغله اولور ذی اوج  
 و سر برندن بحث ایدن بر علم خفی و مغلط طیس در اول قسم  
 اول افعال و اعمال که آدمی ن که شخص واحد اولور ذی جهندن  
 صادر اولوب غیر شخص ملاحظه اولمغله و ذی طامه اولور یومقوله  
 بحث ایدن حکمت عملیه یه علم اخلاق در لر زیر انده سرخصک  
 خلقندن بحث اولور که نجا اولمغله کرک که حسن مدوح اولور  
 مذموم و مقبوح اولمغله انسانی سلسله ارتباطی ملاحظه و افراد و  
 اختلافی منظور اولمغله مثلا آدمی صغیر و تنها و بی سکن و

مسکن و ماوی ذی اولمغله حلیم و سخی و عقیف اولوب غضوب و بحل  
 و خنیف اولمغله کرک. اکبخی قسمی اهل بیت و ارباب منزل ایل اولان  
 افعال و اعمالی در اندن بحث ایدن علم تدبیر المنزل در مملکت  
 اهل بیت و خانه و سکان منزل و کاشانه سنی مله که اهل بیت و  
 عیال و اولاد و اطفال و خدمتکاران حشم و پرستاران  
 خدم در نه و جمله مسکنه و معاطه و نه درجه ده معاشرت  
 مجامعه ایسک کرک که سبب نظام امر معاش و حق معادنده  
 موجب ارتقاء و انتعاش اولور. اوجوبی قسم عامه اهل مدینه  
 و دیار اختلافی اعتباریه صادر اولان و ضایع و افعال در  
 اندن بحث ایدن علم تدبیر مدینه و یکجمله ستمی در بومقامه دک  
 مذکور و مسطور اولان کلام عامه و مقالات جمهور در  
 اما حکیم مدقی فیلسوف محقق خواجه نصیر زیاده بسط و  
 تحریر ایدوب شرح و تفصیل افکار و آرایله غره کتاب  
 و طره خطاب بر بخت اقوام و خاطر آرای ایدوب بیوردی  
 نوع انسان صنف بشر که مصالح اعمال و محاسن افعالی  
 که مقتضی انتظام امور و مستدعی استقامت احوالی در  
 البته بر مبداء ناسی و بر مقتضی در صادر در پس و مقتضی  
 اصلنده یا طبع در یا وضع در یعنی انسان بطبعه اول افعال  
 و اعمالی اقتضا ایدوب صادر اولور یا بر واضع فی وضع



ایدوب انسان اول و اضمه اقتدا ایدوب بوفعل ظاهر  
 اولور قسم اول که انوک مبدی اقتضا طبع اوله انوک بقای  
 مقتضای عقول اصحاب فکر و فراست و تجارب ارباب فهم  
 و کبایت اولسه گرک و بونوع مخالف ملل و تداول  
 و دل ایدوب منبذل و تعاقب ادوار و اکوارله و تقلب  
 سیر و آثارله متحول اولمز و بواول حکمت عملیه در که بگوید  
 اولدی و قسم ثانی که مبدی وضع در خالی دکل که بر طایفه  
 اتفاق آرا سی اوله اکا آداب و رسوم دیرلر یا بر فاضلک  
 که نایب الهی ایدوب مؤید و رواق کمالی عون ربانی ایدوب مشید اوله  
 نبی علیه الصلوٰه والسلام کبی یا ولی و امام کبی وضعی ایدوب  
 اوله بوقسم نوا مبدی دیرلر بودخی حکمت عملیه کبی روح  
 صنف در او کبی سی اولدر که سر شخصه یا بنفاده راجع اوله اکا  
 احکام عبادات دیرلر اکنجی اولدر که اهل منازل عاید اوله  
 مشارکت و اختلاط لری جهندن اکا مناکحات و معاشرت  
 دیرلر او جوخی سی اولدر که ممالک و بلاد و جمایع عبادیه  
 مشارکت و مخالطه لری اعتبار یکه اوله اکا حدود و  
 سیاسات دیرلر و بوعلمیه اهل شرع عالم فقہ دیرلر و بواول  
 مقوله اعمالک مبدی بر و اضعه وضعی در لابد تقلب  
 احوال و تغلب رجاله و تطاول روزگار و تفاوت

عارضه

تفاوت مقتضیات ادوار و تبدل ملل و تحول خل ایدوب  
 تغییر و محل تبدله واقع اولوز و بواول تفصیل جهندن قیام  
 حکمتدن خارج در زیر نظر حکیم و روش فیلیوب قضای  
 عقل صرف تبعه مقصود و کلیات امور که تطاول روزگار  
 منطقی و تعاقب و تجد ملل و تحول ایدوب مندرس اولمز انوک  
 تفحصه مقصود در اما علی سبیل الاجمال داخل مسائل  
 حکمت عملی در انتهی کلامه بوقیه ایدوب شرح که شرح انبیاء  
 علیهم السلام واقع در وضع نوا مبدی و شرایع اقتضای حال  
 اهل روزگار و کوره اولد و غنه راجع در مثلاً احتیاج اخوان  
 شریعت آدم صغی ده که سنوز تکثیر اشخاص شری نابید و  
 انتشار نسل آدمی لره احتیاج شدید ایدی حلال و مشروع  
 اولدی جون نسل منتشر و ضرورت مندفع اولدی حرام و  
 ممنوع اولدی و الله تعالی اعلم و احکم **بحث ششم**  
 فن مقصود و علم مطلوب که حکمت عملیه در فایده متر به و عاید  
 متاخره سی نه سنه ایدوب کین بیان ایتمکدر اشارت سابقه  
 که بر امر اختیار ی به شروع اسمک حقنه اگر چه فایده مایه غنقا  
 کافی و تمام در اما فایده نفس مریه معتد به سانه اعتقاد اسمک  
 موجب نشاط و اقدام و مفید کمال متمام در و فایده حکمت  
 عملیه به اگر چه ضمن کلام سابقه اشارت محرک و مرش



ایراد اولندی اما مزید تشوق طالب و ترغیب راغب  
 ایچون تفصیل عبارت و تکریر تلویح و اشارت و تلمیح  
 بدیع و کلدز پس معلوم اولاکه فایده تحصیل حکمت عملی اولدکه  
 نفس انسانی حکمت نظری سببی ایلد و چه سابق و زره اعتقاد  
 حقه و علوم مطابقه ایلد متحلی و عقاید باطله و جهلیا بسطیه  
 مرکبه دن متحلی اولدقدن مکره حکمت عملی دخی تحصیل ایلد و ب  
 انوک سببی ایلد محاسن اعمال و مکارم اخلاقک تفصیل عارف  
 و مساوی اعمال دنییه و فضایل اخلاق دنییه واقف اولوب  
 مقتضای علمیه عامل و مرطرف علم و عمده کامل اولیچ چهره  
 ماسیتی زیور شمس اول ایلد حالی و جید وجود و انیتی قلاده و  
 طوق شمس ثانی دن عاقل و خالی اولوب نشاة دنیویه ده کمالا  
 و مکارمه موصوف و امور معاشی احسن حوه اوزره مصروف  
 نشاة اخرویه ده شرف قرب و قبول حق جل شانده و هر رتبه  
 درجه سینه و اصل و زمره مقدسان ملا اعلی و فرق مقربان  
 خطیره والایه داخل اولوب فی مقعد صدق عند ملک مقتدر  
 مشوبات خریله و سعادات خریله جایز و مالا عینات و لا  
 اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر مراتب عالییه سینه فایز اولو  
 و الحاصل سعادت نفس انسانی یکی سنه ایلد حاصل و سعید حقیقی  
 اول نفسدر که بوا یکی درجه یه و اصل و زمره سببی تحصیل علوم

و اجمل حالات  
 ۳

علوم حقه و اعتقادات صحیح و بوفضیلت حکمت نظری  
 سببی ایلد محصول اولور و بری سببی خی اخلاق فاضله و اعمال  
 صالحه ایلد متحلی و اخلاق دنییه و اعمال غیر رضیه دن متحلی و  
 و بوحالت تحصیل حکمت عملیه کامل بعد مقتضای علمی ایلد  
 عامل و ملقه مینه اولور و سابقا دید کموز سعادت که قرب  
 حقه وصول و زمره ملا اعلایه دخول و بوفضیلت ایلد مقتدر  
 اولور زیر احو تبارک و تعالی و زمره مقدسان عالم بالا  
 کمال علم و احاطه ایلد موصوف و غایت طهارت و تقدس  
 معروف و در و نفوس شریه که حلیه علوم حقه دن عاقل و محمل اعتقاد  
 باطل یا مخالطه اخلاق فیه ایلد متدین و ملا بسط اعمال متحلی  
 متنجس اولمش اولد ایلد مجانبست و مناسبت دن اول مرتبه و  
 ویلقت اتصال و اختلاط دن اول دایره ده مهور اولور که  
 بعد پین اکثر مما بین المشرقین اولور چون اطلال و دمن  
 خراب آباد بدن طرف دن مفارقت و دوری و ارتحال صریح  
 ایلد نسایم قرب عالم علوی ایلد منشرح و ابواب سموات اکا  
 منفتح اولمیوب درکات ماوییه سوانده مجبوس و مضطرب  
 و درجات رحمت رحماندن حتمی بلج الجمل فی ستم الخیاط ممنوع  
 و محتجب اولور اگر حکمت نظری ده راجل و عقاید حقه دن  
 خالی و عاقل و وجود دکریم متعال و صفات کمال و جلالت



و با بجملة مبداء و معادینه جاہل اولورسه. ظلمت جمل و ضلالت  
 خالدين. و سعيد کفر و شقا و تده مخلصه ابد الابدین زمره  
 اولوز اگر تحصیل حق اعتقاد. و مؤمن مبداء و معاد اولوب  
 لکن متابعت نفس و هوا. و مخالفت احکام شریعت و هدایمکه  
 کسب ملکات ردیه. و تحصیل سیئات غیر رضیة ایلدیه بنیان  
 سعادت و با کلیه مهدوم و رحمت بحساب رجم و نابدن ایمان  
 محروم اولور بلکه اول سیئات و ملکات ردیه تک جوهر نفس و روح  
 قدر متعذب و محترق دریاض انس و سلوت رحمانی دن اولقد  
 محترق و متفرق اولوب بالاخره وجود اصل کوهر جان و حصول  
 مایه معرفت و ایقان سببی الیه سابقه و عذر رحمت رحمان  
 ابریشور و آنی التشر سوزان جرم و عصیانندن خلاص  
 کمر مت خانه روضه رضوانده حاصل اولور. پس جان پد اصل  
 سعادت جاودان سر مایه معرفت و ایماندر جهد ایلدیه  
 قلبک آلوده شبهه و شک و سندن بر حاله کومه معرفت  
 منفک اولیه. •••••  
 کومه معرفت اندوز که با خودی که نصیب ذکر است نصیب  
 اگر حکمت نظریه کامل و درج درونی اعتقادات صحیح و معارف  
 و علوم مطابقه شامل اولور قدر حکمت عملیه و تحقیق  
 ایدوب مقتضای علمیه عامل اولوب تهذیب اخلاق و عبادت

عبادت معبود خلاق اینمکه علم علم و عملی و شش شوشنده  
 حامل اولدی لسه ارواح عالیله و انوار سامیه به علم و طهارت  
 جنتدن مجانس و تقدس و حایت جنتیندن موانع اولوب  
 الجنته عله انهم مقتضای سنج اول جنتدن جذب خروج و  
 الجنس الی الجنس میل مستعد عیسی بوج طرفدن قی و خروج  
 اولوب متطایفدن جبال شامقه و طلال شامیه قطعه سوزن  
 و پاره آسنی کندویه جذب نجه ایدرسه اول نهج و منوال اوزر  
 ملاء اعلا. انی جانب بالا به جذب ایدوب حرط مایه کالبرق  
 و الريح العاصف مرور و عبور ایدوب خطایر قدس و محفل  
 انسندن استقدادن مناسب و درو حایتینه ملائم مقصد  
 مستقر کرامتده ابد الابدین مؤبد و خالدين فرقه سندن اولوز  
————— عالم و عامل اولور حکمدن اندوه پیم  
 ساکن فرد و پس اولور لرد کل الفوز العظیم •••••  
 و بو تقریر لردن ظاهر و روشن اولدی که علم اخلاق طب و جانی  
 نته کم صنعت طب علم جسمانی در زیر انفس انسانیه نیک اخلاق  
 ردیه امراضی و اعمال خبیثه اعراضی در و بو علم شرفه نفع  
 اخلاق ردیه سین زاله و افنا. و اخلاق بضیه سین دامت  
 ابقا قیلمق میسر اولور نته کم علم طبیه بد نیک صحت حاصل  
 حفظ و ادامت. و مرض عارضی دفع اینمکه صحت زایک سین



اعادت ایتمک مقرر در پیش علم اخلاق فایده سی ولد که  
اولا نفس مر خلق در حالی عاری است از اخلاق حیث تحصیل اولی  
و اگر اکتفا خلق در عارض و طاری است اینها اخلاق حسنیه تبدیل اولی  
و اگر نفس اصل جبلت در خلق حسن و خوی نیکو از زین جاری است  
اول خلق دامت و تکمیل قبله پس بمقامه نزه لازم اولی  
که تبدیل خلق حد نفسند ممکن و مقدور و آدمی خوب کسب  
آخر خوی حاصل قبله حد ذاتی قابل و میسر مسدود  
و اقاویل حکمایی بوسیله شرح و بیان دیده وز معلوم  
اولا که بوسیله حکما در منقول اولان اقوال معبره  
قول در برمی سی ولد که تبدیل خلق مطلقا امر مستعد در خلق که  
ذات آدمی حاصل اولی اصلا تبدیل نامقدور و از الهی غیر  
زیر خلق امر طبیعی در و امر طبیعی عوارض در متاثر و متوحد  
متبدل و متغیر و طر. اکنون قول اولی که خلق انکی نوع در  
برمی سی طبیعی یعنی اصل خلقت در مرکوز و مجبول در انوک  
تبدیلی مستعد در و برمی سی خفی و عادی در یعنی فالوف و  
مقتدا و اولی حاصل اولی و انوک تبدیلی ممکن در او و جو  
قول اولی که اخلاق بر تبدیلی ممکن و از الهی مقدور در  
زیر این خلق طبیعی و جبلتی کلدر بلکه اسباب خارج و معیاد  
عارضه در حاصل اولی پس فرض تبدیل و امکان تحول در

18  
تحول در محال اتی لازم کلمه و هیچ استیاله و امتناع متر  
اولی و عامه حکما و جمهور علما بوقولی تصحیح و بوند سی  
اختیار و ترجیح ایدیز و بوقول افضل و مذنب خبرل در  
انبیا تک دعوت و شریعتی بوقوله مبنی و مشایخ و علما تک  
ترتیب و طریق دیگری بوند مذنب و زین جاری در و حقیقت  
بوسیله برسد آخری میبستنی در و حکما اول مسئله در  
اختلاف اثیمش و مرطایفه و طریق دیگر در و اول مسئله  
بود که افراد نفسان اصل خلقت و مبدأ فطرته نه تک  
او زین مجبول و نه سبب و حالت مفطور در بعد حکما  
اولی که خلقت و طینت و آفرینش و جبلت خیر محض  
او زین مجبول و کمال صرف و زین مخلوق در اما بعد از  
امور شهوانیه خبیثه و ممارسه احوال دنیای خبیثه و ترک  
اسمال تحصیل خیر و سعادت و محالطه اهل شرف و شقاوت  
ایتمک اکتساب ملکات رذیه و تحصیل اخلاق فیه ایتم  
اصل خلقت و مبدأ فطرته مخالف و منافی اولی و زین کم  
حدیث شریفه دارد اولی که کل مولود یولد علی  
الفطرة ثم ابواه یهودانه و نضرانه او مجتانه  
بدست خویش تبیه میکنی تو صورت خویش  
و کرده ساخته اندت چنانکه می بایی



و بعض حکما بوطریقین ثارب و بونزبک عکسند ذاسب  
 اولوب دیر که نفسانی اصل خلقت و مبداء فطرته و سخ  
 طبعند مخلوق مجبول و جو نفس اگرچه نورانی در کس طیات  
 طبیعت ایله مختلط اولمغه شر و شقاوت و زرنه مجبول در  
 لکن بعضه توفیق رفیق و غایتائی طریق اولمغه تبدل خلقت  
 و تحویل فطرت ایدوب کسب خیرات و استفاده مبرات ایمک  
 اولور اگر شر و شقاوتی نهائیده و جو ظلماتی جو نورانی  
 غالب مطلق کل ایسه و جمهور حکما اکاذاسب لرد که نفس  
 حد نفس اصل میبندند نه خیر محض و سعادت صرف و زرنه  
 مجبول و نه شر و شقاوت تحت و زرنه مجبول بلکه طرفینه  
 قابل و استعدادی مرجانبه حال در اگر توفیق معانی اولوب  
 اخلاق رقیبه و اعمال تحسین ایدر اهل سعادت و کمال  
 اولور و اگر خذلان مقارنی اولوب اخلاق ردیه و افعال خفه  
 حاصل قیلور اهل تفاوت و کمال اولور اما جالیوس مذنب  
 رابعه ذاسب اولوب دیدی که نفوس انسانیه اوج قسم در بر قسم  
 اولدر که باطبع خیر در یعنی خیر و زرنه مجبول در و بر قسم دخی باطبع  
 شر در یعنی شر صرف و زرنه مجبول در و بر قسم دخی ایکی جانبه  
 مایل و ایکی طرفه قابل در و بوسطلوبه دلیل و برهان ایراد ایلدی  
 نته که اخلاق ناصری ده منقول در بر اظنا بدن اختر از ایدوب ایرا

ایراد اندک و دخی جالیوس ایتدی که بر با بعیان المثاره  
 کور و زرنه بعضی کسینه لک طبعی خیر اقتضا ایدر بر وجه اول حاله  
 مستقل اولمز و بو قسم قلیل در و بعضی کسینه لک طبعی شر اقتضا  
 ایدر و هیچ وجهه خیری قبول ایلوب شر در مستقل اولمز و بو قسم  
 اولدن اکثر در و بعضی کسینه لک طبعی ایکی سینه دخی قابل در مقتضا  
 اختیار له خیر و مقارنت اشرار له شریر اولور و بو قسم متوسط در  
 پس جالیوس دن نقل اولنا کلام مقتضای ذره بعض اخلاق  
 قابل تبدل بعضی تک تبدیلی تحصیل اولور اما جمهور متأخرین  
 و عامه محققین سابقا نقل اولنا مذنب و زرنه در که هر خلق  
 ممکن در زیر امیج خلق طبعی کل که تبدیلی ممکن و انتقالی محال اوله  
 اگر هر خلق طبعی اولوب تبدیلی محال و انتقال و تحویلی استحاله  
 احتمال ایدیدی شرایع و توامیس که انبیا علیهم الصلوٰه والسلام  
 احکام و تاپیشیش شر در ضایع و قوانین و تربیت و سیاست  
 که علما و امرا انفاذ و اجرا سنه اتفاق ایشیدر در عبث و بی طای  
 اولیدی عامه اهل عالم تعلیم و تادیب لاد و اطفال و تربیت  
 تحقیف اسرا و خدم و حشم اسلحه متفقدر در و تادیب و تربیت  
 نفی ظلم و فاده سی محسوس و مشاهد در پس تبدل اخلاق  
 ممکن ایدو کی ظاهر و باهر در غایه مافی الباب بعض اخلاق محکمه  
 ممکن و استقرار بولمشد و جو نفس انوکا آثار و احکامند



طول شد در انوکگی خلقت از ازل و تبدیلی غایتده و دشوار و غیره  
 و بوقوله اخلاق اصحاب جهل و شفاوه بسیار و کثیر در و بوقوله  
 مقوله اخلاق از ازل سی ریاضات شدید و مجاهده کثیره  
 عدیده است. انچه چون اکثر جهال و ناقصان خلق بتبدیل ناممکن  
 و یوتخیل ایدوب بتبدیل خلق و تکمیل نفس طریقه مجاهده و ریاضت  
 استعدا تقاعد ایدوب قتل جبال جهل و ضلالت تضاع ایدوب  
 پس اگر متناهی بتبدیل خلق احتمال و یروب تا دین نفوس انسانی  
 و پیاست اشخاص شریک خصوصه تکامل اسمال اولنه و کثرت  
 زمام اموری طبعی الله ویرله اکثر خلایق نقصان متفاوتده  
 قلوب بعضی پیرفتن و فساد و بعضی مبتلا غصب و عناد  
 و بر طایفه دام حرص طمعه گرفتار و بر زمره قلعه کبر و خودن  
 حنیف دل و کینه کون از اوله لیدی. لکن رحمت رحمان  
 و لطف و عنایت حضرت منان قضا ایدوب که بعضی نفوس و در طه  
 خلاص و قرب قبولنده خاص و خاص الخاص اوله. لاجرم انچه  
 مؤدب و معلم احسان ایدوب مؤدب اول اکثر نفوس و خلایق  
 عموما شرایع و نوا عیسای الهی در خاصه شریعت جناب حضرت خاتم  
 صلی الله علیه و سلم که ناسخ شرایع و ملل و ختم ادیان و خلایق  
 رسوم خیرات و فنون ادبک جماعه جامع و انوار فضیله  
 تکمیل ششموس فاعل و قوانین لایع در مؤدب ثانی است

20  
 اصحاب عقل صحیح و ارباب تمیز و ترجیح اولند و خصوصاً حکمت  
 عملی که بگویند بمرغوب الله تعالی. فرایند فواید نه حاوی و جلای  
 مسائل و خطایای زوایای حکما می تقدیم و فضلالی حکما  
 ناقل و راوی در. سربند اخلاق ناصر فی جلای و بوموضع  
 تقریر اولنا و جوه و دلایله بل عمون مسائل ده. مواضع بحث  
 و مواقع انظار و اردر که مسوده اولی ده ایراد و تقریریه  
 اولمشدق حالا طبایع ارباب اشخاص ردای طالت و منته  
 منزله و امتداد اطباء اطنابه غیر تحمل فهم استمکن و توفیق  
 اندری ترک استیکه عازم اولدق. لکن بوقدر ایراد ایدوب که کس  
 مذسب جمهور اولسون که بر خلق تبدیلیه قابل در کس کلام  
 مفهوم اولان لسن که بعضی خلق قابل تبدیل و بعضی خیرک تبدیلی  
 مستحیل در بر هر حال و تقدیر علم اخلاقه احتیاج مقرر در زیر  
 بعضی خلایق امکان تبدیلی بوعلمه احتیاجه کافی در و جهانه  
 تبدیلی ممکن و لمتن مفروضه منافی و کل در نه کم علم طبع احتیاج اولمقد  
 جمیع امراض قابل علاج و اندرون تصحیح مزاج ممکن و کل ایدوب کی  
 مع هذا علم طبع احتیاج صحیح و ثابت و سبزه نفعی بوستان قلب  
 عقلا ده ثابت در کذلک علم اخلاق محتاج الیه ایدوب کی محقق و  
 حکما و علما را اسنده مصدق در و بعضی خلایق قابل تبدیل  
 دکل و خی احتیاج مبروره منافی و کل در زیر بعضی خلایق امکان



و قابلیت تحویلی کافی در و بوقدره بوقفاده ایراد اولی آن غرض  
 منفع اولور. تقریر غرض بود که بعضی اخلاق اصلا متبدل اولی  
 احتمالی بوقدر و محکمن از اله فی قطعا ممکن کلدن تجربه بوقاشا  
 صدق و یقین مشاهده دلیل قاطع در مثلا بعض نفوس در جمله  
 غیاب و بلامات اوزر نه اولور که روزگار دراز و مدت در  
 اکا تعلیم و تفهیم استی که صرف مقدور اولنسه دقایق فنون و تحقیق  
 علوم دنیایی جزئی فهم الیز. و شیخ رئیس ابوعلی بن سینا بوحالته  
 بلامات متناهیة و یوسمیه تمیز و همیشه که شکل اول بدیهی  
 الانباج در و لیکن بلید متناهی نتیجه در عاجز و مطلوبه نافیز اولور  
 حرب صغری کبری به قصد توی الیز اما صغری کبریه اندر اجتهاد  
 اولیوب نتیجه توقف الیز و وجه اندفاع تقریر مذکوره وافی در  
 زیر بعض اخلاق امکان الی احتیاج علم اخلاقه کافی در و الله  
 اعلم **بحث ثالث** حکمت عملیه که اوج علم در موضوع علمیه نه  
 نسنه لدر المری بیان یتکرده در و بعض مبادی تصویریه و تصدیقه  
 که علوم مذکوره ده محتاج الیه و موقوف علیه در بوسپا قده متین  
 معین اولور اولامعلوم اولسون که علوم متداوله دنی سر علم  
 فنون معتبره دنی هرفن مسائل متکره و مباحث متعدده در  
 و سرشی که امور متکره اوله اکا برجهت وحدت کرک که انوک عرو  
 اعتباریه شی واحد اولوب علی حده مطلوب و مشروع فیه اولی

استخراج م

اولی ممکن اوله چون حکمت عملیه دخی امور متعدده و مسائل متکره  
 اکا دخی برجهت وحدت کرک و اول جهت وحدت مسائل متعدده  
 مذکوره موضوع واحد دخی تحت اندوکی در زیر مسائل دخی بر  
 طایفه بر علم اولوب طایفه آخری علم آخر اوله دخی بوطایفه بر  
 موضوع دخی تحت ایدوب اول طایفه آخر موضوع دخی تحت  
 ایدوکی در و ارباب معقولات تمایز العلوم بحسب تمایز  
 دید کلر یک معناسی در مثلا علم طب جسد آدمی دخی تحت  
 صحت و مرض جنبدن و علم سینه اجرام علویه و سفلیه بسیطه  
 تحت ایدر لاجرم سر بری سی علی حده قریب متقل اولوب آخره خلط  
 اولنمدی. موضوع علم ایدوکنه اکاه اولان. علم مذکور کر  
 تحصیلنده انتباه اوزره در. مثلا علم اخلاقی اخلاق نفس  
 انسانی دخی تحت ایتمک جهتی ایه ملاحظه و تصور الیوب شروع  
 ایسه بصیرت تامه اوزره اولور. حتی هر مسئله که کلور ملاحظه الیز  
 اگر اخلاق انسانی دخی تحت ایسه علم مطلوب ندن ایدوکنین سلوب تعلیم و  
 تفهیمه راغب اولور و اگر خلا فی ایسه مطلوب بخشده داخل دخی  
 ایدوکنه عارف و طلبندن تارب اولور و تفصیل مباحث موضوعه  
 تحقیقات بوقدر بوساله انوک بیانیه متحمل کلدن و بر مبحث  
 علمیه که بوقتاب انک بیانچون موضوع و طالب کمال نفس  
 چون محل توجه و شروع در موضوعی نه در و علوم ملائکه که انوک



اجزای در موضوعی نه لر در بیان و محذرات معانی تک  
چهره لرین برقع عباراتن عیان دیده لم تا که شارع کتاب  
و سامع خطاب اولی بصیرت تامله متصف و انظار و  
عبیون بیانده متعرف اولی حکیم محقق اوجه نصیر طوسی بدی  
که چون علم مشروع فیه نفس انسانی نیجه خلق کتاب اسمک کرک  
که اندک در اولان افعال جمیل محمود اولی اکا علم در پس بو  
علمک موضوعی نفس انسانی در اما شول جهنکه که اندک افعال جمیل  
محموده نتیجه مذمومه بالا اختیار صادر اولی پس اولی  
پس یکم کرک که نفس انسانی نه در و غایت کمالی نه نشد  
و قوتی نه لر که انری وجه محمود او زنده استعمال اید یک  
کمال خیره که مطلوب انسانی در و اصل اولی و درجه کمال و  
مراتب سعادتند مانع نه در که اندک اجتناب اسمک و فی تحصیل خیر و  
کماله لازم در و بو تخلیه در خارج المله یعنی نفسی ذایل اخلاق  
و قیاج اعمالن تهی خالی قلمتی در و او کلمی جائز مهمله ایلد یعنی  
جلایل اخلاق و محاسن اعماله مزین حالتی قیلیم قدر و بعضی صغیا  
تخلیه که عدمی در مقدم قید بر تخلیه وجودی در **نظم**  
ترک بدی مقدمه فعلی سکی اول علاج مردم بیمار احتیاج  
خودنی باطل اول لفظ سعاد اول عود و انکلی الحمد و الثنا  
اول بشوی ست و برکنه مانع یعنی شوی ست مرجع انکلی

تخلیه در م

یا دامت پس طالب خیر و سعادت اولی اخلاق افعال  
حسنه یکم کرک که حیره وجود نفس انسانی محلا اولی و اخلاق و  
اعمال ذمیجه یکی یکم کرک که مرآت وجود آدمی بلون پاک و مجلا  
**عرفت الشر لا لشر لکن لتوفیت**  
**فمن لا یعرف الشر من الخير تقع فیه**  
پس معرفت نفس انسانی و قوای ظاهری باطنی سی نه لر در بیان  
اچون و کمال و نقصان و سعادت و شقاوتی نه در و نه  
لر در اظهار و عیان اچون اوج مقام ایراد اولدی و  
مر مقامه نیجه امور مهمه و فایده نافع مندرج قیلندی  
**مقام اول نفس انسانی که نفس نا طقه ایلد تغییر و لنور**  
**نه نشد در انک بیانده در**  
معلوم اولسون که حکما نفس نا طقه دید کلر نه لسان شرع مظهر  
روح دیر لر مرتب سیانک عن الروح قل الروح من امر ربی  
آیه کریمه سی نک اشارت شریفه سی اولدر که حقیقت روح در ان  
و ما مبتنی نه اید و کین کشف و عیان قصد ایکم نمون و لنه روا  
و ادب عبودیتنه لایق و سراد کل در بنا علیه مشایح حقیقت  
و علماء شریعتن نیجه امه کبار حقیقت و حده تکلم اسکن ابا و  
فرار ایلد لر لکن قطب سراج اقل محفل در که قرآن عظیم و فرقان کریم ده  
بیان میور پس حقیقت و کنه مابیت روح در که حد تمام و فصل خاص



و جنس عالم اولور اما بعض عوارض خارج و آثار و خواص  
ظاهرة سیلیه ترسیم اولمغه منع یوقدر لاجرم جمهور علما و کما  
حکما مبتدی لره تعلیم و طلب کماله تفهیم بحون تعریف ویرسم  
ایلیوب دیدیر نفس انسانی بر جوهر سبط غیر جسم و جسمانی در  
بالذات معقولاتی ادراک و تعرف و بدن محسوسه آلات و  
قوی سببی الیه تدبیر و تصرف اندر و بتو تعریف قول کافه حکما  
عظام و مذنب اکثر مشایخ صوفیه و مختار بعض علما کلام  
و مابیت نفس ناطقه و حقیقت روحه اقوال جو قدر لکن طلب  
اختصار اچون مختار اولان تعریفدن غیر سیلیه ذکر اتمک حضرت  
شیخ کامل مکمل شیخ شهاب الدین عمر سروردی قدس سره  
کتاب عوارض المعارفده ذکر سور مشدز طالب تفصیل اولور  
کتاب مذکوره رجوع الیسون اما تعریف مذکورک ایضاح و  
تحریر و فوائد قیودی اثبات و تقریر اچون التی امر ایراد اید  
که نفس انسانی طاقت بشری ایرش روکی مقدار معلوم اولوب  
معرفت نفس عرفان رب العالمینه که استم مرادات و سرما  
سعادات و اول واجبات و مقدم طاعات و عبادات  
وسيله اوله امر اول اثبات وجود نفس در و امر ثانی نیک  
جوهر و مکسب بیان ایدر امر ثالث نفس سبط اولد و عین عباد  
قلیقدر امر رابع نفس جسم و جسمانی و کل اید و کین تقریر ایتمک

ایتمک در امر خامس نفس منفیه مدرک و آلاته متصرف اید و کین  
تحریر ایتمک در امر سادس نفس حواس الیه محسوس کل اید و کین  
کشف و تنویر ایتمک در **امر اول که اثبات وجود نفس**  
**ناطقه در معلوم اولاکه نفس انسانی نیک وجودی بدیهی قوی در**  
**و بدیهی قوی دلیل نیان و حجت بر بان کنور کین مستغنی در زیر**  
**اظهاریشیا انسانه کند و حقیقت ذاتی در که بران و بر ساحت**  
**مخفی و نامعلوم اولیق یوقدر کرک خفت کرک سیدار کرک**  
**و کرک مشیار جمیع احوال و اطوارده نفس انسانی کند و**  
**ذاتیه شعور و استشعاردن خالی و کلدر و انسان معرفت**  
**ذاتنده حجت و ایستدلاله محتاج اولمده بر شیشه نفسی نشیند**  
**تخلل واسطه محال در اما نفس مجر و میدر مادی میدر جوهر میدر**  
**عرضی در و سایر احوال و خواصی و احکام و عوارضی و لیله محتاج**  
**و اثباته موقوف اولسه جایز در و انکر اکثری وجدان صحیح و**  
**ذوق سلیم الیه معروف در لکن تنبیه و توضیح علما مایستند به**  
**صحیح در بنابر علیه امور باقیه دخی ایراد اولندی **امر ثانی جوهر****  
**نفس در معلوم اولاکه هر موجود ممکن ایکی قسمه منحصر در بری جوهر**  
**بری عرض زیر اگر قیامنده غیر محتاج اولمیون بنفسم قائم ایسه**  
**اگر بنفسم قائم اولمیون قیامنده اخره محتاج ایسه عرض در و**  
**اول اخر که انوکله قائم در بو عرضک موضوعی در جوهرک مثالی هم**



کبی که بنفسمه قایم و قیامنده آخره محتاج و تابع و کلدر عرضک  
 مثالی لون جسم کبی بنفسمه قایم و یلیوب بلکه جسمه قایم در جسم  
 اولمسه مجرّد لون بنفسمه قایم و ملحق طوع عقلدن خارج در وجود  
 دخی انکی قسم در برمی مجرّد برمی دمی مجرّد اولدر که اکا اشارت  
 حسیه قابل اولیوب تفریق بتعیض استک میسر اولمیه عقول و نفوس  
 کبی و مادی اشارت حسی به قابل اولوب تفریق تقسیم ممکن اولدر  
 جسم کبی و حکما اثبات جوهره نفس نه دلیل قامت ابدلدر  
 و خواجه نصیر کتاب اخلاقه نهجه سیر ادا لدی برآمدن حریفی  
 نقل ابدیه لم و اول بود که چون عرض موضوعی تک مقبول و محمولی  
 و موضوع بونک قابلی حاملی در و نفس انسانی دایما صور عقلیه علمیه  
 حامل و قابل در بر صور علمیه نفس تحصیل ابدوب اول صور اکا  
 حامل و ملقندن خالی دکلدر پس مدر که نفس جوهر و موضوع اولوب  
 بوضوحی قابل و حامل اوله پس نفس عرض ملحق ممکن دکلدر زیرا  
 عرضیت بومعنایه منافی و مبین در اما بود دلیل و نظر ظاهر  
 وار در زیر احکام قیام عرض بعضی تجویر ابدلدر و حرکت عینی  
 اکا دلیل کتور دلیل حرکت عرض سرعت دخی عرض در نه سرعت  
 حرکت قایم در و دیدلر پس ادا و بعضی بخون جائز دکل که نفس عرض  
 صور علمیه دخی عرض اولسون و بوعرضی اول عرض حامل و قابل  
 اولسون پس جوهره نفسنده سایر ادویه اعتماد اولسون

اولسون امر ثالث بیان ساطت نفس در بومقادیر سبط  
 مراد اولدر که اصلا تجربه و تجویض و تفرقه و تقسیم قابل اولمیه و مر  
 انوک خلاقی در یعنی ذواجز اولوب اجزائی برمی بریدن تفریق  
 استک ممکن اوله چون بومقدّم مفهوم اولدی پس معلوم اولون  
 که نفس انسانی بسیط در یعنی اجزائی ابغاضی یوقدر و تفریق تقسیم  
 قابل دکلدر دلیل اولدر که بعضی شیا کبی بلا شبهه بسیط در  
 وحدت کبی مثلاً نفس انی تعقل ابدلدر و تعقل خود صورت مقبول  
 ذات عاقله حال اولمغه اولور پس اگر نفس منقسم اولیدی  
 اندر شئی غیر منقسم حال اولمغدی زیرا محکم انفس منقسم خاکک  
 دخی انقسامی لازم کلور چون حال که وحدت متعلقه در غیر منقسم  
 لابد محل دخی که نفس نا طقه در غیر منقسم در و سوال مطلوب  
 امر رابع نفس با طقه جسم و جسمانی دکل ابد و کی در  
 اول معلوم اولاکه جسم اول جوهره دیر که جهات ثلثه اعظمی  
 و عرض عمقده انفس می قبول ابدیه و جسمانی دن مراد اولدر که  
 یا نفس جمده یا سیولای جسماده حال اوله پس جمیع اعضاء که  
 جسمده حال در و صورت جسمیه و صورت نوعیه که میولای  
 حال در جسمانی در و گاه اولور اجسام و اعضاء جمده جسمیه  
 دیرلر چون جسم و جسمانی نه در معلوم اولدر پس مطلوب بر کفن  
 انسانی جسم و جسمانی دکلدر یکدر ظاهر اولدی زیرا جسم و



جسمانی منقسم در نفس خود غیر منقسم است و یکی امر ثالث تقریر  
 ظاهر اولی پس نفس جسم و جسمانی و کل اید و یکی ظاهر در  
 امر خاص نفس ذات مدرک و آلت متصرف اید  
 چون سابقا معلوم اید که نفس کند و پستی ادراک اید بلکه ادراک  
 ایتد و کین و خی ادراک اید و جایز و کلدر نفس کند و پستی الت ادراک  
 ایلین زیر استیله نفسی پندیده آلت تخیل است که ممکن و کلدر  
 و حکما عقل و عاقل و معقول متحد در دیر لر مراد لر یو معنی در  
 یعنی نفس کند و پستی ادراک ایتد سبی و اسطه اید و کلدر و یک  
 اما نفسک آلت متصرف اولد و عی ظاهر در مثلاً آلت بصرله  
 ادراک مبصرات و آلت سمعیه ادراک مسموعات اید و علی هذا  
 التقیاس بو تصرف علمی در که قوت مدر که دن ظاهر و لور و بر  
 تصرف و خی اید اول اولدر که ادراک در صکره تحریک اعصاب و عضلات  
 اید و بو تحریک سبی ایلد بدن فعال متعدد ظهور اید و بو  
 تصرف تحریکی در که قوت محرکه در صادر اولور و بو وجهله صادر  
 افعال افعال اختیاریه دیر لر و افعال کیفیت صدوری و  
 کمیت مبادی ایجابی علم طبیعی ده بیان اولور  
 امر سادس نفس حواس محسوس اولد و عی  
 چون نفس جسم و جسمانی و کل اید و یکی ظاهر اولدی پس اسله محسوس  
 اولد و عی ظاهر در زیر احواسله محسوس اولان جسم در بیانی

جسمانی در چون نفس طقه جسم و جسمانی بدن مجرد و معرادر پس  
 محسوس اولق دایره سندن منزه و مبرور  
 زان روی جسم تن جانان نماید  
 جانت نامزک او جان نماید  
 مقام شایسته چون نفس طقه تعریف و تعریفک  
 فیودمی فوایدینه توفیق اول مقدار که طاقت بشریه اکا واصل  
 اولد بو امور مذکوره ایلد اکا تنبیه و اعلام حاصل اولدی  
 پس شمدنکر و نفس طقه تک وجودی لیاک بدنه زایل و اینت فانی  
 انخد ام بنیا و جسم له باطل اولیب بلکه بعد مفارقه البدن  
 دایم و باقی و عالم مجرداته متصل و ملاقی اولوب ابد الابد  
 زمره خالدرین اولد و عین بیان اید لم که بزم ملوک و غمره عظیم  
 نافع اولد و غندن غیر حکمت و شرفنده اصل حلیل و مرام مهم  
 زیر اسعادات اخرویه تک ثبوتی اکا مبتنی و ثمرات حشر و حیات  
 بو شجره دن مجتبی در و کافه حکما را الهیین و عامه فلاسفه  
 طبیعیین بو سمته یایل و بو قوله قابل اولمش در و حکما دن  
 بو کا مخالف کمنه بو قدر الافرو طبیعیین دن بر شرفه مذمونه  
 و فرقه محرومه که منازل حکمت و فلسفه حقه به راه بو لمیوب بیابان  
 طبعنده افتاده چاه اولد لر انره حشایشون و خی دیر لر  
 زیرا انسانی که خلاصه عالم و خلیفه الله العظم در حشایش



فلوات کبی ذاسب و نابت و شرف معاد و دولت بقا و  
 لقا اکانه تابد و دیدلیر و بونلر حکما معتبرن را سنده سقا  
 مشهور و فلسفه لری غایت رکاکله معروفدر معلوم  
 اوله که چون اجزای ن عناصر متضاده دن مرکب و خرابه  
 جسد اجسام متخالفه الطبا یعدن مرتب در و قدرت مبدع  
 حکیم و صانع علیم امور مختلفه دن جمع و تلفیق و اشیا  
 متضاده نظم و توفیق ایدوب بدنی اجزای متفرقه دن توفیق  
 و روح حیوانی اجزاء متفرقه اید مولف و حرارت غریزه  
 مستعد و مشرف امکانه نفس ناطقه کسب کمال چون آلت مرتبه  
 و قطع طریق سعادت بچون مرکب ایدوب و چون واضدا  
 قدر الی اید مقهور و خیر نذل فاروق و جز بدن اولمقدمه  
 قسری بانی اید مقسور اولمشدر لایق بقدر دایم ابدی و با  
 سرمدی و ملق ممکن دکلدر بلکه بالآخره اجزای عناصر دن هر  
 اجزای اصلیه سنی طالب و امکانه طبیعی سینه ثارب اولو  
 عقده ترکیب انحلاله بایل و وصله اجتماع و اتصال با کلیه  
 زایل اولپه کرکدر **قطعه منشیه رحمه الله**  
 اضداد در عناصر عالم سبب بودر  
 کاولر مرکبات و موالیده اعتدال  
 چون اعتدال بولیه اضداد لاجسم ترکیب

ترکیب عقده سی بولور البته انحلال اما خراب  
 دیا رجسدن سلطان نفس زوال کلمه و اندر اساطال و  
 دمن بدن کرد قنای روحه کرد فنا قونمز بلکه خیمه بولور  
 اما سلطان سوار و کشتی طایفه بولور لکن رئیس در کنار اولور  
 ننه کم حکیم آیام عمر خیام دیر که **راحمه**  
 خیام تنگت کچیمه می نذر است وین خیمه برای رفتن راه فنا  
 فراش اجل زحمت دیگر ویران کسب دایم چو سلطان  
 بلی چون نفس ناطقه مجرد در مجرده قنای بقا دن غیر خلعت اولمز و  
 قامت روح اگر چه جیب حدوث مجرد در لکن دامن ابدیتی کل  
 زوال و کرد قنای طولمز زیرا زوال و فنا جسم و جسمانیاته  
 ملایم در دامن مجردات خارقا تعلقندن بری و جهو روحیات  
 کرد زوال عروضندن پالم در و خواجه نصیر طوسی متناهی  
 فنا و دوام بقای نفس ناطقه به دلیل ایراد ابدی اما زوال  
 تطویل دن خوف ایدوب نقل تمدک اما خلاصه کلام و حاصل  
 اولدر که سرشی که قابل فنا متحمل عدم بعد الوجود اوله البته اول  
 شی بر محال ده حال اولق کرکدر صور و اعراض کسی مثل جسمک  
 عرضی لونی کبی رایحه سی کبی زوال و فنا بولور و حضور  
 و نوعیه دخی که سیولاده حلول نیشدر زایل و فانی اولور  
 زیرا کوروز بر جسمدن لونی کیدوب بی لونی قوروز و بر محال دن هر



صورت کبیر و ب صورت اخری کلور اما بری می که حال اولی  
 محض محل اوله میوکی کبی یا خود نه حال ذمه محل اوله مجردات کبی  
 اصلا انزه وجودن صکره فنا کلمه و عدم بعد الحدوث  
 که فنا ندن عبارتند از انزه عارض و لمز و متاقل صادق و  
 متفکر حادق که احوال عالم کون فساد نکران و پیک نظری  
 کوجه اطوار خلع و لبسه گذران اوله عالم و واقف اولور  
 که فنا که عالم عنصری شایع و شتند در همان عراض و صور  
 محض و منحصر در اما عراضک زوالی معین خصوصاً ذکر  
 ابتدا یکموز مثالی ظاهر و مبین در اما صورک فاسی کون  
 فساد حالته مقرر در و فساد اصطلاح حکما ده میوکی  
 بر صورتی چپ و ب کون صورت اخری کمال ایه مفسر در مثلاً  
 عنصر آب بخیر اولوب سوا ایه انقلاب لبسه صورت سوائه کلمه  
 کون و صورت مائیه تک کتمه می باشد در و خلع و لبس و شتند  
 لغظندن اصطلاح حکما ده بو معنی مراد در بو صورتی منقلب  
 اولان با و منقلب ایه میوانک میوکی سی بر در اما صورت آب که  
 فانی اولدی صورت سوا ایه که حادث اولدی مغایر در پس  
 صورت کاه حادث کاه فانی اولدوغی ظاهر در میوکی اکی  
 حالته باقی و اکی صورتی دخی ملاقی در و چون نفس طقه نه صور  
 نه عرض بلکه مجرد پس از ک زوال و فاسی متغیر و بقاسی سر

سر در بلکه هلاک بدن نفس نیست بر صانع زوال  
 الت و بر فار سه ضیاع مرکب کبی در **مقام**  
**نفس طقه انسانی تک قوتلرین بیان و سایر حیوانات**  
**قوی سندن تمیز نمک** معلوم اولاکه نفس حکما قشده اوج  
 نشنه به اطلاق و لنور بری نفس نباتی بری می حیوانی  
 بری نفس انسانی در اگر چه بزم مقصود و فوکی بده نفس  
 فقط اما نفس نباتی و حیوانی به دخی فی الجملة اشارت ایده لم که  
 اصطلاح حکما به بر مقدار و قوف حاصل اولوب نفس نباتی  
 فرید ایضاح دخی اوله **اولا نفس نباتی** بر جسم که نامی  
 نبات کبی حیوان کبی انسان کبی انده موجود در و شتول جسم که  
 جامد اولوب نمودن خالی اوله بسایط عناصر که آتش و آب  
 سوا و تراب در انلر کبی و معدنیات و مرکبات غیر نامیه کبی  
 نفس نباتی معدوم و مفقود در و جسمه اولان خواص آثار تغذیه  
 کبی تمیز کبی انلر که لوازمی جمله سی نفس نباتی می پستند و نفس نباتی  
 مبداء و علت در **تغذیه** دیو اکا دیر که غذا کند و صورت  
 چپ و ب مغذی اعنی غذا خوار اولان جسمک صورتی کیر و ب  
 اندن جز اوله و بو تغذیه تک نبات و حیوان و انسان وجود  
 لازم در مثلاً نباته اجزای مائیه و ترابیه که غذای نباتی در  
 سرایت ایدوب نبات مغذی تک صورتی کیر و ب اندن جز اوله



و کدک انسان حیوانند غذای کول معده به معده دن کبد  
 کبد دن اعضا به واروب منضم تمام ابله منضم اولوب حیوان  
 معتدلی ن خراولور **تمیم** و **نمو** اکا در لکه جسم می  
 اگر نبات اگر حیوان اگر انسان اقطا ریشه سنده یعنی  
 طولنده و عرضنده و عمقنده تناسب طبیعی اوزر و قنار  
 اوله و بوقوت تنبه آخر عمره دک باقی و ممتد اولمز بلکه بو  
 زیاده ناک که اکا عوام بویک دیرلر مقدار معین زمان مقدر  
 واردر که اول زمانه اصل اولد قدر صکره قوت تنمیه واقف اولو  
 عملن قنور و اکا حکما پس و قوف دیرلر و اول انسانه بکرمی  
 درت یا شینه و ارجحی واقف اولوب من بعد نمو اوزر نه ارمز  
 اما سمن کیم سمنوز لیک در نمود کلدز زیر اقطا ریشه ده اولمز  
 انسان نه قدر سمنوز لسه طولندن خردل قدر زیاده اولمز اول  
 سبدن سمن نمو عدا اولمز اما تغذیه آخر عمره دک باقی و بی  
 زوال در زیر نبات و حیوان و انسانک غذا ستر تقاسمی حال  
 و بونفس جسم نامیه ثابت در صورت نوعیه سیم زیر احکما  
 ذاسب اولد لکه جسمک اگر بسیط اگر مرکب اگر فلکی اگر انزلی  
 البته بر صورت نوعیه سیم ار در که انوکله سایر انواعدن متمایز  
 و خواص و آثار نه اول صورت مبداء و علت در پس جسم نامیه  
 صورت نوعیه به که مبداء آثار مختصه و خواص لازمه سیم در نفس

بنای دیرلر **اکنجی که نفس حیوانی** در حیوانند و ناطق غیر  
 ناطق موجود در حیوان اولین جسم نامیه نبات کیمی مقدر  
 و حیوانک خواص لازمه سینه حیوة کیمی حرکت بالاراده کیمی  
 نفس مبداء و سبب و حیوانانک صورت نوعیه سیم در **اوجو**  
**که نفس انسانی** در نوع انسانه مخصوص و مقارن و نوع انسان  
 سایر انواع حیوانانک نفس له متمایز و مبین در و این  
 خواصی غیر انواع حیوانات و اجناس نباتانده بو قدر تعقل  
 کلیات و نطق و ضحاک کیمی جمله سنی یک مبداء علتی بونفس  
 و بونفسرک سر بری سنی یک نجه قوتلری ار در و اول قوتلری  
 نجه افعال سبب مبداء در **قوای نفس نباتی** معلوم اولاکه  
 نفس نباتی یک درت قوتی دارد و اولکی سی قوت غاذیه  
 اکنجی سی قوت نامیه و اوجو سی قوت مولده در دخی سی  
 قوت مصوره در غاذیه نامیه شخص بقا سی بکون لازم  
 زیرا غاذیه نامیه و ملسته شخص باقی اولوب کمال مطلوبه ایرسمک  
 ممکن اولمز اما مولده مصوره بقا سی شخص بکون لازم و کل بقا  
 نوع اچون لازم در زیرا مولده مصوره اولسته شخص فانی اولد  
 لکن شخصک خلفی قلم عین اولان دمی کیمی خلف قلمی انوار نوع  
 مودی اولوز و بودرت قوت که ذکر ایلدک بونظر قوای مجزومه در  
 زیرا سر بری سنی درت قوت دخی خدمت ایلر انلره قوای خادمه دیرلر



و انر قوت جاذبه و قوت ماسکه و قوت ماضیه و قوت دافعه  
 حکیم محقق نصیر طوسی بو مقامده بوقدر بیان اید که کفای اید  
 اما بزجون کورد که علم طبیعی و علم طبه اشتغال اینست که بو  
 قوت که معانی سین و کیفیت عملکن تمام معلوم اید مقرر  
 پس کتاب مکر نفعی تام و فایده علمی عام و لطیفی شرح و بیان  
 علی وجه الاحتصار ایراد اید که اول معلوم اولاکه جسم  
 اگر نبات اگر حیوان اگر انسان غذا یه که بدل یا تجلل در بعضی جسم  
 سران اریوب کیدن نسبه تک یرینه بدل اوله جی شیه محتاج در  
 خصوص حیوان که حرارت غریزی سی اعنی یور کی اچنده کی علم غلطک  
 حرارتی که انس حیوان اولن ممکن دکلر علی الدوام اجزای تجلل  
 استکه اعنی اریوب کتمکه در پس اگر کیدن یرینه غذا دن  
 بدل کلیمه و متخلل اولان غذا متخلل اولان بدنک عوضی اولیمه کسب  
 باطل و حیوة زایل آثار مزاج منعدم بنیان بدن منهدم  
 اولن لازم کلور پس نه وارد اولان غذا بدنن جز اولن کرک  
 و صورت اولی اسی دوزره باقی ایکن بدنن جز اولن ممکن دکلر  
 بلکه لازمدر که قوای بدنیه انده تصرف و عمل ایدوب انی بدنن  
 جز و بدل قبلن چون صورت اولی سندن چقر و ب بدن  
 صورتنه قویوب جز بدن و بدل یا تجلل الیمه و غذا بو مرتبه  
 وار نه اعنی صورت بدن مختدی به کیر نه نیمه مراتب اطوار

اطوار و قوای بدنیه تک غذای بدنن جزاید نه نیمه اعمالی و امار  
 وار در مقام اقتضایست و کی قدر ذکر تفصیل اید لم که بعضی  
 انفس سریم آیات فی الافاق و فی انفسهم اشارت شریفه میخصانجه  
 بی پایان در اسماع اهل اعتباره خل و انظار اولی الابصاره  
 نمایان اوله معلوم اولاکه غذا داخل بدن نازل و حلقودن معده  
 و اصل اولتی معده ده بر قوت واردر که غذای طالب وانی کند و به  
 جاذب در و بوقوت حکما و طباقشده بدنک جمیع اجزا و جمله اعضا  
 واردر پس غذای معده یه معده دن کیده کبد دن جمله اعضا یه  
 جذب اید و بوقوت قوت جاذبه دیرلر و غذا بو مواضعه اعنی  
 معده و کبد و اعضا ده بر مقدار اکلتک کرک که قوت ماضیه  
 منضم عملین اشکیه و الاغذا منضم و ملدین بدنن جز و بدل  
 یا تجلل اوله پس بر قوت کرک که غذای سر موضعده تمام منضم  
 اولنجه که دوت قوی و یریمه و بوقوت قوت ماسکه دیرلر و بوقوت  
 ماسکه غذای مساکل ایدر کن بر قوت دخی واردر که غذای منضم  
 اعنی صورت اولی سندن چقر و جز بدن اولن مناسبت صورت  
 قویار و بوقوت قوت ماضیه و انوک بو فعلنه منضم دیرلر و دخی  
 معلوم اولاکه غذا تک جزئی منضم اولوب بدنن جز اولن منضم  
 دکلر بلکه لطیفی منضم اولوب غلیظی و کثیفی فضاله اولوب بدنن  
 خارج دفع اولن کرک که بدن ضرر کلی اولیمه پس اول قوت که فضله



خارج دفع ایلر اکا قوت دفعه دیرلر اکا قوت دفعه دیرلر حکما  
 علم طبیعی ده و کتب طبی ده بو قوتلرک وجودنه فردا فردا و بری  
 برینه مغایرتنه اوله ایراد ایتیشلر در اما نرم تا نمره بوفنده صوم  
 اولمده و عین ایرادنه شروع ایتدک طالب راغب اولان کتب  
 علم طبیعی و فرعی اولان علم طب کتب رجوع ایلسون **تنبیه**  
 منضمک درت مرتبه سی اردر سر مرتبه بر موضعده اولور  
 و سر مرتبه تک بر فضله سی اردر که موضع منضمک قوه دفعه سی  
 انی داشته یه دفعه ایدر بدنی ضرر دن صقلی چون مرتبه اولی  
 معده ده در و حکما ایدر لکه بو منضمک ابتدای مائند در زیر  
 سطح داخل دمان سطح داخل معده پی متصل و ملاصق در و غذا  
 دانه کیر و بوضع ایچکه یعنی چیمکه قبل قده فی ایچکه منضمک ابتدای  
 حاصل و بو منضمک انتها سنه معده ده بعد زمان اصل اولور و غذا  
 بو منضمک معده ده و منضم اولنجی کشک تخین یعنی قوی تر خانه  
 کیمی اولور و اکا یونانی لریکیوس دیرلر و منضمک فضله سی ثقل غایط  
 که امعاطر تقیدن مقعده و اصل اولوب خارج من دفع اولور مرتبه  
 ثانیه کیده اولور و کید چکر قره سینه دیرلر زیر منضم اول  
 ایله منضم اول ایله منضم اولوب کیلوس اولان غذا تک لطیفی  
 تا سار یقا دید کلری طمر لره کیر و ب کیده منجذب اولور و ما  
 سار یقا انچه و طرحی طمر لردر که بر طرفی نهایت معده یه و طرف

طرف آخری مقعر کیده اعنی چکرک چو قور طرفه متصل اولمشدر  
 پس لطیف کیلوس سار یقا دن کیده و اصل اولنجی کیده  
 کتار طبع و وضع بولوب بر منضم دخی اولور و بو مرتبه یه اهل یونان  
 کیموس دیرلر و بو مرتبه ده اخلاط اربعه متمیز و متکون اولور  
 زیر اجزائی ریه لطیفه سی حرارت و عیس سیمی یله احتراقه مایل  
 اولوب کمال خفشدن که ناریته لازم در جمله تک و شته حقیق اکا  
 صفرا دیرلر و اجزای ارضیه کثیفه سی در ذریت کبی اشغه جوکر اکا  
 سودا دیرلر و بو ایکسینی پیننده اولان اگر وضع نام بولسه  
 اول دم اولور و اگر بولیبوب بر مقدار خام قالیه اول غم  
 اولور مرتبه ثانیه عروقده در زیر اخلاط مزبور چکرک  
 جانب محدبده یعنی بومی طرفدن متصل اولان عروق کیردن  
 که مجوف در و عروق صفرا بدنه متصل در عروق مذکوره یه قوت  
 اینوب عروقده کتار بر منضم دخی اولور بو منضم سیمی یله بدین  
 جز اولوب اعضا و ملغمه صالح اولور و بو منضمک فضله سی بخار  
 اولوب مسامات بدین متخلل اولوب حقیق کیدر باحق و وضع  
 اولور و حامله کیده ایله حقیق کیدن بودر و بعضی حرارت بد  
 مزاج بولوب حمل اولور مرتبه رابعه اعضا دو اولور زیر اعضای  
 مزبور کیده اخلاط اولوب عروق صفرا که جدا اول دیرلر و  
 سواقی در و واضع دخی دیرلر دو کیلوب و اندر دخی خورده عروق



که عروق لیفیه در غایت صغیرند خرمایفنه تشبه اول نور و در  
 اندک خرده جدا از جگرند اعضا به سرش اید و با عضایه  
 ملحق و لون قوامه تمام شباهت اید و با اصل عضو  
 متعلق اولان خبر به بدل اولوب عضو اولور و بواخره انت  
 منضم در و بونصک فضل سی منی در که ماده آدمی اولور  
 قوت مولده شول قوتی که جسمی اجزائی ایر و فضل  
 اید و ب انوک مثلی بر شخص آخره ماده و مستعد ایلر مثلاً جسم  
 قوت مولده بعضی اجزائی ایر و ب تخم ایلر و ب تخم دکن مثلی بر  
 فرد حاصل اولور اگر قوت مولده اولیایدی تخم حاصل اولور  
 و حیواناته قوت مولده ماده که منی در سایر اجزاد ایر  
 تحصیل اید اگر قوت مولده اولمه حیوانده ماده حاصل اولور  
**قوت مصوره** اول قوتی که ذکر اولان اجزای ماده شخص آخر  
 اولمه مستعد اولمش بر موضع قابل دو شسه تخم بهار  
 محروبه کبی و نطفه حیوانه جسم انشی کبی بوقوت سببی ایلر اندر  
 صورت فیض اولوب شخص مستقل اولور ماده مذکوره به صورت  
 فیض اولمه سبب بوقوت بوقوت اولمه صورت بوله فر  
**قوای نفس حیوانی** قوت حیوانی ایکی در بری سینه قوت  
 مدر که دیر لر و بری سینه قوت محرکه مدر که قوت مدر که اولور  
 اولدر که حیوانده اولان ادراکه سبب اوله و اولدر خانی

ایکی صنف در زیر قوت مدر که نک الی اولان که اکا حاسیه دیر لر  
 ایکی نوع در بر نوعی حواس ظاهره و بر نوعی حواس باطنیه و قوت  
 مدر که ایکی صنف اولدی **صنف اول** که الی حواس ظاهره  
**بیش** اولکلی سی قوت لامسه در و بوقوتی که بدنک جلد ظاهر  
 جمله پسته قوتی در و نفس قوت سببی که کیفیات ملوئه حرارت  
 و برودت و رطوبت و یسوست کبی در اک ایلر بشرطیکه  
 کیفیت مذکوره نک حامی اولان جسم بدنه طامسه و اتصال اید  
 مثلاً برودت کیفیت نک حامی اولان جسم قار و بوز کبی بدنه طامسه  
 ایلر فی الحال نفس اولک کیفیت برودت مدر که اولور اگر بوقوت  
 اولیایدی ادراکه اید فریدی و بوقوت اگر چه جمیع طامسه  
 وار در اما کف دستده خصوصاً شهادت بر مانعک او جنده  
 غایت قوی در ایکنی سی قوت شامه در و اول بر قوتی که  
 حیواناتک بگزنده که مقدم دماغه ایکی یوم وجه اولور در که خانوک  
 حکمتی تدبیر یعنی محملی او جبه بگزنده قوتی در رای که لر نفس  
 بوقوتی که ادراکه ایلر او جوخی سی قوت ذائقه در و اول بر قوتی که نک  
 جرم اعلا سنده قوتی در رطوبت لغایه طعام فر شوب جرم  
 لسانه کیفیت طعامی حلاوت و خموضت کبی ایلر بوقوت  
 سببی که ادراکه اولور در دخی قوت سامعه در و اول بر قوتی  
 که صماخک اعنی قوتی که لیکنوک دبنده مفروض اولان جسم



اعنی سکر لوجسمه قوت شد از اصوات انوکله ادراک اول نور  
 بشیخی قوت باصره در و اول بر قوت در که رطوبت جلیده اعنی  
 کور که قوه سنده که اکا انسان العین مردم چشم در لر قوت شد که  
 جمله مبصرات انوکله ادراک اول نور **صنف ثانی که انی حواس**  
**باطنه در اول چی پیش در** اولی حسی مشترک در و اول  
 بر قوت در که دماغ مقدر منده قوت شد در حواس خمس طاهره  
 ادراک اولان صور جمله انده مجتمع اولوب نفس انوک سببی بله ادراک  
 ابهر حکما بو قوتی بر حوضه تشبیه در لر که اکا پیش از منق اقوب دو  
 ایکنجی سخی خیال در و اول بر قوت در که دماغ بطن اولنک مقدر منده  
 قوت شد در و حسی مشترک که جمیع اولوب ادراک اولان صور تری  
 صاحب صورت و مدرك اولان سنه لر حواس غایب اولد قدر  
 صکره بو قوت حفظ الیر مثلا بر شخص نظر ایک مادام که متعا  
 مدرك در و صورتی حسی مشترک در اما متعابله دن غایب اولد قدر  
 صکره صورتی حسی مشترک در زایل اولور خیال ده قالور پیش خیال  
 حسی مشترک حافظی و خزنه داری در اگر خیال اولمیدی بر کس  
 آشناسین بلکه اقربا بین محبوب سر باری ملاقی او که شمعین دیدی  
 او جوخی سی قوت و امد در و اول بر قوت در که معانی جزئیة که  
 محسوس اولیه و لکن محسوساتن ماخوذ و محسوسات متعلق اوله  
 اندری ادراک الیر مثلا عداوت و صداقت کبی که محسوس دکلدر

دکلدر و لکن عدو و صديق محسوس در بو معنی اول محسوس کردن  
 ماخوذ و منتزعه از اگر بو قوت اولمه قویون قور دده عداوت  
 ادراک الیر و ب اندن کریزان و کند و قوزی سنده صداقت کبی  
 اکا بیل و ریزان اولمادی در وخی قوت حافظه در و اول  
 قوت در که قوت و امد ادراک الیر و کی معنی لری حفظ الیر نه کم خیال  
 مشترک ادراک اند و کی صور محسوساتی حفظ الیر بشیخی قوت متصرفه  
 و بو بر قوت در که صور محسوسات و معانی جزئیة را سنده تصرف و در  
 اند و ب ترکیب و تخیل الیر اعنی بر صورتی بر صورت ضم و بر  
 صورتی بر صورتی تفرق الیر مثلا یا قوتدن بر طالع و کشیدن  
 بر سر و تخیل الیر و بو مقوله تصرفات و معانی غریبه که شعر تخیل  
 الیر بو قوت تصرفند **قوای محسوسه** قوت محرکه ذخیلی  
 نوع در بر سی قوت شهویه در و اول بر قوت در که بو قوت سببی  
 نفس کند و یه مطلوب ملایم اولان سنه جذب و تخیل الیر  
 نفسک جذب ملایم ایستکه اولان حرکاتنه مبداء بو قوت در انچه  
 محرکه در لر و بر سی قوت غضبیه در و اول بر قوت در که بو  
 قوت سببی بله نفس کند و یه منفور و ناملایم اولان سنه دفع و تخیل  
 پس دفع ناملایم ده اولان حرکاتک سببی قوت در و قوت  
 محرکه البته قوت مدر که یه محتاج و اندن مستعد در زیر الفک  
 ملایمک ملایمتنه شعوری و ادراکی اولمق کر که انوک جذب و



تخصیصه میل و انبغاثی اولوب اول میل اراده سبب و ارادت دخی تحریک اعصاب و عضلات سبب اولوب فعل وجوده کله کندک منفور جانبیده دخی اولانفسک منفور ناملاهم اولوب شعوری اولوب اول شعور دن نفرت حاصل اولوب نفرت دن دفع جانبیده ارادت جازم حاصل اولوب بوارادت دفع جانب تحریک اعضا و عضلات سبب اولوب دفع وقوع حقیقه

### قوای نفیس انسانی

معلوم اولاک مرکبات عنصریه دن موالیده ثلاثه که بری سی معدن بری سی نبات بری سی حیوان بری سی انسان در اشرف مرکبات و بومرکبات ثلاثه غناطر بعه دن حاصل اولور غناطر اربعه اکاماده در اول سبب غناطر اربعه اتمات اربعه دیر لر و افلاک اسباب فاعله کبی ولد و عیون آباء تسعه دیر لر فقر نظم انیمیشن مبر طوع و عین چارانه و نه اته دن اولوب و مرکبات بری سی فی الحکله اعتدال بولینجه مزاج تحصیل ایده زیر مزاج که مرکبه لازمدر اعتدال دن ناشی اولور و اعتدال نه قدر ارتق و السنه اولقدر مزاج دخی اکمل و اشرف اولور مثلاً حیوان اعتدال نبات دن ارتق در لابد مزاج حیوان مزاج نبات دن اکمل در و اعتدال انسان حمله دن افضل لاجرم مزاجی اشرف و اکمل در و نطفه آدمی که ماده بدن از غده معتدله دن منولده اولوب

اولوب منضم رابع مرتبه سنده کمال نبض بولشد لاجرم نفس انسانی که اشرف نفوس در مبدأ و فیاض دن اکافیض اولشد و نفس انسانی تک تعریفی سابقا مرور ایلدی اما الان مخصوص اولان قوای کرایده لم پس معلوم اولسون که نفس انسانی تک مخصوص ایکی قوتی دارد که اول قوتلر سایر حیواناتده یوقدر و انبغاث بوقوتلر سببی الیه سایر حیواناتدن ممتاز در و اول ایکی قوتلر بری سی قوت عالمه بری سی قوت عالمه در قوت عالمه دخی ایکی قسم در بری سی حکمت نظری جهندن عالم اولان قوتلر و بری سی حکمت عملی جهندن عالم اولان قوتلر و حکمت نظری جهندن عالم اولان قوتلر اثری عملی حقایق موجودات و اصناف معقولاتی ادراک اسکدر و حکمت عملی جهندن عالم اولان قوتلر اثری عملی اخلاق حسنه و اعمال صالحه اخلاق ذمیه و اعمال قبیحه دن فرق و تمیز ایدوب نیجه عملدر که اشکله سبب کمال و سعادت در و نیجه عملدر که اشکله سی مورت نقصان و شقاوت در امری ادراک ایلمکدر و اولکی سنی عقل علمی و ایکنجه عقل عملی دخی در لر و قوت عالمه بر قوتلر که تحریک اعضا و عضلات اندر و بافعال خارجی صدورینه مبدأ و علت اولور و بوقوت عملی اشکله قوت اولی به محتاج در نه کم قوت حیوانیه در مرور ایلدی و بوقوت اگر چه قوت محرکه حیوانیه به مشتبیه در اما ان



ممتاز در بوجیدن که قوت محرکه حیوانیه تک مبدئی تجلی ملائمت  
فعل مطلوب و تجلی منافرت فعل مهر و بدر زیر حیوانیه توهم و  
تجلی که حواس طئه دند و ارد تعقل بوقدر اما انسانه کی قوت  
محرکه تک مبدئی تعقل در زیر فعل مطلوبه کمال و نفع عاقبت و  
خیریه اجله اولد و عین دلیل و بر نامه تعقل اید و میل اید و فعل مظهر  
دخی نقصان و ضرر عاقبت و شریک اجله اولد و عین تعقل اید و  
دفعی جانبیه میل اید اما اید فهم و نفسون که جمیع افاعیل افراد بشر  
مبدئی تعقل اولد اید و کلدز بلکه اکثر عوام افعال اختیار این توهم و  
تجلیه دخی مستند قیلور و انسانک بوقوتنه عقل عالمه ستمه کخی  
واقعه اگر چه بوقوتنه عقل تک مجاز در زیر بوقوت موجب دراک  
و کلدز بلکه موجب حرکت لکن متضای عقل او زره اولد و عجیب مجاز  
عقل دیگر و او در **فصل** حضرت امام محمد غزالی  
و اصحاب صفوت بوضو فن بر جماعت همه اید و اصحاب اولد که  
قوای مذکوره ملائکه در که حق جل کمال لطفند انی روح آدم مکره مستخر  
می طبع اید و ب سجد انقیاد اید و بقیامت صفی قائم یعنی روح  
بویندن انفصال انفصام اید بجه امر مقام خدمت و انقیاد و  
بامر الله تعالی دایم و قایل در و احادیث نبویه علی مصداق  
الصلاة والسلام والنجاة بومعانی لویجا و تصریح اثبات اید رسته  
جوقدر و عقل هستند دخی دلیل بود که بوقوتی یکموز رسته لردن افعال

۲۹  
افعال حکیمه و اعمال متقنه صادر او لور که حکمای کبار و عقلای  
اولی الایده فی الابصار انوک اقل قلیندن عاجز و دم بسته در پس و  
قوتندن که علم و ادراکدن بعید و غریب بل ذره شعور دن بی نصیب  
اولد بجه صادر اولمق احتمالی و ارد در چون بوجیت حکمیت و درم  
دقیق در بوقدر اشارت نه کشف اید و ب برینه نظام اصول  
اهل حکمته اقیفا اصل کلام رجوع و نقل سخن حکایه شروع اید  
معلوم اولسون که بوقوای مذکوره تک انجیده بعضی ارد که اناری  
انردن شعور و روت و اختیار و اراده صادر او لور  
و انسانک کمال تجلی و مراتب سعادت کسب و تحصیل بوقوله  
قوتنر اولور و بعضی قوتنری دخی و ارد که اناری بجه مقتضای  
طبیعت و علی وجه الاصطراط و انی صیت صادر او لور و ب  
قوتنر اگر چه اصل فطرته انسانه نوعا کمال در لکن بوقوتنر کسب و کوشش  
و دقت و ورزش و تمکین اصل فطرته ن یاده کمال فاده استیکه ب  
اولد فر پس بزم بوقتا بده که حکمت عملیه بچون مؤلف در مقصود  
بوقسم دکل بلکه قسم اولد در زیر امر ادم کسب کمال و نیل سعادت  
حقیقی به سبب اولان رسته لردن بخت اسکدر و اول قوتنر که اناری  
اختیار و ارادت و فکر و و تیل او لور درت قوتنر ایکسی  
قوت حیوانیه دن قوت مدرکه و قوت محرکه ایکسی قوای انسانی دن  
قوت عالمه و قوت عالمه در و بوقوتنر دخی مقصود اصلی فر



انسان مخصوص اولان قوت عالمه و قوت عالمه در قوت عالمه  
 نطق دخی دیرلر و قوت عالمه نکت بر شقی قوت شهویه در بر شقی  
 قوت غضبیه در نته کم سابق ده تحریر اولدی قوت شهویه خد  
 منافع و تحصیل لذت شهویه ماکل و مشارب و منافع کبی کا متعلق  
 و بوعضوک منبعی جگر در که تغذیه اندن اولوب جمیع اعضا به  
 بدل یا تحلل اندن مرآت ایدر و قوت عصبیه به دفع مضار و  
 مخوفات و اقدام اخطار و طلب تسلط و تحجر و اظهار خوت  
 و کبر متعلقدر و بوقوتک معدنی یورک در که منبع حیوة و منشأ  
 روح حیوانی درگاه اولور که قوت عالمه ایله بواکی قوتدن نفیسه  
 اولوب نفس ملکی و نفس هیمی و نفس سبعی ایله تغیر اولور  
**خاتمه مقدمه** بر بنجه امورک میانه در که مهم و لازمدر و  
 شارع مقصوده نافعدر **امرا اول انسان مرکبات**  
**عالم غفیری نکت اکمل و اثر فی ایدو کین میان تیمک**  
 معلوم اولاکه اجسام طبیعی هم اولدوغی حیثیتدن جمله سنی متساوی  
 و مرتبه لری متوازی و در بنیت و فضیلت ده بر جسمک جسم خود  
 مرتبت تقدیمی یوقدر زیرا جمله اجسامی بر تعریف جامع و جمیع  
 سیولی مقومدر اگرچه عناصر اربعه بسیط نکت صور نوعیه لریله  
 و فصول مقوم لریله بری برندن تفاوتی و تخالفی داردر اما بوقدر  
 اختلاف مراتب فضیلت و بوق تفاوت یا بایلمز بلکه عناصر

سنوز مقام تکافو و تساوی و محل تعادل و توازی ده در اما  
 عناصر را پسند اختلاط و امتزاج حاصل اولوب مرکب  
 فی الحکله اعتداله قریب اولمغه بشلیوب اعتداله قریبه کوره  
 مزاج فیض اولدقه مرکبات را سنده تفاوت و تفاضل ظاهر  
 اولور زیرا اگرچه مرکبه اعتدال حقیقی ممکن دکلدر نته کم علم  
 طبیعی ثابت اولمشدر اما نه قدر اعتداله قریب اولسه اولدقه  
 اشرف و اکمل و اعتداله قریبه کند و دن دون اولندن افضل  
 اولور زیرا اعتدال ارتوق اولدقه مزاج و حدانی عارض اولور  
 مرکب صفت و حدندن بهر مند و احد حقیقی جل جلاله جانیست  
 و اول حضرت مناسبتی یاده اولوب صورت کامل و اکامرتب  
 اولان خواص آثار مبدی قیاضدن که قوابله استعداد لریله کوره فضی  
 نام وجودی عام در فیض اولور چون مقدمه بسط اولندی سینه پس  
 معلوم اولاکه اجسام غفیری اکی قسمدر بسیط و مرکب بسیط  
 درتدر برنی که حار یا سرد و جیر طبیعی می جمله ک فو قده  
 فلک قمرک مقعرنده اعنی تخته در زیر اخیف مطلقدر خفت  
 علو و ارتفاع اقتضایدر ایکنجی سی هوا در که حار و رطب در  
 جیزی رکت تخته در زیر اخیف مضافدر او جوخی سی  
 مادر که بار و رطب در جیزی هوا نکت تخته در زیر اثقیل مضاف  
 در و جوخی سی تراب در که بار دیاسدر و جیزی جمله ک تخته در



زیر اقیل مطلقه ثلث اسفل و ملق اقتضایید مرکب دخی ایکی  
 قسم در زیر خالی دکل که فیض اولان صورت مرکب ترکیبی جلی  
 زمان حفظ ایتمه قادر اوله یا اولیه اولینه مرکبات غیرتاده در زیر  
 آثار علویه کبی اعنی تلج و محاب و صیقع و انکرک امثالی کبی ترکیبی  
 زمان کثر حفظ ایتمه قادر اوله مرکب تمام دیرلر و اولدخی اوج  
 جسد بری معدن بری نبات بری حیوان و بونلره  
 موالید ثلاثه دیرلر نتم کم و راندی و جنس حیوانک نوع  
 انسانی افضل و اشرفی در پس مراتب تفاضل درت اولور  
 معدن و نبات و حیوان و انسان و سر جنسک انوائی  
 دخی تفاضل و اردر یعنی بعضی انواع جنس بعضی خردن افضل  
 و سر جنسک افضل انواعی فوقده اولار جنسک انوائی  
 قریب اولوب اکثر خواص لوازمده مشارک اولور و اول  
 معدنیات پنجه مرجان دیکلری جوهر در اگرچه معدنیات  
 اما فی الجملة نشود نما اثری انده ظاهر و مشاهد در حتی قریب  
 اولمشدر که مقام معدنیاتدن ترقی اید و ب اقی عالم نبات  
 نامی به داخل اوله و نباتات پنجه بوحاله متصف اولان  
 درخت خرمادر که آثار حس و حرکت ارادی انده ظاهر و پیدار  
 مثلاً درخت خرماد بعضی نر و بعضی ماده در و نر ماده جانب  
 میل و منصرف اولمده ماده در و نر در تخم و نطفه کبی برنسنه

ماده به و اصل اولینی ماده نر و میوه به حامل اولمده حتی بعض  
 ارباب فلاحتدن منقولدر که درخت خرماد بعضی ارباب در که بعینه  
 بر خرمایه مال اولوب اندن تخم و اصل اولینی بارور اولمده  
 منحصراً و بولار عشق در که حیوانانده شایع و مشهور در و درخت  
 حرمانک بشنده بر اقی سنه و اردر اکا جمار دیرلر حیوانک  
 یورکی مشابه سنده در که منبع حرارت غریبه سی در و اکابر  
 تیشسه یا صوده غرق اولسه فی الحال درخت خرمالاک اولور  
 و حدیث شریف نبوی علیه السلام افضل الصلوات و اکملها  
 و اردر اولمشدر که اگر موانعکم النحله فانها خلقت من نطفه  
 طین آدم سبحان بوعنایه شارندر و بومرتبه عالم نباتک  
 نهایتی و اقی عالم حیوانک بایستی در و بوندن یعنی اقی نبات  
 افضل عالم حیوانا مدر و انوکا اناسی استغیجات دیکلری  
 که بر اقی سنه در دیرلر اولور انقباض و انبساط ارادی  
 ایدر و اندن یوقار و حیوانات متولد در که ضعیف ایمنده  
 صولار کند سنده توالد و زواج ایتمدن مجرد حرارت  
 فصل و عفونت طیندن حیات بولوب حرکت ارادی و حیوان  
 ظاهر ایتمه نصف اولوب طلب غذا و سرع حرکات ایلر  
 و انکرک امثالی کیک و شش یعنی پره و بت و دیکلری حیوانلر  
 و انکرک سندی و بولرک نبات اوزر فیصلی حرکت ارادی



و طلب غذا ایستاده و بوی خوردن بوقار و حیوانات و اردر  
 که دفع منافعی و احتراز مضار را چون قوت غضبیه لری ظاهر  
 و سر برینه قوت مناسبات و بر ملشد که آفتادن سالم اولو  
 کمال مناسبتش و اول الذکر بعضی نمره مثالند در آسولر  
 باشند اولان شاخکری و بعضی تنغ و جگر کی در سپاه بهام  
 طیبورده اولان کمال و مخلص کی و بعضی کز و دوس شکلند  
 استرک ستم پایی کی و بعضی وق کی در نته کم بعضی دایره  
 اولان کپی دید کپی جانور کی که جلنده نابت اولان سهامی  
 عدوسی طرفه پرتاب ایدر و قوت لری قضا و لا حیوانات که  
 اسلحه مذکوره استعماله قادر و کلدر دفع مضار و آفتادن  
 خلاص چون انره غیر سپاه آلات و بر ملشد قوت طیران  
 و قوت سحر و جریان کی که طیبورن کبک و تیهو و چار پارون  
 خرکوش و خرده آسولرده و در بارده ماسی لرده موجود در  
 و قوت مکرو حیل و دلو و بر ملشد و قاتل اولنسه ظاهر و  
 معلوم اولور که جمیع حیوانات اگر سپاه اگر طیبور اگر بهام  
 اگر سوام بقای نوع و شخصی چون لوازم و مهام اولان  
 آلات و اسباب کمال و التمام صانع حکیم و مبدع  
 علیم طرفین اعطا و تسلیم او نمشد و اتمام مصالح  
 معاش چون امور عینه غریبه تعلیم و الهام او نمشد که اند

اند عقول فاضل نام غرقه دریای عجز و تحیر با کلام در نته که  
 نخل عسل ابیات مسدسه بنا ایلر اصلاعی تمام متساوی و  
 زوایای متوازی و مسدس اختیار اند و کفک حکمتی اولدر که  
 مسدس مدور در کجه اوسع اشکال در مدور جمله دن اوسع  
 و لکن اشکال مدوره بریره بریره جمع اولسه از الرنده فرجه قلمر  
 ضروری در پس مکان ضایع اولحق لازم کلور اما اشکال مسدسه  
 بری برینه ضم اولنسه سبج فرجه قلمر و مکان اصلا ضایع اولر  
 و مر بعلدخی جمع اولسه اگر چه فرجه قلمر لکن مربع مسدس در  
 لاجرم ستم وسعت ستم فرجه قلمر مسدس دن غیر ده متصور  
 و کلدر پس بود قاتی وضع و ترتیب و صنایع نسبی ترکیبی که  
 استخر اجذن علمای هندسه دایره عجز و حیرنده نقطه مرکز مثل  
 محاط خط طال در بر حیوان عدیم العلم بنجه ملاحظه ایلر مگر حکیم  
 ازل عز وجل الهام صنع و تعلیم عمل آیت شد که انواع عالم  
 کمالات ممکنه سینه و اصل و نظام مراد و بقای مقدر ارادت  
 از لی مقتضای بنجه حاصل اولور  
 تعالی الملیک الذی قدی العباد و سدر احوالها  
 بدی النخل تشد سببها کون المسدس احوی لها  
 و انواع حیوانات کمال و اعلی سی و اقی عالم انسانی به اقرب  
 ادنی سبب و میمون و فیل و طیبورن طوطی در که بوانواع کذا



وکیاستی خصوصاً میمون و فیلک ظاهر در . و بولردن یوقار  
 مرتبه اتق عالم انسانک ادنی سیر . شول طوائف کبی که اطراف  
 بزنج مسکونده . صحاری کوه و نامونده . ساکنند . یا طرف  
 شمالی ده که غایت برودن استیلاسی ایله که موجب مقتضای  
 بلاد شمالیه در . مزاجی خام و ناپخته قلوب لایق نوع انسان  
 اولان اعتدالک مخایینه و اصل اولر . نته کم خبریه تولی دن  
 اوت کوستانده ساکن تراک و اردر که اعتدال لایق انسانی دن  
 بی نصیب لر . و فهم و دکانده حیوانات بحججه قریب لردر . و لغز  
 و نطق لری حیوانات بحججه صغیرنه مشابیه در . و انلردن اوتنه  
 افراد آدمی دن سبج فریده یوقدر . کذلک ناحیه قطب جنوبی ده  
 اولان افراد انسانی دخی کثرت حرارتدن مزاجی محرق اولمخله  
 محل اعتدال دن دور اولمشلردر . اقصای خرابی سنده اطراف  
 ولایت نرج و بربرده اولان طوائف کبی . و شناس و شوق  
 که نیم آدمی در ثابت اولوب نوع بشر دن اولورسه انلردن ادنی  
 اولور . اما محقق قشده مزبور لر افسانه اطفال و سمر صبیان  
 قشمندن محدود . و خارجه سیمنه مانده موجود در .  
 و صنف اعلی و افضلی سکان اقالیم مشهوره خصوصاً اقلیم رابع  
 که اعدل معموره عدا و نلر لردر . بو مرتبه کلنجی ذکر اولان تفاوت  
 افراد انسان امور اضطراریه . و اسباب غیر اختیاریه دن ناشی

صغیر  
 استثنای

اولان تفاوتلر . بو مرتبه دن صکره تحصیل کمالات و فضایل و تکمیل  
 اخلاق شامل اینکده سعی و کوشش و امکانده اولان قوایی فعلیه  
 و قوتده اولان مراتبی جوده کتور مکل اولان تفاوتلر . بعضی افراد  
 تفوق و فضیلتی انوکله در که قوت فهم و حدس ایله استخراج ضمایع  
 عجیبه . و استنباط آلات و حرف غریبه لیر لر . و بعضی افراد کفایت  
 و تقدیمی بوندن دخی اعلام مرتبه در . انوکله اولور که صرف عقل سلیم و  
 اعمال نظر صحیح ایله دقایق علوم و حقایق فنون و مسایل عمیق  
 و نکات دقیقه ایله مقدر فیاضدن استفاده ایدوب عقول قاف  
 و اذنان کامله افاضه و افاده ایدر لر . بوندن اعلی و افضل  
 و اجل و اکمل بودر که الهام الاهی . و تکمیل ربانی ایله دایره ولایت  
 و قرب حق جل و علایه و اصل اولوب نفوس فاضله و سم طالع  
 و شکیک اینکله مقام کمال و قرب ملک ذی الجلال دایره سینه برکوت  
 و جمله دن اکمل و اعلی طبقه علیا انبیا اصفیاء در . صلوات الله  
 تعالی علیهم اجمعین که انزال وحی و تنزیل و ارسال روح الامین  
 جبریل علیه السلام ایله مشرف اولوب تعلیم توحید و تقدیس ربانی  
 و وضع شرایع و نوامیس پس حانی ایله دلیل و امین و نشر صفی  
 هدایت . و طی طوائف ضلالت اینکله رحمته للعالمین اولمشلردر  
 و بو مقام عقول مجروده عالم بالا . و نفوس مقدسه ملائکه متصل در  
 و مقام تحصیل وحدت و نفی تفصیل کثرت . و تجلی حقیقه الحقایق

استفاضه و  
 م



و ظهور بقای بیقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام در و بومع  
 و صفه بسط عبارت مقتضی خسارت جبارت در پس اهل  
 عقل و کیا است و صاحب فهم و فراست اولند بوندکور  
 اولان کلماتن انسانک شرف و فضیلتی و سایر موجودات  
 اوزرینه بنی و تقدیمی ظاهر و لور و مزید خصوصیت و فضیلت  
 که انسان نوکله مشرف و لمشدر اکثر مشایخ اهل توحید و عرفا  
 اصحاب از واقع مواجید قشده طار ملائکه و کروه کرویینه  
 ویرلمشدر  
 نه فلک دامت مستم نه ملک را حاصل  
 آنچه در سپهر سویدای بنی آدم ازو  
 کرا دمی صفی از ملک کرو بیری  
 که سجد گاه ملک خاک آدمی زاوست  
 و سیر و سلوک مقامات وصول این نردون نجر راه رود و راه بر لر  
 نصیح ایندی لکه مقام انسانیت مقام ملکیندن اعلی و برتر  
 و انسان اعلی و ملوک ملکیندن باز پس موخر در اگر چه عامه حکما و  
 فلاسفه آهین و بعضی متکلمین قشده امر بر عکس دایره و  
 رتبت ملکیت اعلی و اجل و رتبه انسانی ملک اعلاسی نوکله ادنا  
 متصل و غیردن فضل در و قدوه ادبایمین مولانا ابن عربین  
 خدمتدره منسوب اولان قطعه مذسب مشایخ حقیقت و شرب

مشرب ساکنان طرقت اوزره بوترتیب اوزره انشا و اولنور که  
 بجمادی جوزدم خیم بصحرای وجود  
 از جمادی نباتی سپهری کردم و رفت  
 و ز نباتی کزدم بر سپهر حیوانی  
 دیدم آن مرتبه را سم سیری کردم  
 با ملائک پس از آن صومعه قدسی  
 نیک بر شتم و نیکو نظری کردم و  
 بعد از آن در صد فیه انسان  
 قطره مستی خود را کهری کردم و رفت  
 بعد از آن رهبر او بردم ولی ابن عربین  
 همه او کشتم و از خود کذری کردم و رفت  
 و مذسب ثانی لوحه سین مذسب ایدن قطعه فرورده تغییر ترتیب  
 ایدوب پنت رابعی ثالث ثالثی رابع و مقام انسانیتی ملکیت  
 دایره پسندن استفاد و اکاتبایم ایدر لر بوکلام نوع استطراد  
 طریق اوزره ایراد اولندی پسینه اصل کلام و صد و مفا  
 رجوع ایده لم و مقام نبوت و مراتب انبیاء در مرتبه  
 دید لر مرتبه اولی مقام نبوت و طبقه انبیاء کرام و مرتبه  
 ثانی مقام رسالت و طبقه رسل عظام مرتبه ثالثه  
 اولو العزم من الرسل که بعضی علما قشده در نوح بود  
 ابراهیم محمد مصطفی علیهم الصلوٰۃ و السلام و بعضی  
 قشده پیشدر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت  
 محمد مصطفی و بعضی علما عدد شریفین بر بیت ده نظم آیش



فقیریت ثانی ارسال صلوات بحون الحاق اندم **طع**  
 اولوا العزم نوح واخلیل بن ازر **طع**  
 موسی و عیسی و اخیوت محمد **طع**  
 صلوات صلوة من ملک مهین **طع**  
 علی ارواحهم فی کل یوم تجد  
 و مرتبه رابعه مقام ختمیت و منزله خاتم **طع** علیه الصلوة  
 الا تم الاکرم در که کشف مبارک کنده کی مهر نبوت در وحی و رسالت  
 ختم و سدادندی و نص لولاک لولاک لما خلقت الافلاک **طع**  
 ترجیح ملائکه اید ملوک اساس مذنبی بهم ورد ایلدی **طع**  
 سلام الله خلاق البرا علیه فی الغدایا و العشی  
 پس مرتبه انسان مراتب کائنات و وسط و میانه ده حال در  
 اراده و کسب خیر له ذروه اعلائی مراتبه و اصل و متابعت  
 طبیعت و سوائله حیض ادایه نازل و لور زیر اجون نفس  
 مجرود و بدن عنصر محسوس و تنظم در لایه ای طرف که ملکیت و  
 حیوانیت در انده مندرج و تنظم در اگر جانب ملکیتی تکمیل و  
 تصحیح و انی جانب حیوانیت تفصیل و ترجیح ایدر سه ملکه افضل  
 و مجرد محضدن اکمل و لور زیر جانب ملکیت صاف و مانع و  
 جهت حیوانیت جاذب و دفع موجود اکمل تحصیل ملکه ملکیت الهی  
 ملک خود داعیه حیوانیت خالص سالم و محض خیر و ملکیت اکمل

مرکب و ص

اکال لازم در و کذلک طرف حیوانیت طاب و اول جانسی ملکیت  
 راجح و غالب و لور سه حیوان محضدن اسفل و اقل و ما صدق  
 اولنگ کالانعام بل هم اضل و لور زیر حیوان قوت عقلی  
 دور و خاصه ملکیتدن مجرور در پس اگر سوان تاویه شهوت  
 محضده قلوب سه معذور در بخلاف انسان شمع عقل کف  
 کفایتنده فروزا کیکن تنور شهوت و ضلالتده سوزان و انی  
 بی وجه و خارج عذر در **طع**  
 آدمی زاده طرفه معیشت از فرشته سرشته و حیوان  
 و رکن میل ان شود به این و رکن میل این شود بد از ان  
 و دخی معلوم و لاکه سه کم حیوانانک اسباب معاشی ماکول و مشروب  
 و ملبوس و منکوح جمله سیطیعی در غذا سیطیج و ترکیب حیوان  
 عاری در زیر نباتات مبتذله و لحوم نیه و ملائسی صوف و شم  
 و ریش که اصل خلق شده نبات و مناکحی دخی عقد نکاح نبات  
 و سلاحی اصل ترکیب لرله حاصل و تحصیل صنع و اثره التقید  
 بری در پس من جمیع الوجوه مزاج العلم مرتب الاحوال در  
 بخلاف انسان که جمله اغذیه و اشربه و ملائسی اسلحه و جمیع  
 مالا بدی اعمال فکر و رویتله تحصیل ایکنه موقوف نه زرع و  
 طح انیمینیه غذایه قادر و نه غزل و نسج و خیاطت قلمینیه لباس  
 ماک و لور اسلحه سیطیجی جمله صنایع و تحصیل و تکمیل محتاج



کذلک کمال معنوی هستند دخی جمله حیوانات کمالی فطرتند  
 مرکوز و مجبول و سعی و کسب احتیاج خلقند موجود و محجوب  
 اما انسان کمال و شرف و خیر و سعادت و رایت و فکر و گفتار  
 ایستاده موقوف و سعی و کوشش و حکمت و ورزش و اجتناب  
 ایستاده محتاج در کلید سعادت و شقاوت کف کفایتند و بیشتر  
 و زمام حصول نفع و کمال قبضه اقتدار و اکتسابند و بیشتر  
 اگر عقل جمیل و فکر نبیل ایله احد طرفی ترجیح و سلوک جاده مستقیم  
 و نهج صحیح ایدوب معارف و فضایل جاننده تحرک و سیران و  
 مراتب تحصیل اخلاق و اعمال حسنه در وه سینه ترقی و طیران و  
 کمالاتی قوتند فعله خروج و افقند افقه تعلی و عروج ایدرسه  
 محالطه اعلی و مقرب حضرت حق تبارک و تعالی اولور  
 و اگر زمام طبعی سواد و سوس اله ویره و مرتبه اولی سنده که  
 حیوانیت محض در اقامت و سکون قیله احوالی استکس و حرکاتی  
 انکس پس از زره اولوب یوما فیوما تدری و تسفل و اسفل فیلز  
 طبیعت تنزل ایدر عاقبت مقیم ماویه سوان و ملازم پیغوله خذلان  
 اولوب و سرالدا سرن مقارن بیس القریب اولور  
 بی النفس ان شمل تلازم خسته وان تنبعث نحو الفضل  
 چونکه انسان اصل خلقت و ابتدای فطرتند ایکی جانبه مایل و ایکی  
 جهته قابل در پس کما معلوم و مؤدب لازم و داعی و مادی مهم در که

ساقین

که بعضی لطیف و ترغیب و واسطه سیله جانب هدایت تحرک  
 ایدر لرنه که دیشلدر  
 نو آموز را ذکر تحسین و زهد و ایدای استباد  
 و بعضی وسیله تعزیه و ترسید ایله طرق شاد و صوابه  
 تسلیک ایله لرنه که دیشلدر  
 پادشاهی پسر مکتب ادب و لوح سیمینش در کنارها  
 بر سر لوح او نوشته بزر جور استاده که مهر  
 و حرکت جانب شقاوت و مهالک و نعوذ بالله من ذلک قلمه  
 بلکه سکون ترک سلوک مسالک استکدن احتراز و سمت خیره سعی  
 کوشش استکدن شاد و استرازا ایدر لرنه زیر جانب شقاوت  
 سکون و ترک حرکت کافی در و ترک اسباب هدایت مباشرت  
 اسباب نحوایت او ملغ وافی در و یسنا الله تعالی  
 سلوک پسپیل رضوانه و منغنا وایکم عن الکرکون الی السکون  
 فی ماویة خذلانه **امثال فی انکب سانه** که نفس ناطقه انسانی  
 کمالی و نقصانی نه سنده در و نه سنده در و خیر و سعادت  
 و شر و شقاوت و غرض در اگر چه نفس انسانی نک کمالی نه و سعادت  
 نه و ایدو کی سابقا معلوم اولدی لکن مزید تفصیل و ارشاد  
 و بعض نکات شریفه و مسائل لطیفه که ذکر اولومشدی ایراد  
 ایتمک مهم اولد و عینون بو مقاله وضع و بنیاد اولدی معلوم

میدرسید



اولاً که موجود اندن نفس و حسیس و ششیک بر خاصه مخصوصه می  
 که اندن غیر حیثیاً اول خاصه ده اکا مشارک و مساوی و اول  
 اگر چه اندن غیر حیثیاً اندن مشارکی و اولی جابزو و افعاله مثلاً  
 سیفک بر خاصه مخصوصه می آرد و اول اجسام کبیره قطعند  
 کار کرک و بر اقل قدر و فرسک بر خاصه می آرد و اول  
 سواریه مطیع و کوفه قابل و اقل قدر و بو خاصه لوده سیفه  
 فرسه بر شش مشترک و کلد و اگر چه مطلقاً برنده لیک ده سیفه  
 سیکس دخی مشارک و فی الجمله بار بردار و اقل قدر فرسه چهار  
 دخی مساوی در و اگر سیفدن اول خاصه حاصل و ملزسه انی با  
 امنه مساوی عدا یدر لر و اگر فرسدن اثر مخصوص صادر و اگر  
 انی خبری تمیزه یکسان صیر لر پس اگر چه انسان دخی بنی افعالی  
 او صافه سایر حیواناته مساوی بل نباتات و جماداته مشارک  
 لکن بر خاصه مخصوص اثر خاص معنی دارد که اندن حیواناتدن فرد  
 و جمادات و نباتاتدن شئی اکا مشارک و کلد و انسان اول خاصه  
 جمله اشیا دن تمیز و جمیع انواعدن تمیز و سرفراز در و اول  
 خاصه نطق در و نطق در مراد منظر ظاهر که تلفظ حروف و تکلم  
 الفاظ در و کلد و زیر نطق ظاهر انسان متحقق و لور نه کم انسان  
 احسن آدمی اکبر کسی و کاسی نطق ظاهر متحقق و لور و انسانیت متحق  
 اولز نه کم بیغاده که طوطی و بید کلدی طیر در بلکه مراد منظر نطقدن

پانچان و بیکاری

نطقدن قوت ادراک معقولات و فکر و رتبه اقدار و افعالی  
 اخلاق محمود و مذمومه تمیزه ای که ممکن در و بو خاصه انسان  
 ویرشد که انی مبداء اول جل شانه معرفت و صفات کمال  
 و نعوت جلالی ادراک و سپیده وجودده اولان عقول مجرده  
 و نفوس مطهره و اجرام افلاک و عناصر و ابداع موالید و مرکبات  
 و افاق و انفس و مدبرج اولان بایات ظاهر و بینات باسره  
 بلکه و سپیده ایدوب قوت نظری ایدوب قوتی تحصیل و قوت علمیه  
 جهندن اخلاق رضیه و افعال محموده اخلاق ردیه و افعال  
 مذمومه دن فرق و تمیز ایدوب کسب سعادت و تحصیل فضیلت  
 ایلمکچون خلق و اختراع ایدوب انی خلاصه عالم کن فکون و قیام  
 کارخانه ابداع ایشدر اول سجد نذر که انسانک ملائکه اوزر  
 تفضیلی و علم آدم ایدوب تقریر قیامدی و ما خلقت الانس و الجن  
 الا لیعبدون ای یعرفون ایدوب تفسیر اولندی اما اول اوصاف  
 افعال که اندن انسان سائر انواع مرکبات و حیواناته مشارک در  
 اعمال قوت شهوانیه کبی که انو کله تحصیل ملاذ فانیه و شهوات  
 زاید و لور و اعمال قوت غضبیه کبی که انو کله تغلب تسلط و قهر  
 انتقام و لور انظر نفس انسانی به کمال کلد و زیر اول اوصاف  
 سر برنده نفس انسانی به حیوانات خبیسه مشارک بلکه غالب و لور  
 مثلاً غلبه قوت شهوانیه ککل و شرب قوتدن نایسه انده کا و و خر



انسانه غالب و قایم در اگر صفت باه و قوت جمیع ایسه انده  
خبر مقدم و سابق و قوت بطش و تندرک ایسه انده جاموس  
و قیل الحمل در و اگر قوت قتل و بهادرک ایسه انده شیر و پلنگ افضل  
پس بر صفت که انده بمقوله حیوانات خبیثه شرک غلب اوله  
عاقل الی کند و به کمال اید نمک نجو طالب اولور پس تمت ایلکه  
انسانک کمال مخصوصنی تحصیل و سعادت مقدره پس تکمیل  
ایده پس و جو نفسی قوت علیه جتیدن فضایل ایلراسته  
و قوت عملیه جتیدن رد ایلدن پیرسته قیله سن  
اقبل علی النفس و استکمل فضایلها

فانت بالنفس لا بالجسم انسان  
پس بوقریراندن واضح اولدی که اول طایفه خبیثه و فرقه  
خبیثه که اعتقاد دردی کرایله شعار شرعیدن عاری جرکاب  
طبیعتی چاره زندقه و اباحتیه جاری اولوب انسانک سعادت  
حقیقی سنی انکار و انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام بیان یورد  
تکالیف شرعی عبت اعتقاد ادوب مراد فاشه انساندن  
دنیا ده غصه و غمدن ازاد ناکل و مشارب لذیذ و مناج شبهه  
ایله مسرور و شاد اولمقدردیوب رتبه تکالیف رقبه  
انفعا دلو تمقدن استغنا و تکبر و پوته عبادات و مجاہدا  
کند و بی زخا لایزاله استنرا و متنخر ایدوب صلوٰۃ و صیام

صیامه عاده البلد و سلامه الال و الولد تسبیح ایدوب  
کلمات کفر انکیزی تکلم و اشعار الحاد آمیزی ترخم ایدوب  
**بالحسب** انها که بزر فلک دوارند

کاوان و حشرات بی دم و پا رند  
خرننده بر دور رفت و اینهار خری

وز بی خبری سنوز زیر بارند

نعوذ بالله تعالی من الآفات و الهلاک فی الخرافات و بوجوه

ندمونه تک بعضی تصوف رسمی و معرفت ناقصدن دم اوروب

زرق و خرافات و شطح و طاماتدن علم کتوروب صنفی دانشی

حرف دین پاک کیمی شال پوشش کیمی پینه چاک یورورلر

حاشا و کلا تصوف انردن دور و معرفت نجو مرحله مجور

**راحمه** بنهاده زتر و یوروریا دامی چند

بکرفت ز طامات الف لامی چند

نارفت ره صدق و صفا کامی چند

بدنام کسند نه کونامی چند

جون محصل کلامی انسان که خلاصه موجودات و خلیفه

اسد تعالی الاعظم در و مکرّم تعظیم تفضیل حق جل و علایک افضل و

مکرّم در کمال و سعادت حیوانات خبیثه ایلر برابر و ایجاد

غایت و عرض محض خواب و خورد و یکدر پس نوسند سب



باطلک ابطالی و رای عا طکک ترینی اقامت بر مان ایراد  
 دلیل و مستغنی در اما اتیان فلا سفه حشر بدنی و معاد جسمانی  
 اثبات اینک بوندیه قریب و مشرب تحقیق بنی بصیبت عذ  
 اعیوب دیر لر که چون کمال معنوی و سعادت حقیقی اخروی  
 جنت جسمانی ده اکل لحوم طیور و شمار موفی و شرب انهار  
 لبن و عسل مصفی و تملک غرف و قصور و تمتع نکاح حور  
 اولی حیوانات و بهایم مرتبه سینه منزل و سعادات  
 حقیقیه دن که معارف روحا و ابتهاجات عقلی در تلهی و  
 تغافل لازم اولوب اکابر انبیا و افاضل اصفیا ادا  
 انسان بلکه بهایم و حیوان طریقه سینه افتقا و جوهر کرانیا  
 و در تشریح سنک نیزه و خاک مهین اید اکتفا تمش  
 اولور خصوصاً لذات جسمانیه الام پیغمبر مشهود اولور  
 و مشتهیات بدنیه نک سر بری اولور برگزیده اولینی موجود ملز  
 مثل لذت اکل و شرب سابقا عطش و جوع اولینی اولور  
 لذت خواب راحت سابقا تعب و سحر و سحر طوطی  
 لذت جماع اول وقت اولور که سابقا اوجیه و آلات منی  
 مملو و مغله و غده و الم کله تا اسقفر اغذدن لذت حاصل  
 اوله جنت خود شوایب الام صافی در پس لذات جسمانیه  
 با سیت جنت منافی در اکثر فلا سفه نک مذبی و یونانی لر کا

کاسه سنک مشرب بودر حتی ابو علی بن سینا اگر چه شفا  
 و نجات کتابنده حشر جسمانی اثبات بلیدی ولی معاد رسا کنند  
 ابطاله زعمی و زریه نیجه دلیل اقامت ایدی و نصیر طوی  
 و خی جرد کتابنده معاد اجساد ی تفریر ایدی اما بو کتابنده  
 فنی حاینه تفریر ایدی اما عاقلان آگاه و اکامان پرتقا  
 اساس عقاید لرین شرایع انبیا و زریه نصیح و حکم ایمانیه  
 حکمت یونانی و زریه تقدیم و ترجیح قیلدر شککات مذکور  
 اصفا و بو مقوله شبه و امینه اید بنای شریعت انبیای  
 الغا ایتیدر  
 گفته یونانیان پیغام نفس است و سوا  
 گفته ایمانیان فرموده پیغمبر است  
 نیست جز بوی نبی سوی خدا برتر است  
 از علی جو بو که بوی بو علی مستفاد است  
 سرزه میگوید منجمه تراژ میخاید حکیم  
 مرد و از تحقیق کار که نیندار باور است  
 پس جمله اهل حق قستنده که درخت ایمان روضه جاننده است  
 حشر ابدان و معاد جسمانی صحیح و ثابت در بلی جنس معاد و تحقیق  
 جسمانی به محصور و سعادت انسان کامل جنت استیفای لذت  
 جسمانی به مقصور و ملذذ مذبی مقبول و رای مؤید و منصور و کلدر



بلکه اعتقاد صحیح و حق صریح اولد که معاد ایکی در جسمانی و روحانی و سر برنده لذات و آلام و ار در موبد و جاودانی و چون نفس علاقه بدندان از ادا اوله عالم برزخه دخول الیز و بولنده نجه مدت گذران اسمکله قدرت الهی و قوت متناسی بله موصوف اولور بعد بقایه مناسب بدن و لقایه استعداد عاده الی و لذت روحانی و جسمانی جمع ایتمکله قادر و سعادت نشاتین ایله تحقق اتمکله استعدادی انده ظاهر اولور و مع هذا کمال اصغیا ینه لذلک حسیه جانبیه التفات و مشتهیات جسمانییه اعتبار ایتمیوب جل جلاله و منتدی اول سعادت عظمی و ابتهاج و لذت کبرییه که عبارت وادی بیانه قوت ایده فر و ویراق برق سیر فہام بیدای تعریفیده پیدا اوله فر و اول مشاہدہ جمال و جلال مہیم متعال در مقصور و محصور در نہ کم حکا اول نور که صلی دین بر کس نه جهان اقعہ و عالم منامده ریاض رضوان و جنت رحمانه کیرور اول کدر بشریدن صافی اعنی بشر حافی قدس بعد روح غرقه جثده او تورش ایکی ملک ایکی طرفدن خوان جنت لقمه لربن الوب و مانہ قورلر ناگاه نظر الیز کور و تخت عرشه بر شخص بر پای وقایم و چشمکری کثاده حیرا و نامیم متعجب اولوب سوال ایدر که بونه شخص نامی و عزیز کریمی جواب ویرور کر که بوست حق و مدشوش مطلق بایزید بیطامی

بسطامی در که اطعمه جنت و شمار کونا کوننه ذکران کبی نکران الی و مشاہدہ و استغراق تجلی جمال ازلی ده بویله کدر اندر و بواول بایزید در که مقام و حال بدن بویله خبر ویرمشدر که شربت الحبت کاسا بعد کاسس فاما نفع الشراب و لار ویت و بوفیقه شیع سید علی مہم بن مغری دن قدس سره نقل اولد که دیر لریش که جنت ایکی در جنت معارف روحانی در و جنت اعمال جسمانی در و عارف بونشاده ده جنت معارف کیرک جاز در اما جنت اعمال اکا کیر لمر الانشاء اخرویہ ده اما اول شبهه که لذت جسمانییه سائقه آلام اولینجه متحقق اولمر پس جنت که آلامدن صافی در وجود لذات جسمانی مینافی در دید کلری مدفوع و مرقو زیر که لذات جسمانییه اخرویہ لذات جسمانییه دنیویہ نوعدن کلدر که بوکا لازم اولان خاصه کاخی لازم اوله بلکه لذات جسمانییه اخرویہ بالذات و الحقیقه لذات جسمانییه دنیویہ مخالف و مبین در غایه مافی الباطن بعض خواص عوارضه مشارک و متعارف و اشترک عوارض سببی الیز بری برین محاکمی و مشابہ در و حق جل و علا دار نشاء اخروی اولان لذات خالصه و مشتهیات بی ثبایه نمنونه اولمغیون بولند ایند دنیویہ که فی الجمله مشابہ در خلق اندی که سبب رغبت و اجتهاد و باعث عمل عباد عباد اوله پس لذات جسمانییه سبب الم علی تقدیر



التسلیم لذات جسمانیة دنیویة یا لازم و متعارف در آمال ذات  
 جسمانیة اخرویة اندن منزله و اکامیابین بلکه اجسام اخرویة  
 فی الحقیقة اجسام دنیویة میساین منفصل غایة امر بعض عوارض ده  
 قبول تجزئی و احتیاج چیز کمی مشترک متصل در بلکه متصوفه ذات  
 اوله در که جسم واحد یکی چیزه معاتجیر اولی اجسام اخرویة مجال  
 و کل اگر چه اجسام دنیویة ده استیلا بی بی در و منکر متما  
 اجساد اولان بد اعتقاد لرک بر شبهه لرئی چی بود که قوا جسمانیة  
 تحریکات و افعال غیر متناهیة به مبدأ اولی محال و مرکبات جسمانیة  
 مدت مدید تحقق اوله قدر صکره لازم البطالان الاخلال در و دو  
 احراق جسم محرق بعینه نه باقی اولمغله اجسامی بدی البطلان  
 زیر الحرق اجزایه موجب افراق و مرکبه موجب بخلال و انحلال  
 و بونده ترده اتمک طوع عقلن بیرون و منسطفه محض و مکابره  
 صرفه مقرون در و و شبهه لرک دخی جوالی نسق مذکور و اسلوب  
 سابقین استفاد در زیر اید کلری آثار و احکام دنیا و اولان  
 مرکبات اجسام مخصوصه و اجسام عالم آخرتک احکامی بو  
 احکام دنیا و عقل عالم ملکوتک ادراک احکام مندر معزول اید  
 کلام اهل کمال منصوص در پس اول عالمه بو عالم خواصین اثبات  
 اتمک رای کاسد و قیاس غایب علی التماک منیر ان اهل الصو  
 قیاس فاسد در و اکابر اساطین حکما و افاضل مشایخ تصوف

تصوف و بعض علما عالم مثال ایله مستمی بر عالم اثبات اید و ب  
 ابتدا لرکه عالم اجسام مادیة و عالم ارواح مجردة ما بیننده عالم  
 وار در که عالم اجسام کثیفه دل لطیف و عالم ارواح لطیفه دن  
 کثیف قابل تجزئی و انقسام اولمغله اجسامه مشارک و سیولی  
 صورتدن مجرد اولمغله عالم ارواح مساوی و و مرئی که بو  
 عالمه مقصود در البته انوک مثالی عالم مثال ده موجود در یا صو  
 متخی اولمغله نه کم صونک مثالی عالم مثال ده دخی صو اوله یا صو  
 مخالف اولمغله نه کم علمک مثالی عالم مثاله سود اوله و خلا  
 رضیة و اعمال صالحه نک مثالی بساین و یلجین و شمار و انهار  
 لذة لاشاین و اخلاق رذیة و اعمال فاسده نک مثالی ظلمات  
 و غیاسب و حیات و عقارب و غساق و غلبین اولوز و عالم  
 رویا و احوال واقعه که جملة انام حالت لغاس منامه مشاهد  
 اید لر بو عالمه ندر و ارباب سلوک بو عالمی انکی قسمه تقسیم و جو  
 حصری بو وجه اوزر نه تفهیم اید لر که مثال بوندن خالی دکل در که  
 تحقق و حصولی و اهل تصفیة نک اکا اتصال و دخولی قوت  
 حیاله موقوف و محتاج اوله اکا مثال مفید در لر و یا خود  
 التخیال و قوت حساطنک انوک تحقق و تمثله مدخلی و  
 اکا مثال مطلق در لر و بعض اصیفا قوت ریاضت و محض  
 ایله بو عالمک ولایات و اقا یعنی دخول و مشاهده ابتدا و کنی



حکایت ایلدی و دیدی که بو عالم دل یکی شهر وار در بری نیک  
آدی جالبقا در و بو شهر که خلافتک شمارندل عدد وار  
معزول و عجایب و غرایب خارج اطوار افهام و پیرون در اکا و اما  
و عقول در و ارباب کشف و تصفیه بو عالمک مشا هده عجا مینه  
مستعد و اکثر کرامات و خوارق و تصرفات اولیا بو عالم اسرار  
مستعد در و اکابر ائمه دین ر حقه الله علیهم اجمعین بو عالمک  
اثباته بلوغ و بعض اسرار نه تصریح ایند لمر حتی علم الناس  
حضرت ابن عباس دن رضی الله عنهما مروی در که بو عالم دن  
غیری بر عالم وار در و سر سنه که بو عالمده وار در انوک نظیری  
انده جاهل حتی بنم کبی انده بر ابن عباس وار در و ارباب کشف و  
تصرف و اصحاب صفوت و صوف و اسب اولمش در که برزخ  
عالمده که روحک بدن منفرقتی ایله قیامت کبری ده  
بینه ابدانه اعاده سی لراسی در عالم مثال دن مستعد در چون  
نفس بدن منفرقت ایله نفس ده اولان کرایمان معرفت خلق  
حسن عمل صالح انوار و اضواء و ریاض و سائین جور و قصود و غلمان  
کانه لولو و منور و لور و سر عمل کند و به مناسب صورتده ظاهر و لو  
و کدک جهل و ضلال و اخلاق رویه و اعمال فتنه نیران ظلمات  
و عقارب حیات صورتده نمایان اولور و نفس صالح حیات  
مایه کنده و عالمدر و نفس طالحک نیران حیات و عقارب کنده

کند و ده جاهل در غایه مافی الباب مادام که نفس نشا فوده  
انی احسب ایلده فر و علایق بدن و صور محسوسات انکر که در  
مانع از چون نفس بدن منفرقت اندوب مانع مرتفع اولو کند و ده  
کمون و کمون اولان ملکات و کیفیات فی الحال صور مناسبه احس  
مشاهده ایلر و تمثیل ایلر که برست مدوشن نامحذرات استغالی  
ایله پیوشن اولمش کمسنه نک فوینده معشوقه زیباسی میخوابه و نش  
اوله یا حیات و عقارب حسیب و امانی طولمش اوله چون کیفیت  
پیشویشی کنده و عقل و حسی عودت ایده و سجد و منعم اولان  
کوره که معشوقه رو ایکندن معطر مشام و صفای تن زک  
اندامدن اول وجهه سرور و لذت بولی یور که نطق کلام  
تقریرندن عاجز و شقی معذب کوره که ز سر مار و نیش عقرب خوار  
جانه کار اتمیش لغوه باسد تعالی شدت لامیس اقلام تحریر  
و وفرت عذایس او نام تصویر قلیه فر

نفس شیطان با تو و تو خفته ترسیم باعداد  
مرده یا بندت که مار و کرم دمت در پست  
پس بو احوال احوال عالم مثال در اما فصل خسر بر سعد  
تفتازانی بو عالم مثالک اثباتی شرح مقاصد کتابنده نقل اید  
صکره ایدر که و قفا که بود عوی مطلب علی و ایراد ایند کبری  
دیل ضعف و واسی ولدی ایسه محققا کالتفات ایند لمر



لکن مرادی محقق دید و کندن ارباب نظر در که مطالب عقلی اند  
مرشد عقله اقتدا و دفع ظلمات جهالاته شمع عقل و چراغ  
نظرا به استدلال در اما عاقل لیب و فطن اریبه لایق اولد که  
اگر نور کشف و وجدانده بود عالمه و اصل اولی نه باری انی بقعه  
امکان خطه احتماله قویوب انی زاویه ابطال و پیغوله نغیه سور  
نته کم پیشوای ارباب فکر و نظر شیخ رئیس ابو علی بن سینا و مشیر  
که بر مطلوب و مدعی که پس از اندن قائم بریان منع و دفع انیمه  
انی بقعه امکانه تشریح ایله زیر ابر بر تفسیر رشیدک نفی و ابطال  
داسب اولمق عیب نقصان اولمقده بریان مقتضاسنه  
بی وجه مخالف ایتمک کبی در شیخ اشراق شهاب الدین  
سهروردی قدس سره اثبات انوار روحانیه ایتمکده اساطیر  
حکامدن نقل ایتمکدن صکره ایدر که چون اهل عالم اثبات حرکت  
کواکب و افلاکده که ارسطو جسمانیله اولور اکابر ریاضین  
ابرجس و بطیموس کبی ایندکلی ارسطو تعقلید لیدوب علوی  
بیتنی بنیاد ایتمکدر پس اثبات انوار روحانیه ده که ارسطو  
روحانیه ایله اکابر و اساطین حکما اشراق که حکما کلدان  
و حکما فرس قدیم و حکما یونانین اینا و فلسف و مرمس و فیثاغورس  
و سقراط و افلاطون کبی تمشدر و نور کشف و تصفیه  
عین بقدر کور مشدر طالب اعتقاد انور که ارسطو نه دخی تقلید

ایلمسته تبعید اوله و الحاصل الف و عادت و تسکینات  
ارباب ضلالتدن حادث اولان استبعاد لری شرایع انبیا  
و قوای حکما و اشارات و ادوات حکما عرفانک نقص و درینه  
طریق ایتمک جایز دکلد  
منکره شوی بحالت زنده دلان  
نه سرکه ترا نیست کسی را نبود  
چون احوال معاد و حشر ارواح و اجسادده بو مقدار  
کلام ذکر و ایراد اولندی پس نه اصل کلام و صددمرانه جو  
ایده لم و اول انسانک کمال و نقصانی تقاضیل ایدی و الحاصل  
انسانده اوج قوت و ارور دانسته مندرج در و اول قولر  
شرف و نقصانده متفاوتدر ادنی سی قوت بهیمیه در که اکا  
نفس همی دیرلر و اوسطی قوت سبیه و نفس سبعی در و اعلی  
قوت ملکه و نفس ملکی در نفس انایله بهایه مشارک و متفارق  
ملاکدن ممتاز و مباین و نفس علایله ملاکده مسام مشارک  
و بهایه مخالف و متفارق در زمام اختیار کف تمک و اقتدار زنده  
یا ادنی به او یوب محله بهایه ممکن و منزل سلیمه و وطن  
اتمش اولور و اگر نفس علایله اتیم و نفس ادنی مقتضاسنه  
اتمش ایدر سه حیض حیوانیتدن خروج و ذروه ملکیت عروج  
اتمش اولور و قرآن عظیم و منزل کریم ده بو نفس لره اشار



نفس آماره و لو آماره و مطمئنه ايله اولمشدر. نفس آماره و اياما  
سور و فحشا و شهوت و اسوالات گناهه امرايدوب اصرار ايدز  
نفس لو آماره کاسي لابس شهوت ايدوب بعده ندامت و کند و  
سرزنش و ملامت ايدز. و نفس مطمئنه تحريکات نفساني و شيطاني  
دن نجات و خلاص اولمشدر. و طرق خير و صلاح اوزره مستقيم  
مطمئن اولمشدر. محاسن افعال و اعماله ملازم. و مکارم اخلاق  
و اوصافه مداوم در. و حکما دير لرکه بونفسدک برسي خد نغسند  
صاحب ايدز. و اول نفس ملکی در. و برسي بيخي اگرچه خد نغسند  
صاحب ادب کل در لکن قابل تا و بيدر و اول نفس سبعي در. و برسي  
دخي نه خد نغسند صاحب ادب و نه قابل تا و ديب. و اول نفس  
بهيمنی در. و نفس هيمنک خلقدن غرض تقاي بدن در. زير انفس  
ناطقه ناک طرق تحصيل کماله مرکبي در. و نفس سبعي خلقدن غرض  
کس نفس هيمنی در. زير انفس هيمنی استيلا سندن متوقع اولان ضرر بکل  
مندفع اولور. و بعض حکما بواج نفس کاشي تشيئه ميشد که بر مبطه  
اچنده بر فرشته بر کلب. و بر خضر جمع اولمش اوله. و بعض حکما  
شوله تشيئه ايلر که بر کسنه بر هيمنه بيغوب و بر کلب اويدور  
شکاره کشمش اوله. اگر حکومت و تصرف آدمک اولور سه سم بندو  
بهيمه و سم تيدو کی کلب صيدی متغضای عقل اوزره استعمال ايدز  
و سر برينه مناسب اولان قوتی و يروب. منظر استراحتی رجا

رعایت قلور سه اوجی دخی بر مراد و کامران اولوب کلب صيد  
الوب فضیلات اعضا سندن تقدي قلند و تمام ايدوب.  
و مرکبي خي و قف عملده اگرچه بر مقدار نقب جگر و پاړه نصيب  
نصب کور و زکس وقت استراحتده مرتع کياه لطيف و منع  
مياه لطيف دن متمتع اولور. و انسان دخی صيد معتبر و سکا  
مرغوبه مالک اولوب امن و صحت و فراغ و عافيت ايله مسکن  
مالوفه و اهل اولور. اگر حکم و تصرف انسانک اولوب مثلاً حيوان  
مرکبيک اوله. لابد سمان ايراقدن آب و سبزه خيال ايتدو کی  
جانبه بی اختیار روان دوان اولوب بالاخره آب ضد دخی برا  
و سبزه طن ايتدو کی شوره زمین خراب چيقوب عمرانه راجع  
و سبزه زار صيحه ده راتع اولمقدن فرصت دخی فوت اولوب  
جوع و عطش و تعب و نصب ايله بيابان دور. و خراب  
نامعموره. سم فرس و سم فارس. و سم کلب صيد حارس.  
هلاک و تلف اولور. اگر حکم و تصرف کلبک النده اولور سه  
اول ظامه اولان شحي صيد قرب و شکار مرغوب صنوب  
بی اختیار کند و بی ياخارستان صوب يا وادی زرفه القا  
ايدوب کند و بی هلاک. و در بی اولان فارس و فرسی امل  
ايلر. چون مقدمه ده کلام بود درجه و اصل. و موقوف علیه  
مباحث آينه اوله دخی معارف حاصل اولدی پس شمدیدن



صکریه فنون مذکوره بیه که مقصد کتاب و مطلب فصل الخطاب  
 شروع ایدوب اوج کتاب مستطابده  
 ایراد ایدوله

**کتاب اول علم اخلاق بیاننده و شرح**  
 مقدمه کتابده مرور ایددی که حکمت عملیه در قسم اولان علم اخلاق  
 بر علم در که اخلاق و افعال نفس انسانی دن تحت ایدر بوجهتدن  
 که قنغی سی محمود و رضى در که اجتناب قیلنه و قنغی سی مذموم و رضى  
 که اجتناب اولنه پس بوعلم ده ششک علی حده احوالی اعتبار  
 اولنوب اهل منزلندن و اهل مدینه سندن کمسنه نک احتلاطی  
 جهتندن اولان احوالی اعتبار اولونمز پس بوعلم مفرد  
 منزله سنده در و علم تدبیر المنزل و سیاسته المدن که اندر ششک  
 سایر ابناء نوعی اهل اولان احتلاط و معامله سی مجتهد مرکب  
 منزله سنده در چون مفرد مرکب اوزره طبعاً مقدم در  
 پس علم اخلاق دخی علم تدبیر المنزل و سیاسته المدینه اوزرینه  
 وضعاً تقدیم اولندی و بو کتاب دخی مبوب اغنی بباب اول  
**باب اول خلق اقسامه تقییمی بیاننده و اجناس فیضایل**  
**و ذایل نه اید و کنگ شرح و عیاننده**  
 خلق بر ملک در که انوک سببی اید نفس در افعال سهولتله صادر اولون

اولوز و فکر و ریه محتاج اولمز بو تقریه یک تفسیری اولدر که  
 ملکه نبات نفسانیه راسخیه دیر لر زیر کیفیت نفسانیه ایکی قسم  
 بر حال و بری ملک در زیر سریع الزوال و غیر راسخ اولور سه  
 حیالت و صحت کبی حال لر لر اگر بطی الزوال و راسخ اولور سه سخی  
 شعی عت کبی اکا ملک دیر لر پس اول خلقک تعریفده ملک ذکر اولدی  
 بو کابنا که اگر کیفیت نفسانیه ملک اولمیه یعنی راسخ اولمیه سریع  
 الزوال خلق اولمز بعده تعریف خلقده ذکر اولندی که انوک سببی  
 اید نفس در افعال سهولتله صادر بوقی انکچون ذکر اولندی که  
 کیفیت نفسانیه ملک اولسه اما انوک سببی اید نفس در افعال صا  
 اولسه اکا خلق دیر لر و کذلک افعال صادر اولمیه سبب اولسه  
 اما سهولتله صادر اولمیه ب عسرله فکر و تأملله صادر اولمیه  
 سبب اولسه بخلق اولمز اما قیود مذکوره جامع اولوب  
 و افعال انوک سببی اید فی تأمل سهولتله صادر اولسه اکا خلق دیر لر  
 مثلاً بر کمسنه دن نادرا بذل و احسان انک واقع اولور اما اکا  
 خلق سخاوت دینمز زیر ملک اولمدی و دخی بر کمسنه بیدل و  
 سخاوت اولسه اما نفس متصل جبرائیمکه و تکلف و زحمتله  
 بینه خلق سخاوت انده موجود دکلدر زیر بذل و عطا سهولتله  
 صادر اولمدی اما بر کمسنه دایما سهولتله بذل و فیض عطا  
 اسما مقرر اولسه شویکه بذله قدرت محقق و موانع مرتفع و بخی



بذل تیمه سی مقرر اولسه انده خلق سخا حاصل و متحقق در  
**تقسیم خلق** چون خلق نه سنه ابد و کی معلوم و ما میبینیم  
اولدی. شمدیدن صکره تعریفدن رجوع. و تقسیم اقسام نه شروع  
ایده لم. افضل سلف شویله ذکر ایدر. خلق خالی دکل که کمال اول  
سنه یه سبب اوله. یا نقصان اولان سنه یه سبب اوله. قسم اوله  
فضیلت و خلق حسن دیرلر. سخا و شجاعت و حکم کی. قسم ثانی یه  
رذیلت و خلق قبیح دیرلر. نخل و جن و جفت کی. قسم ثالث  
نه فضیلت و نه رذیلت در. حیاطت و فلاحت کی. برم بو  
کتابده قسم ثالثدن بختمز یوقدر. بلکه یا قسم اولدندر که معلوم  
اولوب تحصیل و اکتاب اولنه. یا قسم ثانی دندر که مفهوم کو  
حذر و اجتناب قلنه. بو تقسیم خلک اقسام اولیه سیمیه در  
که فضیلت و رذیلت در. اما خلک انواعی و اقسامی چوقدر  
اندره دخی تقسیم اولمنق لازم در. که اقسام و انواع مذکوره معلوم  
اوله مقدمه کتابده اشارت کجشدی که نفس انسانی تک ایکی قوتی  
وارد در. بریسی قوت مدر که در که نفس نوک سببی ایدر اکانت عقلیه  
قادر اولور. اکینچی سی قوت محرکه در که نفسدن تک سببی یله  
تحرکات بدنییه صادر اولور. و بو ایکی قوتک بربری سی ایکی شعبه  
منشعب ایدی. قوت مدر که بر شعبه سی قوت نظری. و شعبه اخر  
قوت عملی ایدی. و قوت محرکه دخی ایکی شعبه ایدی بری شعبه محرکه

محرکه شهوانی و بری سی قوت محرکه سببی ایدی. پس بودرت قوت  
بدن انسانی کار کر اولوب. بنجه افعال صدوریه سبب اولورلر.  
اگر بو قوتی ن صادر اولان افعال مقتضای عقل صحیح و وجه جمیل اولور  
واقع و حد اعتدال اوزرنه صادر اولورسنه اول خلق که بو نوع افعال  
سبب اوله فضیلت اولور. و اگر اعتدال دن خارج اولوب  
یا افراط و یا تفریط جانبیه مایل واقع اولورسنه بو مقوله افعال  
سبب اولان قوت رذیلت اولور. پس قوت نظری مذهب  
اولوب اندن اعتدال اوزرنه افعال صادر اولورسنه اول خلق  
حکمت در. و اگر قوت عملی مذهب اولوب اعتدال اوزره افعال  
صدورسنه سبب اولورسنه اول خلق عدالت در. اگر قوت محرکه  
شهوانی مذهب و مؤدب اولوب افعال معتدله صادر اولور  
اول خلق عفت در. و اگر قوت غضبی مذهب و مؤدب اولوب  
افعال معتدله یه سبب و منشاء اولورسنه اول خلق شجاعت در  
پس اصول فضایل بودرت خلق در. اعنی حکمت و عدالت و عفت  
و شجاعت در. و بو فضایل اربعه که اعتدالدر بررینک ایکی  
طرفی اعنی طرف افراطی و طرف تفریطی رذیلت در. مثلاً  
قوت نظری تک اعتدالی حکمت و جانب افراطی جرزه در. و جانب  
تفریطی بلا دندر. و بو ایکی طرف رذیلت در. و قوت عملی تک اعتدالی  
که عدالت در جانب افراط و تفریطی یوقدر. بلکه بو تک سمان بر



وارد اکا جور ویرلر. و قوت شوی تک اعتدالی عقده و جانب  
 افراطی مجوز در جانب تقریطی خمود در. و بوا یکیسی ر ذیلت در  
 و قوت غضبی تک اعتدالی شجاعت. و جانب افراطی ثور و جانب  
 تقریطی جن در. و بوا اول تقریر در که خواجه نصیر طوسی کتاب  
 اخلاق ناصری ده ایراد ایلدی. و امام ربانی مرشد اکمل حجت  
 الاسلام ابو حامد محمد الغزالی حضرتی و خلی کتاب احیاء علوم  
 بوا سلوب اوزرینه ایراد ایلدی. و مع هذا دیدیلر که عدالت خلقی  
 حکمت و عفت و شجاعت و اجتماعدن حاصل اولور زیر بوا و  
 خلق مجتمع و متمتع و متشائم اولمچق اوجک ترکعیدن بر حاکم  
 متشابه حاصل اولور که اول فضایلک کمالی و تمامی اولوب اکا  
 عدالت تشبیه اولنور انتهی کلام لکن مخفی دکلدر که عدالت اول  
 اوج خلقدن مرکب اولمچق عدالتی اقسام خلقدن بر قسم مستقل  
 و اول اوج قسمه مقابل عدایلمک موجه دکلدر. زیر مشهور و مؤثر  
 که مقسم ده و اقامه قید وحدت معتبر در اقسام ثلاثه جمیع ایدو  
 بر قسم و خلی اعتبار اتمک لایق دکلدر. مثلاً کلمه اسم و فعله  
 و حرفه تقسیم ایتد که هر بوا و ج قسمی بر قسم آخر اعتبار ایدو  
 مجموع اقسام کلمه درت در دهمک جایز دکلدر. پس اولی و  
 حسن اولدر که اصول فضایل و اخلاق حسن اوج قسمه چهارده وز  
 و تقسیم بواجوز و ایراد ایدو و ز که چون انسانده اوج قوت

قوت وار در. و بوا و ج قوت اوج نفس دخی اطلاق اولنور  
 بر نفس ملکی در که مبدا قوت ادراک و تمیز معقولات و مدرکات  
 اکبری نفس سبعی در که مبدا غضب و اقدام انتقام و شوق  
 تسلط و ترفع و جاه و تغلب بو قوتله در. اوج و خلی نفس سبعی در  
 که مبدا طلب ملاذ و مشتهیات. و واسطه نیل ماکل و مشارب  
 و مناج در پس اصول فضایل دخی بوا و ج قوت کوره اوج در زیر  
 اگر قوت ملکی حد اعتدال اوزرینه تصرف اولوب افراط و تقریطه  
 میل المرنه اول خلق حکمت در. اگر افراط اولور اکا جرزه  
 دیرلر و ذیلت در. مثلاً قوت عاقله جیل و زویرات  
 مضاحک و مسخره لیتق امورنده عجایب اختراع ایتد که صرف  
 و تقریطی بنا دندر که ادراک حقایق و تمیز معقولات ایتد که عاجز  
 و افعال محموده افعال مذمومه دن فرق و تمیز ایتد که قادر اولمیه  
 و نفس سبعی اگر اعتدال اوزرینه تصرف ایدرینه حاصل اولان  
 خلق شجاعت اولور. و اگر افراط ایدرینه ثور اولور که انسان  
 کند و سینی بی نفع مهالکه القاء و مقادمتی حد امکان دایره  
 قدرتدن بیرون اولان دشمن امله مقابله و مقابله ایدوب کند  
 یا اهلک یا اضر ایتد که در بوقوتک تقریطی جن در که عقلاً صبر و  
 ثبات مستحسن و مقابله و مقابله مدح اولن بر لوده خیر و فرج  
 بیتج و انهم ام مروب ایدوب مختلر زمره سینه داخل اولمقدر



و نفس بهیمنک اعتدالی عفت در که شرح و عقل تجویز و تحسین  
 ایند و کی تا کل و مشارب و مناکحه علی وجه الاعتدال تصرف و  
 تناول اتمک در و بوقوتک افراطی مجور در که دایره شرح و عقیدن  
 تجاوز ایدوب محرمات و مکروماتی تناول و فواحش و قبا بیدن  
 تمتع و لذت و قیلمقد و بونک تفریطی محمود در و خمود اولد که  
 بالکلیه ترک شهوات مباحه ایدوب یا بملاک بدن انقضاض نسل و  
 عفت اولمغه مودی اولوب تناکو استکار و افانی اباسی بکم  
 الامم و لو بالسقط حدیث شریفینه مخالفت قیده و چون  
 بوفضایل بر شخصده توفیق الهی و سعادت نامناسی ایلمت  
 و کوب سعادت بی او جوک اجتماعیدن اوج رفعت و تمتع اولد  
 اول شخص عدل اولور بواو جوک مجموعه عدالت دیر لر  
 و عدالتک ضدی سمان جور در و جور بواو فضایلیک برسی  
 معدوم اولمغه متحقق اولور و بواو فضیلتک فروعی  
 وار در ان شاء الله تعالی شرح و بیان اولنسه کرک و جمله عالم  
 و آدم ده سرنه فضیلت و ارسته یا بواو جودن برسی در یا  
 انکرک فرعی در و جمله اهل عالم و افراد بنی آدم افتخار و ابتهاج  
 بویلمده در حتمی نسلی ایلمه افتخار ابدن کسنه ابا و اجدادنده بویلمده  
 متصف کسنه اولمق ملاحظه سیلمه افتخار ایدر و معلوم اولاکه  
 فضایل ثلثه دن برسی حکمت در دیدک بو حکمت مشهور حکمت که

مطلب

که موجودات خارجی بقدر الطاقه البشریه بملک در و بویلمده  
 ایندک ایدی اول معنای حکمت دکلدر و بر حکمت دخی و ایدی که  
 حکمت عملیه معنایه در اولدخی دکلدر بلکه بو حکمت نفعی حکمت معنای  
 ثالثی در چون بونکته معلوم اولد بومقاده ایراد اولان سوال  
 جواب ظاهر اولور و سوال بودر که حکمت خود حکمت نظری و  
 حکمت عملی تقسیم اولوندی و حکمت عملی دخی علم اخلاق و علم پیر  
 منزل و علم سیاست مدینه تقسیم اولندی پس اخلاق دخی بو  
 مقاده حکمت و عفته و شیا الحق تقسیم اولنمق خیر است اولور  
 زیرا حکمت ینه کند و نکستی اولوب تقسیم شی الی نفسه والی غیره لایم  
 کلور و قما که معلوم اولدی که بو اخلاق دن قسم اولان حکمت  
 اول مقسم اولان حکمت دکل قسم آخر در تقسیم شی الی نفسه والی  
 غیره لازم کلیوب سوال بالکلیه مندرع اولدی  
**باب ثانی اجناس فضایل مذکوره تحتده مندرج**

**اولان انواع بیاننده در**

اگرچه اجناس فضایل مذکوره نک تحتده واقع اولان انواع بیچده  
 بحساب و تعداد انواع و اصنافی خارج حوصله کتابدر  
 اما بزا فضل سلفه اقتدا و اتقا و انواع فضایلک مشهور لر  
 ذکر اسمکله کتفا اتدک **اولا جنس حکمت تحتده مندرج**  
**اولان بدی نوع در** اولکی ذکا اکبری سی عشرتیم



او جو بخشی سی صفای ذهن. درد بخشی سی هولت تعلم. بخشی سی  
 حسن تعقل. التبیحی سی تحفظ. بد بخشی سی تذکر. اما ذکر بر ملکه در که  
 انوک سببی ایله مقدما تدر استخراج نتایج و مواد اوله دن.  
 استنباط مطالب استک سهل آسان اولور. و بو ملکه مقدما  
 منتهی دن انتاج مطالب استیکه مزاوله و مداومت اینک حال اولور  
 اما سرعت هم بر ملکه در که انوک سببی ایله لوازم دن و  
 و قضیه دن عکس نقیضه و عکس مستوی سینه توقف اتمک بر سرعت  
 انتقال حاصل اولور. و حاصل فرق دکایله سرعت فهم ماینده.  
 اولدر که ذکا فکر و نظره اولور. و فکر و نظر امور معلومه ترتیب  
 ایدوب بر مجهوله متبادی اولمقدور. اما سرعت فهم فکر و نظره  
 اولور غیر ده اولور. زیرا لوازم دن ملزوماته انتقال و قضیه دن  
 عکس نقیض و عکس مستوی انتقال فکر و نظر دکایله منته کم  
 علم میزانده تحقیق اولمشدر. اما صفای ذهن بر ملکه در که انوک  
 سببی ایله نفس اضطراب و تشویش استخراج مطالب  
 ایتمکه مستعد اولور اما سهولت تعلم بر ملکه در که انوک سببی ایله  
 نفس حدت و تیز لک حال اولور که خاطر متفرقه مانع و دافع اولور  
 کلیتی ایله مطلوب جانبیه توجه ایدوب تحصیل ایلر اما  
 حسن تعقل بر ملکه در که انوک سببی ایله بحث ده و اشکاف  
 مطالب استیکه سر ماده به مناسب اولان حد و مقداری خطا و

حفظ و رعایت ایلر شویکه نه واجب اولان سنه ترک و اسما  
 و نه مدخلی اولینی اخذ و استعمال ایلر اما تحفظ بر ملکه در که  
 انوک سببی ایله نفس تعقل و تحصیل ایتدو کی صنور معقوله و متخیله  
 کما ینبغی حفظ ایلر اما تذکر بر ملکه در که انوک سببی ایله نفس حفظ  
 ایتدو کی سنه لری سر نه زمانده مراد اوله تذکر و ایراد  
 ایلر. انواع فضیلت حکمت بولدر که شرح اولند  
 اما شجاعت کثیده اولان انواع اولور  
 اولکی کبر نفس اکبری سی بخت. او جو بخشی سی علومت. درد  
 ثبات. بخشی سی حلم. التبیحی سی سکون. بد بخشی سی شهامت.  
 پسر بخشی سی تحمل. طغوز بخشی سی تواضع. او بخشی سی حیثیت. اون  
 بر بخشی سی رقت. اما کبر نفس اولدر که کرامت و توانه  
 مبالغات. و فقر و غنا و یسار و عساره الثیفات ایتیموب  
 بلکه مدح و ذم خلایق قشده یکان در د و قبول طوایف.  
 نظر ستمشده متناوی اولوب. امر ملایم و غیر ملایم تحکمه قار.  
 و تقلب احوال و مشاهده مخاوف و اموال ایله قصر ستمشده قضا  
 کله جب سنه اندن صادر اولینه و بو مقام عظیم و خلق کریم دن  
 که تنسم و ایچی راه طلب چالا کلرن دن غیر یی میسر و تنسم  
 شواستقی منازل عشق و قربانی با کلرن دن غیر یی مقدرا اوله مر  
 نه کم دیشلدر. باحمیه برخاسته ز جان تن می با ید.



پیرآمده ز خوشتن می تابد در مرتدی هزار بند او نیست  
 بس گرم رو و بند شکن می تابد و مدح و ذم عوام انسان  
 طالبان مطالب عالیه قشده یکسان اولحق لازم در تهم کم حصا  
 اسرار حضرت خواجه عطار قدس سره دیشد  
 مدح و ذمت گرفتاروت میکند  
 بگری باشی که او بت میکند  
**اما بخت** اولدر که نفس مواضع مخاوف و اسوال و هجوم  
 عظیم احوالده صبر و ثبات و تحمل و ایات ایتمکه قادر اولوب  
 جزع و فزع عروضا ایله امور نامناسب صادر اولیه  
**اما علو همت** اولدر که نفس طالب جمیل حقیقی و کمال ذاتی  
 قیلمقده مطمح نظری عالی و محل ترقی بلند اولوب بوجها تک  
 رفعت و جاه و سعادت و شقاوتی نظر اعتبار ندن ساقط  
 اقبال و رفعت ندن راضی وادبار و دلندن ساخط اولیه حتی  
 مرارت مرک تجر عذدن وخی تنفر و اضطراب کو ستمیه ته کم  
 مکارم اخلاق و معالی همت میداننگ فارسلری مادیوانک  
 مرکاش میم دیر لیدی و بعضی فاضل عشاق نظم ایتمشد  
**با عزم** آن مردنیم کر عزم هم یم آید  
 کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید  
 جانی دارم بعاریت داده خدی

مطلق  
 در شان علو همت

تسلیم کنم که وقت تسلیم آید **اما ثبات**  
 اول خلق در که انوک سببی اهل طلب کمال یونک لام و شد  
 تحمل و مصابرت و بلا یا و نوا یینه تلقی و مقاومت ایتمکه قادر  
 اولور تا که عروضا ندن تاثر و تذلل و کسره عارض اولمز  
 از ثبات خودم این نکست خوش آید که بجور  
 بر سر کوی توازی پای طلب نشستم  
**اما حزم** اولدر که نفس انسانی به طمانیت و قرار و ترک  
 اضطراب و اضطراب اول و جهله کله که عواصف خشم و  
 غضب انی متزلزل و قله کوه و قارندن متدنی و متزلزل ایلمیه  
**اما تضرع** تاز مر بادنی به جنبی مای دامن کش کوپوه  
 کادمی مشقت بخار و عمر باد صرصر است  
**اما سکون** اولدر که خصومتلرده و مخار به لرده که حمایت  
 حامی دین و ملت و رعایت دایره حرمت شریعت ایچون  
 واقع اولور خفت و سبکبار لیتن کو ستمیوب سخره دشمن دون  
 و محل طعن طاعنون اولیه **اما ثبات** نفسک اکتساب  
 امور شریفه و تحصیل مراتب علیه به حریص اولوب ذکر جمیل قای  
 و اجر جزیره فایز اوله **اما تحمل** اولدر که نفس کب فضایل عذ  
 و فضایل حمیده تحصیل ایتمکه آلات بدنیه بدن که قوی و  
 اعضاسی در استعمال کلی ایتمدن فرسوده ایله **اما تواضع**



مما رطله  
در سال نواصح

اولد که نفس جاه و رفعت ده کند و در ادنی اولد که ترفع قلبیه  
و اندرون کند و نفس غریب ادعا تیمیه زیر کند و در سره  
جاه و رفعت و ارسه محض فضل و عطای حق در کند و نک  
مدخلیتی معدوم مطلق در چون بونظر اولد تو اضع محدود و  
حسن و لهذا تو اضع اکابر و اعلای دن مستحسن در اما ندلی  
جلب نفع یا دفع ضرر چون اید بک اکا ضعت دیر لر  
تواضع و یز لر سائل و طامع را یتد کی تذلل کبی  
تواضع ز کردن فرار ان نکوست  
که اگر تو اضع کند خوی اوست  
اما حمیت اولد که حمایت حمای گت و حراست جرم  
نفس و حرمت ایتمده تکامل و تهاون ایتوب اقصی  
الوسع کفایت کو پتره اما رقت نفس ابناء چندی  
عارض اولان الم و محشون تاثر و انفعال کلکدر بشر طانکه  
افعال و اقواله اضطراب و اختلال کلموب بلکه مجرد  
ابنای حینه احسان افضال ایتمه مباشر اوله تمام اولدنی شجاعت  
تخشده مندرج اولان فضائل اما عفت تخشده مندرج  
اولان فضایل اون یکی نوعدر اول جیا ایکنی رقی  
او جوخی حسن بدنی در دخی مسامت بشی دعوت  
التبخی صبر بدخی قناعت سکرخی وقار طغوزخی ورع

ورع او تبخی انتظام اون برخی حریت اون ایکنی سخا  
اما حیا نفعه انقباض و انحصار کلکدر شول زمان که برام قبیح ارتکا  
ایتد و کنه شعوری اولد کند و به مذمته استحقاق کلکدر استند  
اما رقی نفس مطیع و متقاد اولمقدر شرع جهندن لازم  
اولان اموره و بو خلقه داشت دخی دیر لر احسن  
نفس کند و بی خلاق جمیل الم اراسته ایتمه رغبته اولمقدر  
مست نفس اراء مختلفه تضادم و اسوای متخالفه  
ایتد که محاشنت و شقای ترک و طیت و وفاقی برک ایتمه  
اما دعوت حرکت شهوت زمانده نفس ساکن اولوب  
زمام اختیار کند و الهده اولمقدر اما صبر اولد که نفس  
سوا یمل ایتوب اسباب سوا ی مقاومت و مدافعت ایتمه  
قادر اولد که لذات فتنه که مؤداسی ذلت و فضیحه در اندن در  
اولیه پوشیده اولیه که صبر کی نوعدر برمی صبر عن المعای  
و الاثام یعنی نفس اماره و شیطین مکاره معاصی اثم  
طرفه دعوت اید بک قوت مصابرت و تقوی الم دفع الیوب  
راه راستن حقیقه بومقاده تعریف اولان صبر بودر و نوع  
ثانی صبر علی المصایب و البلاء در یعنی نفس مکر و بی اولان  
نفسه که بلا و محنت و خرق و مصیبت در متوجه اولد قد  
جزع قبیح ایتوب تحمل اید و اکثر عوام اراسته صبر بومعنا



استعمال اول نور و ایکی نوعی دخی مقبول و مدوح بل واجب  
مفروض در **اما قناعت** اولدر که نفس ماکل و ملابس و  
مشارب و غیره استعمالده شئی سیر که سد خلل و دفع ضرورت  
اکتفا ایدوب طلب مزید الملیه اما بگو اکتفا رضایله و لذات  
فانیه به استهانت جهندن اوله جمع مال و ادخار اچون  
اولمیه نه کم بعض اراذل اس تجار دن و غیره دن ایدر لر ادنی  
معاشه قناعت ایدوب مال موفور جمع و ادخار ایدر لر بو  
خصلت قناعت و کلدز بلکه بوکا تقیر دیر لر و رذایل دندر  
و عقلا و شرعاً و دود و مذموم در تحلاف اول که فضایل  
و عقلا و شرعاً و حجت و قبول موسوم در **اما وقار** اولدر که  
نفس کسب مطالب طرفه عازم و تطلب معالی ایتمکه جازم  
اولدر که اطمینان ثانی الیه عامل اولوب سرعت و عجله نمائیدن  
احراز کامل الیه اما بشرط آنکه فوت فرصت تحصیل مودعی اولمیه  
**اما ورع** اولدر که نفس اعمال رضیه به مداومت و افعال  
حسنه به ملازمت ایدوب قصور و فتور عارض و لمقدن محبت  
اوله **اما انتظام** اولدر که نفس امور لازمه و مصالح ساخته  
ترتیب ملایم و تقدیر مناسب ایملی بلکه ایدنه **اما حریت** اولدر که  
نفس مالی مکاسب جمیل دن کسب و مقاصد حسنیه صرف ایتمکه  
قادرا ولوب مکاسب خبیثه دن اکتساب و وجوه و مصارف

مصارف قبیحه صرف ایتمدن اجتناب ایتمکه مالک اوله  
**اما سخاوت** اولدر که نفس بذل و انفاق مال و منال  
ایتمکه سهل و آسان اوله شویله که لایق و واجب اولان مقداری  
محل و مناسب اولان موضوعه صرف و ایصال ایتمکه حرمت  
چکیمه مخفی اولمیه که وصف سخاوت نظر شرع و اعتبار عقیده  
افاضل فضایل و احاسن خصایل دندر و مدح استیاده  
آیات کتاب کرم متکاثر و احادیث نبی رحیم متوافر در  
مستقل تألیف کتاب کرک که مدح سخاوتی ابجمله سیر اوله و دخی  
سخاوت خنده انواع فضائل و مکارم جو قدر مقام بسط  
کلام اقتضا ایدردی اما خواجه نصیر بومقدار له اکتفا ایتمدن  
بزدخی اندرک اثر نه اقتفا ایدر که **انواع فضائل که سخا**  
**تختنده مندر جدر سکر نودر** اول کرم ایتمکه ایشا  
او جوخی عفو در دخی مروت بشیخی ثقل البشی مویاس  
یدخی سماحت پیکرخی مساحت **اما کرم** اولدر که  
نفعی عام و فایده سی نام اولان اموره مصلحت اقتضا  
ایند و کی اوزره مال موفور بذل ایتمکه نفس آسان اوله  
**اما ایشا** اولدر که مال و اسپاسانه کند و محتاجکن آخرک  
احتیاجین مشاهده ایدوب اکابذل و صرف ایدوب  
کند و تحمل و صبر دیر و بوعظیم فضیلت در و بوحکم



مدحده و یو ثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة آیت  
 کریمه سی نازل اولمش در **اما عفو** اولدر که استقام و مجازت  
 بالعقوبه ایسکه قدرت و مکنه و ارکین ترک ایده و اگر مجازت  
 بالاحسان ایدرسه. دخی احسن و ازین اولورننه کم و بیشتر  
**پیست** بدی را بدی سهل باشد جزا  
 اگر مردی احسن الی من اپ **اما مروت**  
 بذل مال و زیاده احسان علی الغیر ایسکه نفس متحلی و غیره  
 و ایصال نفع غیر ذمت ستمنه مترتب و متعین و لمقدر **اما**  
**مواصات** اولدر که یاران و اخوان و اصدقا و خلایه  
 مهمات و سوانج. و معایش و مصالح لریده معاونت و  
 مضامرت ایدوب مال و اسبابه مشارکت و مسامت  
 کوسره. **اما سماحت** بذلی لازم و واجب اولین سنه لای  
 حسن رضا و صفای قلبه بذل الیک در **اما مساحت** ترکی لا  
 واجب اولین سنه لای نفع غیر و رضای با سوا لای چون  
 رضا و اختیار ترک ایتمکدر **اما اول انواع که جنس**  
**عدالت** بخشده مندر جدر اون ایکی نوع در  
 اول صداقت. اکینچی الفت. اوجوخی وفا. در دخی  
 شفقت. بشنچی صله رحم. آبتنچی مکافات. بدخی حسن شرکت  
 سکرخی حسن قضا. طغوزنچی تودد. آونچی تسلیم. آون برخی

برخی توکل. آون اکینچی عبادت در. **اما صداقت**  
 محبت صادق در که باحت اولور که صدیق جمله اسباب  
 فراغت و استراحتی مهیا و مرتب قلنه. و حقیقت اولدر که  
 احکام تغایر و اثبیت شرعا و عقلا رفی ممکن اولان موضعده  
 رفع اولنوب. و مرصرت که نفس اندن اجتناب ایلر صدیقی  
 دخی اندن تخلیص ابعاد. و مرصرت که نفس انی اراده ایدر  
 صدیقه دخی ایصال و ایراد اولنه. **اما الفت** بر طایفه تک  
 اراد افکار و اعتقادات و نظاری امور دینی و دنیوی  
 متطابق و متوافق اولمقدر **اما وفا** اولدر که طریق مواسات  
 و مضامرت مسلوک اولوب اسلوب معاونت و مناصرتدن  
 تجاوز و تخطی اتمک خطا عد اولنه و بعضی لرو فاسی انجی زمو  
 و قضای حقوق ایلر تقبیر ایتدیلر **اما شفقت** اولدر که  
 انسانی جنبه عارض اولان حال نالایمندن متنفر و انزله ایرشن  
 الایدن متاالم و متأثر اولوب قصارای متمنی ازاله سینه مقصود  
 و اقصای سع و سبعی دفع در فتنه موفور اوله. **اما صدقیت**  
 اولدر که اقارب و عشارینی رعایت و ارضاده اقصای  
 ساعی و جهت بذل مال و مشاهد جمال ایسکه مقتضیات و  
 مستدعی لرینی مراعی اوله. و شرع احمدی و دین محمدی صلی  
 علیه وسلم که احسن جوه اوزرنه موضوع. و اشرف خلال و



خصال امانت مشر و عذر بو خلقک رعایت استقام تمام  
 واعتناء مالا کلام اوزره مشتمل در حق جناب رسالت پناه  
 و ختمیت دستگاه صلی الله علیه و سلم بعثت کسر الاضام  
 و وصل الارحام پیور شد و اول حضرتن صله رحم خصونه  
 منقول اولان احادیث و صایا خارج حد و حصر اما  
**اما مکافات** اولدر که نفع غیر بدین احسان و اصل اولدر  
 مقابله سنده و خیر زیاده انعام المکی ملکه ایدینه **اما حسن**  
 معاملات و معاوضات واقع اولدر که انصاف ایله  
 ایدوب اعتدال عامل اولدر شویله که جمله معاملت و شرکای  
 استخوان ایدیه **اما حسن قضا** اولدر که حقوق خلایق خوانی  
 و سایر نوع انسانی علی احسن الوجوه قضا ایدوب منتدن  
 عاری و ندامتدن متعالی و لمقدر **اما تودر** اولدر که اقبال  
 اماندن اقران و امثالنه صدق اوزره محبت ایدوب بذل مال  
 نعمت قیلوب مجتهدنی کتاب و مودت و نسی اجلاب  
 ایشکدر **اما تسلیم** اولدر که شرایع الهی و نوا میسر نوی  
 صلی الله علیه و سلم دارد اولان تکلیفات و احکامی  
 و ائمه دین و هداة مرشدین طرفندن دارد اولان رسوم  
 و آداب اسلامی مقتضای طبع بشریته مخالف و خیر اولورسه  
 طلاق وجه و رضای قبله قبول و تلقی ایدیه **اما توکل** قدرت

قدرت و کفایت بشری دایره سندن بیرون و امکان تغییر و  
 تبدیل مرتبه سندن افزون اولان امور الهی و تقدیرات ربانی ده  
 اضطراب بی فایده بر طرف ایدوب حواله الطاف الهی ایشکله  
 واثق و معتقد اولمق در  
**رضا بداده** بده و زحمتین کره بکشا  
**که بر من** و در اختصار نکش دست  
 هر کسی تدبیر کاری میکند ما رضا دادیم بانعم الوکیل  
**اما عبادت** اولدر که اول ملک معبوده که خدایین کرم وجود  
 خلعت وجود کی بخش ایتد کدن صکره انواع نعم جلیله و خفیه و  
 اصناف احسانات ظاهره و باطنه ایله ملک وجود کی معمور و معجز  
 ایشدر خدمت و طاعت عیشه سعی و کوشش ایدوب تقصیر  
 تها و فی جائز کور میسین و مقربان درگاه حق که رسل و انبیاء  
 و ملائکه و اصفیاء و صلوات و تسلیماتله تقرب ایدوب  
 شریعتیه اتباع و انقیاد و اوامر و نواهی قبول و امثال ایدیه  
 و بوقضیلتک متمم و مکملی صفت تقوی در که مکلفک احسن و صافی  
 و افضل اخلاقی در و اول عبدک جمله نهی الله عنه دن اجتناب  
 و اتقا قیلمه سی در بودر اول انواع فضایل که خواجه نصیر طوسی  
 و غیر هی کتب اخلاق در سائل حکمت عملیه ایراد ایلدیلر  
 و دیدیلر که بوضایک بعضی بعضیله مجتمع و ملتم و مترکب و منظم



اولمقدن فضائل آخر حادث اولور. واول فضائل مرکبه تک  
 بعضی اسامی معینه ایله مستمی اولمشدر. و بعضی حلیه شمیمه دن خالی  
 و عاقل قلمشدر **تنبیہ و تہذیب** عاقل لیبیه مخفی و پوشیده  
 اولمیه که بوند کور اولان مباحث و تعریفات و تفریعات و  
 مجال مناقشه و امکان سؤال و مباحثه واردر. مثلاً ذکا و  
 سرعت فهمی اقسام حکمتدن عدایکد. بآنکه ظاهر اولدر که بولدر  
 حکمتک اسباب علی در نفس حکمت دکلد. زیر آقوت عاقله تک  
 حد اعتدال ده مذهب نه افراط و نه تفریط اولمیه سینه دیرلر. پس کا  
 و سرعت فهم نفس حکمت اقسامندن اولمق بعیددر. و علی هذا  
 القیاس لکن مقصود انواع فضایله تنبیه و ابانت. و اکتاب  
 اخلاق و تحریر و ابانت در. پس تدقیق شد و تحریر عمیق بشکدن  
 شجایز ایدوب مبتدی لکر افهامنه قریب و عوامک ادر اکینه  
 مناسب امور له بیان ایلد لکن تا که نفعی عام و فایده شایم اولور و اسد کما  
**باب ثالث اقسام فضایک اضدادی اولان اقسام ذیل**  
 بیاننده در. چون اجناس فضایل اجناس ابعه مذکوره ده مخفی  
 اولدی. پس نظر جلیل مقتضاسی اولدر که اجناس ذایل دخی درت  
 اولور. زیر ذایل اضداد فضایلدر. مثلاً حکمتک که فضیلت  
 ضدی جبل اولور که رذیلتدر. و شجاعتک ضدی جبن و عفت  
 ضدی مجور و عدالت ضدی جور اولور. اما نظر دقیق که بحث وافی

حکمت

وافی و کشف و تفحص شافی دن صکره ظاهر اولور انوک متحقق  
 اولدر که معرفت اچون اضداد غیر متناسبیه اولور. زیر فضیلت  
 حاق وسط و نهایت اعتدالدر. که اصلا جانب افراط و تفریط  
 بایل اولمیه پس حد اعتدال دن بر طرفه بایل اولان نجمه تنبیه اولمق  
 ممکن و متصوردر. محسوسدن مثالی مرکز دایره که حاق وسط بر  
 نقطه در لا غیر یکی نقطه مرکز دایره و حاق وسط اولمق محالدر  
 اما مرکز دن غیر یکی نقطه غیر متناسبیه متصوردر. بعضی محیط دایره ده  
 و بعضی داخل دایره ده. پس معتدل جتنی بر در. و خارج اعتدال  
 لایخضردر. و ایضا بر نقطه دن نقطه آخری به و اصل اولان  
 خط مستقیم بر دن غیر ای و ملق مستقیم دکلد. و اذل خط بواکمی نقطه  
 اراسنده فرضی ممکن اولان خط لکر اقصری اولان خطدر. اما اول  
 یکی نقطه لکر اراسنده و اصل اولور خطوط غیر مستقیم که اکامع  
 دینور غیر محصور و مالایتناسی در. پس نکته دن ظاهر اولور که دین حق  
 و مذهب صواب بر اما ضلالت متفرقه و اموات متباینه لایق  
 و لایخضردر. و اثین سبعین ایله صاحب شرع کلامنده ورو  
 مجر و کثرت بالغه دن تقییددر. **مس**  
 جنک متقاد و دو ملت همه را عذر بنه. **مس**  
 چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند  
 چون معتدل حقیقی اولان حاق وسط استند و رگوان و مهندی

علی سیردر



اول قدس صکره مدت مدیدانده ثبات و سکون. و اشدا مو  
 و اصعب حالات و شتو نذر لاجرم  
 سر حیل مقربان در کاه. مخصوص مقام لی مع الس  
 صاحب امر بایسن و طایه. علیه افضل الصلوٰه و از کاه. مؤ  
 شریفه شود. تشریف نزول و درود. ایند که لسان معجزان  
 حقیقه نمودی. شیتنی سوره شود کلمه سنی حکیم ایدوب  
 در ماندگان دور مانده لکر دل در دمندرنی سخ نیم المله و نیم المله  
 مرا بناده شود دست گیر و بخود کن  
 که بخود می خست ریاض ز سوره شود است  
 سبب نسبت تشبیه شود اول ایدی که بوسوره شریفه قائم  
 کما امرت امر فی مشتمل. و بوامر که صعوبتدن اصفیا و تقیا  
 مدوش و لایققل در آه و صد آه. هزاران هزار کریم جانسوز  
 دکاه. که معلول اول قاید کحل احمد مرسل صلی الله علیه و  
 سلم. امر استقامت سوار خوفدن محاسن مبارکه سینه  
 نور شیب طاری. و از انع البصر کجیل کحل اولان ترک سوزدن  
 شبنم اشک جاری اوله. بر که کوی استقامتدن بوی و صراط  
 مستقیم دن سر روی کور مدک حال پر طالع نجه اوله. **مطلب**  
**منشئه رحمه الله** شول کون که اید نفی در خواست انبیا  
 احوال نفیس محرم عاصی نه اوله یا **مطلب**

و مذنب حق و حاق وسط غایت صعوبتده اولد و غندن  
 السنه نبوده و صنف صراط اذق من الشعر و احد من السیف اشار  
 بیان پور شد. و فاش که کتاب کریم ده اهدنا الصراط المستقیم  
 کلمه سی ایله اشارت بیورین دخی بود. **مصرع**  
 جو یای راه مسیکه ایم اهدنا الصراط. زیر محمل  
 طلب مؤمن بونشاه ده سلوک پسیل مستقیم در. علما و علما  
 و نشاه آخرتده محدود و اولان صراط دن عبور بوکا لازم و مال  
 بلکه بوندن صورت و مثالدر. زیرا اکابر اولیا و اساطین حکما  
 اشارت لری جمله متفق در که تفصیل امور آخرت که مخبر صادق و عدل  
 و عبید ایله اشارت و انذار پور شد. صور معارف و اعمال و  
 اخلاق در که نفس بونشاه ده کجیل و اکتساب ایدر نشاه آخر  
 ظاهر و لور. نه کم مقدمه ده مر و ایت شد. پس اخلاق و اعمال  
 رعایت حد اعتدال مثالی صراط در که مؤمنی دن باریک و تنیغدن  
 نیز متن جهنم اوزره محدود و اوله کرک. هر که بواغدن انی شاه  
 دنیوی ده رعایت اتمیش اوله. ریح عاصف و برق طوفان  
 مثال صراط مثالی دن عبور ایدیه جنات معارف و کمالات  
 و ریاض اعمال صالحی ته که پاک کرک مقام و مادی. و مظهر کرک منزل  
 مشوا سی در. و اصل اوله کرک. **مصرع**  
 جای پاک است انجا پاک میباید شدن. و رعایت



اعتدالی ضعف و فتورن خالی اولین اوقات و خیران عباد  
و حد اعتدال دن تجاوز و تعدی و افراط و تفریط سلوک تصدی  
ایدلر صراط اخروی دن عبور اید میوب و دوزخ و ناره که محل است  
سقوط این سه کرک و فتنه غورس حکم دن منقولدر که هر گاه  
که انسان انی کسب ایدر اگر خیر و کمال ایسه بر ملک حد و ثبوت سبب  
اولور و اگر شر و ضلال ایسه بر شیطان وجودینه بلحت اولور  
و سر بری موطن آخرتده صاحب ملازم و کاسبه صاحب  
و ایم اوله کرک و بو معنایه آیه کریمه ده دخی اشارت وار و  
اولشدر که فیض شیطانا ضوله قرین پس عاقل کورک  
کرک که کند وسینه اخلاق و اعمالی ایله صاحب کسب بیشتر  
و نجه مقارن تحصیل قلمشدر و فتنی استدعای و ایام سلوک  
الطریق المستقیم و عصمان الوقوع فی مهاوی تنذیر عذاب  
ایم و دخی معلوم اولسون که وسط ایکی معنایه اطلاق اولور  
برای سی و وسط حقیقی در که ایکی سنه تک مابینده شویله واقع اولور  
که مربرینه نسبتی علی السویه اوله و نقطه مرکز کبی قطر دایره  
ایکی طرفه نسبتی علی السواء و عدد اربعه کبی اشین ایله سنه تک  
مربریه نسبتی علی السواء و بو وسط اول معتدل حقیقی در که حکما  
افزوده بونک و قوغنی نفی ایدر و بری دخی وسط اضافی در که  
حکمانی افزوده اثبات ایدوب اکا اعتدال نوعی و اعتدال شخصی

و عرض المزاج دیرلر و علم اخلاقده معتبر اولان دخی بو وسط  
بواجلن فضیلت مشخصه کوره مختلف اولور بلکه اوقات  
و احواله کوره دخی مختلف در بر کینه به نسبت فضیلت اولان  
خلق ممکن در که آخره فضیلت اولینه و بر زمانده فضیلت و معتبر  
خلق بر زمانده معتبر اولینه چون ظاهر اولدی که فضیلت اعتدال  
وسط ایش پس ردیلت اعتدال خارج طرف اولور و خیرا  
اوساطها بو کاشا تدر مصرع کلا طرفی کل الامور ذمیم  
پس هر فضیلتی ایکی ردیلت متقابل اولوب اجناس فضایل در  
اولغین اجناس ردایل سکر اولور ایکی سی حکمت فضیلتک  
طرفی در که بری سی افراط اولاندر که اکا جریده و سغه دیرلر  
و اول قوت عاقله لایق اولمین بر لره نالایق مرتبه ده صرف و  
بذل و تمقذر جیل و تر ویرات و مجنون و ملاسی ده استعمال اولور  
کبی اما معلوم اولسون که جریده طرف افراط قوت عاقله عملیه  
اولور اما افراط قوت عاقله عملیه جریده دکلدز زیر امیث  
الهی و طبعی ریاضی ده نه قدر کشف حقایق و ابراز دقایق  
اولنور سه مقبول و ممدوح در جریده و سغه دکلدز و حکمتک  
طرف آخری که تفریط در بلاد و بده در که قوت عاقله تعطیل  
اولنوب جانب علم و عمل ده تقصیر و ترک استعمال سبی ایله  
درک حقایق و دقایق حکمت نظری و عملیه جلال طاری اولوب



تحصیل معارف حقیقی و تمیز مصالح و مخیر متواری اوله  
**نظم**  
تعلّم فان العلم زین لاله  
ولا خیر فیمین عاش لیس لعالم  
**شرح**  
من الحله الحکما عکلم  
بصیر بایاتی و لا متعلّم  
العلم انفس شئی انت ذلّه  
اقبل علی العلم و استقبل معاً  
**باحتی**  
وان خیر کزوست شرع قائم  
ممتاز شد انسان بجهت  
بیاننده وارد اولان نصوص کتاب عظیم و احادیث و آثار  
بنی کرم و کلمات علماء کبار و حکما و بزرگوار اول مرتبه ده کلید  
که طی کتب و رسائله حصری ممکن اوله و فضیلت شئی عکس طرف  
افراطی تنور در که اقدام و هجوم اسلم معقول و ارباب عقل سلیم  
قتله مقبول اولین اموره اقدام و اقصی اماید و ب نفسی  
که انفس حوا سرکار خانه مبدع البدایع در یا اعضاء و قوا سنی  
که و تاب مطلقن تحف و و دایع در بهوده و بی موقع تلف  
و ضایع ایتمه مؤدی و لمقدّر و طرف تفریطی حیرن که مقتضای عقل  
سلیم و زره خوف جایز اولین مواضع ده خوف و طمع و حبش خیر  
اظهار اسلمد و فضیلت عفتک طرف افراطی فخر و شره در که

که تناول مشتهیات فانیه و استعمال لذایحیه دو حد اعتداله  
تجی و زاید و ب شرعاً و عقلاً جایز اولین مرتبه لره تقدی تداخل  
ایتمد و طرف تفریطی خمود در که شرع و عقل اباحت و رخصت  
ویرد و کی لذایذ و مشتهیاتدن با کلمه اضرار اید اعراض اید و ب  
یا ضرر بدن و قوی یا انقطاع نسل و عقیده مؤدی و لمقدّر و  
فضیلت عدالتک طرف افراطی ظلم در که آخر ک حقه بلا وجه شرعی تجی  
اید و ب یا عرض مال یا نفس اضر اسلمد و طرف تفریطی انظلام  
که سره ظلم و تقدی که آخردن کند و حقه و واقع اولور سه انقیاد  
و قبول اید و ب رد ذیلت نفس و ذات تمت سببی الیه بوسفالت و  
فرو تنگی اختیار اید و بعضی عدالتک یکی طرفی دخی جور در وید  
زیرا بریسی که ظلم در نفس جور در و انظلام آخره جور در و  
نه کم عدالت جمع کمالاتی جامع اولد و غی کبی ظلم جمله تقاضی  
جامع در و انکچون در که بعضی مشایخ جمله دن خواجه عبدالسد  
انصاری قدس سرهم دیدیلر که سر نسنه که آزار اولیه کناه اولور  
**مباش در پی آزار سرجه خواسی کن**  
**که در طریقت ما غیر ازین کنا نیست**  
اما بعضی ملاحظه بو کلامک حقیقت معناسنه و اصل اولیوب  
ظن ایندیلر که شخص آخره جور و ظلم اولمچ کندی و حقه سر نه  
اید و سه جایز در دیوب ترک عبادات و بعضی معاصی یه



اقدام ایلیوب بو پتک ظامری اند عمل اندر **پیت**  
 کافر پراپش کیر و آتش اندر کعبه زن  
 خادم میخانه باش و مردم آزاری مکن  
 اما غلط صریح در مرتبه که شریعت مطهره ده محرم اوله اولم  
 یا نفی یا نفی نه و دخی معلوم اولکه ظلم غالباً غنی دن صادر اولور  
 که صاحب اموال و املاک در و انظلام غالباً فقیر دن واقع اولور  
 اما عدالت رعایت ایلمن غالباً فقر و غنا ده متوسط اولور چون  
 اجناس فضایلک طرفینی که افراط و تفریطی در ردیلت اید و کی  
 ظاهر اولدی کذلک انواع فضایلک که اجناس مزبوره بخشده  
 مندر جلد در سر بری حد اعتدال در و طرفینی که افراط و تفریط  
 ردیلت در اما جایز بلکه و اعتدال ردیلت اولان اطراف مذکور  
 بعضی نه بعض لغاتده اسم معین وضع اولمش اولیه اما  
 چون معنی متصور و متمیزه اوله تنگنای عبارتدن عبور اتمک جایز در  
 زیرا که حلی و حلال عبارات و الفاظ اکار افکار اعتدالی منصفه  
 عرض و ظهورده جلوه کرا تمکون موضوع در چون منظره فکر و  
 نظر و درجه حدس قیاس دن جبره غوانی معانی مشاهده اولنه  
 استعاره لباس عبارت ایتمک احتیاج قلمز و عاقل لیبیه اول  
 معانی استخراج قیلمق ممکن در و بر طالب لره معاونت و  
 راغب لره مظامرت چون بر قیاح مثال ایراد ایده لم که حقیقت حال

حال ذکر اند و کمر مواضعه جلی و با بر و بختی ذکر اولونمیان صحت  
 و خی قیاس ایلم ظاهر اولور **مش** لا فضیلت حکمت بخشده  
 مندرج اولان انواع فضایل بی بی هر ایدوب و کما و عت  
 فهم و صفای دمن و سهولت تعلم و حسن تعقل و تحفظ و ذکر  
 پس کلمه ذکایه که فضیلت و وسط در انوک جانب افراطی خست در  
 و جانب تفریطی بلا تدر بلا تدر مراد فر خلقی اولان کلمه بلکه سو  
 اختیار و تعطیل و قدن متولد اولاندر و طبعی غنده مجبول توهم اولان  
 بلاوت غالباً تکرار و فراوله و تعلم و مدارس ایله مندرج اولور  
 و کما و غیری و فطنت جلی طول ترک و عدم استعمال قوت علم  
 سببی ایله منظمی و منتفی اولور **مشتوی**  
 ایستار طبع و کمال کوش که شد از کمالی سفال فرو  
 وی بسا کوردل که از تعلیم کشت اقصی القضا و مقتسم  
 اما سرعت فهم اولدخی وسط و حد اعتدال در جانب افراطی سرعت  
 تجلیل در که احکام و قضایا تمام الفهام اولدن بلکه فی الجمله لمعان و  
 فی الحال منظمی اولمغه خطای حکم و جهل تصور مؤدی اولور و  
 جانب تفریطی حد دن زیاده بطو فهم و تأخر ادر اک در و صفای دمن  
 و خی و وسط و اعتدال در افراطی حد دن زیاده التهاب و لمعاندر  
 که تثبیت مطلوبه مانع اولور و تفریطی ظلمت در که نفس ده حادث  
 و استخراج نتایج دن تاخره باعث اولور سهولت تعلم دخی وسط در



افراطی تعلیمه زیاده سرعت و مبادرت اینکدر که صور علمیه که  
 معلوم القایدر ثبت اینکدر مجال قوت و تفریطی تعصب در که تعلیمه  
 مودی اولور حسن تعقل دخی وسط در افراطی فکر و تعقلی لازم اولور  
 اولین مواضع صرف در تفریطی تمام تعقل مطلوب بد فکر قاصر اولور  
 و تحفظ دخی وسط در افراطی حفظی لازم بل مستحسن اولین فتنه لری  
 حفظ اینکدر اشعار مجنون و سجا و فقر مسخر و هر کتاب اسما و  
 حکایات بی طایلی کی و تفریطی حفظی لازم و مستحسن اولان نه لرد  
 نکاسل اولنوب استنبات صور تا فعدن عاری اولمقدرد تذکره جی  
 وسط در افراطی سرعت احضار غیر لازم ایچون تصنیف اوقات  
 و تصنیف آلات اینکدر تفریطی مراعاتی واجب یا مستحسن اولان لری  
 ترک و اسما و عدم استعماله منسی اینکدر و سایر اجناس فضایل و  
 بونسق اوزره قیاس و اعتبار اولنه و دخی معلوم اولسون که  
 بعض ذایک اسپسم معینی اولور مشهور و قاحت کی که جیانک  
 تفریطی در و حرق کی که افراطی در و اسراف کی کیم سخاک افراطی  
 و بخل کی کم تفریطی در و تکبر کی کم تواضع افراطی و تذلل کی کم تعظمی  
 و کاه اولور کم اکا اسپسم معین وضع اولمش اولور اما معنی و  
 مابیت معلوم اولتی مقصود حاصل و کفایت و اصل اولور اولنه  
 تعالی الهادی و دخی معلوم اولسون که کاه اولور که فضیلت اولان  
 سنه بر امر وجودی اضافه اولنور بو تقدیر چه انوک افراطی

افراطی فرق اولنیموب ردیلت ایدو کی بلنک مشکل اولور زیرا  
 اول امر وجودی که فضیلت اکا اضافیله فضیلت اولمشدی  
 نه قدر زیاده اولسه فضیلت دخی زیاده اولمنن ظن اولنور حال  
 انکه اولیه دکلدر بلکه اول امر وجودی حدن زیاده اولمقله  
 فضیلت ردیلمه مبدل اولور اما تفریطی طرفت فرقی ظاهر  
 ردیلت اولد دخی غایت روشن اولور زیرا عدک وجود  
 فرقی ظاهر در و تفاوتی فاش بونک مشالی شجاعت و  
 سخا و تذکر کم فضیلت لرد امر وجودی لرد پس تهو و اسراف  
 کم افراط لری در فضیلت ظن اولنور نه کم اکثر ناس حکمت  
 عملیه دن غافلدر در جهال مسرفنی کمال سخا و توه توصیف و  
 او بکش متهورینی نهایت شجاعت تعریف ایدر لرد اما حسن  
 بخلدن بیج بر مرتبه شجاعت و سخا و نه الحاق ایدر لرد اگر  
 فضیلت امر عدمی به اضافه اولور سه امر بر عکس اولوب  
 تفریطی فرق اولمنن مشکل اما افراطی ظاهر اولور مثالی و  
 که عدم کبره اضافه فضیلت اولور تفریطی که تذکره و تواضع  
 فرقی عیسدر حتی بعض ناس کدانی لیلی متواضع جلیل دن فرق ایدر  
 زیرا عدم کبرانه دخی ارفق در پس فضیلت دخی زیاده ظن  
 اولنور بود شرح فضایل علی الاجمال و بواسطه این امر  
 نفسانی که عارض اولور ان شالله تعالی علامتدنی علایطه ذکره

اولنسه کرکه



**باب رابع فضایل مشبهه در ذایل یک تمیزنده در**  
 چون اجناس فضایل انواع مندرجه پسیده مذکور. و اجناس ذایل  
 اصناف متنوعه سبیل مسطور اولدی. حالا اول بیان شروع پذیر  
 که بعضی ذایل دارد که فضایل مشبهه در. نه کم عن قریب اشارت  
 اولدی و بجهتی بصیرت دارد که بازار حواس فضایل کم بصاعت  
 و ناقص معیار اولد قلمی سبیدن زر خالصی مسیره در فرق و  
 تمیز و خرمه که مرفا خردن کشف و تشخیص تمیز لر. و ذایل فضایل  
 و اراذل اخلاقی احاطه شایع طر ایدر لر. بنا علی صواب  
 حکمت عملیه لازم در که دقایق اخلاقه واقف و خفاهای عیوب  
 اعماله عارف اولوب فضیلتی ردیلندن فرق قیق همکده خردن  
 و معایبی مناقب در تشخیص قلمقه موی شکاف اوله.  
 منازکست باریکتر ز مواینی  
 که سر که پسر تراشد قلندر ی اند.  
**اما فضیلت حکمت انک مشابهی اولد که**  
 بعضی ناس مبادی علوم عقلیه و نقلیه و مصطلحات فنون حقیقه  
 افواه ناس بطون صحایف در فی الحکمه اخذ و تلقف. و بعضی  
 مناقشات و امیه الم موضوعات علمایه دخل و تصرف ایدوب  
 مجالس محافله تقریر و تذکیر ایدر لر. صدق فراموشدن غریب  
 و نور کیا سندن بی نصیب اولد. استخوان مینع ایدوب

ایدوب. فلاں کسر عقل نقاد. و طبع و قاده متزن. و معارف  
 بحساب. و مسائل و نکات من کل باب متمیز و متعین در دیر لر.  
 حال انکه محتمل در که شخص مزبور مسائل علوم حقیقیه دن بر مسئله نک  
 حق تحقیق و اصل و اطمینان قلب و ثبات یقین که علم و معرفت  
 اندن عبارتند بر مطلب ده اکا حاصل اولمش اولوب. خلاصه  
 فضیلتی تحقیقات اکابر ایراد شکیک. و نقاد و معنی مبادی  
 حقایق معانی بازوی ثبوت و تبیین الیه تفکیک استک اوله. پس تحقیق  
 علما. و تدقیق فضلاء بود جمله تشبیهی همان فرد حرکتده افعال  
 انسانه محاکات. و طوطی نغماتده اقوال و نطق آدمی به مدان  
 ایتمه سی کبی در.  
 بس طفل کارزوی تراروی زر کند.  
 نارنج از ان گشت که ترار و کند ز پوت  
 کیرم که مار جوبه بود تن شبه مار.  
 کوز مر هر دشمن و کو مهره بهر دوست  
 چون فضیلت حکمت ام نفسانی و آثار و نتایج حس حواسدن  
 مستتر و مخفانی در. پس اکثر ناس بوابده تفرقه دن عاجز و تمیزه  
 ناقاد و نافیز در. اول سبیدن در که زمانه ده اولان شرکای علم  
 و درس اکثری. لباس کلمات و فضایلدن عاری. و پلاس جهالات  
 و ذایل متواری لر در نه سهای متمیزی اوج سهای اکتاب مغافله



طایر و نه منطقه لفظ لری دایره حکمت و ذات الکرسی  
فضیلت و ایر در آماجون دوش بهوشگرده قطعی شام  
و صوف لاجورد فامدن جبهه لری و فضل و بلا غندن تهی لان  
فرق سنگ انجا دلزده مرم شامی و قد ثاری عمامه لردن  
قبه لروار در و دقایق مذلت ملازمت ابواب امرایه عارف لری  
و مر شام و سحرده پشت اسب استرده صدور و وزرا  
واقف لردن لاجرم مناصب علییه علمیه و اصل ذعاب  
رغبت وجود کم نمود لونه حاصل و ملش درم والی المشکی و المنع

### اما فضیلت عفت مشبه اولان

فضیلت ارباب خلاصه متین و اعمال رده اله مراتب زاهد  
عبادی متین اولان طایفه نک فعلی که اکثر مشتهیات نفس و  
مستلذات طبعدن احتراز و اجتناب ادر کر تا که ورع و  
زهد مشهور و خلق را اسنده ولایت و کرامت مذکور  
اولوب بوافعاله اکابر امر و اعظم سلاطین و وزرا  
و خواتین صاحب اعتبار و خوابگاه پرمایه دار قشده  
نافذ القول و مقبول الشفا که اولوب زواید اوقاف و  
جوالی اطرافدن علوفات و افره و فتوحات تدور و صدقا  
اغنیان اموال متکاثره به مالک اولوب بدلی ریاضت  
صوری دن لاغر اما نفس آواره لری اعتبار نام و دست بوی

بویس عوامه قریه و سمین عند الله عا در و خاین و عند ان

ثقه و امین اولور لری

عبادت باخلاص نیکوت و کر نه چه آید ز بی مغریت  
چه ز تار منع در میان چه دلق اگر پوسی از بھر پندار خلق  
اگر نقره اندوده باشد حیا توان خرج کردن ناشایست  
ز راند و دکا ز آب باش بدید آید انیکس که میس ز راند

و بعضی دخی اولور که اهل روپستا و اغدی غلیظه معناد اولمخله  
تناول اطعمه لذتده دن مساک و بعضی کثیر مال و توفیر اسباب  
ارخص اغدی و اقل اقواته اکتفا ایدوب زهد و پارسایان بھام  
ایدر لرو قناعت و عفت ایما قیلور لری بوطایفه دخی فضیلت  
عفتدن عارفی عاقل و کند و لری عیفت اکلند قاری فاسد و طال در

### اما فضیلت سخا مشبه بی اولور

که بعضی سفها و ارباب فسق اول سپیدن که منور قلقت مال حمتنه  
مبتلا اولمش در و تحصیل قوت نفس و عیال اچون ذروه آله عیلا  
قیلمش در بلکه میراث خواره لکدن مال موفوز یا مناصب ظلمه و  
مکاسیلقدن خرمنه مکشور الله کیر مشدر پس واجب بر لره انفاق  
و صرف و عقلا و نقل مستحقین ملین مواضع ایتار و بذل ایدر  
کم خرد لوانی جواد و سخی و صدر مروتده اخی عدا ایدر لری  
حاشا که انزده سخا فضیلتدن بهره و آلزنده مروت آشنیدن



کار دو دمره اوله. حکما و میسر در که جمع مال کوه بلند او ستینه  
 سنگ چیتقن کبی در. و خرجی سنگ ثقیلی کوه بلند دن اشغله  
 کبی در ظاهر در که سنگ بنوه قلعه کوه قوای جمع کرده ایله و اصل او  
 اما اول سنگ اسفله قوت طفل خر و ساله داخل اولور. **قطعه**  
 اسپاسک و دمره نرینی بدو مرد از مکر بگردانند  
 لیکن از زیر بر زیر بردن بهزار آدمیش نتوانند  
 و مالک و جوه معاش و اسباب انتعاش ده. مدخلی نام ایدوکی  
 ظاهر و فاشدر. نتیجه کسنه فی مال و ملکی سببی ایدوکی کمال قلو و نتیجه  
 کسنه فقر محنتی ایدو کفر کسینه و اصل اولور. **مس**  
 مراتب خبر به معلوم شد در آخر حال. **۵۵**  
**۵۶** که قدر مرد بعلمت و قدر علم بمال  
 و مالی و جوه جمیده و مکاسب حسنه دن جمع اتمک متعذر در.  
 و حلال صرف قوت و قناعت دایره سندن ارتقیا در بلکه  
 متعذر در. الحلال بقطر و احرام سیل. پس صرفنده سخاوت  
 مدد و ح. اما اسراف مذموم و مقبوح در. و حقیقت ده سخی اولد که  
 بدل دادن غرضی کند و به فضیلت سخاوتی حاصل و نفسی ذیلت بخشد  
 ظاهر قیلمق اولوب ملاحظه اعراض دنیوی ایدو مخلوط. و مطالبه عوا  
 دنیایه مربوط اولیه. **اما فضیلت شجاعت** اولان شکر  
 که فضیلت شجاعت دن مقصود لری کونفرنی فضیلت شجاعت حال

حالی و نقیصه حین و تنور دن خالی قیلمق اولیه بلکه مها که اقدام  
 و مخا و ذوالقایی نفسدن مرا طری. تحصیل مال و حطام. و تکثیر علوفه  
 و ترقی منصب و مقام. یا او باش و رونودار اسنده تحصیل شد  
 و نام در. جوق واقع اولور که بعضی را ذل و ایام. نیل مال حرام.  
 ایتمک چون قطع طرق مسلمین و نهب مواسی و اغنام و نهب جدار  
 و هجوم بیوت و حرم اهل اسلام ایتمکده انواع مخاوف و مها که  
 اقدام ایدر لر. و اتفاق بعضی شجاعت شهر الله کفر قنار و بختی رفقایین  
 بیان ایتمک چون انواع ابرام و تعذب و ایلام اولنده صبر تحمل  
 مالاکلام ایدوب بدن روحنی بذل و اول ملاعینی اظهار و علا  
 ایتمک کند و به فضیلت و ستر نام تجیل ایدر. بیبهات سبهات که بو  
 اشتراردن بوی شجاعت و اصل مثم اوله. بلکه شجاعت اول  
 کسند ده اولور که اقدام و استقامی موجب عقل اوزره جاری و  
 مطلب و مرامی اتمام مضایقندن کسب ثواب و خیر و ملق جهنمه ساری  
 اولوب کونفرنی حلیه علییه شجاعتی مزین و محلی و مرتبه سعادت  
 ذاتی عند الله تعالی معین و معالی قیلمق اوله. اما افعال سبب شجاعت  
 یلنک. و بیرونه شک کبی مر جند مشایع فعل دیر در. اما جنس  
 شجاعتی د داخل دکلدر. زیرا غلبه قوت جسم و احکام الله و توفیق  
 اولمغله اقدام ایدر. و با کمال اقدامی طبیعی در مقتضای فکر صواب  
 و برای تحصیل فضیلت و ثواب دکلدر. و ایضا غالباً کلد



مناسبست و متقا و متی و ملین حیوانله جنگ و امره تغلب ایدر  
 انوک مثالی اولدر که بر کسنه تمام سلاح و قوی سیکل اولوب ضعیف  
 انجته و بی سلاح و عاری اولان کسنه ایله جنگ و تغلب قصد ایدر  
 بو شرط شجاعت و اسلوب فضیلت دکلدر پس شجاع حقیقی اول  
 کسنه در که افعال شجاعت اندن اقتضای عقل صریح و استدعای فکر  
 صحیح ایدر اولدر و صفت شجاعت ندن غرضی مطالب دینه دنیوی  
 اولمیب بلکه مقصودی جوهر و حقه فضیلت شجاعتی حاصل و در ذلت  
 جبر و تنوری زایل قلیق اولدر بو مقوله کسنه تک امر فتیحه اخترازی  
 انقطاع مدت عمر و انصرام رشته حیووندن ارتقوی اولور و انوک  
 قشده موت جمیل حیوة ذمه دن فضل و نام نیک و حسن بنا اوزر قتل  
 اولنمسی دنات و فضا حقه عیش انگدن ارج و اکمل اولور نه کم  
 بعض بلغای امرای عرب میسدر  
 و نحن اناس لا تو سطینا لنا الصدر و العالین العبر  
 بهون علینا فی المعالی و من یخطب الحناء لم یغله مر  
 اگر چه لذت فضیلت شجاعت ابتدا سنده پیم جرح و خوف قبل ایل  
 مخلوط اولمین محسوس مذاق شجاع و معلوم ادر اک شیر ان شیه  
 جنگ و نزاع اولمنی جایز در اما اخر زده لذات و منافع دنیوی اخری  
 و شهد ظفر و ابتهاج صورتی معنوی سی مذاق جان و دماغ خانه  
 جاشنی لذت جاودان و برور  
 چون

چون شهید عشق در دنیا و عجبی سرخ روست  
 خوش دمی باشد که مارا کشته زین میدان برند  
 خصوصاً که بذل نفس و ایشار روحی حمایت دین متین و وقایت شرع  
 سید المرسلین چون اولمش اولدر نه کم کلام معجز نظام حقایق  
 الهام رب الانام اندن انبا و اعلام ایدر که ولا تحسبن الذین  
 قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و  
 احادیث صحاح و حسان که مادی نوع انسان حضرت رستا  
 عنوان جنانیدن صلی الله علیه و سلم فضل شهادت و مدح شجاعت  
 دارد اولمش در سیر و احصاء جمله دن بری بود که ان الله  
 یحب الشجاعة و لو علی قتل حیه و عاقل اریب و موثمنه لیبیه  
 مخفی دکلدر که فرار البته موجب بقا و حیوة و تحمل و قرار بر مر حال  
 مؤدی فناء و ممانت دکلدر و انسانه اجل مسمی و وعده مقدره دن  
 تقدم و تاخر متعذر شاید که فرار موجب هلاک و تلف و بیا  
 و قرار موجب ظفر و شرف اولدر  
 و اذا اتاک من الامر مفتر ففرت منه فحیه تتوجه  
 و معاویه دن وایت اولور که جنگ صغیر ده پامی غمغنی رکا  
 فراره قوم شدم شکرک بو نظمی خاطره کلدی که  
 ابی لی معنی و ابی بلاسی و اخدی الحسد بالزنج  
 اقول لها اذا حشاک و جا مکانک تجدی او شج



پس مضمون شعره عامل و نفسی صبر و قاره حامل اولدم  
 محمد اسد و رطه انزام و انعامدن خلاص اولوب اولم  
 سببی امله بالآخره خلافت ظفر بولدم. ترجمه ابیات بود که  
 بنم نمتم و جنگده پیر اولد و غنم و دخی مدح و شناسی اغربا  
 صتون الد و غنم بنی قومدی که فخر ایدم. مجن بخش  
 جنگده اضطراب بلیسه اکا دین که صبر امله مکانه قرار قیل تا  
 ظفر بولوب محمود او که سین یا هلاک اولوب استراحت بولم  
 و بر قاج کون بقای پایدار که آخری نیت ترک دار غدار در میسرخی  
 اولسه عار و شتار چین فرار میدان کارزار کار ریزار  
 و توبیج و تقریب اقوان و امثال امله مجال پس و محافلده و لشکر  
 پریشان روز کار اوله سی مقرر در پس دیران پیشه شیری  
 و شیر معرکه دیری اولنله لایق اولد که وقایه صبر توکل سیر  
 مته مغفور و جوشن قله و زخم تیغ و تیری ظفر و نک نامیق اولنله  
 در روزن پله و دایم زبان اقدام و استماله بویتی انشا و قیل که  
**می زخم تیغ عشق ز عالم نمی رویم**  
 بیرون شدن ز معرکه بی زخم عارست  
 و اجل مقدر مغیر اولد و غنم تمام بلک و قضایه رضا و توکل  
 توکل قلمت صفت شجاعت و فضیلت بهادر که تحصیلده  
 اصل عظیم در **و شریک** انار شجاعت **سرو بوستان**

بوستان ولایت و کرامت. اسد اسد الغالب امر مکن  
 علی بن ابی طالب کرم اسد وجهه حرب صغیر ده صفین راست  
 بر منده سروتن بی مغفور و جوشن پویان. و زبان شجاعت بیانی  
 پیته کو بیان اولوردی که **پیست**  
 فی ای یومی من الموت ایوم لم یقدر ایوم قدر  
**نظم** از مکر خدر کردن دور و زروا نیست  
 روزی که قضا باشد روزی که قضا نیست  
 روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست  
 روزی که قضا بنود پیر منرا نیست  
 و جهاندار لایق زمانه مالک و شهریار لک طریقه سالک اولنله  
 دخی واجب لازم در که ارباب شجاعت و اقدام اولنلر که  
 و تقویتنده اعتنا و استقامت نام سوره لر و رعایت و عیالین  
 و قایع و مهاکده اقدام و اقتحامی ظاهر اولنله مبدول و اسباب  
 معاشین حیاتلرنده و معاش اولاد و ایاملرن و فائزلرن  
 صکره مرتب و همیا قیلدر و سمت ایده لکه جمله عسکر باری  
 رؤسا و سردار اولنلر صفت شجاعتله موسوم و بجه کرده اقدام  
 و ثباتله معروف و معلوم اولمش کینه لر اوله **مشتوی**  
 سپه را نکبهانی شریار به از جنگ در حلقه کارزار  
 دلاور که باری تنور نمود بیاید بمقدار شش اندر فرود



که بار در دل نهد بر ملاک ندارد و زیاده کار یا جوج پاک  
پس تقررات سابقه دن ظاهر اولدی که آدمی مجر و اقدام مجاز  
و اتمام مهالک اینمکه فضیلت شجاعت مالک اولم و اول کشته  
که مثلاً لازل باید و صواعق نازل دن پاک ایتوب دخول سوا  
موج دریای بنوه و صعود شوانتی بی مساک دره و کوه  
اینمکه نفسی بی موجب محمل تلف و معرض ملاک ترلز و  
بوندن مقصود لری بهادر و کلدر دیو تو سم اولنمغی سد و  
کند و لرامالی سفهانک سون فعله قادر و کل سین و کین رد  
انگ اولوز یا خود طمع غنیمت و مال کثیر و اخراج کودک و کثیر  
اولوز و دخی بونک مثالی اغراض منیه و اعراض بنویه اولوز و لور  
تاویه سوان بی فایده بی نازل و زاویه فضیلت شجاعت دن و در  
بمراحل اولوز و بوندن دخی دور و کوجه سعادت دن ابد و مجو  
بر طایفه در که کند و لرنی غنیمت زوال مال و جاه یا الم طعن دشمن  
بدخواه سببی بله قتل و صلب فضیلت شجاعت و خاصه عقلی  
کند و لرنی غنیمت و سلب ابد لر و بوطایفه غنیمت غایت جین خوف  
مرضنه مبتلا اولد قلمی ظاهر در زیر اشباح اولان شداید الام  
متحمل و صابر در بوندن شویله تو سم کاذب باید لر که مبتلا  
اولد قلمی المدن تو بلا خلاص بولر غایت جملک ندن بی خبر لر  
که اند الام مبتلا و اقیح محنه متعارن اولسه لر کرک عصفا

عصفا الله من سوء قضائه و عالمنا بحسب نيل عطائه  
**الفصل في عدالة الشبه اولان**  
رذیلت عقده مذکور اولنه قریب زیرا بعض ارباب سمعه و یا  
که حقیقت عدالتن بی نصیب در کند و لری طریقه ارباب عدالت  
و صلاح و زنی لباس اهل تقوی و فلاحه نمایش و عباد  
ریایی و ریاضات خود نمایش ایل کند و لری فواده عوامه نشنا  
ایتد لر و حقیقت عدالت قوای نفسانی اعتدال و زره مضبوط  
و اوضاع و حرکات خلوت و جلوت نهج عقل و شرع اوزر نیمه اولمغه  
مربوط در ظاهر باطنه موافق و خلوت انجمنه مطابق اولمغی اعتدال  
کوستر و کی اعتدال و سعادت اکثله دخی شقاوت اولور **نظم**  
عبادت باخلاص نیکوست و کره جه آید زنی مغرورست  
چون اجناس اربعه فضائل بحسب الصورة متعارن و بحسب المعنی  
مباین اولان رذایل شرح و بیان اولندی و فضایل فرمودن  
فرق قلمی عیان قیلندی پس انواع و اصناف فضایلک رذایل  
مشابه سی جوق دارد که فرقی تدقیق نظره محتاج در و اندر دخی مذکور  
قیاس و اعتبار اولنوب رذایل فضایل اعمال فکر و رتبه فرقی قیلندی  
**باب خامس فضیلت عدالت بیاننده در**  
معلوم اوله که عدالت اشرف فضایل و اعلاهی خصایل در زیر اعدالت  
مساواتن عبارتند و مساوات که برابر بقدر و حقیقت ده برشی

مطلب  
در بیان حقیقت  
عدالت



بر ششله یا یکیتده یا کیفیت ده یا صفت اخری ده متحد اولمقدر  
 پس مرجع تساوی وحدت اولدی و وحدت اشرف صفات و  
 اکمل حالاندر زیرا اصل واحده رجوع و او بتدر و حضرت واحد  
 حقیقی به اتصال و قربتدر و وحدت که میان کثرات عالم حاصل در  
 واحد حقیقی حل شده و حد تنیدن بر تو و ظل در نه کم و مر وجود کم  
 سیاکل ممکنات اوزره لامعده و وجود حقیقی تک بر توئی اکا و جبر  
 و نسبت لرا بجنده نسبت مسا و اندن اشرف نسبت بوقدر  
 نه کم علم موسیقی به بیان و نمشدر پس فضیلت عدالت در اشرف  
 فضیلت بوقدر و بودخی علم اخلاقده مبتین در و بومقامده اسرار  
 اشارات جوقدر اما چون بزبوتما بده اکثر خلقتا فهمانه تقریب  
 و شرط اختصار و توضیح اوزره ترتیب ایکی الزام ایلد که لاجرم  
 بوقدر بسط و تحریر ایلد گفتا ایتدک و چون مر آنکه تمینه اولندی که  
 عدالت وسط در و مرشده که وسطدن زایل و بر جانبی میل اولد  
 اکا ایسم عدل اطلاق غلط در پس سطر که عدالتدن بر نشده در  
 بملکت کرک و طرف اولوب عدالتدن بیرون اولان دخی نه اید و کی  
 معلوم اولمق کرک که فی دخی عدالتدر و باب جور و جیفی سد اتمک  
 ممکن در پس معلوم اولسون که حکما قشده عدالت اوج نشده  
 اولوز بر چی میمنت اموال و کرامتده در یعنی ایکی شخصه بر مقدار  
 مال کرامت و مرتبه تقسیم اولنسه عدالت کرک یعنی وسط که اعتدالدر

اعتدالدر معلوم و مرعی اولوب اندن بر جانبی تخطی و تعدی اتمک  
 کرک ایکنجی سی معاوضاتده در بیع و شرا و اجاره و بر من کبی  
 او جو بخشی شئی و بیایه متعلق حدود و سیاست و قصاصات  
 و تعزیراتدر و مر برنده تناسب رعایت اولنجی عدالت حاصل  
 اولوز مثلاً بر شخص اخره جیف و تعدی ایسه اکا دخی انوک  
 مثلاً اولمق کرک که تناسب اولوب عدالت اولمش اولد پس  
 مرتبه وسط و عدالت که سبج احده جیف اولیه معلوم اولمق  
 کرک و بومرتبه میزبان الله تعالی فی الارض میرلر اما بومرتبه  
 و قوف و مراده ده مرتبه وسط نه اید و کین نظر عقله سلیم  
 غایت صعوبتده اولمقین حق جل و علا رخصه للعباد و حیات  
 للبلاد بر منان انزال و ارسال ایلدی و اول شریعت مطهره  
 و ناموس پس الهی در و بومیزان اول و معیار اکمل در و بوندن  
 صکره میزبان ثانی حاکم نافذ القولدر و اکا احتیاج اول جهتدر  
 که نوع انسان مدنی بالطبع در یعنی طبیعتی مقتضی در که معاشی انان  
 نوعیه اختلاط و معاشرت و بعضی افرادی امورنده بعضیه عا  
 و مطاسرت ایتمنجی حاصل و کامل اولمز بخلاف حیوانات عجم که  
 انرک تمدن و اجتماع و تعاونه معاشکرده احتیاج جبری بوقدر  
 زیرا غداری غالباً بسیط در جمع و ترکیب و طبع و تربیه متوقف  
 و کلدر و لباسلری شعر و ریش و وبر و صوف در که کند و



پیل به ناست مخلوق در سلاح و سایر لوازمی که بایکدی وسیله مخلوق  
 یا الهام الهی می کند و ازین حاصل و کسب و تحصیل محتاج و کلد  
 نه کم مقدمه ده و دخی اشارت بقوت ایلدی. اما انسان لطافت  
 مزاجی اولد و غنچون اغذیه بسیطه الله تعالی ناممکن و اغذیه لطیفه  
 طبع و ترکیب و تربیه اولور محتاج در و لباس سلاح و سایر امور  
 معاشی جمله صنایع در صنعت و تدبیر موقوف و سعی و عمل و اعمال  
 فکرو و ریه محتاج در چون جمع لوازم انسان صنایع موقوف  
 و جمیع صنایع انسان پیلوب عمل اتمه سی ممکن و کل اید و کی معروض  
 پس انسان تنها معاشه قادر اولد و غنی ظاهر در مثلاً لباس  
 خصوصه حیاکت و غزل و خیاطت و بنج صنعت معلومی  
 اولمق کرک. و مسکنی امرنده تجارت و حدادت و پایی و شی  
 خصوصه و باغ و امکا قلیتی و اسلحه سی امورنده علی هذا  
 القیاس در پس نوع انسان لازم در که افراد و آحادی  
 مجتمع اولوب سر بری برصناعت اختیار و اعمال ایدوب  
 مثلاً بعضی خیاط و بعضی خیاطه ابره ساز و بعضی سوزن و سایر  
 آلات چون معدن آهن که از اولوب و علی هذا القیاس  
 تعیش ایدر. پس ظاهر اولدی که انسان بطن اجتماع محتاج  
 انسان مدنی بالطبع در دید و مکرر معناسی بود. اما اجتماع دخی  
 تعالی تقاسم واقع اولمق مقتضی در و بعضی بعضی ظلم و جور

جور نه مودی در زیرا سر نفس مشتبه طالب و مرغوب و  
 مستلذذ اکله و غنه را غلبه. پس بر نفس اشتها و اخذ اتمق قصد  
 ایتد و کی نشه به آخر دخی نایل اولسه کرک. و بویمل اید و کی شی مرغوب اولد  
 نایل اولمق استسه کرک. لابد بعضی بعضی دافع و قاصر و مراد و مقصود  
 اندن اخذ اتمق چون ظالم و جابر اولسه کرک. اولد دخی بوکار مانع و  
 دافع و قهر و غلبه جانب قوی ن واقع اولسه کرک. پس حاکم قای  
 کرک که دفع ظلم و رفع حیف ایلد. و دخی باینلنده معاملات  
 و معاوضات رضایله واقع اولمق کرک که تعالی تقاسم  
 اولوب سر بری مقصودینه نایل اولد. مثلاً خیاط بخاره خیاطت  
 و اول بوکار تجارت. و علی هذا القیاس اتمق کرک. اما بواعمال  
 و صناعات بری برینه متساوی میدر. یوخته متساوی و کلمی در.  
 یوخته متفاوت می در تفاوتی اولد و غی تقدیر جبه مقدار در.  
 بلنک لازم در مثلاً بوکار بر مقدار خیاطت اید بحک اولد دخی  
 بوکار قدر تجارت اتمق کرک که تساوی تعادل اولد چون بو  
 تساوی تفاوت صناعات را اسنده بلنک متعبر بلکه تعادل  
 لابد بر متوسط مقومه محتاج اولدی. و اول متوسط مقوم  
 دینار و درسم در که امره نقدین دخی در لر. و حکا دنیا و حال  
 متوسط ویر لر لکن بو عادل صامت در. و عادل صامت دایما  
 کافی و کلد بلکه عادل ناطق دخی کرک. تا متقابلاً تعادل وسط



دینار که حاصل اولیوب نفوس جامع و ابصار طامحه انوک عدالت  
منقاد اولمحتی ناطق عادل تعدیل و تسویه و جانب قوی تضعیف  
و جانب ضعیفه تقویه اید. و بو عادل که لازم در پادشاه حاکم  
که ظلمی و جوری رفع و دست تعدی و تغلبی دفع اید. سر که  
الهی حکامنه تابع یا تعدیل دیناره طایع اولید پادشاه قانی  
قوت بازوی شوکت و سبب شمشیر پیستله یا مالک یا مطیع و منقاد  
طریق عدله سالک اید. پس معلوم اولدی که حفظ عدالت چون  
خلق را سنده اوج نسبه لازم میش. بری سی ناموس ربانی و بری  
حاکم انسانی و بری سی دینار میرانی حکیم یونانی اوجنه دخی ناموس  
اطلاق اید. زیر العقلیده ناموس پیاسته دیر لر سر برنده  
پیاست معنائی اید. و دخی حکما دیر لر که ناموس اول و اعظم  
شرع الهی در که جانب همین خلافتن خلقه مقتدا و مشع علی  
و ناموس ثانی پادشاه دادگر و حاکم عدل کس در. و بو ناموس  
لازم در که ناموس اوله اقتدا و اکا اتباعه استند الهیه و ناموس  
ثالث دینار در که ناموس ثانی مالک تحت فرمانده در. و نصرت  
حقایق تأویل ده بو معنایه اشارت واقع اولشدر و انزل  
معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزل الحکیم  
فیہ بأس شد و منافع للناس الاله زیرا کتاب اشارت در  
شرع مطهره یه که مآخذی کتاب ربانی و منزل سبحانی در و

میزان اشارت در دیناره که اخذ و اعطاسی میزانه اولور و میزان انوک  
تعدیلنه الت در. و حدید قهر پادشاه اشارت در که شمشیر برانیه  
حاکم کیر و حکم ران اولور. ناموس اوله مطیع اولمین کافر و منقاد  
و ناموس ثانی به مطیع اولمین طامع و مار قدر. و ناموس ثالثه مطیع  
اولمین خاین و مار قدر **منبیه** عدالت اول شخص ذات  
و صفاتنه و قوی اعضا سنده متعلق اولور. ثانی اهل خدم و عیال  
و چشم و شرکا و رفقای سنده و حاکم اولنکر که رعایا سنده متعلق اولور.  
پس بر شخص عدالت صفیه متصف اولمقدره لازم در که اولاکند و  
صفاتنه و قوی اعضا سنده عدالت رعایت اولیوب.  
سر قوت نه ملک چون مخلوق و سر عضو نه تحریک چون آفریده اول  
انده استعمال اید و ب تغییر خلق الله قیوب عقلا و شرعاً محرم و  
ممنوع اولان مواضع استعمال الهیه و قوای جسمانی و روحانی  
حلب رضای معبود و کسب فضیلت مقصود اولمین بر لره.  
صرف و بذل قیلمیه و اگر خدم و چشم و اهل و عیالی هاریبه انداره  
دخی موجب شرع مطهر و عقل منور اوزره عامل اولوب احکام  
نوامیس الهیه و حدود شرایع نبویه دن عدول ایتمیوب بلکه  
تفضل و ایثار و عفو و احسان و سایر مستحبات شرع و مقبول و مرضی  
اهل عقل اهل عقل اولان نسبه لرخی خاتیان اید. و اگر بعضی  
بلاد اوزرنه حاکم و موتی ایینه قانون شرع مطهر و اسلوب سیاست







قلعه کرک. اعادنا الله سبحانه من نعمته وادخلنا الجنة بعد عذاب سابق حمينه  
**باب سادس اقسام فضيلتك بيانده در**  
 معلّم اول ارسطو طليس عدالتی اوج قسمه تقسيم و قسمی بود جمله  
 تفریف و تعلیم الیدی که برمی سوزد که ادای عبودیت حق جل و علا  
 ایتیمک چون اوله اول کریم رسما که فی سابقه استحقاق موجود  
 فائزنی خلعت وجود له مرتبه معلی و انعام نعم سجد و حضری اند شواکل  
 میا کل ممکناتی مشرق و محلی الیدی مستوجبید که ادای حق عبودیتند  
 و ایم و درگاه خدمت و بارگاه شکر نعمته قابلم و کس و عدالت  
 مقتضی در که عید کند و بیکه ملک رقی ارا سنده اولان سر حق طریقت  
 و نهج اکمل اوزره سلوک و قراضه وجودین کوزه اخلاص و ریاضت  
 و پخته مجاهده و عبودیتند ذایب و مسبوک ایده و بو حق اول حق  
 که سر تکلف متنه واجب و عهده سپینه لازم در اکنجی سنی بنای نوعی  
 که معاصر لری و کوجه حقایقه سبایه مجاور لری در اولان حقوق ادا  
 ایستدز انقیاد سلاطین امرا و تعظیم ائمه و علما و اداء امانات  
 و قضا حقوق معائنات و حفظ عهد و اخوان و چیرانگی و اوجوبی  
 اسلاف ضمیمه که حال استکان ارباقیه در لری انکر حقوقین ایستدز قضا  
 دیون تنفین و صایای موات اخوان ابا و امها و تعلیم و قاف و احیای  
 ربط و خواندن سابقین کبی خواجه نصیر حکیم مقدم و فیلسوف معظّمین  
 بو کلامی نقل ایتد کند مکره شرح معانی و تمهید مبانی سنده ایدر که چون

چون شرط عدالت اقتضا ایدر که معاملات و معاوضات و کرم کرک  
 دینار و درسم اخذ و اعطاسی کرک تعظیم و تکریم افاده سنی اولسون  
 انصاف و عدالت اوزره اوله مثلاً بر کمینه دن نعمت تعظیم و تکریم  
 یا عطا و بذل نزد و سیم کورسک مقابله سنده لازم در که مکافات  
 مجازات ایده سپین اگر خدمت بدنی و خدمت مالی ایده  
 اگر انگریزیه ممکن و طرسته بذل ثنا و حمد و نشر دعا و شکر ایده سپین  
 و الحاصل قدرت حاصل و کمیت و اصل اوله چه مجازات و مکافات  
 لازم در حق بوطر قله مکافاتن بری سپینه قدرت و اریکن تغافل  
 و کمیت حاصل ایکن تها و بی تکامل ایده سپین سنی لوم و تقیص و  
 محل زجر و تفریع اولور سپین پس منعیم حقیقی و محسن علی الاطلاق  
 که اولاجید وجود و مرتبه خلعت وجود له که خیر محض و مبداء جمیع خیر  
 مفرق محلی قلیدی ثانیاً مایه ستمی نظر نظر و معرفت که دنیا ده مفر  
 و اخرتده ذخیره در مرقع و معلی الیدی ثالثاً و اربعاً الی ثلاثین  
 اصناف فواید احسان و اجناس مواید امتنان اعطای اعضا  
 سلیم و افاضه قوای صحیح و صحت و عافیت جسمانی و ذکا و صفات  
 فخریه نفسانی و اهل و عیال و اسباب و اموال و اثاث و  
 لباس و کتب و مرکب و ملا بر و خدم و حشم کبی الی غیر ذلک من  
 النعم التي لا یکن احصاؤنا و لا یتقیم استقصاؤنا که احسان  
 و انعام بیور مشدر با آنکه نزد خدمت و نجات که فی الجمله موجب



اوله واقع اولدی و طاعت و عبادت که نوعا مقتضی الهیت  
 انعام اوله سبقت اتمدی  
 فضل خدایرا که تواند شمارد یکبیت آنکه شکر کی از نه ار کرد  
 پس مولای جلیل و منعم بی عدلیک شکر نعمته تقصیر و تهاون  
 و ادای حقوق عبادتینده اسما و تکامل ظلم صریح و جور قبیح در  
 بوقدن قلدی که نعمته انکار یا اثبات شریک اینکه نفوذ بالذات  
 اضرار اولنه و العجب بر سپاسی بر یاد شایسته سندن  
 علوفه داره یا تیمار مقرر حاصل اولوب اسباب معاشه کفایت  
 ایده چکنه اول جهنمندان اکا و اصل اولنه مجالس و محافلده  
 شرف خدمتی ایله مبایات و افتخار و مدت عمر مدح جاه و جلال  
 و شرف سعادت نالی ایله رطب اللسان اولدوغندن غیر حرم  
 عظام و وقایع کباره بذل نفوس و ایشار روس اینکی ذمت تمثله  
 لازم و عهد و مروتنه واجب پلور فی الواقع ایلد ایتیمه من الانام  
 مستحق طعن و ملام بلکه مستوجب عقوبت و ایلام اولور کفیف  
 منعم حقیقی و محسن مطلق که جمله موجودات دریای نعمت بی پایانه  
 غرق و مستغرق در  
 ستایش خداوند بخشنده که موجود کرد از عدم بنده را  
 کراوت و صف احسان که اوصاف مستغرقان است  
 چون معلوم اولدی که شکر و خدمت و طاعت و عبادت حق جل و علا

و علا بنده مکلف و زرنه واجب و لازم در پس طاعت و عبادت  
 نه وجهه کر که وقایع نوعدر حکما مستفیدین دن خواجه نصیر طوسی نقل  
 ایتد و کی ذاسب بود که حکما و بعضی لرداسب اولدی کم نوع  
 لازم اولان خدمت الهی بنده تفکر و تدبیر تا که معرفت حق تبارک  
 و تعالی اکا حاصل و توحیدی مرتبه تحقیقه و اصل اولد و بر طایفه دخی  
 ذاسب اولدی که انسانه لازم اولان خدمت سمان حق جل و علا نیک  
 ربوبیتنه اقرار و احسان و تحمیدنه اعتراف ایدوب قدرت تید  
 ستایش و ثنا اینکه اقتضای نیک در و بر طایفه دخی لازم اولان  
 خدمت صلوة و صیام و خدمت میاکل و معابد و ایشار صدقه  
 قرائین اینکدر و بر طایفه دخی ذاسب اولدی بنده یه لازم اولان  
 اولدر که حضرت حق جل و علا یه احسان اینکله تقرب و توسل ایده  
 یا کند و نفسنه احسان ایده یعنی نفسی تزکیه و تطهیر و علوم و معارف  
 اشراق و تنویر ایده یا بنجره احسان ایده یعنی تعلیم حکمت و ارشاد  
 سبیل هدایت و امور معاش و معاوضه مطاعت و موافقت  
 ایلیمه و بر طایفه دخی ذاسب اولدر که جمله آدمی و زره بر واجب معین  
 یوقدر بلکه طبقات انسان مختلف در هر طبقه یه بر بنده واجبدر خواجه  
 ایدر از سطاط ایس حکم بود ذاسبی حکما و سمان نقل ایلدی اما کند  
 بری سنی ترجیح و تصحیح ایلدی اما حکما متناخرین نقل ایلدی که خدمت  
 و عبادت حق جل و علا اوج نوعدر بریسی به متعلق اولاندر صلوة

ذاسب اولدی که  
 بنده یه م



و صیام و وقوف مواقف با احترام کبی . ایکنجی نفوس متعلق اند  
اعتقادات صحیح و توحید و معرفت حق جل و علا و تفکرات فیض  
وجود و احسان و جو حضرت ملک معبود در . او جو بنی سخی خلق اند  
معاملات و معاوضات و انصاف عدالت و زره اولی و اداء  
امانت و نصیحت امت و حمایت حرم دین ملت . و جهاد اعدای  
دین و شریعت اینکدر و بوا قول الدین صوابه انسب . و تحقیق قرب بوقولدر که  
عبادت و حج نسبه در اعتقاد حق و قول صحیح و عمل صالح و سربینک  
و قتی و زمانه کوره تفصیل دارد . و انبیا صلوات الله علیهم و  
انبیا اولاد علمای رضی الله عنهم انی بیان بشکدر . و عامه خلق اوزر نه  
واجب لازم در که انزه اطاعت و انقیاد ایده لز . تا امر حق تعالی محظوظ  
و شرعی قایم اوله . بومقام کلنج خواجه نصیر تقریر بیدر . بوقولدر که  
قول اخیر که مکلفه واجب اولاد خدمات و طاعت و اعتقاد صحیح و  
قول حق صریح و عمل بن صالح در دیگر قول عدل و مذنب جزل  
و علمای شریعت و مشایخ طریقت که دن محمدی به . صلی الله علیه و سلم  
اقتدا و شرع احمدی ایله علیه الصلوٰه والسلام استند اینکدر  
اینکدر در که بنده مکلفه واجب اولاد ایمان و عمل در . و ایمان خجی  
ایکی نسبه در عبارتند . تصدیق بایمان و اقرار باللسان . بوجی مکلف  
قبله حضرت رسالت پناهی حاکمیت دستگامی محمد مصطفی سی  
صلی الله علیه و سلم حق جل و علا جانبدار نه کنودی ایله مبداء

مبداء و معاد و اصول معرفت و اعتقاد دین مرینه پیور دی  
جمله نسبه تصدیق و اذعان قبول تسلیم ایوب . زبانده تصدیق  
مواقف اقرار و اعتراف ایده . و بوا یکی نسبه مر مکلفه واجب در  
شود که بری نسبه اسما و انبیا نسبه اخلال ایله آخرته عذاب  
جاد دانی و نجات . و با کماله حق جل و علا قنده درجات بولمق  
مکر کم اقرار باللسان نمکدر عذر اوله . مثلاً آلت سخی ده قصورتی  
یا خود شکم بیدر که کفره قتل نمک مقرر اوله . بوعذرله اقرار  
ساقط اولور . اما تصدیق جانی بر سر حال واجب و لازم در و انوک  
سفوطنه عذر اولمق منظور دکلدر . اما عمل اعضا و ارکان صلوات  
و صیام و سایر عبادات مأموره کبی اهل سنت و جماعت قنده  
اصل ایمانده داخل دکلدر حتی مکلف اعمال واجبه و عبادات  
مفروضه و بعضی بل کلنی ترک ایله . چون ایمان که تصدیق قلب و  
اقرار است در حال اولمش اوله . انوک ایمان مرتبه سندن خروجه  
و کفر تاویه شیه و خولنه حکم اولنمز . اما بعضی سلفدن نقل اولن  
که ایمانده عمل صالح داخل در . و ایمان تصدیق جانی و اقرار  
و عمل ارکاندن عبارتند در یک . مراد لری ترک ایمان کامل یک  
فی الواقع ایمان کامل که موجب رضای حق تعالی در اول ایماندر عمل  
پیده در . و بومقامده دخی تفصیل و تقاسیم که علمای ایراد تمشکدر  
چوقدر . مثلاً تقسیم اولنور که مکلفه واجب اولاد اعمال و افعال ایکی



قسم در بری قلبی بری قلبی و مر بری می یکی قسم در بری می اولدر که  
 اصل ایمان محققند معتبر در بری می کمال ایمان محققند معتبر در  
 اصل ایمان معتبر اولان عمل قلبی معرفت حق تعالی صفات کمال و  
 نفوت جلالی ایلده و اعتقاد بعثت انبیا و رسل و صحت معاد و يوم  
 و سایر ایمان معتبر اولان عقاید در و کمال ایمان معتبر اولان عمل  
 قلبی لا و نعماء حق ده تفکر و فروع الیهانده و بنوانده تعمق و تدبر  
 و اخلاق محمود و اوصاف لغسانیة حمیده در فعل قلبی دن  
 اصل ایمان معتبر اولان قرار بالاساندر ایمان واجب اولان  
 نسنه لره اصل ایمان معتبر اولان و ملبوب کمالیده معتبر اولان صلوة  
 و صیام و سایر اعمال خیرات و حسنات و بر تقسیم دخی بود که  
 مکلف لازم اولان یکی قسم در بری می افعال و بری می تروک  
 افعال متعلق امر الکی و تروک متعلق نهی اولاندر مثلاً صلوة  
 و زکوة و تلاوت قرآن کبی و ترک زنا و ترک شرب خمر کبی متعلق  
 امر مطلق اولان دخی یکی قسم در اگر متعلق امر ایجابی اولور  
 واجب امر ایجابی اولدر که مکلف اول امری ترک ایدر عقیقه  
 و عذاب مستحق اوله اگر امر ندبی به متعلق اولور منسوب  
 امر ندبی اولدر که مکلف اول امره امثال ایدر سه ثوابه مستحق  
 اولور اما ترک عقیقه مستحق اولور و متعلق نهی فعل تحریمی اولور  
 اول فعل حرام و ترک واجب لازم اولور نهی تحریمی اولدر که

که مکلف اول منهی فعلی ایمان ایدر سه عقیقه عذاب مستحق اولور  
 اگر نهی تنزیهی اولور سه اول فعل مکروه اولور نهی تنزیهی اولدر که منهی  
 اولان فعلی ترک ایتمک مستحق ثواب اوله اما اشکسته مستحق عقیاب اولمیه  
 اما بر فعلک که ایسانه امر و ترک نهی اصلاً وارد اولمسه اول فعل ایجابی  
 پس مطلق فعل مکلف پیش قسم اولور واجب و مندوب و حرام  
 و مکروه و مباح و بر تقسیم دخی بود که مکلف لازم اولان یکی  
 قسم در اولی که ثانی به شرط در ایماندر و ثانی که مشروط در اوج  
 قسم در عبادت بدنی و عبادت لسانی و عبادت مالی بدنی  
 صلوة کبی لسانی تلاوت و ذکر کبی مالی زکوة و صدقه کبی و بواج  
 قسمه النجیات البدن و الصلوات و الطیبات کلمه سنده اشارت  
 بیور مشدر تحیات عبادات قولیه صلوات عبادات بدنیة  
 طیبات عبادات مالیه و بر تقسیم دخی بود که افعال تروک  
 که مکلف لازم یا مستحب در یکی قسم در بری می کند و یله حق تعالی پائنده  
 اولان حقوقی ادالسمکدر بری می نمی کند و یله خلق یا پائنده اولان  
 حقوقی ادالسمکدر و بواکی قسمه لفظ بمعبر نظام خاتم انبیا علیهم السلام  
 اشارت بیور مشدر که التعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله و بواج  
 لفظ و چیز که حاوی معانی نغزیدر جوامع الکلمه نذر که حضرت خاتم  
 انبیا صلی الله علیه وسلم مخصوص در **تنبیه** خواج نصیر  
 نقل ایلر که عدالت سایر فضایل کبی و کله در زیر سایر فضایل یک



یکی طرفی دارد. هر طرفی بر ذلالت در آخره مغایرت کم و  
 ایلدی. اما عدالت یکی طرفی دخی بر ذلالت که جور در اما بسوز  
 مناقشه دارد زیرا سابقا تصریح ایت شدی که عدالت بر طرفی  
 ظلم و بر طرفی انظلام در. و ظلم و انظلام خود بری برینه مغایر  
 بر ذلالت در. ظلم جور در اما انظلام جور و دکلدر. پس هر طرفی عدالت  
 جور در دید و کی نتیجه صحیح و لور. اللهم مکر دینکه که انظلام دخی جور  
 غایت کشی کند و نفسنه جور اکلدر. لکن بر تقدیر چه بر ذلالت  
 جور و لور جمیع فضایلک اطراف جور و نه صحر و لور **تنبیه**  
 خواجه اندر که بیات نفسانی یعنی خلق برادر که فعله و معرفه  
 و قدرته مغایر در. مثلا عدالت که کیفیت نفسانی و خلق در  
 افعالک اعتدالی یکدکلدر. و انی اشک دخی دکلدر. و اکا  
 قدرت دخی دکلدر زیرا یکدکلدر و اشک و قادر و ملق و بولور  
 و عدالت صفتی بولور. نه کم سابقا اشارت کیجیدی که بر غیر  
 عدل مکنه دن لغرض عدل فعلی صادر و لور اما عدالت دکلدر  
 پس یکدکلدر و اشک و قدرت صادر و لور عدالت بولور  
 و ایضا فعل عدالتی چون مکنه بولور و ایلمه قدرتی دخی و اردر  
 زیرا قدرت صفتک یکی طرفه تعلقی علی السواد. مع هذا المرد  
 خلق عدالت بوقدر. سایر اخلاقه دخی حکم بود. بر معنایی  
 جمیع مکات و فضایله تصور اتم که که بود علیک اسرارند

اسرارند در انتهی کلامه. فقیر ایدرین خلق نه سنه ایدی تعریف  
 اولنوب ما مبتدی سابقا ذکر اولان اوزره تصور و لیتی بونیه  
 احتیاج قلمر **تنبیه** دیگر خواجه بر مقامه یکی سوال ابراد.  
 ایلدر. بری قوی و برقی اسی و ضعیف اما سوال و اسی بود که چون  
 عدالت امر اختیاری در و عاقلانی کسب سعادت و چون تحصیل  
 پس ضعیفی اولان جور دخی امر اختیاری اولوب. انی کسب شقاوت  
 و چون تحصیل ایتک کرک. و بونایت بعید در که بر مکنه اختیاری  
 کسب شقاوت و چون بر ذلالت کسب ایلدر. و بسوالک جوابده  
 استادانی علی بن مشکویه دن شویله نقل ایدی که چون نیک  
 مخالف قوتی و اردر. و انک بعضی بعضک مقتضایه مخالف  
 پس حایز در که بر قوت غلبه ایدوب. مقتضایه صاحبیه حسن شره  
 بروجه که عقلی استعمال و مقتضایه اوزره اتیان افعال ایلمه.  
 قادر و ملیه اول قوتک سورتی مکنه و شرعی مندرفع اولد قوت  
 صکره عقلیه رجوع. و استعمال فکر صحیح شروع ایدوب. قبح صنعته  
 عارف و فساد فعلیه واقف اوله.  
**م**  
 قدینزع احد عن قوم عفوهم حتی تم الذی یقضی علی الراس  
 فقیر ایدرین سوال مذکور مقابلیه بدیهی ده تشکیک اتم مقوله سند  
 زیرا عقلا بر فعلک قباحته واقف. و بر ذلالت اید و کنه عارف  
 لیکن بینه اختیار لرله مقتضای عقلدن تعدی و اول فعل قبیح و



ردیلت شنیعه تک اتیاننه نقدی ایند کوری مجرم و بالضره  
 مقرر و معلوم در و بالبدیهه معلوم اولان نشنه به اعتراض مقول  
 و ضروریاتده تشکیک علما قشده مسموع و مقبول دکلدر  
 و بوجواب اجمالی در بونکله ایراد مندرفع و سائل مسکک ملزم  
 اولور اما جواب تفصیلی که سوکک موضع غلطی تغییر و بیان  
 و مغالطه حل و محل فساد و تبیین و بیان اینکدر خواجه نقل الیه و  
 کلام در اما اعتراض قوی اولدر که عدالت مساواتدر عدالتک  
 سرطرفی جور و ردیلت اولیخی لازم کلور که تفضل مرتبه سی و برج  
 و احسان دایره سی که عدالتک افراطی در غیر فضیلت بل قبیح و  
 ردیلت اوله مع هذا تفضل بالاتفاق اصل اخلاقدر جو آ  
 اولدر که تفضل عدالتدن خارج طرف دکلدر بلکه تفضل عدالتک  
 احتیاطی مرتبه سی در مثلاً اتفاق وسطی اولان بزرگ و وسط  
 اولیوب بلکه وسط دن اخطا طامد و ب طرف بخله طی اوله دیو  
 احتیاط اولنوب بر مقدار وسط دن زیاده اتفاق اولنور که  
 فضیلت سخاوت بلا شبهه موجود و متحقق اوله تفضل بوجوب  
 اما غایت افراط اولنوب غیر مستحقده اتفاق و مستحقده  
 اضرا احتمالی اولسه اول تفضل دکل بلکه اسراف مذموم در  
 تفضیلک احتیاطی مرتبه سی ار در اما اسلوب واحد و زره  
 دکلدر مثلاً سخاوت احتیاطی دیدم کورکی زیاده جانبیه میل انکله

اینکله اولور اما عفت که فخر له حمود دارا پسند و سطر در  
 انوک احتیاطی جانب نقصانه که حمود در اکامیل اینکله اولور قیود  
 بونکته تک سری اولدر که فضیلتک سر جانبی ردیلت در اما بعضی  
 فضا یلک بر طرفی ردیلت اولمقد طرف اخرون اکثر اولور پس بعضی  
 فضا یلک افراطی ردیلت اولمقد تفریطدن ارتون و بعضک  
 تفریطی افراطدن زیاده اولور مثلاً سخاوتک که بر طرفی اسراف  
 و بر طرفی بخل در و ایکی طرف دخی ردیلت در اما طرف تفریطی که بخل  
 ردیلت و نقیصت اولمقد اسرافه غالب راج در کذاک سخاوت  
 که افراطی تهور تفریطی جن در جن ردیلت و عیب اولمقد تهور  
 زیاده در اما عفت ده امر بر عکس در انوک افراطی که مجور در  
 ردیلت اولمقد تفریطنه که حمود در غالب در و حمود در ردیلت  
 اولمقد فخر کبی دکلدر بلکه جمله متصوفه و قریاضین حمودی  
 فضیلت عدایدر پس قضیه بویه و بخی نظر اولنه نه جانب کم  
 ردیلت اولمقد قوی و غالب اولور سه اول جانبک خلاصه  
 میل اولمق کر که احتیاط رعایت اولنمش اوله و الله تعالی اعلم  
**باب سابع تحصیل فضائل و اکتساب سعادات اینکله**  
**طریق موصییه در و ترتیب سببی نجه اولمق کر که انوک بیانده**  
 حکمت ده مقرر اولمش در که کماله مؤدی اولان حرکاتک مبادی  
 و اسبابی ایکی نوع در بر طبیعت بر طبیعت اولمق و عتق اولمق



مثالی نطفه در که صور مختلفه طور بعد طور حرکت ایله کماله  
 پیشور که حیوانیت مرتبه سی در و بو حرکت مبدئی و طبیعت  
 صناعتی مدخلی بوقدر صناعت اولد و عنک مثالی اغاج باد  
 که بخارانی صناعی الیه میات مختلفه ده حرکت ایتد و ب آخر صورت  
 سرریه کمر و ب کماله پیشور و بو حرکت مبدئی صناعت اولد  
 بو کمال صناعی اولد و غی ظاهر در و طبیعت وجوده صناعت  
 مقدم و مرتبه ده اجل و اعلی در زیر طبیعت استنادی  
 قدرت حق جل و علا و امداد طار اعلایه در اراده انسانی  
 و تدبیرات نفسانیته که مداخله سی بوقدر خلاف صناعت که  
 تدبیرات بشریه و ارادت نفسانیته مداخله و توسطی ایله اولور  
 انزوا و طر پس تقدم ذاتی و زمانی و شرف و رتبی سی طبیعت  
 صناعت اوزره مقرر در **مهر** خود در سنه در باشد و برسته در  
 پس طبیعت صناعتی استادی و معلمی مشابه سنده و صناعت  
 طبیعت متعلی و شاکردی منزله پسند در و چون بونکه دخی  
 حکمت ده مقرر اولمش در که ممکنات در شریک کمالی مبدئیه  
 ممکن اولد و غی قدر تشبه اینکده در پس صناعتی کمالی طبیعت  
 تشبه اینکده و صناعتی طبیعت مشابهتی که کمالی در او یله اولد  
 که ایسبک تقدیم و تاخیر و تدریجی و ترتیبی کاینغی مدعی اولوب  
 سرشتی شئی موضع لایقده واقع اولمعه طبیعت مرتب اولد

اولان اثر صناعتی دخی مرتب اولد بلکه بعض صناعتی عاده طبیعت  
 فریت دخی حاصل اولمق جایز در مثالی پیضه مرغ ماکیاندر که  
 طبیعت مقتضای سیله مرغ اوزر نه بر زمان جلوس ایدوب حرارت  
 سینه سی پیضه به استعداد و یروب صورت حیوانیه فیض اولد  
 افراخ و فراریخ اولور کاسی صناعتی دخی بو معنی حاصل اولور  
 مثلاً پیضه ماکیان سی سرکین کرم اچنده بر مقدار زمان دفن ایدوب  
 سرایت حرارت سرکین پیضه به استعداد حیوانیت و یروب  
 اندن دخی افراخ و فراریخ بقدره استعداد حاصل اولور پس صنعت  
 بو محله طبیعت تشبه ایدوب و اندن تعلم قلیوب طبیعتدن  
 صادر اولان اثر صناعتی دخی صادر قدرت حق تعالی که مؤثر  
 حقیقی در بوسبب ظاهر دن جلوه کراولدی و بو صورته  
 صناعتی طبیعت فریتی دخی حاصل در زیر جوق پیضه دن دفعه  
 واحده ده افراخ کثیره حاصل اولور که طبیعت و حضانت ماکیان  
 طریقه اول کثرت اولور چون بو مقدمه تمهید اولندی پس  
 بیان ایده لم که تهذیب اخلاق و کسب فضایل که بو علمدن  
 مقصود در اولدخی امر صناعتی در تدبیر انسانی ایله اولور پس بیا  
 دخی طبیعت که استاد و معلم در اقتدا اینکده کرک و مرتکم  
 طبیعت ده مقدم و ترتیب وجود و عباد خلقت ده سابق در  
 تهذیب خلق دخی انی مقدم و سابق اینکده کرک پس کلام طبیعت



احوالی و خلقت انسانده اعمالی نجه اید و کن بیان ایده کم نهند  
 خلقده صناعت و تدبیر اید اگا اقتدا اولنه معلوم اولسون که  
 اول قوت که انسانده ظاهر و مؤثر در قوت طلب غذا در که  
 طفل متولد اولدوغی انده مادر نیک ستانندن سودا حمله  
 تعلیم و تلقین اولدین طبعی الهام ایدری و تعلیم ربانی متدی  
 اولوب قوتی طالب و غذائی بدننه جالب اولور. ذلک  
 تقدیر العزیز العظیم و آیه کریمه که اعطی کل شی خلقه ثم یدی  
 بومرتبه به اشارتدر چون قوتی دخی بر مقدار فرید و فی الجمله  
 حسی شید اولد وخی زیاده کسب استدا و رفع صوت و  
 نجیب و بکایله مادرند طلب غذا ایدری و بومرتبه دن ترقی  
 ایدوب قوت غضبیه ظاهر اولوب دفع مضار و دفع مزاحمت  
 انجیز استکه بشکر و اگر دفع مزوره کند و نک مستقل و کافی  
 اولدوغین فهم ایدریسه کند ویه کمال شفقت و وفور عنایت  
 او زینه اولدوغی پدر و کی اشخاص و افراد دن استعانت  
 و انله استظهار و استغاثت ایدری مادر و پدری و دایه  
 و خاضه کی و روز بروز بوقوتلری استعمال و استکمال  
 ایدریک قوت بمنزله خاصه نفس انسانی در ابتدا ایدری و بوقوتیک  
 اول اناری حیادری و بوقوت چمیل و قبیح و نیک و بد تمیز استکمال  
 ناشی در که قبیح تصوراند و کی نسنه نک کند و دن صدورین تجمل ایدری

ایدوب منکسر اولور و حیوانکسار در و بوقوت که تمیز در یوما  
 فیوما تمیز ایدری و قوت غضبی و شوانی دخی ممکن اولان مرتبه سی نیک  
 نهایتنه دک تمیز ایدری اولور پس عنایتی تحصیل تقای نوع طرفه اولور  
 بدنندن کند و مثالی شخص آخر حادث اولمق اسبابنه شروع ایدری  
 و اول بدننه فضله غادن که منی در که نطفه آدمی در حاصل اولمقد  
 و طلب زواج و نکاح و توالد و تناسل حاصل اولور بومور قوت  
 شوانی مقتضیاتی و انک مراتبی در اما قوت غضبی اولدخی کماله  
 یشوب کند و شخصی حفظ و ضبط و استعانت غیره غالبی  
 اولمق مرتبه سینه و اصل اولدقدن صکره سایر افراد انسانی  
 اقارب و اتباع و اهل و عیال کی حفظ ایتمک دخی شروع ایدری  
 و بورادن ریاست و استعلا و تفوق و ترؤس ظهور ایدری و بوقوت  
 جمله قوت غضبی مراتبی و انک مقتضیاتی در اما قوت تمیز و نطق که  
 خاصه انسانده اولاجزئیات و اشخاص در اکین و حفظن تحصیل و  
 تکمیل ایدری انده مهارت حاصل ایتدکن صکره کلیات و طبایع  
 که معقولات اولدز طبعی انسان حیوان کی انلری تعقل استکه  
 قادر اولور زیر جزئیات و اشخاصی در اک ایدوب جزئیات  
 اشخاص ایه سنده اولان مشارکتلری و مخالفلری در که  
 تمیز ایدری پس مابه الاشتراک اولان نسنه و مابه الامتیاز  
 اولان نسنه لر معلومی و لمقدن ذمننه صور طبایع کلیه فیض



اولمغه استعداد حاصل اولوب عالم اولمغه بشکر. مثلاً  
و جزئیات انسانک نیجه کورور که نطق و سایر خواص ده مشارک  
و سایر افراد حیواندن ممتاز لر. و مطلق احساس و حرکت ارادی  
جمله افراد حیوان مشارک لر. و افراد حیوان حرکت ارادی و حس  
نباتانندن متمیز لر. و اما نموده جمله نباتات و حیوان مشارک لر و نموده  
جماداتدن متمیز لر و علی هذا القیاس. پس بوشار کتدر  
مخالفت معلومی اولمغه و سننه صورت نوع طبیعت انسان  
و طبیعت حیوان و جسم نامی فیض اولوب طبایعی جزئیاتدن و  
جزئیاتی و طبایعی بری برندن ممکن اولد قیسه و استعدادی تشبیه  
ادر اک و تمیز ایدر. و بو طبایعه معقولات اولدیر لر. زیرا اول  
مرتبه تعقل بودر. بوندن اول اولان احساس در تعقل و کلدردن حیوان  
بو مرتبه یعنی تعقل دایره سینه کلوب عقل اطلاق اولنور و انسانی  
بالفعل اسمی بو حالده اکا واقع اولور. و بو مرتبه یکلیک طبیعتدن  
صادر اولان کمالات نهایتن بولور. بوندن صکره نوبت تدبیر و  
صناعت سببی اولان کمالات ایرشور. اگر بو کمالات دخی حاصل  
اولور سنه اول انسانیت که طبیعت سببی اولمغدی  
صناعت سببی اوله بقا حقیقی و دوام ابدی بولور. پس طالب  
فضیلت اولنه لازمدر که متوجه اولدوغی کمالی صناعت سببی اوله  
تحصیل و تکمیل اتمک است که طبیعت اقتدایلیه طبیعتدن استفاد

استفاده اولنان سیاق و تربیتی تهذیب قومی ده استعمال  
رعایت ایلیمه. مثلاً اولاقوت شهوت تعدیلیمه. اندن صکره  
قوت غضب تهذیبیمه. اندن صکره قوت حکمت تکمیلیمه. بملک  
انده ختم ایلیمه. اگر ابتدا طفولیتدن قانون حکمت اوزرنه که ان  
شاء الله تعالی ذکر اولنسه کرک تربیت و تهذیب واقع اولمش اولم  
طوبی له انک حقه عنایت ازلی اولان سعادت مند لردن اولوب  
اکثر مهماتی حاصل و حرکت و توجهی تحصیل فضایل اقرب طرق و  
احسن وجه اوزره و اصل اولسه کرک. و اگر اولمش و کلدردن  
بینه نا امید اولمش کرک. بلکه مردانه میدان کیردب. دامن تمیزی  
و کسب فضایلده هیچ سابق اوزره سعی تدبیر اتمک کرک. و صغیر  
طریقدن یاس ایدوب اسمال ایتمک کرک. که اسمال موجب شقاوت  
ابدی در. و استعجال ایتمک کرک که کون کی کجی صعوبت متاگرد  
تدارک متعسر اولور. تا که بر مرتبه واردر که اندن صکره و الاسفا  
لقد فرطت فی جنب الله. فریادین آسمانه ایر کورسه فایده ویرفر.  
و انکشت تحسیری ندان سفله پاره پاره ایلیمه نفع اولمز. زیرا  
فرصت کیجی کدن صکره وقت کارالدن حقیق. و اسپباب اصل  
من بعد حاصل اولمق احتمالی قلمز پس غایب و خاسر کارخانه اکتساب  
و چار سوی شهرستان عالم اسپابدن تهنی دست خروج لازم  
اولمق. و در زبانی بولر باجمی اولور که

باجیت



**رباعیه** افسوس که وقت کار از دست رفت  
 ای باب وصال یار از دست رفت  
 در معرض یکدولت ناپاینده  
 صد دولت پدیدار از دست رفت  
 و معلوم اولسون که قافله سالاران را و استدا و غایت یافگان  
 و وجدک ضالانند و اولوب تا بیدار آید که کمالی فطری و فیضی  
 و بینی و تعلقات کسبیه دن بی نیاز و تعلقات بشری دن مستغنی  
 اولان طایفه علیه دن غیری هیچ بر فرد فضیلت فطری حاصل اولوب  
 سعی و تعلم و کسب و تعلم مستغنی اولوب بوقدر اگر چه اخلا  
 استعداد و بینی بینی به سبب سبب و عشرت تحصیل و اکتساب مختلف  
 اولوب بعضی افراد عمل سیر و سعی غیر کثرت تحصیل فضائل و بعضی  
 سعی تام و جهد کامل ایتمه محتاج اولور و نه کم تحصیل صناعات  
 سعی و کسبه موقوفه در حتی کسب خالی اولان لایع شئی مانع و صنعت  
 کتبه راسخ اولوب محال در کذلک طالب فضیلت سعی و کوشش  
 و اعمال و ورزش ایتمدن فضیلت تحصیل ادب بلکه نفسانی  
 اولوب مرتبه به واصل اولور **مسح** مردان گرفت جان در کار کرد  
 و چون صنعت طبعه اقتدا ایتمک لازم آید و کی ظاهر اولدی  
 پس معلوم اولسون که تهذیب اخلاق مناسب اولان علم علم حکمت  
 عملیه در و بوعلم طب روحانی دیشدر زیرا طبیبک ستمی

بدن انسانی و جسم بشری چون حفظ صحت حاصل و اعاده  
 صحت زایل ایتمک کذلک علم اخلاق صاحبک دخی جل تمت و  
 غایت نفعی نفس انسانی و در حال موجود اولان فضیلتی باقی و  
 خالده و زایل و مفقود اولان فضیلتی حاصل عاید قلمق در پس  
 نه کم طبیب جسمانی تدبیرت طبییه و معالجات صنایعیه و فعال  
 طبیعیه تشبه و اقتدا آید نه کم اصحاب فن طب قشده ظاهر در  
 کذلک طبیب روحانی به دخی لازم در که ترسب ای باب تهذیب  
 خلق و تهیه اکت تحصیل عدالت ایتمک قصد آید یک طبیعیه که  
 ایستاد و پیشوار تقلید و اقتفایده پس طالب صحت  
 روحانی قوای ثلاثه نفسانی به علی الترتیب نظر و ملاحظه آید  
 اعنی اولاقوت شهوانی که فضیلتنه که عفت در ثانی قوت  
 غضبیه فضیلتنه که شجاعه در ثانی قوت تمیز و ادراک فضیلتنه  
 که حکمت در نظر و تفقید آید اگر مروری حاصل و کامل آید  
 سکر و شامی و تاب حتی و فیاض مطلق علی قدر الطاقه مودی اولوب  
 همان اول فضا ملک ادا امت و ابقا سببانی مراعی اولسون  
 و اگر حاصل کل ایسه مر برین علی الترتیب کسب تحصیل و نفس نقصان  
 شعاری اول فضا یلکه تحصیل ایتمک مجد و سماعی اولوب اولان  
 قوت شهوانی به نظر آید اگر صفت اعتدال و وسطانیت تصدق  
 بولور سه عفت اکا حاصل اولمش همان علی مراعی مراعی باقی و مستدام



ایلمکه استقام ایستون و اگر بر جانب یایل و اعتدال حقیقی زایل  
 اولمغله منصرف بولورسه سعی و همت ایستون اعتدال و انحراف  
 اعتدال توسط واصل و فضیلت عفتی کند و به حاصل ایدیه کورس  
 بعده قوت نظری و غرضی به نظر ایدوب کورسون اگر طرفین تهو  
 جبن نفسند بر طرف و اعتدال توسط تحصیل ایلمک  
 شرف ایلدی این شجاعت حاصل اولمش شکری متواصل اولد  
 و آلا رویت طرفین در ستمه کند و بی تحصیل و سعادت تحصیل  
 شجاعت نفسی تحصیل ایستون و بولیکی فضیلتی تحصیل و جوهری  
 فی الجمله نقصانند کمال تحویل ایند کدن صکره تحصیل فضیلت  
 جانب راجب و رویت جزیره و بلادین مارب اولوب  
 اول اول علمی که تحصیل علوم آلت و معیار نظرک میراندی کا  
 حواله اولمش در اعنی علم منطق که قوت نظری تقویت و صحیح  
 و معیار نظر و اکتسابی توسیع و تنجیح اسمک انوک علمی در تحصیل  
 تحصیل ایدوب بعده اول علوم که جمیع مسأله و دلایلی شک و  
 فتنه عاری و مبادی و مبانی می محض یقین و زره جاری در  
 اعنی علوم ریاضیات که مقدمه ده اکا اشارت اولمش دی  
 تحصیل ایلمه که ذسنی جمیع مسأله قطع و یقین مرتبه سیده معناد  
 و متقاضی اولد و ظن و تخمین ایلمه اکتفا اسمکه قانع و راضی  
 پس معرفت حقایق اشیا و کشف احوال موجودات خارجی ایلمه

ایلمه تحلی و زاویه چهل و نقصانند که تا و یه ذل و خد لاند و تجنب  
 تحلی ایلمه ستمت ایدیه اول طبیعت بعده الهیت مسأله تحصیل  
 و سرجمالی بالغ مرتبه تحصیل ایستون چون توفیق الهی ایلمه بمرتبه  
 و اصل اولمش اولد قوای ثلاثه مزبوره تک ترتیب و تهذیب  
 فراغت بولمش اولد چون بفضا ملک تحصیل میسر و مقدر اولد  
 پس فضیلت عدالت که جمله به مرتبه و فضائل ثلاثه دن مجموع  
 مرکب در انوک تحصیل و تحصیل غنایت و استقامی موفقی ایستون  
 که کمال حقیقی و اصل و سعادت باقیه اکا حاصل اولوب انسان بالفعل  
 و حکیم کامل مکمل اسمی کا اطلاق اولد پس پشتر به مرتبه دن صکره  
 سعادت خارجی که فریات جمال کمال و محنات دیباچه فضیلت  
 و اعتدال در انری خج تحصیل ایستون و انرا کی قسم در فضائل  
 بدنی و فضایل مدنی فضایل بدنی اول علوم و معارف در احوال  
 بدنه راجد و اول طب در که ثمره حاصله و فایده مثره سیدی  
 نسته در دفع و از آله علت و حفظ و حراست صحت و کسب و  
 افاده زمینت در و علم نجوم در که مقدمه معرفت بعضی حوادث  
 اولمغله موسوم در فضایل مدنی اول علوم در که انتظام احوال  
 دین و دولت و اتقاق امور ملک و ملت انوکله اولد و علوم شرعیه  
 کبی فقه و کلام و اخبار و پییرینا علیهم الصلوٰه والسلام و  
 قصص و تواریخ و حوادث ایلم و علوم ادبیه کبی که لغت و صرف



و کجایان و بدیدید و بوجله موجبات فصاحت و براعت مراد  
و علم حساب استیفاء مساحت کسی که اکثر منافع اجتماعات  
مدنیه اکام بوط و اختلاط و تعیش و معاملات بنی نوع اکام متعلق  
**باب نهم در صحت نفس و فاضل و اولی و ثانی و ثانی**  
**الفصل اول در صحت نفس و فاضل و اولی و ثانی و ثانی**  
محقق اولیه که چون نفس خیر و فاضل و درجه انبساط و انقباض  
و اصل او ملش اول و بویکه فاضل نفس حفظ است و واجب و لازم  
و بر صحت اذل سعادت و طراوت و نفا و اوامش و بقا سنه  
عازم او ملش کرک حفظ صحت و درجه انبساط و انقباض  
نفسه اعلا و درجه لازم و بویکه بود و درجه انقباض و بویکه انقباض  
و الزم در و بویکه صحت حفظ و فضلت نفس بقا سنه بودن  
افضل سبب قدر که دایما معاشرت و اختلاط کند و بویکه درجه انقباض  
تخصیل فضایل اتمش و عیوب و ذایل اتمش خیر و فاضل  
اولوب تخصیل فضایل اتمش و معایب و ذایل اندن کتمش کسبه  
صحت و کزبان اوله زیر نفس انسانی تک خاصه سی معاشی  
او صافی اتمه تحقق و مخالط و مصاحبه اخلاقی اتمه انصاف و  
تخلقه مصرع زانکه انکور زانکور سبب و رنگ  
و حکما و پیشدر که الطیقه سارقه و بویکه معاده نظم و انضام  
عدوی البلیه الی الجلیه سربقه کالاً

مطلوبه

کالاً و توضع فی الزمان و فتنه و درجه انقباض و انقباض  
بازید و درجه انقباض و انقباض و درجه انقباض و انقباض  
**الفصل دوم در صحت نفس و فاضل و اولی و ثانی و ثانی**  
**الفصل اول در صحت نفس و فاضل و اولی و ثانی و ثانی**  
محقق اولیه که چون نفس خیر و فاضل و درجه انبساط و انقباض  
و اصل او ملش اول و بویکه فاضل نفس حفظ است و واجب و لازم  
و بر صحت اذل سعادت و طراوت و نفا و اوامش و بقا سنه  
عازم او ملش کرک حفظ صحت و درجه انبساط و انقباض  
نفسه اعلا و درجه لازم و بویکه بود و درجه انقباض و بویکه انقباض  
و الزم در و بویکه صحت حفظ و فضلت نفس بقا سنه بودن  
افضل سبب قدر که دایما معاشرت و اختلاط کند و بویکه درجه انقباض  
تخصیل فضایل اتمش و عیوب و ذایل اتمش خیر و فاضل  
اولوب تخصیل فضایل اتمش و معایب و ذایل اندن کتمش کسبه  
صحت و کزبان اوله زیر نفس انسانی تک خاصه سی معاشی  
او صافی اتمه تحقق و مخالط و مصاحبه اخلاقی اتمه انصاف و  
تخلقه مصرع زانکه انکور زانکور سبب و رنگ  
و حکما و پیشدر که الطیقه سارقه و بویکه معاده نظم و انضام  
عدوی البلیه الی الجلیه سربقه کالاً



خمر و غلامی مشتمل و لای اشعار که استماعی مکرره در دیگر  
 حکمتی بود و استماع اصوات ملاسی و ترنمات و اغانی نعت  
 مطهره ده حرام اولد و عکس دخی و جهی و الله تعالی اعلم بود.  
 و استماع اصوات آلات غنا خصوصا اشعار معشقه متعارف  
 البته تخیل امور شهنوائیه به مودی و تخیل مستمر ایجاد و ایضا  
 امر متجمل غالب منقضی در اکتیون بعضی افاضل و بیشتر در الفحشاء  
 الزنا زیرا ما دام که نفس بدنه متعلق و انده متصرف و قوی  
 شهنوائی کاشانه بدنه مجتمع و متالیفا و له اسباب غوا  
 در ذیلت اجتماع در خالی و دواعی غی و ضلالت اتاق و  
 انتظام در تنی او ملحق مقرر در و حنیض ضا و در ذیل نفک  
 تنزیل سهل و سیر اما شواست قلل فضایل صود و ترقی سی  
 و شوار و عیب در عروج بر فلک سرور و بی بدشوار  
 او لکی حجر ثقیلی جانب اسفل حرکت و تنزل کی دنی سبب جزو  
 قوت حاصل اولد و غی معلوم و معروف اما ثانی اول حجر ثقیلی  
 جبل و ذروه فلک اخراج کبی در قوت عظیم و اعانت جم غفیر  
 محتاج و موقوف در و حدیث بنوی صلی الله علیه و سلم  
 تحت الحینه بالمکاره و حجت البیران الشهوات بومعایه  
 اشارت در پس اندر مخاطبه ناس که اکثری ارعاس و ادرا  
 اجتناب اخرا از طریق اقوم و ایشار غلت و انفراد و تقیل متکا

معاشرت اصحاب و عشایر بومکاشانی و قایع و در طه لرد  
 ایلم در اکتیون و بیشتر در که من کان فی العزلة فالعزلة و عز  
 منافی پیشمار و خلطتک مضاری چساید پس غلت محمود  
 الاختیار و خلطت کثیر واجب الاجتناب و اگر اختلاط فرود  
 اولور سه نته کم و بیشتر در  
 العزلة فی العزلة لکنت لابد للناس من الناس  
 دید و کمتری همما لمن صحبت افاضل و اکابر که نفوس طیبیه لری  
 ادناس رد الذن طاهر و وجهه نقیه لریده لثوار فضیلت  
 لایح و طاهر در امر که صحبت طالب و امر که کبی او لیستردن تا  
 اولنه و اکابر مشایخ و بیشتر در که چون صحبت لازم اوله  
 اول مکسسه مک صحبتی اختیار اوله که مشایده و مصاحبتی سنی  
 جانب آخره داعی و ترک دار غرور و موطن سهو و غفلت سالجی اوله  
 و پسلسه نقشبندیه خواجه لریدن خواجه علی رامیتنی که لقب لری  
 حضرت عزیز اندر بومعاده سالک راه و در ویش صاحب  
 انتباه اولنه بویله نصیحت پور مشرکه  
 با سر که شستی و نشد جمع دلت  
 و در تو ز سید رحمت آب و کلت  
 ز نهار ز صحبتش که زبان می باش  
 ورنی نکسته روح عزیزان بکلت



و اخوان قاف و خلاص صفای صحت او بتجرب و ثبات و تود  
 و طلاق او زره اولوب ککن اعتدال رعایت اولنه که بو  
 خصلت دخی سایر اخلاق کبی وسطی فضیلت در و افراط و تفریط  
 ردیلت در و وسط و فضیلت اولان مرتبه ثبات و بشر و بر  
 افراطی صحت بسیار و چون و نزل کونا کوندر و تفریطی صحت  
 و توطب دیر لر و مزاج که اکا لطیفه و نادره دیر لر انده دخی  
 حد اعتدال و طریقه وسطی رعایت اولمق کرک افراطی نزل و  
 مسخره لیغه حقیق و نیجه مضرت و مفسده به سبب اولور تفریطی  
 عجوس الی ثقیل اطل اولوب اخوان صحت و عشر شدن متفر  
 و کامی صورت نگره و اصل اولوب درویش صافی درون اندن  
 متضجر اولمغه مودی اولور و احادیث صحیحیه وارد اولشه  
 که کان النبی علیه الصلوٰۃ والسلام یحب المزاج و لا یقول الا  
 حقا و حضرت امیر المؤمنین عیسوب الموحیدین کرم الله وجهه  
 کثرت مراد منسوب اید لر اسباب حفظ صحت نفسانی تک عظمی  
 اوله که علی الدوام نفسه اعمال حسنه تکلیف و تحمیل و افعال جمیله  
 تحمیل و تحصیل اندر و اگر افعال قوت نظریه اگر اعمال قوت عملیه  
 تقصیر و تهاون و اسما و تکاسل ایتمه معناد اتمیه لر نه کم  
 حفظ صحت جسمانی ده اعمال جسمانی و تحریکات لطیفه معتدله  
 موجب حفظ صحت اعضا و موثر قوت و سلامت اعضا

البصوب ایچی عیاب کلور  
 و غدا بعضی عیاب کبی  
 و بفال عیاب عیوب قور  
 و غدا بعضی عیاب کلور

اعصاب در و اطباء ریاضت بدنیة مهالغه و صیت اید لر  
 و مرفوع ریاضتک بر عضوه فایده سین سان اید لر مصارعت  
 کشتی کیرک جمله اعضا و کمان کباده چکک اکتاف و اعضا  
 و مشی ساق و فخذ نافه در دیر لر و علی هذا التعییس و ترک  
 ریاضت استیلائی بلاغم و ضعف و قور اعضا و عظام  
 که بنا بر حیمه بدنه اطناب و دعایم در ایجاب اید لر کذلک  
 ریاضات نفسانیة دخی قوای نفسانیة به قوت و ترکی بطلات و  
 ضعف و قوت ایجاب اید لر و استیلائی کسل و بلا و غم و پرور  
 و نفس موافقت نظر و استدلال و فکر و موعظ و لحنی اسباب بلا  
 و حمق مستولی و مجتمع و مواد خیرات و انهار افاضات عوالم قد  
 جمن استعدادن منقطع اولور و چون حلیه عملدن عاقل اولور  
 کسل و توانی ایله مالوف و اسباب سعادت باطل و بواسطه  
 حال و انعکاس اقبالی سببی ایله صورت انسانیت در مسلوح و عالم  
 مثال معنی ده صور حیواناته ممسوخ اولمغه مودی اولور کرکته  
 نشة ده اشکاپش انعکاسنه مطلع اولسون کرکته علیه سکر  
 طبیعت سببی ایله حالا ذایل و غافل اولسون یا علاقه بدنیة  
 منقطع اولد قدر صکره واقف اولسون لکن بعد قوت الفرصه  
 و لزوم الغصه حسرت بی فایده و ندم بی نفع در مصرع  
 بسیار بخار در سر کشت ندامت اما حلیه علم انده متحلی



و جلوه عملده سابق و متجلی اولند لازم در که منظر نظر و بصیرت  
 پرده پندار باطلی رفع و حجب عجب و غوری پیشگاه سعادت  
 فضیلتی منع و دفع ایده لر که علم و عمل اید عجب و غور و قدر  
 نخی و مستور و خفی اولسه بالاخره فوز و نجاته مانع و چهره شفا  
 و اقباله بر اقدار ۰۰  
 زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه ۰۰  
 رند از ره نیاز بدار السلام رفت ۰۰  
 و کر سینه و شیخوخت سببی اید جفا اید و بت تعلیم علم و فراغت  
 ایلیمه که جمل جمیع از مانده قبیح و علم کافه ایدانده حسن و  
 ملیح در و حفظ سبق و صکره معلوماتی تکرار و ذکر ماضی  
 محفوظاتی تذکار ایمنی واجب و لازم بلکه کرک و زوایای خیرین  
 علونه عناکب بسیار نیچ ایمن کن بر خرد و ملق کرک که آفد العلم  
 النسیان نیست در و طالب سعادت اولند لازم در که ملاحظه  
 اینله لر که بضایع فانی و رغایب غیر فیه تک طالبین بر می سی  
 مطلوبی حوزه کنت و قبضه قدرته کتورسه انوک حفظ و حراستند  
 نیچ مشغله اختیار اندر و اولور که کند و یه خواب و خور و  
 حرام و تحمل مشاقی سهر و اقیتم موارد خطری کند و یه  
 و در دمام اید و پس طالب کمال حقیقی و مایل سعادت فضیلت  
 باقیه ده حفظ مطلوب و حراست کومر غنوده تحمل مشاق

۵۰  
 مشاق متوالی و اختیار کرد آیام و سهر لیا لی تمیوب اول و  
 کراخایه معرض تلف و مدار هلاک و بوارده قورمه خسر و نوی  
 و اخروی اید جلیس احزان سم معنای افواد و تنشی اید صلی  
 خسران اولق مقرر در و طالب کمال جمع مال و تحصیل اسباب  
 جاه و جلال دن اعراض اید و ب زهد که مقبول حق و محمد  
 خلق در قامت سمت و بالائی معالی روحانی سینه خلعت و  
 شعار ایده و زهد اولدر که آدمی اسباب و تمتعات  
 دنیوی و قدر ضروری و مرتبه مالا بد اولان سنه اید اکتفا  
 اید و ب فضول غلبه که تنعم و ترفه در التفات ایمنی در  
 و زهد له امر و وصیت عادت انبیا و اولیا در و سمرانه  
 سعادت و پیرانه مقامات زهد و قناعت در و مقدمه  
 زهد اولیمه ساک طریقی آخرت بهج سعادت حاصل اولم و  
 کسوت زهد اید تلبس انجمن طالب فضیلت بر مقام  
 و اصل اولم و جناب حضرت رسالت پناهن صلی الله  
 علیه و سلم روایت انیشکر در که از هد عن الدنيا حکم الله  
 و از هد عثماني ایدی الناس حکم الناس قطعه  
 کن زاهد ایدما حوته یدالو بتقی الی کل الانام حسنا  
 او مانری الخطاف حرم زاده سم ۰۰  
 اضحی لدهیم فی البیوت ربها ۰۰



و در حق بعضی و اینده کلمه که حضرت رسالت پناهی صلی الله  
 علیه و سلم این عمر خد متنه بود و جمله نصیحت بود مشهور در که  
 کن فی الدنیا کأنک غریب و عابر سبیل و عند فتنک من اصحاب  
 القبور و اول حضرت صلی الله علیه و سلم اسباب ذیون  
 زهر لری و ماکل و ملا بسده نه مرتبه اید اکثر ایتد کلمه  
 مشهور عالم و معلوم عالمیاندر عالم کید بجه برد فقه  
 مان جویندن طوع و یکر یا آنکه فقر لری ضروری و کل اختیار لری  
 بجه یردن متوجه اولان موالی ایشا ز غیر ایدوب جو نوع متوجه  
 اختیار اید لری و خصوصاً او آخر عمر شرفلرند که عین محزون  
 و اکثر جزیره عرب فتح اولوب اموال عظیمه آستان رسالت  
 آشیانلرند کلودی لکن برجه آذخار ایتیموب عظیم عظیمه کللی  
 بخشش سوپوب کند و فقر اختیار لری او زره قرار سور لری  
 حتی دار دنیا دن انتقال و خطایر عالم قدسه ارتحال پور و قلندر  
 جوشن تن شرفلری بر یهودی بر مقدار بغدادی ثمنه مرهون  
 اید لری که اول کند می نیاید لوب اهل بیتد نفقه ایتیم لری  
 اول حضرت علیه الصلوٰة والسلام اظهار زهد اید ابتدا و خلفا  
 راشدین و اکثر صحابه تابعین طعم زهدی شهید پلوب فقر  
 فقر ایتیمده اند و اقتدا قلمش لری و اساس طین حکما و متابعین  
 بودنیای غدار که امتعه ناپایدارندن ال حکیمش لری سقراط

سقراط بر جب اچنده ساکن اولوردی با آنکه ثلثه سندن ملوک  
 و اکابر اموال عرضه قیلور لری قبول ایتیموب اول جب اچنده  
 خانه و مسکندن فراغت و انوکله قناعت ایدردی انکی چون  
 اکا سقراط اچک در لری ذیو جانس متحرک اکی عبادن غیر لری  
 نسنه مالک و کل ایدی و اطلاطون فخر معرض دنیا و زهد  
 قناعتد عالم ارا ایدی و یرکرا اول حکیم که زهد ظاهر و قلت  
 اسباب عدول و خدم و خشم و مال و مکت اتخاذینه دخول لری  
 ارسطاطالیس حکیم ایدی اگر چه بعضی اصحاب رسول کزن  
 و بعضی اولیای امت خیر المرسلین مملک اموال و اتخاذ اسباب  
 دنیوی ایتیمش لری اما محبت لری درون لرند قرار و ذمت  
 همیشگی انوک محنتد گرفتار و کلل ایدی و دوام ملیه و راس کل  
 خطیئه اولان حب دنیا در نفس دنیا دکل در بجه درویش وار و ز  
 هی دست حب دنیا انی شوریده و مست ایتیمش لری و نسیغنی  
 وار و ز که دست و دامن لری در اما رقبه ایتیمش قند و اسیر حب دنیا  
 حرور و صحابه کرامدن کثرت ماله معروف عبد الرحمن بن عوف  
 که وفاتده درت خاتونی قلمش لری بری سنی حصه نمندن  
 سکسان پیک در سم بر و ایتیمه در نیار له صلح ایلد لری لکن  
 لوح درونی رقم حب دنیا دن ساده و کردن متمنی طوق و قلاه  
 علاقه حب دنیا دن ازاده اولمسی اول مرتبه ده ایدی که بر کره



فاروق خذمتی کلوب رضی الله عنه کلوب ایتدی یا ایدر ایتدی  
 شامدن برکار و انم کلو که سکس شتر بار در و مرشترده  
 بضاعت نزار دینار جمله سین فی سبیل الله صدقه ایدم ال  
 ضبط ایدم سبیدن سوال اید بک بو کچه ناز تجمده خاطر  
 اولدی که ایا کاروان نه موضعه کلدی و احوالی نجه اولدی اول  
 پس بر مال که روی تو جهی سائر و تجمده موجب تشویش خاطر  
 اوله انی حوزه ملکیتدن اخراج اتمک لازم ایدو کی ظاهر دردی  
 و مشایخ متاخرین دن مغر ابرار خواجه احرار خواجه عبید الله قندی  
 قدس سره که اگر جرحت اقامتیه خطه سمرقند مقر لکن قندولای  
 جمله آفاقه سمر اولشدی و انک مدخده مولانا نامی عبد الرحمن  
 جامی نظم ایتدی کی در روی بعضی بود که **مشوی**  
 ز دجهان نوبت شمشوی و بدیه کو پس عبید اللهی  
 انکه ز حریت فقر اکست خواجه احرار عبید اللهی  
 لجه بحر احسنت دلش صورت کثرت صدق حش  
 باشد از ان لجه ناقه باب قبه نه توی فلک یک حباب  
 ومع ند اکثر اموال و اسباب و خدم و خشم و فرائع و قرائی  
 اول مرتبه ده ایدی که رشحات کتب بنده مذکور در که خواجه یه طای  
 ایتد مکده بیک اوج یوز فرعه سی ایددی و بشقه بر فرعه بنده  
 اوج یک حفت یوز و ردی اما بوقدر اموال و اسباب اگا

مقدار ذره مانع راه و نظر شمشه برک گاه و کل ایدی ستم  
 مولانا جامی نظم فر بور ذیلند و بیشتر **مشوی**  
 روی زمین کش نه سرونی بن است  
 در نظر شش چون رخ یک ناخن است  
 یک روی ناخن که بدست آیدش  
 کی بره فقر شکست آیدش  
 اما طالب فضیلت و راغب سعادت انک حالنی کند و به  
 حجت و دلیل و اموال و اسباب اتحاذنه سبیل ایلیمه بلکه  
 سعادت استرسه مقام فقرده اولان اولاره اقتدا و بکرد  
 و فنا و زره کچن پیشوالره اتقا ایدوب اسباب جهان فانی  
 قدر مال اید اید اکتفا اید که ره زن دنیای غدا طریق طلب ده  
 اکا مانع و غرور و فریب جهان فانی انی سلوک مقصد دن  
 خادع اولق احتمالی اولیمه **مشوی**  
 بهوشش باش که راه بسی مجبه دزد  
 عروس مر که مکاره است و محتاله  
 و طالب فضایل ز نهار تحریک قوای شهوانی و غضبی ایلیمه و  
 اول گروه بی شکوه کبی کم تحریک قوت باه استیجیون استعلا  
 و اکل معاین و قراة کتب فواش و حکایات فسقه طاعین ایدر  
 زیر قوت شهوانیه تحریک اید بک شایسته پکیننده تعب لازم

مطل

با حرم جامع در  
مسرحه



اولوب بلكه شريعت ده حرام و موجب از دياد اتمام  
 اولان فعلی ارتكبا بایلیه و تحريك شهوت اكا بکزر که آدمی بر سب  
 خفته طعن و غدر غایله پیدار ایدوب او زرنه حمله ایتد کدن صکره  
 انواع جیل امله مضرتنن خلاص طلب ایدوب اگر پیدار ایتیمه بقین  
 بری و خطرون امین ایدی پس قوت شهوتی و غضبی خالنه قویوب  
 تحریک دایمی اولیوب بلكه معاکمن دفع میجانه ساعی اوله اگر  
 بالطبع حرکت ایدرنه مقتضای عقل و شرعله حد اعتدالی وزن  
 و عیار ایدوب طرفین افراط و تفریط خروج ایتیمه که فیصله عفت و  
 شجاعت برقرار اوله و جمله اقوال و افعال دن اول فکر و نظر میزنی  
 در کار ایلیمه تا جمیع افعال و احوالی موزون میزان اعتدالی اوله  
 اگر کانی حسب الطبیعه خروج واقع اولورسه تحجیل افعال حسنه  
 و زجر و منع مباحا اتمکله نفع تدبیر و سیاست ایلیمه که برود  
 اتمک کبی فعله ارتکاب ایتدن احتراز و اجتناب ایدوب مثلا بر طوع  
 که تناولی مباح شرع و عقل و مقتضای رای و مصلحت و کله اتباع  
 صورت شهوتله انی تناول ایلیمه در حال نابت و ندم ایدوب  
 نفسیه احباب صلوات عذیده و صیام آیام مدیده اتمکله نفع  
 و مجازات ایلیمه که من بعد نفس فضول محتاجت مقتضای عقل  
 اولان نسنه یراغب اولیمه و بومعنا ده ارباب سمیت و  
 اصحاب مجاهده و ریاضت عزیز لادن حکایات جو قدر غفلتله

غفلتله بر بقیه تناول ایتد و کچون بریل صایم و بر کچه نهی نندن تکامل  
 اتمکله نجه روز کار تمام ایلیمه قایم اولمق و بعض قوی سمیت لر مجرود  
 نفس تقاضای مباح اتمکله ریاضات تکلیف ایدوب زجر و نادم  
 و اصلاح و تهذیب ایدوب مقامات حضرت شیخ الاسلامی  
 احمد زیدیل جامی ده قدس سره ذکر ایدر که بر کون غار ریاضتدن  
 نواحی شهر و کله کده بیستانه کیرور زرد الو تمام سیده و  
 بانغ و برک سپهر اراشدن کواکب فلک احضر کی لامع  
 اولمشدی نفس حضرتنه دیر که احمد بو قدر زمان بنی نار جوع و ریاضت  
 ملاک ایلر که برایکی زرد الو یله نسی تسکین ایلر که خواجه دیر که انفس  
 بریل تمام صایم اول سکام ادا کی ویره بین نفس راضی اولوب صیام  
 تمام ایتد کدن صکره بانغ زرد الو یله کیرور کوروز که شغال کلشن  
 زرد الو لری تمام تناول ایدوب بر قاج وانه سضم اولمیدن دست  
 بین ممر اسفدن اخراج ایتیمش حضرت الوب یومنه مشغول اولنجی  
 نفس ایدر که احمد نیکر سین یوخسه بو زرد الو لری بکامی ویرور سین  
 ایدر بی زرد الو طلب ایلر که اشته زرد الو غایتی بر حیوانک  
 امعایندن کجشمش یورس سکا ویرن نفس ایدر که احمد مدد  
 بونی بکا ویرم ارتوق سندن سب نسنه طلب ایتیمه بین تمام نفسیه  
 عهد و پیمان ویرور که من بعد هیچ شهوتکی طلب ایتیمه سین پس زرد الو  
 انز اشته ارباب سمیت معامله بویه ایتیمش و بومر تبه فتن اولور



باری سندی ممکن اولد قی سخی ایله نفس ریه شتواتنده سابر و  
 سوای آرزو لرنده طایر اولمیه و اگر غضب بی موقع و چشم  
 نامحل ایینه نفس عقوبت ایتمکچون بعضی هفهاک اذیت و آزار  
 قیلمکله یا نفس حفظی مطلوب و صرفی نامرغوب اولان مالی بیدل  
 ایتمکله یا دین و سیاست ایینه که ارتوق بی وجه اقدام و غضب  
 بی سگام ایتمه روایت اولنور که سقراط حکیم پادشاه زمانی رو  
 و تامل ایدوب نفس شریفیک تقاضیه توسل ایتمک بچون امر و الامر  
 ایدیک اکابر یونان محذرات جمال عفت و پستار برده  
 حسن خلقت اولان ناس و اخواندن عرضه قلدیر اما حکیم  
 مراض جمله دن ابا و اعراض ایدوب برز سلیطه که وقت  
 و بی شرمک ده مشهوره جهان و سلاطت و زبان دراز  
 معروف و حیران اولوب معاشرتی نگدیر مشرب زندگانی  
 ایتمکده بو بیتیه مظهر اوله که **م**  
 زن بد در ساری مرد نکو هم درین عالمست دوزخ و  
 زینهار از قرین بد زخا و قنار بنا عذاب النار  
 طلب اندی بو اختیار غریبک سری سوال اولنجی دیر  
 که چون مصاحبت ناقصات العقل لازم اولدی باری بو  
 فایده اولسون که نفسی انک سلاطت و قاحتنه مبتلا اید  
 مقابله سنده کظم غیظ و دفع غضبی عادت ایدوب بو خلقه

حکیم دانادون

خلقه معاد و ممتحن اولم و اگر نفس کسله میل و بطلان رغبت  
 کو پسترسه التزام مزید اعمال صالحه و مداومت اوراد و  
 و عبادات نافله تا دین ایدیه و اعمال سینه دن صغیره  
 و خجی اجتناب ایدیه که نفس صغیره ارتکاب ایدر که کبایره  
 و خجی جسارت احتمالی وارد در بلکه نفس صغیره به مداومت  
 اصرار له کبیره و کبیره توبه و استغفار له مکفور و مغفور  
 اولمقده صغیره اوله که لاکبیره مع الاستغفار و لا صغیره  
 مع الاصرار و متصل عیوب نفسنه احاطه و اطلاع قصد  
 اوله و بو اطلاعده نه قدر اسیا با تمام و دقایق حلیه  
 قادر ایسه تقصیر و تها و انتمیه که اکثر شی آدمی راه فضایل و  
 سعادتدن ایقویوب پیغوله شقاوت و جهالتده قوی  
 کند و احوال و افعالی لمیوب و قاتق عیوبدن غافل و دست  
 نفس ناره سندن ذایل اولد و غمی در زیر نفس کند و بی  
 نهایت در جوده محبت او زرنه در و سر مجنونک عیوبی  
 مشاهده سندن اعمی و کور و مقابله کین مجاپسین عدایمکه  
 مجبول و مجبور در که حکم الشیء یعنی و یصم  
 که سنی داری منفی و غیب دوست نه پذیر جگر آن  
 پس عاقل لپیله لازم که کند و عیوبنی یکمکه پذیر ایدیه و اعدا  
 کند و معاویه نفس و تطلب ایدیه و غیر لرده عیب عده

سندن

مطلب  
در بیان حقایق  
نفس



اولن سنه لری کوره اندرون کند و دخی آثار وار میدقت  
 ایلیم و بردانا و صادق دوست قزوب اندن عیونی سوال  
 ایده. و سرنه قدر سنده عیب یوقدر دیرسه مقید اولیوب  
 بین ابرام ایده. و بعض عیونه اشارت ایدنه تمام سرور  
 نشاط کو ستروب ظاهره و باطنه بشکر و سپاس  
 اظهار ایده و هیچ آثار نام واضطراب کو ستره میه زیبا  
 خلق کسه نک عیونی یوزنه سو بیکدن صاحبی متالم اولوب  
 سولسه عداوت انک خوفدن احتراز ایدر لر  
 قنی بر سخت روی کاینه یوز که قرشو عیبک ایده  
 اما صاحبی حقیقده متالم اولیوب بلکه شاکر و مسرور او بختی  
 اظهار و تنبیه اسکن قمر لر و اکثر جهل نک عادتی بود که فی الجمله  
 عیونی کند و یا اشعار و مطعون اوله جق سنه لری تنهاده اظهار تکیه  
 فی الحال مضطرب متالم اولور امیر المؤمنین عمرس الخطاب رضی الله عنه  
 بیور که رحم الله اهدی الی عیونی تا تل اید که رحم الله اهدی  
 عرفنی عیونی دمیوب اهدی الی دیدو کی اشارتدر که عیبلری اعلام  
 کند و قشده اهدای هدایای جمیده و انعام عطایای خرمه دندر رضی  
 الله تعالی عنه و ارضاه. و آپ کند در منقول در که بر کون  
 خواص دریسه سندن بر سینه دیدی که بوقدر زماندر سن دم اخلاص  
 اوروب کند و کی بزه مخلص خاص عرض ایدر سینه و سنگ حقه در

تربیت و انعام و ترقیه معارج عظام اولمش در امان  
 دفعه خدمت که لایق خلص خدام در اندک ندیم خاصه اضطراب  
 عظیم طاری اولوب پادشاه جهان بیورسون که تقصیر اندو کم میدر  
 ذوالقرنین صاحب قران دیدی که سن ایما اخلاصی تکبیر و تمویه  
 ایلدک زیر ارکرة بکا عیمنی تنیه ایتدک ندیم ایدر که حضرت پادشاه  
 محاسن و فضایل محلی و خورشید وجودنده ذره عیب ایدر  
 اما ذوالقرنین اصلا قبول بیور میوب بنم نغم عیبدن خالی دکل ایدر  
 مقرر و محقق و الی انکار ایدن یا مکار بر یا احمق در و سندخی فی  
 الواقع بنده عیب کور فرسک احمق و نادان شسین و اگر کور و  
 بوجه کتم ایدر سک منافق و قاتل شسین علی کل حال ندیم خاص  
 و مقیم مرتبه اهل اخلاص و ملغ لایق دکل سین دیو. الی شرف صحبندن  
 مطرود و مقام و مرتبندن مردود ایلدی. اگر دوستلردن بو  
 منفعت حاصل اولر سه یا بوجهندن که دوست صحیحی نظری  
 محاسنه و منکره منکر و انوک مشاهده پسندن دوستک معا  
 و مطاعنی محجوب مستردر نه کم دیشلردر **مطهر**  
 از صحبت دوستان خجیم کا خلاق بدم حسن نماید  
 عیتم سنرو کمال پسند خاتم کل پشترن نماید  
 کو دشمن شوخ چشم چالاک تا عیب مرا بمن نماید  
 یا بوجهندن که بوز مانده دوست صادق و خلیل موافق نماید



ساکن پرده اختفا و سحر آسا مجر داسم بلاستی در  
 معدوم شد موت و منسوخ شد وفا  
 و ز سر و نام ماند جو سحر و کیمیا  
 پس با بقا ذکر آید و مکر کبکی اعدا طر فتن تنبج و تفحص و ج  
 پراف و جانبدن تفقه و تجسس الیه که بوطا لاف عدم  
 الاحصا و عدید الرمل و الحصار و تنبج احوال و تطلع  
 مساوی و معایب اقران و انی مجالس و مخافه نشر و  
 بیان و اظهار و اعلان اینکده اولفقه استقامت علی  
 و اعتنای عظیم آید لکه بوقب و استقامت بعضی تحصیل  
 علوم و تکمیل فضائل و فنون ایستکه خرج آیده لریدی  
 در کات جمله نندن نجات و معارج کماله ترقی در جا  
 آیده لریدی و اگر بونصب و اعتنا نک بعضی طاعت  
 و عبادت صرف ایست که فضا رای مدارج سعادت  
 و اصل او که کرد و جالسوسدن منقولدر که اختیار  
 دن منتفع اولور لریش و ظاهر طریق انتفاع انکه  
 فعلی کبی شکم دن امتناع استمدر و بزجه چنگانی  
 روایت اولنان کلام که بن ادبی فی اولور دن او کندی  
 زیرا فعل که انور دن صادر اولوب نظر عقیده فقی طاهر  
 اولور دی بنانی صیغه خاطره محر فیلوب اندن

عیوب م

اندن امتناعی مقرر آید درم دیریش بو کلامی مویده و  
 مشید در و بعضی حکما و نقل اولنور که طالب فضیلت  
 اولان کسینه لازمدر که آشنای رنگ صورت و سرندن آینه لرور  
 و کند و نک سیرت و صفت و محاسن متفاجین و احوال و اعلا  
 انده مشاهده آید و ب انورده حسن و مدوح کورد و کین کند و یه  
 دخی اجتناب اجتناب آید و ب قبیح و مذموم اکل و غنڈن خرازو  
 اجتناب آید و نفس کند و قباچین کند و ده ادر اک ایستکه دست  
 اما غیر ک قباچ و ذماین ادر اک قلمقه جالاک و حبت در  
 پس بوقوله جیل الله معاینی ادر اک و بعد اول مقوله افعالی  
 ایستاق ایستکن امساک شیوه زیر کان حبت و شیمه مشهور  
 جالاک در و بر محل دخی که انده تبصر لازم و غرور و فریبدن خرا  
 واجب بر تحسین مدح خوش آمد گوید و مردم عاقل و طالب  
 فضائل اولنور واجب در که اصلا مواجده شتا و تحسین و  
 مدحت و ترین آید لکه فریب و مدد سنی استماع اتیموب بلکه بو  
 مقوله کلام شروع آید لری ماما کن زجر و منع ایست که استماع  
 خوش آمد کوی طالب فضیلت ضرر عظیم و موجب تشغل و تنزل در  
 و مانع ترقی مقامات و فضایل در زیر نفس آره مدح خوش آمد  
 فریه اولوب کند و ده کماله نایوده حاصل و اول راه ده کن  
 کند و سنی منتهای مقامات و اصل تحیل آید و ب تنگس و منع اولو

گویدن

مطلوع  
در اطلاع  
عمود یوس

تدبیر و م



و جوق آدمی لری کوردک خوش آمد کو یلر فرسی ایلک طریق طلب و  
کسب فضایلین بالکلیه مطلق و لوب بلکه عداود و یوانخان  
و مساکرم عقلمان و مضاحکه حتی اولدیر. بعضی اویل طریق  
طلب علمده ایکن فریب خوش آمد کویان اشرارله کندوسی علامه  
دیاز خیال ایلوب تالیفات عجیبه و شروح و متون غیره اظهار اید  
و بعضی طریق نظم شعر و انشای تراحمه طالب اولوب اشعار ناظم  
و بی معنی سندن عجایب کویستروب اشرار بدکوی متسخر ایکن  
تخیل ایدوب مسکینی دیوانه تمام و مسخره مالاکلام ایلدیر  
نمودن باندین البکاده الموجه لغوت السعاده. و اگر طالب  
فضیلت قطع مساکم و طی ممالک ایدوب بعضی فضایل احراز  
و جوق سعاده مالک و ملشسه دخی متعبلده مدح و ثنای  
مداحی استماع اسکا مضر و مؤدی ممالک در و حدیث  
شریفه وارد اولمشدر که صحابه دن برکسته آخری یوزنه  
مدح ایدیک حضرت صلی الله علیه وسلم لغت فقطعت عنق ایکن  
دیو پوردیلر و حدیث مشهور در که احتوا التراب علی وجه  
المداحین یعنی بصیرت کوزینی اجوک قرسکوزده مدح ایدیر که  
یوزنه طرق صاحبک بعضی علما حدیث طرق صاحبمقدن مراد  
منع وزجر در ویشلر و بعضی حقیقی مراد در بروج طریغی  
الوب مداحک یوزنه صاحبک کرک در ویشلر و نفس اماره

۴۷  
اماره تک حالی بودر که برکسته زهد و کمال صلاح یا علم و کمالین  
تخیل مدوب مدح و آفرین ایتیه تخیل ایدین کمتیوبه تذکر  
ایتید که ابتهاج و افتخار ایدر و بونک کبی امور معایب نفس اماره  
صد و نده اولدره ظاهر اولور غافلان بی انتباه خفایای کبر و  
تقییس شیطان نه فرصت و ظفر بولور و نه واقف و آگاه اولور  
**پشت** من انچه شرط صداقت بود بتو کفتم  
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال  
**کتاب** کلیت سنده ذکر ایتیم می که بر فاضلی مجلسه مبالغه  
مدح ایلدیر باشین قلدر و ایتدی من ام که خود دانم و  
بویستردخی اندر  
**شخص** چشم عالمیان خوب منظرست  
وزجث باطنم سر جلیت قاده پیش  
طاوس را بنقش و نگاری که مست خلق  
تخین نرسند و او جمل از پانی رشت خوش  
**فقر** دیشدم **پشت** منشیبه رحه الله علیه  
در و نمی پلورم بن معایب بیلک طولو  
نه فایده سخن و مدحت خوش آمد کو  
**باب** تاسع امراض نفسیه تک فرد آفرده اعلای بیست  
سابقا اشارت ایلدیر که اجل طب جسمانی ایکی قسم در بری سندن



مقتضی حفظ صحت و برسی سندن غرض از آن علت در حفظ  
صحت است مانند مثل اول و ثانی یعنی صحت اولی تنگ مثلنی داریم  
اینکه از آن علت دفع مرض حادث در دفع مرض ضدی ایله  
علاج اینکله اولوز نه کم امراض حاره ادویه بارده ایله علاج  
وامراض بارده ادویه حاره ایله معالجه اولوب تبدل مزاج  
پس طب جسمانی ده اولدونی کی طب روحانی ده دخی بقاعده  
امر مقرر و بواسطه او زره علاج مقدر و مبسر در خواجه کامل  
نصیر طوسی بدیر سابقا ذکر اولندی که اجناس فضائل که اوساط  
ورت در واجناس رذایل که اطراف در سپردر پس لازم کلور که  
رذایل فضایلک ضدای اولمیه زیرا بر شینک ضدی بر اولو  
ایکی اولمز زیرا ضد ضده کمال تباعد و تباین او زره اولوق کرک و کمال  
تباعد ایکی شینکله بر شینک ارا سنده اولمز مثلا سوادک ضدی  
بخنی بیاض در زیرا کمال تباعد بخنی انرا ارا سنده در خضرت و حمز  
سوادک ضد لری کلدر زیرا کمال تباعد یوقدر پس فضیلتک ایکی  
طریقی که برسی بی فراطی برسی تقریطی در اکا ضد اولمز اما رذیلت  
افراط رذیلت تقریطه ضد اولسه اولوز مثلا شجاعت تهور و جنة  
ضد اولمز کمال تباعد اولمه و عجبون اما تهور جنة ضد اولسه اولوز  
زیرا کمال تباعد واردر انتهی کلامه لکن حکمت نظریه عارف  
و قواعد معقولانه واقف اولند و مخفی کلدر که تضاد ایکی نوع

نوع او زره در برسی تضاد حقیقی برسی تضاد مشهوری زره  
کمال تباعد دیدو کی تضاد حقیقی ده شرط در تضاد مشهوری ده  
شرط و کلدر پس سوادله بیاض ارا سنده اولان تضاد حقیقی در  
که کمال تباعد واردر اما سوادله حمز یا سوادله خضرت ارا سنده  
تضاد مشهوری واردر زیرا کمال تباعد یوقدر و بعضی علما تضاد  
مشهوری به تباین بواصطلاح ایله کو یا خواجه بواصطلاح  
میل ایدوب تضادی حقیقی به حصر ایدوب تضاد ایله رذایل ارا سنده  
با کله تضادی نفی ایدوب اما تضاد مشهوری اعتبار ایکی رذیل  
ایله فضائل ارا سنده تضاد بولوزر بومقدمات تمهید اولند قدر  
صکره نه مقصوده کلمه لم معلوم اولسون که علاج امراض کلدر  
قانون صنایع اولدر که اولامضک اجناسی قاجدر و حزنک سبی  
علامتی نه در پیدلر و ممرضک علاجی نه در و سببی نه ایله مندرفع  
اولوز معین قیدلر پس مریضک مرضی بواجناسدن قنغی سبی ایدوکی  
علامتله تشخیص اولند قدر صکره سببی دخی معلوم اولمش اولوز  
پس معالجه مشغول اولون علاجات معینه استعمال اینکله مرضی  
رفع و سببی دفع ایدلر و مرض فی الحقیقه مزاجک خرف اولمیه  
و علاج مزاجی اخرا فدن اعتداله دندر کلدر حیل و تدبیرات صنایع  
و چون سابقا ذکر اولندی که نفس انسانیه کتوتی او جدر برسی سبی  
قوت نمیزد که انوکله افکار و انظار ایدر اینکجه سبی قوت مشهوری



که انوکله جلب منافع اولوز آوجونجی سی قوت عصبیه در انوکله  
دفع مضار ایدر. و آخراف دخی یکی قسم در بری سی خراف بحسب  
الکیمیه بری سی خراف بحسب الکیمییه در کیفیت جهندن خلل  
واقع اولوب آخراف اولق بمان برنوعدر. اما کمیت جهندن خلل  
آخراف واقع اولق یکی نوعدر زیر کمیت جهندن خلل اولق حد  
اعتدالین زیاده اولمغله اولوز یا ناقص اولمغله اولوز پس  
قوتک مرضی اوج نوع اولدی. یکی سی کمیت جهندن بری سی اولق  
که زیاده کمیت در بری سی تقریط که نقصان کمیت در بری سی  
کیفیت جهندن در کار دات کیفیت در لر. پس هر قوتک  
علی المرتب بواج نوع امراضی و ممرضک سباب و علل و  
معالجاتی شرح و بیان ایدر لم. بعون الله تعالی. هر چند  
طیب اوله حق فقیر کند و سی امراض مرمه صعبه یا خسته و انواع  
اعراض و الام نفس بل جسمانی ایدر و بیسته و فکر العلیل علیل  
و علاج المرض للمریض در و قلیل در. اما امید منقطع و رجاء  
مرتفع دکل در که تقریر اولونه حق مقدمات منقوله و تحریره کله حکم  
معاملات منقوله ایدر یا کند و یا بخره اتفاق علاج. و اعتدال فرج  
میتس و مقدر اولوب. ثواب جزیل و ثنائی جمیل نصیب اولوب  
و نصاب رحمت رحمانی موافق و مصیب اولونه و باسد التوفیق  
و منه الهی الی سوار الطریق **افراط قوت تمیز یکی قسم در**

زیرا افراط قوت مذکوره یا حکمت نظریه ده واقع اوله یا حکمت  
عملیه ده حکمت نظریه ده افراط عقل حدن تجاوز و مناقشه و تمیز  
مبالغه ایتمکدر که زمانه نک اکثر محصل لریانی تدقیق صنوب اتقای  
شبه و امینه و ابوی ابحاث ضعیفه امله مشرب تحقیقن دور  
و مذمب سداد و یقینن مهور اولور. و قوت نظریه افراطی  
بر نوع دخی مجر دانه احکام محسوب تله حکم ایتمکدر که اطاعت شیطانی  
و تمیم و تعطیل عقل و فهمن ناشی در. و مجسمه و مشبهه نک غلط و  
خطا سی یونوعندر. بو ذکر اولان کلام خواجه نصیر و فاضل دوا  
آقا فاضل محقق استاد مدق. سید شریف جرجانی شرح مواقف  
کتابنده ذکر ایدر که قوت نظریه ده نه قدر افراط اولسه و ذیلت دکل  
بلکه نه قدر باشد و اقوی اولسه او لفظ افضل اولی در. و ذیلت  
مذموم اولان قوت عملیه متعلق اولان ادراک و تمیز ده در و جز  
اکا دیر. و الله اعلم. اما شق حکمت عملیه اولان اگر امور  
جزئییه ده اولورسه اکا جزیه و خیرت دیر. دعوالرده طبیعت  
عجیبه و تزویرات چیل غریبه اشک جزیه و خیرت قتمند در اگر امور  
کلییه ده اولورسه اکا دیر **تقریط قوت تمیز** بودخی یکی قسم  
بری سی شق حکمت نظریه ده اولاندر. و اول واجب اولان مرتبه دن  
نظر فکری قاصر و مقدر و بلاد دخی در لر. بری سی شق حکمت  
عملیه ده اولاندر و بو کلمات در لر **در دات کیفیت قوت تمیز**



مفید و نافع اولیوب بلکه منصرف و کسب کمال مانع اولان علوه شغف  
 و حرص و تحصیلند بذل جهد و صرف و سع ایتمکدر حکمت نظر شده  
 اولان علم جدل و خلاف و منسبط کبی قدر حاجتدن زیاده تمیق و  
 توغل اولنه حکمت عملیه شغفه اولان کسانت و مشغبه و انوک  
 امثالی علمله صرف تمت کبی خصوصاً که غرض مجرد علم اولیوب بلکه  
 عمل کتور مکمل تحصیل اغراض دنییه و دنیویه قصد اولنه **امراض قوت**  
**غضبیه** بودخی اوج نودر **افراط قوت غضب** قوت غضب  
 قوه دفعه انوک افراطی غیظ مانع و انتقام مغرط و خشم بی موقعه  
 که سبب ضاریه و حشرات مودیه کبی مقتضای عقل و فرموده عقل  
 تجاوز و تعدی ایدوب ضرر نفوس ایدای حیوانات ایتمک تعرض  
 نقدی در **تفریط قوت غضب** بی غیرت و حمیت و جان و  
 بد دل و لوب تلاش و اضحی لاندن سپاست امور و ضبط  
 مصالح احتلال کلکدر **رد آت کیفیت قوت غضب**  
 انتقامات فاسده که مقتضای عقل و زورینه سفدر اجرا ایتمکدر  
 مثلاً غضبندن جماداتی و رتی و دو کجک کبی که بعضی جهل و صا  
 و واقع اولور و کند و ضربندن نیکه و عضوی متا لم اولور جماد  
 بی ادراک خود متاثر اولور و بهایم و اطفال الی ادراکی غضبندن  
 و ایدایتمک و خشم موضعی و ملین برلرده بلا سبب خشم ایتمکدخی  
 بو خشم دندر و باجماعه غضبی موضعده و خشمی مجذبه ایتمیوب سی

سیاست صالحه و تدبیر نافع حاصل اولمقددر **امراض قوت**  
**شهوته** که جذب ملایم بودخی اوج نودر **افراط قوت شهوت**  
 و اول اکل و شرب و وقایع امرنده غایت حرص و شره اولور  
 اولوب مقتضای عقل و شرع و داب و نفس اولان مرتبه دن تجاوز  
 ایدوب حد اعتدال دن خارج میل و شغف ایتمکدر و بعضی صورسته  
 اشتها سیوزندن عشق و کلف قیلمقددر **تفریط قوت شهوت**  
 کسب قوت ضروری و جذب مالا بد معاش و طلب نعمه حلال  
 ایتمکدن بی وجه تکاسل و بقای نسل و کثرت امت محمد صلی الله علیه و  
 سلم ایتمکدن بی موجب تقاعد ایتمکدر **رد آت کیفیت قوت**  
**شهوت** اکل و شرب و وقایع عقل و شرعاً مباح و مستحسن اولین  
 مواضعده ایتمکدر طین و فحم اکل ایتمک کبی که بعضی جهل خصوصاً  
 نسا دن اکا مبتلا و حرص حوق اولور و ذکر مجرمتدن  
 قضای شهوت ایتمک کبی و بونذ کورات اجناس امراض سیطه  
 نفسانیه در و بواجناسک تشنه نجه انواع وارور و بواجناسک  
 اجناسک بری برله ترکیبندن نجه امراض مرکبه نفسانیه دخی جائز  
 اولور که حد احصا دن متجاوز و حصرو عدی متعسر مل متعذر در  
 اما جمله نک مرجعی بو امراض سیطه در بونظر تمام عقل و تصور  
 اولنجی اندرخی بکنک جایز در و بواجناسک ایچندن بعضی امراض  
 مهککه در که امراض مزمنه مک دخی اصلی و سببی اندر در حیرت و جهل



و غلبه غضب و خشم و حقد و حسد و عشق و امل و بطالت و  
 کسل کنی زیرا بواخلافت سر بری سی حد نفسنده امراض مهملکه ناله  
 اولد و غنڈن غیري نجه امراض فرمنه رديده دخی سبب مغضی و علت  
 داعی در چون بوا امراض اخلاق نفس انسانی به ضرری اعم در پیوند  
 دفعه استقام و علاجله اعتنا دخی اتم اولتی کرک ان شاء  
 الله تعا سر بریک طرق معالجه سی شرح و بیان اولسه کرک و معلوم  
 اولسون که نفس بدن را اسنده علاقه و ارتباط و اتصال و  
 زیاده شدید و حکم و غایتده قوی و مبرم در حتی بوا ارتباط و احکام  
 شدتدن نجه عقلا متکلم و حکما دن نفسی همان بدن محسوس ظن  
 ایدوب و روح مجرد و نفس مابین اثباتدن یوس و بوترکیب فانی  
 و میات متلاشی به مالوف و مانوس اولدیر **قطعه**  
 رقی الزجاج و رقت الخمر فتشایها و تشاکل الامر  
 فکانه حشر و لا قرح و کانهما متح و لا خمر  
**نظم**  
 درسم آمیخت رنگ جام و مسمه جامست نیت کوی می  
 یا دامت نیت کوی جام و بورابطه شدتدن مر  
 کیفیت نفسانی که نفس مجرده عارض اوله انوک اثری بدن محسوسه  
 دخی ساری و کیفیت و حالت جسمانی که بدن محسوسه متکلم اوله  
 انوک انفعالی نفس مجرده جاری اولور مثلا نفسه کیفیت غضب

غضب ظاری اوله انوک اثری که خمرت و حرارتد بدنده ظا  
 و نمایان اولور و کیفیت عشق و نفه عارض اولوب تاثیر الیه ذبول  
 و اصفرار و مشا هده معشوق زماننده ارتعاش بی اختیار  
 بدنده متکلم و جابگیر اولور نته کم بعض عشاق دیشدر  
 لی فی محبتکم شود اربع و شود کل قضیه اثنان  
 حقائق قلبی ارتعاش صلا و تحول جسمی و اعتقال  
 و بعض آخر دیشدر که **قطعه**  
 علامه من کان الهوی فی فواده  
 اذا ما یری محبوبه ان یغیرا  
 یصفر لون الوجه بعد احمراره  
 و ان حترکوه لکلام تحیرا  
 و اعضاءه امراض و اوجاع قوی اوله ادراکات نفسیه  
 اختلال کلوز و الم جسمانی من دفع اولسه نفس فرح و سرور  
 حاصل اولور پس امراض نفسانی به معالجه استین کشیه  
 لازمدر که اولامضک سینی در معلوم و مشخص ایلیه اگر بدنه  
 عارض اسقام و او جاهدن اسه بدن مرضنه علاج و علاج  
 و تعدیل مزاج جانبنه قصد و شروع ایده قواعد طبییه و  
 تدبیرات صنایعیه الیه چون مرض جسمانی من دفع اوله لابد مرض  
 نفسانی که اندن عارض اولمشدی مرتفع اولسه کرک اگر سببی



کیفیت نفسانی و ملکه و حالت روحانیه کتب اخلاق  
 و قواعد حکمت عملیه به رجوع ایدوب و وفق قواعد و قوانین  
 اوزره علامه شروع انک کرک. و معالجات کلیه طب جسمانی  
 درت نوع در بری سی تناول غذایه اولاندر و بری استعمال  
 و وایله اولاندر اوجونجی سی پستم و زمری ایرادن حی ایملکه  
 درونجی بعض عروقی قطع وکی ایملکه اولور کذلک طب و حافی  
 بوموال اوزره جاری و بوسمتکه منقسم در و طرق معالجاتی درت  
 منقسم در طرقی اول افعال حسنه و طرائق محموده استعمالی  
 نفسیه قوت ویره لکه اول خلق قبیحی ترک ایده. نته کم طب جسمانی  
 تناول اغذیه لطیفه ایملکه بدن مرصیه قوت کلوب دفع من  
 وازاله علتقه قار اولور دی طریق ثانی نفسیه خلق ذمیم و فعل سی  
 سببی امله عارض اولان مرضی تذکر و تفکر ایدوب و نفسیه توج  
 و طاعت و تقرب و غرامت ایده که نفسیه اخلاق رویه فرورده  
 انزجار و امتناع کله. نته کم طب جسمانی ده استعمال دوا  
 ایملکه دفع اخلاط رویه اولنوب شغای مرض حاصل اولور  
 پس بند و نصیحت و توبیح و تفریع دوائی سهل و داروی  
 مفرغ منزه کسند در طرق ثالث اولدر که مثلاً برزیت  
 منقسمه مستحکم اولوب ازاله سی غایت عبیره اولسه انوک ضد  
 اولان رذیلتی استعمال ایملکه رذیلت اولی ازاله و

مطلوبه

و اعدام اولنه مثلاً برکند ده صفت نخل مستحکم و متفرز و ازاله  
 عاینده مشکل و متغیر اولسه اول کسه صفت اسرافیه که ضد نخل  
 کند و صفت و منش و استعمالده اقصای غایه سعی و ورزش  
 ایده که بالاخره صفت سخی که وسط و اعتدال در اکامله و حال اول  
 رذیلتی منوط و فضیلتیه متصف اوله. نته کم طب جسمانی  
 بعض امراض فرمنه نک علاجنده بر مقدار پستم تناول ایدر  
 بوراده ضد آخر اولان رذیلتی منقسم منزه کسند در اما حذر  
 که استعمال اندوکی رذیلت ضد نفسیه مستحکم اولیه تاکه اند  
 وخی ضرر نفسیه عاید و راجع و علاج غیر نافع اولمق لازم کلیه  
 نته کم تناول پستم اولند قدرد لایقین زیاده اولوب  
 یا ملاک نامرضی آخره مودی و ملقندن حذر واجب. طریق رابع  
 اولدر که رذیلت غایت مستحکم و شهنشاه منزه مدت مدید  
 منوطین اولمغه علاجات فروره ایده دفع اولیه خجی متعین  
 نفسیه تحمیل عبادات شاقه و تکلیف ریاضات صعبه ایدوب  
 فعل منور و خلق مذکوره رجوع ایملکه بحون عمده سندن  
 خروج ایتمه سی متغیر نذر لر و نقص و منجی قابل و کل عهده لر  
 ایده که نفسیه عبادات و ریاضات انوارندن صفا و پاک  
 و نذور و موایشی عمو و سببی امله اول خلق مذموم بدن راه  
 رتا بوله. نته کم طب جسمانی ده اعضا به داع و عروقی قطع



کی ایدر لرتنا که قطعه عرق منقطع و کی ایله تکرار ملتئم و ملتئم اولمق  
 احتمالی مرتفع اولوب اول عرق که موافق سده به مجری و اعضا  
 انوک طریقیدن اخلاط ردیه منصب اولمشدی باکلیه منسد اولوب  
 امتداد مرض منتهی و ابتدای صحت ممتد اولوردی اما بوعلاج  
 که قطع وکی در جمله علاجات نافع اولمق مقرر اولمق استعمال  
 اولنه حق شتی در انکچون کلام اکابرده بل حدیث نبوی ده  
 صلی الله علیه وسلم کلمه که آخر الد و الکی **پست**  
 بقول مطرب و ساقی اگر نوشی می  
 علاج کی کمشت که آخر الد و الکی  
 بود کراولان سنه طرق معالجات کلیه در و عاقل لیب و شمشند  
 اریب ذکر اولان امراض نفسانی به که اجناس ذایل در و اضدادی  
 اولان خلاق روحانی به که اجناس فصیله احاطه تمام و ایتقان کامل  
 ایند کدن صکره بو طرفدن مناسب مرض اولان طریقله علاج ایتمک قایل  
 و تدبیرات حسنه باب معالجه اندن صادر اولور اما طب جسمانی کبار  
 امراض خزینه تک دخی فردا فردا اسباب و علل و انواع علاجات  
 ذکر و بیان ایند کلمه کی بکسی نزد دخی امراض نفسانی تک خیریاتندن  
 قوای ثلاثیه متعلق اولان امراضک علاجاتن شرح و عیان ایدم  
 باقی امراض خزینه تک علاجاتن اکاتیاسلیمکه معین اولم معلوم  
 اولاکه امراض قوت تمیز که اگر بسط اگر مرکب اگر جیب

بحساب در اما غایت خوف دردی اولنری اوج نو عدد اولم  
 حیرت انکچون سی جمل بسط او جوخی سی جمل مرکب در نوع اول  
 افراط یعنی زیاده کمیت نوع ثانی تقریب یعنی نقصان کمیت  
 او جوخی نوع ردایت کیفیت قسمندن در اما **علاج حیرت**  
 اولدر که چون مطالب خینه و مسائل دقیقه تعارض اولم  
 جانیق و تدافع حج طرفین سیسی الیه جهره یقین غمام حیرت  
 و تشکیکه مستر و محجوب و بصیرت مشاهده جمال حقیق  
 عاجز و مغلوب اولم اولابو قضیه بدیهه تکرار تذکر ایدم که  
 اجتماع و ارتفاع نقضین مستحیل و ایکی طرف معارض اولم  
 عقیده مسدود الیسیل در پس حق بری سید و کنه جازم و تخص  
 مقدمات مناسبه للمطلوب ایتمک عازم اولوب مقدمات  
 مزبوره و حدان و تعیین ایند کدن صکره قواعد منطقیه و ضوابط  
 میزانییه عرض ایدم احتیاط بلوغ و تدقیق ادب و حبس باطل  
 تمیز و ترجیح و حق محض تعیین و تصحیح الیه اما **علاج جمل**  
 جمل بسط اولدر که بر شیشه علمی اولیوب اول شیشه کندی  
 عالم صغیه و جمل بسط ابتداء مذموم دکلدر زیر اجل  
 بسط اولیوب تعلیم و اکتساب سبب اولم و معلوم محض قصد و  
 طلب اینک ممکن دکلدر اما اول مقارنه قلم و جمل علم  
 واسطه قیلمتی مذموم در پس علاج اولدر که انسان سایر



حیوان احوال نظر و مرقع خواص و مابه الاتیبا زلفه  
 کذرایده تا یقینا معلومی اولاکه انسانک سایر حیوانات شرف  
 مرتبتی شرف علم و کومر نطق و تمیز در **نظم**  
 تاج سر جمله ستر است علم قفل کشای همه در ماست علم  
 در طلب علم کمر جست کن دست ز اشغال و کمر جست کن  
 لولا العلوم لکان ادنی ضعیف ادنی الی شرف من الانسان  
 و جاهل که بوحلیه استحقاق و بوشرف ایستاده اولیه حیوانات  
 بحدن مقامه ادنی و منزله فرود در و جاهل حیوان عجم  
 و جانور را یعلم حکمنده اید و کنه دلیل واضح و برهان با برولدر که  
 بر مجلس علم اولوب علما تقریر و بیان و فضلا تحقیق دلیل و  
 برهان اید و ب سررسی اظهار انواع محروقات فواید ضمار و  
 ابراز اصناف کمونات فواید خواطر قلیفین سر بری حکام میرا  
 آخردن مبادرت و القای کلام و ابدای مدام طرفه مسارت  
 اید و بصیت و صدای محاورات اصحاب فضل و کمال قبه  
 افلاک اتصال اتینسه جاهل ذاهل اولان بالکلیه پیغوله سکونده  
 متواری و نطق و بیان خاصیتین مجرد و عاری اولوب  
 حیوانات عجم که خاصیت نطق و فصیلت کلامدن خالی و عا  
 بالتمام مشابه و مث کل اولسه کر پس معلوم اولدی که شول  
 نطق و کلام که جمله نک را سنده دایر اولور اصوات حیوانات

حیوان عجم عدادند محدود  
 بلکه م

حیوانات و صیاح بهایم قسمند امیش زیر انطق انسانی  
 قبیلند نمیش مجالس دانشوران فصیلت افزوز و محافل  
 کسرتان دانش اندوزده ظاهر و لایح اولادی بلکه بولدر  
 انسان اطلاقی صفی و یوارده نقش آدمی به انسان و بیروح  
 الصنم نام حیثیه مردم کیا دید کبری قسمند حقیقت انسانیت  
 اندرون مفقود و اطلاق لفظ باب مجازدن معدود در  
 من همین در مندر معنی راست همچون آدم  
 وین خزان در چمن صور تراست چون مردم کیا  
 و ساقما معلوم اولمش که حیوانات عجم سر بری بر قضای  
 فطرت و الهام صانع با حکمت سینی اید معاشنده و جوه مصاحبه  
 مهندی و قوی الاتن ماخلق له سی طرفه صرف ایچکه منتهی در  
 نه مبتدی و انسان جاهل استعدادی تصنیع امکان متصف  
 و آلات و قوی سیر استعمال ایچکه قضیه عقل و اقتضای مصلحت  
 جاده پسندن منحرف در پس دروه شواستق لقد خلقنا  
 الانسان فی احسن تقویمدن مشفل و سوء اختیار له حیض  
 وادی ثم ردناه اسفل سافلینه منزلدر و ارسطی طالس  
 حکیم ایدر که اعمی و بصیر بر جاه مظلمه و شوب جای گیر اولسه لر  
 مردن اپینا بینایان احوال فنده معذور و پینا پینا کبی  
 معذور اولمقدن بجه مرتبه دور در و لغت فارسی ده و ترکی



صنعت قدرت معنای استن و پیکر لفظی ایه تعبیر و لنور  
 مثلاً کاتبه قدرت دعوی سندن تغییر پیکر استن فارسی ده  
 و نام نوشتن و ترکی ده یزه پلورین و خیاطه قدرت ادعا  
 استن و لین فارسی ده و نام و وخت و ترکی ده و که پلورین  
 ویر. سمانا سیدی اولدر که انسانک جمیع کالات و صنایع قدرتی  
 که واقعه علم و معرفت را جعفر و بوکنه لغت فرس و ترگک  
 و قایقندرز و جوهر علمک شرف و فضیلتشده وارد اولان  
 آیات کتاب با سز و احادیث رسول طاهر و کلمات افاض  
 اکابر اولقدر و کلد که بوساله عجمه ضمینه ابرادی مقدور  
 و ادراجی میسور اوله و فضل عالم حقند بعض اصغیا میور شکر  
 قطعه **شیخ محی الدین عرفی** ناحت و اظهار من الشوق تنوح  
 و رقا علیها اثر العشق بلوح  
 و احد لقد سمعت من منطقها  
 العالم حبشته لها العالم روح  
 پس ای برادر شایه استعدادک زیور علم و حکمت متجلی و عروس  
 طبعک منقصة دانش و معرفت متجلی اولدی ایینه فطونی تم  
 طوبی لک و الا سنوز امکان مساحد و قوی آلات معاون اکین  
 کسب کمال جانبته حرکت و استعاش ایه و ورطه جمل و کرد  
 ضلالتدن خلاص اولمغچون دست و پا اور **بیت**

**بیت** دست و پایسی بزن بجاره و جهد  
 که عجب در میان غرقانی  
 اوله کم دریای جهالتدن نجات بولوب و اصل ساحل ویدای  
 ناپیدا کران ضلالتدن راه رما بولوب ورطه هلاکدن دور  
 بمراحل اوله سین **بیت**  
 میباش تنگدل از پند های محمودم  
 من انچه شرط بلاغت با تو نمودم  
**علاج جمل مرکب** جمل مرکب بر سنه پلمیوب اما پلمد و کین دخی  
 بمیوب کند و بیانی پلور اکلمتی در و جمل ایکی گره اولوب  
 سم پلمک سم پلمد و کین پلمک اوله و عینون جمل مرکب دیو شیمیه  
 اولومشدر **مصرع** مشکل که نداند و نداند که نداند  
 نه کم اطباءی اجسام و اشباح بعض امراض مزمنه و علی شحانک  
 علاجندن عاجز لدر و تدبیر از که سنده متحیر کرد کذلک اطباءی نفوس  
 ارواح دخی بومرض مزمنک و آصعبک جمل مرکب در علاجنده  
 عجزه مقرو و تحیره معترف لدر زیر آجول نفس کند و نک جمله احتمال  
 و برمیوب عالم اید و کینه جازم اوله ممکن میدر که دفع جمل طرفنه  
 متوجه و کسب علم جانبته عازم اوله مریض اولان کسینه کند و ده  
 مرض تصور ایتیموب مریض اید و کینه نامعترف اوله نیجه طلب  
 صحت ایتیمکه متصف اوله بوسبیدندر که حضرت علی علیه السلام



السلام منقول که میور و ریش اصم و اکمه مغالجه سینه  
بعون الله تعا قدرم اما الحق علا جده عاجز و قاصم و  
فی الجمله نافع اولی محمل اولان علاج اولد که علوم ریاضیه به که  
مندرسه و حسابدر مشغول قلنه زیر اول علم که جمله مطالب و  
مسائل و مبانی و دلائلی قطعی و یقینی در شتم کم سابقا مرور  
پس نفس بوعلماء اشتغال اید بجک طبعی یقین حصوله معاده و  
وطن و اقامه قیامت ایلمک متقرر و متعین اولور پس اولی معلومه  
رجوع اید بجک اندره بر دیقین و صفای تحقیق که علوم ریاضیه ده  
اکا معنا و ایدی بولمحتی تنبه و تیغظ کلوب معلوما تنده خلل و محروبا  
حافظه پسنده قصور بخیل ایدوب عقده اعتقاد فاسدی بخلال  
و قطع و جردن تنزل ایدوب جهل سبط دایره سنده جای کبر  
اندن صکره علم و یقین طرفه شوق طلب پیدا اولور پس  
صحیح و حجج قطعیه اله مجدا علم قطعی حاصل اید و کرد سر پرده  
و اصل اولور بوز کورات قوت نظریه متعلق اولان امراضک  
علاجی در و بومقوله امراضک از اله سینه حکمت و میران مستعمل  
و مشتمل در اما قوت عملیه متعلق اولان امراضک علاجاتی  
علم اخلاقه معلوم اولور پس اندر بیانده بوارقام محرر و مرموم  
اولور **علاج امراض قوت غضب** سر جزد بومرضه متعلق اولان  
امراض نامحصور بعضی مسمی بعضی فی اسم در اما اضاری فوق

فوق الحد و مهلک و مرموم ممتد اولد بواجب قسم در اولی  
غضب اکبخی می جنب و جوبخی می خوفر و اولی می افراط قوت  
غضب یعنی زیاده کمیت در اکبخی می تدریط غضب یعنی  
کمیت در و جوبخی می رداوت کیفیت غضب **علاج غضب**  
**خشم** غضب بر کیفیت نفسانیه در که انوک سبیله جوهر روح  
که داخل قلبد اولان حرارت غریزیه در خارج بدنه حرکت اید  
و دم قلب جوش و غلیان اید لایدا نک خارج حرکت و جوش  
غلیان نندن ظاهر بدنه حرارت و حرمت ظاهر اولوب  
خصوصا بشرو جده که لطیف و جلدی نازک اولمغله قتی ظهور  
و عروق خاصه عروق کردن دله متملی اولمغله غلیظ اولور و سبب  
غضب نفس متاخم اولد و غی کسسه و انتقام قصد ایلمک در  
چون بوارادت نفس عارض اوله فی الحال اثری بدنه سرت  
ایدوب حرارت غریزی غلیان ایدوب غلیان نندن بخار و  
دخان مظلم تصاعد ایدوب تجاویف دماغ و عروق شریان  
که مجاری روح نفسانی در متملی اولوب انوک ظلمت دخان  
نور عقل محتجب و نامنجمی اولور لاجرم مرات عقل کشف  
و افعال قوت نظریه ضعیف اولمق لازم اولور و حکما انک  
بو حالنی اکا تشبیه میسر که بر مظلم و تیره مغاره که ابکی آتش  
عظیم اله شهب و دخان لال مال مضطرب و راه درون غار مسدود



اولوب سمان درون غارون و از آتش و شر و خان معلوم  
موجود اوله پس بوجال ده اطاقا لیب نار و تسکین نایره و  
شرار بغایت مشکلی و دشوار در پس بوجه غضبی نصیح و پند  
و سخن و اعظم موثمنه معدوم و مشتقی قیلمن سمان بر منفذ ضیق  
بر کاسه آب صحنه لیب نار و شعله شراری خام و منطقی قیلمن  
کبی در بکه بور شخ آتشی سوزان و شعله سنی دخی فروزان ایلر  
و امرجه بشریه استعداد و قبول قوت غضب ایتمکه مختلف  
متباین در بعضی امرجه تک قبول غضب استعدادی کبریت و  
بار و تک اشتعال استعدادی کبی در نته کم کبریت و باروت  
بر شرط و منفعل فی الحال احراق و اشتعال ایلر کذلک بو  
مزاجک صاحبی انتقامی موجب بر کلمه استماع و بابر وضع شاع  
ایتمه فی الحال متناهم و مضطرب و آتش غضبی لکه ملتهب اولو  
که مرآت درونی تیره و مناظر حواسی افسرده اولوب نصیح و پند  
بل قند و بندله متاثر و منفع اوله سی متعذر و متمنع اولور  
و بعضی روغن کبی در که فی الجمله آتش اصابت الیسنه زبانه شعله  
بالا و درون تابه دن آواز و علا لاطا سر اولور لکن باروت  
و کبریت کبی و کلدر که بر شرر دن آن واحد ده کوه نار و طای  
و طرا قذدن اصوات صافحه کردار طاسرو بدیدار اولور  
و بعضی امرجه سیرم خشک کبی در که اشتعالی سهل و میسر لکن

لکن مرتبه روغن دن نیم مرتبه دور در و بعضی دخی سیرم ترکیبی  
که اشتعالی عدت و مدت استر و مشتعل اولد قدر صکره ازنی  
فراغتمه منطقی و مشتقی اولور بو مرتبه اخیر عاقل حلیم و دوقور سلیم  
مکسسه مثالی در که تمام اسباب غضب و حمیت مجتمع اولیچ شعله غضبی  
درون سینه سنده ملتمح اولور و اسباب غضب منعدم و مشتقی اولور  
سمان شراره غضبی دخی منهدم و منطقی اولور اما بشرط آنکه بوجالت  
نقصان حمیت و خمود حرارت غریزی نداشتی الینه بلکه تهدید  
نفس و اقتدای مرشد عقل و اصفای آثار شریعت و انتهای مساک  
حکمت ایتمکه توسن نفس سرکش را و در شخ زلال دانه ایلر شعله  
غضب لی محل خمود تمام بولمقدن اولمش اولور و ملت ده خل  
و رد یلمدن و بر بحر حل اولان بودر و دخی معلوم اولسون که غضب  
ذکر اتید کموز مراتب آتش غضبک ابتدای اشتعال و اوایل  
اضطرانده در و آلا شعله نایره غضب تمام مشتعل و نفس  
سرکش ارادت انتقام ایتمکه با کلمه مشتعل اولوب صفت غضب  
تکلی و آتش غضب تعلی و تکون اید بجک جمله مراتب غایبا  
اتحاد تمام بولور و غضوب و حلیم متساوی لاقدام اولور و صریح  
آتش اندر پشته چون افتد نه ترماند خشک بلکه شعله  
صاحبک غضبی مشند و زمان التهاب اشتعالی ممتد اولور  
زیرا اسباب و دواعی غضب علی التدرج مجتمع و موانع و



عوائق اشتعال و التهاب بالتمام مرتفع اولمش در وحدت  
جناب رسالت پیاپی ده صلی الله علیه و سلم وارد اولمش که  
ایکم و غضب الحلیم و دخی وارد اولمش که بنی آدم غضب  
حالتی عروضه نه طبعه در برسی اولدر که غضب کج کلور  
و کله دخی نه تیز کج و بر می خنی اولدر که غضب تیز کلور و تیز کج  
و بر می خنی اولدر که غضب کج کلور اما کج کج و بر می خنی اولدر که  
غضب تیز کلور اما کج کج و بواقا مکافضی و ارباب  
فضایل قشده اکمل اولدر که غضب کج کله و تیز کج و اقیح و اشغ  
وارد می و افطعی اولدر که تیز غضب کله و کج کج و زیر اجون صفت  
مذموم و مبیح در سرنه قدر اقل اولور سه مقبول و محمود در  
صورت اولی ده غضب باقی لردن اقل در اول سبیدن اول  
صورت جمله دن علی و اجل در صورت اخیر ده غضب جمله دن  
اکثر در لاجرم فتحی جمله دن او فرد و امام غزالی میورور که سلطان  
حال غضب ده رعیت او زره حکم ایتمک روا دکلدر زیرا  
غضب آدمی کند و خلقندن اخراج ایدر پس حایز در که حکمی ظلم و  
سیاستی جور اوله فقیر ایدرین حدیث نبوی و نور حکمت  
مصطفوی ده صلی الله علیه و سلم وارد اولمش در که لایق  
القاضی و مو غضبان چون غضب فنون جنون بر نوع و  
اقام پکردن رستم در پس مجنونک عقد حکمی فاسد و کرا

وسکراتک بازار قضا سی کاسید در چون سعله غضبدن  
حوالی قلب پر لهب شزار و دخان تیره سندن دماغ تیره و تار  
اوله آئینه عقل نجبه بر آق اوله و شمع فکرت نه قدر اضاآت و  
اشراق ایدیه که محل علم قلب و منزل فکرت دماغ در و ایکی سیخی  
تنگ و تار و پر دخان شزار اولنجی دقایق عدل و حکم فضل  
نجبه ظامرو تانان اولور و غضبناک اولان کس نه دلتش  
غضب التهاب و احمرار وجه و انتفاح عروق و اعصاب  
و رفع صوت و اوضاع و حرکات ناصواب و حد و راید چک  
ناظر اولان بلور که غضب نجبه دایره عقل و انسانیته دن بیرون  
و نجبه متشکل افعال و اوضاع اصحاب چوندر و غضبناک  
مضرات جسمانی و روحانی سیجی ایدر و اولور که غضب  
فجاییه داعی اولور زیر حرکات قلب آتش غضبکه مشتعل و حرارت  
حرکات بدنی که غضبه لازمدر اکا منضم و متصل اولنجی حرارت  
غریزی که مرکب روح حیوانی در و منشأ بخار لطیف انسانی  
با کلمه محرق اولور دخی حرارت غریزی حین غضبه خارج بدنه  
متوجه اولور لکن مکرزنده دخی کفایت ایدیه چک مقدار  
روح قلبی کرک و بعضی امر زنده حرارت غریزی قلت اوزر  
اولور پس غضب میشتند اولوب حرارت غریزی خارج متوجه  
اولنجی مکرزنده کفایت مقداری روح قلبیوب موت فجاییه



مؤدی اولور. و بعض خلفای راشدین جین غضبه اقامت  
حد و انفاذ حکم موجب شرع ایتمکدن امتناع و تراخی ایلرلر  
اکابنا که شاید حال غضبه لغتیه انتصار و دایه غضبه دن  
تشفی اسمک غرضی منضم اولوب. اقامت خارج جبری شرع  
قوم و خالصا لوجه الله الکریم اولینه نشه کم حضرت فاروق  
حکایت اولور که بر سکه نه طاقی اولوب اقامت حد شرعی  
متوجه اولد قلنده فحش و سقط و سب و شتم و غلط سوئیکه  
باشلدی فی الحال دره سینی قلدر مشکین بنه ایلردی. و بو معنایی  
ملاحظه سوروب تاخیر ایلدی. و عمر بن عبد العزیز برکنه  
تغزیر ایتدیکده چهار فحش و شتم شروع ایلدی. تغزیر دن  
فراغت ایدوب. اگر بنی غضبه کتورمش اولمیدیکه پس تغزیر  
دیمشکر. و بعض عظمای حکمای یونانی کردن مروی در که  
دیریش که بن شول کمی به که ریح عاصف و رعد قاصف ایلد  
اشوب موج دریای متلاطم الامواج ایکنده سایر و احجار عظیمه  
و مهکات کثیره اراسنده دایر در سلامت احتمالی دن برورین  
و نجات امیدن طوترین اما اولمکنه که غضبان متنب و شریر  
حشمة مملو و مضطرب اولد انوک سلامتنه احتمال دیر فرین  
و نجات امید طوترین. زیرا اول کمی تک تخلیصنده لطایف  
جیل و دقیق تدبیرات استعمال اسمک اولور. اما انوک حقنده

حقنده نه مجال سکین آتش غضب مقدور. و نه اطفاء شعله  
شراره لهب ممکن و میسور در. فقیر ایلرین و دخی لطایف کریم  
که چاره ساز در ماند کاندز کرداب محنت و بلا. و اشوب موج  
در یاده سرشته اولدره مقارن و اندری ساحل خلاص و کناره  
امنه ایرکور که معاون اولور اما شراره شمشیر غضبه  
و اطاعت شیطان آتش نهاد له تحت برق اولان محذول الطاف  
الهیة دن بعید. و توفیقیتن یزدانی انوک حقنده نابیدر

### اسباب غضب اودن نوع در

اول عجب. اکبحی افتخار او جوخی مرا. دردخی حاج. بشخی  
مزاج. آلتخی کبر. بدخی استهزا. سکرخی غدر. طغورخی  
ضمیم. او بنی منافست در. عجب کشی کند و سنی بکنک. و  
اوصاف و احوالی ابو اعتقاد اتمک در افتخار او کتمک و کند و  
کمال اکیوب سرور او مقدر. مزاجخی نسنه لرده جنک و جدال اتمک  
مزاج لایع اتمک در. تکبر او اولمقدد. استهزا آخرکنه مسخره  
المقدد غدر برکنه به وفا اتمک واجب اولد و غی برده جفا و  
اذا اتمکدر. ضمیم برکنه ضعیف و حقیر عدا ایدوب ظلم اتمکدر  
منافست اموال و اسپا بدن بعض نسنه آخردن قضقمنی و بو  
اول صفت موجب غضب اولد و غی دانا قنده واضح در زیر  
برکنه ده عجب اولسنه کند و سنی رفیع و مقامنی منیع اعتقاد



ایدر پس نسنه ادنی خصوصی امانت اکلیوب مضطرب و کانون  
 سینه سی شرار غضبیدن ملتب اولوز افتخار دخی اول نوعدر مراد  
 حاج خود کند ویه و صاحبیه موجب غضب و شعل نار ذاب لب  
 اندوکی معلوم و مجرب در کبر خود معلوم و غضب ایراث استعد  
 عجیدن دخی مذموم در استنداد و غدر و ضیم صاحبیه بر غضب  
 اشتغال ایدر غیم در و منافست دنیا غضب و خشم با بحث و  
 انوکله متصف اولان صفات شیطانییه و ارشد جواب رستا  
 پناسی دن صلی الله علیه و سلم مودی در که لا اخاف علیکم ان تشکوا  
 بامد و لکن اخاف ان تنافسوا فی الدنیا فتهلکوا کما هلک منکم  
 عاقل لیسب معلوم در که بوحیث معجزات و اخبار غمی مشتمل اولان  
 بینا تذکر زیرا اول حضرت در صکره صلی الله علیه و سلم عمو و بر  
 زمانه در خصوص منافسه فی الدنیا و محاسده اقران بر غرض  
 ریا اول قدر اولمش در که زبان بیان تقریر و تحریر نین عاجز در  
 و لو اخی غضب که مرض غضبک عرضی شایسته در پیوسته  
 اوکی سی ندامت ایکنجی سی خمدن توقع و انتظار مجازات  
 او جوخی دوست که مقتی در یعنی بعضی و عدم محبتی در در دخی  
 ار اول ناسک استنداسی در بشنخی سی شماتت اعدا یعنی  
 کلنج اولق و شماتت اعدا صعب و تلخ نسنه در نسنه کم بعض  
 فصی و میسر که **کل المصائب قد مر علی الفتی**

الفتی **فتون غیر شماتت الا عدا**  
 البتخی سی تغییر مزاج که حال غضب عارض اولور نسنه کم ذکر  
 اولندی بدخی نالم که حال غضب طاری اولور بوتقریر خواج  
 نصیر در آما نالم تغییر مزاجدن غیر نسنه عدا و نیموب انده داخل  
 قبلنسنه دخی وجهی واردر زیر احکا وید ملکه الم جسمانی ایکی فتند  
 بری تفرق اتصال بری سور مزاج و امام رازی سبب الم سبب  
 سور مزاج در تفرق اتصال دخی سور مزاج عضو مقطوع نموده  
 اولد و عیون الم ویرور دیو ذاب اولمش در پس تغییر مزاج  
 عین الم و امام رازی مذمبند یا المده داخل در حکما مذمبند  
 علی کل حال تغییر مزاج نالم مغایر و اکا قسم عدا و نفق موجه و کله  
 و علاج غضب اولد که بواپس با یک دفع و رفقه تذکر اولد زیرا  
 بر شینک اسباب علی مرتفع اولنجی لا بد سبب معلول اولد حتی  
 دخی منفع اولسه کرک و نادرا بعض اشخاص ده اسباب مذکور  
 بر طرف اولوب اما اثر غضب نه موجود اولسه انک تدریر و علایجی  
 اساندر و الله تعالی سولیسر **علاج و تدبیر اسباب**  
**غضب و خشم اما عجب** که نفس کند و خنده ظن کاذب و اعتقاد  
 باطل ایدوب کند و ده اولان فضایل و کمالات غیره اول  
 و جمله یوق صنوب کند و سنی فریت فضیلت موصوف و استحقاق  
 منازل علیه اید معروف و کلمه قدر آما غزالی میورر که بنده ده جو



حجت نعمتی موجود اوله علم و عمل و فضل و کمال و مال و جمال کبی اگر  
 بنده اول نعمتک وجودی حقان اولسنه عارف و دایما زوال و  
 فنا و مسلوب اولسنین خایف اولورسه انده عجب یوقدر اگر  
 خوف زوال و پیم نکر و انتقال اولسه بلکه اول نعمته مسرور و فرحان  
 اولسه اما فرجی اول نعمتک کندویه اضافتی چیتندن اولیبوب  
 بلکه حجت نعمت و احسانی اولدوغی چیتندن مسرور اولسه بنه  
 عجب اولمر اما زوال و تکریرین خایف و محض نعمت حق و فضل  
 احسان کریم منان اولدوغنه عارف اولیبوب همان کندوده اول  
 نعمتک وجوده مسرور و فرحان اولوب کندونک عجزنی و عظمی  
 حق اید و کین بیان ایسنه اول کسنه ده عجب متحن اولور پس بنده به  
 لازم در که کندوده اولان حجت نعمتکندن بر نعمتک فرج طاری اولسه  
 فی الحال کندونک عجز و قصور فی تذکر و اول نعمت محض عطای حق  
 و کندوسی همان منظر مطلق اید و کین تفکر ایدوب مسرور و غرور  
 باطلدن استعاده ایله فقیر ایدوبن که نفس عجزنی ازاله ایتد و کین  
 کند و پسندن ظن ایدوب وانی دخی محض فضل حق اکلیوب دفع  
 عجب بنه عجب سبب اولور ننه کم بعضی مشدان راه و ساکات  
 صاحب ابتباه بو معنی ده دیشلردر  
 تا یکسر مودر تونیشیست غافل منشین که بت پرستی بافت  
 کویسی بت پندار کستم رستم آن بت که زیندار برستی بافت

کاه اولور  
 ۴

باقیست بلکه مکر و تلبیس الیسیدن غافل اولیبوب جمله نعمت  
 محض بخشش و عطای بی استحقاق اید و کین ملاحظه اید که دفع  
 بنه عجب آخره مودی اولیه و غالباً سبب عجب اولد که نفس کند و علم و کمال  
 عارف و عاقل و غیر کالندن ذاهل و جاهل اولدوغی در زیر انفسک  
 کمالانی کند و نیست علم حضوری بیه معلوم در غیر ک علم و کمالی معلوم  
 اید معلوم در علم حضوری اولد که نفس مذکر و ذات معلوم  
 مذکر و عالم قشده حاضر اوله و علم حصولی ده نفس مذکر حاضر  
 اولمر بلکه صورتی عالم قشده حاصل اولور پس علم اول قوی علم ثانی  
 اکانت ضعیف در پس کندونک کمالنه علمی قوی و آخر ک کالنه  
 علمی ضعیف اولد و چون کندونک کمالنی تمام کور و بخردن اهل و کمالندن  
 غافل اولوب عجب و غرور و تکبر و نخوت منتصف اولور اما عاقل  
 و زیرک چالاک اولندر نفس بدخوی و رفیقان خوش آمد کوی اگر فریفته  
 فریفته اولیبوب غیر ک فضل و کمالانه واقف و کند و نفس ک نقصان  
 عیبکینه غاظر و عارف اولوب عجب و غروری بر طرف و نقصانین ملاحظه  
 ایتمکله تحصیل کمال و تجمل شرف ایدلر **قطعه منشیه رحمه الله**  
 حسن حال اکلیوب صفا کنده معجب اولما که حسن حال بود  
 منرم وار دیمه سزا اولدر اکله نقصانکی کمال بود  
 پس علاج عجب اولد که اقران متقدمینک کمالات و فضایل و محاسن  
 و خصایفی همیشه نصب العین و منظور آینه بصیرت الیبوب کندونک

سینه



اندر دن قصورنی نامل و فرسان میدان فضایل اولند در تن تا خرنی ملاحظه  
و تخیل المیه بلکه سر فردی ملاحظه ایستجه هاتند چنده کند ویه غایب  
و حیثیاتند بر حیثیه کند و دن راجح بولور حق تبارک و تعالی  
موجود اندن سر ذره بر خاصه یه مصدر و مخلوقاتند سر ذاتی  
برایسم خاصه منظر انیشد که غیر اول خاصه ده اکا مشارک و  
اول منظر نیده انو کله مسام دکلر و نظام عالم و قوام کارخان  
آفریننده سر شینک بر جهندن مدخلی و سر ذاتک بر طریقند  
ادمی و سبقتی وارد **مصرع** کاندیرین بانج جو ط و سر کار ستم  
سبحان اسد انسان سکیں برقاج معدود و معارف و اصل و  
بعض معلومات خزانه قلبه حاصل اولسه ظاهر و بدیهی در که حاصل  
اولد و غی معارف و فضایل و حاصل قیله و غی علوم و مسائل اولقدر  
یچد و یچا بد که معلوماتی انزه نسبت بسیار دن اندک و نزاردن  
یکدر پس عجب و پندازا کانه لایق و سزاواردر و عجب نفیسه  
رذیلت فتنه اولد و غندن غیر ی خاصه سی اولدر که قنغی طالب کمال  
و کاسب فضل و افضا که عجب عارض اولد فی الحال انی طریق تحصیل  
و ترقیدن مانع و عائق بل حقیقت تنی و اضاحت جانبند دافع و  
سائق اولور **علاج مباحات** مباحات او کو عکدر کمال  
نفسانیه و فضایل روحانیه خارج نسه لریله و بود غی یا کمالات  
بدنیله اولد قوت و جمال کبی یا خارج بدن اولان کمالات

کمالات سببیله اولد منصب و مال و مرتبه و جلال کبی علما و کبر  
فکر المیه اگر جمال اعضا و قوت اعصاب و اجزاییه معرض زوال و  
محل فساد در بانج عمر جوانی یه صرفه فنا و شیب اسمیه سببیله زیر و زور  
و برک و بار حجب وجود برک ریز خزان اجل ایله حاکم برابر اولد و حق در کل و حق  
اوراقی بر باد و سر و بوستان شباب باریقا دن از اولد و اسمیه  
**نظم** آمد بهار ما تکر کے وز گلین مانما ند بر کے  
دور و زه مرض و سقم و برقاج کو ملک محنت و الم جمال و شبانی  
مبارک منشور و قوت فتوی کان لم یکن شامد کور ایدر  
بر مال و جمال خویش تن عو شو کانهرا بشی بر بند و این به  
اگر جمال ایست حقیقت ده دم فاسد در که رقت بشو سببیله ظاهر  
و بلغم برقاج که خلل مسام بدن لایح و بامر و ملتدر و عاقل  
حقیقت شئی مستحق بل امر مستفاده نیجه عجب ایدر و بونک کبی جمال  
ظاهر یه که حقیقت جمالیتهن بری در آشفته و مفتون بلکه سوز  
و مجنون اولندر حقه مولا نامی نور الدین عبد الرحمن حامی  
بیور مشدر **نظم** بنظره روی شاهد گشای  
نظر کین بود مهر و مهر امسا یکی پوست بر خلط و بر خون کشده  
برد صبرت از جان و آرامت کند عیش و تلخ در جنت و جوش  
که شکر دانست و شیرین شمایل نمیدانی ایام که ناکاه پسینی  
از و شسته آن خوبی و لطف از کراول پری بود و اخر نماید







بر کسینه و ایدیدی سقراط حکیم ایدیدی که ای سقراط دنیا را اصل و  
نسبی تذکر و حقارت قوم و عتایر کی تفکر ایدوب. **حجالت** در تیغ حیات  
و جیاد بر بجا کسی بر عرق حیات او لم می سین دیر ایدی سقراط  
فاضل فیلسوف کامل دیر ایدی حیات و تشوره بند سن السب  
و جیاد انفعال و تیغه سنگ مقامک بند قرب در زیر اسن بر  
شریفه منقطع و منتهی و لک. و بن بفضل اسد کما بر شرفه مطلع  
مبتدا اولدم. کند و منی ضعیفند و مجرد و عاری ابا و اجدادی مناقضی مالی  
قاری و لکن حقیقه و بیشتر در که **س**  
**ان افترحت بابا مضموا لکفا قلنا صدقت و لکن من ما و لکوا**  
یونان رئیس لندن بر می حکاد و شای فاضله ترفع و منافع این حک  
خوان حکیم خوانه مبادرت ایلوب همیشه که اگر سبب افتخار که جابه رفیع و  
خانه و سع اینه بر حسن جمال و لطف و کمال جابه نک و خایک  
حالی و سن حد نفیسه اول صفت کمال و سمت جمال و خالی سین  
و اگر مرکب فاره و فرس جاده افتخار ایدر سک حکمتدن خالی بلا و  
مالی اولد و عکاظ ایدر سن. زیر صفت جودت و فراست ذات  
فریه منتهی در و سن بوصفند دن صفر الکف و دامن تهی سین. و اگر علو  
و معارف که صفات اجداد سواف در سکا حالا سبب افتخار و  
استیاج اولدی بیه **مهر** زنی کمال عناد و زنی فور لجاج  
زیر اول علوم و معارف اشخاص گذشته به کمال و صفت در اما سن حد

فی الحقیقه

حد نفس و اصل خلقت که بی علم و معرفت سین پس از جهات فضیلت  
و جود کمالا تن سندن اخذ و ایدر لر سه سن تن تنها قلوب  
و مانع خزان یدیه کمی بی برک و نوا اولور سین. و اما و اجداد گذشته اید افتخار  
اید نمره نفرین بسیار اید و بیشتر در که تنها ملحق به عظم **مهر**  
**ان الفتی من یقول ما انا ذا** لیس الفتی من یقول کان بی  
**علاج** مرا که جنگ و جدال در چون مرا موجب انحلال عقده  
الفت و اتصال و مورت انعقاد اسباب بغض و انفصال در  
و بناء عالم الفت و اتحاد اوزره موضوع. و خیمه صلاح بنی آدم  
اختلاط و امتزاج پستونی اوزره مرفوع در. پس مزیل انتظام  
و مفسد امتزاج و التیام اولان خسر ذایل. واقع خصایل اولور  
**اما مزاج** که اکاکوف ده لطیفه و نادره و بذله دخی در لر قدر اعتدال  
که انوک کسینی بله مباحطت یاران و انشراح اخوان و دفع تکبر و  
که یارانه موجب تکسر در حاصل اولور مباح بلکه مستحب و مندوب  
و اندن اوتن سی عقلا و شرعاً مذموم و منکوب. و حدیث شریفه  
واقع اولمشد که انا مزاج و لا اقول لاحقا. و کثرة مزاجک  
افاتی جو قدر او لا صاحب مزاجک مرادی اضحاک جلسا در کثرة  
ضحاک خود خندنده مذموم. و حصول اهل جمل و عفت اید و کی  
معلوم در صاحب شرع صلی الله علیه و سلم پیور که کثرة اضحاک  
عنیت القلب **س** خنده کم کن که خنده بسیار



صد دل زنده را بمیراند <sup>ثانیاً اکثر بایزاج اولاد</sup>  
 خاطر می نگردد و سرور نمی خردم و بین الرفقا اساس عرضی فی الجمله منهدم  
 اولوق مقرر در و بوم تبه اندازی مؤمن حرام و ممنوع دین اسلام و ولد  
 غیر خوان اقران راسته عداوت و تخرید و تبه سبب حقد و حسد و عداوت  
 باعث در گزافه شده اولمش در که مزاج مغضی جدال بل مؤدی  
 اولمش در <sup>ثالثاً مزاج صاحب حشمت و وقار نه مانع و عاقبت</sup>  
 صاحب مزاج مسخر و مضاحک مرتبه سینه نازل و لاحق اولور  
 تو بر سر حلم خویش نشانی و قاف <sup>بازی ظرافت بنده یار</sup>  
 و جناب رسالت پناهی ن صلی الله علیه و سلم صادر اولاد کلام علی  
 اکا ایزم مزاج اطلاق مجاز عدد نادن ایدو کی هیچ در بواقادن  
 مصون محفوظ و انردن لغت اصحاب کرام و تود و وابسطایان  
 سعادت نظام مقصود و ملحوظ ایدی <sup>نتم کم بر عجزه طینت طریقه</sup>  
 بیوردی که عجز خسته کفر مسکینه ملول و محزون و دل دردمندی  
 کاپس نایل بر خون و لختی <sup>مصر</sup> سان غنچه رعنا لبش تبسم کرد  
 بیوردی که عجز از شواب و کواغ از اب اولوب جنت چمن نرند  
 خرامان کشیده دامان اولور که انا انشا انشا فخلنا  
 ابکارا عبا از انا و امیر المؤمنین و عیوب الموحیدین حضرت رضی الله  
 کثره مزاج منسوب ایلر ایدی حتی بعض صحابه بوصفته تنبیه ایدو  
 اولاد عاقبتیه یرلریدی و حضرت سلمان بکره مزاج ایدیک

ریاض رضوانه  
 م

هذا آخرک الی الرابعه دیدی و زنه را اول حضرتک فعلین دلیل و جواب  
 مزاجه بور و ایلدی سبیل انیمه بن که سیزبان سریع و میدان  
 سخن واسع و حد اعتداله و قوت ممکن غیر واقع در <sup>علاج تکبر</sup>  
 بوصفت عجب قریب و اول صفندن بی نصیب عجب صاحب کدو  
 کمال و ایدو کنه جازم و متکبر غیره کمال صتوب اکا عظمت کوشتر که  
 مداوم و ملازم در حتی بر کسه تنها اولسه نه عجبک منصف اولسه اولور  
 اما متکبر نای جنبه مقارن اوله صفت کبر اکا عارض اولور پس کبر  
 و عجب نای قیاس اولور پس سباب عجب کبره دخی سبب اولور و عجبک  
 اسباب مشهوره می ایدی در اولکی سی علم و معرفت انجمنی عمل و  
 طاعت و جوخ سی اصل و نسب در دخی سی حسن و جمال و بشی سی  
 مال و منال و بشی سی قوت بدن شدت بطش و بدخی سی منصب و جاه  
 و جیل و سپاه و خدم و شتم و باجکله بر سنه که خلق ایزده نرند  
 کمال و مابه الافتخار عدد اولمن ممکن اوله انو کله عجب و اعجاب واقع اولور  
 حتی بعض طبع دینه و امر جلیسه نسبت ذلیت دخی سبب کبر و عجب  
 عجب اولور بعض فسقه کثرت شرب جمور و فرت صد و فرت  
 و شرور و افتخار ایدر و بعضی در که ن بوقدر کره زنا ایتشیدن و بعضی  
 بن نیج مجلس لیده لهو و غنا قلمشیدن و دخی معلوم اولسون که  
 خلقه تحقیر له نگاه و اما نکه نظر و کند و ده عظمت تصور انکله حق  
 و اجبه شرعی و عقلیه ن تجا و زانکدر مثلاً بر امیر متکبر یا وزیر

در میان عسکرها و  
 متکبران و متجبران



مستجیر بر فقیه فقیر کذر و اکا کمال غرور و نخوت و نظر ابله انی حقیر و  
 کند و خطیر ظن بدوب سلام حقنی که سر نمونه شرعاً واجب و عقلاً مستجاب  
 ترک ایدوب بلکه درست نظره از آنی کور میوب سلام قصد ابله و خجسته  
 لایق کور میوب ایما حیثیسم و اشارت ابرویه اکتفا و اندن طلب کوع ایما  
 ایلر پس کبر باطل که غایت جهل حاصل اولور عیاد اباست که حق جل و علا  
 منازعه و ردای کبریا و از ارعظمه که مخصوص حق در شرکت اعدا سینه  
 مسارعه در لاجرم بخلق اقیح و ذایل و اشنع خصایلدر و صاحبی  
 زمانه غضب انتقام حق و بطش و اخذ قهار مطلقه سیر و ملق مقرر و عز  
 مستعار فی لت حقیقی بمبدل اولق محقق و علما ایدر که سر ذنب و  
 عصیانک عقوبتی حق تعالی تغییر یا دار آخرت یا خیر ایستما حایر در الاجرمه  
 کبر و غرور که صاحبی دنیا و معاقب اولق مقرر و نظر مقبره عبرت  
 اولق مقرر در اما محض جمال که مثلاً آدم کند و نک ملا حبسی حسن و  
 جمیل و اسپاب امتنعنی فی الجملة جمیل اولد و عین سگند زکبر نخنده  
 داخل و غرور حدنه و اصل دکلدر نته کم بعض اصحاب جناب حضرت  
 رسالت پیامی ن صلی الله علیه و سلم سوال ایند بلکه یا رسول الله  
 سر بر غیر ثوبی جمیل و نعلی جدید اولد و عین سترش سر بر میر سگبر قننه  
 با حق و اهل کبر و نخوت و عین مستحی اولور می حضرت علیه الصلو و السلام  
 میوردی اول کبر دکل جبال در ان آید جمیل حب الجمال و لکن اکبر بط  
 الحق و عظم الناس یعنی حق جل و علا جمیل در جمالی سور لکن کبر بط حق

حق و عظم الناس بطر فتح با و طایله سر کشک در که کبر دن ناشی اولور  
 و عظم فتح غین سکون میله تحقیر و امانت در یعنی کبر اولد که حق جل  
 اولد قد غرور و نخوت دن مطیع و میوب سر کشک قیده و حق جل و علا  
 قویغز لینه حقارت و امانتله نظر ایدره علاج کبر عجب علاجه قریب  
 زیر البرک سبب و علنی عجب در پس عجب مرتفع اولنجی کبر و خجسته من دفع  
 اولور و معظم علاجی اولد که کند و کی مجر و ذلت و حقارت و  
 مسکنتی و کبریا و عظمت حق و جبروت قهار مطلقه با حفظ قلوب  
 کند و سنی ذلیل و اقل قلیل اید و کین تحقیر ایتمکله شکر شایین  
 کبر و طغیان فی مملکت وجود ندن تفریق ابله اگر چه بود ایدره نک منتها  
 من عرف نفسه فقد عرف ربه مقامی در زیر انفسی مجر و ذلت و فقر  
 فایله ملاحظه تعریف ایدن ربی قدرت و غت و غنا و بقایله توصیف  
 اما دفع رویت کبر و کسب فضیلت تواضع ایتمکله کبر سینه سید و کی مرتبه  
 ملاحظه کافی در و اول بود که نامل ایدره که انسانک اولی عدم محض و نفی  
 و عدم دن ادنی نه نسنه اولد و عقل نفی دن اقل ناشی بوله بعده نطفه  
 مستفاده و علقه مستحق اولد و نعی حالی در و اول خالده هوان  
 استقدار ندن بی ضرورت فکر و اسمی بی کنایت ذکر او نفعه نه اولد  
 و صورت انسانی ایلد بهره مند و نفی روحه فی الجملة ارجمند اولد دن  
 صکره ضعف قوت و فتوریت نهایتنه و جمیع ضروریاتنه  
 احتیاج الی غیر غایتنه اولسه کرک جون بوم تبه دن خجسته و

مطلب در فکر نفس خود را می



انسانیت ظاهره که فی الجمله استعداد علم و عمل در آن تلقی آید  
 امور معاش و لوازم حرکت و انتعاش در متعلق مستند اول و دومی  
 معروف و نوجو اشیا و اسباب مهمات و لوازم محتاج و موقوف  
 که نزاردن یکی مفقود و بسیار داند که ناموجود اولی محنت و  
 غماقربنی بل مردن و فاسد شدن و اولی مقرر اولور. مثلا شربت آب  
 کشت زار وجودین کون سیراب بفرستد خرمین وجودی تشعشع شده  
 محترق و لوب هلاک اولور و اگر اول شربت آب میراب سفلدن  
 خروج آیتنر نه مرض حبس البولدن اعضایی بی مقرر و لوب وجودی  
 تلف بولور روز کاری و جاع و استقام عرضدن کند و صیقل و  
 بخاری خزان آلام حد و ثقل تیرد و اولی مقدار بر مراد و اصل اولور نه  
 و اصل کل بعضی مالی حاصل اولور نه اکثری حاصل و کلدز سر کون بندن خراج  
 نجاسات و تنقیه فاذوات اینکله مباشر و شعر و وسیع ظفر و در  
 که فضلات بدن در زاله آیتنر نه حیوان قبیح المنظر صورتند ظاهر اولور  
 آخرام و منتهای عمرند الم موده اسیر و محنت فانیه مبتلا و منرار حمله  
 پرورده اند و کی بدنی رهین زمین و کفر قار تفرق و بی قیج و صید  
 روئی موبدن و ان و سور و اطراف اعضا و انشای خزانده  
 دوان بختن رایج و قیج صورتدن اصحاب اجایی تار حشرات  
 اعضا شدن اکل و خراطین خزاندن شارب اولور که بوجه اول  
 و بیویسی در اسوال اخرویسی که شراب مطهره و عقاید مسطره و مبین

بوی چرکین

مبین اولمشد اول بر در جان گاه و الم و لسوز در که انی ملاحظه  
 ایدن کمسنه بر و ادر که جمیع عمرند بر خط حزن غصه ناری و بر عت  
 تا بخانه در و نه مهان فرج و سرور طاری و مینه کلیم که کبر و غرور  
 انبای حسنی آزرده و محزون و عجایب عجب و غایر غرور محزون قلبند  
 محزون اولور. انالند و انالیب راجون **علاج آیتنر** که کمسنه  
 سخریه یالوب خاطری محزون و قلبینی کسور و کلدز استند ایدن کمسنه  
 کاسی غرضی اضحاک ارباب دولت و تفریح اصحاب جاه و غفلت و کلدز  
 اولور و بو حال را ذل ناسدز که کسب طعام دنیا و اکل طعام  
 حلوا ایچون منعمان مغرور و دنیا داران از حق دور مجالنه  
 حاضر اولور و انلری اضحاک و تفریح ایچون دیوان مضاحک و  
 مسخر او قورلر و کاسی کبر و سفاسندن ظاهر و تحصیل خنده  
 اینکچون بعضی کس نه لردن صادر اولور و بو حال غالباً صفت  
 جلیان سقیه و بزرگ زادگان بی عقل و تنبیه در که جاه آبا و  
 جاهلیت مهمات بدنی به صغر سن داشت عمرده مخالفت معلوم  
 ادیب ایدوب و زیور علم و ادب و کوه علم و وقار و موروث و  
 مکتبندن بی نصیب اولورلر سر کمسنه که مجالس لرنه مبتلا و  
 مصاحبت و مقارن تکریمه پر بلا اولور انی منسخر اینکله کند و لره  
 جذب قهقهه و سرور ایدرلر و فلان کشی می مژه لندک دیو بخت و  
 جنور بولورلر بو مقوله بی ادب جلی لک اکثری واسطه و او آخر عمر لرنه



محرور و منکوب و برش افرونی استعالی ایام مستحکم و معلول  
**نظم** مرحوانی که بی ادب باشد کرب سیری رسد عجب باشد  
و بود ذیلت فراح ردیلتنه قریب علاجی دخی انوک علاجیه مناسب  
نسب در اما انکه زیور عقل و ادله معروف و حلیه مردی حریله  
موصوف اوله کمسنه متنسخر و استنزه انکه کانه کارونه کمسنه  
انگری سنخه ایدمکه خوار اولور لر و احادیث روایته و  
اولمش در که دنیا ده عباد اللهی متنسخر و استنزه ایدمکه کانه کارونه  
قیامتده خرامی عمل و یاد اش کار بود جمله اولاک حق جل و علا فرمایله  
جنت قبولی ترشولر نه مفتوح و کشاده و اندوخی دخول و وصول  
مهی و اماده اولمشکن فی الحال کام موجود و مغفود و باب مفتوح  
اولوب الم و انخار حجت و محنت و اضطراب حرمان و خیب  
عارض و ظاهر اولاک لسان قلم شرخندن عاجز و قاصر اوله جون اول قبول  
مسدود و بنوکر بو محنت و کرب سیری مردود اوله فی الحال بیاب دخی  
مفتوح و بنوکر صیق صدر لری فی الحجه مشروح اولوب ینه دخول  
مشرف و وصوله قریب و بلخی اولاب دخی مسرود اولوب ینه  
خرین کیب مبتلای غم حرمان اولور و علی هذا القیاس بوکشی  
الایه مبتلا و آخر حرمان عظیم الیه پید اولور و بوخبری مؤید و بو  
حدیثی مؤید که مستنزه جفته نازل اولمشدر که الله شهنری  
بهم و بقدر سسم فی طبعیا هم عیون اما **علاج** غم که وفاتک

وفاتک ضدی و ملغله موسوم بغایت حسنت قیه و خلق مذموم  
انکچو ندر که برکسنه اصلا غدر اید و کینه مغترف اولور و کند و زعمنده  
بو صفتکه متصف اولور و غدر نیچو غدر مالد اولور و جاه و  
اقباله اولور و محبت و مودت و اخلاص صداقتده اولور  
و اهل حرم و خدم و حشمده اولور جمیع احوال و اصناف ده مهم  
خصوصا ارباب دولت و سلاطین صاحب شوکتله غایتده عیب  
عظیم در و شریعت احمدی و طریقه پاک محمدی صلی الله علیه و سلم  
غدر در تحذیر عظیم و منع و زجر و عهدده و فایتمکه امر و نقص  
عهد در نهی چوقدر و خواجه نصیر صفت غدر از تراک طایفه سنه  
چوقدر و فاکه ضدی در روم و حبش حبسنده چوقدر اما **علاج** ضمیم  
ضمیم غیری ضعیف و پچاره پلوب انتقام تحمیل بار ظلم استمکدر ظلم و  
انظلامک بختدن که مرور ایتشد در ضیمک دخی قیچی معلوم اولمشدر  
عاقل لیبیه لایق و کله که انتقام امرنده انتقام ایده خصوصاً قدرت  
حاصل اولد قدر صکره زیر قدرتک شکری عفو عن المجرم در و انتقام  
اول وقت جایز اولور که ترکی ضرر عظیمه مؤدی اوله پس انتقام فی اولی عقل  
صحیحله مشاورت و رائی تجربه الیه عمل ایچکه مبادرت ایتماک که کدر  
عاقبت مؤدی اولیه و جول لعلسانی ده فضیلت علم و حلیه علم حاصل  
اوله ترک انتقام و سلک اهل عفو و انتظام ایتمه سنی اولور  
اما **علاج** منافست شنی نفیس تحصیلنده منازعه و محاسده ایچکه



چون منافعه نیک سببی شایسته طالب و اسباب حسنه رعب  
 اولمقد ز پس حکما و دیگر که امتعه و اسباب بنویسند رغبته و طلب و  
 تحصیل اکتسابنده شوق شریه و شعب اصحاب دولت و ارباب قدرت  
 و مکتب اولنده لایق پستخس و کلد و بوقظه قالدی که اوساط ان  
 انوک جمع شتاق و ممت و نهمند که سبب تحصیل سمته شتاق اوله  
 زیر آ عالم کون فساد که مکتبانی مرض فساد و لغو اند مبتلا و جهان  
 ناپاید ارک جو امر زو امر و طرف تحفی اسیر قیام و گرفتار بلای بی  
 پس اگر پادشاه خطیر یا امیر کبیر تحف و نفایس سباب و غرایب  
 جو امر کیا جمع حریص و مبتلا و طایر ممتی بود که گرفتار اولند ممکن  
 روزگار غدار عادت غدر و پوفالینگی بدیدار ایدوب اول تحفه مرغ  
 و یاد کار عالی مقداری عرضه ملک و بوار ایدوب اول صاحب دولته  
 اولمقد خیر و قریه طاری اوله که حسادی طعن ملامت و تشفی و شفا  
 اید لرنه کم **حکایت** اولمقد که پادشاه اردن ی سینه بر طو  
 بلور مدور و منور و انواع رسوم صنایع و نقوش بدایع ایلد و  
 مصور که کره ستمتینر خیمه نایل و حلقه حامل و میرنده اکا تشبه  
 ایتمکچون کاه حسن الاشکال شکل المپتدیر دیوب بدر اولوردی و کا  
 کوی صالنه نایل و میدان اجتماع و اتصالنده بی جایل اولمقد  
 کند و بی شکل بلالی ده کوپستروب جنبند بی قدر اولوردی **نظم**  
 بر مهر و ماه شکل که نه خرج جبری **مصرع** و شام مهینه اولوردی

پیشکش و اتخاف ایدوب پادشاهک زلال زغبتهن جوی استخانه  
 پاک و صاف ایلد و غایت میل خاطر و استخانی باطن و ظاهر ازانی  
 ایدوب سپوردی که خزانة خاصه حفظ و حراست و تجلیه و تصفیه  
 بذل مقدور و غایت رعایت ایدوب له مجالس نرسنت و محال  
 سلوتمه فرمان ایدوبی کتورر ارشاده سندن جلب افراح  
 و سلب اتراح ایدوبی بر مدت احوال بو اسلوب اوزره جاری  
 اولوب یوما فیوما پادشاهک مرض محبت جو مر مرغوب شرا  
 و عروق قلوبنه ساری اولدی ناکاه بر کون سیلاب طبع زمانه دید  
 کبی جوی جوی پوفالینقه که انوک اوزرینه مجبول و مجبور در پیدا اولد  
 و شکست طوب خوب و جو مر مرغوب ایتمکله شیشه دل پادشاه  
 و بندکان در کامی منکسر و شیدا ایلدی **م** و سهم الزایا با انقا  
**مصرع** مرکه مرغوب اوله اکا زیان ارتوق ایر **م** هر چند  
 صادق نظیرین لمغچون اطراف عالمده جست و جو ایتدیر اولمقدی  
 و استادان ذوق و چایکدستان فایق نیجه کم ترکیب و تصانیف  
 گفت و گو قلندر چارده اولمقدی **م** شیشه جو کم صندی کیمدر لیسانی در  
 فراق جو سر دل شامه عرض و موجب مرض اولوب الامی تضاعف و احراق  
 ترا و فایلدی قریب اولدی که تدرس مملکت ده عاجز و حایر و نظم  
 مصاحبه دین و دولندن قاصر اولد **م**  
 نباید دادن اندر جبر کس دل که دل برداشتن کار است مشکل

شراین  
 مجاری رود  
 حیوانه در



و بوحکایتک خلافتی و منافست صفتی در اول **حکایت**  
 که فقیر بعضی عظمای امرا در آن ایام که بامشافه کورد کلین روستا  
 و عیان مشاهده ایند کلین بود و جمله حکایت ایله بر که آفتاب آسمان  
 خلافت و سرو بوستان جود و زرافت. ظل ظلیل الهی آینه جمال  
 شامی کو مرتاج جهانگیری و کیتی ستانی افسر فرمان و اینی حکومت  
 رانی اول پادشاه جهان بخش آفتاب بشیر جهانگیری اقی نیامدن  
 جهره کشای و لسته خاور و باختر میانه ظلام ظلم و ضلالتن سر  
 اثر قلمز و چون همای آسمان پرواز بر لبخ و توفیق رفیع اطراف صحرای  
 محاکک وجوده دایره و کوه و دشت ظهور و نموده طایر اولسه.  
 مداد آب تیره بخت اول کشی در که خامه و اخط فرمانه متابعت قلمقد  
 ترک سر غمز **مستوی** شهنشاهی که اجداد عظامش  
 اب نامی و جد نیک نامش همه شامان با فرزند و بکین  
 الی عشر کرام من سلاطین پناه شرع و کشف اهل ایمان  
 شهنشاه جهان سلطان سلیمان **حضر** بزرگه ابا کرام  
 و اجداد عظامدن بر کو مرتضی و نادر که کو مرتضی ناسان عالم  
 تخمین قیمتند عاجز و قاصر ایدی انتقال انجمنی و غایت  
 نفاست و کران بهایغدن جمیل شرفیه تعلیق اولمشدی و قلاده  
 کردن بغل بی شبه و مثلنده داخل اولمغه توفیق بولمشدی اتفاق  
 طبع سعادت فرجامی آرزوی خلوت حمام ادوب. قلاده جمالی

دن

حایلی کردن شرفیندن بیرون قیلوب خدمتکاره تسلیم سور مشیر  
 نافر جامی دور ایام اول کو سرک او ستنه او شمش. و اول جو تفرس کف مشیر  
 مرمر او ستنه دو شمش صلابت مرمر دن اول کو سر خرد. و خدمتکار  
 جام عیشی پر زرد او ملشن فی الحال مسکینک کو سر در اکی سنک خیردن  
 سگست بولوب کنار ساحل حسرتده آب حیاتدن علاج ست آیمش  
 چون حضرت آسمان فعت خلوت حمامدن چاقوب قصه کومه و افت  
 و واقعه حیرت خدمتکاره عارف اولمش سینه پر شرفی کردیم و  
 اسفدن عاری و زبان شرفنه کلمه طنبیه الحمد لله جاری اولوب پورش  
 بو کو سرلی و فانی پادشاهی است. و کلاه شکوننی سنک اجله است  
 ایلدی محمد اسد که نیم کو سر طالع بو سنکی شکسته و قبای نقاشی و لثم فی رسته  
 فایسته ایلدی امید در که کو سر سلطنت ساهایی راز جمیل سعادتده  
 معلق و کردن ایام طوق حکومت و ابالتنه مطوق اوله دیوب قطعاً  
 کرد انفعال لری وجود شرفنه التصاق و اتصال انجمنی بیوردی که سوز  
 خدمتکار اصلا نم و تشوشه کفر ارا و ملسو. و کل نشاط خزان اندوه  
 قید تعلقات اسباب نیای پوفادن زاده و حقیقه جانی ارقام حرص طلبدن  
 ساده اولمق دعویسین ایلن بو خلقه مالک و بو طرفه ساکن اولسو **نظم**  
 ذی المعالی فیعلون مرتعالی. بکذا همز و الا فلا **سبیت**  
 غلام هممت آنم که زیر چرخ کبود ز سر حره رنگ تعلیق پذیرد از دست  
 خواجه نصیر ایدر یو دید کمز ملوک و اکابر اچوندر اما ادانی و او اسطناس



میل تحف امتنع و نفایس ببا بدن احتراز و احتراز استمک لازم و واجب  
 زیرا بر کوفت نفس متاع خطیر بر مردم دنی و حقیق که حوزه تصرف بقدر اقتضا  
 داخل اولسه متعلقاتی انوک بدین خراج ایتمک طالب ملکدن انترای ایتمک  
 میل و راغب اولسه کر که اگر دفع و منع ایدر سه گرفتار بلایا و توایب اولوز اگر  
 بذل اعطا ایدر سه نسیم و جزی دن ایسر محرج مصایب اولوز اگر استدا  
 بو مقوله متاع مرغوبک اکتسابدن اجتناب و اوقات سندن امتناع  
 و انتهایتمیش اولیدی بو ورطه میبستلا و بو کرداب محشده غریب  
 آشوب بلایا و لمزیدی بو ذکر ایدر کموز مرض غضبک علماجنی اعلام  
 و اول مایده بیان انواع و اقسام در و مکره سه که عدالت شرطنی  
 رعایت و طرفین فراط و تفریطدن کند و بی حفظ و حمایت اولسه  
 علاج غضب کا آسان اولوز زیرا مرض اعتدال دن خروج در چون  
 حد اعتدال رعایت اولنه غضب مرضی بله اعتداله میبستلا اولوز  
 و بعض اشخاص شده غضبی بجا دلتن و رجولیت و نفس انسانی بی کمال  
 و مرتبت عدا ایدر لکن خیال فاسد و اندیشه کاسد در زیرا عیبت  
 فضیلت در و خلق مزبور رجولیت در زیرا سبب قیاح و موجب فساد  
 بو مقوله غضب صاحبی ایم معذب اولد و غندن غیری اصحاب و احباب  
 و خدم و حشم و اهل و عیال و نساور جال کاه زبان تازیانه و کاتانی زبانه  
 زبانندن محزون شکسته و دکیر و موبسته اولور لکن ادنی خطا در  
 متقابل سنده حدت ایدر و نه و کلوان لرینت ایلمه لر بو عتف و

و شدت قیلوز تعزیر ایتمک استسه عدد ضری حد دن بیرون تا دیب  
 ایلمه دشنامی قطع راسدن افزون اولوز و شیاعت قوت بدن و قدر  
 کشتی گرفتن کله بلکه شیاع شدید و بها در جلیده اولد که وقت غضبه  
 کام نفس تو سنی ضابط و مسکام آشوب در یاخی خشمده کشتی اضطراب  
 رسنفی ساحل صبر آرامه رابط اولد نه کم جناب سالت پناهی صلی الله  
 علیه و سلم پیور که لیس الشدید بالصرع غما الشدید الذی یملک نفسه عند  
 الغضب **قطعه** بهلوان نیست انکه در کشتی  
 بهلوان در کربیند ازد بهلوان آن بود که گاه غضب  
 نفس آماره راز بون سازد و بعض غر و اندن مدینه منوره  
 جوع پیور و قدرنده زبان معجزیانی پیور دی که رجحان من کجا دالا  
 الی کجا و الا کبر چون سلک صحته انتظامه مشرف اولور غرای  
 کفاری جهاد اکبر سلیدر ایدر یار رسول اسد جهاد اکبره در دیو رسول  
 قیلد یلر حضرت صلی الله علیه و سلم پیور دی نفسله جنک ایتمک جهاد اکبر  
 و دخی روایت اولنور که اعدا عدو ک نفسک التی من جنیک بعض  
 عرفا دیدلر که قاتلو الله من یلوکم من الکفار ایه کریمه پسند نفیله  
 ایتمک اشارت وار در زیرا سلطان روحه که مؤمن در اقرب اولان  
 کافر نفس آماره در و تا نفس آماره کدن مطمئنه لکنه انتقال تیمنه اکام  
 مسلمان اطلاتی حقیقت ده مجاز و طریقته بی جواز **نظم**  
 ای دل تو دی همدم نشانی و ز کرده پیوده پشیمان نشانی

مطلب



قاضی و فقیه و مفتی مولانا این جمله شدی و لی مسلمان  
 و تهذیب نفس و تبدل خلق اتیم طایفه و بعضی اول مرتبه سلطان غضبه  
 و دایره عقل و فکر و منخلع اول و لور که غضب افراد انسان شتم و ضرب  
 خدام و غلام در جه سندن منزل ایدوب حیوانات عجم که جمله حرکتی  
 معقول و مناسب و موافق مراد مالک و صاحب اول و ملحق محال در غضب  
 تهدید و شتم و ضرب و تشدید ایلر بار که مسکین ضعیف و نزال ویر  
 علی الاتصال یا در مانده و زبون لکن گاه سورجوب یاد و شسته  
 را کبی غضب و جنون شدن ضرب هم از له پهلوسنی غرق خون یا تازانه و  
 جو به کف و سر و من مود و بیرون ایلر و بعضی شتم سپوده و لعن و مشرعه  
 که جانور انوک فمندن فایغ و ازاد در کند و زبان فرسوده و کرد و نرط  
 لغت مغلول و صیغه اعمال الوده ایلر و لعن انسان و اب اهل ایمان  
 غایتده لازم الاجتناب و شرح شریف ده منع عظم وارد اولشده  
 حتی بر خاتون کسفر شریفه جناب رسالت پانی صلی الله علیه و سلم  
 ناکاه نافه سینه لغت ایلدی حضرت علیه الصلوٰه والسلام غایت متنازل اولو  
 فرمان بوردی که بونا طعنه بزم همراه اولسون پس تو تک سباب و جسد  
 الی طرافه عاری لیده قویوب بیانه صالده و بعضی خیال کند و جهالتی ختم  
 و کند و کند و شتم ایتمکه شروع ایدوب بره فلان فلان طواری یو کند و یه  
 یا خود بره فلان فلان صند و غی و یو بایع پیکانه قد ف نامشروع ایلر و بعض  
 جهال بومرتبه دن دخی منزل ایدوب جهاد محضه شتم و ضرب و ادراک جزئی

جزئی دن بی بهره اولان اجسامه جنک و حرب ایدر کلیدی تیراجله به  
 شکست ایتمکچون او ستنه تیر صابر و دلبندی مرادی اوزره صابر منسه  
 پیره وروب او ستنه دیمه لر چیلر و قلم مرادی اوزره قطع اولر و غضب  
 شکست ایدر و مرادی علیظ اولورسه و اتنی خاکه لیست ایلر و بعض  
 کشتی نشین اولد قده باد مرادی اوزره اسمسه غضب و سخط ایدر و باد که  
 امر حقه نامور در پیکناه شتم ایدوب سقط سویلر و بونک امثالی افکار  
 فی الحقیقه فاعلمه سبب ضحک استهز و عجب در بین العقلا فصاحت و  
 رسو الغنه سبب و غضب محض فضیلت شجاعتدن دور در انی شجاعت  
 اکلیین جاهل مغرور در حریف بومقوله کلمات سابقا و تیشی  
 و بونوع فصیح سمیت کنارش و دشمنی لکن نصیحت و بنده حرص از  
 اولمعان اعاده پسندن احتراز اولندی حکیم فضل ابوعلی بن سکویه  
**حکایت** ایدر که بعضی سفها کبی لوده شعاع ماه طوفور ریده نومنی  
 اقباه ایدر دی بعضی امراض رطوبه مبتلا اولد قده بچو ماه ایدر دی واک  
 بچو ماسی که بی نور در شعر ابجد مشهور در که کویا بچو ماسه تقوید  
 مرادی کلابه شبیه ایتمکدی که جنس کلاب بعضی متاب ایتمکله موصوف  
 اولور و متبانی ووردن کور و بچو بچو حساب ایتمکدی مشهور و معروف  
 شتم و میشلر در **پیت** نور می شاند و سبک بانک می زند  
 سبک را بر سر خشم تو از ما شست و کیفیات جسمانی  
 ضد بالعرض خنده سبب اولد و غی کبی کیفیات نفسانی ده دخی ضد



بالعرض ضدک وجودینه سبب مفی و علت داعی اولور مثلما بعض  
 استیلائی شهودند غضبه مبتلا اولور مشتھائی اولانسه رطوبت  
 خریص مال و منال فخر ادی المہ پرینج و ملال اولور چشم و غضب اظہار  
 ایلر و نیجه سین شتم و ضرب و نیجه سیدل پیکناه جنگ و حرب ایلر و مبتلا  
 قوت شہوت باہ اولور حد و شرعدن تجاوز ایدر کراه ادا نیست  
 و قضای شہوت ایدر جلی ماده لکریز و اگر ماده دست تقدی سندن  
 کریزان و اینق اولمغله قضای را و نفس تارہ سینہ عایتق اولسنه آتش  
 غضبی فروزان کند و سنی نیجه نسنه دخی سوزان اولور پس علاج ایلر که  
 ملاحظه المیہ کہ خریص جوان و طلبندہ پویان اولدوغی نسنه فانی و  
 بی بقا بلکه حرام و مستلزم عذاب خدا در پس فقدان مضطرب و تش  
 غضبہ طلبت املق کرک بلکه حرام ایسه حاصل اولدوغی سکر و حرام  
 کنوده اولان اخلاق غضب متعلی طلب اولان شتھائی قوت اولدوغی  
 صکره کرو حصوله سبب لمر پس قوت مطلوب المذون زاید احراق  
 غضب المذون مبتلاک وجهی در بوفکر و ملاحظه ایدوب کند و نمکین و  
 آتش غضبہ لشکر و یرمک کرک و اسد الموفق و المعین **علاج بدک**  
 بد دل لک قورقاق و زبون عاجز اولور غضب و حمیت محلی اولان  
 یرلرده اصل شتم و غضب ایتوب خمود و خمودندن نیجه مضر حاصل  
 اولمقدز جو غضب انسانک قوی سندن بر قوت لازم و نفس طاقه  
 انسانیه نک خمودن بر خادم در پس انوک دخی موضع استعمال و محال

اوله

خدمتی وارد که استعمال و خدمتی ایله مهمات نفس استحکال اولور  
 نظام وجود و کمالات و کارخانه کسب سعادات انسانیه خلل کلک  
 مقرر در اگر غضب بالکلیه فی موقع اولیدی حکیم صانع که کارخانه  
 ابداعنده عبت محض غیر واقع در انی خلقت آدمی ده که خلیفه اعظم و  
 مکرم خاصی ایلر کرم در خلق و وضع اتیریدی پس شل محله که اراد  
 انتقام طرفه حرکت اولی ایدوکی معلوم اوله اول محله سکون  
 جمود جین مردود و خلق مذموم در و اندن متولد اولان امراض  
 و اکامه تب اولان اعراض بولر در اول مهمات نفس یعنی خواص  
 عارض اولق اکنجی سور عیش یعنی امر معاشنه خلل طاری اولق او  
 طمع فاسد خلقدن انوک حقنه حادث اولمقدز در دخی اموره  
 قلت ثبات بشی کسل و توانی که موجب رد ایل و منافی فضایل  
 عارض اولمقدز اکنجی ظلمه ظلمه ممکن و قوت طومقدز بدیخی  
 اهل اولاد و عیال و اقاربندہ فضاح ظهور اسکر سکر بخاری اول  
 و ادانی شتم و قذف بل ضرب جرح اسکر طقوز بخاری بیچاره  
 مؤدی و لمقدز او بخاری بعض مهمات معطل قلمقدز و بومضک  
 علاجی سایر امراض کی ماده سین قطع و سبب فاع اسکر اولور  
 و طریق اولدر که نفس تنبیه اولنه که بومحله سکون جمود و سکوت و  
 مضرد و حمیت و غیره منافی در ذکر انید و کمز مضرانی که عدم حرکت  
 غضبند ناشی در تذکر و حمیت و غضبک عدندن متولد اولان خلل



و میانه تفکر ایدوب نفسده بحسب الخلقه مرکوز و کمون اولای غضبی  
 تحریک یک کرک زیر اسب بر نفس قوت غضبند خالی دکلدر غایبی بعضی  
 نفوسده ضعیف اولوب بعضی موانع سببی بله مخفی اولمش اوله  
 اما با کلیه معدوم و مستفی اولمق ممکن دکلدر پس تش ضعیف نفخ  
 متواتر ایلد التهاب و اشتعال اندوکی کبی غضب کامن دخی تحریکات  
 متواتر ایلد شغل اولوز و بمقوله علل جات طالب اولدو بعد  
 و بعضی حکامدن مروی در که بعضی مخاوف و حروب عظیمه بکند و بیلان  
 دکل مکن حاضر اولودی و دریا موج ایتد که کشتی لره رکوب  
 ایدوب مقاسات تلاطم امواج ایدردی غرضی ایدی که صبر و  
 ثبات فضیلتی اکتساب و جزع و فرغ و ذیلتدن اجتناب ایده  
 و بعضی دیشک تحریک غضب علل جندن بری اولد که بعضی  
 کمسنه لریله مجادله و مخاصمه اولنه اما بشرط آنکه مخاصمه و مجادله  
 بلکه و ضرر کلی بیودی اولمق احتمالی اولمیه زیر مخاصمه و مجادله رها  
 البته غضب حرکت ایتد کرک پس نفس تحریک غضبه مقاد و داعیه  
 حمیت و غیره مقاد اولوز لابد محل غضب موقع انتقام اولدوغی  
 برده حرکت ایدوب و ذیلت خموددن خلاص اولوز اما احتیاط  
 اتمک کرک که خصام و جدال حد اعتدالدن تجاوز و تعدی اتمنه که  
 فضیلت طلب ایدکن و ذیلت مبتلا اولمیه که الشی اذا جاوز حده  
 انقلاب ضده **علاج خوف** خوف بر کیفیت نفسانیه در که نفس

نفسه عارض اولوز اول زمانده که کذویه بر کرده ایشمک توقع ایلنه  
 و اول مکر و مک دفعنه قادر اولمیه زیر دفع مکر و سه قادر اولمق محل  
 خوف اولمز و توقع مکر و سه زمان مستقبلده اولوز پس بوندن خالی  
 دکل که مکر و سه متوقع ضروری اوله یا غیر ضروری اوله غیر ضروری اولد  
 سببی خایف اولان کمسنه نک فعلی اوله یا انوک فعلی اولمیه و علی کل حال  
 خوف ایلک جائز و لایق دکل در اما امر ضروری اولمق خوف جائز اولد  
 دکل اید و کتاک بیانی بود که چون بر هر حال اول امر مقدرک و قوعی مقرر  
 اوله و قوعندن نجه زمان اول الم حکمک مفاسی در و نسیله اوج  
 محنتی نقد ایتکه موجب در تا مل اولنسه بومعنی ده استیصال بلا و استیصال  
 عنادن غیر نی میفید در و بوخوف سپوده سببی اید نجه مصداق  
 اتمامندن قاصر و نجه کمالات و سعادتک تحصیلندن عاجز اولمق  
 و بعضی شعرای عجم نه خوب دیشد  
 غم نا آمده خوردن مقدم رنجید  
 سمان شرکه با فردا کارم کار فردا  
 اگر ضروری اولوب اما غیر فعلی اولور سه نینه خوف جائز دکلدر زیر جو  
 ممکن در وقوعی و عدم وقوعی برابر در پس وقوعین مقرر سلوب الم خوف  
 مبتلا اولمیه نک و جوی در با آنکه قسم اولده دید و مکر کبی وقوعی مقرر ایلدی  
 ایستجالی غم اولمق جائز دکلدر اول مکر و سه واقع اوله جوی ایلد دخی اولد  
 کورله پیشین الم و نقد غصه و غم حکمک نه لازم و اگر سببی کند و  
 فعلی ایلد پس کرکدر اول فعلدن که سبب امر مخوف و مکر و سه و جالب



محنت و اندوه در اختراز و اجتناب آید که چون فعل قبیح که مقتضای  
 عقاب و جرم شنیع که خاتمه سی منفی عذاب اولی احتمال اوله  
 عاقل اندن اجتناب اینک لازم و خردمند عاقبت اندیش اندن اختراز  
 اینک واجب و حالا سور عاقبتی مخفی اولمغله اقدام اسمک عاقله لایق  
 و خردمند رواد کلدر زیر چون که عاقبت و خیم ممکن در ممکن طرفنی  
 علی السویه در پیش قوع احتمالی دخی وارد و واقع اولمغله احتمال بنا اقدام  
 اولمغله مقتضای عقل صحیح و کلدر خصوصاً که بعضی اسباب وقوع حاصل  
 و ممکن طرف وقوعی فی الجمله رجحان به سینه و اصل اولمش اوله  
 و قسم ثانی خوف ممکن واجب الوقوع اتحاذا اینک فتمندن اوله دخی کمی  
 بر قسم دخی ممکن متمنع الوقوع اتحاذا اینک و ایکسبی دخی قصور عقل و نقصان  
 فتمندن ناشی در **علاج خوف موت** چون خوف موت جمله خوف  
 غالب مستعلی در پیش لازم که بوباید اطناب اطناب محدود و خیمه  
 باب خوف مسدود قلنه زیر خوف پیوده تحصیل کماله مانع و قاع  
 و تضييع اوقات مؤدی اولمغله طالب سعاده غیر لائق در اول معلوم  
 اولسون که موت فانی محض و انعدام صرف و کلدر زیر مقدمه کما  
 بیان ایلدر که نفس انسانی نه فنا و هلاک عارض ملق محال بلکه موت  
 قوامی جسمیک بطلانی و ترکیب آب کل که سنگنای محنت و پیغوله غم و  
 کر بند منعدم و جار دیوار غنا صردن مؤلف اولان که قهر سلطان و  
 منهدم اولمقد و نفوس ضلله و ارواح کامله نسبت که عالم قدس و

۱۴۵  
 قدس طهارت و نرسنگاه تجرد و سعاده آشنایق آتیش در  
 و فضا و روضه رضوانه طایر و کسکه عرش حوالی سنده و  
 اولمش در بدن قفس تنک و سنگنای محنت اسنک در تنه کم  
 بعضی عزیز لر دیشلدر  
 مرغی ز حرم در قفس تنک نشیت  
 آمد ز کرم بر قفس تنک شکست  
 او جلوه ز نمان کر قفس تنک برست  
 مانا له کنان کر قفس تنک بحست  
 پس خوف موت یا موت نه درانی بلیوب عدم محض و نفی صرف  
 اکیلیوب وجود که خیر محض اندن مفارقت آیده جلوه خوف اسنک  
 اوله یا نفس موده الم و وجع تصور اینک اوله یا موده  
 بعضی کمالک نقصانی و سعادت فواتی و ارجیال اینک اوله یا  
 مابعد موت ده محمل اولان عذاب عقاب و وحشت و کربندن  
 خوف اسنک اوله یا خود اولاد و انساب و اصحاب احباب  
 و درسم و دنیا و اسپان عقارندن دور و مجور اولمش سف  
 و تمهیدن اوله یا خود احوال موت و امور آخرتده متجیر اولوب  
 بر جانب جرم و عقد قلبی میله بر طرفه غم ایتوب وادی حیرتده یا  
 و تیه جهالتده دائم اولد و غندن اوله اما چون ملاحظه صحیح المله  
 اعتبار و مقتضای عقل صحیح ایلد تذکر و افکار ایلنه معلوم اولور که



بواوردن برسی موجب خوف و هرجت و مورت بیم و دشت  
 و کلد اما اول که موتی عدم محض و نفی خيال اکملی انوک بطلان  
 بیان و عیان آید که تکرار لازم دکلر اما راجحه خواه افضل الکر  
 کاشی ذکر آید که بوسعاده میور شد در **راحمه**  
 از مرکب تن ای حکیم چندین مهراس  
 بر خیز خواب جهل بن کربقاس  
 سم نوز تو و همست و کر نه این مرکب  
 پیوستن عقلست و بریدن ز حواس  
 اما ثانی که موتی الم و وجع جسمانی بلکه در انوک دفعی اولد که موت  
 عدم حیات و زوال احساس در الم که ادراک منافی در وجود حیات  
 و بقای احساس اولد و پس بنده الم جسمانی اولمز و اگر سکران زبانه  
 اولان المدن خوف آید رسه بچشم که صبح الم اولینه نته کم بعضی مرضی تکلم  
 آید کن تسلیم روح آید لر و صبح الم احساس غیر لر و اگر بر حال الم  
 نته کم طوائف اخبار شرع شریفه وارد اولشد انوک دفعی خوف علاج  
 عامی آید اوله که چون مکروه مقرر و مقدر در سابقا خوف المین دخی ضم  
 آید و مکروه استقبالی به مکروه حالی علما و قلیمق طوع عقول دور  
 اما ثالث که موتی فوت کمالات و زوال سعادات تصور نمکد انک  
 بود که معلوم آید نه که بوقصور اطل در بلکه موت متمم حقیقت انسانی و سب  
 حصول سعادت حقیقی در حکمای قدمن حقیقت انسانی حی ناطقیت

مایت دیو تفسیر ایلد در موت حقیقت انسانی ده معتبر اولجی نیجه موت  
 فوت کمال اولور و سعادت حقیقی اتصال عالم قدس طهارتد بو  
 حالک کمالی موتدن صکره اولور پس نیجه موت زوال سعادت اولور  
 سما با بوقصور اول جا بلکه در که سعادت رفعت دنیوی و جاه و  
 حشمت صوری ظن آید و بوقرعه مبتلا اولنده صاحب سعادت  
 تشبیه المیوب نعمت و حشمت دنیوی الم متشع و مترقه و کمالات معنویه  
 و سعادات حقیقیه نامشبه اولان دنیا دار لر ی کور و ب یا لیت  
 لن مثل ما اوتی فارون انه لذو حظا عظیم در مسکین بی خبر در  
 سعادت حق عبادت و رفعت و جاه و غفلتدن آتیه و مال  
 اسباب تقرب رب الارباب در پس خوفک علاجی ملا خطه  
 که موت فوت سعادت دکل بلکه موجب در و عاقل و دانا قشده ظلمت  
 آبا و طبعیدن که نشاء دنیا در صحت عالم آخرت حسن اعلا و قفس  
 تنک محنت امنک جهان دوندن ریاض بساتین روحانیات مقرر  
 ارجح و اولی در و بویغوله تنک و سکای محنت امنک انس ممکن حشمت  
 و الفتنه دل سته اولان اول خنین کی در که رحم مادرده که جاتی تنک تیره  
 متولد اولد و نفی جهندن مستان لوب اندن اوسع مکان متشع اول  
 روشن مقام محال ظن آید و بوقرعه دنیا به خروج و مضیق معنادنی  
 ترک ایتمه راضی اولمز اما بی خبر در که طشره سی دخی اوسع و حسن و منزل  
 دنیا مضیق رحم نسبت اظیف ازین در و یا اول مرغی ادراک کی در که

مطلد

بمغوله  
بوجی



قفس تنگده مثوله اولوب باج و کلزارون که پر شکوفه و از نار درختی خبر  
 و حدائق و بساتین دن که مالامال انگور و تین درختی شعور اولدوغی چون  
 قفس تنگدن چقمقی عذاب الیم و فضایی جهان آسنگ ایتمکی بلای عظیم  
 پلنر که **بیرون اس قفس سیمه باجست و لاله زار**  
 مرغان صغیر زن که گذشت از حد انتظار **اما رابع که**  
 سبب خوف که بعد الموت احتمال اولان عذاب و عقاب و اموال  
 حشر و نشر و موقف حساب اولد انوک علاجی اولدر که سعی و جد و  
 افعال قبیحه و اخلاق رویه که موجب عذاب و مورت و مقتضی عقاب  
 ترک و نفعی اندون تحلیله و اعمال حسنه و اخلاق رضیه که سبب ثواب و نیک  
 در جانند کسب ایدوب نفسی انر کله تخلیه اید که اولیا الله تحشده  
 که **لا خوف علیهم و لا هم یحزنون** تشریف اید مشرف و اولیک  
 حرب الله الا ان حرب الله هم المفلحون **سعادتیست**  
 داخل اولد و بو خوف فی الحقیقه خوف موت و کلدر و الله شریعه  
 مستحسن و مندوب اولدوغی کتاب اعمال صالحه و اخلاق رضیه و  
 اجتناب اعمال فاسده و اخلاق رویه سبب مفضی و علت مؤدی اولدوغی  
 حتی بو خوف حاصل اولوب اما صاحبی کتاب خیرات و اجتناب معاصی  
 ایتمک و اصل اولمنه سیمه نفعی بو قدر حسن بصری رضی الله عنه مجلس  
 تذکیرنده خلق بکاف و ناله به بشلکه لر غضب ایدوب پور و روی که  
**عجیب عجیب النساء و لا عزم** یعنی عورتلر کی بجایله رفع صوت

صوت ایتمکده منتهی اما مردلر کی غنیمت توبه و عمل صالح ایتمکدن  
 منتهی سز پس خوف وخی مقصود بالعرض مقصود بالذات کسب اعمال  
 و حسنات و ترک انام و سیئاتدر اما خامس که خوف فراق اولاد و نسا  
 و ترک اموال و اسباب و مفارقت مالوفات و مهاجرت مانوسات  
 ایچون اولور نه انوک علاجی بودر که فکر و ملاحظه المیه چون تقایه احتمال  
 یوستدر زیرا بقا تقدیر بجه سعادات اخرویة فوت اولدوغی غنیمت غیری  
 بو نظام متقن و حکمت و عالم بر صانع و پر عبرت که مشاهد و محسوسدر  
 محمل و مستفیض و ملق لازم اولور زیرا تا ناسل ضروری در اگر موت و  
 فنا اولر نه اجزای عناصر و سطح زمین اقوات و اجیا را شنیده کثرت  
 کفایت ایتمدی زیرا ملاحظه اولمنه بر فردک نسلی موت اولدوغی تقدیر  
 اولقدر متشعب و متکثر اولور که احتمالدر که امره و سعت و اقوات ممکنه  
 معاشلر نه کفایت یتیمه بو قدرن که موت مرتفع و عدم ممکنه اولوب  
 جمله افراد انسانک علی مرالد مور و الاحقاب انسانال و اعتقابی جمله  
 باقی و متکثر و متشعب اولد سطح زمین هر بر یک حجر و شخصه حیرت افکنه  
 کافی اولدر فکیف که نزع و فزع و سایر اسباب معاش تحصیلنه وافی اولد  
 پس ظاهر اولدی که موت نظام عالم و امکان نشر نسل آدم ایچون لا  
 و ضروری میش پس ضروری الوقوع ایچون خوف بیم و اضطراب  
 عظیم ایلمک لایق عاقل و کلدر فکیف که لایق فاضل حکیم اولد و سابقا  
 دید و مکرر کی حصولی مقدر و دفعی مقرر اولان مکرر و یک وقتدن اول



غمین چنگ استحال غم و استقبال الم در پس عاقل بونک کنی  
 غم و خوف پیوده دن اینه قلبن پاک و تحصیل زاد آخرت و تحصیل آس  
 سعادت ایدوب خوف و حشیت و اضطراب و دشمنی بی باک الیق  
 کرک و دایمال عالی و قالی بویله دیک کرک  
 آن مردنیم کر عدمیم آید کان نیم مرا خوشتر ازین نیم  
 و اگر مرادی بقا و خلود و ترک قهای موعود و محبوب مجرد طول عمر و  
 زندگانی و کثرت تمتع جهان فانی اولورسه انی دخی ملاحظه الیسون که طول  
 عمر که چندان فایده سی یوقدر بلکه مصائب و متاعیه الام و محجوبی قدر  
 خصوصاً که کعبه شبا و کوه لندن خارج حرم و داخل بریه بر پلینه شیخ و  
 سرم اوله اوجاع و استقامی مترادف و متوازن و اخراج الایمی  
 متضاخف متکار اولسه کرک پس حالی بو منوال اوزره اولجی خست  
 عمر دن قدر بر خوردار و قبای بقا دن تمتع و تلبسی مقدار اوله  
 و طول عمر که محذور مشهور لرندن بری هی اولدر که مصایب اقارب  
 اولاد و ماتم عشایر و احفاد جوق چکلور و بریسی دخی اولدر که  
 دولت و رفعت اعدا و حساد و استیلا و استغلائی دانی و اضداد  
 جوق کوریلور و امنغانی نک که قضاة بغداد دن دز بر جوان ناب  
 محکمه سی اربیدی طول زمان حوادث حدانله جوان مزبور رقی و  
 سعادت طالع انی تلقی ایدوب خلیفه نک و زیری اولدی **حکا**  
 ایدر لر دامنغانی و زیرک اوکنجه موکیده کیدردی و کجا ایدوب لغین

مطله

اسد طول العمر لعن اسد طول العمر دیر ایدی و طول عمر طلبی می  
 تحقیق مناسب اولد و غنه ایات مشهوره واردر که حضرت امیر  
 علی بن ابی طالبه کرم اسد وجهه دخی نسبت اولور که **نظم**  
 اذا عاش امرؤ سنه ما فنصف العمر بحیوه الله  
 ونصف النصف ممضی لی فی لغفلة ممیسا عن شمال  
 و باقی النصف استقام و حزن و ستم بالمعیشه و ارتحال  
 فحبت المرء طول العمر جهل و فتنه علی هذا المثال  
 پس عند الدن خارج عمری طلب و سوال الییک لائق حال اصحاب  
 کمال و مقتضای ای عقلائی جال دکلدر چون ظاهر اولدی که بقا  
 محال و طول عمر خارج اعتدالدر پس عاقله لائق اولدر که عمر فانی عمر  
 باقی تحصیلنه مصروف و سمت و نهمتی وصول خطایر قدسه که رها  
 خار از اردن پاک و اشجار و حدائق بارانقطاعی از اد و موعود  
 و لاکبوشش که باقی عمر در یابی **شعر**  
 که عمر باقی ازین عمر بگذری میباش غره بایام کامرانی و غیش  
 که ماد و چشم زنی کار ناکر یاسی  
 و مها اکمن مالوفات و مستحبات دنیوییه که جمله سندن مفارقت  
 و دوری آخر الامر لازم و ضروری در عقد قلب احکام علاقه میو  
 تجرید و تفرد یا بجنه خرام و معشوق حقیقی و مطلوب یقینی که سرشته ده  
 مفارقتی محال و مهاجرتی متمنع در قبله توجه ایدوب ماسواسی محبتی



کند و به حرام آید **راحمه** هر صورت دلکش که فلک با نمود  
 خواهد فلکش باز دست تو بود رود دل کسی ده که در اطوار خود  
 بود دست همیشه با تو خواهد بود **شعر** چون سر پرده دل تو  
 تعلقات کونی و خیالی بلکه محبت محبوب حقیقی الهی پرومالی اوله  
 مرک طبعی قرب و ناصیه ملک الموت پیدا اولی حق مرغ جان کر و حید  
 نظر استیکن خلاص و سبک عقیقه تنک موتدن که زاید و بستر  
 آخرتده خاص خاص و لور **شعر** که بعضی مشایخ حالت نزع کلینیک  
 بدیهه بور با عیسی نشا بیور و بکجدیلر **راحمه**  
 از حسن و سر سحر در دانستم رخت سفر منزل دیگر بستم  
 بر لاشه خرد یک جند تو دم دزد آمد و خرب و من از غم رستم  
 و حکما موت مشهوره موت طبعی دیرلر و تعلقات کونی و دن را و لونه  
 موت ارادی دیرلر افلاطون الهی باشد که منت بالاراده حق  
 بالطبیعه و اهل تصوف خلاصه سلوک بو کلمه الهی عامل اولی  
 ایتشرد که مونوا قبل ان تموتوا **شعر** خیم الدن کبری خطر  
 اشکله علی طریق شطارد دیوب اون اصله صحر قلوب بر رسا که  
 اول اول اصلی بیان پویشلرد **شعر** و حواجه سنایی **شعر**  
 بمبرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی  
 که ادریس از جنسین مرده بشنوی کشت پیش ازنا  
 و عشاق حقیقت علاقه بدنیه حایل تمام تجلی در دیوب خلاص طلب

طلب ایتشرد **شعر** و مشتاقان دوست الشوق حب الموت  
 و پیشلرد حواجه حافظ و غیر می **شعر**  
 حجاب جهره جان میشود و غبار تنم **شعر**  
 خوش و می که ازین چهره پرده برکنم  
 چنین نفس نه نرای جو من خوش الحایت **شعر**  
 روم بگلش رضوان که مرغ آن چمنم  
 و فغانا اسد و آتاکم لفقوز بحد المرام و لا تجعل امرنا محر و القول  
 و محض الکلام اما س دس که خونی حیرتدن امور آخرتده بر جانی جرمی  
 و یقینی اولمغه دشتند اوله **شعر** که روایت اولنور که جالیوس طیب  
 بقای نفس بعد هلاک البدن و معاد موعودده مذکور اولن احوال  
 سعادات و اسوال محن خصوصنده جرم و یقین حاصل ایتشرد  
 و بوسیدن اقوالی قشده اسپم حکم اطلاق اولن حق درجه اصل  
 اولمشدی لاجرم آخر عمر و زمان جلشده که قبا یقینی فانی دن بی نصیب  
 و مرغ روح بی فتوحی نفس لبدن پرواز ایتکه قریب لدنی تحس و تحزن ایدوب  
 دیرایدی که تولیدی فرج اسپر و کلو بر فرجه اولیدی که بو عالم دن مفت  
 ایتد مکن صکره کاسی اول فرجه قشده کیدیم و اندن بو عالمی بر بقدر تقی  
 ایدیم و حقایق کونی می مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی **شعر**  
 بعضی مشنوی کتابنده بو وجهله نظم ایتشرد **شعر**  
 شنید پستم که جالیوس کول نزد نورش سر در عالم کل



چنین گفتست چون بانش سید بلب کای کاشکی پیش و دیده  
 ز فرج ایسترم یک فرجه بودی که عالم از پس مرگ نمودی  
 کشتاد دل نبودش چون میسر فرج را فرجه جست از فرج ایسترم  
 و بوجو ک علاج بود که تحصیل عقاید حقاید و آثار انبیا و روش اولیا  
 اصغیایه اقتفا اید و اگر نغشده طریق بران دلیل اید حق تعالی تحصیل  
 استعداد و وسیل کورمه نه تقلید انبیا اید کتفا اید که ایمان تقلید حق  
 اصح نداسد قبول و ایمان تقلید حق نجات نارجنم و دخول جنت  
 جرم ایست که وسیله وصول اولور و حال حیرت و دشمنی و قتل و  
 و رجنه خوف و خشیتی بر مقدار اولور و اسد عالی الموفق المبین  
**علاج امراض شهوت** چون علاج مرض غضب که قوت و قدر  
 مذکور اولدی مرض شهوت که قوت جذبه و اکاذبی شفا و علاج اولدی  
 و خی تصحیح مزاج نه اید اولور بیان اید لم معلوم اولاک قوت شهوت  
 سببی اید اولان امراض حد و حدی پرون در عدد و احصا دن افزون  
 اما خواجه نصیر در غایت مفری درت در بری افراط شهوت ایست  
 بطلالت او جوخی سی حزن در وخی میسر در پس بودت نوع مرصک  
 علاج جاتن بر بیان اید لم **علاج افراط شهوت** اگر افراط  
 شهوت کاکولات و مشروبات اید علاج بود که ملاحظه اید که اکل و شرب  
 لذتانی در و مع نامفرا ت لازم و تبعات مترتبی اگر مقدم اگر مؤخری  
 ای در مثلا اولان تحصیل ایچون نزار محنت و مشقت و اراذل و فانی

مطل

تا کس لرم منت و در ذالت و بور ذالت سببی اید سقوط حشمت و مهت  
 و ظهور ذلت و مهانت در و عزیز لرم و مشک که نصف رغیف مشع  
 لمن اکل فالذل من ای طریق تحیل و شیخ سعدی نه خوش در  
 ای شکم خیره بنانی بساز تا نکنی پشت بخدمت دوتا  
 و ابن عیین دخی خوب در که **نظم**  
 طعام جرب و شیرین سلا جواب تلخ در بانی نیرزد  
 و قناعت اهل عارفان بعضی پور که **نظم**  
 سلطان خودم خدمت سلطان حکم **نظم**  
 و ز بهر دونا منت دونا حکم **نظم**  
 نسیم جو سکت و حرص من چون سکیان **نظم**  
 از بهر سکی خدمت سکیان حکم **نظم**  
 و مفرات متاخره و تبعات مترتبه سندن بعضی فمور فطنت و ظهور  
 بلا دند و خبره و اراذل و ملشد که البطنه مذسب البطنه یعنی  
 اکل فم و عقلی کیدر و سبب حدوث انواع مرض اصناف علت  
 و کتب شرح و طب مذکور در که المعده بیت کل دار و الحیمه  
 کل دوا یعنی معده سرد در کانی در اعضا اید امراض اذن  
 و اصل اولور و پر میرا ملک سرد مانک باشی در امراض شفا اذن  
 حاصل اولور **مصرع** کلوا فی بعض بطنکم تضحوا و بعض حکای  
 شریعت ز دیشکر در که مجموع مسائل و فوائد علم طبیه و اوج کلم



جوامع که انوار حکمت و تربیت اندن لوامع در جمیع امتیاز که کلاوا  
 و اشربوا و لاتسرفوا و بعضی زاده اصحاب اجابانی سبب طعام  
 تناول نمائند و دید که در لیدی که دنیا کوزک بیک لذتی اکل نمائند  
 لذت اندوز و اسد دخول مستراحات و تنقیه و تطهیر قذورات ایستاده  
 و مکمل و مناقب جناب مولوی قدس سره و کتب کاتبه روا  
 ایست که بر کعبه امیر معین الدین پروانه که حاکم روم و محب حضرت مولوی  
 ایله موسوم ایدی سماع عظیم ایدوب مولانا و اصحاب اجابانی  
 دعوت امتیاز شدی چون سماع فروداشت ایدی سفره و سماع  
 قونلیدی و اهل سماع اشرب ایله کاسه لر صوندی حاضرین سماعدن رجوع  
 و تناول طعام شروع ایستادند اما جناب مولوی نک شور و شغی  
 زایل و نفس شیرینی تناول طعام جانبیه بایل اولدی امیر پروانه نک  
 شمع وارشته جانی نیردی و شراب لیمون بی نظیردن پر بر کاسه الله الوب  
 مولانا به صورتی و تضرع ایدردی که تناول سوپر که وجه حلاله نذر  
 حضرت مولوی کاسه الله الوب دمان مبارکته یقین ایدوب نیتناول اتیمو  
 معارف و حقایق ساینه اعاز ایدوب امیر پروانه کیر و تضرع و نیاز  
 ایدردی و بونا زو نیاز و سوز و کداز تا آخر شب دور و دراز اولد  
 شب در ازجه دانی که چیت حالت شمع  
 دلیل سوز دلش رنگ عاشقانه اوست  
 چون صبح قریب اولدی مولانا محاسن مبارکته الیس و بابتیدی

امیر معین الدین نیم ریش سفید بدن شرم انگری سین که بنی قدم کاسه  
 کیر که دعوت و ابرام ایدرسین و بود و پیتی انشا ایدی **قطعه**  
 جرب و شیرین می نماید پاک و خوش یکشی بکشت با تو شد پلید  
 جرب و شیرین از غدای خود تاپرت بر روید و دانی پرید  
 و حدیث شریفه وارد اولمشد که ما بلا ابن آدم و عا  
 شرا من بطنه یعنی آدمی زاده طولدر دوعی طرف انا و کاسه و عا  
 کند و بطنی اناسی طولدر دوعی حلاون بدتر در و دخی پور شد که محب  
 ابن آدم یقیمت یقیمن صلبه یعنی آدمی زاده برای لقمه که سدر منق  
 ایدره کافی در و امام شافعی دن مروی در که من کان محبت ما یخل  
 فی بطنه کان محبت ما یخرج منه یعنی **میت** **میت** **میت** **میت**  
 سر کم نه کیر سه جوفه اول اولدی نمره چیر سه جوفدن اول اولدی  
 و کثرت الکک امر قبح و طالب کمال و سعادت اولدر مانع صریح اولد  
 اولیا و زما و کحل اهل ارشاد کلامی جوقدر و جمله سیر بومقامه ابراز  
 ایستکه احتیاج یوقدر و حرص شراب آب و شراب دخی بویله در وسا ککله  
 شراب یک ضرر فی تصفیه مانع اولمقد الکک ضرر نزن ارتو و طو  
 لکن ارباب ریاضات در کر که اشتها ی بی کاذب بولدق اکثر با صبر له  
 من دفع اولور اما اشتها ی اکل بر حال صادق در صبر له غیر من دفع  
 زیر قوام بدن قوت ایزینه محتسدر **اشهوت** **مناک** **شبهه**  
 بوبابده دخی جدا عند الدن بخا و زو شرعا و عقلا مباح و مستحسن اولد



مرتب و ن تعدی ایلمک منافی تحصیل فضیلت و مبالغه تحصیل است  
سعاد و قدر علما ایدر که شهوت جماع آدمی او زرنه مستطاول و دوی  
اکلی فایده ایچوندر بری سبی اولدر که لذات جنون مذکور و منبه اوله زیرا اوله  
لذات جسمانییه در چون بولذات انسانک معلومی اولسه جنس لذت ایدره مطکو  
نفس مرغوب طبع نه مرتبه دارمیش معلومی اولور پس آخرت لذت ایدر که  
مقایسه ایدوب زیاده رغبت سبب اولور نه کم الام جسمانییه دن آخر  
نار اعظم الامور پس حق جل علاه دنیاده خلق و ایجاد و عباد ایدره  
ایقدا ایلدی که وعید مورد و نعی نار جهنم شدت المین اولو کله فهم ایدوب  
ترسبب آخرت حاصل اوله ایچون فایده سبی بقای نسل در زیرا چون مبدأ اول  
جل ذکره حضرتنک بقای نظام عالم و امتداد سپله وجود نبی آدم  
غیاثی اکل و اعظم در بر حاکمه لذت قونمش اولمیدی محتمل ایدی  
که اکثر ناس رغبت انیموب تناسل قلیل اولوب بل موتان عظیم لوده با کلیه  
انقطاع نوعه نمودی اولیدی پس حکم مبدع انده لذت قودی که بقای  
نوع و نظام مقدر خاطر لر نه خطور تمین کمنه لودخی تحصیل لذت ایچون  
بار فی فعل منوری ایجاد و ایقاع ایدوب مقصود صانع کامل الابداع  
که دوام عالم و بقای انواع در حاصل اوله و دخی معلوم اولو که بوقوت  
افراطدن حاصل اولان مضرات دینی و دنیوی و تبعات صورتی مغوی  
شهوت اکل و شرین اضعاف مصالح در زیرا بوقوتک انسان تسلط ایدر  
و اکثر افراد آدمی نک لذت نیلمی و ترک نه قلت صبری حدون بیرون

بیرون در لایه حکمت اقتضا ایلدی که افراطدن مرتب اولان مضرات  
و انهم فحش و اشنع اوله که عقلا و خامت عاقبتن ملاحظه ایدوب با  
و امتناع ایدره پس قوت افراط یل اولسه علاج اولدر که ملاحظه  
اولسه که بوقوت فحشده ذات و خاست ایدر متصف اولدوغند  
غیری نه قدر مضرات و تبعات کامرتب اما فحشده خاستی اندن  
ظاهر در که مجر و نه بهیمیه و شهوت حیوانیه قضایسچون بر عضو واجب  
الستری اگر فحشدن اگر غیری کشف ایدوب تلطیف قاذورات و لغو  
نجاسات ایشکدر نه کم بعض علما و میسر که ایچون احوال مبالغه  
مبالغه و بعض اصحاب فحش و مجون میسر  
صمدت لها و جنج الیل باخطف للطریقه من عفت  
و اولع بالمباله من قسار و اوقع بالمقار من باب  
و مضرات و تبعاتی نه قسم در زیرا احرام و محذور ایسه لغو دایمده تعالی که  
جسمه دینه و عرضه ماله ضرر محض ایدر کی اظهر در و اگر حال ایسه نه مبالغه  
و حد اعتدال نجا و ز که کلام مرانده در موجب نقصان قوت انسان جسم و  
اضرار دماغ و عقل و نمودی نقصان فضایل و کمالات در و دخی معلوم اولو  
که افراط قوت شهوت و فحش اوج طرقله اولور اولکی طریق که غایت خیر  
نهایت معصیت و ظلم و حدون نجا و ز و تعدی و افراط قیه ارتکابه ترقی  
و تحطی در اولدر که قضای شهوتده محل طبیعی کما امکان حلاله موصوف در نجا  
ایدوب یا کمال جهل و خباثتن و طی حیوانانه مرکب لوب لعنت و غضب حق

محظور و موجب نام و  
م



شوق  
حرم جلال

و طعن و طاعت خلقه مظهر اوله یا خود افراط شره و شوق و عمارت و عظمه  
مجا معیت غلام که شرعاً و عقلاً محظور و حرام در ایتمیکه مستحق عذاب و ملامت  
و حدیث نبوی علی مصدره الصلاة والسلام وارد اولمشد که آن  
تا احاف علی امتی عمل قوم لوط اخوف خوف رک دیکه پس پس مفعول  
افعل تفصیل در علمای صرف مفعول فعل کلمه ضعف اثبات ایدر لر  
بعض شرح حدیث ذکر امتیش که کانه جناب سالیپ نبی صلی الله علیه و سلم که رحمة  
للعباد و افضح من نطق البصا در بفعل شیعون تحذیرده که کمال قبا  
مشهور در عمداً بر لفظ ایراد بیوردی که کمال فصاحت در دور که دالله  
بدلول راسته مناسبت و لسان مراد فی تحذیرده مبالغت او نمیش اول  
و دخی حدیث ده وارد اولمشد که اقبل الفاعل و المفعول به ای کجی  
اولد که نسادن عقد و ملک سببی له حلال اولان مرتبه دن تجا و زایدوب  
زنا حرام که کبایر فواحش و نام در اکا مرتکب اولد بودخی اگرچه کبیره و قاصیه  
کنن اذکنی فعل بالکلیه موضع طبیعی دور و امکان تحلال از مجور و  
مفعول اولان شخصه ضرری و فر زیر مصب مهین و نطفه نایاک لوط  
ظالم لعین اولغله وجود نه فساد تمام عارض ملو مقرر و عرضی موسمی  
منهدم وزیر وزیر و ظلم و عدوان و مقلده فعل زنادن اکثر و حرمت و  
قباحتند اندن اکبر در او جوبخی مرتبه کبیر منکوحه و توفیر جوار می سراری  
ایتمکد ز حجب شرعه تعدد منکوحه جایز در لکن قسم و نفقه و انکرا  
سادی طومغه مشهور و در و قرآن عظیمه فان فتم الا تعدوا فواحدة

مطل

فواحدة میویشد پس جوب واحدة نفس عدم عدله تعلیل و تمسک  
پس ممکنه کند و به عدل ایدر ممکن احتمالین بر سه که خوف اندن عبارتند در حرم  
نص کهیم اوزره اکا واحدة ایله انکفا واجب و بر دل و توق حرام اولور  
مکر که کند و نک عدل اتمه سینه جازم و فی جمله حورائیک احتمالی مستغنی اولد انکه  
حقنه تعدد مجوز و کثر حصص و افراد انسان خصوصاً بلوغ عصار و مصا  
خوف ظلمدن معرا و مبر او عدل اتمه سی مقرر و محقق اولمق دایره امتناع  
و درجه استیلا به یقرب در پس می منکوحه ده طلب تعدد و اتساع مجر  
قوت شهنوائیه اطاعت و اتباع حال انکه عدل ایتمیکه قادر اولسه و منکوحه  
ادخال غنم ایتمیکه چون واحدة ایله قانع و صابر اولسه اجرو ثوابدن  
مالک حظ و افراد مسننه علماء شرع تصریح ایتمیشدر یطلب فضائل  
و مجتنب رذایل اولنکه لایق و مناسب بل لازم و واجب اولد که بوجمله  
افراط در اجتناب و مرضی عقل و شرع اولان مرتبه ایله انکفا ایدوب  
کسب اجر و ثواب ایدر لر و علمای اخرا اگرچه بوسله ده اختلاف ایتمیشدر  
که باب نکاح ده دخی زهد ایلوب مثلاً زیاده یه قادر کن قدر مالانده و  
دفع ضرورت مرتبه سی ایله انکفا ایدوب ثواب و فضیله شمل و کاکول  
و مشروب و طبوسده اولان هدی بوی بوز دخی درجات کمال و قبوله  
متصل میدر دکل میدز بعضی مشایخ جمله دن سهل بن عبدالستری  
اولدیر که باب نکاح ده زهد معتبر دکلدر زیر استیذرا هیدن و سند عابد  
شمع بارگاه مصطفی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم امر ناده زهد

سنة



عمل سیرمدی بلکه منکوحه امتدن زیاده طقوز ایدوب سریه دخی اتخاذ  
ایلدیر کاحده زهد افضل اولیدی اول حضرت که احوالی افضل اید عمل و  
اولی اکل ایلد اید در نته ترک ایلد لیدی. اما جمهور مشایخ و عامه زمانه  
ذاسب اولدیر که بوی خصوص دخی زهد ایلک معنی زیاده تمتع و ترفه و نسا  
جوارح حیات حسانه تمتع و تفکد ایتکه قادر اکن دفع ضرورت مرتبه سیه اکتفا  
ایله مشایخ باجور اولور زیرا که حبس منکوحه و سریه جلالت امانه  
انسان اشغال مانع تحصیل کمال و توجه و اخلاص بت فی الجلال اولمکن  
وا احتمال در اما افراط معاشرت و جماع اضرا بدین عقل و عمر ایتیمه سی مقرر  
و رئیس ابن سینا دن منقولدر که منیک نور عینیک و فح ساقیک  
والامر الیک. امام غزالی قدس سره قوت شہوتی عامل خراج مسرفه تشبه  
ایدوب دیر که نته کم عامل خراج که محبت ثلث صرف و اخراج اولد اگر پادشاه  
طرفدن مطلق التصرف و محاسبه غضب سلطان و وزیردن فی تقوی فی خوف  
اولد جمله اموال رعایای اید و نه ایدوب مراد آنه صرف و وسب و اخراج  
و جمله رعایا و برابایی سیر احتیاج ایلر. کذلک قوت شہوت دخی حاکم  
و متصرف مستقل اولوب سلطان عقل و تمیزدن فی خوف و خشت و مطیع  
تقوی و عفت اولمیه خراین دن انبار جوارح و اعضاده بولد و غی مواد  
غدا و کموسات مجموده جمله مهمات و شهنیانه صرف ایدوب عظام و اعضا  
ضعیف و ناتوان و عساکر توانی مانعیه ضرور زیان ایلر و اگر مقتضای  
سلطان عدالت و تدبیر و توفیر وزیر عقل و وزره صرف بذل ایلد شوال عامل

مستقیم کی اولور که مال خراجی عدالت استیفا و اخذ و رعایت مصلحه  
ایفا و بذل ایدوب لشکر آسوده و کشور معموره و رعایا منتظم الاحوال  
و خزینہ موفور اولور و بجه کمینه خلفا و سلاطین باضیه دن سرف  
جماع ایتکدن امراض صعبه میبستلا اولوب مبادی ادا و اسط عمر  
یلاک اولدیر و ندر حدی اطبایا نافع و استعمال معاجین معتبره مفید اولد  
و ملاحظه ایتکد کر که نسا کم تحصیل شہوت و قضای نهمته برزی  
تفاوتی سمان طعم ناک دفع جوع و سد حلت ایتکده تفاوتی کبی در پس  
کمینه ناک مسکنده خاتونی یا سریه جلالتی اولد قدس سره مجرود ذوق  
تلقه دایچون بیرون خانه ده اولان ده لره طمع و استشراف ایتیمه سی سمان  
انوک کبی در که برکشی ناک مطبخه طعم مطبوخ حاضر اکن فی قویوب  
غیری بیودن در یوزه طعام و خواش غدا اید. خصوصاً که صاحب خانه  
صاحب جمال و صاحب ذل و خنج و دلال اولد میل بیرون محض سنفه و عین  
جنود نته کم ظرفا و میشلدر.  
**پست**  
با پری رویی اگر در خانه باشد کسی میل بیرون گیرند دیوانه باشد  
و افراط شہوتدن قسم مذموم دخی عشق غلام پر اعتدال و زن صاحب جمال در  
زیر ابو عشق محصل فی قضای شہوتی برآده معینه یه جهر ایدوب البتہ  
بر سر حال بوجملدن تحصیل مرام نفس نافرجام تعین الزام ایتکده و بوجمل  
مفسد و مفراتی بحساب و تحصیل کمال و سعادت مانع من کل باید  
و اگر ناگاه ابتلا اولنسه علاجه اعتنا لازم و دفعه تدبیر واجب



زیر آگاه اولور تمام غلبه استیلا ایدوب یازوال عقل و باهلا کبد  
 نمودی اولور و مناسب علاجی اولور که قادر اولور فی جانب مجنون  
 حکمرانی صرف ایدوب علوم شریفه و افکار لطیفه و صناعات خوش اند  
 و مصاحبت علمای صاحب فهم و فضلا خوش طبع طرفه دوشور  
 و اشعار عشق انگیز و حکایات عشاق شوق آمیز خسرو و شیرین و  
 لیلی و مجنون کبی استماع ایند ر میله که موجب تنگدستی و تهییج موده عشق  
 و سودا اولیة و موضع حلاله جمالی ایتمکله اخراج منی متعفن غایت  
 نافع در و سرزنش و تغییر و مذمت معشوق و کشف خفایای عیون ایتمک  
 دخی مفید در و بو عشق و سوانک غالباً سیبی نظرد و نظرها محرم اگر  
 زین صاحب جمال اگر غلام بر اعتدال در اهل دین طالب کمال اولور  
 در و مهملک و مرضی قال در ایچگون حدیث شریفه وارد اولور  
 که **النظر سهم سیموم من سهام ابلیس قطع**  
 دیدن زلف و خال نامحرم دانه کید و دام ابلیس است  
 مر نظر ناو کیت زمر الود که شست و کمان ابلیس است  
 و حضرت عیسی در موی در که ایام و النظره فانه تریع فی القلب الشهوة  
 و کفی بها فتنه **نظم مسجده** زنها را تیمه جهوه نامحرمانه نظره  
 زیر که چشم قلبو که تخم فساد و حضرت داود سلیمان نبی  
 علیهما السلام بضحکه بیورش یا نبی امش خلف الاسود و الاسود  
 و لا تمش خلف المرأة فقیر ایدرین ظاهر اولوایم خوب فرجام فتنه و

فتنه و ف و اعلامدن پاک و طامر ایدی که حضرت داود بضحکه  
 غلام اردنجه کنگلی ذکر بیوریدیلر اما شمدکی زمانه کوره دخی الحاق اولور  
 و نیکه که امش خلف الاسود و الاسود و لا تمش خلف المرأة و  
 الامر و بعید دکلر **منشیه حمده** تمشین اولور بر دم اسد و سوسه  
 یکدر اندن کا و له تمخانه زن اگر طالب عافیت راه کدرده  
 غلام خوب صورت یازن حسن و پرزیت کورسه نظره اولور منقود  
 اما نفس طالب و شره و حرص غالب اولور زن پس طرفه نگزار  
 نظر ایتمک ترسه علاجی بود که ملاحظه ایلمکه نگزار نظر دخی کجی کبی در و لا  
 در و طلب و حرارت حرص افزون اولور که اگر تحصیل شهوة اقدام ایدر  
 عدم حصول بکده مشقت و مهانت و ذل و فضاحت احتمالی مقرر و  
 شهوت حرام حاصل اولور سه نعوذ بالله تکا صغیره کپریه مودی  
 و دواعی فواحشه مفضی و ملغله بکون خانه عرض و دنی خراب و فردا  
 مستحق عذاب عقاب اولور که اگر حاصل اولور سه نعوذ بالله تکا صغیره کپریه  
 گذران و چشم و دلی حسرتا جانب حرامه نکران اولور و اگر اقدام  
 تحصیل شهوت و سعی قضای آرزو فی نفس بدعت ایتیرنه نگزار نظر  
 حاصل اولور مسلی قلبدن ازاله و سیلاب برزو و اقتصای جانب اخره  
 اماله ایتمک غالباً محتاج حمت اولور که و نفس و بقیه حمت و  
 طلب قلبه کرک و نظر کرار اولور فی نفس نامی در کل و نجات و خلاص  
 مشکل اولور که اگر اولور دن بجام نفس تو سنی کشیده و بهام زمر الود



ناز سیده ای رسد قلبی بی جرات و کشاکش از زدن راحت اولی  
 مقرر و چشم نظره ثانیه دن منع اولی عبادت بلامنی مفید در  
 عزت و جبره قلیت در حدیث شریفه دخی بو و عده مذکور در  
 و اگر نظره اولی ده منظور تمام تشخص و ملیوب نفس عاده نظر بخت  
 حسن و پسر ایست که حریف و لورسه ملاحظه اولی که شاید منظور ستم  
 جمال دن عاری و پرده قبح و بد شکل لکه متواری اولی پس عاده نظر کن  
 رحمت پیوده و عبت صرف ایچون قدم سعی و طلب نموده اولی اگر  
 متوقع اولی کی حلیه حسن و جمال متحلی و نفس حلیه طلب و آرزو شده متحلی اولی  
 عدم حصول احتمالی باقی و نفس را حکن منرا شقت و غایه و ملت  
 بلایه ملاقی اولی که ان شاء الله تعالی بو ملاحظه عاقلی دام نظره بسته  
 و زخم تیر شسته حسته و ملغمانع و نظره اولی اند که فی الحکم خص در  
 قانع ایله اگر بر حال نفس طالب و آرزو غالب اولی و نظره  
 ثانیه و ثالثه ایست که اولی و لورسه سعی میسون که تابع نظره عشق و  
 پسر دامنه طوبی و حریف حالی بو قول اولی که **پس منشیه رحمت**  
 جوق با قدم اول عذاره اولی کی بی مبتلا  
 پسر انیمدم صویه پیمار اولی کی  
 بلکه سبک نظری ندامت و استغفار طرفه راجع و حاتم بالی بوربا  
 ساجع اولسون که **راحمه** ای دوست رضا حکم نزدانی ده  
 در راه خدا و مسلمانان چشمت جو جنب شد رخ نهم

مطلوبه

محرم عیشش تو ز کرب پشیمانی ده  
 بعضی سبک و کبر و کبر که کامی عشق مجازی قنطرة عشق علی التجه و صوره  
 که آرایش شهودن پاک اولی شهود جمال مطلقه طرق اولی و ساج  
 اهل تصوف دن بو حاله موصوف و بو عشق اهل معروف و اولی و ساج  
 او حد الدن کرمان و شیخ عاقلی در رضی الله عنهما و مولانا عابد  
 جامی قدس پسر دخی بر مقدار او ایل سلو کلزیده بو باده دن  
 و بو میخانه دن جبره کش اولش لکن عاقبت بو حال دن نهی تیشلر  
 و دیشلر **راحمه** از لطف قدر و صباحت حدی  
 در سلسله زلف مجید حکمی از سر طری جمال مطلق تابان  
 ای بخیر احسن مقید حکمی لکن بو طری غایت صعب  
 دقیق در ساک آرایش شهود و صفات بشریت دن تمام پاک اولش  
 اولی و پوره مجاهدات و ریاضاتده اقصای غایه انساک ایش کرک و آلا  
 نفس شیطان مکرو فریب ایدر و مبتدی طالب لری اسفل فلین  
 طبعه قریب قیلور و مشایخ متقدمین طالب لری صاحب احداث  
 که نو جوانلر در بغایت منع ایشلر در و روایات صحیحیه و از  
 که حضرت جناب رسالت پیاسی حضوره صلی الله علیه و سلم قبایل اعرا  
 بر طایفه تعلیم دین و تحمیل تقاین ایچون کلید لری ارالزنده بر جوان ایدر  
 که چهره پسند صباحت و ایدر حضرت علیه الصلوٰه و السلام  
 فرمان بیوردیلر که ظهر مبارکی طرفه کجوب مقابله ده او توریه مسلم



پاک اعتقاد و قنده بونک مثالی ائمه تعلیم و ارشاد در و الا پسند  
 نشین و حی و عصمت احتمال میل بشریت محال در حکایت اول نور  
 که ارشاد پناه خواجگان سپید شدن خواج عید الله رضی الله  
 عنهم که علم و لایت و ارشادی زمانه مسامت منجوق ماه  
 و سلاطین امر و اساطین علما قوت تصرف و لایتیدن آستانه  
 ارادنده بندگان درگاه ابدی و اواخر عمر ضعیف و فقور و خجسته  
 و مرهم سببی اند اکثر زمانه بیوب مرید و مخلص اعضا و اطراف و دور  
 اتفاق بر کون بر کف و زکون بر ضرورت ظاهر و مکنون قلوب بر حساب  
 او علی و ایشاک کامرانیش جوانک کفی بای خواجیه ماس و حق فی الحال  
 ایقلین چگونه با شایرین قالدرب اصحاب خطاب تمش که چون  
 چکرم پیکر کرمی بوجوانک کفی بایه ماس و حرارت دشتند غنمه  
 احساس و لحن بقیه بشریت که مصر با جان بهم در آید و با جان وون  
 مقتضای این نوع تلذذ و دغدغه واقع اولدی پس گاه اولوک بو قوت  
 بو قدر مجاهدات و ریاضات که مدت عمرده حاصل و حال شیخوت و  
 سرمدن بومرتبه و اصل و لشکر منور داعیه میل بشریتدن اثر باقی  
 و نفس فرجام منور جریه جام سواهی ساقی اوله سرلرده که شایب  
 قوت کامل و درج در و بکرم و احرفلس شامل در ساده رولر مصاحفی  
 نه مرتبه محنت آمیز و نه درجه ده قند کثیر اوله زنه رر نه رر بوطایفه دن  
 دو فائز قلندر کی خیزان و آتش آبدن قهر کبی کریزان اولوک موسی

مشنوی چو دیده بیدار کردی دیر  
 نکردی جو پستی از دجله جو خواسی که قدرت بماند بلند  
 دلای خواجیه با ساد و رویان **علاج بطالت و کسل**  
 مرجه بطالت و کسل مذاق جهال بی سامان قشده شهید و عمل  
 نته کم با جلد و میشد زان البطلان و الکسل احلی مذاق من عمل کن  
 عقلای عاقبت اندیش و سعادتمندان فضیلت کیش قشده نیم  
 قاتلن امر و ز سر بلا آمدن اضردر زیر احرام سعادات جاودا  
 معضی و بطلان مرادات دو جهانیه بودی در اما حق معاش و  
 امور دنیویده ظاهر و که توانی و تکامل و مباشرت اسباب دن  
 تقاعد و تغافل موجب احتمال احوال و انقطاع امانی و امان اوله  
 بغیری هلاک شخصه و انقطاع نسله بودی اولور **قطعه**  
 رزق تو کرجه پیکان برسد شرط باشد بختن از در ما  
 و کسی بی اجل نخواهد مرد تو مرو درد مان از در ما  
 اما امور اخروی و انتظام زاد معاد حصوله بطالت و کسل  
 و ترک اجتهاد و عمل موجب حرمان قرب حق و فوت فوز در جا  
 نعیم و مستوجب طرد و بعد و دخول در کات حجیم اوله و غی قرآن عظیم  
 و فرقان کریم و احادیث نبی کریم علیه صلوٰه الله العظیم و آثار  
 اصحاب و اولیا و مشایخ ارشاد و تعلیم ده اگر من ان خصی و  
 اشهر من ان مخفی در و آیات قرآن و وعید و وعید فرقان و ملاحظه



و تأمل اولیسه جمله مواضع ده درجات جنات فخره و نور سعاد  
 سعادت دار اخره سعی اجتهاد عمل ایله که ترک بطالت و کسل در  
 وعده پیور شد رتبه کم پیور رئیس لایسان الایم سعی و آن  
 سعیه سوف نری جزا بماکانوا یعملون جزا بماکانوا یکسبون  
 لها ما کسبت و علیها ما کسبت ان الدن جاهد و اقیما  
 لنهیدینهم پس بنا الی غیر ذلک و بیج موضعده بی سعی و عمل  
 و محض مویبت لطف ازل سبب دخول جنت و نجات جهنم اولدوغنه  
 تصریح یوقدر اما امور دنیوی به توکل الله امر چوقدر و عجب در که عا  
 انام و اکثر عوام امور اخرتده توکل ایدوب حق جل و علا کریم غفار  
 الذنوب رحیم پشمار العیوب در دیو ترک اجتهاد و عمل و احتیاء  
 بطالت و کسل ایدر لر و بعض شعرا نک ظواهر شعارین حجت و دلیل  
 و هجوم معاصی ترک طاعتان حجه و سبیل ایدر لر خوب فرجام توئی  
 و عمل الله نیک نام اول دیسک  
 در کوی نیک نامی مارا کندند کرونمی پسندی غیر کن قصارا  
 دیر لر و مست و می پرست او ملک دسک  
 بیار باده که در بارگاه استغنا چه پاسبان چه سلطان چه مشایخ  
 و یوجواب و یر لر و شرب خمر حرام و شغل فسق و انام ایدر کن نظم  
 جو پیر ساک عشقت می جو کند بنوش و منتظر رحمت خدای با  
 دیوایات او قور لر اما اهل تحقیق اولند و دیده بصیرت کمال توفیق

مطلد

بولندر قشده بور جا مدوح و توکل مقبول دکلدر معاذ الله بلکه یور  
 در دجان گاه در که اهل حق قشده غرور باشد بوندن عبارتند و قرآن  
 عظیم و تتریل کریم ده ولا یغرنکم بعد العرور پیور دخی بوکا اشد  
 اما امور دنیوی و معیشت و تحصیل اسباب جاه و رفعت و تمیل  
 ادوات غرور دولت ایملده اصلا کریم حقه اعتماد و توکل و اعتقاد  
 ایتمز لر بلکه سعی ایدر لر که عشر عشرین امور آخرت و قرب حق ایچون ایتیه  
 کبار اولیا و عظام اصفیادن اولور لیدی **قطعه**  
 کر نبودی امیر راحت و بیخ پای درویش بر فلک بودی  
 و وزیر از خدا تر سیدی بختان کر ملک ملک بودی  
 بجا جمع بضایع و کسب ارباب ایچون قطع بودی و سپهر ممالک  
 و اقیام مخاوف و اختیار ممالک ایدر لر و ارباب حرف و صنایع شکای  
 و روز کاری لرندن بر ساحات صنایع اتمز لر و سپاسی تحصیل تیمار  
 و اخراج مال غنیمت ایچون ترک سر و ارتکاب خطر ایدر لر بوجمله تسویلات  
 نفس مار و تحیللات شیاطین مکاره دندر پس عاقله لازمدر که نکثیر  
 دنیا فی فانی و توفیر مال بی ثبات ایچون که جمعناک صوکی تفرق و  
 تحصیلناک آخری تضییع در سعی و استقامی قویوب تحصیل زاد سفر معای  
 و جمع اسباب ترحب یوم التنا و ایچون استقام و اجتهاد ایدر لر و یقین  
 بیکه که بی سعی و اجتهاد مراتب عالیه تحصیل و مشوبات باقیه تکمیل اولمز  
 دستقان سال خورده چه خوش گفت باسر



کامی نوحشتم من بحر از کشته ندروی • و بوندن  
اعتبار و نغمی که ادنی رفعت دینوی و استراحت و لذات مجازی  
طریق تحصیلند نزار سعی و مونت اولینجه اولمز • لازم بر منصب  
نزار کجا بوی • و نجه دفعه بذل آب روی ابتک کرک • و سپاسی بر  
یتیماره جقجه نزار خدمت و بذل سرور و رقیق کرک • و بر فاسق بر  
زن غلامان تحصیل مام نفس آره خود کام اید نجه نجه خرج و سعی  
پس مراتب اخرویة که سعادات حقیقیة باقیة • و منازل و مقامات  
عالیه غالیة در بی سعی و عمل حاصل اوله • و مراداتی بطلالت و کل  
ایله نجه و اصل اولور • **مس** • جو لذات مجازی را بعد محنت کسی حاصل  
سعادات حقیقی را چگونه رایگان یابی • و حالاکل و  
توانی و مراتب آخرتده مجرد امال و امانی • روزگار بر ضایع و رحمت  
و دعوت جسمانی و لذت غفلت آینه جهان فانی به قانع اولان بر تقدیر  
تسلیم که عذاب الیم دن سلیم اولمغیون جریده سیاتنه رقم عفو و  
غفران چکله • و مزرع آتام و معاصی سینه تخم صفت سبحان اکله •  
اما اول مراتب علیة و مواهب بهتیه که اصحاب سعی و اجتهاد •  
و عمل رب العباد اولند و انعام واحسان اولند کرک • و قوموا  
الی حرا را اعمالکم و سنینا بما ايسلفکم فی الایام الخالیة • بشارتله  
مشوبات و مقامات عالیة بخش اولند کرک • اول وقت تحریر و تحریری  
نه مرتبه اوله کرک • و ندای لعل فرطت فی جنب بعد اندن قدر

نه قدر چقسه کرک **مس** • قیامت که یحسان بر اعلی رسند  
ز قعر ثری بر ثریا رسند ترا خود بماند سر از تنگ پیش  
که کردت بر آید عملهای خوش و ممکن مید که عمل بطلال ایا اید و  
مردده مساوی و درگاه خدمتده دایم و قائم اولند نگاه غفلتده ساسی و  
لائی قلندر مرتبه ده موازی اوله و کلا افجعل المسلمین کالمجر من مکرم  
کیف تخمگون **مصح** • مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد **نظم**  
کر و می سر او ان طمع طن برند که کسدم نپیشاندن خرم برند  
بران خور و سعدی که پخی نشاند کسی بر دهن سر که تخم نشاند  
پس جان بدر بو کون اعضا هیچ و قوت بر جای و فرصت باقی و روزگار مرد  
ایکن کوشش مردانه ایله و کسب اعمال صالحه به سعی و اجتهاد قتل و آلا فردا  
که مرغ روح قفس بندن طایر و قالب قلبدن جدا ساکن مقابر اوله زمان عمل  
کیچر و فرصت کار الد حقیر و فرصت ضایع ایدر اول وقت تحسیر لایذ و دگر  
**پست** • امروز کار کن که بسی روزگار نیست  
فردا که روزگار در از دست کار نیست •  
جو بطلالت و کسلک مصاری و سعی و اجتهاد و کمنافع و مباری معلوم  
عالیمان و مجر و مادمیان در زیاده اطناب کلام و تفصیل مراد احتیاج  
پس بمقدار که کفایده لم **علاج مرض حزن** • حزن بر امل نفسانی در که  
مطلوب و محبوب اولان سینه نکهت ناضیه فوتدن یا مغرور مکرده نسنه نکهت  
مستقلده اوله خجند راض اولور و بسبب غایب اشتیاق نفسانی به شغف و



شمره و پستلذات بدنی به حرص و طمع در ذر خارف و بیویه تک حصول و  
بقا سینه ترقب و تطلع و امتعه فانیه جهان پادارک وصول و دوامه رجا و  
توقع اولمقدر و بومر صک علاجاتی تا مل و ملاحظه است که اشخاص عالم کون و  
فساد و خلیه ثبات و بقا در عطل و مرکبات عنصریه در توقع و تطلع و انیمیه  
و خلود در کرب است که اندیشه فاسد تصور باطل در و بومر عقل فاشده اظهرین  
الشمس و این من مضی الامس و اول که زیور بقا و خلود ابدیه فرزند و کرد  
فنا کرد و قیاسه قونمق مقرر و معین در سعادات و مراتب اخرویة و مراد  
مطالب معنویة در و سلطان روح سلطنت مملکت وجود در معزول  
اولم غایتی خیمه سی دنیا خرابه بندن نور یور و آخرت چرا کاسنده قور یور  
نقشه کم مقدره ده عیان بیان و ملشد و دخی مرار مقرر و محر اولدی که  
سعادات اخرویة که حیطة مکاندن بیرون و حوزه زماندن اخرون و در دست  
نظر افساد و افساد و امر و جو دینه پیشتر و کرد تبدل و قار خشار ظهور  
قونمق پس اگر عاقل طلبین سعاداته مقصود و قبله از و سنین مراد  
مقصود و تمتعات زایله فانیه که سیاح صیف کبی بل و برین سیف  
کبی خیال باطل در حیرت اعتبار و محل طلبدن بیرون و لایحه نشانه تک تقدیر  
محزون و تنال و هیچ نشانه تک حصوله مهم و مقید اولم  
و من سره ان لایری بیوه فلاحتی شش خاف و فدا  
و اول زاده مردکی که شاه راه فراغده کیددی و بونغمه ایدیرتم و  
بوکلایله تکلم ایدیدی **نغم** غم موجود و پریشانی معدوم ندارم

نفسی نیز غم است که عمری بسر آرم **نوح** خاطری نقوش آید  
و اما فی دن بر مقدار ساده و کردن تمتی طوق غل و شوق و ذل تعلقات  
فانیه دی محک اولد و غمی قدر آزاده است که کر که بایس عافی ایدی انسان که  
غمای قلبی اندن بر بندر حاصل و قلب مضیق مسموم و اخراندن صحت سرای ستم  
رضایه و اصل اوله اگر دیر یک بحر دقام و فیود و تعلقاتدن تمام خلک  
اولمق و چین ممیسه اولور اکثر اهل عالم بومر فضل علیل و مجرد و آزاده اقل  
براید ز نغم **نغم** سر که آمد بجهان نقش حسه ابی دارد  
از خرابات میرسد که مشیار کجاست **نغم** کلن لایدرک  
کله لایترک کله اگر آزاده تمام و مجرد و لاکلام اولد منکباری ران  
زمان و طبیکاران و دران کبی کند و کی با کله حرم و شره وادی سینه  
صالحه و جمعیت اسبابی اسباب جمعیت خاطر صنم و بواساب اموال و منصب  
اقبالدن چار و ناچار ایلحق مقرر اید و کین ملاحظه قیل و تابو حده افراط  
و شوق و شغب فاسد و باطل و ناملایم حال عاقل اید و کین تل و تفکرات  
اوله که مسموم مسموم بادیه حیرت وجود کی حریق انیمیه و نسیم غایت تیشوب سفینه  
قلک تلاطم امواج طلب دینا ده غریق اولیمیه  
**نغم** دست و پایی بزنجار و جهد که عجب در میان غرقانی  
و عاقل ملاحظه است که اگر که اسباب دنیا با سر با بر کسینه حاصل و برشی  
منتهای مالنه و اصل اولمق یوقدر و سر نه مرتبه سعی و شتاب و جمع الا  
و اسباب ایلیمه دخی زیاده تصور انک با فو فی ممکن در پس اگر قسمت روزی



و منصرف و مرتبه ده مقدار و میسر اول و ثانی قناعت و اکتفا و انیمو که ایان  
طامع و حریصان ناقص کبی مرکون تحصیل جدید و ندای علی من فریدان  
در بابی طلب نامحکم و صحیح تحصیل غیر متناسبی و دشمن لازم اولور و اکثر  
ملاحظه و انصاف ایلمه جاه و رفعت و اسباب نعمت خصوصه کند و  
ادنی پیچ و حساب اولور و انور بونک جاه و رفعت شکی و بونک نعمت و عد  
تحصل اسمکی کند و لره محال دولت عظیم عدا یدر لره پس انصاف میدر که  
اندر که حاله نظر و اعتبار کند و نک نعمته سگری شمار انیمو کند و نک  
اولان اشخاص معدود و ده نک جاه و رفعت و اسباب نعمته نظر ایدوب  
ردای قناعت و رضایی بیرون و سران التینی مثل او تی قارون و بی **بسم**  
کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدق قانع نشد بر نشد  
با آنکه جمع مال و منال و نیل جاه و جلال دایما فکر و اندیشه و سعی و طلبی شغله  
و پیشه اسمکه موقوف و مسامی و طالب و حرص و انقب جمع مال و مکاسب  
و نیل جاه و مراتب ایمکه موصوف دکدر و جوق شایده ایتد که جمع  
دنیا و ثروت و تحصیل جاه و رفعت ایمکه جندان مجد و سامی و لیندر  
عفو اصفوا امادات و امانی و سعادات و کامرانی و اصل اولدر  
و نجه لر سعی طلب و رحمت و نصب طریق اختیار ایدوب انواع طرق  
تحصیل دنیا به سالک و براری بودی حرص و نهفته مالک اولدر به مراد  
اولان نیانی فی اللز که بدی و سعی و زحمت لر بی نتیجه و بی **بسم**  
کیمیای بعضی مرده و ریخ ابله اندر حسرت به یافته کین

بلکه اکثر حرص بلعی موجب حرمان کوردک و زیاده سعی اسمکی مودنی نقصان  
**ص** صحت می کید و جفان بر مردمان سخت کوش پس عاقلان در  
صبر و قناعت در کاهندن با کلیه مردود اولیه و آتش غم موجود و منفود  
قبه و داغنی پرود و قلمینه **بسم** بهست و نیت مرغان ضمیر خوش  
که نیستیت سر انجام هر کمال که مست **بسم** اگر در سبک بومرتبه ممکن  
یا محال نیست بر متغذر میدر بر آید ز تا علی اید اصناف خلق و اجناس نظر  
و مرینک اختلاف مراتب و تفاوت معاش و مطالبه ملاحظه ایله  
کورد که اکثری شتمت و روزی سنه قانع و راضی نهایت فی الجمله زیاد مطالب  
متقاضی در اهل حرف و صنایع سرری حرفت و صنایع قانع اولور تجا  
تجارتی النفع بضایع و باغ و حایک و باغخت و حیاطی احسن حرف ایمن  
صنایع سلور حتی تحت تختکله انتهای و قواد قواد لغله افتخار ایدر  
و مکر نه کمال و سرری کند و صناعتی تکمیل ایمکه منوط قیلور بی منراول  
کمنه عدلر که کند و صناعتنندن ذاهل اولد و عاجز و قاصر اول کشی بلور که  
کند و حرفتنه جاهل قله کل حزب بامالدیم فرجون پس طر اولدی که  
سر دایره ایدل اکتفا ممکن و سر حالته صبر و قناعت متصور میش مر کلمه  
که بن البته حجاجی دایره پسین لیدین و سر فرد و تصور ایتد که بن بر سر  
استاد و معمار اولین پس حیل اصول معاش و مراتب و احوال  
احوال مطالبه بومقوله قانعند و ار پس سندی حال که قناعت و دایره  
راضی اول ملاحظه و اعتبار ایت غنای از ویسی همان نفس آره الله مطلق تر



که احزان و غموم آنچه علی الدوام قلیه سین و افکار مغموم دنیوی و الی  
 اسیر و شکره نفس و شیطان اولیه سین و فیلسوف عرب سخت کندی  
 دفع الاحزان کتایبند و پیش که حزن امر ضروری و ملیوب بلکه انسانانی  
 سوء اختیار کند و به جاذب و فی الحقیقه کند و به ایلام سپوده ایمکه را  
 اولد و غم و دلیل اولد که کمر کسند که بر شینک فقدان محزون عدم حصول  
 نعمتاک در ملاحظه ایست که البته بجه کسند و ارد که اول شی فاق و انک حصول  
 با کلیه عاری مع هذا انک فقدان کانه حزن عارض نه الم طاری اگر حزن  
 ضروری اولد کمر کسند و ایما محزون اولدی و رضا بر کسند بر منصبه اصل اولد  
 الم حکم بجه کسند و ارد که اول منصب اکا متغیر یا متغیر در سر کزانی مطلوب  
 و غمندن متاثر اولمز و دخی بر شخص بر مطلوب مرغوب یک فقدان الم حکم و  
 محذور که حزن و تقر و نماز بعد از اسیر حزن فراموش اولد  
 غصه ناله سند و اموش اولد و به اصحاب و احبابه صبحی و ملاعبه به بشر  
 و سرور و مطایبه لراید اگر حزن امر ضروری اولد بوندن زوالی کل  
 و مبتدا و لمبیدی پس معلوم اولدی که سوء اختیار که جلب حزنه و خلی و  
 عدم تامل حصول تاملده و ساطعی و ارمیش عاقلانی کند و دن تامل و حلا  
 اید دفع استک قابل و اعتبار و تکرار دفع استک ممکن امش و جابل بعد  
 زمان مقاس احزان ایند کدن صکره بهایم مثال بسیار بوب صبر و  
 سلوان ندو کی برده عاقل اولدن انجام و عجزن ملاحظه و اخرین  
 تکرار بوب جوی صبر و رضاده جاری و خار و خاشاک حزن

انقدر زنجیر بغیر عیب  
 بوزر اولدی و طلب  
 بوزر آخر

و عناد عاری اولور **نظم** و لیس رد النفس عن شهواتها  
 من الناپس الاکل ماضی العزم اذا انت لم تسل اصطبارا  
 سلوت عن البلوی سلو البهائم و جوں اسباب دنیوی یک کسند  
 بقا سنی حکم و نامیسور و دایما تناول ایدی و اولمه سنی ازل ازل  
 مقدور در اگر بر نعمت بر کسند و دایم اولسه اولد و لا غرور کانجه  
 و اصل اولور می ملک بر صاحبند باقی ظم می و پیشه اول ملک  
 بوما کسند بجه حاصل اولور می **نظم** و لو دامت الدنیا کانا کفر  
 رعایا و لکن ما لهن دوام **نظم** جنانکه دست بدست ایدست  
 بدستهای کریمچین نخواهد پس و ال نعمت دینی طول و  
 محزون و ملنی اکا تشبیه در که بر طایفه بر مجله مجتمع اولور کن بر  
 کسند بر ترنج یا بر تر و نده کل کنور و ب در میان اید که سر کس بر مقدار  
 ششم اید و باخره ویره اتفاق بومقوله دست بایست اول شما  
 نداول و سر کس صاحبند تناول امکا و زره اکن بری سنگ الله  
 و ارد قد تمثله غایت مایل و راغب لوب کند و به محض ایمکه  
 اوله و صاحب شمه الذن الوب اخره و یرمک استیک بوشک  
 حزن و تاسف مزاجنه غالب له و دیه که بن بر مقدار زمان المده  
 طوند و غم شمامه بنون المدن المله و بکار بر مدت المده اولمخل  
 مختص و منسوب و لشک بنون المدن طشره صله و بومقوله  
 استین صاحبنه سفا غار اید و ب سقط لر سولمه و شمامه الذن

تداول و ص



الن آدم غضبنا کو ستر و ب سخط را یله بوشخصک اصطراب و عالم و  
التهابی اصحابه بنی مستقیم و مستقیم کلوریه کذلک سباب نیام فانی  
و آلات جهان پایداری که فی الحقیقه **م** و اما الحال و الالهون الا و بقه  
ولا بد یوما ان برد الودایع **م** مقتضای سنج و دیوت نامند  
بر متصرف و مالک صوری الذل النوب اخره ویرلکه و انکار و عالم  
واضطراب اظهار ایدن کسکه نک فعل شیع و قبح و رد امانده عین جانی  
و دخی ملاحظه اولنسه معلوم اولور بود و ایک الی الی تداولی و برمی  
اعطا و آخر کتنا و لی مواج حکمت و مطابق نظام عالم بر عرت در  
زیر انسر تقایم نوع و د و ام نسل و عمارت عالم و صلاح و دودمان  
بنی آدم میسر ممکن و کلد **م** و مکلف الایام ضد طبایها  
منتطلب فی المآر جدوده نا پس اگر مرطلوب که بزین قوت  
اولور انچون الم جکر سوز و سر مراده که ظفر بولیه ز ملول و محزون و  
مطالب مرادات جوق و سررنیک حصول و د و امانه امکان یو  
پس لازم کلور که برالام و احزان متناسی میلاتی بلکه خزن سرمدی ده  
دایم و الم دایمه باقی اوله وز و دخی قوت حرص و عمل مله مانع و د  
حق و قنمت روزی به نافع اوله وز لوکان لابن آدم و ادیان  
من نسب لا یبغی الیهما ثلثا و لا یملأ حوف ابن آدم الا التراب  
مستد عا سنج الی غیر النهایه وادی طلب و تعب و یوین و لسان  
قال حقمرده کو یان اولور که **نظم** یرمی نشود کاسه سرنا زموس ک

شرکاسه که پس رنگون شود پرنشود **م** فضلا و بعضی بریر  
که اگر دنیا نک عاریت اولد و بخندن غیر می سنج عینی و لمسه اهل تمت اولنره  
لاتن اول ایدی که فی نظر التفاتنه منظر منمنه و توجیهین کار و اکوریه  
زیر اکمل رجال و اصحاب سیم عوال مجالس مردان و محافل بزرگان اوله  
لباس عاریتی کیوب کلمک اختیار ایدر لر می و جامه ستغاره که فی الحقیقه  
عادر در افتخار قیلور لر می **نظم** نظم استم شدم **نظم**  
چرا که دهمره نزول الیه سواسی عین در صوبی بدو  
قبای بقایله محشر الیه بینه رد اولور جامه مستغاره  
سقراط حکیمه سوال ایلد لکه پنچون دایما اوقاتک سرور لکه کذرا  
و سر کر غم و غصه سکا مقارن دکلدر جواب یردی که بن سنج نسبه  
تعلق خاطر اتیمزین فقدان محزون ملول اولم و سنج مشایخ دنیا سی  
مطلوب اتیمزین عدم حصولندن کرداب الم و محشره قلم پس بو  
مقدمات که تقریر و مقالات که تحریر اولنره حافل لبیب انلری  
ملاحظه و تامل و غافل فکر و ادعانه انلره تحمل ایدر بک احزان  
عموم دنیویه سیاه قلبندن منتفی و شراره شر حرص و شره کانون  
سینه سندن منطقی اولوب زورق قلبنه امواج دریای غصه دن  
نجات حاصل و کنار امن امان و ساحل جزیره فراخ و اطمینان  
و اصل اولور و الله تعالی مینض التوفیق و مادی الطریق  
**علاج مرض حسد** معلوم اولسون که مرض حسد اعم از



نفسانیه و اکثر امراض نفوس انسانیه در بومرضی که اکثر نفوس علیل  
 و اندن خلاص نجات بولان اقل قبل از تنه کم حدیث شریفه وارد او شد که  
 ثلاث لا یخو امنهن احد النطن والظیره واحده **نظم منشیه رحمه الله**  
 خواجه خلقی میسر و خصلت بوله مر راه نجات اندن احد  
 سوء ظن و دخی تطیر تیغی فال بد اتمک و جوخی سی حسد  
 و دخی سوزش در که دب الیکم دار الامم قبلکم الحسد البغضا یعنی سوزن  
 او که کجی ام و طوائفه اولان در دسره دخی حرکت نهانی و سر املدی  
 و اول حسد و بغض در و بخلق خبیثک صاحبی یک دین دنیاسی ضرر و اعتنا  
 کام معیشتی امر را تیمی ظر و اشهر اولد و عیون مرضک تحقیق سبت و کیفیت  
 حصول ولایت و اسباب خود و انیت و طرق علاج و تدبیرات شفا و  
 تصحیح مزاج ایتمه سنده زیاده و خیر ارقام و تحریر کلام اولدی و من  
 الله التوفیق الی سبیده معلوم اولاک حسد اولد که بر کسده موجود و حق  
 اولان نعمتک انده حصول ندن بخصور متامل اولوب زوالین طلب و اراده  
 ایلیه پس ل شخص منعم علیه زوالین طلب ایتمک اوج نوع او زرد در  
 او لکی سی ولد که مجرد نعمتک اندن زوالین طلب ایلیه اگر چه اول نعمت  
 کند و بیکلم ممکن و میسر و مبوب کند و اول مرتبه دن بپس دیو کی مقرر ایسه  
 و بومرتبه غایت خیرت نفس واقع مراتب حسد در انکجی سی ولد که اول نکند  
 کلکم فی الحمله ممکن و متصور اولد کن کلدی و کلیمجی مقدر و مقرر باری  
 محسود دن دخی زایل اولد که برابر و لسن انوک بکافضیلتی میسر و مبوب

طلب متنا ایده و او جوخی سی ولد که نعمتک محسود دن زایل اولسنی کند  
 حاصل اولدی میزده طالب له و مرتبه ثانیه او لکی دن ثانیه دن افزون و اگر  
 نعمتک اول شخص دن زوالین طلب ایتمک بلکه کند و دخی انوک کی  
 حصولین طلب و متنا ایلیه اکا غبطه در لر حسد و بمر لر و بطلب و تمناکه  
 غبطه در امور دینیته ده ایسه محبوب و مند و بدر اگر امور دنیویه میسر و  
 مباحدر و اگر نعمت حرام و نمودی معصیت و انام اولن نعمته ایسه دخی حرام  
 خواجه نصیر بدر که مرض حسد جهل امله طمعک اجتماع ندن حاصل اولور زیر جمع  
 خیرت و جمله مقتضیات بر شخص ده جمع اولدی خیر امکان دایره بیدر دن  
 خارج و تغییر قیمت حق و از اله نعمت خلق مرتبه استحاله و امتناعه دال  
 و اصل در پس اگر حسد بونکته یه عالم اولیدی محنت حسد دن سالم اولیدی  
 و کند لک نفس غیر لوده کی نعمت لره طمع خام و حرص بی منتها اولیدی  
 نفس محنت حسد مبتلا اولمیکید پس معلوم اولدی که حسد بو لکی خلق  
 متولد و امرک نفسده غلبه سندن متنا بدیش و چون طلب حسود که  
 نعمتک اخردن والی و انتفاسی احسان حق خلقدن انتطاع و تنهایی  
 و حکم نعمتی خودنا منقطع و فیض احسانی قوی خلقدن سدا و تمنای  
 پس حسود متصل غم و المدن تی و ماده غیظ و غضبی منقطع و نامتنهی و ملق  
 لازمدر و احسود و لایسود دید کلرینک معناسی و دخی اقتضای حکمت  
 و معلوم نظر و اعتبار و تجربت اولان ولد که حسد حسود محسود کی از دیا  
 نعمت و ارتقاء و دو لکنه سبب داعی کند و نک امار حال و افاجاه و



ساجی اولوز زیر آمال حسد فعل حق جل و علایه رد و انتفاض و قسمت  
 قسام ازلی و دخل و اعتراض و محسوس کناسه که مظلوم در جفا و اذرا  
 آیتد و کی سبب ایله بدخت و مشوم در و بعضی فاضل و بمعاده میورشد  
**قطعه** الاقل لمکان لی حاسدا      اندری علی من اسات الادب  
 اسات علی السد فی فعله      لانک لم ترض بے ما و سب  
 فجی زلسے بان را دنی      وسد علیک و جو الطلب  
 پس غیرت الهی و حکم حکمت نامتناسی اقتضا ایدر که بازار حاسد کاسد  
 اولوب اموری دبار و بلاده و بازار محسود بر سود اولوب احوالی ایمان  
 و زیاده اوله پیرمراهه خواجه عبد الله انصاری قدس سره مستحق تنده  
 بیورر که هر که دانست که قسام ازلی در قسمت خود ظلم و خطا نکرد از حسد  
 برست **مثنوی** **رحمه الله**      جو که ظلم الیمدی شمه قسام قضا  
 حاسد دون ایچون ویرمه اوله      و اما غالی میوردی که حسد کاسد  
 موجب و عکس تنقله سی می سنه در اولی عداوت الیمدی تعزیر او جو کجی کبر در دخی  
 تعجب بخی خوف فوت مقاصد البخی حب ریاست بدی حب نفس و لوم طمع  
 اما عداوت زیر بر شخص آخره عدو و الیمدی انوک نعمتی زایل و امر و عاقبتی  
 راجع و ایل اولدوغین ستر مثلاً بر کس نه آخره جفا و اذالته لابد اولدوغی  
 اکا عداوت و بعضی حسد کیرین ایدوب انتقام المفعله طالب اولسه که چون قان  
 انوک زوال نعمت طلب و ملا و کینتمنا ایدر که بحر و شقی نفس حاصل ایدوب انتقام  
 المفعله قدرت کله عداوت ضعف اخذ انتقام مقارن الیمدی حسد منقول اولدوغی

اولوز اما ایچنجی می تعزیر در اعمی محسود اولان سنه جابه و ولایت عالم  
 حکمت یا مال و ثروت صاحبی و لسه حاسد انوک تعزیر و ترفع انیمه سنی ملاحظه و  
 تا تل ایدوب انوک تعزیر و ترفع تحمل ایدوب میوب نعمتک و انی طلب ایدر که انوک  
 کند و یه کبر و ترفع اتمالی مندر فاعله اما او جو کجی کبر در اولدو که حاسد  
 کبر و ترفع و محسود اکا تذلل و تضرع ایتمک ستر نعمتی حاسد محسود و اصل اولو  
 که نعمت و شرف در پس تذلل حاسده لاحق و لوب و بونک اکا کبر بر طرف  
 اولنجی نفسی بصورتدن متاالم اولوب نعمت و شرف کز و الیم و انوک تذلل  
 و بونک کبری اتمالین طلب و تمنا ایدر که مراد نفسه و اصل و صورت  
 مترقیه حاصل اولد و بونک صورت سابقه المخرقی اولدو که انده مراد  
 حاسد دفع کبر محسود در حی صورت و یه دخی راضی در و بصورت مراد  
 کند و کبر عکس و مساوی راضی کل زیاده متقاضی اما در دخی می کبر  
 انوک مثالی بود که کفار جناب سالت پیامی صلی الله علیه و سلم خلق نبوتله شرف  
 اولدوغین تعجب ایدوب انزل علیه الذکر من پسنا ابغث الله بشره رسول  
 دیوب شرف نبوتک و الدن و عدم حصول طلب و تمنا ایدر لریدی اما مراد  
 اگر چه بولد پور شدند و لکن نظره مجال دارد که بو حقیقه قسم فی دندر زیر  
 کفر جناب سالت پیامی صلی الله علیه و سلم نبوت شرفیه عزت و کند ولره  
 انقیاد و اطاعت لازم و مفعله حضور و ذلت متوجه اولدوغین  
 زوال نعمت نبوتی طلب لرید اگر چه بو تمنا ناک اظهارنده نعمی نبوتی آدعا  
 و دعوی نبوتدن تعجب ایدر اما سبب بو تعجب کل بلکه تعزیر مذکور در



اما بشخصی که خوف فوت مقاصد و مطالب انوک ماده می و لدر که  
 مشخصین یا اشخاص بر او معین و مطلوب مخصوص طلب اید و بر سر برینه  
 حاصل و جمله طلب اکا و اصل و ملحق احتمالی اولیوب تراجم حصولی قلوب در آن  
 انتفا سنه مودی و تخا سجد و نه مضی اولوز و بوجسند ندر زوچ احد  
 خوانینی که ضرات اطلاق و لنور کمال محبت و ترجیح و جلا نه مزاجه اید و ب  
 محاسنه اید لر و ندما و مقربان ملوک و سلاطین و ملائکه استادان  
 اساطین و بونکر کبکی کنه لرا را سنده اولان پس جمله بوسند ندر  
 اما البته شخصی که حب ریاست در انوک موقعی اولدر که بر کنه علم و کمال و باجاء  
 و جلال و یاروت و مال و رئیس علم و نظیر و یکانه روز کار و ملحق استر  
 بعضی انانی بوعده کند و به مشارکت و اول تقد ادعا اند و کی دایره به  
 داخل فتم لسته انوک اول نعمتک وال وفا و کند و انفراد و بی نظیر  
 تقد و بقا استر لاجرم طلب وال نعمت مذکور قلمبده حاصل و حسودیت  
 درجه سینه و اصل اولوز و بونده مرکز عداوت و تغرز و کبر و خوف و مطالب  
 مرغوبه بکرا و نمیشد و کلد بلکه سببی محض نفاست و عین حب ریاست  
 و علما را سنده اولان حسد غالباً بوسند ندر اما بیدگی که خفت و  
 نوم طبیعت در انوک دخی و قوی کثر در زیر بعضی اراذل ناسی کور و زنی  
 اعلای و اناضله لایعنی بعضی و حسد اید و ب مجالسه انی نقص و ذمه  
 یا دایوب زوال نمیشدن فرج و شاد اولوز با انکه ارازنه مرکز عدا  
 یا تغرز و کبر با طلب مرابده مشارکت احتمالی بوقدر بلکه محسود و له را

راست است و مشاهده سیده اصلا دیده کر نظری روشنا او شد  
 که محض خبت نفس لسته و لوم و ذنات طبع خبیث ندر و بوقوله نفوس  
 صابجی ایجا مغذ و محتج و سایر کنه لر غرز و رفیع اولد قی بود لیل و  
 زیر احتیالی تک نعمت عام و کرم تا منه کل و شمع اید و ب بر کنه به  
 نعمت میسر و غرت و رفعت مقدرا و لد قی بوجخت و غلظت ارا و لدر که  
 عالم خود ارباب جاه و نعمت و اصحاب دولت و غرزن خالی اولد جعی  
 و کلد و بوقت حسد که علایج عسیر و بوقوله مزاجک صابجی و ایدر  
 و کلد زیر آسینی دانی و خبت نفس دانی عارضی و کلد که سینی تک  
 رفعی اید و رفیع و ماده سین دفع اینمکه مندر ف اول و کاه اولور که بو  
 اسباب حسد که اکثری بلکه جمله سی بر شخص ده مجتمع و بوقوله حسد غایت  
 قوی نام رفیع در و اکثر عداوات و محاسنه اند که انانی مانه ارا سنده  
 واقع در اسباب کثیره متحقق اولد و سنده و اسد تعالی العاصم

### بیان مظان حسد

اکثر حسد و منافست امثال و اقوان و اقارب باخوان ارا سنده اولوز  
 و نه قدر بر طایفه ارا سنده رابطه و مشارکت ارتوق اولد قی حسد و  
 منافست دخی ارتوق اولوز مثلاً اهل مشرق اهل مغرب حسد یکنه بیکدیگر و  
 اولسه حسد ارتق اولوز و اگر بر شهر دن اولد دخی زیاده و اگر بر محله دن اولد  
 دخی قوی اولوز و کذلک ارباب علوم و صنایع کند و طایفه سینه حسدی قوی ایدر  
 طلب علم پیاسی و قبا جرله اولد حسد اینمکه بری کنه و سینه



و تاجر لر دخی اهل علمه اولقد حسد ایلر بلکه سپاسی سپاسی و طالب علم  
 طالب علمه و تاجر تاجر و دلال دلاله حسدی زیاده اولور. زیرا ذکر آنکه  
 ارباب حسد که عداوت و تغزو و کبر و طلب بایت در و مراد واحد  
 مزاحمت ارتقوی لوز و بوسیدند که بنی عم و اخوان و اکثر احوال ده  
 اقران را سنده اولان حسد علاج و نقصان را اولر بلکه آخر عمره دک دیم  
 و محسود موجود بلکه مفقود اولدقدن صکره دخی قایم و باقی اولور نه کم  
 شایع عرب کرایدر **قطعه** و سخن بنوعی علی ذاک بیننا  
 ز رانی فیها بغضه و تین و سخن کصدع العین ان یعطی  
 بدعه و فیه عیب متشخص و اجانب دور لر را سنده قلیل  
 اولور و مکرر غایت جاه عظیم صاحبی و صیبت بلند طالبی اوله که اطراف  
 عالم و اصناف بنی دمن کند و یه متقارن مدانی و معارض مسمی  
 اکله و غنی کمنه لره حسد ایلیمه و جمله یک سببی دنیا و مافیها در زیر اثر  
 کفایت ایتیموب ضیق اوزره اولان سخجای جهان و مضیق دنیا و اما دا  
 آخرت و نعیم جهان باقی انده مضایقه و مزاحمه یوقدر و انما مثالی علم  
 مثلاً بر کمنه تک مطلوبی معرفت ذات الله سایه معارف علوم اوله  
 آخر طالب حسد ایلیمه زیرا علم و معرفت مضایقه و مزاحمه یوقدر  
 بر معلوم نمران نمرار عالم اولیه عایز و بر معرفت بر کمنه عارف اوله ممکن  
 و سرری علوم نمدن متلذذ و فرحان اولور و آخر ک علم اولدنه نقصان  
 کلمه بلکه کثرت عافین بلکه کثرت افاده استفاده و انس و ابتهاج زیاده اولور

مطلب  
 در بیان حسد  
 که حبت دنیا در

اولور و اعلامی نعیم سعادت آخرت مشایخه جمال چون و پادشاه  
 کن فیکونند و انده سبج مضایقه و مزاحمه متصور دکلدر نه کم حدیث  
 جناب سالت پاسبی صلی الله علیه وسلم دارد اولدی انکم سترون یکم کما  
 القم لک البدر لا تضامون تشدید مییم و تحقیقی ایلر روایت اولمشدند  
 روایتند خشم لفظندن اولور یعنی بعضکوز بعضکوز منضم و لمر نه کم  
 رؤس محسوساتده اولور تنگ مکانده پادشاه گذران کبی که رؤیت  
 مشایخه چون خلق صغشوب بر بر منضم اولور تحقیق روایتند ضمیم  
 اولور که نعیم معنایسه در بعضی بعضکوز بعضکوزی تر و ضیق مکان رؤیت عیدیم  
 الا مکان اولد و همچون بری بریکوزی نع و دافع اولمر سر علی کل حال معنویت  
 نعیم کجای به اشارت و عدم مزاحمه و عین رتدر و سایر نعیم آخرت دخی بونوال  
 اوزره ضیق و مزاحمه دن میرا و عدم کفایت مضایقه دن منزه و متعرا  
 پس طالب آخرت اولدردن حسد متقی و کاسب علم و معرفت و راعیه  
 عبادت اولدردن کانون سنده شراره شرفناخت منطقی اول  
 که علما و مشایخ تعلیم و ارشاد و تسلیک اصحاب ائمه حریف و مشغوف  
 و اوقات شریفه لر عوت و تجمل مردیه مصروف **۵** نعیم علما دنیا  
 که انله علما، سوز دیرلر و مشایخ اهل ارشاده تشبه بدن مدعیان ارشاده  
 محاسنات و منافسات و تقار و منافرت حقوق واقع اولور زیرا  
 قیل توجیه و ارادت کی سب حطام دنیا و جلت تحصیل رغبت و علما  
 و اعتقاد و ارادت خواص عوام و تقدر و ترفع مجلس نشین کارنام

طالب م



و بومطالب خبیسه ده مزاحمه متصور و بری سینه اولور سه اخرون کیمک  
مقرر در و دخی غالباً شرکا و برادر لار اسنده جانب ضعیف و  
مغلوب و ارباب جاه و کنت اچنده ذلیل و منکوب اولنده ازلو  
اولور و طرف غالبک اکثر اچمن علی نعمیم سلامتله طری خار و خاک  
حسد و منافسه ن بری اولور زیر مغلوب ایست که غالبک نعمتی مستو  
ورفت و غرته کند و یه مغلوب اوله باری لا اقل مساوی معادل  
اوله که قلبنه انوک غلبه سی لندن شفی حاصل اوله و دایما مغلوب غالبک  
ذکر مساوی معایینه مشغل اولور و نارفتنه احک کذب و بهتان تمکله  
مشغل ایله **مسو** حسودی کیم پسند بلند افرم  
کجا بر زبان آورده چنبره خود و دران فضیلت نهدیرم  
نه پسندی که دشمن بود در پی مر انا قیامت نگیرد دست  
جو پسند که در غم من فال او **ذکر بقیه الکلام فی تطهیر**  
**القلب و الجسد من آراء المنافه و الحسد** چون مقرر اوله  
که حسد قلبه مرض عظیم و درد صعب الیش پس انوک علاج و دوا سی علم  
عمل ایله اولور اما علم نافع و مفید اولدر که سابقا اشارت اولمان  
کیمی تحقیق قلبه سین و لعن بلکه حس که حسد کاده و آخرتده ضرر عظیم  
و محسود که دنیا و آخرتده ضررون عاری بلکه حسدک سببی ایله انوک  
جانبه دنیا و آخرتده منفعتلر سایر و ساری در اما آخرتده ضرر  
اولد و غی ظاهره که قضای حق که حاکم عدل و واسب فضل در رضی

بالکلیه

راضی و میوب دخل و اعراض ایله که قسمت ازلی که صانع حکیم رحمتم توکل  
ارایسند ایشدر تعییب و تعمیر ایدوب رد و انتقاض بیلدر بوند  
ار توفیق کستاخل و لور چی بوکا بکر جریمه سیج بنده دن صدور بولور چی  
توحید الهی بن دینه کور و امی و ایمان د عاسین ایدنه بوفعل نرا می  
و دخی بر مسلمان بی موجب غش و خیانت ایله که و نصیحت عامه ایل ایمان  
حدیث شریف الدین النصیحه قالوا لمن رسول الله قال الله ورسوله و  
لعالم المسلمین موجبی و زره واجب ایکن سن ترک واجب قیلدر و ایضا  
و اولیا و خیار عباد الله که عادله ایل ایمانه خیر صمیمی و ایملکر سن شکر  
زمره پسند من فصل اولدر که و ابلیس لعن طایفه کافرن که ارا و تلمی  
مؤمنده بلا و نکبت ایرشک در فرقه سینه منضم و متصل اولدر که اما و ی  
ضرری خی اظه که محسودک احوالی مستط و شمل آملی ملتئم اولدر چی من مضطر  
متالم و تحس و تحزن مقالاتنی مستکلم اولور سین بو حال الهامی شمعکدن  
حل و کند که عقد و غم و خونی کانیه ارا و ایدر سین کند و که نقد ایکن  
نته کم بعض علما دیشدر که کفاک من حسودک انه یغتم عند سرورک و فخر  
دیدم که حسبک من فعل الحسد فی صدر حسودک انه ینکسف نوره  
چین سعودک و یخط قدره وقت صعودک  
بمیر تار بی ای حسود کین بخیت که از مشقت او خبر مرک نتوان است  
الکلامی لغو و بامدس کربت و حساب و مقابله سیات و رد ایله  
مبطل عذاب عقاب لسه بوالم قلب حاضر و مسات و انگسار خاطر



که حسد سببی اهل احوال دایر اولوز ترک حسد ده کافی و دفع منته  
وافی ابیدی فکیف که حسد حسناقی آتش سوزان منیرم خشکی قناتند و کی  
کمی فایده و ظلمت بیل نور نهار می جوایتد و کی کمی محاسن اعمالی محو و ابطال  
ایدز عاقل در عجب در بر فعله که نفعی با کلیه عاری بلکه ضرری باری و  
ساری کنن ارتکاب ایدوب هم دنیا ده محنت و الم اید مضطر و هم خرد  
سخت حق و عذاب الهی منظر اوله اعادنا الله الملك الخلاق من سبب  
الاعمال و ذایل الاخلاق اما حسد محسوده دنیا و آخرتیه ضرر و  
عاری بلکه نفعی جانبیه ساری و لد و نفعی اولد خبی ظلمت مقرر اولد کی  
حسد محسود زوال نعمت محسود ایتمکده سود ایلر بلکه نعمتک برزنا  
و سر و دستک بر معین مقداری ارد اول زمان تمام اولمینه و اول مقدار  
کلیمینه نعمت زایل و بخشم سعادت اقل اولد کل شی عنده بمقدار  
و ککل اجل کتاب اگر حسد دیر سه که نولیدی حسد محسود ک زوال  
سبب اولیدی بزور و زک بو غایت جهل و کلام نادان نا اهل در بو تمنا  
کشتی کند و بلا سنی طالب و کینه راغب اولدی زیر احاسد که نفع نمی  
که محسود و زوال نعمت استیجی حاسد لزانو که حقه دخی موجود  
اگر حسد زوال نعمت سبب اولیدی حاسد که دخی جمیع نعمی زایل اولوب  
مبتلای طلاء عطل اولیدی اگر تمنا ایدر سه نیم حسد زوال نعمت محسود  
سبب اولوب زایل اولسه اما غیر که نیم حقه حسدی مفید اولوب  
تمنا و طلبی اطل اولسه بر ایدر زبور کلام در که غایت جمعی مصحح در

زیر احصص من غیر محصص ترجیح بلا مرجع در جمعی و جمله دین بری می  
سنگ کمی دعوی غیب و تمنای محال ایدر نام دعوی زور و دین اطل تمنای اولد  
نجه که انکه حسد و تمنای سنگ نمکی اطل افر سنگ دخی حسد محسود و کنگ  
زایل ایلر اما حسد محسود که دین دنیا سنه نافع اولد و نفعی اولد جتن در مقرر و  
واقعد که حسد محسوده موجب ثواب در خصوص احاسد غیبت و ذکر مسای  
ایلیه نفع دینی ظاهر در زیر احسان حسد و فقر محسوده ثبات اولمعه محسوده سو  
اولور پس انوک زوال نعمت تمنای ایدر سه اما حسد که نعمت دین بر کون کاتنا  
ایدی ایدر سه م زعمکه اکا عد و اولوب دور او که سن ایا حقیقت  
هر کون ایچون اعمال احسان اشرف دور او که سن بونع اخروی در بونع دنیوی  
بود که هر کس نه دشمن مغرب و محجن و دلیل و ممتن تر حسد کند و حی  
ایچون عذاب حسد کرفار و الم واضطر ایدر زار ایدر بوندل توق نفع  
توقیر اولد که هر کس نه دشمنی تعذیب و تحقیر ایدر اول سبب در محسود حاسد  
ایلا کس طلب ایدر بلکه طول عمر و تقاسین اشرف که دایما اثار نعمت کور و ب  
و اخبار سعادت نه قولی و روپ کرفار محنت و اسیر غم و بلیت اولد  
لامات اعدا و کبل خلد و ا حتی پروا فیک الهی یکم  
لازلت محسود اعلی نعمه فانما الکامل من حسد  
و بعض علماء ارجمند بو کلمات معناسی ایه شاکر در نیه نصی و پند  
ایدردی که هیچ اعدا و حسد کوزه اضر ایچون رحمت حکیم و اراضی قلوب کفر  
انکه عداوت و استنای تحن انک بلکه سعی ایدر ب فضل و حکاک و زنی و



ایدک وعدوی حسود کستدین خم و بخرخن ایدک **قطعه**  
 اذاماشت ارغام الامام بلا سیف یل و لایسان  
 فرد فی مکر ماتک فی اعدا علی الاعداء من ثوب الزمان  
 و ایضا محسود ملق بیل فضل و کمال و علامت جاه جلال و اماره  
 ثروت مال و منال در مناقب امام ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور  
 که بر سایل ابن شبرمه بر سئله سوال ایدوب جواب ایدن عجز اولو  
 ابو حنیفه حضرت زین و ارون سائل جواب فی نیل ابی و بختی ابن شبرمه نک  
 امام حنفی سؤا کلامین نقل و اشعار ایدوب امام بوعلی نشاد ایدوب  
**نظم** ان کسیدونی فانی غیر لایم قبل من الناس اهل الفضل و  
 و برروانیده دخی کلدی که ابو عاصم بن سئل حضرت که امام زفر تلامذه  
 سؤا ایدوب که ابو حنیفه طبعین ایدوب و جهنم و بو شعری نشاد ایدوب که  
**قطعه** حسود الفقی اذ لم نالوا فالس اعداء له و خصوم  
 کضریر احسن اقلین لوجها حسدا علیها انها لدیهم  
 و ابن المبارک حضرت دن دخی مروی در که امام ابی حنیفه طبعین ایدوب که  
 استعمال ایدوب که او قوسلر **مصرع** و لاخیر فین عاشق غیر محذ  
 پس برکنه بی حسدا انوک فضل و کما یا جاه و جلال الیه اتصف  
 ایدوب که اعتراف ایدوب بوند کورا و لدر حسدا بالذات مضاری  
 اما حسدا نام اخر و سیات و تنغات کیره بی دخی مودی اولور مثلا  
 اندر عدا و لدر متولد اولوب اذای مسلم و ضرب و قتل و نهب و لایسم

خدا  
 مالدار الملهه من  
 الدامه بمعنی العی  
 منه رحمه الله  
 تعالی

کبی نسبه لرحاصل اولو مقرر در پس عاقل بو مضاری ملاحظه و تفکر و  
 فکر ایدوب مکر مقدمات مقبوله ده لسان عقل ایدوب که ایدوب حسدا ترک نه و ا  
 علمی حاصل اولور باذن الله تعالی اما دو آء علمی سنی لدر که چون حسدا کثر  
 قلوبده مرکوز و غالب طباعده مجبول در حقی طفل رضیع طفل اخر متولد  
 اولوب ارضای و سایر رعایت و امتناعده کند و به مشارک فهم  
 ایدوب حسدا اولقدر غلبه ایدوب که مرید اولور و بعضی نک ایدوب که دخی  
 مودی اولو واقع اولور پس عاقل کند و ده حرکت حسدا حساس ایدوب که  
 سمان مقتضای سنی اولو لایق و فعلک مخالفی ایتمک غریمت الیه مثلا  
 حسدا محسودنی تم و قدح ایتمک اقتضا ایدوبه شنا و مدح ایتمک بشلیه و  
 اگر تکبر و ترفع ایتمک داعی اولور سبوتند لایق تواضع ایتمک مخالفین  
 اشیله اگر ترک انعام و احسانه آمر اولور سبوتن احسان و انعامی  
 و ترکون عزت و اکرام جدید الیه تاکه نفس حسدا و عداوت ایتمک با  
 اولوب یوما فیوما آثار محبت و مودته مانوس اولور چون محسود حسدا  
 بولطف ذکر امتنه عارف و تودد و مصداقتنه واقف اولوب بختی لابد  
 انده دخی محبت و وداد و آثار صفا و اتحاد ظاهرا و لوب **مصرع**  
 ملی داند و لک کاه با که از دلها بدلهار ایدوب  
 مقتضای سنج جانین دن انوار صفا و موافقت لامع و آثار صفا  
 لایح اولوب چون لطف تو بگذرد بخار شنا  
 خاستن آنها شود بهار شنا معناسی و شن اولوب اگر سبک

محبت و



و سوسه ایدوب ویرسه که محسوده تواضع و اکرام و بحال سحره  
 مدح و ثنا سینه قیام ایدر سبک عجزه یا نفاقه یا کند و در خوف ایستد  
 حمل ایلر و خلق دخی کوره فلانه نیجه مغلوب اولدی بر لر دیرسه بودسه  
 مکر و تلبیس و خدیعه ایلیرد کین تحقیق سلوب کند و در دفع و منع  
 و یقین سیکه عداوته اشتغال اوقات عمر شریفی بموم افکار فاسده  
 ایله تلف ایملر و محبت و صفا عداوت که در تندن نیاده اولدی  
 انفع و عقبا ده اعلی و ارفع در و بوجله که بسط و تفصیل و شرح  
 نظویل اولندی مرض حسد و دامن فتنه و دامن علی و علی سیدی و بغت  
 نافع و مرض مزبور حیثیت ده دافع در اما مذاق نفیسه که حسنه  
 جالب ضرر نهانیده کریم و مدر اما دوا و املین نیجه نافع و مرض  
 مزبور دامن صبحی دافع اولمز اما در صاحب محبت که طالب احسان  
 و سعادت آخرتند ذکر اید و مکر فواید و منافعی کوش ایلر نه قدر تلخ  
 و مرسته کوزیموب نوش ایلر عوین حلقه مرض و غرض ن شفا و بجا  
 و دنیا ده مراتب آخرتده درجات بولور و نعمت اخراک زو این  
 استمک بر قیاح مرتبه در بعضی حرام و موجب وبال و آثام  
 و بعضی مرض مباح و خالی عن آثم و الحاح در اول مرتبه شرح و  
 بیان و لوازمین عیان ایدر لم چون عدو باطنی منفور و بالفرو  
 مکره در خصوص که مودی اولد پس دشمن مودی نک اختلاف احوال  
 و زوال نعمت و جاه و مال و دنیا و طلب و سوال ایملر قلب بالکله

مطل

بالکلیه خالی و پستینه با تمام صاف و ملق میسور در بلکه مقدر و کل  
 و دشمنه دخی خیر خواه اولوب قلبدن ضرر نی طالب و مسائنه غیب  
 اولمق دایره امکاندن بیرون و خوصیله بشیرتدن افزوندر نه کم  
 که حبلیت القلوب علی حب من احسن الیها و بغض من است علیها یسیر  
 حال نامحسوس که تمنای دال نعمت محسود در بر قلب حاصل اولد اول کلب  
 حالی او جلدن خالی دکلر اولکی قسم اولدر که فریب شیطان و مکر نفس  
 سیدی له بوفعل قلبی صاحبی اعضا و جوارحه اظهار و قول و فعل و لسان و ارکان  
 محسوده اسات و اضرار ایدر بی شک نفس چه حسد حرام و اصل و قلب و مو  
 اثم و عقاب و له جن مرض حسد و منافسه حاصل اولمش در توبه و استغفار  
 قلمق و ترک اصرار و اضرار ایتمک کرک متعسر اولور سه علامت مذکور و ایدر  
 ایتمک کرک ایکنجی قسم اولدر که ظاهره حالت مزبوره اخراج قول و فعل  
 اسات و اضرار اولغیه اما قلب ده ارادت و تمنای دال نعمت محسود و  
 مقرر و نفیسه بو حالت اولد و غنه کراست اولمیه آه بو حالت قلبدن  
 کیده ایدی غایت حق قلبی بو مرضدن خلاصه ایدی دیمیه سن امام غا  
 بیور که بو صورته دخی حرم و عصیان مقرر و مرض حسد و در ملک مستطاب  
 دلالت خصال کدر اولمش در زیر احسان فعل قلب و مرض غسانی در اعضا و جوارحه  
 سربیت قول و فعله تقوی غایت اولمق لازم دکل بلکه قول و فعل که  
 محسود ک اضرار و اساتنه متعلق اولور آخر معصیتندر قول کذب و  
 و بیعت در و بوفعل دخی انجلیین حرام و موجب آثم در او جوخی قسم اولدر



اول حال محمود که تنهای زوال نعمت محمود در خاطره خطور و نفس کا  
شعور بیدار یک کاره و لغو و لوب مقتضای طبع بشر است که خاطره اولی  
مستعدای عقل صحیح و شرح صریح اوزره هما اکمل طاهره حقیق مریوب  
قلب اولد و غنه و خاطره کله و کنه راضی و لیجی حسد مذموم و مرئیه  
و ارض و بوحالت صابجی عقلا و شرعاً مطعون و علوم او ملز و پس اقل  
بود که بوحال کذا و زائمه و اول یکی قسم درجه سینه و اریه و اسد ملوفا  
چون حسد که اعم امراض و اشده اعراض در شرح و بیان و علاج ممکن اولد  
وصف و بیان فلندی بعضی ذایل نفسانیه و امراض نفسانیه و ارض  
کذب و صلف و بخل و ریا و انکار نظایری و اریه انکار که در طریق علاج  
و ساجه قلبی کیفیت آخر چنین بیان آمده لم خواجه نصیر بوقامده  
کذب و صلف و بخل و ریا و علاجات علی وجه الاختصار ایراد ایدوب  
ختم کلام تمیز اما مقام مقام تفصیل و موضوع شرح و تطویل در اکثر  
نقوش ال امراض مختل المزاج و طریق علاج حکم معرفتته محتاج در اول  
سبب بزرگبری حکمت و علمای مت کما بلندن تحصیل و فکر کلیل و نظر  
علیل الله اتخاذ و تمیل اینه و کمری ذکر و ایراد ایلد امید در کند و نفس  
یا بر نمون برادر که بوا امراض بعضیه کانه توفیق علاج و تصحیح مزاج بیکه شاد و

### ذکر امراض و آفات لسان

طالبات و کار در جات اولد و معلوم اولسون که آفت لسان اعظم آفات  
و اشده مخافات و اکثری آدم الناس صاید السنه سورلد و غمی کبی زبان

از ادم

زبان رسیده زبان و محنت کشیده لسان در  
از زبان با تو صد زبان باشد خود زبان صورت زبان باشد  
و اغلب افراد عالم لسانی سبع اذا اطلقت اکلنی دین کی مجروح نیاب  
و مخالف قول دروغ و زبان کاذب **مس** خسر و زبان کاذب خود در صفت  
شمشیر جوهر اکمر در بسته اند اگر چه لسان عضو شریف و نعمت  
نطق انسانه نعمت عظمی و سعادت کبری در زیر ایمان سرمایه سعادت و پیر  
کرامات و مطلب اعلی و مقصد قضی و حق جل و علایه موجب و زلفی در  
و اذکار حضرت رحمان و تلاوت منزل فرقان و سایر اعمال صالحه و ثواب  
که بوضع جمل و آثار برکاتی مکلفه و اصل اولد و اکثر من ان کصی و اشهر  
ان تخفی و کو سرحد که حلیه باید و کی منصوص در بوضع مخصوصه  
زیر لسان یا محمودی و صف جمیل علی وجه التحیل در ذکر که مقابله نعمت محمود  
جاری کر که مقابله نعمته اولمقدن رایی و لسون بخلاف سکر قلب  
جنان جرم لسان و اعضا و ارکان ابدا و لور اما مقابله نعمته اولمقدن  
و نعمت مقابله پسند اله داده غیر مذکور در پس لسانک فضایی بسیار  
پیشمار اما مضاری دخی بچسب و آفات و شروری خارج حوصله کتاب  
لاجرم اگر صلی و اغلب حکما صمت و سکوتی ترجیح و ضروری و ملین موضع  
فقر زبان و طلسان ایمنی نصیح المذموم و بعضی لغا و بیش که جمال المرء  
فی طی لسانه لانی طیلانه فقیر بویه نظم انتمیشدم **نظم منشیه**  
جمال المرء لانی طیلانه و لکن ذاک فی طی اللسان



جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و اوصیای کرام رضی  
 تعالی عنهم و علمای عظام در جمیع اصناف سکوت و ذم کثرت کلام  
 احادیث و آثار و حکایات و اخبار بی حد و بشمار دارد و بوجاهدین  
 صمت بخا الصمت حکم و قلیل فاعلمه من توکل لی بما بین یمنیه و حلیه  
 اتوکل له بالجنه طی چکه دیدگری استخواند یعنی برکنه دمان و حین  
 حفظ ایسه بن اکا جنه ضمان اولورین  
 سرکه حفظ اندی هم و فوجی فی کل انبیاء فی اکا جنه یحی لوی ضمان  
 و دخی سور مشر در من سوره ان سیم فیلدزم الصمت **مسلم رحمه الله**  
 کردیلر سک که او که سین سالم یکی عالمه صمت اول لام  
 و دخی اول حضرت صلی الله علیه و سلم روی در که سور مشر اذا اصبح  
 آدم اصبح لا اعضا کلها تسکف الله ای تقول اتق الله  
 فاک اذا نسفت استغنا وان اعوجت اعوجنا **مسلم رحمه الله**  
 بر صباغ اعضای دم دیر کالی ساکت اول کم تر سلامت اولور سکیم  
 کجوز بر جمله کجوز اولور سکیم مستقیم جمله کجوز اولور سکیم  
 ابن مسعود رضی الله عنه صفا او تنه چقوب دیر ایدی که بال قل خر تعظم  
 انصت تلم من قبل ان تنم **نظم** ای جرم لسان خیردی کم غام او کورین  
 یا ماری سکوت اید که تا سالم اولور کرساکت و بانا طو خیر اولیه سن  
 فقیهین سکور کم صول او چی نادم و حضرت عیسی بن صلووات اسد  
 علی سولنا و علیه روی در که اصحابی دیدلر که بر می جمله دلالت اید که جنه

جسته کمر که سبب اوله سپوردی که اصلا نطق ایلمک دیدلر که بوکافا  
 و کلوز سپوردی که پس خردن غری نطق ایلمک و حضرت سلیمان علیه السلام  
 سپوردی که اگر کلام سیم خام اوله سکوت زر خالص **مسلم**  
 سوزک در اوله دخی و ار سکوت قیل نه در در ایلمی کوزم لعل در ویات  
 اگر سوال اولور سه سکوت کجوز قدر فضیلتیه موجب در جواب پرو که کلام  
 افات و مهالک و مخافات وارد که ذکر و تعداد ایلمک کرک و اول افات  
 اکثری نفس اماره میشتهها و مطلوب اولور و تسویل شیطانیه قلند  
 خوب کلوز و محرک جرم لسانه و عقب و مشقت یوقدر و اول آفات  
 شیطانیه داعی و بواعث جو قدر و اندر که مضرتند حق مک غافل  
 و سور عاقبتیه جاهل و زین سخن بحر مواج کبی حوضی موجب امت و سکوت  
 کنار ساحل کی تفرامین و موطن سلامت در با آنکه سکوت سبب فراغت  
 خاطر فکر و موجب عبادت و ذکر و موثر رزانت و وقار و دافع  
 تذلل و احتقار در روایت اولور دعو علیه السلام تعلیم ملک علامه  
 جبه خوش صنعتی اشتغال ایدر کن تقم حکیم حاضر اوله خاطر نگدی  
 بونه نه در دیو سوال الیه نه رزانت و وقار له عامل اولوب سکوت  
 ایلدی چون تمام اولنجی داود ایتدی جبکه ده حفظ نفس اکون نه جز  
 نشنه در پس حضرت لقمن الصمت من حکمه سپوردی **نظم**  
 العلم زین و السکوت سلا و اذا شریعت فلا تکن کثارا  
 مان ندمت علی سکوتی مرة و لقد ندمت علی الکلام مرارا



و آری باب سلوک مدار و اصولی پیش سنه ده حضرت ابوبکر پیر شهوره جمع  
 ایدید **باب** جوع و صمت و سهر و غلت و ذکر بدوام  
 نامان چهبانرا بکند کار تمام **باب** امام غزالی اید صمت  
 امر لازم اید و کنه دلیل بود که کلام درت قسم در مضر محض و نافع محض ضرر و  
 منفی مشتمل اولان نفع و ضرر خالی اولان مضر محض و نفعی جابر و کلازما  
 ضرر و نفعی مشتمل اولنک دخی که لک زیر ضرری نفعه دکر و العنازاده یکی  
 خالی اولان دخی ناجور در زیر که عبت محض و تصنیع زمان وقت که موجب  
 خسارت وقت در سمان نافع محض اولان قادی پس معلوم اولدی که  
 کلامک اوج ربعدن سکوت واجب سمان ربع واحد ک نطقی مستجاب  
 و اول بر بسته دخی آفات خفیه و ملق و قایق ریا و تصنع و عیبت  
 تزکیه نفس کی محتمله نظر اولدی که جناب سالت پناک صلی الله  
 علیه و سلم من صمت بخا میورد و دخی عین صواب و فصل الخطاب  
 و جوامع الکلم اندر که اویت جوامع الکلم مقتضای محض جناب  
 رسالت قیام بر علیه الصلو و السلام پس آفات کلامی تعداد و بر  
 برینک اسباب علامات و علاجات ایداد و حضرت امامه اقتدا اید  
 اولاً خیف لرزدن ابتدا بعد غلیظ و اغلظ اولنکه تکمیل و تمجید  
 طرقة حسن تعلیم که اسهلین اخذ و ابتدا و اصعب اید ختم و انتها در عا  
 ایدوب خفایای جلایای آفات کلامی افهام و تعلیم ایده لم **ابتدای**  
**تقسیم** معلوم اولسون که آفات کلام حضرت امام تنبیه و اعلام

اعلام سپرد و دخی اوزر میگری آفت در **اولی آفت** مالا یعنی  
 یعنی من دنیا ده نفعی ظاهر فایده سی و جوان مدین کلامی سو میگذر اگر چه  
 کذب و غیبت و فحش حرام در اندون اجتناب اجدر اما مالا یعنی فی الجمله  
 مباح دخی اولور طالب فضیلت و کمال اولنکه ترکی مناسبه را  
 تصنیع زمان و تصنیع زمان موجب خسارت اگر اوزر مانده جلال و  
 عظمت حق و تنکر اولنکه احتمال ایدی نجات مواسبت اول  
 عطیه را اولیدی که حساب کلیدی با آنکه زبانک فرسوده اولور  
 و کاتب اعمالک پنج سپوده جگرندی دفتر اعمالک عبت المخط  
 اولمندی اول کلامک درو تبسح و حمد اولیدی مشوبات حلیله حاصل  
 اولید محتمل ایدی پس بنک کبی فایده انوک کبی و ایده تبدیل  
 ایتمک عاقله لایتمی حدیث شریفه دارد اولمش که من حسن سلام  
 المر ترک مالا یعنی و بوندن دخی شدید و عید دارد اولمش در روستا  
 اولنور انصار دین جوان احد غراسنده شهید اولدی که سید جوع بچون  
 سینه سینه سنگ بغلشدی والدیه سوزیدن غبارنی سلوب منیا لک الحینه  
 دیو جک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سپرد و پیرنه دن سلک کشاید  
 که مالا یعنی سو پیریدی میهم محتاج اولمد و دخی نسف المرییدی اوله امام غزالی اید  
 مالا یعنی که جدی لدر که سوز که سو لید و کک تقدیر چه متضرر و اثم حال او مالا  
 اولیکه سین مثلاً بر طایفه اید تحت ایدر کن اید و کک سفر لری و کور و کک  
 جبال انهار و اجتماع اید و کک شبان و مشایخ و اندون مشاهده اید



احوالی حکایت ایلیه بین پس بگویند سکوت ایلیک دینی و دنیوی ضرر  
 مترتب اولمندی هر چند وقت ایلیک مبالغه در بعضی کس لری می و  
 غیبت در کند و که مشایخ اقلیم و تقای می نمایند حاصل اولان عجب و  
 تزکیه بفسدن خراسان از ایلیک تصنیع زمان و زبانکی ذکر و تسبیح اجرا  
 اینم و کل خسرو کلید و جمله مالا یعنی بلکه حرام اولان مقوله در سواله  
 بمنشینکن که بگویند قنده ایدک و قند کلور سین که تصنیع وقت  
 اولد و غندن غیری صاحب که رحمت و یرو سین زیر شایید بریدن کله  
 ذکر ایلیک حیا ایدد اگر حقیقت در سیه کند و تمام اولور کند سادرسه عم  
 سکوت ایدرسه جواب بریدی بوسه حضور و لور سین با خود بلند و کی نسف  
 صور هین شاید که نفسی ملزم نمکدن چوب جواب غیر صواب بره  
 یا خود عبادتند ال ایلیه سین بگویند صایم می سین دین غم در سیه  
 شاید عجب و ریایه مبتلا اولد اقل مایکون عبادتی هر درجه سندن که عبادت  
 جهردن بجه درجه زیاده در منزل ایلیه بوجه افارسه سبک لکن اگر فضول  
 کلام و مالا یعنی حدیثی ترک ایدد ایلیک بوافانده صاحب که مخافان  
 سین سالم اولیدک اگر برینه ذکر و تسبیح ایدد ایلیک و ک نیچه ثواب اولایدک  
 پس علاج بود که ملاحظه ایدد که موت و فنا در میان و انفس را سال  
 انسانان عمر سبق ایدوب و کلاله خج میدان و بوراس مال تحصیل  
 سعادت ممکن ایلیک تصنیع ایلیک عظیم خسرو اندر **نظم**  
 ایلیس من احسن ان لیا **نظم** تمر بلا نفع و تحسب من عمری

مطلبه

بو علم جهنم علاج در عمل جهنم غزلت نوع بشر باید مائنه وضع حجر  
 یا لروم سکوت ایلیک عظیم تمت اقدام که لسان سکوت معناد اولوب که کلام  
 دخی ایدرسه ملکه اولمغله سکوت مالک اوله لکن خطا ایدوب حفظ لسان  
 غایت دشوار در **افتن** **فضول کلام** در یعنی مهم اولان  
 قدر حاجتدن زیاده ایلیک بر کره سوبلید کن صکره سیه عباد و قلمی خفا  
 ممکن ایلیک تطویل و اجمال لایم حاصل اولور کن بسط و تفصیل ایلیک کبی  
 دخی مالا یعنی بقیه بلکه اندر تتم در بعضی صحابه در روی که بجا بعض کس کلام  
 بجا اکا جواب یک بار بار و دوشته کلور اما ازین فضول کلام اولمقدور  
 ایدرین دیر ایدی بوافانک دخی علاجی قفت اولی کبی در **افتن**  
**خوض باطل** در یعنی باطل نسف لره شروع ایلیک اخبار حرام و ایش  
 خمریه و فسق و اثم و ذکر تنفحات و ترغبات ملوک ظلمه و جبار و نوادر و  
 لطایف خشیه ایلیک کبی قفت اولی لردن خشنه زیر اندر ترک اولی بوجرام در  
 حدیث شریفه وارد اولمشد اکثر انیس خطایایوم القیمه اکثر خوض  
 فی الباطل یعنی قیامت کونده خطیه لری کنا باری قی و دلان زیاده خوض باطلی  
 چوق ایدر در و قران عظیم ده و کنا خوض مع الخایضین بونک علاجی ملاحظه  
 ایلیک بر فعل که ترک اولی افضل و تصنیع عمر اولد و غندن غیری تحصیل مال و کلام  
 در دخی **افتن** **مرا و جدال** در  
 شریعتیه منهی حکمده مذموم در حدیث شریفه وارد درین ترک المراء  
 و سوختن نی لبت فی وسط اجنه و من ترک المراء و من بطل نی لبت فی رهن



البته یعنی جدال و خصومتی حق الله ایکن ترک المینه جنگ و سطنه منزل  
 سیلور حق الله و کل اکمن ترک المینه کما جسته منزل سیلور مراد جدال و  
 کلامنه دخل و اقراض ایله دکلدر یورد و انتقاض ایله درلر و انوک منوی  
 اکثر تا کبر و ترفع و اظهار فضل ایتمکله آخره تجریمیکدر پیل توالدر که  
 برکسنه برکلام سولیمه حق ایسه قبول و تصدیق اولنه باطل ایسه امور بیهوده  
 ایسه سکوت قلنه امور مدینه ایسه رفق و نصیحت طریقی اوزره اعلام  
 جدال نزاع طریقیه اقدام اولنیمه بعضی علما دیر ایدی برکسنه مجلسه  
 خطا سولیمه لفظ جهندن یا معنی جهندن اول مجلسه وانی خطئه  
 و موضع خطا بینان و صوابا رشتد ایله زیر ایم سندن بی  
 تعذر ایدیرسم سکا حد و اولوز و چون بواقف کسی کبر و ترفع در  
 پس انکرک علما حی سبقت ایدی بوکادخی علما جدر و ذکر اید و مکر فواید  
 مضار بیخی ملاحظه نافعه در **شیخی آفت خصومت** در مراد جدال  
 اشد در زیر مراد جدال محضا مجلسه برکشی تک کلامنی رد و منور  
 مناقشه در قدیم ج خصومت باقی و دایم مخالفت و شقاق بود اما  
 خصومت ده قدیم مخالفت و منازعت و مستمر اولور شقاق و عداوت  
 کرک مثلاً اصحاب سنی و احراب افضی اراسته اولان کبی امور دنیوی  
 خصومتی نزاع علی و لوب ایچون کلامنی و مقابله سنی تر بیف ایلمیکدر  
 و بو خصومت اول وقت حرام اولور که کند و طرف باطلده اولور و عین ساد  
 یا حق کیلمکدیر اولور و عوار وکیل اولور عادت ایدن کسنه لک کیلمکدیر

لن

پیلدن دخی وکیل اولور حق الله اولان مکسه دخی ادب و وقار کیلمکدیر  
 تقریر ایدوب قدر حاجتن زیاده کلام فضول و ایدانی خصم و شتم و  
 ایتمنه خصومت مرخص مجوز اولور بعضی کسنه محضا غلبه و اذلال  
 خصمی چون خصومت ایدر حتی خصومتی تمام و اول سنه کند ویه و اصل اولور  
 صکره قبول ایتوب آخره ایشارده اعطا بکده بانه رمی و القاید و مقصود  
 اکا غلبه یوخسه مال دکلدر در و بو خلق خبیث و فعل باطلدر و بو مقول  
 خصومت به اشت ایدل حق و جا بلدر موجبی ترفع و کبر و شتم و  
 تجر در و خصومت دیناره موجب تشویش خاطر و تفرقه حال و آخره  
 مؤدئی عذاب نکالدر و ترکی دارین ده حضور و سعادت و سلام  
**الشیخی آفت نقص کلام**  
 یعنی کلامه اصطلاحات و عبارات و اسامی و استعارات کتور که  
 حریف مشغوف اولمقد و بو حال خی طالب فضیلت و کاسب  
 مشوبت اولدره جائز دکلدر زیر القیضه اوقات اولور و غندن غیری  
 شرعاً مذموم و عقلاً ممنوع در حدیث شریفه وارد اولمقد  
 انا و اتقوا امتی براعن التکلف و دخی یور مشدر در انفعکم  
 الی و ابعدکم منی الشرائون المتقیون المتشدقون شرائ  
 کثیر الکلام اولان کسنه در باطل و عبت سنه لرده متقیون کلامنی  
 جوق و بلند و طمطراق ایله سولیمدر متشدق فصاحت اوزره  
 سولیمک ایچون شد قنی یعنی طرف دماننی اکوب اظهار فصاحت



تکلف ایدن کسند در پیش رو حدیثی مفهوم اوله بویله ایدن کسند  
 حضرت رسالت پناه قشده صلی الله علیه وسلم مبعوض مردم و  
 و انما کرجس سعادت شکاندن مبعود و مطرود الیمش و عاده  
 بجمع تکلف اتمک دخی مکرده اولدوغی بوکاموید در برکته سجده  
 تکلف اندوب دعا ایدرکن اتمه دن بران ستمای ایدیک ابتدای  
 نیرسین ربه که فضائلی شرسن ابائی تکلف عفو و صفوا بجمع واقع  
 اوله لایس در نه کم بعض ادعیه مانوره ده وارد اولمشد  
 اللهم عوذ بک من علم لا ینفع و قلب لا یخشع و دعار لا یسمع و  
 نفس لا تقنع و بطن لا یشبع و دخی علما و خطباء و ایل کتب و خطبه نیر  
 ایراد اید کلری کلمات فضیله مستحبه و مواعظ و آداب طایفه مصنعه  
 بو قسم ممنوع و کلام تکلف مضبوط کلد زیر اندون غرض  
 ترفیق و قبول جانینه تحریک و تشویق در زیر ارشاق و لطافت لفظ  
 قبول نصیحت و تأثیر و عطا ایتمده محکم مؤثر در و قلبی فعال قبیحه دن  
 و اعمال حسنه جانینه بسط و پرکرده غایت مفید در آیات قرآنی  
 و تفریل بحالی ده رعایت فصاحت لفظ و برعت ترکیب و تشابه  
 اواخر و اوایل و تناسب مقاطع و فواصل اولند و عنک جمله  
 حکم بامره و فوائد عزیزه سندن بری بودر اما ممنوع و مذموم  
 اولان محاورات و مخاطبانده که قضای حاجات و تحصیل مراد  
 اچون سولینوز و اکایام کلام روزمره دیر لزانده استعمال فصاحت

فصاحت و تکلف اسامی و ایراد اصطلاحات و عبارات و تکثیر  
 تشبیهات و استعارات ایتمکد زیر تکلف بی فایده و تصنع بارد  
 باعنی اظهار فضل و تمیز و یا ورعوت در و مخاطبه اکثر کسیر قالم ایجا  
 ایدر و بوفعلک صابجی ارد و ثقیل عد اولنوز و اگر ایراب مضاحک و  
 مسخر بو مقوله کسند لره تعلیل محاکات ایدوب اضحاک ناس ایدر  
 و با کلمه فایده سیق و مضمراتی چوقدر اول سید عقلای قبیح و شرعا  
 متعلق نهی صریح در بدخی **افش و شتم و سب و قذف ایتمکد**  
 و اکاذبه لسان بریر بو مقوله فحش و سب شتم کذب اسه حرام و موجب  
 جرم و انا هم ایدو کی ظاهرا اما کذب کلد دخی فحش و سب شتم بر محال  
 مذموم و شرعا حرام و صابجی لوم در و بونک سیمی طبیعت و ذنات  
 جنات جلیت در و حدیث شریفه وارد اولمشد که ایام و الفحش  
 فان الله لا یحب الفحش و دخی سور شدر که لیس المؤمنین الطعان  
 الطعان لا بالافش الندی روایت اولنوز کم هیو ددن طایفه  
 لعنهم الله جناب رسالت پستکاسی به صلی الله علیه وسلم کلو  
 السلام علیک ویرکبی و لوب السلام علیک دیدیر سام نعه  
 موت معاننده در حضرت علیه الصلوه و السلام علیکم و یوحوب  
 و یردی عایشه رضی الله عنها صبر ایدر میوب نکره شتم و سب ایتمک  
 حضرت منع ایدوب یا عایشه علیک الرفق یو در عایشه ایدر ی رسول  
 الله دید کلری پستمال یو در و کرمی یو در یلری شتم و لکن علیکم



و باید بداند آن الیه در حق بحیب الرقی فی الامر کله مؤمن عاقل و مرد  
حکیم حسن خلق و تهذیب لسان و اجتناب فحش و بدیان و گفتار  
آداب و اخلاق حسان بکمال استرسه اکابر و حدیث کافی و دانایی  
ابراریم بن مغیره در مروی در بخشش العاشق المتفحش یوم القيمة فی  
صورت کلب و بواسطه محتاج بیان نظر دکلدر زیر اادمی هر نه خلق  
و سیرت مذمومه و زرنه اولورنه فردا قیامت بر حیوان بکلده  
بعث اولور که اول صفت انده غالب چونکه فاحش فحش و نیا ده کلب  
عقوبه کی هر کسمه به صیاح و سر را بدوب و آستین و امانیه پیشوب  
اذا و تحقیر ایدر پس اگر کلب صورتند محشور اولور سه بعید و دور کلد  
واجیف بن سدن مروی در که ادواء اللسان البذی و الخلی الی  
امام غزالی ایدر که فحش حدی و حقیقی اولدر که امور قبحه الفاظ صریحه ایدر که  
ایلیه شلا جمال و اعضا سنی الفاظ صریحه و القاب فتنه ایدر که اهل فساد  
اراسته معروف و اهل صلاح اندر اجتناب ایدر موصوف در  
ذکر الیوب کنایت و ستر ایدر سولیمه و کذلک بتول و تغیط و حتی لفظ  
صریح ایدر ذکر و بطن فحش در قرآن عظیم ده جماعتی در دخول و محبت  
تغییر سورلد و غی بو ادب رعایتی ایدر و بوقوله الفاظ و القاب  
اکثر یا فحش و شتم صد دنده ذکر اولور و بعضی بعضی متفاد و تدر  
اولی مکره و اخری حرام و مخطور و زنا و حرم و غی مجالسه  
اسماری ذکر اولور الیوب کنایت و زمره اکملی و فحش سنی ایدر

ایزای غیر در یا اخلاط و ناس و فاسق سنی له لسانی فحش مقدار اولور  
علما جی فحش تکرر و احادیث و آثاره تفکر ایدر **پس کجی**  
**اقتل لعن انسان یا حیوان یا جماد** و لعن رحمت  
و دوز و لسون بکلدر نهی لعن حقنده احادیث جو قدر المؤمنین  
کبی و بعضی روایانده کلمه که مؤمنک لعن کلمه مساوی و مدت  
لعن و ایتیشدر امام غزالی رحمه الله ایدر لعن و ج مرتبه در اولی مرتبه  
اولدر که لفظ اسم الله اول لعنت الله علی الکافر و مک کبی ایدر کجی  
مرتبه اولدر که لفظ اخس الله اول لعنت الله علی الهود و علی الروافض  
و یک کبی ایدر کجی مرتبه اولدر که لفظ معین الله اول لعنت الله علی الی  
جهل لعنت الله علی ید مک کبی اولی و ایدر کجی مرتبه جائز در کفر فرق  
مسلمین و اهل بدعت حقنه خط و اردر وقت نظر کرک زیر بعضی  
فرق غلامه در و لغله لعنته استحقاق فزنده شبهه اردر پس عام اند  
منع اولور کرک ایدر کجی مرتبه اگر شرعیت ده کفر ختم اولور و غی  
ثابت ایدر فرعون و ابولهب ابو جهل کبی لعن جائز در و الا اگر ایدر  
ایسه یهودی معین کبی جائز دکلدر زیر کفر ختم اولور جمعی معلوم دکلدر  
امواتند الله بکمالی در شاید ایدر ختم اولور و خصوصاً که  
لعنت ایدر که ثواب یوقدر اقل تا بیکون عبرت فتنه اولور و حتی  
کلمه ایدر که لعنت ایدر که ترک اجتناب اولور پس لعن بدی تسبیح  
تسبیح ایدر که ثواب اولور بیزده لعنت ایدر که غی بیزده زیر ایزید قیل



سیرینه و  
عونه سنه  
لعن الزناد

حسین و اهل بیت رضی الله تعالی عنهم امر و رضا و برود و کی مقرر کلد  
ایند ای ایستاید که تو به تیش اوله غم نمی صلی الله علیه و سلم حمزه  
قل آیدن وحشی اعانه کلدی ثابت اولدی قبول اولندی لعنت ایتمکده  
ضرریوق ایتمکده خطر و از پست کی افضل و انک بدلی تیسیم مشغول الموق  
اکمل در بو کلام امام غزالی در بغدادده مرحوم مدر نظامیه و موشی صحت  
ایکن استغفار اولنوب و بر دکلری حبیب قوی و کتاب جیاده ذکر  
ایند کلری در امام اول فتوایه شافیه و شرکای امام غزالی دن  
امام الکلیا الدکری حبیب یزوب جوار لعنه قوی بر شد و متاخرین  
چوق کسسه لرحله دن خرمی حق سعدت زانی زید ک کفر و ضلالت  
متواتر در دیو لعنت ده شبهه تیش در اهل بیت نبی صلی الله علیه و سلم  
السلام ساری کبی سحی بکتور دکلری و دندان مبارک حسین رضی  
الله تعالی عنه قضیب ایله ضرب ایند و کی حتی صحابه دن حاضر اولان  
بی اختیار دیدی کید قضیبکی که اول در دندان صدق آسمان شرف  
دنان فخر کاینات تقییل و عیشم ایند و کی کور شد و ایکی غنچه باغ  
عباس حسن و حسین سمار بجای ساری من الدیایور و غنی ایست شد و  
بونک انشالی روایا که متضمن تحقیر اهل بیت در حال انک تشریف کون  
برید الله لید سبب عنکم الرحس اهل البیت و یطهرکم تطهیر بازاله  
اگرچه سربری حاد دن سه مجموعی متواتر در و اهل متی قل و تحقیر و قصو  
ربحانه باغ ابی القاسم محمدی علیه الصلوٰه والسلام بود جمله اذلال

اذلال قیلمق و کل خوشبوی ال مصطفی سی عموم کربلای کرب و بلاد  
خاکه یا مال امان مجر و کپره مرتبه سنده قلیم بلکه لوطیم حضرت نبوت  
منافی اولد و غیچون کفر مرتبه سینه و اصل اولت شد  
خبر چشم و چهره خاکی آن ره کان سمه  
نر کس چشم و کل رخسار آل مصطفی  
سنگها بر سینه کویان جامها در نیل غرق  
میر و دنا لافرات آری زین غم در غرا  
بعض افاضل دن بوسله سوال اولتی و عیش ککتب فتاوی ده مذکور در  
کسسه یه حضرت سی علیه الصلوٰه والسلام قباخی سوردی سیه لر اول بن  
سومرس دیسه کافرا دلور طامرا ول حضرت ک حسین حضرت مجتبی علیه السلام  
مجتنبک مناسبتی بوغیدی پس حسنه بویله امانت آیدن اول حضرت  
صلی الله علیه و سلم انشاد ایند در لور مشهور در که زمان قتل حسین اهل  
جنی لر بویتی انشاد ایند در **نظم** انترجواته قتل حسین  
شفاعه جسد یوم الحساب و هذا فی المثال کمن یرجی  
علی العصیان و جدال الثوا بعض شعرای اهل بیتک و معنی  
قصیده بدیعه سی اردر بر ایکی بیت تحریر اولندی  
مدارس آیات خلقت ملاوة و منهل وحی مقفر العرش  
لال سول الله با کجیف منی و بالیت و التعریف و الجهرات  
دیار علی الحسین و جعفر و حمزه و السجی و ذی الثغنت

واذلال م



فقیر بیدار بخت دیر رسیه فی جمله جواز طریق دارد اما اولی  
 و افضل ترکی در زیر العنبرید واجب و مندوب و کله بلکه احتمال عدم  
 جواز و اریس لانی لغتة معنادا و المیتوب ووافضه تشبه استیکر نفسی  
 استیکر علی و اکل و طالب سعادت اوله اولی و افضل در و دخی معلوم  
 اولسون که بر کسنه یه بد دعا ایستیکر دخی عقلا مذموم و شرعاً منهی در  
 اول کسنه ظالم ایستیکر بد دعا ایستیکر که زیر بید دعا ایستیکر مظلوم  
 دخی کاظم ایستیکر اولور یا برابر اولور آخرتده توالی قلم یا یوار توف  
 ایدر اول بونک توالی ملق لازم اولور بومعنی حدیث شریفه و  
 اولمشد و حضرت عائشه رضی الله عنها ظالمه بد دعا و عادن منع بود  
 اگر کسنه ظالمین انتقام الملی پسترسه قول فعله مکرر تفرص  
 حاکم برحق و قهار مطلقه حواله ایستیکر و بر مقدارجه صلیه متبسون کور  
 هم توبه کننده خود را بر روزگار که روزگار و راحا کیست که  
 بعضی اکابر و میشد مظلوم و عاسی اکثر تاخیر اولور و حدیث  
 قدسی ده دخی سور که و غنی و جلالی لافرنک و لو بعد چن حکمی  
 اولدر که طبع بشری مظلوم و لحنی غالباً اضطراب ایدوب فعله اقل  
 قولله ارادت انتقام ایدر بخرن فهم انید که صکره جناب حق حواله  
 ایدر حواله ده تاخیر استیکر اجابتده تاخیر واقع اولور اگر اول امر  
 قطعاً ارادت انتقام جانبته حرکت و امتتام اولیوب جناب  
 حواله و تسلیم تام اولیدی اجابت فی الحال و اصل و مراد مظلوم

مظلوم بل تاخیر حاصل اولیدی طقوز نجی افت غنا استیکر و شمع  
 سولیک در سماع اصطلاحده صوت طیبی اگر آدمی در اگر غیر  
 ایشد و بکند و ایستیکر دیر لر و جد سماع در حاصل اولان کانه دیر لر  
 اگر ناموزون یا اضطراب دیر لر اگر موزون سماعی ده تصنیق و  
 رقص فارسیه دست افشان یا کوب دیر لر  
 جامی مشب و شان در رقص عشقند و سماع  
 رنم زاهد را تو سم پستی بزین پاسی کوب  
 شمر خود مشهور در که بر کلام در که عن قصد موزون قلمشده  
 وزن بر حالدر که طبع سلیم انی در که ایدوب ناموزون اولندن  
 ایدر اما سماع حل و حرمتده امت محمد صلی الله علیه و سلم اخلاص  
 ایستیکر در اعه اربعه در حرمت و کراستی منقولدر اما مطلقاً  
 صوت طیب استماع و لذتی حرام و کله ارجاها مثلاً حسن صوت لکات  
 اولنسه طن و فساد اولنسه مباح بلکه مندوب و مستحسن در حدیث شریفه  
 یس من من یمن بالقران و دخی یویشد اما اذن سید بشی کاوند  
 لمن تغنی بالقران اما غنائی مشهور که نغفات و ترغائله اشعار او توف  
 انه حنفیه نک جو ابلری بود جمله در که اگر دفع و حشمت چون سماع کند  
 اسماع و غنا ایدر بعضی مشایخ فتنده جایز و بعضی نهاده  
 واقعدر اما غیر لره له و لذت دیر بچون یا اخذ مال بچون تغنی الله  
 حرام در بو اکثر فقها کلامی در و کانه متصوفه جمله در امام عالی مقام

قران عظم م



غنا و سماع جایز در اوتار و فرامیر او یعنی ساز که تار و نای  
 پیچندن اوله اول مجوز و کلدر اما غزالی ایدر بخش نشه عارض  
 او یعنی سماع صوت طیب حرام اولور او کی **عارض** صاحب صوت  
 اجنبیه خاتون اولوب استماع صوتنده احتمال فتنه اوله غلام صاحب  
 جمال دخی بوجلمده در زیر استماع صوت که صاحب جنه تحریک شهوند عظیم  
 تاثیر داری و در خصوص که صوت طیب نغمات موزونه مقارن اوله **طاهر**  
 آواز خوش ارکام و دایم **کرب** کر نغمه کند و نکند دل بفریب  
 و پرده عشاق سفایان غرا از خجسته مطرب مکروه سرب  
**ایکینچی عارض** اولدر که آلت اهل فسق و لهو شعاری اوله اوتار و فرامیر  
 کبیله اولور سه مباح در دخی کبی اگر جلای دخی اولور سه فقیر ایدرین  
 انکه مبین در مشایخ حقیقه و فی جلای جلن غیر نشه مباح طوطی  
**اوچونچی عارض** صوتنده اشعار فحش و بجه مومن اوله یا معنی خاتون  
 اجنبیه یا غلام تصریح او نمیش اوله **دوینچی عارض** اولدر که مستغنه  
 شهوت و هوا غالب و مقتضیات سیات و موسه طالب اوله  
 کر که شخص معین مجتنبه گرفتار اولو کر که اولمیر زیرا بومرتبه ده  
 اولان قلبه سماع صوت و ترانه و وصف حسن جمال و حد و خال و  
 فراق وصال بر هر حال شعله شهوتنی اشتعال و هوا و موسیقی  
 تحریک ایدوب صاحب صوت دخی فتنه یا بخت و معصیت شریک اولور  
 بعضی علما پیشدرد که الغار قیة الزنا **بشچی عارض** اولدر که مستمع

مستمع عوامدن اولوب حب آله ایله قلبی منور اولمش اوله اگر چه  
 سماعدن بونک کبی کیمینه تحریک شهوت و آثاره فتنه ایتموب لذت  
 مباحه دخی اولور سه اما ادمان کثرتی تضییع اوقات و تقطیل مهماته  
 نمودی اولمغله ممنوع اولوب صاحبی سفیه مردود و الشها اولور صغیره  
 مد او متلکه کپره اولدوغی کبی مباح دخی مد او متلکه صغیره اولور نشه کم نروغ  
 قلب و تشیخ فلوب چون بعضی طرح مباحدر اما ادمان اولدوغی  
 زیل و حرمته راجع دایل اولور پس بونک حالی حال صاحب جمال کبی  
 که بردانه اولمغله مزید حسن اولوب افسانه اولور اما کثرتدن اولدر  
 که اکثر خواشانی جبره و اطراف رخساری طوبه عالی منقص و سیه  
 رویکه موددی اولور **شیش** خیال خاص شد خال روی هدی  
 چو خال اندک فتنه برنج **دوین** و کر که در بیاری همه رخسار  
 میان ساده رخساران سیه رویی **امام** غزالی ایدر باحت سماع اول  
 عقلی بود که سماع صوت طیب موزونی غیر موزونی که محرک قلب اوله  
 ایشکلدر اما سماع صوت طیب حرام و کلدر زیرا حاسه  
 مدرکاتندن تلذذ اتمک حاسه بصر مدرکاتندن تلذذ اتمک کبی  
 از تار و اشجار و خضر و انبیا و انهار مشاهده سندن لذت حاصل  
 اولمق کبی و حاسه ششم رواج طیبیه ایله تلذذ و حاسه ششم  
 ناهمیدن متلذذ اولمق کبی بلکه قوت عاقله معلومات یقینه و  
 معارف حقیقیه دن مستبج و متلذذ اولمق کبی چونکه بونکر حرام

شاهرا



پس سماع صوت طیب استند او دخی حرام و کلدز بلکه حق جل و علا  
قرآن عظیم ده یزید فی الخلق یا شبایور دوعی صوت طیبی طرح و ثنا  
و انسان منت عدا ایلدی حرام منت و اکاشا و حاجت و ملز و  
حضرت داود علیه السلام حسن صوتله محمد روح انبیا اولی  
و جناب رسالت بنام صلی الله علیه و سلم ابی موسی شری حسن صوتی  
اولد و عیون لغدا و تبت فرما من فرامیرال داود دیو طرح  
بیور روی پس صوت طیب و ملغله استماعی حرام اولر نو طرح  
اولی در درجه ثانیه اولدر که حسن صوت و وزن منضم اولد و وزن حسن  
زاید معنی در پنج صوت طیب ار در ناموزون و پنج موزون و کلدز  
صوت موزون و ج قسم در برسی خبره انسان حقین در اینکجه سی خبره  
حیوانان حقین در بلبل و قمری کبی **م** نوای بلبل و قمری و ناله عشاق  
سرا زاده ایتدر دخی خلوتی حرام او جوخی سی حرام ایتدن حاصل اولد  
او تارکبی و چیک و عود و انکرک شالی و فرامیرکبی نامی سرنا و انکرک شالی  
جوز ششم ثالث نص شاعرا حرام و مباح حدیثی در باقی الاصل اباجده  
باقی لر در درجه ثالث اولدر که وزن شعر منضم اولد بود دخی حرام و کلدز  
جناب رسالت بنام صلی الله علیه و سلم موزون شعر را استماع بیور دیلر  
و جائزه لر دخی عطا بیور دیلر **م** کعب بن زبیر رضی الله عنه **مصرع**  
بانت سعاد فقلبی الیوم مستول قصیده سیله حضرتی طرح  
و مجلس یغیرنده انشا و ادو **م** **ان الرسول کیف یفعل** به

مجردم

مهند

مهند من سیوف الهند مسلول **م** بیتنه واربخی مبارک انشد  
برده لر نی حقرب اکا عطا قیلدر اول برده معاویه و رنه کعبه  
یکرمی بک انچه اشر ایدوب بعده خلفاء عباسیه انتقال ایدوب  
شعار خلافت اولوب خلیفه دین خلیفه و اصل اولودی **م** تا که سه مرتبه  
و ستماه ده شکر بلا کو خلیفه قتل و بغدادی غارت ایتد کلزنده نابید اولد  
و تابعه جعدی جناب حضرت علی علیه الصلوٰه و السلام بو قصیده ایلد که  
مطلعی بود **م** خلیتی غضا ساعه و تهر  
ولو ما علی ما احدث الدیر **م** طرح ایدوب حضرتده انشا  
ایتد که لا یغضض الله فاک دیود عا بیور دیلر **م** راوی ایدر عمری  
یوز اللهی قریب اولوب سلک ندانندن بود عابر کاتی ایلد بردا  
و شمشیر غیدی و بویتی انشا ایلد که **م**  
بلغا السماء مجذبا و جدوا و انما لرجو فوق ذلک مظهر  
حضرت صلی الله علیه و سلم بیور دیلر که الی این یا ایللی یا بعد دیدی الی  
الحجه یا رسول الله حضرت سورد ملراش الله یا ایللی و حسان کون  
مسجد نوی ده بر کریمی مشلریدی که اکا چاقوب اول حضرت مدایح و کفاز  
امامی سولیدی و انک حقنه روح القدس بوییدک ناما فی عن الله و رسول  
بیور مشلر در **م** و عامه اصحاب خلفای راشدین خصوصاً امیر المؤمنین  
الموحدین نظم اشعار ایتد کلری شیوع و اشتهار طوشت در صحابه  
لبید عامی که عربک مشهور کلری در بویتی و میشتدر **نظم**



و سبب الدرس عیاش فی کما نفهم و بقیة فی خلف کجلا الا حرج  
 و حضرت عایشه بویستی انشا دایردی و ابی بکر حضرت بلالی رضی عنهما  
 باینده ده حیا طو ردی افاقا تید که ابو بکر بویستی انشا دایردی که بیت  
 کل امری مصیح فی امله الموت ادنی من شرک نعله  
 حضرت بلال بوقطعه امله رفعت صوت ایدردی و مکه مشرفه یثیبا قراطها  
 قیلودی **قطع** الالیت شعری اهل اتین لیلیه  
 بوا و حولی اذ خرویل و اهل اردن یوما میاه محنه  
 و اهل سیدون لی شانه و طفیل و بعضی ابا دیر لیدی که الصیابة  
 ینظرون و ینثرون و نفوذ باعد من قوم لایعرون اما حجاب رست  
 پیامی صلی الله علیه و سلم شعر در معصوم و شعر نه دکلو لطیف و راقی ایسه  
 حضرت شایسته و لایق و محبوب و ما یبغی لب یورلد و عکس سببی اول دکلر که شعر  
 حد نسنده باطل و کلام منظوم مطلقا مذموم اوله بلکه چون کفار نظم را  
 معجز نیانی کاسی محر و کاسی شعر دید لری لازم اولمشدی اول حضرت لری  
 قلبنه در شعر بیت و کاشن کجالاتی بنیر تر و فرقه شعر در رسته اوله که  
 تحت منکرین صحنی مشتمل و بوا احتمالی واقع و وقوعی محتمل اولینه بعضی فضلا  
 دیکم در که بوفضیلت شعر که دلیل بایر و حجت قاطعه سی که اعجازی کا  
 محتاج و ته لروانی معجز لک احتمالا که شتمل قیلر **مثنوی**  
 شعر در نفس خوشی شستن نیست نزد اهل دل این سخن نیست  
 ن حست شرکاست تن چو نالم ز شرایشان گشت

مراد مولانا جامی  
 رحمه الله

در چه رابعه صوت طیب موزون قلب سکون ایدن محبت عا  
 و سوا کی نونی تحریک تیمی سی جتسندن حل و حری در اولانغات موزونه  
 و اصوات طیبیه ایلر ارواح و نفوس اسنده مناسبت روحانیه و کسب من  
 اول سببند که نغمت موزونه قلوب ارواحه تاثیر عظیم و انفعال عجب  
 ویر و بعضی اصوات فرح و سرور بعضی خزن و کجا و بعضی ضحک و بعضی نوم  
 کتور رسته کم **حکایت** اولنور که ابو نصر فارابی که حکیم کامل و معانی  
 دیکمکه معروف در سیف الدوله مجلسه حاضر اولوب غنی لری ساز و ترانه لری  
 حکیم اندر التفات تمیوب سیف الدوله سنک لوفده دخی خبر کردار میدر  
 دیو جک نعم دیوب میاننده او تمیایندن جو بیره لرحق و بلیف و  
 ترکیب ایدوب بر ساز قلوب نواخت اکلر حاضر و حاضره ضحک ایلر لری او  
 بوز و تالیف ایزایدوب نه نواخت ایزی جمله سی کجا ایلر لری دخی بوزوب  
 تالیف اخر لری نواخت اید جک جمله سی نام اولد حکیم قایم اولوب کندی و  
 جماعتی بوجال ده ترک ایزی طیب اصوات و لذت نغمت انسانه دکل حیوا  
 دخی تاثیر عظیم لری عربی لری جماله جدا و نغمت مناسبه ایدر کج کوشی  
 صوت جدا ایلر بقیلوب تغیر کلالی ایدر تمیوب و و نادر و ملال و میوب  
 و جوع و عطشی فراموش ایدوب اول قدر سیر صحاری قطع باری و  
 تحمل احوال اقبال ایدر که انسر عشر عشرین قاصد و ادنی صبر تحمله در اوله  
 بعضی علما **حکایت** ایدر که باویده بر شخصک منزله مهمان اولدم  
 کوشه جناده کوردم بر بنده سیاه مقید و مغلول و تور و اطراف جناده



نجه شتر کوه کوهان حیات یو کنی ارقه لرندن صامت شتر و سر منزل مت  
 وفاده قلم شتر غلام مغلول مهان مقبوله تفریح ایدر که گرم ایدر بی سید  
 تشفع ایت که انوک قشده مهان مقبول الکلام و مقضی المرام در اوله که  
 شفا عکوز ایدر مکارم اخلاق ایدوب بنی غل و اسردن اطلاق ایدوب  
 راوی ایدر چون سینه تشفع و خلاصه می نوی توقع ایدم سید می ندی  
 شفا عکوز قبول و سیاه جردن جل غلول ایدم و لکن معلوم کرا و لوب  
 که بوعبدنی ساحه غنادن خراج و بنی و عیالی فقیر محتاج تیشد چون سید  
 سوال ایدم بسط مقال و شرح حال ایدم که بن کشتی ایدم که وجه معاشم  
 و طریق نتاشتم بوجمالک ظهور ندن اصل و نفقه بطول ایل و عیالم انرا که  
 منبعت ظهور ندن حال اولوری بوسیایک از حدی غریب و  
 حسن نغمه و لطف اداسی خاطر فریب بر کون بوجمال حال ایل ایل بر رف  
 اواز و هدایه آغاز ایدوب جمال انوک استماع ایدر مست و جیران و لوب  
 اوج کونک مسافه بر کونده پیران ایدوب چون منزل و اصل اولوب  
 یو کلرین ارقه لرندن الدلر جمده کلل و تعب و حرمت و نصیب و حرج و  
 منزل عدم صلد بر راوی مهان ایدر خوان اولدم که حدی سایی کیش و نغمه  
 صداسندن خروش ایدم سیدی قران ایدوب سیاه رف صلد و آغاز حدی  
 ایدر بجا بر صوت استماع ایدم که یقین اولدی که در حمت و حالتدن  
 تنه و داع ایدر جمال سقا که حاضر ایدی حدی کوش ایدر بجا ایدم و جیران  
 قطع مقال و جمال ایدوب غم راه صحرا و جمال ایدی شتر

اشتر بشعر عرب در حالت و طرب کرد و غایت تر اگر طبع جانوری  
 بل که دل آدمی نغمه موز و ناله مانوس و صوت طبعک تاثیر می دمی و حیوانده  
 محسوس در کرم نغمه طیب و از خوب انده تاثیر و شوق کامرین عشق  
 نهانی بین تحریک و تسلیه مله دایره انانیت بل حیوانیت ایلچی و انان  
 کامل قشده جماد مطلق در نغمه کم و بیش در که من لم حرکه السبع و انرا  
 و العود و اوتاره فهو فاسد المراج لبس من علاج پس سما کمال قشده  
 تاثیر می کونان و خاصیتی اظهار مضمیر و اخراج مکنون در پس سما کمال  
 حالی علی الاطلاق معلوم و حل و حرم ندن حکم معین ایدر معلوم و کلید اگر  
 مستمع خزینه قلبی و احرب الی ایدر مله مله و اینه سینه صیقیل ریاضت  
 و مجاهده ایدر مجلو اینه سما کمال ایدر در و در و ناره و شمع شوقله جره طبع  
 اناره ایدر پس انوک قشده سما کمال حق و حلال مطلق در و اگر درون  
 دل شمعده اسباب سوا فی نفس مجتمع و حضور قلب و جمعیت خاطر  
 ساحه سینه سندن مرتفع اینه سما کمال انوک اسل ستینا سینه بالکلیه  
 تفکیک و ویرانه قلبنده اولان ایل انسانی و انکار شیطانیه آثار  
 و تحریک بیکل منقضی نام و عین کرده و محض حرام در جو غنا و سما کمال  
 غنا خصوصه اسل پس قصر سخن بو و جمله با اولدم پس بودایره الی کفا  
 ایدر لم و شعر حکمی دخی مرقوم و انشای ساین حکم غنا و معلوم اولدم که شعر  
 حرام و بحر من القول و خلف من الکلام و کلدر که حدیث ان من الشعر حکم  
 اندن کاشف و نجه اشعار علما مجمع علوم و منبع لطایف و معارف در



نعم شعر خوش کلام و ذکر حمد و عظام و درج فواحش و اتمام و جمل  
 اسلام محتوی و شتمن ایسه که است و حرمت مقرر حل و اباحت نامحتمل  
 حدیث شریفه که لای علی خوف احد کم قیام خیر من ان تبلی شعر  
 بیور و قلندن مراد بعض علما قشده بو شعر در **او بنجی افت**  
**مزاج** در که سابقا افراطین تحذیر و تنفیر و طریق علما جسته اشارت  
 تذکره چپش را **اون برنجی افت** مستخر و **استهزاه** و اقوال و  
 افعال غیره محاکاة و تقلید دخی بوست مندر بو کادخی اشارت  
 بیان کچمش را **اون کنجی افت** افشای **سراخورد** که افشاست  
 متاثر و متاثر و متضرر اوله حدیث شریفه بو معنی وارد اولمش در  
 برکنه بر سوزی سوید که در صکره ایکی جانبته التفات ایسه مانند  
 یعنی اظهار و افشای خیانت و الهی اسل لایمانه دخی بود **قطعه**  
 ای شده محرم مجلس راز راز سر مجلسی ناست ناست  
 مکن افشای راز مجلس کس زانکه افشای آن خیانتست  
 حسن بصری رضی الله عنه ایدر که خیانت در که برادر گل سرنی فاسق  
 بعضی حیاره صدیقی بر سر سویدی بعده صورتی اول سری کتم  
 ایلر کی دیدی که بلکه و ندم بوراد و میشد که صدور و لاهار  
 قبور لایسرا بعضی بغایان نقضانده راضی اولیب انا کتم  
 مبالغه اید و بیش **قطعه** و اکتم السری حتی عن عادته  
 الی المستر به من غیر بیان و ذاک ان لایسری علیهم

سری بسری الذی فکان ناجانی **اون او بنجی افت** و عد  
**کاذب** و عده و فامونه واجب در تنزیل آسمانی ده بیور که  
 یا ایها الذین امنوا و فوا بالعهود و حدیث شریفه دخی کلمه  
 العده دین **قطعه** م در اسرجه بکند و زبان  
 عیب باشد و رای آن و عده در ذمه کرم فرض  
 فرض باشد ادای آن روایت اولو که حضرت  
 اسمعیل علیه السلام برکنه ایله بر موضعه ملاقات ایملی و  
 اندی حضرت موعده واروب شخص فریور کلیجک اوج کون اول  
 موضعه منتظر اولدی بر روایتیه بکرمی ایکی کون اول سیدن  
 حق جل و علا انوک مدحند انکان صادق الوعد و کان سولایا  
 بیوردی پس مومن عده سنده ان شاء الله عسی لعل و میوب جزم  
 وفا واجب و خلف ایسه ثم و کاذب اولوز اما صیغه استثنائی  
 اگر مخی طبع جزم فهم ایسه امام غزالی ایدر نه وفا و احب اولو  
 مگر که متغذراوله **اون در دخی افت** کذا قیاج ذنوب و  
 فواحش عیوبدن در و عقلا محذور و شرعاً محظور در و انوک  
 حرمت و تحذیرنده آیات و احادیث جوق وارد اولمش در جمله دن  
 بیور مشرور برکنه کذب ایسه انغزندن بر ایچ حقیقه که ملک نسی  
 بریل بریاق اولور و بونک مثالی مواجید جو قدر چون کتب احادیث  
 و مواظباتی جامع را برادنه احتیاج بو قدر نکس معلوم ایسور







و یک کبی اگر چه دید و کی نسنه اول کمنده واریسه اگر یوغیسه اول بهتان و قرا  
 نسنه کم حدیده کلمت در که بر که حضرت رسالت پناه خدشده صلی علیه  
 سلم بر کمنه فلاں کس عاجز در دید یور کی صاحب کو غیبت الی کوز  
 دید یور که رسول الله دید کموزانده و اردر سپوردی که اولسه بهتان  
 اولور یور و غیبتک حرمتش شرفده و عید چوقدر اولاقرا نهم  
 غیبت مسلم انوک اتن میت اولدونی حالده یک دیو یور شد و لغت  
 بعضکم بعضا ایچ اید کم ان یکل طم اخیه میتا فکر ستوه و حدیث شرفده  
 وارد اولمش در که بر کمنه اعزاف ادوب رحم او نمشدی اصحاب بدن بعضی  
 حضرت صلی علیه وسلم انی حقارتک ادری بعده بر حیفه حماره مرور  
 حضرت قنی فلاں کس کلسون بو حیفه حمادون سیون ایتدیر که قدرا شکو  
 اتندن بیکوز بوندن رایجه در ابو سریره دن مروی در که بر کمنه دنیا  
 قدوشک اتین یوغیبت ایتسه یوم قیامتده انوک اتنی او کمنه کنور  
 دنیا ده حی ایکن نجه بیدک ایسه بو کون میت ایکن و حی بی لر لر اگر دم  
 غیبتده وارد اولان احادیثی و اناری ایراد ایدر سک کلام بغایت بل اولور  
 پس سباب غیبت و علایجی ذکر ایدیه لم غیبتک سباب بو اوجی قدر  
 کنون بر نسنه اندری جامعدر سگری جمهورانام خواص و عوام بکنده  
 شایعدر اوجی اهل در خواص بکنده در اما سکر **سبب اول غیبت**  
**غیبت** یعنی بر کمنه بر کمنه دن بجمشور پس انوک معانی کشف و  
 مساوی سینی ذکر ایتمکله غیبت و غضبینه شفا حاصل ایدوب تقاضی

زنا اندوکنه  
 م

انتقامنی الملق ملاحظه ایدر خصوصاً که طریق آخره انتقام المغفره قدر  
 بلیجک فی اساطیر تجل ادوب بو عصیته شروع ایدر **سبب**  
 بودر که بر کمنه دن کمزویه عداوت فهم ایدر یک ذکر مساوی سینه  
 که اول کمنه ایشروب بونک شرت و خبثدن قورقوب بونک  
 جانبی تعظیم و رعایت و عداوت و مضرتدن ابا و امتناع ایدر  
 و بو نوعدن که حطام دنیا و مناصب و مراتب فانی دن بعضینه طالب  
 اولدقده آخری مزاجم یا مزاجمه معاون فهم ایدوب لسان خبثت  
 و معایب خفیه سنی اجرا و خلق اراده نشر و القا ایتمکله اول کمنه  
 قورقوب مزاجمه معاونتدن وار کچور و بوسبب زمانه مرده قتی شایع  
 ذایع در زیر اکثر اقرا ن کند ولرده جمل نقصان و ایدر و غن استعفا  
 ایدوب علم و فضل و دیانت و امانت سببی ایدر وصول مطالب و قری  
 مناصب ایدر میوب بو طرفه شروع و اقرا ن مثال بکنده بوجفت  
 خبثت و خلق قتیجه شیوع بولمق استر لر که کمنه انزه مزاجم و مزاج  
 معاون اولیوب نفس آماره لر نیک امانی سینه و اصل و مستحق اولد  
 مناصب و مراتب انزه حاصل اولد و بعضی طریقی مجالس محافظه رعایت  
 و اعزاز و شرف خبثدن خوف و احتراز اولمق قصد ایدر لر و مظهر  
 حدیث شرف ان من اشر الناس عند الله من اتقاه مخافه شره اولور  
 و بو خلق خبثت زمانه مرده اول مرتبه شیوع بولمش در که عیب عار اولد  
 قلمش در بکه بو خلق صاحب لری بو کلمه فخر و افتخار ایدر لر بزم

حکمرنه







در کسب استیلا و اکتاد و انوک کلام و حکایت خلق با انوک او ازین با خود غورسته نهاده اند  
 و چون که استیلا کنند به هر اولی که در اول است و انوک کلام و حکایت خلق با انوک او ازین با خود غورسته نهاده اند  
 و چون که استیلا کنند به هر اولی که در اول است و انوک کلام و حکایت خلق با انوک او ازین با خود غورسته نهاده اند

دعوت خلق به اجابت و انوک کلام و حکایت خلق با انوک او ازین با خود غورسته نهاده اند

اکلیوب تبری تنزه ایدوب اول عیبیه موصوف کلد و غی کسکوب  
 ذم و قبح ایدر که کند و اول عیب اولی مقرر اول **سبب سابع**  
 اولد که هنر و مطایبه و خلقی کولشدر مک مطایبه ایدوب بعضی عیب  
 او ضایع و اطوار تعلق و بعضی مساوی نی ایفاط مسجوعه و یا معانی  
 مرکبه مطبوعه ایدر که ایدوب و اکثر یا بوطایفه غرضی اهل جاه قشده  
 رغبت و قبول و انری کولشدر مکله مرادات نفساناره سینه وصول  
 اولور معلوم اولسون که بواسطه یک کاسی سبی و جی دخی زیاده بر  
 مجتمع اولور اول سبب ندر که بخلق قبح انده پیشک اولوب از اسی  
 مشکل یا ممتنع اولور **اسباب ثلثه** که امام غزالی اندر خواص اهل  
 ارانده اولور در لیر **اولکی سی تعجب** اولد که بر معصیت و منکر  
 وقوع تعجب ایلوب فلان کس نه عجب ایش تمیز و فلان عالم  
 عجب قباح صادر اولمش و اگر چه بوجیک منشائی انکار منکر در انیطان  
 تسویل و صاحب اول معنای تمیز ایدوب مساوی ایتمک با محبت اولد  
 اگر غرضی مجرد تعجب اولیدی اول کس نه نکدن ایتمک ایدی بلکه فایده  
 دینیه سی و طبعی خلق یابنده دیکم کرک ایدی اما غزالی ایدر بوجیک  
 که فلان چارسی غایت سور با انکه قنیه و فلان فلان کس و کینه و چو کرک  
 جاملد ریه **لیر انکی سی ترسم** بر کس نه بر معصیت مبتلا اولد  
 ترسم ایدوب کس نه عیب معصیت مبتلا اولدی بر درمندن نه بیوک  
 خطا صادر اولدی بر او **جوجی غیبت** یعنی بر منکر ایشد که غضب

طایفه  
 انکی

غضب ایدوب فلان چون بویله ایدر دیر بواسطه عیب غرضه در خواص  
 پلیموب مساوی بیست ملا اولور کیف عوام **علاج غیبت** اولد که  
 اولاجاملا و کرا نید و کرا نیت و احادیثی ملاحظه و تذکر ایدوب غرضی  
 منظم و اکل حیفه و دخول ناره مستحی او منعی لغز ایدوب اگر حسنی و آ  
 اکا اعطایو غصه شریک سیانن دخی بویکنک عاقل ایشی سید فکر  
 حسن بصری به بر کس نه دیدی که سن بنی غیبت ایدر مس بین استدی  
 سنگ بنم فتنده اولقدر غرت و رغبتک بوقدر که حسنامی سکانه  
 بن غیبت ایشم دیر و ما درم غیبت ایدر دم زیر اچو حسنام آخر  
 ویریلور بار می لره اولسون دیر ایدی و دنیا ده دخی مفرقی جوقدر غایب  
 اول کس نه ایشد و ضرر و که قادر ایدوب کل ایسه اولدخی غیبت  
 بعضی لیک مساوی ایتمک عادتری در اکثر خلق دخی انری غم و غیبت اوزرینه  
 کند و ده دخی معایب اراید و کی مقرر اول معایب ذکر کن مکر اولور پس  
 خلقی ذکر معایب تحریص ایتمک نه فایده دارد **میت**  
 ای که جمال عیب خوشی طعنه بر عیب دیگران جهر  
 بر تقدیر که مساوی اند و کی کس نه کرم و بونک مساوی سینه ترک کلم ایله  
 عاقله خلق بونک نام اولد و غندن احتراز و اجتناب یوب و نام و مساوی  
 اعتیاب لیر بوجا لا علاجی در تفصیلا علاجی ذکر ایدوب کمراسای حظه  
 ایدوب کند و سنه دیکم کرک ذکر مساوی ایله تشفی غیظ انک معنی ده و غم  
 فرصت و بیکدر معقول ایدر که حسنامی اکا عطیه و انوک سیانن تحمل ایدم

کوی در دیو



پس آن مغلوبین بجا غالب بن آنوک نعمتی سلب ایست که سرکن اول نیم نعمتی  
 سالب اولور بو غیر غیر خیر آن و محض ذلت و خذلان آنجی و بعضی  
 کند و به فراحم ملاحظه ایسه صبر رضا لازم آید و کبر نکرد و ب اول مسلمان  
 و خنی نصیبین طلب آید نه صوچی دارد که آنی تیر مس و ای طیم دیو تذکر آنک  
 و فایده و خنی بوق نصیبی اریسه بر سر حال نصیبیک نصیبیک مقتضایه نور سمان  
 کسانه متعرق و ملائم سخی و لد و عم قلو ز ملک کرک مجر و لذ و تفکله بایموا  
 اخوان و یاران چون بو خلق قبح و جرم عظیمه سبب ملتق محض خسران اولور  
 و ادنی رضای مخلوقین خالق حلیلی اسخاط ایتمک عظیم شقاوت و خذلان آید  
 و نفسی مترا چون غیر غیبت ایتمکه بعض خلقه رنجوب غضب حق اختیار  
 ایتمک اراید و کبر نکرد ایلیوب یا آنکه خلق قشده غیر می نم ایتمک کند و نکاتی  
 ظاهر اوله جعی مسکوک اما کند و نک غضب جمع سخی اوله سی مجر و مدر اما  
 قصد ممانت و تفضل ایتمکچون غیبت ایتمک باطل و خیردن عاقل از نفسک و  
 کرکین که غیبت عین اسد سبب فضیلتک منعم بلکه عذرا ناس و خنی  
 اس پس فضلتک منعم اولور فکیف اول کس غیبت ایتمک ایضا فضیلتی قات  
 و متعاب طایفه فضیلت ثابت اوله اما حد ایچون غیبت عین ملاحظه ایلیوب  
 که غیبت ایتمک اکا ضرر اولمغی طامع اولوب کند و سینه سم عذاب حد  
 سم عذاب عیننی جامع اولمشد با آنکه غیبتک فضائل محسوسه اولمغی  
 و خنی و کله بلکه غالباً ذکر و قبح حاسد نشر مدح محسود و دوی اولور نیم  
 دیشد در نظم و اذا اراد الله فضیله طوبی انما له ان جود

هدف م

قطع باشد **حکم** بنی فم ایتمه دن جسوده جسود  
 کند و نک زشت خوینی ظاهر اولور  
 از سه لرمشکی بوسی ظاهر اولور  
 ایتمک خود جهالت عظمی و حماقت کبری در غیر یکنجانه عذرا ناس غیر  
 صنورا کند و سنی اسد و ملائکه و اشهاد محض نه مرنه خور و دلیل اولور  
 غیبت اند و کی کسسه خود نهایت بر ایکی کسسه قشده همان اوله کند و سنی  
 حشرده اولین آخرین راسده رسوای جهان اولور حصوا اول مکینو تلمیخ  
 کسسه شاید که روز جزا ده اول مقام عالی به حقیقه که بو اکا حشره ایل چاه  
 خورشید و ماسه بقری بقعه حسنا تی و ارسه کند و کی کسسه ال اول غرته ابرو  
 بو خوار و دلیل قله نفوذ باسد من بخذلان حق جل و علایمور که بایها ال  
 امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکنوا اخر منکم و دخی سور که بسخر و  
 من الذین امنوا و الذین تقوا فوفهم یوم النعمه و خواص غنی سنی  
 نرحم و غضب سید در عاقل انی ملاحظه ایچک بطور که آخری صلاح قصد  
 کند و بی فساد و نفسی بهم ایتمک غیر بنیاد قصد ایلمکد پس محبت  
 کند و نفسدن ایلیوب و رحمت قیلور سه کند و یه قلسو و غضب غیبت  
 قوسون نسچون ایلیوب که غیبت معصیتنه مبتلا و جان قنین غیبت  
 بلا قلمشده اول بو نک غیبتی آید و ند و کی زلندن پاک و طامع روحنا تنی اکا  
 بدیه و عطیه قلمغه خایب و طامع اولمغی و از امام حسن بصری بیجی حکم  
 نه کیر ایوب و منه حوض ایتمک جاننده تحریک و تیر ایله از موافقت ایتمک در ای



احتمال در اول توحید بیهنجات بوله و حسرت و مساوی سولیک امله  
 بلاک اوله حجاج ظالم کی گشته نک و کرم و سندن سکوت را می رسد  
 ملاحظه ای که بعضی لانه مبتلا اوله غیبت نبی اوله فقیر ایدین اگر حجاج  
 مساوی می حاج اوله حجاج استکبار و انک کی ظالمی غیبت ایدین  
 کما سی جائز اوله ولی امام غرضی ضبط لانه مقدار و قراض  
 اولوب مالا یعنی سندن اعراض و اعراض قلیقه و اصحابی تنذیب  
 مساوی مقدار اوله سولیک و یابا سولیک سطلاب سعادت و  
 راغب حسنی اوله بوند کورانی سمع جانله اصفا و تسول شیطان و  
 نفیس خسروانی ایسون که وقت لرینی غیبت مسلمانان اضاعت ایدین  
 و وصول عذاب الیمه داعی اوله نفس و شیطان اطاعت قلیقه **اول**  
 لسانه غیبت حرام اوله و غی غیبت انک حرام در اغنی بر مسلمانان  
 قلیقه قلیقه متصرف در دیو فکر و عقد قلیقه سندن تمام معلوم و کل  
 و بوکا سوزن در حرام در ان بعض الظن ثم دلالتی اید اما تمام معلوم  
 اولی عقد قلب ضروری اوله لور لسانه کتور منیثم لازم اوله لسانه کتور  
 واقع ایدین غیبت حرام در **تنبیه** بعض اعذار غیبت و در خط  
 و الامام غالی ذکر اندکی اوزره التی در عذر اول نظم و سکوی در مثلا  
 بر قاضی ظلم و اخذ رشوت ذکر استک غیبت حرام در لکن بر کسند ظلم و حکم  
 جور نیست اوله اول سلطان و وزیر او کسند حالین غلبه فلان  
 قاضی کما ظلم اندی ملک خصمن رشوت اندی غیبت حرام و

و کله در عذر ثانی تغییر نکرد و دفع و معاونت طلب استکبار مثلا و سندن  
 فلان شویده فساد ایدین کل انی بر طرقله دفع ایدین عذر ثالث استکبار مثلا  
 فلان کس کما شویده ملکی بونک موجبی در دیو فتوی طلب ایدین عذر رابع  
 مسلمانان انک شرمندن تحذیر یکدیگر مثلا بر عالم سلیمین بر ایل بدعت و اورد  
 اولوب بوسب ایدین بعض عوام سلیمین اول مبتدعه اعتقاد و عظمی احتمال اوله  
 عالمه نور فلان شویده مبتدعه یا فسق در یک جائز در و بوشمند که بر پادشاه  
 بر غیر مستحقه بر منصب یک است که اصلاح عالم و دفع فساد ایدین اول کس  
 جاهل یا ظالم در یک غیبت حرام و کله در یک اقامت شرع و اسلام در  
 عذر خامس بر کسند نک غیبت دلالت بر نفی اولوب تعریف انی القیله ذکر اوله  
 اثبات مقصود اوله عرج و عیش کی جائز در اما هم اکبر اخبر و اجتناب کر  
 دلالت بر ابالا با بوشند بر غیر طرقله تعریف ممکن اوله چه بوقوله تعقیب  
 ذکر استکبار و نفی کر محمد بن اسمعیل علیه مشهور علیه الدین می  
 اوله مغلله ان علیه یکر تمام اوله در حضرت امام شافعی رضی الله عنه انی ذکر اند  
 تعریفه محتاج اولی اسمعیل علیه بنی اسمعیل که اکابر علیه برادر ایدین  
 عذر سادس غیبت ایدین کی کسند فسق و ظلمی اعلان مجاسره ایدین اوله حجاج  
 عشار و اسوان و سکران صیاح ایدین کر نک اختیار ایدین فسق  
 حدیث ثمر بنیة کلمه که من القی جلیاب الحیا عن نفسه فلا غیبت له حضرت  
 عمر بن مروی که لیفس جرحه مراد لر فی جردن اعلان لیس قاجرد حسن بصری  
 رضی الله عنه مروی که اوج طایفه غیبت جائز در بری سنی ایل موی یعنی در

اول منصبه ناجی در



مذمبند اولان افندی خارجی کی ایکنجی سنی فتنی اعلان بدق سنی او جوخی  
پادشاه ظالم امام غزالی ایدر بواج طایفه بر صفتد شتر کلرد و اول فتنی  
کتم ایموب بکه انوکله طرح و افتخار اندکری در **سان کفارت غیبت** غیبتک  
کفارتی توبه و ندامت و من بعد ایتمک غیبت در اما غیبت ایتد و کی مک دن  
خلال لغین طلب ایتمک حسن بصری قنده لازم دکل استغفار کافی در اما عطا قنده  
واروب سکا ظلم ایتدم دیلر سکا عفو الیه دیلر سکا حکمی ال دکل لازم در و  
فقر ایدرین استحلال ایتد و کی تقدیر جرحی ایتمک احتمالی و بختی جلاله استحلال  
اوتمق کر **اون التبیانی** **غیبت** که فارسی سخن جنی و ترکی ده قوخی  
دیر لر عظیم معصیت فاحش جریمه در قرآن عظیم ده محارمت بنیم مورد و غی بو  
حدیث شریفده کلمه در که لایحل الحجه تمام کعب و ایدر که بنی اسلمه  
قطبیتد که حضرت موسی بنی دفعه استغفار ایدر بواج طایفه و بختی جلاله  
که ایچکوزده تمام دارد موسی مناجات ایلدی کی یارب کیم در و چی کلدی کی غیبت  
قوللرمی نمی ایدر کن ممکن میدر کین منعم الیم جمله سنی ایدر امار اجابت که بخت  
استغفار و انابت در ظاهر اولدی **تنبیه** بنیمه سال مخصوص کلرد  
مزننه که بر سلمان انوک کشف اولنمه سندن شالم اوله انی لفظ و عبارت یارو  
اشارت و باجمایه بوجو الیوه آخره ایصال و اعلام ادوب اول مسلمان  
اضرار و ایلام اندکی سنی سخن و تمام در و بنیمه باحث یا غیبت اندکی  
بغض و عداوت یا غیبت ایلدی و کی شخصه اظهار محبت و صداقت یا مجر  
کفت و کو حجت وجودن لکذ و خبث طبع و لوم شانه انصاف در

انصاف در واقع اولور که وانی خبثا که ایتد کی غیبتدن کند و سنی مضر اولور  
ایکن نیه صبر ایدر میوب اساس خبثی بنیاد و کند و بنی مکنتک عالمی افاد ایدر  
امام غزالی ایدر تمام سکا بر مکنتدن بنیمت کتور و ب مثلاً فلاک سنی سوز  
سک حمله شویله دیدی یا بویله ایلدی لیسنه یا سناک امر کی افاد یا سناک  
محبت بنیاد ایتمک ستر دیسنه سکا مقابله سنده التی لسنه لازم در اولکی سنی  
انی تصدیق الممنون زیر غیبت ایتمک فتنی مضر اولدی فاسق کلامی  
یا ایها الذین امنوا اذا جاءکم فاسق بنیاء فقبیلوا ایکنجی سنی کا پند و نصیحت  
و بنیمه دن منع نهی ایتمک زیر حق تعالی و امر بالمعروف و نهی عن المنکر سوز غیبت  
منکر ایدر و کنه منکر بوقدر او جوخی سنی کا بغض ایتمک زیر حضرت حق متعالی  
در و بختی سنی انوک غیبت سید بر سلمان سوز غیبتک کر که زیر حق تعالی اجتنوب اکثر  
منظر ان بعض نظر تم میوردی بشنجه سنی انوک سوزی خم میدر کلمی در غیبتش و غیبت  
اولنمکی زیر تجسس در حجاب و علاجتسدن نهی سوز و ب لکستوا و همیشه  
التبجی سنی انوک غیبت سینی سنی مکنته حکایت ایلمک کر که زیر کند و بختی تمام اولور  
و نهی تند و کنی اشکم عار در نه کم شاکر و بیشتر  
**لانه عن خلق و نانی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم**  
حکا دن بر سنی بر دوشی کلوب فلاک سکا شویله دیدی بوجک ایتدی ی برادر  
سنی زیارت جوقدن کلدی ایدی حالا اوج در لو خیا سناک کلدی اول نم بر دوشی سکا  
ایلمک ایکنجی قلم فارغ و سوده کن سناک مشغول اولورده کلدی او جوخی کند و کی غیبت  
امیر کن منتم ایلمک علما دن بر سنی بر پادشاه غیبت ایتد بر پادشاه عالم



عتاب اید یک انکار اید ی پادشاه بکابونی بر معتمد کسسه نقل اید ی یو حکم علم  
 ایتدی ایامیر غام معتدا و ملر پادشاه خوب بریدن بوب اندل ضعیف ساخت اولی  
 عمر بن عبد العزیز بر کسسه کلوب آخری غم اید یک پورده کی استرک بوجو صحتش  
 اید لم کا و جعفر سک یا ایها الذین امنوا ان جاکم فاسق آیتنه منظر صاف و شک  
 سمارش بر نیم آیتنه ماصدق تسین اگر استرک سندن عفو و غمی ضایده لم  
 ایتدی یا ایها المؤمنین عفو اید من بعد بنده نیمه صادر او کسین زیاده اعجمی  
 بلغای بر بند بر کسسه سلیمان بن عبد الملکه سعایت و عینت اید ی سلیمان  
 امر اید ی جمع اولی حکم یوزنه بقوب ایتدی **قطعه**  
 وانت امر و اما انتم تک حایا فجت و اما قلت قولا بلا علم  
 فانت من الامر الذی کان یثنا بمنزله بین الحیانه و الاثم  
 صاحب عیاده بر کسسه رفته سنده بر تیمک النی اخذ ایکه سعایت یکا ظهور  
 بو کلمات فصاحت امیر و حکمت انیری یازدی که السعایه قتیحه و ان کانت صحیح  
 المیت رحم الله و الیتیم جبر الله و المال ثمره الله و السکى لعنه الله  
 بعض حکما و پیشتر که نمیت بر قدر که طولوز بر لب شفاق و سه پایه که اوزرنده قیاس  
 نسته در کذب حسد و نفاق **حکایت** ایدر که بر کسسه بقول صوب عیب سیما  
 قو و حی لیس در دیوب بر کسسه اختیار اید و بالوز بر قاج کوندل صکره خانو  
 ایدر که افندی سنی اکس سوز انجی بر جاریه مللی ستر اما بر خواص نریخته و قیاس  
 کیجه تور کن پسته اید بو غازی سندن بر قاج قتل کتس بر کاف و اید  
 سکا محبتیج بل عبدی طایع اولسون خاتون دل سبدن که حازم کلش صد

صدق کلام غلام جازم و دید و کی نسته ایتمک عازم اید یی افندی سینه ایدر که  
 بن خاتون خا رجس مل و سنی قتل اکدم کیجه اید و یو کسلی و ک حقیقت حاله واقف و  
 ستر سایه عارف له سین حواجه اید اید و ب خاتون پسته اید محل ذبحه قرب  
 اوبجی فی الحال صجر یوب قفقر و خاتونی بی توقف قتل اید ارسته سی قارب  
 بی وجه قتل محل آیتیموب مردی قتل ایدر که ایکی قیتله مخدول اولوب ایکی مجارته  
 مشغول و سجه کسسه اراده مقتول اولور **مثنوی** اید و ب تنهانه خود را داشت  
 بلکه آتش در سینه افاق زد و نمک بر عقوبتی دخی بود که اکثر اول کسسه  
 حقیقت حاله مطلع اولوب ارالندن و ت مرتفع اولور بو خور و محل قیاس **قطعه**  
 میان دو تن جنگ جوان کشت سخن چین بد بخت نیزم کشت  
 گشتند این و آن خوش در باره و وی اندر سبک کوزن و محل  
 نیمت و سعایتی الفا و مفسد رکاف فاده اضغایتمک اصحابی لیت  
 و ارباب جاه و کسسه الزم لازم و اسم مهمات و لوازم در زیر ابوابی سد منعد  
 منافق کلامین رد ایتمه رباب نفاق تحار و تقالب و سک صفقان  
 درنده تهاجم و تکالب اید و ب بری سنی دم و نفاق انتمکله ارالنده نفیض  
 شفاق و شوب خدم و خشم و اصحاب احباب فرق احزاب اولوب  
 شخص و لیس توارد علل امقتل و استن سعادتی بی انتظام و محل اولوب  
 بالآخره قصه و نسی نهندم و مایه اقبالی منعدم و ملق لازم اولور  
**اولی نخی ایتدی** **امکی دلا و ملکی** که اکا ذوال لسانین ذوال وجهین بر لیل  
 مثلا ایکی شمنک اراسنه کیر و ب سر برینه بر در لوسو لیوب اساس عدلی

مطلع







**حکایت** اول نور سادات عرب بن جارد و بعدی حضرت عمر رضی  
 مجلسه کلد که بعض حاضران بگویند سید قید ربه در دیدار جارد و در  
 یکی حضرت عمر دره اید و دردی یا امیر المؤمنین نه کنه اندم دیو جلد بد کلر  
 ایشتمدی جارد و بکا اندن لازم کلد و دیو جلد سوردی که سکا که و جلد کلر  
 خوف اید و ب سکا بوطر نقد ذلت و یردم. **حکایت** آفت اولدر که مدحی سکا  
 اید بکا کند و ده اول وصفک تحقیق منقر اکلیوب طلب ده ایچو جلد و  
 سعی در نور و کلر کلد و بکا آفت سبندند که جناب سالت پناهی جلد و  
 صلی الله علیه و سلم بر کسبه آخری مدح اید بکا قطعت عن صاحبک سورد  
 و حضرت عمر المدح سوادج دیدر اما علما دن مطرف دیر ایدی مرکز  
 نفسی کسبه دن مدح و ثنا ایشتمدم الا نفسک ذلت و صفاری زیاد و لای  
 زیاد بر ابی مسلم و پیش که بر احد مدح و ثنا ایشتمک و لای الا شیطان کا ظا  
 اولور اما مؤمنان تدارک ایدر عبد الله بن المبارک حضرت نری دیر لیدی که  
 ایکی کلام حق در مطرف سورد و غی قلد خاص در زیاد دید و کی قلد عجب امر فاع  
 بوسبندند که مری لرسا کلد واقعه صالحه و کشف و کرامت عرض الله  
 نفی و سلب و ب بودانی مقام و اسافل کرامات در در لای و مریدیه آفرین  
 زده دیگر که نفسی قوی و فربه اولمیه بر مرید **حکایت** ایدر که ابو واقعه  
 کور و ب پیر عرض ایدم ثنا سورد و دعا ایدر. فقیر زانو سنی تقیل ایدم  
 فی الحال واقعه کوردم بر کرب سیاه نیم زانو سنی تقیل ایدی پس مدح  
 استماع ایدر کسبه غایت تیقظ و آخر از اوزره و لای کرک که عجب کسبه دن

کسبه دن خلاص و فتور عمل و تقصیر کسبه دن نجات بوله. ایچو بعض علما اصلا  
 مدح استماع ایتیر لای ایدر مدحی خط حاله و دقایق عجب دیو اوقات اعماله  
 اولوب اگر بومادح بنی حقیقی اوزره بلیدی مدح ایشتمک و کلر کسبه دن کریر  
 اولیدی **قطعه** شخص چشم عالمیان خوب منتظر  
 و زشت باطنم جملت قادهش طایوس را بنقش و نگاری که  
 تحسین کند و او جل از پانی رشت خویش **اون طغوزی آفت**  
**کلامه واقع اولان دقایق خطا و خلل** که اندن آخر از متعذر  
 متعذر ایچو کسبه دن کلام کسبه دن کلام کسبه دن کلام اصول دن توجیه و  
 و صفات حی مجده متعلق لای و خصوص کلام عالم بل متعلم اولمیه نه کم  
 زمانه ده مشا هده ایدر احادیث و مواعظ دن ایکی درق کورن کسبه دن لای  
 چنقوب عوامه و عطا و تکریم و قران مجیدی زعم فاسدی و زیننه نقل و غیره  
 و بر شیشه بر ایکی کون خدمت تو ایدر ای حقایق و معارف سولیمکه بشیر امی  
 بوقول کلام محض خطایا و اثم در **پیت** ای بیخیر میشود و صا  
 که شود جاهل اندر ان کافر. **امام** غزالی ایدر علم و فصاحتده مانر و  
 بیان بلاغتده قاده اولمیلر که کلام لایر ده سهو و زلل و خط و خلل حق اولو  
 کس حق جل و علا جمل لری عذری لای عفو سورد نه کم حدیث شریفده و  
 اولمشدر که بر کسبه دن ماث الله و شئت و میسو و لکن ماث الله شئت  
 دیسون کند و نکا شیتی تم ایله که ناخیر و تراخی ایچو موضوعه در ادا ایملر  
 عبد عبدینه اعتراف و تذلل و تخضعه که لازم بنده در انصاف بولنور



او کلمات داده تو سم تادی و اشتراک که مغضی شقاوت و هلاک در فی الجمله  
 منضم و ملغیان اندن نهی و ثانی ایله امر او کند و مشهور در که برکنه خباب  
 حضرت رسالت پناه حضور زنده صلی الله علیه و سلم من بطع الله و رسول  
 فقد رشد و من عصاه فقد غوی و بوجک صیغه اشتراک ایله و من بعضهما  
 دید و کین منافی ادب عبودیت کور و بلس خطیب انت قل و بعض  
 الله و رسول و پور دیر و دخی پور شد در سزیدن کیوز عیدم و امتم  
 و بیسون جمله کوز حکم عبدی اما سی در لکن غلام و قدام و جاده قدام  
 و دخی حدیث شریفه کلمه که لا تقولوا للمنافق یا سیدنا فان کس سیدکم  
 فقد استخفتم بکم پس کفره به الفاظ تعظیم خطاب محرم و محظور در بعض  
 قنای حقیقه ده مذکور در که برکنه بر مجوسی به یا حشر نه دیکه فرا و لور حشر نه  
 استناد دیکه و لور پس نه فرده یهودی لره خواجه فلان مک خطور در سلام  
 حقنه دخی علما دید لر ابتدا انزه سلام و برلیله انزه و برسه لر جوابده و علم  
 و نیله ارتون سنه زیاده اولیه لکن ذمی قشده بر مومن حاجتی اولسه ابتداء  
 سلام ایتمه رخصت و اردر و بعض الفاظ که فقهای امت کفر در ویشکر  
 بغایت اختراز و اوردن زمانه ده ارسال ان اطلاق عنان سخن و شایع  
 اولمش در بعض جمله لطیفه کویتن و اضحاک مارا قصد ایلیوب کلمات کفریه  
 لطیفه دیو سولر بعضی انی استیلا اید و بضحاک و فتنه ایله نغود  
 ایکس دخی دیندن پیکانه و ضلالت شمعنه پر دانه اولور لر و بعض جمله  
 نبی الله کلمه کفری جراید لر علما جمل عذر و کلمه ویشکر در و کین بانه

مطل

بانه مبالغه لرا در لر اگر او بیده کلمه که فریاد اوله بن بر لر و بعضی دخی  
 آخره بواشیتمی انتر ساک فراول دیر لر و بعضی الله تعا علیم در که سندن لر  
 فعل صادر اولمش در با انکه صادر اولمش در عوام حقنه بوسوز لر کفر  
 ویشکر و جملات و مهاک و بیانات که لسان سندن صادر در صاحبی  
 یا فاسق یا کافر اولور حدیث شریفه وارد اولمش در ان لر حل  
 لکن کلمه لکلمه لکلمه اصحابه و لایبالی بها و انه یقع فی فواته جهنم  
 سبعین یفا یعنی برکنه بر سوز سولر حر فیلر بنی کواشدر لر  
 و اول سوز انک قشده جزئی در سبج اندن قیرزا اما بلر که اول  
 بر سوز سببی الله جهنم ایچنه و شتر تیش سل و کلمه کفر بر شکلی  
 دخی بود که مجر د ادای کلمه شهادت گیر و اسلام کلمه بلکه اول سوز دن یعنی توبه ایچ  
 نرم علما فرشته لازم در پیش کلمه کفری سولر و او نیدر خاطره کلمه کفر  
 ایلیه نغود بالله تعا شقاوت ابدی و قلمی کورینور بوشکاک چاره سی در که بر  
 صباح و مسابود عایلی قویه که اللهم فی اعوذیک من ان اشکرک بشیا و انا  
 اعلم و استغفرک لالا اعلم علما ویشکر که بود عایلی قوم ماضیه کفر  
 کلمه سی لسانه جاری اولدی لسه انی مجرایز و توبه استغفار اولور و مستقبله  
 کلمه کفر در حق جل و علا لسانی حفظ الیر **یکر منی افست عوامک دقایق**  
**علوم و مشات قرآن و تفسیر و قدر و مشکلات الیر**  
**حکمت و شریعتن سوال انیمه سی** انره لازم اولان عیان و علمه  
 سعی و اجتهاد در لکن نفوس ماره نک عادت بود که کند ویه نافع اولان تلخیص و تبیل

مطل

و اعتقاد م



و اما لا یعنی قضا و الا لا شیرین خفیف کلوز و عوام بوقوله علومه جرح  
 مسرور اولوز زیرا شیطان کا تجلیل و تسویل از که سند علی و اهل فضل  
 بعض مصطلحات اهل رسوم بکد و کک ضرر و بر خلاصه علوم و تقوا و  
 بنام در سن اهل علم ظاهرین یک پلوسین حصو که بعض صوفیه اید مصاحبت  
 منطق الطیر عطار و گلشن راز و زبده غیر القضاة سمدانی که یکی است از نفس خود  
 نکته دان عارف و خفایا شمس عینی و علمای شریعت قشده ظاهر بی تحقیق  
 و بعض علوم مدنی مسائل بایزگی کتابی بدون بعض ناسخ افروندن تلقف ایدوب  
 انوکله بعض دانشمندی امتحان کنند و حفظ اند و کی جوانیه طایفه برتر از  
 حکم ایدوب و زمانه مرده بلیه عامه که بوقوله اهل فضول و داعیه صلا و اولاده  
 اولوز شبهه قضا و قدر در که بعض فسقه فسق و فجوره انها که مقتضای حلیت  
 ناپاک لری ولوب زواج شرعی ملاحظه و امر معروف نهی منکر ایدوب مؤمنان کوم و  
 تقریعی پستمال ایدیک شیاطین جن ابلیس درون لرنن القا و تحیل و شیطان  
 انس تبلیس سر و لرنن اضلال و تشوایل ایدوب که مشک فتن و فجور ایدیک  
 علم الهی از لایه مقدر و لوح محفوظه که جمیع حوادث و کوائف جامعه مستطاف  
 علم الهی غیر محال و لوح محفوظه مستطاف و لایحه و لایحه مستطاف و  
 مضطر صرف بین مجبور مضطر تعین مضطر که عقوبتی عادل حق تعالی که صد و  
 جوراند محال در ممکن کلد رسته کم عمر خیا به منسوب ربانی مذکور در که  
 من می خورم سر که چو من اهل بود می خوردن من سخره و اهل بود  
 می خوردن من حق بازل میداشت کرمی خورم علم خدا جهل بود

نوشته ایدوب جرحه قابل و قلمزده شریع و دعوات انبیا که وعد و وعید و ثواب  
 جزای اعمال صالحه و عقاب کمال اعمال فاسده مشتمل مبتنی در فاسد و باطل  
 اولوب ظاهری جبر اولان ابیات شعر عینی مثل ایدوب حافظ که پندری کبی  
 در کوی نیک نامی را گذرند و کرمی پسندی تغییر کن قضا را  
 حافظ بخود بنوشید این خرقه ای شیخ پاک دامن معذور دار  
 و پندری کبی **میت** بروای ناصح و برادر دستان خرد  
 کار فرمایند در میکند این حکم و انوکله امثالی انشا و ایدوب  
 ضعفای سگ ذی عقایدی افساد انگ توصل ایدوب بوقوله علم و معرفت  
 خالی بر فیض و کویله اجتماع و انوکله کلامی بر شام رمضان استماع واقع  
 اولد قده بعض شکال نام و اخذ مسکده حل قضا ایدوب بری فقیه ذی سالی  
 و تراویج و قیامدن بعضی سینه لصورق تحیل ایدوب تمام تشریح صدره سورک  
 دیدم بشکری سرفضا و قدر و سوال و شبهه سابقه اشکال ایدی قضا  
 اولد قضا و قدر و بحث و جدال منهی در زیر آفت در مقدمات قیقه  
 پس من صحیح و بنده صریح لازم اولد که فرمان پادشاه مطلق برینه کنور چون  
 قول امثال و مساحت و استیجالی ایدوب بجهان و عمل ایشکده اولوز  
 و چون جلد و لم و لادن م اورینه مشکلا سر کیه پادشاه جهان مطاع خدم و  
 حشم و انصار و اتباع و سیر جالا سکا درگاه سعادت دستکامند  
 بر فرمان وارد اولد همان اطاعت مبادرت و امتثال مساحت ایدوب  
 یوخسه بفرمان چون بویله کلدی و نیم امثال قدر نم جهمند در و یوخسه



اگر شق ثانی به کید رسک و لا امارت در معزول ثانی عقوبت با تله مقید و معلول  
 اولورین چون پشاه مجازی استباه که مظهر  
 بر غیر او اضافت شایع و چنانکه بر یکد و جواب را به شطرنج نام  
 در بومرتبه ده پس پشاه حقیقی که **نظم** برو حدتش صیغه لایب حرکت  
 اینک نوشته از شهید استدرکن در کمانه بهانه حوی نافرمانی  
 نه مرتبه مستحق عذاب و مستوجب خذلان اوله روایت اولور که بر کینه عمر  
 حضرت مرقدر و سوال اید یکجک پیوردی آن اسد تعالی لایطالب عیاضی  
 و قدر و انما یطالب نهی امر ثانی معلوم اولسون که علم الهی ازلی عبدک  
 قدرتی ایجا فعل با اعدام طرفه متعلق اوله حقیقتی که تقدیر اندر عبارت و  
 لوح محفوظه تسلیم اکارا اشارت در فعل عبدالضطراری عبدخلد مجبور و  
 مضطر اولی لازم کلمه زیرا بالبدیهه معلوم و شک و شبهه مخدوم در فعل  
 عبد احرار و تبرید با کبی اضطراری کلدز و اختیار له اولان حرکت بدنه رسته  
 مرضی سبی له اولان کت بدلی پسته فرو ظاهر اید و کنه عقلا و کل صیغه  
 مجاین دخی جرم ایلر و علم اذلی احد طرفه متعلق اولد و غی عبارت  
 اول طرفی ایقاع اینه و کی اجلد ندر عبدک اول طرفی ایقاع اینه و کی علم الهی  
 اول جانبیه متعلق اولد و غی ایچون کلدز زیرا علم معلوم تابع در معلوم علم  
 تابع دکلدر نقاش دیارده صورت فرسی و جمله نقش ایلد و کی نفس  
 و خارجه فرس اول صورتده اولد و غی ندر نه آنکه فرس خارجه فرس اول  
 صورت افزده اولد و غی صیغه دیارده دیارده و فرس و غی نقش اولد و غی

اوله حاشا و کلا کذلک علم ازلی فعلک بر طرفه متعلق اولد و غی مکلف  
 اول جانبی ایقاع ایده جکدن اولوریدر نه آنکه مکلف اول جانبی اختیار له  
 ایقاع ایتیمه سی علم ازلی اول جانبیه متعلق اولد و غی ندر اوله پس علم الهی  
 عصانه علت آنک کمال جمل و نقصان جملی دخی در نته کم رباعی خیام  
 جوانده خواجه نصیر منسوب با غی ده ذکر اولمشر در **بالحقیقه**  
 کفنی که کسب ندر من سئل بود این کت مکلف آنکه اوله بود  
 علم ازلی علت عصیان کرد نزد عقلا رغایت جمل بود  
 چون جواب شبهه بواسطه اوزره توضیح و مذمب حق بویان و  
 تصحیح اولدی میر بوالفضول خواه ناخواه صامت اولوب کلام  
 فی انشط مندن ساکت اولدی معلوم اولاکه بود کرا تید کموز تقریر  
 علمای شریعت و ائمه امت در اما مشایخ متصوفه و حکماء متالیه  
 بمقامده بر تقریر دخی ایتدیلر انی دخی ذکر و بیان ایدیم که کتا غیر مطالع  
 قیلندر جواب مقامه بعون الله الملک العالم اطلاع تمام تحصیل اید و  
 شهادت و شکوک طلا مندن نجات بولدر اوله معلوم اولسون که حکما  
 کتب حکمت ده تقریر ایدر که فعل اختیاری که فاعلند صادر اولور الیه  
 مبادی مرتبه سنی و ملک که صادر اوله و اول مبادی اگر حکما قشده در  
 و حکیم اشراف شهاب الدین سهروردی قشده قدس سره اوج در اول علم  
 یعنی اول صادر اوله جمل نسنه در بوجه تصور لایق کرک و دخی اول مکلف  
 فایده ماسنی اراید و غی قصد تو ایما کرک کرک تصور مطابق قصد تو یعنی



حکمی که تصور غیر مطابق و تصدیق تحلیلی و جعلی و لیسون اینک سی  
 شوق و میل در جانب فعل که علم و تصور مذکور نداشتی و لور بوشوق  
 میل علمای غیر یابد و کی و فعل اختیار نمی مبادی سندن اید و کی با  
 الضروری معلوم در نتیجه که بر فعلی تصور فایده سینه تصدیق اید و فعل  
 شوق و میل واقع و ملبوب اول فعل وجود کلمه اوجوبی سی اجماع و غم  
 یعنی فعلک ایجاد می باشد رای جمع و غنیمی مقر او لمقدر و بونک مبادی  
 اولد و غنه دلیل اولد که نه بر فعلی تصور فایده سینه تصدیق اید  
 و انک ایجاد می باشد شوق و میل و کی اولد لکن سینه مانع اولد بوشوق باقی  
 ایکس فراغت ایدر پس شوق در صکره بر اجماع و غم لازم ایش اما حکم اشراف  
 ایدر بواجماع و غم دید و کلمه لازم در ولی بونیه شوقک تا که می غلبه سی در  
 بوسبب آخر دکلدر بونراغ نزاع لفظی به قریب در دخی تحریک عضلات و اعضا  
 بونک لزومی لیه محتاج دکلدر پس فعل اختیاری اولد که اولد تصور خرنی  
 و فایده سینه تصدیق اولد بولوب بولوب شوق و میل حاصل و اول شوق و میل  
 غنیمت مرتبه سینه اصل اولد اندن تحریک اعصاب و عضایه اول فعل  
 وجوده اخراج و ابد اولد و شوق و میل که بولوب اسلوب اوزره اغنی بایقا  
 اصلا علم کامتعلق اولیه یا معلوم ایه شوق و ارادت اولد اولیه  
 اول فعل اضطراری در حرکات جمادات کبی اصلا علمایه سبوق دکلدر و  
 حرکت ارتعاش بدکی فرض تصور دخی اولد شوق و ارادت سینی بولوب واقع ایش  
 دکلدر چون فعل اختیاری مبادی مذکوره به موقوف انرا سینه متغیر انرا بولوب

وجودی واجب و بومبادی اولی که علم نانی سی که شوق و میل در اختیار  
 دکلدر بلکه بر فعل شعور و تصور فایده سینه تصدیق بلکه کسب اختیار  
 و اندن فعل میل و شوق خن کذلک عجبک صنع و اختیار می اید دکلدر  
 و میل در صکره ارادت که احد طرفینی ترجیح در اولد خن حکما و متصوره  
 قشده بلامرجه ممکن دکلدر اندن صکره تحریک عضو خود ضروری پس  
 فعل اختیاری بحقیقه اسباب موجه و مبادی غیر اختیاریه میستند اگر در  
 فعل بولوب در نتیجه اختیاری و لور جواب و لور که اختیار می اسلوب اوزره  
 واقع اولد اندر پس فعل اختیاری لیکن اختیار اختیاری کل در سینه کم و بیشتر  
 مشوقی که بر از جبر فعل او دور است اندران اختیار مجبور است  
 که بر جی اختیار کار شست اختیار اندر اختیار شست  
 اگر دیر سک چون عباد امور اختیارنده مضطر و مجبور اولد پس اختیار  
 حیقتده جبر محضه اجماع و اجبار محضه مبتنی اولان امر و نهیه مانع در مجبور  
 محضه امر و نهی عقلا مستحسن شرعانی و واقعه بر ایدر که مشایخ متصوره  
 بواشکال صعبه بولوب جواب دیر که مؤمن طبعی قلبه حق حل و علا فعل  
 و ایجاد امر جانبی علم و شعور و بر دکلدر صکره شوق و ارادت بر قدی که  
 خیری تحصیل و امره متشال ایددی و کافرو فاسق قلبه بوشوق و ارادت  
 بر قدی لابد تحصیل خیر و امتثال امر ایتدی زیرا که اولی نک میستند تقصای  
 بوایددی و اسپتعدادی اکاد می ثانی نک مقتضای ایت و موجب استعدا  
 بوایددی و اما مبیات غیر محمول و اسپتعدادات غیر مخلوقه در بیت







که همه فعلها جز رشت و جوت  
 بی و سابط حق بود منسوب  
 لیک از اینجا که شبیه است  
 نسبت فعل شریک است  
 و اگر فضل و توفیق حق جل جلاله بسبب ایلای مظهر طاعات و حسنات  
 اولدی ایسته بود دفعه حق جل و علایق نفسنه و قایه سپرد و بن جمیع مع  
 و پستایشی اول جانب فیض مایه حصر و اسناد ایدوب نفسی استحقاق  
 مدح و ثناء و تزیین و ابعا و ایلنه که ادب عبودیت و تحلی و عجب و رنج و تن  
 متخلی اوله جمله انبیا و اصفیا که پیشگاه قبول و مصطفایه مقرب و در  
 محلی و بوادیه و در درگاه اجتهاد حضرت محمد مصطفی  
 علیه الصلوٰه و السلام الادی میور که او نبی ربی فاحش و بی بود  
 که حق جل جلاله بر خلیل و بریم خلیل دن حکایت میور که الذی خلقنی  
 یهدین الدی هو یطعمنی و یسقین و اذا مرضت فهو یشفی و الذی عیننی  
 یحیی الذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین زیر و الی غیر ضعیفین  
 دیدی و مرض و سقم که ظاهر شر و الم در جمع مضایف است و نواضا فله که مظهر  
 اکتفا ایلدی شفا بی که خیر و نعم در جمله حق جل و علایه اسناد ایتدی و  
 فاتحه فایده که ام الکتاب و خیر الخطاب بود یک رعایتیه اشارت  
 واقع اولمش در که صراط الدین علیهم السلام غیر لغصب علیهم و لا الفضا  
 بیور یلوب اهل سعادت و هدایتیه اولان انعام حق جل و علایه نسبت صریح اولو  
 نعمت علیهم لای اهل شقا و ضلالت و اولان غضب و اضلال حق جل و علایه  
 نسبت اولیوب غیر الذین غضبت علیهم و لا من اهل صلتهم و نیلای سبحان الله

اسد ماکثر لطایف کلام اسد بو اشارت لطیفه و نکات شریفه دن  
 غرض این ادب و تادیب و تهذیب الی الالباب و بسبب دیگر که بعضی کمال  
 طریقت میور دیگر که تصوف ادب کلمه **نظم** ادب و النفس اهل الصفا  
 طرق العشق کله ادب مایه دولت ابد ادب است  
 مایه رفعت خرد ادب است پس تو تفصیل و تطویل حاصل  
 اولدی که اهل جبر و جبری خیر طریقه سینه سلوک و سیر ایدوب شیطان  
 نه صوحی و ارجون یعنی و طردی مقدر و ترک طاعتات و کسبیات ایدنه  
 نه محل لوم در چون افعال عباد خیر و شر علم ازلی ده ثابت و مقدر و لوح  
 محفوظه که با علم شامل مبادی لیه اشارت یاطامر اخباره و ارد  
 اولدی و غی کبی بر لوح عظیم که جمله حوادث و کوائله رقیم اولمش اوله اندن  
 عبارت در مکتوب مسطر در دیوب بو کلامی ترک طاعتات و کسب است  
 سبب معذرت ایلن ملحد محذول در اگر معتقد ضلال اولمشو محضا  
 غرض قایت و در که حقایق دعوا سیر ایدوب تقوه و تکلم ایدوبه مرکب  
 مالا یعنی و صاحب بدعت و فضول در اگر ناکاه شب شبهه و دشمنش  
 و ثقبه خاطر بنه زبور خواطر او شمش اسه ذکر ایتدی و کمر جواب فی خطا  
 وافی اید قیامت و دفع شبهه رفع شکیات ایلن و ادراک ایدیده  
 برده تسلیم و اطاعت قلسون و اسد الهادی چون آفتاب لسان توفیق  
 ذکر و بیان اولندی بو مقدار له اکتفا و اختتام و بزدخی آفتاب لسان  
 اختر از ایدوب حتم کلام ایدیه لم ذکر **ذیل صلف** صلف و



تصلف او کونک در و کند و ده اولی فیضیالی و ارادعا بد و بیره  
حدن بلند و مرتبه پس استحقاق قدر زیاده از جند طوتمقد و صلف  
حقیقت به عجله کند بدن مرکب در و تیاج و فروع دایما متب علیه دعا  
و ارباب فضایل تحقیر و از در و رعایت حقوق خوانده تقصیر و تقصیر  
غیری تحقیر در جوی عجب و کذب علما جی تحریر و تفرز اولدی علاج صلف  
اندون معلوم اولور **ذکر ذیل نخل و حست** نخل خلق مذکور  
و ضد سخا اولمغله و ذیل عظمی اند و کی معلوم در و آسان شرعده  
ذم نخل و مدح سخا جوق اقع اولمش در و من یوق شیخ نفسه فاولک  
سم المفلون شیخ نخل غلیظ در و لایس الدین بخلون بجا تا نام اند  
فصله موخیر الهم لیسو شر لیسو بطوقون با بخلا و حدیث شریف ده  
وارد اولمش در که لایذ نخل بجه نخل و دخی بیور مشدر که کثرت مهکت  
شیخ مطاع و سوی متبع و اعجاب امر بنفسه یعنی اوج خلق وارد که تری  
صاحبی ملاک ایدگی در بری نخل شدید که نفس کا اطاعت و ب  
قلب روح حکمی جاری اولمش اوله. انکشی سی هوا یعنی طبع میل در که نفس کا  
تابع اولمش اوله. او جوخی کشتی کند و نفسه و کمالاته عجب استمکدر و ابن عباس  
روایت اولور که حق جل و علا جنت عدن خلق آئید که ده ام ایلی که تری  
پس بریدی که انصار کی اظهار ایت جنت دخی نهر سبیل و عین کافور  
و تنیم اجزاید و ب نهر حم و غسل و لب و تنفر اولدی پس بریدی که سر بر و  
و جلد و کی رحله و کی اظهار ایت پس حق نظر اید و بیوردی که ایجدی کلام

تکلم الله و جنت کلام فصیح الله دیدی که طوبی لمن و خلقی حق جل و علا  
بیوردی که عزت و جلال حق چون سنده نخل کسسه ساکن ایتیزن اگر دم  
مدح سخا ده وارد اولان آثار و اخبار و ساجیع و شعار اراد اولور و تطویل  
حدن پروا و نور پس اندون اغتاید و ب نخل مومنه درانی میان بد و ب  
طریق علما چمن ایدیه نم نخلک تعریفه جوق کلمات ایتیزن لکن اصح اقوال  
بود که نخل شرعاً واجب یا مروت یوزندن مناسب فی قادر اولوب سمکدر مثلاً  
بر کسسه شرعاً واجب لای کوتی ویرنخیل در شرعاً واجب ویرسه امام مروت  
طریقیه لازم اولنی ترک المسه مثلاً مال مو فور و نعمت عظمی قادر اولوب  
جیر اندون فقرای صلی اولوب ضرر فقر و شدت افلاس معاش ایدوب اولور  
فواضل نعمتدن برجه ویرسه اگر چه زکوة شرعی سیر دخی ویرورسه بو کسسه نخل  
داخل و عین نخل کا اصل و متوال در و واجب مروت اختلاف اشخی  
از مال حالله مختلف در مثلاً فقیر بر خری نسته امساک نمک مروت مانع اولما  
غنی بیانغدر **مستند** بنظر از زنجش کردن ز کج  
نه چندان که دیناری از دست بر د کسی بار در خورد زور  
گرافت پای ملج پیش مور ضیا قلده مضایقه و تدقیق  
استمک مروت و کلدر معامله و مبايعه و تدقیق مروت منافی و کلدر مکر حد  
بیرون اوله و بیع و شرده دخی مثلاً کفر المقدره و اضحیه المقدره تدقیق  
مانع مروت در و با کلمه مروت یک بر معنی یوقدر و لکن ذوق سلیم و عقل صحیح  
معلوم اولور که مرتبه مانع مروت در نه مرتبه کلدر پس کسسه زکوة مفروضه



و بر مسمی یا مالک و سطندن و بر میوب ادنی سندن بر مسمی یا مالک و سطندن  
اما او که در ادنی در ادنی و دخی المسمی یا مالک و سطندن و مسمی یا مالک و سطندن  
سنگی ابتدا سنی که حاصل و ایشار و بذل و سنی یا مالک و سطندن و مسمی یا مالک و سطندن  
و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
دخی سنی طبقه در **مسمی یا مالک و سطندن** و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
لذی المحب حتی بعد الف **مسمی یا مالک و سطندن** و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
صبر و یوب اخره ویره نه کم قران عظیم ده بیورلدی و یو ثرون علی انفسهم  
و لو کان بهم خصاصه و ایشار متحمل و متصبه و اصلانام و متصبه و ایشار متحمل و متصبه و اصلانام  
مقام عالی در ایشار و صکره صبر و یوب و مسمی یا مالک و سطندن و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
لا صدقه الا عن ظهر غنی سورد و غنی و نکره کوره در **بیان سبب نخل**  
خواج نصیر الدین یا مالک و سطندن و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
احتیاج یا علو حب مال یا شتره نفس سینی یا مالک و سطندن و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
اما غالی ایدر سبب حب مال انکی سندن در بری حب مشتبهات که طول  
امل و مقرون اوله مثلا بر مسمی یا مالک و سطندن و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
عمره مشتبهات و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
که مشتبهات و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
محبت اعلی لازم اولوز نه کم و بیشتر در **مسمی یا مالک و سطندن**  
ای زرتو سنی که جامع **مسمی یا مالک و سطندن** و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
بی شک تو خدانه و یکم **مسمی یا مالک و سطندن** و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن

اما طول امل و مسمی یا مالک و سطندن و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
کامح البصر و سوا قرب اوله که مفارقتی لازم در اول قدر محبت ایلر بعض  
مکنه را اولادینک تقاسیم دخی کند و بقاسمی کی حب یا سبب و حرص  
ادخاره علت قیلور انکی چون جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم  
بیورلدی که الولد منجمله محبت یعنی و لد محل نخل و خوف فقر و انکی عین  
محبت انکه در نه کم بعضی مکنه مال سو فورد خراین کثوری اول قدر اولوز  
که مقدار دین و عمری و لوب مرون ایشار و کی اتفاق و خرجن اصغاف  
مصالحه سنی نقصان ظاهر و ممل بعضنک الماک و عقار اتدن  
ربیع و ادر مرتب دخی کلور کن و اصلا فقر و احتیاج احتمالی یو عکس عین  
ماله محبت و نفس دینار و در عیش و مودت ایدوب نه زکوة واجب  
بر حبه و نه صدق و مندوبه و فلیس مودر بلکه کند و حقنه اقل طیل  
ایله اقتضار و نال جناب ایا کتفا ایدوب اموالنی تحت الارض و فیلر  
و بعضی مرون صایع و مسمی یا مالک و سطندن و لکن مراتب سنی و ایشار متفاوته و سنی و ایشار و مسمی یا مالک و سطندن  
انتقال تیمه سیکه کاری زار اولوب گاه ناله و لسوز و گاه آه جا  
فکار ایدوب و بمقوله اشخاص و زکارده بی نهایت بولنوز و مرنیک  
نوادر اخبار و احوالی مجالده نقل و حکایت اولنوز ایراد امثال و بیان  
حال انیکه احتیاج بوقدر و بومرض غایت عیال و علاج در حصو که زبان  
شیت و کبر سندن دخی اوله بومکنه اکا بکر که بر کبره بر محبوبه عاشق اولوز  
رسول موصله دخی محبت ایدوب کیدر که محبوبی و نیدوب رسول محبت



مبتلا اوله ز برایی شهاده اصل محبوب مشتهیات نفس را اما مشتهیات  
 سبب حصول اوله مغین کشتی کا محبت اتم شد لکن کبر که نفس مشتهیات اوله  
 عین که سبب حصول مشتهیات ایدی محبت اوله و لقا و ملشد که جمله مشتهیات  
 جمع مال او خارا کاشی احب اوله شد حتی بعضی خلایک لوم و خاستلر  
 لوم و طعن ایدوب قدر کوز وادکن فقر اکی قدر مؤتله معاش و طبیعت دنیا  
 که قل سی لایق منوایو شد با کجلیه حب مال اچون اجتناب و دنیا ده دخی عدا  
 جگر سوزید ویر که چون مقصود نفک مشتهیات و حصول لذت و مکنی  
 حصول در بزم قمر زده جمع وادخا جمیع مستلذات بدن الذر و جمله طین  
 الطیب و اشتی در پش و دخی نغم دنیا دن تمنع که خرج و تفرق در تمنع در حال  
 و بزم نفس غایت عیش و سروره و اصل در دیو جواب و پرور اما غایت  
 ضلال نهایت جهل و زیر وصول حاجات و حصول مرادات اولی و ثانی  
 حکره فرقی دارد در برای نهادن جسنک و جرز  
 زرا برای حسیج کد سکه دار لعنت بران کسی که از و کرد میکند  
 بودن بویو که شقاوت و حرمان و خیت نیجه اولور که دنیا ده فقر اکی محنت  
 معاش ایدو لو و آخرتده اغیا حساب و عذاب چکیر اگر چه جمع وادخا  
 نفس سه غایب شتی و بونلر مشتهیات واصل اوله قده حسن و بخت  
 اما بوجعل نجاستدن لک و کلاب جیفه لرون تمنع اتمه سی کی جنبش  
 دنات جبلت در که منتها سی لک کی امری محصل و جانب محصلی لذت و  
 قلت در اعادنا اسد کما بیان اسباب محل چون خلک بسیار

اسپانیدن بریسی حب مال در حب مال سبیل در ذکر اولدی پس  
 سر شینک ضدی بله علاج اولور حب مشتهیات قناعه سیر تحسینی اتم  
 اولور و طول اتم ذکر موت قرآن امثال و مفارقت اشیا لور ذکر  
 اولور که مزاران حمت و تعبد جمع مال ایندیلر آخر قویوب حسرت که کندیلر مال  
 انکر اجملا بدن صکره بقالیه سبب اولدی  
 نه ایشان نخستین که شدت محسرت مردند و بکشد شدت  
 الان لایق غیر از تصرف و انرا حال اچنده تحزن و ناسف ایدر اولور و چون  
 خرس و خلخ و غایت جهل و حماقت و انی خلق امدن رزاق پروردگار و لایق  
 اول نیجه روزگار حالنی تدبیر و رزقی تقدیر اتم شد و مامور ایه الای علی  
 رزقها نیجه کمسته یه بدو و مادون بر حبه مرث انتقال اتم نیجه فضل حق و تقدیر  
 ملک و مال و مالک اولور که ابا و اجدادی عشر عشرین و عشرین و نیجه کمسته یه  
 پیر و مادون اموال و اسباب خارج حد و حساب انتقال ایدر اندک زمانده  
 اول مال بسیار عرضه تلف و بوار اولوب قوت یومی سی قل قلیل قلور  
 و کند و سی فقر و ذلیل اولور پس ارث اچون خزینه دار لیت خیال باطل و اولور  
 مال اصم لکن احمق و جاهل در نه کم حافظ شیر ایدر  
 خزینه داری میراث خوارگان کفر بقول مطرب ساقی بقوی و ف و  
 حکا اولور که مرحوم سلطان محمد زمانده برخواجه مالدار وارث  
 که کثرت مال و خزینه قارون روزگار ایدی چون خواجه عدیل قارون  
 گرفتار و عدا و ابا اجمل لایق تقدیر و لایق شایخ و اولدی



فرزند و بلند نه عمر صد ساله تقدیر ایدوب نرکونه بیک درم خرج و توقیر  
فرض ایدوب مبلغ حاصلی مخزون خزان حاصل ایدوب او صیایه تسلیم  
و کند و بی فلا پس فرزند بی هم ایدوب سپهر آخری نصیب ایدوب فرزند  
بمبلغ رجاله اصل و اموالی دست تصرفه حاصل اولی و بختی انصاف  
و بتذیری تقدیر له بر باد ایدوب حتی نقل اولی که کمان کره و تو فکله  
بنادق سیم و زرا ایدوب دریا ده مرغابی لره اتر میش و همیان  
پر زری دیوار حجره و روب همیان تلاوت سوره الشقاق و  
حضور انتهاب و اختطافه اتفاق ایدوب کند و قهقهه ایدوب خند  
اولوب همیان اخذ در میان ایدوب انی دخی اصحاب اخذ و انتهاب  
بوقهقهه پشیم ایدوب بر کونده نه صنادق نهی و همیان  
منتهی اولور دخی چون ان وارث اموالی نفاذ و افلاس سببی ایدوب  
کلچن و رماد اولش سلطان محمد علیه الرحمه استماع ایدوب  
خواج نخل صفت ایدوب سابقه معرفتی اولد و عیون جوان مسرعی دعوت  
ایدوب بینه راس مال بخشش و نوال ایدوب استیجاب دیشک ایدوب  
روی زمین دولت جهان از کوز سایه سنده عالم و عالمیان  
امین و لسون شرط حق گذاری و بنده پروری و داد احسان  
و سخاوت پستی همین در که پادشاه جهان بیوردی ایدوب  
تبدله کنج افلاس و فسادن ساحه توانگری و غنایه حقیقتی ملک و مقدور  
د کلدر زبیر ایدوب حقیقی حی و الجلاله اصم لمبوب مال و مناله ایدوب

اصم لمبوب حاکم غیریه اصم لمبوب ذلیل و فضل خداون غیری سبی قلیل  
پس زبیری ایدوب کند و بی ملک و دامن عصمت و تمنی چاک ایدوب اگر فرزند  
صالح تو پر سه حق جل و علا و سویتوی الصالحین سوره و غنی کنی انی صلیح  
ایدوب اگر فاسق اولور سه فاسقه آلت فساد و غدت معاصی ایدوب  
کناه ده شریک و ملحق جمیدر عزیز لردن بری سنده اتمش یک سیم  
و اصل اولوب جمله سیم صدقه ایدوب دیشک بر مقدارن اولاد  
ذخیره ایدوب لمزیدی دیشک لایکله جمله سیم ایدوب ایدوب  
نفسه ذخیره و ایدوب تعالی حضرتی اولاد و ذخیره قیلورن بو مقدارن  
تذکره و سایر خلایک احوالی و عند ایدوب و اناس مذموم طبعی تفکر  
ایدوب کند و به جبر بلکه ریاء سخاوتی تحمیل ایدوب خلق خلقه سخا  
سخا به تبدل اولد قدر صکره ریائی دخی دفع ایدوب ایدوب علم  
عمل ایدوب سید اصلاح مزاج و تحصیل علاج ایدوب و ایدوب الموفق پس  
بعض حکایات سخاوت ایدوب ایدوب امید در که اکتساب صفت  
سخا و اجتناب ستمت خلک سبب اولد صفت سخا و کرم  
طایفه عرب که خیر ام و اصل و مختد سید عرب عجم در مخصوص و قبال  
عربن قریش و بطون قریشن سنی باشند اختصا صی مخرج و منصوب  
و عهد خلفای مروانیه و عباسیه به بازار کرم راج و نافع و غالب  
امرا و وزرا ایدوب صفت حسن ایدوب انصاف ایدوب بری بنده متسابق  
ایدوب و تصریح اهل تواریخ و اخبار بود که عهد اسلامه سر آمد سخا



عبد الله بن جعفر طیار در که معاویه بنک احب اجناسندن ایدنی و  
 سر بل یوزکره یوزیک درسم و طیفه سنی ایدنی جمله سن فقر او می و  
 و ایتام و ارامه بخش و عطا قلوب او اخر سنه ده دیون او لودی معاویه  
 عبد الله بن جعفره مر سال بود در مال و یرمک مت المال اخلال و ابرم  
 غیر خلا در مدبر جواب و یردی بن مال عبد الله و بر من بلکه فقر او  
 اهل مدینه و یرور نقش ابلک تقیثش اندر جمله سن فقر و سائل و ایتام  
 و ارا مل و طلا ح و د و مال و لند و بخش و ب کند و فقر و عامل قلمش  
 ایدر جو عبد الله انصاف و بیت المال اکا و یرمک جمله فقر و  
 و یرمک اید و کنه اعتراف ایدر **حکام** بر کون عبد الله در عی و  
 ضیعه سینه تققد و نگاه اسمکچون سالک راه اولشدی اتفاق  
 نخلستان کناره کنه کذا اید و ب کور و کور که بر غلام سیاه خدمت حقیقه  
 ایدر کن اکا و ج قرضان کتور ر **حکام** در حد قودن اخل و غلام  
 بنه و اصل اولوز غلام کلبه بر قرضان توب انی اکل ایدر بک بردخی و اندی  
 تنال ایدر بک بردخی و یروب عبد الله ایدر با غلام قومک سرورنه در ایدر که  
 کورد و کلک اوج قرض عبد الله ایدر پس چون جمله سیرن و کند و کجوع  
 اختیار ایدر که غلام ایدر کوردم که بوسک سر سبز و دیار بعیده و کلش  
 جابج و طالب نصیب پس انی محروم استیجانی نخل و لوم کوردم عبد الله  
 ایتدی پس کون نجه ایدر پس غلام ایتدی جو عله طلیس و صبر لایس  
 اولورین عبد الله شاز اولوب سی خلق خلق خود له طامت ایدر لوز غلام

غلام سیاه بندن سخی درنی کشتباه دیوب پس غلام و نخلستانی  
 بالتمام اصحاب بندن شتر ایدوب غلامی اعتاق الم رقبه سن رقبه رقبه  
 نفیک و نخلستانی جمله آلات و اسبابی الم کاتلیک المدی عبد الله  
 و یرمک که پس سن بندن سخی سین زیر انوک عطا سنی و ج قرضان سنک  
 بهای غلام و نخلستان دیدی که سیهتا انوک ایتاری جمله مالک و تمام قلم و  
 کتیری و بنم ایتارم مالکین عشر عشری در **حکام**  
 از موم زرخش در بدل وقتکی امتحان تقاش از نقش اسب  
 عبد الله حضرت بر مقدار افراط سخا واکل عطا دن فراغت انکه کوز  
 و یرمک و قضا واکل کوز رضا حاصل اولسه و یرمک و یرمک حق حل و علا  
 بزه عطا و یرمک عطا می حقن عباد و یرمک بدل و اعطا ایملی عادت ایدر که  
 قور قرض بر عادی تغییر ایدر رسم حق تعالی و جی عادی تغییر ایدوب عطا سن  
 قطع اسمکله سم افلاس الما قله موسوم سم احسان اتفاقدن محروم لم  
**حکام** حضرت عایشه رضی الله عنها ابن زیدون یوسک  
 پیک انی کلدی پوردی دو کد لوز بر طبقه فقیر مستحقین اهل مدینه  
 بالتمام بخش و قورق ایدوب بقره ام ذره نام جاریه سینه کتور غلام  
 افطرا ایدر لم دیدر غلامی بیت خبر و زیت ایدنی جاریه لری ام  
 ایتدی بزه دخی ایملی درسم و یرمک لحم الوب افطرا ایملی و لرمی ایدنی  
 دیدی اگر دیشش و لایدر که و یرمک و یرمک **حکام** بانج دین  
 احمدی به صلی الله علیه و سلم زیرین اولان ابو محمد حسن و ابو عبد



حسین سر حلقه کرام ابرار. منور عبد الله بن جعفر طیار سپهر حید  
 کلور لیدی بر کون بادیه ده ریح عظیم و مطر شدید و لوب قافله  
 تفرق انتشار و شوب نجوم بایم قیدیم استیدیم بار و سکا هلدن  
 ابرو را کم ایدوب چوق نقب و زحمت ز صکره بر عک حبانیه زل  
 اولور لر خباده سمان بر پره زن که فقر و فاقه اولقد طاری اولش که  
 ابل و فاقه دن عاری و لوب اول موضع و حید و فرید قلم شرع و  
 نکرم و عظیم الم خبایه ازال و ادخال اندر شراب ستر لر طرف خباده  
 مربوط اولان مغزی حلب ایدوب لبنی اچوک در بعه طعماک و ارمی لر  
 قلقوک بو مغزی بج ایدوک ستر طعام بشور وین یوب الم ایدر لر جو  
 روی هوا کشاده اولور الم سوار اولوب بزقیش نور اگر احیان  
 اولور سه مدینه یکله سن و بزنی صورت بوب که سن بوب و داع ایدر  
 احشام اولوب بر صحران کلوب مغزی بولجی عجزدن سوال ایدوب  
 عجز شرح حال ایدیک بر غضبه کلور بر قوم مجهول مجر و بر فرزند نو  
 و یکله سبب معیشت اولان سنه اتفاق تمیش سن. بعد زمان بر کفر  
 اشتداد و زمان ضری امتداد طوبی مدینه یکله کلور لر و بر زمان سر قش  
 طشی مغله معاش ایدر لر اتفاق بر کون امام حسنی و کونده او نور کن  
 پره زن کچر امام سلوب کل امامه اندر سبج بنی پلور می پس بوب  
 عجز زلاد یوجک بن سنک ضیفک کلمی بر یوب عجز سلم اولور  
 پس بر مقتضای **مس** ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکره من

من کان یعرفهم فی المنزل **الحسن** **مس** یک دنیا و یک کو سفند عطا  
 احسان سوروب غلامی اید امام حسین کوندر آما حم حسین دخی یک دنیا و  
 سکا سفند عطا قیلوب عبد الله بن جعفر کوندر عبد الله بن  
 یک دنیا و امکی یک کو سفند بخش ایدوب و اول کجاکمیش اولیدک اید  
 عطا ایدر ایدم که المره نقب و زحمت و پره ایدم در **مس** و اجوا  
 عربدن ال اولاد مکتب که شاکر المرقعه و میسر که **قطعه**  
 ترکت علی آل المکتب شایا **بغید** عن الاوطان فی زمن المحل  
 فما زال فی احسانهم و اقتادهم **و انعامهم حتی طنتهم** املی  
 مؤخر ایدر که آل مکتب دولت مروانیه و آل برک دولت عباسیه ده  
 ستر وجود و سخا و نهایت کرم و عطا ایدر **مس** **بغید** عن  
 حجاج اماره خراسان غل ایدر کدن صکره محلات ملک کی تم ایدر که دیو  
 سر کون عذاب ایدر دی نیریدر کونک عذابنی یوز یک اچو و یوب دفع املی  
 مقرر ایشدی بر کون مبلغ مزوری جمیع ملدی که عذاب یکروزه ایشدی  
 ناکاه احطل شاکر کربانث و ایدر که **مس** **نظم**  
 ابا خالده نادت خراسان بعلم **وقال ذوالحجرات ابن یزید**  
 ولا مطر المروان بعدک قطرة **ولا اخضر البروین بعدک عود**  
 فمالس بر الملک بعدک قطرة **ولا الجواد بعد جودک جود**  
 مروان دیدو کی بر مرثا میحان بردخی مروان در که خراسانک  
 شهر لر می یی **پس** بر جمع ایدو کی یوز یک اچو شاکره عطا ایدو



اول کونک عذابه صبر بکرم عازم اولد بو حکایت حجاج واصل و بختی  
 یزیدی عیوت ایدوب دیدی که ای خراسانی بو حاله مبتلا ایکن چون  
 و کرم بو مرتبه ده اولد سکا بو کونک و مرعد عذابی عطا ایندم بو  
 گرک مقابله سنده دیدی . و آل بر ملک خود و سخیاری مشهور  
 و تواریخ و کتب ده مسطور در شکر عرب دیر که  
 اذ اکت من بغداد فی رأس **حکایت** جعفر بن یحیی برکی حج ایند که مدینه منوره فریده  
 وادی عقیقه مرو را ایند که برخاتون بولنه طور و بانشاد ایلدی  
**قطعه** انی مررت علی العقیقین **طعم** بشکون من مطر الربیع زورا  
 ماضیهم اذ جعفر قد جازهم **طعم** ان لایکون ربیعهم ممتظورا  
 روایت ایدر لر اولقد احسان ایلدی که مذکوره غنای ایده ایرشدی  
**حکایت** شاعران بر کسنه یحیی بن خالد برکی یه کروب بو  
 ایکی تنی اناش و ایلدی که **طعم** سالت الذی هل انت خرقال  
 و کنتی عبد یحیی بن خالد **طعم** فقلت شرآ قال لابل و آ  
 تواریخها عن والد بعد و **طعم** او ن یک حایزه پیوردی  
**حکایت** عداود بن منصور ایدر بر کون فضل بن یحیی برکی  
 مجلسنده ایدم ناکاه دربان کروب قاپوده بر جوان ارنم حضرت  
 امیر سابقه حقوقم وارد دیو اذن طلعت فضل اذن و یر دیدی  
 کوردک بر جوان کلدی اگر چه بیستنده رنشت حال ظاهر و لکن چهره

چهره پسند ملحه جمال با بر حسن بله سلام و یر یک امیر فضل جلوسه  
 ایما ایدوب جلوس ایلدی انجی سنی دشتی زایل و انطلاق لسان  
 حاصل اولد قد فکرة فضل حاجک نه در دیو یک ایندی امیر رنشت  
 بیستم وضعی قوم اصل مراد و حاتم نه اید و کنه دلت ایدر فضل ایندی  
 با بر سابقه حقوق نه در ایندی لادتم مراد نه مقارب و منظر ملز  
 ساری میره مجاور و اسم اسم امردن شوق در فضل ایندی منظر ملز  
 قرب و ملکی ممکن و اسم اسم شوق و ملکی تصور اما زمان میلاد ممتظورا  
 اولد و عین دن پیلدک ایندی الده ضعیفه دایما در ایدی سن لادتم  
 کلدک کچه امیر یحیی نک بر او علی وجوده کلوب اسمعی سنی کی فضل  
 سنی یحیی فضل نسیمه ایلدک که انک اسپم شرفند شوق لکن اندر  
 سابق بر یحیی اولد و غم اسمک تصویرن ظاهر و انکر فضیلت و عظمت  
 با بر اولد دیوب فضل تبسم المیوب دیدی سنین عمر که مقدار در  
 جوان ایندی و توزیش نه در فضل ایندی صحیح سو یک سن بنم و لادتم  
 تاریخی بوکا موافق در اما یحیی بو قدر زمان بره کلمه دکر جوان ایندی  
 ذاتمه عامی ایدر یحیی و حدیث سنم ملاقات ملوک و مصاحبت  
 اکا بره مانع ایدی فضل یحیی دیوب خزینه دارینه امرا ایلد با غلام  
 عمر نک مرسته سنی چون یک سنم و لباسن دن لباسن و مر کبر  
 مرکب فاره و یر که حالی منتظم و مبتنی رایت و بزم مناد و مزه لادتم  
 امر نه امثال ایندی بر جوان ساری فضل دن اموال کثیره و اسباب فاره



چقبوب اهل و اقاربى سرور و ارتياح و حور و افراح ايله اطراف  
الوب منزل كنند كنند تا فضل و لذت اولد قه جوان مرده بال و مستط  
الاحوال ايدى و بوكرمت دوران برامكه دن ثبت توارنج و يادگار  
كرم نامه روزگار اولد **شعر** توانكار اول درویش خود بدست  
كه مخزن زر و كنج درم نخواهد داشت بدین رواق زبردت نوشته اند  
كه جز نكوى اهل كرم نخواهد **حكايت** مصدعه بر سینه  
خط عظیم او لوب عبد الحمید بن سعد امیر مصر ایدی ایندی الله شیطانه  
بسلطه ین که بنی که عدوی بن یسین قدر فقیر و محتاج و ارسته نفقه لرین  
قوت لرین کند و مالند عطا ایددی تا که خط و غلا خضر و رخایه مبدل اولد  
بعده مغزول اولد تجاره بیک کره بیک سم دین بيشدی او افسه  
او ملتی حلی سانسى که قیمتی بیشک کره بیک درسم ایدی رسن قودی کیدی  
بعده خلاص رسنه قاد او ملتی مکتوب کوندر دمی اول حلی سغ اولوب بیک  
بیک درسم دین او لوب باقی سى که درت بیک کره بیک درسم در بنم صله  
صدقم و اصل او ملیر کینه لره بخش و نفقه اولنس و دید و کی ایلیدر  
رحمه الله **حكايت** و اسخای عیدى سى شیبانی در و انوک مشهور  
حكايت لرین بر سى بود که بر کون ستانده کنار آیده او نور مشدی  
و کدر عری خاطر نه کنور مشدی **نظم** نشن لب حوی کدر عمر به بین  
کنشارت ز جهان گذران را بس **شعر** ادن سى کلوب اجاز  
سبیل بولمى بر جوب و زره بومنی بزوب معنک اوکنه وارن آجی بار

نوح الله و حجت اعدی

جو یاره بر قدی **شعر** ایاجود معن نوح معنای  
فحالی الی معن سواک شیفیع **شعر** چون جریان آب جوی معنک اوکنه  
ایلتدی نظر معن جوب مکتوبه واقع اولدی الوب قیوب صابنی دعوت ایدوب  
بیتنی انشا و ایندروب اون بدره اعطا ایدوب حلی بساطی الله قیوب  
ارنه سى نه چقبوب و قیوب شاکری نیچیزوب یوز بیک قه دخی عطا اید  
شاکر بو عطا کی کرانی دخی قبض ایدیک طبعه ف غلب الوب شایع  
بندن نیه الورلد یوب رب اولدی ارنه سى معن جوی الله الوب ست مکتوبی  
او قیوب یوز بیک قه دخی عطا ایددی اما شاکری طلب ایدر بولمیدی  
و قنده کتدی کی بلندی معن ایددی حیف حوصله سى قبض خود مره متسع  
دکمش بوجسه نیم ذمت تمتمه قرض اولمشدی که بیت المالد بر درم  
بر دنیا قلمینه مزبوره سکون یوز بیک قه عطا ایدم و معنک حکا  
مشهوره سى خی اولدر که بر شاکر اندن بر مرکوب طلب ایددی بر  
و بر دوه و بر پسترو بر چهار بر جاریه حان ایددی و بیوردی که  
سن پیلد کم مرکوب بولدر **شعر** راوی ایدر که علام دخی بعض فسقه انام قنده  
مرکوب اولد و عین بلیدی انی دخی عطا ایددی و لکن عربی صافی ایدی  
قا ذورات عجم مختلط اولمشدی و معنک بوجوده صاحب اسمعیل  
دخی تقلید ایددی شعر اسپندن بر سى بولمیتی انوک حضور زنده انشا  
ایلدی **شعر** و خدام هذا الدار عیشونی لباس من الحسنة آلا انا  
صاحب معنک حکایت مزبوره سى دایدوب بز دخی سکا بر حبه و برردا



و بر ازار و بر قمیص و بر سر و پیل و بر طبلستان احسان ایند که ملکوشن  
قتمزده بونکر در دیدی. امرای دولت مروانیه دن سعید بن خالد و جی  
مفضل ایدی بذل و نوال ایدیه جاک مال و منالی حاضر و ملنه مادح و  
و طالب نایل اولنکره درن قرار اید و حجت و سچل ایند و در دیدی **حکام**  
بر کون خلیفه وقت سلیمان بن عبد الملکه کیردی خلیفه یه بولعی مثل  
**نظم** انی رایت مع الصباح منادیا یا من بعین علی الفی المعو  
یا سعید حاجت کن در دیدی. سعید ایندی امیر المؤمنین و تونیک  
دینار دینیم واردر. سلیمان خلیفه ایندی امر اید که دینک ویرسون  
و برا و قدر دخی خر جاک خون ویرسون. و قهر خود و سخای امرای دولت  
مروانیه و عباسیه یه نهایت بوقدر تفصیلی تطویل اولور قاضی  
محسن تنوخی المپشچا و مفعلات الاجواد اولو کتابنده بر مقدار  
ایراد ایشدر. اما دولت عرب انقضا سندن صکره بر مقدار بازار انجا  
ک. و عقد جوده فساد کلمشری. اماینه عالم اسنچای بنی امدن  
خالی دکل ایدی. متاخرین موصوله اما بکل وزیر جمالی الدین اصغر  
که وزیر جواد له لقب. سر دفتر اصحاب کرم و منتهای تمت اربا  
سهم ایدی ابن اثیر که معاصر ایدی ایدر که اسنچای نامی و اگر خلق  
ایدی که مشرفه ده مسیحی حیفا اول نایندی و خطیم و جوانب کعبه  
نقش و زینت ایندردی و عرفاته صور کتور و ب حوض لرینا ایدی  
و جبل عرفاته جفقه حق زردانی اول نایندی. اولاخلی صعو جبل اسکندر

۱۵۰  
اسکندر و قلت مادر شفت عظیم حکم ایدی و بو خیراته اموال عظمی  
خرج ایدی که انکشت حساب تر ریدن عاجزدر و خلیفه بغداد و امیر مکه  
اموال و هدایای عظیمه بدل اید که بو خیراتی اسکندر اذن ویردیلر و مدینه منوره  
اول سور اول نایندی و قید شهرینه که عراق طر قنیزه بر فضله ایدی سوریا  
و اکثر شهر لرده رابط لر و مسجده و بقالی خیر نایندی و علما و صلی و علمه  
و سادات و ارباب بیوتانه اداری طایفه ایند کندن غیری مرکون چوینی کندن  
دینار امیری فقرای مرتب صدق اولنوردی و افاضی خراسان حد و دینه ارنه  
مستحکم صدقاتی و اصل ایدی و سیر کل ساری اسکیچون و یک دینار ویرور  
ابن اثیر ایدر که والد هم حکایت ایدر که جمال الدینک عادی سماطی اوزرنده بوایدی  
طعامک حلوانک لیوسندن مقدار البوب عقیف اوزرنه قویوب کنده البیقوردی  
برظن ایدر که ام ولد ی چون ایدر بر کون خیمه ده ساکن ایدی ام ولد ی شهر ده ایدی  
بینه عادی اوزرنه بخش غایب ایدی چون سماط قلوب مجلس متفرق اولدی البی قویوب  
امر ایدی سکا بر هم دیدین که دا عابن بنو سید ایدر دم بو کون خیمه ده اولمغله قادر اولم  
بو حصه ال و بشکده غیبه حماقی خیمه و بولده بر فقیر و محتاج کور و سکا کندن  
بو طعامی کا اطعام امله راوی ایدر چون اتمه بندم و او بیکه کتم نیم طار و روحی بر بجا  
بولده دفع ایدم تنها قدم کوردم بر عی فقر ضرر اولادی امله او تور و وزیر صمد لغی کتی  
اتمدن اینو طعامی و کینه قودم اهل و عیالی ایدر سید برین کندی لدر میو آما فاکل و نه  
کل سکا جمال الدین برین احسان البیور و دیدم کتم چون قت عصر اولدی جمال الدین  
ملاحی اولدم سکا اصم لدر و عظم اولدی بو صورتی بر نه متعلق بغض مصالح



انی صور ظن اید و حق این سولدم نامی سکا انری میمن سکا ویرد و کم طعانی  
 صور رین بنجه المک فقیه مستحقه ایصال ایلدی کی بکالی جواب بریدی بند خج  
 مذکوره و اهل و عیالی فقر اسنه اطعام ایند و کومی دیدم غایت مسر و اولدی اما  
 فرور فقری بزه کنور سکا و لم میدی دخی چه احسان ایده اید کی بدی اصم کلام  
 دیدم بوکا اولدی دخی زیاد مسر و اولد صباح فقر کلیکی خدمت ایصال ایدم  
 صله و عطیه و اهل و عیاله کسوه و نفقه ویرد و کندن غیر فی طیفه ادرای تمین  
 المک ناجیانه اولدی فی وظیفه منوره فقیر مذکوره و اصل اولوری این شهر  
 چون جمال الدین فتح تا اولدی وصیت ایتیشدی که نابوتنی مدینه منوره ده بنای  
 رابطده دفن ایلد لایله ایند لایله موصلدن مدینه منوره واریجی مکتوب و بغداد  
 و حله و کوفه و قنده و مکه مشرفه خلق عظیم لایحه جمیع اوب غارن قیور لریدی  
 و دعا قلبوب بکال ایدر لرید حله شهر نه وارد قده بر جوان بویکک بره حق  
 بلند اوازله بویتلری او قودی **مرثیه** سری نشسته فوق الرقاب فطانی  
 سری جوده فوق الرقاب و ناله **بیر علی الوادی** فیشنه رماله  
 عیله و بانادی فیشنه اراده **راوی ایدر اول** کونده کورد و کم  
 بکا و غریبی سیج جنازه ده کورمش دکلم پس جنازه سنی سحر طواف  
 و عرفاته و قوف ایند و کمره مدینه منوره ده دفن ایلد لایله روضه نبویه ایلد  
 صلی الله علیه و سلم قبری اراسنده اونیش ذراع انخی و ادر در حرمه  
 و اسنچای مذکورین دن بری دخی وزیر عمید الدین سعد دکه انابک سعد  
 زکی پسغری نیک و زیری اید و کمال فضلندن غیری جود و کرده سر اید

نوشته  
امری

دوران ایدی برکون بردوش فقیر مذکور و زیره بور باجی سی کافده بازو  
 صور **عمر** کردون سیم پرکار و کف **نقطه** پیوسته کرد نقطه میکرد و خط  
 خشنود ز تو که و مه و دون سقط دولت نده خدای کس رانعلط  
 وزیر رفته درویشه نظر ایدوب فی الحال اوج یوز قویون امر ایدوب **نقطه**  
 بور باجی سی یازدی **رباعیه** پیصد بره سفید چون سینه  
 کز زناک دگر نباشد شش **نقطه** ارکله خاص دسند از جای  
 جوان بدیدر و دبدارنده خط و پادشاه پارس او بکر س سعیدین  
 زکی دخی فاضل ملوک و اسنچای ساطین دن ایدی بر کجه ظهیر فاری خدند  
 بور باجی سی بدیده نشاد ایلدی **عمر** ای شاه جهان فدای پسر تو  
 سریت زمانه را بجای سرتو بادشمن تو نیام شمشیر کوغت  
 سر دل من د قضای پسر تو سیک دینار زر سرخ عطیه ویردی  
 پیش هر بدیده بور باجی سی دخی مجلسده انشاد ایلدی که **رباعیه**  
 شاماز تو کار ملک و دین **نقطه** و زیغ تو جان ظلم و فتنه است  
 در عهد تو رافضی و پستی بایم کردند موافقت که بو بکر حق  
 فی الحال یک دینار زر سرخ دخی عطا پور دی **عمر** چون علاج نخل استکه بوصول  
 اولندی مقدار له اکتفا ایدوب ردیلت ریا و علا چمن دخی بیان ایدم  
**ذکر مرض** یا بککل که ریا خلق مذموم و صفت فتنه در آیات قران عظم و  
 احادیث نبی کریم تقیج خلق با دنییم جفته چوقدر قبول المصلای الذین هم  
 عن صلوتهن سامون الذین هم یراون صحابه دن بر کسنه جناب سات



پیامه صلی الله علیه وسلم یا رسول الله بن حق جل و علا ایچون عبادت ایدر  
ولی خلق دخی واقفا ولد و غدن حظ ایدرین دیدی بویه نازل اولد که من  
کان بر جوتقا رب فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة رب احد و جناب  
رسالت پیامی صلی الله علیه وسلم روایت اولنور که لا تقبل الله عملا فیه مقدار  
ذرة من یا و دخی کرسنه فاما النجاة یا رسول الله دیدی بیوریلان لا یعمل  
العبد لطاعة الله یزید بها الناس یعنی فدائی فایتمده نارد و زدن نجات  
و جنت عدنده تکمیل درجا انده در کسبه سب عبادت ائمه الا انو کله رضای  
حق قصد ایدوب رضای خلق ارادت ائمه و دخی بیوریکم ان اخوف ما اخاف  
علکم الشکر الا صغر قالوا و ما الشکر الا صغر قال الربا پس بی شکر صغر  
بیوردی زیر شکر کبر لغو با الله الویت صفتند خج جل و علا شکرک ایشا ائمه  
و صفت الویت و ج صفت اجد بری بی لب جود لیس صفتی در که وجودی و  
الوب غیر بدین لیس دایما وجودن انکار کی محال و مقدر بونفاق عقلا ایدر  
مخصوص انده غیر شکر می مستغفر و شویه مجوسدن غیر بر فرموده کسبه و  
صفت شکرک ایشا ائمه ائمه خج خالقیت اجسام و جوامد و صفت  
دخی خج جل و علا بی خصوص و انده دخی معتدیه عقلا دکن شکرک ایشا  
ائمه شکر مکر که نه شویه مجوسدن که خالق عالم اکی در زدان امر من مانور و  
دیر لر و بعض ظاهر تون فلاسفه که خج جل و علا عقل اولی خلق ائمه شکر و عمل  
اول اکی سنه ایجاد ائمه بر عقل ثانی بر دخی فلک سامع علی هذا الفاسد عقل  
بر عقل و بر فلک صادر اولت در عقل عاشره و رجه که اندر عقل و فلک صادر

صادر اولت در بلکه اندر عناصر اربعه صادر اولت در و علی الدوام فعل در در  
مرکبات عالم عناصر و صور اعراض و نفوس شریه ندن صادر و مقدره در انجیل کمال  
فعال دیر لر دیو ذاسبت شکر در بو طایفه دخی فی الحقیقه موجود کلدر اما حقون  
جملة اشیا خج جل و علا دن بالذات صادر و انزال لکات و معونات منزله سنده در دیر لر  
و انزال شکر کلدر بلکه موجود لر و کذلک طایفه مقدره که افعال عبادی و خلق ائمه  
دیر لر اگر چه بدعت و ضلال در و لکن کفر و شرک کلدر زیر خالقیت جوامد اجسام  
حقه مخصوص در لر و جوجی صفت الویت معبود با حق و سر او پرستش و عبادت  
اولمقدر حقه مخصوص اندر غیر اکر ملک اکر کوک و فلک و اکر بی ولی سر ائمه  
عبادت ائمه باطل در و قضی بک ان لا تعبد الا اياه و صفت ده توحید  
ایزله حقیقون لر که ملت ابراهیم حنیفا و ماکان ملت شکرین کاشا ائمه  
و غالب دعوت انبیا بو توحیده در و بونده مخالف اولان ائمه اوشان عبادت  
و انش و بخود کبر در که اگر چه جود و خالقیت اجسام جوامد مخصوص  
اید و لکن اثبات ایدر لر و لکن بعض اشخاص و اصنام شفعاء و اعند الله بویا اخر  
باطل اید عبادت ایدر لر پس نرد دخی شکر کلدر و بواج صفت ده توحید تمک  
شکر کبر در اما بو توحیدی ایدر کدر صکره اضلال شیطان ایشا ایدر  
بعض طاعت و عبادتنده محض رضای حقدن غیر غرض اخر ملاحظه ائمه شکر  
اصغر در و بر عصیت کسان معنای محمدی صلی الله علیه وسلم صنعه اخوف  
یا اخاف سور مشرک غایتش فتنه اولوب امتنه شایع و لبعی نور نبوت  
معلومی اولد و عبید بن قیس و اصل اولان ائمه اول صیغه اوج محصیت



بیور شد بر بری های یاد که هنوز در اولند بری های خوی و اوطاف در که سابقا  
 ذکر اولندی و بری های مناسبت دنیا در که اوجی خوی و اوجی شایع و امثله  
 مشهور و شایع در سبحان **پت** زبان معجزه احمد جان بود  
 که هر خیری که میگفت انجام بود **بیان حقیقت** ریا و تبتل  
 که کور کند مشتاق از بعضی عبادت های بنیاد بتیوب خلقه ارباب اید و  
 کویتر کند که آثار دین کند و بعضی نفع عظیم و بزرگ می دهد و شایع و منصف  
 مال و دنیا که حال اوله پس عبادت که انده ارباب و اظهار عبادت و مقصود اوله  
 اول یاد اید که مرامی و کسب به قصد اید که کسب مرامی که انی  
 اظهار اید و خلقه تقرب ایجاب کند و مرامی عبادت که انده بموعی اوله  
 مرامی در اوله اما مرامی اید مرامی پیش نشسته در بدن زنی قول  
**عمل اشیاء** اما بدن جهنم در اوله که بدن لاغر و زرد ایجاب کند  
 که انده ریاضت و عبادت و خوف و خزن آخرت و قلت اکل و سهل  
 معلوم اوله و صوتی ضعیف و حرکات آهسته و نظر ضعیف ایجاب کند  
 بوقبل دند که او کله اهل خوف و قار و نفی سطوت و غرور ایجاب کند  
 صلاح ایلمه اما مرامی اید و اهل دین ریاضت اهل دنیا بدنی تمس  
 لطیف و چهره پستی صافی و لطیف ایجاب کند ریا اید لر **اما ریای زنی**  
**سبب** اوله که خرقه یشمینه و باج صوفی و مسواک گیر و شانه و تمس  
 و خلق شارب و نظول و تشریح و بونک اشیای که زنی سبب اهل  
 صلاح در دیو اعتقاد اید لر و مرقع که پاره و قفانه دیر با بقصد

کمک و خوی بوستند در اول سبدن اتمه سلف لباسه ایکی شهرت ان خرا  
 ایلیک بو نصیحت اید لریدی بری های غایت نفیس و مغلطه شهرت اهل دنیا بری  
 غایت نفیس و مغلطه شهرت اهل ریا و بوی ترفیع کماک مسنون در اما ضرورت  
 دفعی چون رفته در و ب مهابا کن اظهار ایجاب کند و طایفه نشسته قدس  
 سر هم متمسک الی اخلاص ستر حاله و مغلطه مرید و متعاری جامه دون کسب کن  
 نهی اید لر و مرقعات نموده و باج و خرقه مخصوص صوفیه در ویشی منح  
**حکایت** میر خاری خدمت قاری سره سپه بنو له بر در ویش مرقع  
 پوشش کلوب سلسله ایجاب کند که کماک استمش بویو مشر که در ویش مرقع  
 خرقه کید رسکا بر خرقه البیور سوز و لازم طر فخر ده بوکا کوی ز و خست  
 بو قدر در ویش استمش سلطانم بر مرقع شبکه و دام اید و ب کسب کن  
 طلب مال حلال و حرام ایتمیزن میر سوزش که در ویش اگر چه سن ستر سن  
 و لکن بو مرقع استر خوب بویو مش مرقعات دام سوال و شبکه جمع الی  
 نه کم بر صوفی و دیش که مرقعی بزه ویر دیش که صیاد شبکه سین اجزه  
 ویر بجک بانه اید صید اید و بعضی شیخ اید لر که کور و زملون و مصیبه خرقه  
 خرقه طوغه یوب بینه محکم دکر و ب بر مرقع اید لر که بجه یکی حله دن حرقه  
 افزون و زحمی حد دن پروان و لور خرقه دن غرض خود خرقی رقع و ضرورتی  
 فی الجمله دفع و رفع ایجاب ایدی و بعضی طایفه خوی غایت حسن و کمال  
 راضی و اهل صلاح و زمره شیوخ متصوف دن عدل و نمعه متقاضی اولو  
 لابد لطیف مرقع صوفی که طراز پیاه و اسپین کوتاه اوزره و کلمه



مطلبه  
در بیان ریاضی اهل دنیا

و آنچه بلند کرد که مقصد کور را به طریش اوله اختیار ایدر که اهل دنیا  
و ملوک و وزرا و خواجگان رفعت استیمه و تحارت نظریه قیمیه و اهل  
صلاح قنده دخی مقبول اوله و بولر قنده غایت الحی عیال بلکه سلا  
جوقه سندن چاه و قبا کیمک موت احمر و هلاکه برابر که کذک قطعی و میقا  
لباس کیمک خفی متعذر اگر چه بهاسی کند و کرک صوف و دستار لریدن  
ایسته زیر اهل صلاح زیندن حقیق لازم کلوز بوجه اهل صلاح اهل دین  
اما اهل دنیا ریاضی غایت فاخر چاه لرله باجرام اوله اطللس کجا و زینت  
و بیابکی یا اصل حال اوله سقر لاط چوقه لر و بعضی کربنی و اثاث  
پتند قیمتلوقالی لر و زینتلوقهالی لر و زین سیمین و سیف محلی و  
عربی و اسپر بر دخی و غلام راتوق صاحب سکل کجی و جمال فاتی و نوکری  
اسبان آلات که موجب نخوت و شهرت و مشاهده می قرایه است  
خاطر و حسرت در نه تم که حافظ بو تخترون تعمیر لر که  
یارب اینج دو تن از این خرد نشان کین کبر از غلام ترک و اسپر  
**اما ریاضی قول** اولد که اصحاب عطف و تذکر و محافل و کراسی و نقل حدیث  
تفسیر و معارف و حقایق و مسائل و دقایق سولینله عارض اولور که غرض  
اصل نصیحت و بیان اقع و محضر شادامت دکلر بلکه تحریک علوم و سعادت  
وفقه و حدیث و لغت و عربیت و تواریخ و اخبار و اشار و محاضرات و  
نواشعار و قوت تقریر و املا و قدرت سجع و انشا کند و ده موجود اولور  
اظهار و بیان و عامه فیض و کمال اله امتیاز عین استیکر و بور باد فیض

افاضل علما و اکابر مشایخ و حکما جهد عامه خلاص اولور پس فقر کسی  
مغرقه در ریاضی محبوب معاضی که نقصان ظاهر و باطنی معلوم اولور و اچای و قوتی غلبه  
مطابق و ظاهر و باطنی موافق و منفصله عاضی عاضی در خلاص اخیال مبد  
نجات بولم تصور مسدود بالند عظیم نهی نید و کم معاضی اکثری ایستصف  
و برن مقوله کما قطعاً الهی دکلر اید و کم مقدر و مقدر و لکن شایع الهی چو  
نامتناهی ایله یازد و عم یاکایا نجره فی الحکما فاع اولوب انری بی حنیض نقصان  
بر مقدار رافع اوله حسب عالم بود که منم که نیست شرب و زجر که کارم  
کناه کارم و امید عفو میدارم شکم بیان صراحی مدام زجر ارم  
سجود میکنم و زان سجود پزارم بومقام مایل سبیل الهی اکثر محقق کند  
و عطف و تذکره فی و غیره لر فی اندن منع و نهی بشرد امام عالی ایدر عز  
برین بر عالم سوال ایلدی که برن عطف و تذکره ایدرین نیت ایلدیده برین  
موصیلت ایدرین سنن معصیده نیت می اولور نه نیت سکاله و دخی نقل  
ایدر که بر غرض شجره ملاقا ایدوب حقایق معارف حق کلمات ایلدیر اخر  
مجلسه اول عزیزین مجلسین جوق نفع و برین دیو جک شیخ پیوری که  
برن مجلسک جوق ضررین قورقین چون ایلدیر سر دینلده پیوری که برن قصد  
ایدوب معارف کما احسن سولیک استدک و برن قصد ایدوب معلومات و معارف  
احسن سولیم بوندن توفیق تصنیع می اولور ریاضی قول چوقدر حقیق قرا  
مخافیلین کراسی ده مبالغه رعایت خارج و نقل قرات سبعه استیمه سخی اند  
داخل اولم اولور **اما ریاضی فعل و عمل** اولد که خلق باینده کثرت صلوة

ریاضی



و تقوی قیام و رکوع و سجود و باشکوب مراقبه میکنند او نور منور  
 یاتنه با مقیوب سکون و قاریه کتمک حتی بعضی مریی لرتنها کتسه عتله  
 کبدر بر آدم کورسه باب قاریه کتمک بشدر و سایر افعال خیر مره  
 که اظهارند مقصود نفع و بنوی قبول غیر اوله اول یاد اما اهل دنیا  
 ریایی و غیره می که بتحر و تامل و حرکات و سکنا تنده اظهار خصم  
**آمار یابی آتباع** اوله که مرید و محبت و اوله و غیر استینه خصصا که اعیان  
 علما و مشایخ را و وزاردن اوله که فلان عالم بزه ارادت ایتند و فلان  
 وزیر عجب معتقد اولشدر و بر صوفی خانقا سندن حتی انفع یره کتسه  
 متغیر و متاثر اوله و اعظا مجلسه کلندر کترندن مفتخر و مباسی و استماع  
 ایندیری و طیفه کلندر و فی الجملة ایتکدن زجر ناسی و ملق کبی و مرید  
 مشایخ ایتکماله افتخار و محدث کثرت لقای شیوخه آتباع ایتکدن  
 مخوف در که بو سندن اوله و محبت کثیر آتباع مشایخ محوف در چون کسره  
 از دحام خلق راه زن و کثرت آتباع مانع سلوک طریق حق اولشدر و وزاردن  
 بری می ایدر شیخ اتمه بر صحراده کز درک صوفیه دن جمالت کور درک  
 او زنده انگارن جمل طور لرتنا که صاحب خیر مرید بر مقدار صدقه  
 و نفق و عیال لرتنه قوت و نفقه و یره بونکر که بومرته طمع و سوال و طر  
 تصوفه سوان اذلال و یرد و کی بزه غایت قبیح کلوب ایتدک یا شیخ بود  
 نه ترک ادب و بو محنت ایله معاقب اولدر میوری که پوشش خلعت کثرت  
 مریده و وفرت آتباع حریم و لقلری ترک ادبک سیاستی در مرید که

شیخ که محض کثیر اصحاب و توفیر آتباع و احبابه حریم اوله مرید و استماع  
 بویله ذل سوان و طر قی ایل اسدن حرمان ایله معاقب لوز بود کرا و لرتنا  
 تفصیل انواع ریایه و مریدی لرتنی بجه طبقه در بعضی محرد اعتقاد له  
 اکتفا ایدر بجه راسب قلمه گویده مدت مدید کرا و لوب قطعاً کتسه  
 اختلاط و ملاقا ایلر اما مرادی قلوب ناسده محبتی ثابت و شجره اعتقاد  
 زمین دل اهل عالمیده ثابت و ملق اولور حتی خلق کند و ده بر جرم کلوب  
 اعتقاد لری کند و کسینه بر کون ل غارده مقیم و لمریدی حتی جل و علانک  
 برآه ساحه سینه مطلع اولد و غنه قنالت ایلر و بعض کسینه لربرا حددن  
 صدقه و صله بر حبه لمر و ضر و فقره صبردر که قلوب اعتقاد دی و شنه زرا  
 جاه قبول خلق مال و منال حساب و طعام لذیذ و شراب و آلات و اقمشه  
 و ثیاب بدن الذوا شهی و اعتقاد ناس اسباب آلات افراسدن اس  
 ابهی کلوز و ستری بود که قلوب ناس محردات و ارواح عالییه جنسند  
 و املوه ملک سر سینه یتکدن ارتوق مطلوبدر و بعض مایه عقادون  
 زاید حسن و نفاد قول و قبول شفاعات و تحصیل حاجات و مهمات  
 خلق فنی مراد ایدر و حاجات خلق بتور مکه اجر عظیم اردردیو میر و وزیر  
 و قاضی و شجیه و امیر قیوسینه یا کند و بالذات یا نقبا و خلفاسی تردد ایلوب  
 بجه شفاعات باطله و بجه مرید لرتنک حصول مرام و وصول حطام  
 ایتیمه سینه لوز اما میر و وزیر قیوسینه بلا ضروره تردد مقبول  
 ایل صدق کلدر **قطع** ای فترا ایل فقره را دیبچه

مطلوبه در سال طهارت مریدی



مشغوف بصحبت ابرو خوا      در حکم خلا جانی شمر مجلس  
انجا مروا لا لقضاء الحوائج      مراتب ریاضت و تدریج است  
خالی دکل که عبادت محض غرض دنیوی روی مخلوق چون نه یا یکی غرض که  
رضا حق قبول خلق موجود اوله اما بر غیالب که یا مساوی له پس حتما  
عقلیه درت درجه اول و درجه اولی که محض قبول خلق چون اوله شود که  
کور یک احتمالی اوله اصلا اول عبادتی انیمه غایت ریاضتی شود تا عمل  
با کلیه فوت اوله و غرض غیر مستحی غضب و بغض حق اوله می مقرر در درجه  
ثانیه هم رضای حق هم قبول خلق قصد الیه اما قبول خلق جانی قوی و لوب  
تنها اوله اول عملی اشکاک مقرر اوله بود خدای و لکی کبی مستحی بغض حق در درجه  
ثالثه یکی غرض برابر اوله و غرض در بونده ثواب خدیو عیسای و بغض خدیو  
رأسا بر اس علیّه و لاله اوله متوجّه **نظم** علی انی راض بان حمل الهوی  
واخلص منه لا علی ولا لیا      درجه رابعه رضای حق جانی قبول  
خلق طرفه غالب اندر علما ایندیر که العلم عند الله کما ثوابه کلی حروم  
و کله ولی نظر قبول خلق ایند و کچون معاقبت خدیو اوله اما حدیث قدسی  
که حق جل جلاله انا اغنی الّا غنیاء عن الشریک پیور و غنی یکی غرض برابر  
اوله و غنی محموله **ربان خبط عمل سبب** **الربا** ریا اول عمل  
مقارن اوله یا اشاء عمده عارض با بعد فراغ عمل عارض اوله قسم اول  
که ابتدا عمل ریا اوله شک یقین که بوحال او زهره پستمر اوله لوب قلوب  
کند و عاصی عملی معتدیه در اما اگر اشاء عمده توبه ندامت و استغفار

استغفار ایدر سه بعض علماینه نامعتمدیه در دیدن آماج اوله که  
اگر غرضی محبت و قبول خلق یا قبول خلق یا خطه سی ضای حق را دینه غایب  
ایسه عملی معتدیه در اما غرضان سادی جانب را جوی ایسه اگر فساد  
و بطلان قابل دکل عمل ایسه صدقه و قرائت کبی نیت خیر له مشاب  
و نیت ریا یله معاقب اوله و مر عمل مشغال ذره خیریه و مر عمل مشغال  
ذره شراره اگر قابل فساد و بطلان سه صلو و حج کبی اگر فایده ایسه صدقه  
اگر فرض ایسه عهده پسندن قط اوله و قسم ثانی که اشاء عمده ریا  
عارض و مقدر اگر مجرد عملی ایدر و ایسه ضرر استمر اگر با بحث عمل اوله  
ارادت ایسه شود که بوارادت ریا یله اوله عملی فراغت استمر مقرر اوله  
عملی خطا اوله و قسم ثالث که فراغت عملی مکره عارض و مقدر اگر مجرد  
ایسه که کند و اظهار انیمه ضرر اوله اگر کند و اظهار ایدر سه اظهار ندر غیر  
صحیح غرضی غیبه محل خوف در اجباط عمل و مقدر ابن مسعود قدس  
رضی الله عنه بر مکنه و ن کچه سوره بقره قرائت ایندم دیدی ابن مسعود  
سنگ اندن نصیب یک سمان بودید مکرر دیدی بر مکنه جناب سالت  
پناهی حضور زنده صلی الله علیه و سلم بن صوم و میریدم دیدی پیور مکرر  
لا صمت و لا افطرت یعنی صایم اوله که مشاب که سین نه افطار  
ایلد که دنیا ده رحمت حکمیه بن بعض علما اظهار ایند و کچون پیوری  
دیدید اما بعض علما بلکه صوم دمر کرده و لد و کچون پیوری در لر بر سر  
بختل که حضرت ابن مسعود ک اظهار ده بویه سور قدی اوله و غنی نوع



ربا و ملق اکلند و غندن اوله والا مقتضای قیاس در که عمل اوله  
 صحیح اوله و قد صکره اظهار ثانی ضرر اتمیه غایتی اظهار کون معاقبت  
 پس سفیان ثریا حکایت اولان که بر تاجران لری ضیافت ایدوب  
 اشامی عودنه خدمتکارینه بر طبق جنی کتور دیو امر ابتدا کرده صکره چون  
 کتور د کوم طبقی کتور دیوب یکی حج ابتدا و کین اشعار ایدیک امام ضحی  
 بقوب مسکن بسوزله یکی مجلس بطل الیدی دید و کی بوکا محمول اوله  
 یعنی اول عملده دخی ربا و ملق اکلند پس تو تقریر اندن ظاهر اولدی که حق  
 عمل الزم لازم و اخلاص کا مداوم و ملق همیشه انکچون بعضی سلف بر کرد  
 که عملی امکان ایسه نمدن صکره حفظی کو جبر و آرباب لوک نمر حال  
 و کتمان اعمال ایسکره نه دقت اتمیشلر در ذکر خفی کرجلی دن ترجیح اولکند و  
 دخی بودندنر خواجگان پسله سنگ کتم و پسترد مبالغه لری  
 معروف در و بو بیت ورد زبان لری در که  
 از درون آشنا و از برون پیکانه و شش  
 کین چنین زیبار و شش کم می فتد اندر جهان  
 اخلاص خلاصه اعمال و نقاوه احوال و سرمایه سعادات و مراء  
 مراد اندر و اخلاصه عمل سیب صراح قصور اخلاصه اولان عمل کثرت  
 عند استعاضاف مضایفه راجح در  
 عبادت با خلاصیت نکو و کره چه آید ز بی مغرب  
 زین الدین فی قدس سره و صابای قاریه سنه دکر ایدر که

مظهر  
 در کتمان اعمال

که مدینه منوره ده بعضی صغیرا یله جمع اولدم کا صورتی که یک  
 بیل عمرک اولسه نه صرف ایدر دکر بنده دیدم بو قدر میل صلوته بو قدر  
 میل صوم و نحو ذلک نیجه عبادات تقدا و ایدم بیوردی که بن الیه یتیم دم  
 بلکه طقوز یوز طق طقوز میل اخلاص تحصیل صرف ایدوب بر میل اخلاصه  
 عبادت ایدرم شیخ زین الدین بسوزی عظیم تحسین و ب دیر که باب  
 نظر صحیح و حق صریح بود که بیوردی **بیان علاج رذیلت**  
 چون معلوم اولدی که ربا موجب خطا اعمال و مورت مقتی بعضی خدای و تجل  
 و امهات کبایردن معدود و شقاوت حقیقی انده موجود در پس ضرر زنی عین  
 مشاهده و از آنکه سنده تحمل مشقت و مجاهده اینک کرک زبیران نان  
 طفولیت و ضعیف العقل و التمیمین نظری احوال انا حی و اولوب انرا تقلید و  
 اتباع اوزرینه اولور پس خلقی کور و که جمله سی تصنع و اظهار جمیل و اخفا  
 قبیح اینک اوزرینه در لابد تصنع که سرایه ریا در قلبنده راسخ اولوب  
 مهملکات دن اید و کین سلور سه اول وقت سلور که شجره ریا ریاض قلبنده  
 نابت و حب تصنع مخازن و منده ثابت اولمشدر پس از این محتاج  
 مجاهده اولور امام غالی ایدر علاجه ایکی مقام واردر **مقام اول**  
 اصولی رایی که فروعی اکا مترتب و عروقی که اغصانی اندل مشتب در  
 قلع و قمع اسکندر و اصول و عروقی اوج سنه در بر می سی حبه و نر  
 جاه و متر لادن مراد خلق منته مقبول مغر و کرم اولمقد منصب و  
 ولایت و ملایم دکل اینک حجت و مدح و نفرت دم و قبح در اوج

لدر

نخ



خلق الله اوله طمع در پس بواج نسبه نه قدر طبعه شیرین و خوش  
 دفعه سی ایست که کرک انده اولان حضرت عظیمی فکر ایست که و بوحلاوت  
 عاقبت مراره مؤدی اوله جعفری کر ایست که تکه عمل شیرین زمرناک اید  
 معلوم اوله البته ناول اولموب صبر و لنور پس با صبر کونده اولان عدا  
 الیم و مقتی جی کریمی ملاحظه الیه که فردا اهل اخلاص عملکره خاص خاص اوله  
 بوکار و شهاد و مجمع عباد و عبادده نذایده کرکه یافاسق و یافاجر  
 یامر ایی عباد و عملکره غرض دنیا و تقرب عباد اچون ایدوب اندره تقصیر  
 استهزا مخلوقه کریم خالقه از در محکم عاجزه تقرب ترین ایست که قیوم  
 و اصل اولدک بزم غضب و بغض مستحق و طرد و در حال قتلدک دیر  
 اعمال خیرانه غایت محتاج اولدوغی زمانده و قدمنالی با علما و من عمل  
 فجعلناه مباه مشورا مقتضایه لاشی محض بلکه موجب مقت و بغض اوله  
 و مع هذا ملاحظه ایدو کی قبول و ریاضی خلق و مدح و شای مخلوق حاصل اوله  
 امر موموم و شئی با معلوم در رضا الناس غایه لاندک بر طایفه مقبول  
 اولور به نجه سینه موموم و ملوق اربکه غالباً رایسی معلوم اولور عباد الله  
 و خیر مردود و تصور ایدو کی نسبه لردن محروم و ملوق مقرر **نظم**  
 برو جان بابا خلاص کو چچ که توانی از خلق برست سچ  
 کانی که فعلت سندیده اند منور از تو نقش بروی اند  
 و مدح و ذم خلق حقیقت لاشی در حق نشده موموم اولان خلق قشده مود  
 اوله دن نه فایده که عاقبت پرده چلور و قیام نهانی بوزر صبح لور

شاعر عرب ان طبعی زین و آن ذمی شیرین بویک حضرت رسالت سالی  
 علیه سلم کذبت ذلک الله الذی لا اله الا هو دیدیر  
 مدح و ذمت کرتفاوت میکند بستکری باشی که او بت میکند  
 اگر دیر سچ و ذم در فارغ اولموقین اولور که مشایخ و اتقیایی خمی  
 کور و زکند و لوه ذم و عنیت اوله تمام بچسور اولور بر ایدر طبعه  
 کلمک بوسید و و لکن اوله تبه تکلیف اولماز مرد اول سمان انی عباد  
 ملاحظه الیه اما طمع مال و منال خلق انیدخی ملاحظه اسمک کرکه که معطی و خدا  
 حق در و تمنع و عطا مختص کریم مطلق در پیش وجهی و ارکه عبادت و  
 طاعتده بوحطام فانی محظوظ و مقصود اوله **مقام ثانی** خواطر و شیطانه  
 اشای عبادت اول و آخرده عارض و ملقون خالی اولور پس غافل و ملقون  
 کرکه عبادت عابد مال خواجه با جرمی در و شیطان جرمی راه زن  
 و در دیکسه بر و لیس نقب افکن مثالنده در علی الدوام قصد خد و نهیب  
 بر طرفدن منع اولور سه فی الحال طرف اخردن کلور اشکاره قطع طریق  
 ایدر مر سه مخافی غیب و طریقه الی امام غالی ایدر خواطر ریاضیه اوج  
 کانی فعه کلور کانی بیکله اولکی خلقت قبولی نذکر و تفکر ایست که ایست که  
 مذکور نه نغبت سید اولموق اوجوخی سخی رغبت قرار طوب مصمم  
 اولموق کمال بودر که اولکی خاطره دفع الیوب خلقت اطلاعیه نسبه در  
 نغوز باسد دیوب اهل تحقیق که اخلاص و ضمه سنده رعایا تیشکر عملکره  
 ملائکه دن دخی کتم ایست که سعی تیشکر در **نظم** جور و می پرستیدنت در خدا



اگر چه سلت نه پسند روا **دیه** اگر خاطره ثانیه که سبب است  
 اطلاع خلق در اولدخی کلور سه پ با بقا ذکر آید و مکر نصایح تذکر  
 نه کم اطلاع ناسر ملاحظه می باشد و رغبت و پروردگی کفایت ریا  
 ملاحظه است که دخی نفرت و کراست و پرورد **پس** ای خاطره دفع و بختی  
 او جوخی دخی بولره مرتبه مندرج اولور جوخی اولور که بعد غمیت اخلاص  
 شروع آتش که خاطره ریا غلبه بر نفس انی را اتمیم قبول آید سببی  
 حبس و خوف و طمعه ملو اولدوغی در لابد آفات یا وسوسه عاقبت  
 اولان معرفتی خاطره کلمه زیرا که پس بر قبول زیاده به محتمل دگر نه کم  
 بعضی که غصبک مضرتی و حکمک منافعی سبب انو که عمل انکه  
 تصمیم غمیت قیلوز اما اسباب غضب در سبب عظیم طاری و بختی  
 موجبات غضب قوی مشاکم بر وجه ساری اولور که معرفت مذکور  
 محل قلمر لابد اصلا خاطره کلمه پس خاطره شیطانیه ریا نه کلیجی  
 است که اما بود دفعه دت وجه وارد اولور که دفع آید کن  
 صکره شیطانی که بوب و نکند به دور و دراز مجادله آید  
 انکنجی مجادله در از اتمیه و لیکن دفع و نکند به **او** جوخی دفع آید کن  
 صکره نکند به دخی مقید اولیه بلکه ذکر و عبادتی اوزرینه اوله در دخی اولور  
 جداله نکند به مقدار اولدوغندن غیری ذکر و توحی اولور که در توق آید  
 اولور که غایت ضعیف وجه در زیرا جداله مشغول اولدوغندن و توجده دت که  
 شیطان بعینک دخی مضی کرد و توجده دت یقین مقدار و برید شیطان ان

ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء **اندن** یوقار و وجهانی در زیرا جداله  
 اشتغال یوق و لکن نکند به اشتغال دخی فی الجمله مانع ذکر در **اندن** یوقار و  
 ثالث در که انده سبب اشتغال عن ذکر الله یوقار **اندن** یوقار و وجهانی  
 انده سبب اشتغال اولدوغندن غیری زیاده توجه و اخلاص سبب اولور  
 بوجه اوزرینه عمل آید که سینه شیطان بعین خاطره کتور **بلکه** بایند دخی  
 او تور فر زیرا خوف آید که زیاده اخلاص و عبودیت سبب اولدوغندن  
 مقصود و عکس مطلوبی حاصل اولد و کمال اخلاص و تحصیل صدق و اخلاص  
 مرشد کمال عالم و عامل در خدمت و ارمنیه و شریعت و طریقت قافی  
 اوزرینه میت پیر بدی انکسالی کبی امریه مطیع و منقاد اولدوغندن **مشغولی**  
 ان زمان از ریا و عجب سی که سوی پیر را برین روی  
 مست در نفس دار و کینه که نداند بغیر پیر کسی  
 چون رذیلت ریا و علاج قلب خصوصه بود مقدار تفصیل اولدوغندن  
 بود مقدار یکه اکتفا آید لم **خاتم** معلوم اولدی که هر یک  
 جهت علاجی مضار و مفاسدین تفکر و انانک تقیج و منفذ و وارد  
 اولان آیات احادیث و آثار علما و حکمای تذکر آید و ضدی  
 فضیلتک منافعی ملاحظه و انوک حقده وارد اولان کلمات محترمه  
 اخطار در جهت عملی علاجی اجتناب از امان و مصابت و ضدی  
 تحصیل و اعمال انکه بوطرقت تبدیل اخلاق و تحصیل فضایل انکه بوطرقت  
 حکما و علما در اما آداب سلوک منصف و دیر بوطرقت تبدیل اخلاق



متغیر ملکه متغیر در بر خلق حسن تحصیل یا بر خلق قبیح نفسیدن زاله ایتم که بجه  
 مشقت و مجاهد کرک اکثر یا عمر اکا و فایتم که در و بر خلقی از زاله و ضعیفی  
 کتور بجه بجه خلق قبیح حاصل و بجه خلق حسن زایل امل و امل وار در پس طر و لکه  
 کلمه توحید توفیق شد ایله اشتغال اولنه که زمان سیرده بعون الله  
 تعالی جمله اخلاق ردیه سی احراق ایدر و نفس تصفیه و تزکیه و اصل اول  
 اخلاق حسنه اندن طنور و اشراق ایدر و اول وجه اولور که قائل و مشیر  
**راحمه** تادل زید و نیک جان اکا و پیشش زیمه کار جهان کوتاه  
 آن دل که در و بود منرار ایدر اکنون همه لا اله الا الله است  
 کتاب اول تمام اولوب بعون الله کتاب ثانی به شروع اولند

**کتاب ثانی رساله اخلاق علانی و علم تدبیر المنزل بیانده**  
 علم تدبیر المنزل بر علم در که انوکله اهل منزل را سنده نظام و انتظام و وجه  
 لایق از زین معاش الیمک کیفیت پلنور جوانان یا حیوانات منمناز و  
 اجتماع منری که اهل و عیالی و خدم و حوله عا رتد اکا لازم در پس قار و  
 مذکور اولان کی اجتماع اصول و قواعد و قوانین و ضوابط اوزر نه اولور که  
 که سیادت دنیوی سینه سبب باجست و سعادت اخروی سینه علت مقضی اوله  
 و اول قواعد دخی جمله بیی دکلر که سر کس مجر د توجه عقلی اله متندی اوله  
 بلکه اکثری نظر بایند که حکما انری اوله سندن استخراج و جمع ایدوب علم

علم تدبیر المنزل دیو تسمیه مدیر پس بوجله احتیاج متقرر و اندن متغیر  
 متغیر و در پس کتاب بجه بانی مشتمل در **باب اول منازل و ارکان**  
**منازل احتیاج بیانده** در سابقا اشارت کجمنش ایدی که انسان  
 مدنی بالطبع در محتاج اولد و غی غدا سی سیط دکلر زیر امر ارجی لطیف اولمغه  
 غدا انک لطیف و نظیف اولنی است و غدا ی لطیف جمع و ترکیب و طبع و ترتب  
 اولنیجه اولمزه مثلاً غایت مهم غدا سی کجکدر بجه افعال محتاج در انک کجی کجک کجی  
 او کو تک بشور مک کجی بوقدر افعال بر کینه در اولنی ممکن اولمزه بلکه انسانی  
 معاونت و مطابرت کرک اما حیواناتک غدا سی کجی سیط در سابقا کجست  
 خام و بهایم کجیه حشک و تره تغذی ایلر و علی هذا القیاس و انسانک اغذیه  
 اغذیه حیوانات کجی سر کجی حاصل اولور ککلر مثلاً زمان شتا اقبال و صیف  
 ادبار ایدر که صکره غدا سی انسانی تحصیل اولمزه پس لازم که زمانند تحصیل اولور  
 ادخار اولنه تا که جمیع از انده سرخصه تحصیل غدا میسر اوله پس کجی محفوظ کرک  
 انده جمع اولنوب امطار و بلوج و افواه حیوانات و دست تغلب غاصب سابق  
 اکا و اصل اولیب وقت احتیاجه حاضر و حاصل اوله پس منزل احتیاج ظاهر  
 و انسانک نفسنه دخی کرما و سرمد امطار و بلوج و طبع و صدر سلامت چون سابق  
 آلات و نفس و عیالی غاصب و سارقین خلاص کچون دخی منزل لازم و امر ارجی لطیف  
 و شعرو و بردن اری اولد و چون زیاده لباسه و اعتدال لطف ارجی سنی ایلر زیاده  
 محتاج و نوم زمانده ارواح باطنه غور انیمکله ظاهر حسیده تاثیر بر زیاده و  
 بقظه زمانده لازم اولاندن ارتوق دمار و شعاره محتاجه پس لازم غدا و لای



نتیجه اسباب آتیه دفع موقوف در که انچه اثبات پست و ما چون فی دیر لرزش  
 جمله حفظی چون مکان لازم در و بوجه بقای شخصی چون بقای شخص چون  
 وارد و اول خاتون مذکر که سببی له توالد اولوب بقای نه عود می له و بر  
 بقای شخصی چون لازم اولان سبانی خاصه اگر حفظ اید و لکن منزلت  
 مهمات چون غیبت اند که کند و نیاید اولوب حفظ اید که سببی نه فی محتاج  
 و حکمت الهی اقتضا اید که خاتون علیه بطوبت سببی له مزاجه قوت و ضعف  
 تحصیل مصالح چون حرکت کردن جز اولوب منزلت ساکن و نیاید و حیوان  
 و حفظ اثبات پست و مهمات قوت و لوازم منزلت انوک عهده سنده اوله  
 چون تناسخ واقع اوله تناسل و توالد اولوب اولاد حاصل و لسه کرک و اولاد  
 حال صغرنده تربیت و تقویت ابویه محتاج در پس انکه دخی لوازم و مهمات  
 منضم اولوز غالباً بر نفس پدر و مادر کنایت انتمیوب خادم محتاج اولوز  
 و بوجاهت ارکان منزلت در و انتظام معاش بوارکان اولوز و ارکانک  
 عددی پیش در پدر مادر فرزندان خادم قوت و چون هر کس یک جهت  
 وحدتی اولوز لابد بو کسرتک دخی جهت وحدتی نظام صنایع در و نظام صنایع  
 تدبیر له اولوز و تدبیر مدبر کرک و لاتیق مناسب له که بو تدبیر صاحبی و  
 مدبری صاحب منزلت اولاکه پدر در و سایر اهل منزلت ریاست و انکه انوک  
 ضبط و سیاست انوک اوله اولد خدی تدبیر صایه و ب لطف و عنف  
 و وعد و وعید و تسد و لیس و تکلیف و مدارایی محل مناسبه استعمال  
 ضبط و سیاست اینه که اهل منزلت سر بری محترم و مجتنب و فضایل محیی

محتوی مکتب اوله و منزلت علمیه مراد مرطاش و اغاجله اولنم خاندان  
 بلکه ارکان حمسه مذکوره سی اکثر فی جامع اولان محل و ماوی بر کرک طین و جی  
 منی اولنکه انکه اهل مدر در بر زیر امر طریق پاره سینه دیر مراد بنادر کرک  
 شعر و بردن اغنی بوک و سیانغ دید کله سینه دل اولنکه و انکه اهل و بر در  
 صحرا نشین کبی اعراب ترک و تاتار کبی و بو معنای منزلت جمله اهل عالمه لازم در  
 نته کم بیان اولندی پس علم تدبیر منزلت جمله اهل عالمه لازم اید و کی اول  
 اشارت انتمی ریظام اولدی خواجه نصیر اگر چه علم تدبیر منزلت قیام  
 حکماء یونانک قواعد مضبوطه و قوانین مبسوطه و قدر اما انورن عربی لسان  
 سنه نقل اولنم شد الا بر مختصر رساله که ابرو حکم منقول و متاخر و ان  
 موجود و مقبول در و لکن افضل متاخرین آراء کافیه و اذمان صافیه اید  
 صنایع اصول و قواعد ضبط و فروع و تالیف بسط ایتمک و تدبیر  
 و سعی محمود ایشلر در خصوص شیخ رئیس علی حسین انوک بوفنده بر سانه  
 بدیعیه می ارد که کمال بلا غنله شرطی جاری جامع در اول رساله خلاصه  
 سایر مواظط و اداب که متقدمین و متاخرین منقول در موشع اید و ب  
 بو کتاب غزده درج ایلدک انشاسته نظر انقضای اهل فضل انکه شرف  
 اوله و بوفیق دخی خواجه نصیر کلام مندن و انورن مقدم و مؤخر اصل کلام  
 اخذ و ایراد نه قادر اولد و غنم محاسن اب و مکارم اولی الالبانی  
 استعداد اهل زبان و ملایم طبایع انسانی و زکار اکل و غم اسلوب و اداب  
 ایراد ایلدیم او مر که ارباب فضل و افضال که تسعد اولد قدح مواضع

بر سینا



اعراض و محال زدن اغماض سوره لر و الله الموفق والموفق  
**باب ثانی** اجتماع منزلی ده راس و اهل منزلی سالی و لان و لاجوبان  
 کبی و ملق کرک که ربه نک حفظ و رعای و ضبط و مستقیمه اکاه و متنبه و مستقیمه  
 مناسب و قاتی رعایت و سرانده احتمال و لان منظران حیات اینجه  
 ساعی و متوجه اولور لاجرم ربه کرک و سپاه تعرضه لاین و مستقیم و  
 رعای و قشده اولغله بربری فربه و همین اولوب منافع معلومه حاصل و  
 متوفر و اولاد و انسانی و اصل و منکره اولور که کذاک مندرج تحت  
 تصرفه اولان اهل منزلی اعدای تسلطه در حفظ و حرارت و افعال و  
 اوضاع ضاره غیر مجوده دن تا دیب سیاست ایدوب بربری کما  
 ممکنه و اصل قلمی کرک ثانی رئیس کور طبیب کبی اوله که طبیب  
 حفظ صحت مزاج و ازاده مرض الحی و قصد علاج اینده که نظری مجموع  
 اعضای مرکبه در حاصل اولان غده در و صحت بدنه سبب و افعال و  
 صحت او زره صادر اولغله علت بو غده ال مجموعی در اگر بنده بو غده ال  
 موجودانسه طبیبانی حفظ و حرارت اینجه قضا لر و اگر مغفود ایسه  
 تحصیل و اعاده قیلمه تمت ایدوب و اعضا در بر عضو حلال طاری و  
 مرض ساری اولسه طبیب علاجه اول عضو که مصلحت نظر اینده بلکه عموم  
 اعضا مصلحت استقام ایدوب و عضو مضیک حواری و عضو رسته و  
 انوک علاجه استقام ایدوب بالقصد الاول بعد بالقصد الکلی عضو بود  
 علاجه قصد ایدوب تا اول مرتبه که مصلحت عموم اعضا یا مصلحت اعضا

اعضا رسته بو عضو که قطع و از که سین دخی اقتضا ایدوبه قطع از ال ایله  
 مبالاات اینتر لرتا که فساد یا بر اعضا به سرت ایدوب بنای بدن منهدم و  
 واعتدال مجموعی منهدم اولینه پس بر منزل دخی بو نسق او زره عالم ال  
 کرک که نظری حال منزله منهدم اولوب اهل منزله در بر سیک طالی محال اولوب  
 اندن منزله حلال سرت اینک احتمال اولسه بی توقف اول شخص از ال ایدوب  
 منزلی حلال حیات ایدوب نه کم مراتب اعضا مختلف در بعضی نفس و بعضی  
 شرف و بعضی حیثیت در کذاک اهل منزله دخی بودیه در و نه کم عضو که بر  
 خاصی اردر اما مجموع افعال در حاصل اولان غایت مراتب و مطالب  
 که کذاک اهل منزله بر بری ناک بر طبعی و بر خاصه می اردر و طبیعت مناسب  
 فعل مخصوصی در اما مجموع افعال در مجتمع و ملتم و جمله حرکات و  
 اوضاع ایندن مشتق و منظم اولان حال اسم همام و اتم مرام در که انوک  
 اسمنه انتظام حال منزل در لر بو مذکور تدبیر منزل علی وجه العموم و الکلی  
 اما تدبیر علی وجه الخصوص و الجزئی بقیه ابوابه ایراد اولندی

**باب ثالث** نفس منزله تدبیرنده در  
 سابقا اشارت اولندی که منزل الکی قسم در بری مداین قری الی نیک  
 که پسند کل و حجر و شجر و منی در و انتقاله قابل و کذاک اینجه سبب  
 منازلی در که شعر و و بر و انکرک اشلاندن اولور و انتقاله قابل در قسم  
 اول الفضل و اولی در زیر احصانت و متانتی او فر و بقا و و اتمی کذاک  
 و بو جنس منازک دخی فضلی اولدی که بناسی حکم و استوار ولی وقت نهادن



غالباً امین و سقفی ارتفاع مایل و قیولی و اسب و کثاده و فصله  
 مناسب مکان مهیا و آماده و امش اوله و سرشده سوای نافع نه جانبدن  
 کلوریه اول جانب مسدود و اولینه و موضع رجالدن غیری موضع نسا  
 مقرر و بعد اولوب صورتی منظور و صورتی مسموع اولینه اما  
 ارتفاع و نقش و رخسار سقف و جداره اسراف و مبالغه در حدایه  
 اجبارده کلمه در وارد اولمش در که برکته منزلتی التي تراعدن  
 ارتوق قلدره طاکه آسمان الی این مایعون برلر و نقش و رنگ اسراف  
 مذموم و مال متهمی انکاف محمود **شعر**  
 کار طفلانست کردن نقش بر دیوار **ب** بالغان زینهار از کار طفلان **ن** نه  
 خانه دل در منزل خانه کل بربند **خ** خانه دین در منزل خانه طین استوار  
 مطلقاً بنا و عمارت خصوصه اعتدال دن پرون و قدر مبالغه در  
 خرج مذموم در حصو که بوزوب دوز که مقدار و بر صورتی و صو  
 سیات جدید اسکه مبتلا اولو مرض صعب و خلق ذمیم **ب** بعضی منها  
 انی کیاست و ظرافت و حسن تصرف عداید و اسراف مذموم و  
 عبت فتحی مرکب اولور **و** حدیث شریفه وارد اولمش در که مرفق  
 که عبد صا در اولور عبدانده ماجور اولور الالبابیه صرف اولان  
 نفقه که انده مکرر اجر بوقدر **ع** عزیز کردن بی بی بر صدیق و اردی کوری  
 بنا را بدیش عمل و ضایع و در روز عزیز و خیر برانی استیوب اولوب طریقه  
 صاحب خانه بیکر نرسد بوجک نه و اسب بوقدر مالی داشته و طریقه دو کرسین

دو کرسین بر برانی طریقه برقیسم نه لازم اولور دیش منزل انقاد  
 بر حتم امر دخی جوار در که جهدا تمک کر که بر منزلده اوله که چیرانی صلی و کرا  
 و نیک نفس و خوب اخلاق کسه لر اوله و فسقه و جهله جوارندن اخراج اوله  
 و سلفدن بری سنی نک استیاد چارچی ایدری ضرورتی اولوب دارنی  
 بیع ایدوب ثمنی قبضه اندک در صکره قنی فلان کشتی نک جوارنی نک  
 بهاسنی بویجا حوار که بهاسنی می اولور دیش کرا می ایدری می بکانه  
 ایلک برکمنه که خسته اولسم عیادت ایدر سفره کتیم امانت و حرم  
 حفظ ایدر سپردن کسم زیارت ایدر محتاج اولسم قرض و پرو و قرض  
 اسپتسم سببه ایدر بن الوک جوارین مفتی و پرو و بن اول کمنه ایشدوب  
 اوینک کھاسنی عزیزه کوندر و بادی صتمق در فراغت ایدر مش **ک**  
**ک** اولور که افلاطون قافلر یعنی التنون و کچی لر قشده منزل  
 طوتردی اصحابی و جهندن سوال ایدر حکایتی که قن علم و عمل مجاهد  
 نوم ضروری کمنه بونلر آواز دقلر که مانع اولوب عمر کرا نایه ضایع و مفع  
 سبب اولور لر **ا** اسپتقبوله میر کجاری خاتمانک جوارنده بر کج  
 دکانی و ایدری **ب** بعضی اصحابی نقل ایدر لریدی که میر کجبه نک عاکمه بین احیاء  
 آخر لیل ده بر ساعت نوم ایدری چون نقل کجی اول موضعده دکان احدی  
 آخر شبده قالقوب دق و ضرر مشغول اولوب میر کج خواب یکسجه سی  
 مانع اولوب احیائی تمام لیله نمودی لدی **ب** **رابع** چون نوع  
 قوت ادخار ایتمکه مضطرب و متعجل در نته کم اشارت مرور ایلد و بعض



اقوات جوق زمان طور منتهی کله پس می به لازم که هر چند  
 قوت و خاری که بعضی ملک اول و رسه بعضی آخری که سرعت فساد و  
 دور و بقایه ارتقوی متحمل در باقی قله و سابقا بودنی مروارید شد که  
 معاملات و اخذ و عطاده بر جوهری کرک که مقادیر جوار اعمال و قیم  
 اعیان اموال انوکه تقویم اوله و اول دینار در که ناموس صغر و دیروز  
 و حافظ عدالت اوله و لازم که جوهری غریز الوجود اوله که کینه  
 سره وقت دیرینه اکا قادر اولیه و غریز الوجود اوله جوهری قلیلی  
 غیر جناسک کثرینه معادل اوله تا که مکرینه که منکرین سفر و  
 انتقال استناده اقوات و سایر لوازمی جمله نقل و تحویل استیک لازم  
 بلکه جوهری حمل ایدوب قنده و اررینه جوهری قوت و لوازمین  
 تحصیل و تکمیل ممکن اوله بخرج عظیم دن خلاص اوله و دخی لازم که  
 جوهری زین و لطیف اوله نفوسانی بدینه و سب مواضعه حوط  
 نفرت ایتیه و استحکام جوهری ماده و حبس ترکیبی سببی بقایه بل اوله  
 تسارع فساد استیک حصار عظیم لازم کلینه و کسب اموال و ارزاقده  
 اوله شغل خط اولیه و بیوت اموال و خزان سلاطین و هجوم یوان  
 زمینون مده مدید حفظ و ادخار استیک ممکن اوله بو مقدمات تمهید اوله  
 صکره مال احوالده نظار و جهله در برمی دخی اعتباریه در استیک سببی  
 حفظ اعتباریه و جوهری سببی خرج اعتباریه اما **دخل و تحصیل اعیان**  
 نظر بود که دخل ای قسم در برمی کسب و اختیار و اولان تجارت و عت

صناعت کبی برمی کسب و اختیار ستر اولان و راشت و وزارت کس  
 و بعضی وجوه کسب مالی اوج فتنه حیرت یی تجارت زراعت صناعت  
 و بعضی وجوه کسب درت ایندیز امارتی دخی ضم المله و طایف علو  
 مرتبه امارت قسمند و عدل و منغله حصر صحیح اولوز و بواقا کسب فتنی سببی  
 اختلاف ایندیز اما شافعی دن مروی که تجارت در و سمان حرفت شرفه  
 خیر البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم اولمغله دیشلر در و امام ماوری  
 شافعی دن زراعت افضل اولمق روایت المدی و بعضی متأخرین بدید که  
 بوزانه ده عقود فاسده جوق اولمغله امواله شبهه کلمشدر پیشمندی  
 زراعت افضل در اما امام شافعی زبانه قله فساد و کثره علما اولمغله  
 شاید که تجارت افضل اوله و حکما بدید که چون بضایه موقوف و بعضی  
 ملک و تلف اولمق مضنده در یا حرام غارت و یغما بدید یا در ماده عن  
 ناپید اولوز بلکه صاحب تجارت دخی اختیار اسفار و اتمام ممالک دیار و  
 رکوب مخاوف براری کار استیک محاصر  
 یا زهره و دست کند خواجه یا موج روزی افکنش مرده بر  
 و دخی دید که کسب اوج شرط لازم در اولکی سی جوهر و ظلمدن اقرار استیک  
 انجمنی سی عاروشناردن اجتناب استیک او جوهری سببی ذات ذلتدن چهر  
 قلیلی جوهر و ظلم مثلا بعد اخذ مال الملق کینی عاروشناردن مسخره لغله  
 و او جوهری لغله مال کسب استیک کینی ذات و ذلت انجانه ایرتغله استیک  
 کینی و بعضی دبا غلیق و حیا ملتی استیک دخی ذات کسبدن عدا بدید لر حنا

تجارت م



اوج قسم در شریف و متوسط و خیس شریف اولدر که نفس طایفه  
 اعمالند اوله بدن اعمالند اولیه و بوضاعات احوار و ارباب  
 و بوجنسک معظی اوج نوع در اول محض جو عقل و صفای نفس متعلق  
 تدریات صواب و آرای عقیده کبی بوجا صنعت و زارت دیر لر آنجی نوع  
 اولدر که فضل و ادب و بلاغت و برایت و طب و نجوم و احتساب  
 استیفا متعلق اولدر و بوضعت ادبا و فضلا و کتاب حکما در  
 اوج و کجی نوع قوت شیاعت و حسن فر و سینه متعلق اولدر و بوجکله  
 بوضع اعدا و حفظ حوزه مملکت و ضبط ثغور و لور و بوضعت سپاهی  
 دیر لر صناعات خیسه دخی اوج قسم در بری بی اولدر که عامه ناسک  
 مصالحه منافی محکمون و سخا مین و غارتن و قوا و لیت کبی و بوجا مفسد  
 صناعتی در آنجی قسم عموم ناسر مصالحه منافی کل و لکن نفک فضیلت  
 مر و تنه منافی اولدر و مسخره یی و مطرب کبی اوج و کجی بوجا کبی و مشتمل کل  
 موجب نفرت طبع اولدر که تسلیق حیا ملین و باخلیق کبی و بواجالی و اول  
 صناعتی در آجول احکام طبعک عقل قشده رواجی بوقدر عند العقل و  
 قسم قبیح و کل در بیکه لازمدر که بوطایفه دخی اول صناعتی مشتمل اولدر  
 که نظام عالمه خلل کلیمه زیر امر معاشده ضروری در و صناعات متوسطه  
 ایکی قسم در بری بی ضروری در زراعت کبی بری بی غیر ضروری در زراعت  
 کبی و انسانه مناسب بیکه واجب اولدر که بر صناعتی شروع اید یک سبب اید  
 اول صناعتی کامل و حاذق اولدر و کمسنه اند فانی اولدر بوجا سبب کمال

مال و قوت نفس و عیال اولدر حق مرتبه یی قناعت ایلیمه خواجه نصیر توبله  
 اما فقیر ایدرین بر صنعتی که شروع ایدرانی احکام و اتقان و صنعتی اشتراک  
 کمسنه خشنود تمام اولدر مرتبه یی تحصیل و اعمال امکان لازم در و غیر و خلل خفی  
 احراز واجب در زیر که مشتری نکد عای خیری موجب صلاح آخرت و برکت  
 رزقه سبب علت در و بدو عایسینه و آخرت متعقب و محقق برکات سر  
 نقاشی و زرگر کبی اما زینت دنیا متعلق اولدر صناعاتی بواجب است  
 حاذق و مخترع صنایع و دقایق و پیچون صرف و زکار و تضییع وقت  
 اعمار امکان این مرتبه اتقان احکام اولدر قدر صکره بقیه عمر بعبادت  
 معروفه یا صناعاتی که بصدقیه خرج ایتمک اولی و افضل در جود دنیا  
 سعت رزق مقبول و مرغوب در آنک احسن اسبابی صناعتی که حل کسب  
 عفت وجه و بدیه سبب آلت در و حدیث شریفه دارد اولدر که  
 الکاسب حسب الله و اکل کسب بمین شیوه اصحاب بمین در یور مرد  
**نظم لمنته رحمه الله** صنعت او کرن که غنائمک بیکدر صنعت  
 بیکدره سنک التون بلزکدر صنعت و اختیار صنعت و  
 کسب بمین ایتمک فضیلتشده آثار و اقوال علما و مشایخ اقیانوس  
**نظم** مرد کاسب شقت میکند کفرا بهر نامواری نفس و غل سوا نکراست  
 سائراحت بود از کسب کف ایله وقت ایکن خوش که راحیه یی  
 و کسب بمین چون غصب و مکاره دن که عادت شارق و حرامیه و سیرت ظلمه  
 عاری و عار و ذالذین که سوال و خواننده اولور سالم و خالی درین



کسب مال بیکدره افراط و تفریط در حق اسلام و عدالت که وسط در حق  
 انبیا و عصمت و ظلم و آزار مرد و طاعت اولان مال صورتی که بر معنی ده بی کسب  
 قلیل و طریق حلال و بی ظلم و سوال حاصل اولان صورتی که قلیل الیه معنی ده  
 مبارک و جلیل **اما حفظ و بقیة مال** حفظ و بقیة مال تمیز و تمیز  
 اولی از غیر خرج ضروری اتفاق لابد پس اگر دخل و مخرج با فقر و مال  
 دو کسب احجاف حال و احتمال منزل و فساد مال لازم اولی **قطع**  
 جو دخلت نیست خرج است که میگوید ملاحان مروی  
 بگوستان اگر باران نیارد بسالی دجله کرد و خشک و دی  
 و حفظ و تمیز مال ده اوج شرط که مراعاتی لازم شرط اول بود که حفظ  
 اول مرتبه آنکه اهل منزل که احوال و احتمال کله نه کم بعضی مسکن حفظ و  
 امساک اول مرتبه افراط اید که اهل و عیالی مضایقه معاشند موت  
 مورثی نمایند بعضی بلکه افراط مضایقه و خلاص چون قل بدره قدم  
 اید شرط ثانی اولی که درین دیانت محل اولی و شرعاً واجب اول  
 زکوة مفروضه و صدقات مندوره ترک و اسمال التمه شرط ثالث  
 اولی که بین الناس عرض مروت و تنه خلل کلیه و خیس و مسکله شهرت  
 ظویمه و سابقاً ذکر اید و بدر و زکوة محض زکوة مفروضه و مسکله  
 آدم خلل که و من بوق شیخ نفسه فاولک اسم المفلحون آیتند  
 شدن مراد اولی خلاص اولی مروت مرتبه پس دخی برینه کنور بجه  
 بواجب شرط رعایت اولی قدر صکره حفظ مال ده اوج شرط دخی وارد

وارد که امر که رعایتی مناسب در شرط اول خرج دخل کثر اولی نه بلکه  
 برابر دخی اولی بوب دخل خرجدن او اولی زیرا امر زمانه دخل برقرار و  
 کسب ترا و ملز پس عاقله لازم که اقوات و اموال بر مقدار و خیر  
 روزگار و زور کار و عده نوایب لیل و نهار الیه که قحط سال و جذب  
 زمان یا تواریخات و مرخوان بسی ای که کسب تعذر و یا عدم امکان عارض  
 اولی و نه صرف اولی و سوال و اراقه مال الوجه عند الارذل  
 واقع اولی و آدمی زکوة مفروضه و صدقات مستحسنة است که  
 صکره جملة مالین بذل و ایشاد دخی اسکن لازم و واجب کل در و زکوة  
 اخراج اولی که کفر مذموم اولی و حق جل و علانک قولنده و الدین  
 یکنزول الذمب الفضه و لا یفقو محافی پس میل اسد فشر سم بعد  
 الیم یوم محمی علیها فی نار جهنم فکلوی بها جاسم و جنوهم لانه و عده  
 داخل کدر جناب رسالت سیدی صلی الله علیه و سلم مروی در که  
 ما دی زکوة فلیس کلنز برکسته ارض ملکنی صتوب بر مقدار اچه  
 الکه کیشدی حضرت عمره رضی الله عنه صورتی که بومالی نیاید بین  
 بیوردی که خاتو کک فراشی شده بری قروب اکنه دفن الی اول  
 مکسنة دیدی که کثر او مروی پور دملر که مال که زکوة فی ادا او که کثر او  
 زمانه صیایه تا بعین بر طایفه ابو ذر عفراری که غیر کی و اکثر شایع  
 صوفیه اگر چه داسب و ملشدر که سب و غیره الیقوتی و دینه تنک  
 حرام در قدر حاجتدن زاید فی اتفاق و تصدق اسکن واجب و ملشدر



اما مذنب صحیح او لکی در که مذنب جمهور صحابه و تابعین و ائمه مسلمین  
و ایشا را نام و ترک و تجرد کلی محال اهل توکل و اوقیای جال حالی در و انظر  
مخصوصا بوزمانه قلیل و کم بل عیدم و کم و نص تزییدن صدق و جلیل مانم  
**مس** لقد کانوا اذ اعدوا **طعنه** فقد صاروا اقل من القلیل  
و بزم کلام و مقصد و مراکز بگویند به انتظام احوال عامه انام  
و اصلاح معاش و معاد جمهور خواص عوام در و دید کمور معناده  
شکر و مامیر خجائی و بیشتر **طعنه** ایکنده خوب صنمک سزانی کم  
نه سی و اریب نه ال اویب **طعنه** الی اچقل غنند خبارک  
الین طوند و غی اردینه اویب **طعنه** بزر جکی بی بزر جک داخی  
بزر جک داخی و بزر گری بونه **طعنه** و حفظ و ادخار مانده حکما بویه  
اولی کور شکر که اموال محفوظ نک بر مقدار غی و خود و امان و بر مقدار غی متعه  
و اتمشه و بر مقدار غی دواب و مواشی و بر مقدار غی املاک و عقارات اول  
که بر مقوله یافتم تیشوب بملاک اولور سه آخر باقی قاله فقیر ایدرین تمیر و  
ربع مقصود اویلوب بحر و حفظ و ادخار مراد اولی اقله بملاک اولور سی  
اکثر و مدید بقایه محتمل اولور و غی مقرر و تفاوت اسعاره مالیت  
قیمتیه نقصان کلک او فراوان نه حفظ ایتیمه دواب و مواشی کی که  
ذی روح او لمغده بملکی قریب در و حفظ و شعیر کی که کامی سوس  
اعنی قوت و شمش اولغده و کامی نقصان سر و خصب ایل خاکه برابر و  
اول نه ادخار ایدر که عامه عباد و کافه بلاد اچنده رواجی یکسان

یکسان اولوب و تفاوت اسعاره قیمتیه خسار و دور و در اطور  
ترکینه نقصان کلک احتمالی اولینه و اول زر خالص و ذنب صحیح العیار در  
و احتمال ذناب خصب رخا و وقوع قحط و غلا چون بر مقدار حفظ و غیر  
یا چاه بی غم یا انبار محکم اچنده و یار سه مناسب اولنده حفظ و ادخار اتهمک  
مناسب اما اعلامی منتهی استیک غنی اولینه که غلایه انتظار ایتیمه کج  
احتکار اولینه بلکه غنی توسعه اهل و عیال و قرض و سلم شرعی ایله مواسات  
فقیر ضعیف الحال ایلنه شرط ثانی اولدر که حفظ و بقیه و تمیر و تمیه ایتیمه  
قدرت تمامه سی اولور و غی الی اتحاد و ادخار ایلنه مثلا کند و سی ایل مدینه  
اولوب قری و صحاری و اولان عقار و مرار غی تعهد و تصرفه قادر و الموحی  
ایتیمه مال اولینه که قلت تعهد و تیمار و شمله ربع و ثمره سی خرج لازم که  
ایتیمه اولوب خراب و اضحی لاله راجع و ایل اولینه عرب لغنده قریه ضعیفه در  
و ایل تجربه و بیشتر در که ضعیفه نک اشتقاقی ضیا ایدر که تعهدیم ایدر یک  
سبب ضایع اولور سین اگر ایم تعهد ایتیمه سک اول ضایع اولور شرط ایل اولدر  
دایمار و اچ مقرر و سودی میسر اولور نه رغبت اوله اگر چه فایده سی اول  
و اول متابع که ایا ایدر بر کره راجع اولور و مر دایره شتر سی لیمار اگر چه رنجی  
جوق اسیه غی اگر اغب اولینه و بو مقوله متابعی ادخار ایتیمه بوسیدندر که  
کر نایه جو امر تخاذل منع ایلد لرحقی ملوک و سلاطین غی زیر محتمل  
بیعه حاجت و ثمنه احتیاج اولدر و مانده طالب لیمیه **اما خرج و اتفاق**  
خرج و اتفاقه درت نه دن احتراز واجب اول لوم و غیر و غیر اولدر که



اخراجات لازمه ده خدا عند الدن اقل ادوب اهل و عیاله مضایقه  
 چکدره مروتة مناسب لان بدل معروفدن امتناع ایتیمک دخی تقیر و  
 نته کم اشارت کیدی اکتی اسراف و تبذیر در و اسراف و تبذیر دخی نجه در و  
 اکتی اولدر که شہوات محرمة و لذات قبیحة صرف اولنه و اندن دخی مباحا  
 اسراف اتمکدر مثلا طعام حلالی شولقد بشورہ کہ کیمسنه میوب سانه دو  
 و انواع و الوانی اولقدر ایلکه تکلف ایله نیوب بلکه منضم اولیب اتمکدر  
 معده و مرض کیمه میودن اوله اما طعام معده جایعه روزی و لجن  
 نه قدر جوق بشور یورسه اسراف مذموم و طرنته کم بعض سخیا به لوم  
 ایدوب لاخیر فی السرف دیدلر اولدخی مقابله ده عکس ادوب لاسرف فی  
 الخیر دیدی و جنس طیبوس مرکوب و مسکن و اثاث بیت بوجملہ اسراف  
 ممکن و واقعدر زیاده کج جان به و رجاله حریر و زلف شمر عاحرام و عقلا  
 اسرافدر **سطح** زکرم مرده کفن در کشتی و در پوشی  
 میان اهل موت که دارد معذور و ساقیدن اشعه اولوب چاروب  
 بر سوپر مک دخی و حد دن پروں کمر ایتیمک اسراف در **شعر**  
 غرض از جابه دفع خرو بردت ندارد میل زینت مرکه مرده  
 سرکه خط ایدیه زین و زیور دن عدا و لنماسه طکد کل اردن  
 باعداسی دخی لوکا قیاس اولنه و قران عظیم ده اسرافدن منع و تبذیر دن  
 نیجہ ایتده وارد اشد روات و القرانی حق و مسکین و السبل و لاند  
 تبذیر ان لمبدر سن کا نواخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه

لربه کفورا و دخی بیور مشدر و لا تجعل مدی مغلوله الی عنقک لا  
 تبسطها کل البسط فتفقد طوبی محسورا و دخی و الذین اذا انفقوا  
 لم یسرفوا ولم یقتروا و کان من ذلک قواما علما بیور مشدر در که کیمسنه  
 مرنه طعام و شتر اشتها سنی لدرقه التناول ایلسه مسرفدن اولور خط  
 اولسو که جمله شته سنی تا اول اتمک اسراف اولتی شته سنی اوله میخصا  
 ضیافا قلدره شهرت و نام اچون الوان کثیره و اصناف عدیده نه مرتبه  
 اسراف مذموم اوله او جویخی اولدر که خرج و انفاق ریاض شهرت و  
 افتخار و مباهات اچون ایلیمه که سم مای کیدوب سم ثوابدن محروم اولیمه  
 نته کم روایت اولنور حضرت امیر المؤمنین **ع** یسویب الموحیدین اسد الله  
 العالم علی سالی طالب کرم الله وجهه خلافتی زمانده اسراف  
 قبایل عددن ایلکی کسنه ار اسنده مفاخره و محاسنه و ارند اتفاق سنی  
 بر موضعه بر شتر قربان ایدوب فقرای قبیله به فقرای ایلدی خصمی  
 ایلکی شتر قربان ادوب فقرایه اولشدر دی اولکی کسنه دخی نیمه مغالبه  
 قصد ایدوب درت شتر قربان و ایشا فقرای عربان ایلدی خصم دخی نیمه  
 تضعیف و سکر شتر قربان ایتیمکله خصمی ضعیف ایدجک خصم اول  
 مغالبه به مبالغه و اسراف و شتر میضعاف اصعاف ادوب یورده  
 قربان ایلدی خصم ثانی تک حوصله قدرت و کنتی زیاده به و اسع المغبین  
 بالفوره سکوت و فراغت ایلدی بو حال خارج کوفه ده ایدی چون  
 کوفه به کلدلر خصم ضعیفک اهل و عشیره سنی کلوب زجر و تفرع ایلدر که



بزم قبیلہ مری اشرف عرب قبایل رسپہ ارانند و خوار و جمل ایلم که اگر قربانی  
 تضعیف و بزمی کند و کی صنادید عرب بچند و تشریف آید اید که بزم المزدن مع  
 زیاده سکا تسلیم و سنی اشرف بچند مغلوبین سلیم آید اید و ک دیو  
 مزبور یوم اید بک طبع عریه اولان عصیت و منافرت و حب مغالیه و  
 مفاخرت بیجان اید و ب بر کون سیفنی سل اید و ب سکا کوفه ده کزوب  
 کورد و کی شتری عفر اید و ب خلقه ند ایلدی که استین السون حذر و مر  
 مکسہ مرادین کتور سیر کی جبا حذر و روایت اولور که اوج یوزدن زیاده  
 شتر فح او نمش حضرت امیر المومنین استفتا ایلدی که حرام در زمان  
 بغیر احد مستمند در دیو قوی بر دی سیج مکسہ بر لقمه ناول الملیوب  
 کما سہ کوفه ده سپای و کلاب اکلیدیر در و بخی اتفاق و خرج واقع  
 کر که واجب اولان موضوعه در اهل و عیال و خادم و چشم کی کر که واجب  
 یوده در رفقا و فقرا کی بر سر حال منت و سز نش ایلنه بلکه قطعاً  
 ذکر نه اشعار و خی ایلنه بوقته قلدی که سکا فلان زمانه فلان  
**نظم** چون کشاید دست و کرم بر تنی کیسکان بیدل در م  
 سر زمان شرح ان کرم مد منت بیدل آن در م نهید  
 که ز منت کرم شود مفقود در عدا د پستم شود معدود  
 نیست منت خورای نفس کرم باشد آن مقتضای طبع لیتم  
 زیر منت ریا کی ثواب صدقه و انفاق ابطال المرنه کم حق تبارک تعالی  
 قرآن عظیمه بیوردی یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و

بالمن الا ذی منت و اذی ثواب من عطایسی متواتر اولان مطر سکا  
 صاف و مردن آثار غباری بجه از الایدیه اید از الایدیه و جمله منت  
 اذ اندر که جین عطایه جهره معطی به آثار انقباض و دریم و لمن عارض اولدی که  
 معطی ایما خندان و کشاده ابر و اولق کرک و بعض شعرا حمد و جلالتی سجا  
 او ز رینه فیض شحات سجاده ترجیح اندک کزیده دعوی الرنی و معنای شعری  
 اثبات و تصحیح ایلدی و دیدیر که **نظم** ان من قاسن بالسحاب جودا  
 ک فما انصف بین السکالین انت اذ احدث ضاحک ایدا  
 و سواد اجاد و امع العینین **رحم** من نکویم که ابر مانندی  
 که مکناید از حشر دمنی ابریکرید و سمنی خشد  
 تو سمنی بخششی و سمنی خندی **شرح حال مصارف اموال**  
 مصارف اموال دخی اوج قسم در قسم اول اولدی که انده طلب رضای حق  
 و اجرای شرع و دین چود و محسن اولدی که کفر فیض اولسو اهل و عیال له انفا  
 است و کی کبی حدیث شریفه وارد اولمشد که اعظم اجر اهل و عیال  
 اتفاق اولمانده در کر که مستحب اولسو فقرا به تصدق کی قسم ثانی سجا  
 و مروت و ایثار و بذل معروف و اچون بریده تحف و هدایا و مبرات خوا  
 و صلوات مراح و شعر اکی قسم ثالث اولدی که کند و ضروریات و امور  
 معاشی اچون صرف اولدی و اهل و عیال دخی نیت صدقه و لمیح ثوابی  
 اولمیبوب بوقتمده داخل اولور بوقسم اخیر دخی اکی قسم در زیر آشنو  
 خالی کل که جلب طایم و طلب مهمات اچون خرج اولدی اخراجات ضروره



اولان وجود ماکل و ملائیس چون دلن خرج کی باید رفع مو لم در دمنش  
 ایچون خرج اولنه ظلمه و سفهای حفظ نفس و عرض مال ایچون لازم بحق  
 و برین کی چشم اولده که انفاق وجه بعد در رعایت شرط اخلاص  
 حسنیت و احتراز ریا و سمعه و شهرت و ترک اذ و منت غایت لازم  
 و دخی مواضع صدقه اولان تحقیری تمیز ایدوب زیاده مستحق اولن  
 بقایم و ترجیح الیک لاندز زیر صدقه قدر مستحقه و شش اولقدر ثوابی  
 ارتوق اولور پس تمام ضایعه و ارا مل مستوره و صلی ای فقر که ذل الله  
 احتراز ایدوب ضرر فقره احتمال ایدز نفقه اولنه و دخی و برین صدقه  
 اخفا و زرنه اولنه سعی اولنه که فقر آنک فقری و قبول صدقه کای  
 ظاهر و مغلله انکه انکسار و کند و نفقه ریا و شهرت و عجب کلمه کن  
 امیر اوله و قرآن عظیم ده بیور که ان تبد و الصدقات فتعاسی و  
 ان تحفوا و تو تو ما الفقر ارمو خیرکم بزم علما فر دیر که صدقه  
 زکوة کی اعلان افضل در اما صدقه تطوعه اخفا افضل و حد  
 شریفه صدقه بر صدقه علانیه دن تمیز درجه افضل در دیگر دارد  
 اولمش در صدقه تطوعه محمود و حدیث شریف مشهوره بیور  
 فردای قیامت که آفتاب مقدار میل مرتفع اولوب خلق غرق اولد و  
 بدی طایفه سایه عرشه آسوده اولد برین سی اول جوان که عباد اولده  
 بویمیش اوله ایچون سی اول کسنه در که صالح الی الله و بر دو کی صدقه سی  
 حصول الی طوعه ایچون سی اول کسنه که خاطر سی سجده متعلق اوله

210  
 اوله مسجدن چپکسه کیر و کیر منجه راحت اولمیه در دخی اول  
 کسنه در که انی خاتون صاحب حال سومی معصیه دعوت اندکده اجابت  
 ایتمیوب بن بعد دخی رفیق دینه بشخی برادر اخروی پس زیاده  
 اخوت بعد دخی غیر غرضی اولمیه البشی تنهاده حق جل علاهی فر کراند  
 کوزندن باش و ان اوله بدیخی امام عادل در بعضی علما سهولت حفظ  
 ایچون بویدی خصلتی نظم بیشتر **قطعه** وقال النبی المصطفی ان  
 یظلمهم الله العظیم بظلمه محب عقیف ناسی متصدق  
 و باک مصلح الامام بعدله امام علی بن العابدین رضی الله  
 تعالی عنه حضرت نرین مروی در که کچه الله تنهاده چقدری مدینه ده اولان  
 ارا مل و ایامک مناز لندی دلیوب نفقه به محتاج اولنده نفقه و صیو  
 محتاج اولنده ارقه سی صو کتور و ب جمله مهمانی متقاضی ایدری  
 و بو حالتی اندن سلد لکه وفاتند صکره ارا مل و ایام مدینه فریاد اید  
 که بر کشی ایدری کچه الله کلوب بزم مهمانی حاضر ایدری اول کسنه  
 اولدی مدله و حضرت غسلی زاننده مبارک او موزنده قرطبی متقد  
 انار اولمش بولند و بعضی آدمی کچه الله چقبوب کند و کین بلش ایدی  
 بو جمله دن جزم ایدلر که بو افعال کریمه و اعمال صالحه یک صاحبی اولد  
 پاک ایدی که شجره باغ نبوت و ماه آسمان دو مروت ایدی و بو  
 کبی اعمال انوک کبی کوسرکان سالتن صادر اولمیه کمدن اولد که  
 فرزدق اول حضرتک مدحده پیوده می دیدی که **پست**



هذا الذي يعرف البطي، وطاً هذا التقى النقي الطاهر العلم  
 قسم ثاني **شرط رعايت** له شرط اول تجل در زیر آفتاب  
 سائل الم انتظاره و معطى كذباً اعتذاره مبتلا اولی ارد در زیر آفتاب  
 صکره اتفاق دینا و ثناء و آخرت و ثوابی قلمی محمل و لوز انکیچون در زیر  
 که اسنا، البر عاجله و ضیا قلدره دخی طعانی تهرجه کتورک تعجل بر دند  
 ابر حجاج شامی که صاحب محن و مسخرایدی بر کسند دعوت اید و  
 طعانی کتور مکده کیر و جیغوب نوع تأخیر مودی و لحنی بوقطبه بد  
 انشا دایلدی که **نظم** یا ذامبا فی داره جائیا  
 بغیر معنی و بلا فایده قد حن اضیافک مسجوم  
 فاقرا علیهم سورة المائد شرط ثانی کتمان در زیر آفتاب  
 نجه فساد و مفرق تهرت و لوز و دخی کتمان بخ مال و حصول ثانی  
 بانجا صیه مؤثر در استغینوا علی حوائجکم بالکتمان و نیل شد  
 شرط ثالث ایتد و کی خرج و عطایای سنگار استیوب بلکه قلیل عدا  
 که معطی جانبته مروت و تمت و اخذ طرفه مرند احسان و منت و المنی  
 ایجاب اید شرط رابع مواصلت عطا در زیر آفتاب و فتور و حتی  
 احتمال که او کی عطا در دخی و نید بلوب فایده سی و مننه پس عدا  
 و مخادیمنه حواد و عطایله بدل نعمت و صرف خدمت ایدن سینه  
 گاه گاه کلی و جلیل استیکر نه علی الدوام و التعاقب جزئی و قلیل  
 استیکر اولی در شرط خامس خرج و عطا و صرف و سخا نکات معنی هم

تشخیص و تمیز استیکر که عطایا نا محله و شوب فی فایده بلکه مروت  
 فساد و مفرق اولیه نه کم دیشدر **نظم** و وضع الندی فی موضع السیف  
 منصر کو وضع السیف فی موضع الندی **نظم** نکوی بایدان کردن جهان است  
 که بد کردن بجای نیک مردان بعضی کسند لرونیک خلافت کید و  
 سر که صرف خدمت و بدل نعمت استیکر اولی و احسن در مقابله سنده جلب  
 نفع او لم نه باری دفع ضرر مقرر در دیشدر **نظم** بدو نیک بدل کن سیم و در  
 که این جلب خیرست و آن دفع شر **نظم** تا دل دوستان بستاری  
 بوستان پر فروخته به بختن دیک بختیار از ا  
 سرجه رخت برست سوخته باید اندیش سیم نکوی کن  
 دمن سک بقمه دوخته عبد الله بن جعفر طیار رضی الله  
 قشده بر کسند بوستلری تمثال ایلدی که **نظم** ان الصنیعة لا یكون صنیعة  
 حتی یصاب بها طریق الموضع فاذا اصطفی صنیعة فانها  
 سدا و لذی القراته اودع عبد الله حواد استی و بوستلری  
 بخیل و لیم جو دینا استیکر نه تأثیر عظیم المز و نلر یل عمل استیکر که ملکه سخا  
 که احسان امطارینی نازل و مکرمت افطارینی سر جانبته اصل استیکر که اگر  
 و اصل او لور سه خوب که نلر ایل و لا یغلدر اگر لیمه و اصل او لور سه دخی هم کل  
 که صاحب احسان و نلر سه کرمی الم تمنازل و احسان لمریه فایقلدر فقیر اندر لوی  
 قولک ری می طلقا ترجیح و بر مذنب تصنیف مذنب تصنیف اولی مننه و کلدر  
 بلکه توفیق لدر که عبد الله دید و کی قول افراد سخا و اجواد و عطایای کریمه



که عطار اری عرض خنیه و اعراض دینیه و مقدس میر در بلکه ارباب  
 لطیف کشف فاده انوار و سیاحت مال رفیع و وضعیه افاضه اقطار ایدرز  
 اما اکثر نام و عامه خواص عوامه که وضع کتاب و ستون خطاب غالباً اندر  
 مناسب مذنب اند که ظلم وضع الشی فی غیر موضوعه علی در و عدوان  
 که ایقاع المعروف فی غیر موقوفه ازاده و خالی در نته کم بعض سلاطین  
 بنی یوب و میسر **طبع** اذ انت ان تعط الامور حقها  
 و توقع حکم العدل احسن موقعه فلا تضع المعروف مع غیره  
 بظلمک وضع الشی فی غیر موقعه او جوی قسم ده بر شرط رعایت  
 اولنه و اول اقتصاد یعنی عند الذر اما طلب حاجات و مهمات انحران  
 خرج اچنده اسراف یقین و یقین اولی در امساک و تقیه قرب و لمقدن کل قدر  
 اوله که خط عرض حاصل اوله زیر بوقدر اسراف محض و لم بلکه دفع مضرت  
 زیر تمام اقتصاد و عند ال عوام اچنده مذموم در زیر اطمینان علی لب و شکر  
 بی وجه مراد لرینی جالب اقتصاد او زره اولان مرتبه موائی نسله موقفا  
 او لمغن نخل و لومدن عاید لرین خرج و انعامی بر مقدار راعی و اوله  
 اینک کرک که بعض طمع و امدن اولنه میل عوام تبذیر جانینه در میل  
 تقیر طرفه در بورایه کلنج خواجه نصیر کلامی در و الحی اقتصاد بر شرط در که  
 انعامی حمله قسامنده رعایتی اجدر بوقصد حصر و جهل ظلم و کلد و دخی  
 خواجه ایدر بوجمله بابت لده تدبیرات و قوانین کلد در اما تدبیرات خیریه عارفی  
 دکلدر باب **خامس** **العیال تربیه سی** **بایانده** در اوله که عینه لای

لازم که نامل و تزوج ایلیم و غرضی کثیر نسل و نشر تی نوع خصی که کثیر  
 اهل اسلام و امت محمد علیه الصلوٰه و السلام و غرضی معاضی فساد و امیر  
 او لمقدن تحصیل لده و حدیث شریفه وارد او لمشد که تا کی انکار و ا  
 فانی ابامی بکم الامم و لو بالسقط **طبع** و اهل بصیرت مخفی دکلدر که مبداء اول  
 جل ذکره حضرت تک تقای نظام عالم و اتصال سلسله نی آدم حقه عظیمه  
 و استماعی مبذول در حق خود انا تک دخی توالد و تکاثر نه غایت ظاهر در  
 جمله دن دلیل بود که هر حیوانه محاب مغنی لذت و مطلوب طمع ایدی که تناسلی اند  
 و مقتضی العقل اراده ایتمر لرینه بری البعض مقتضی الطمع اراده ایدوب کثیر  
 افراد و بقای نوع حاصل اوله نسل لرینی جوده کلد کلد صکره محتاج تربیت  
 و تقویت اوله قدری زمانه آباء و امهاتنی مشق و مهرا نایر که ضایع اوله  
 انقطاع نوع لازم اولیمه و احتیاج زمانی کچ کدن صکره شفقت زایل اوله  
 حتی ظهور شبانند طرد و نفی ایدر بواحوال اهل بصیرت شده دلیل ظاهر  
 که مبداء فیاض وجود مثره من الاغراض حضرت تک تقای اولاد انسان  
 حیوان بل تقای جمیع مرکبات عالم اوان حقه غایتی فیاض صادر و  
 دوام نظام مشاهده و بقای عالم محسوسه التقای واقع و ظاهر در و حکما  
 مبداء اول جل ذکره حضرت تک ایجاد عالم و احداث اوت اکوان بنده قضی  
 لازم در ویر لر و بوقصد غایت از لیه یوستیمه ایدر لر و حالا ذکر ایدر لر  
 اول قصد فیضی و غایت از لیه تک فروع و لوازمی در و جوی حدیث خلقت  
 یا خلقت الله حدیث ثابت و تشبه مبادی عالیه نفوس انسانیه نه نهایت



پس مرطالب کماله لازم که بیشتر نوع و توفیر نسل بقای نظام عالم و امتداد  
 پس که نبی آدم جانبیه تمت و عنایت اسمکه مبداء اوله جل و جلاله  
 تشبه ایلنه و مرادی نکاح و جماعدن مجرد نیل لذت جسمانیه و ملیه که  
 مرتبه مبادی عالیه دن دایره حیوانات عجمه منزل بلکه اندن فی سفل  
 ایتیمه جناب رسالت نباهی صلی الله علیه و سلم بعض اصحابه سوال  
 ایلدی که تزوج ایلدی کی ایتیم دیوچک غضبه کلوب سوردی قانت ایت  
 من اخوان الشیاطین ان کنت من رملان النصارى فالحی بهم و  
 ان کنت منّا من سئلنا النکاح و خاتون موافق و قرینه صالحه  
 زوجنه تدبیر منزله معاون مشارک و غیبینه مال و عیالی حافظ  
 و نایب حضورنده مشکلات امورنده ناصح و مشاور و شداید و ثلوات  
 نکاح و مصاحبه و خاتونلرک افندی اکل اولدر که عقل و دین  
 و عفت و هسانت و ادب و حیا و زوجنه محبت و صفایله موصوف  
 رضای حق قنده ایسه اسم همامی اولوب حفظ ناموس عیالت مرامی  
 اوله و زبان دراز و ماتحت شناس ملیه اگرچه بواکمی صفت نساده  
 قتی جوق اولور روایت اولنور که حضرت رسالت نباهی صلی الله علیه  
 سلم روز عیدده مصلی به چیق قلنده طایفه نسائی کوروب سورلر  
 یا معشر النساء تصدق فانی را یتکن اکثر اهل النار صورلر که  
 یا رسول الله سپیدن اکثر اهل نار اوله دزبوردیلر اکثر القعن و  
 تکفیر العیش یعنی جوق ایدر من و معاشرت ایدر کلکوز و جاکوز

روز جاکوز که نعمت کفر ایدر سپر نجه روز کار ناز و نعیم ایلر پرورده اوله  
 زن ادنی غضب زمانده نک کوردم بکانه ایتدک دیمک مقرر در و خاتون  
 بر صفت لازمه دخی و لود اولوب عقیق اولمق در نسته کم جناب رسالت نباهی  
 صلی الله علیه و سلم سورشد که خیر نسائی کم الولود الودود و لود اولدر  
 شیب ایسه سابقا اولاد کتور و کندن بکر سه اخوات و بنات عمندن  
 قیاس ایلر استعلام اولنه و تزوج نسائی احرار نسائی ایتیلاد  
 جواریی افضل در زیر احره اغلب اولدره جاریه عفت و عقل قندیده  
 حفظ عرض و تربیت اولاد و احرار ذیایم اخلاقده فضل و اعلی در و حرک  
 جمله فضایلند ندر که فرضا طبعده کمال عفت دخی اولسه اقربا و ابا و  
 اخواندن احرار ایدر بعض قیاح خاطره دخی اولسمنغ ایتک محملدر  
 و بعض جواریی قیاحنه تقرق اولنقدیه بزجاریه می یوز بنجه اصل و بنجه  
 مکتمیز وارددر که رعایتی ایلر لوب و عشاردن احرار ایدر و در عیش  
 و ایضا جواریی نک اکثر خالده حسن جمال ظاهره نظر اولنوب سیرجی لدر  
 اشتر اولنور و معلوم اولنور که دیارنده نکمنه نک قری نه طایفه نک سلاله  
 ایدی شاید که ارفل ناس و احسن طایفندن اوله و ایضا حرار ایلر که فایده  
 دخی اولدر که اقارب عشاری ایلر استظهار و تعاون حاصل اولور و برت  
 اولادده احوال و عشار ارم طرفندن دخی امداد و اصل اولور و بوجی جباری ده  
 منقود در و عریده عادت ایدی که بر قسیده بر قسیده عد و ایلر اندر و ج و  
 ایتکله صدیق و معاون اولور لدر خالد بن یزید بن معاویه که اکابر عرب



افاضل اهل ادب بدین آید که بکمال زیر اعدای عدد و کلودی چون  
 زمره بنیت ز پیری تروج ایدم احب اجام اولد و بویستی اوک خفته د  
**م** احب بنی العوام من اجل و من اجلها احب احوالها کلبا  
 و تروج بکشتیدن اولی در زیر قبول ادب و زوجه موافقت و فرمانه نقیاد  
 و اندک محاسبه نظر طایفه انکارده رتوقدر و ثبیده زوج اوله طلوع  
 و ندرگز و انوک آینه خسته اولم احتمالدر بوصفات موجود اولد قد  
 صکره حسن شکالت و لطف و صباحت و نسب معتبره و غنا و ثروت و دخی  
 موصوف اولورسه که اعلاهی مراتب در میسر اولان شکر کشمار و حمد  
 مکرار ایلین بعضی مفسرین بنا اتنا فی الدنیا حسنه بویلمقدن مراد فرشته  
 و میسر اگر بوصفتک بعضی مفقود اینه عقل و عفت و حیا صاحبی گنت  
 اولدن اگر محرم حسن نسب و غنای موروث و کتب اختیار اولور  
 نجه مال و ثقب بلکه ملاک و عطب و احتمال امور دین دنیا سبب اولم  
 محتملدر و حکما و میسر در که باعیت طلب و خطبه زن مجر و حسن کلی اولم  
 زیر احسن عفت از جمع اولور و زن صاحب له اهل سواد طالب و رغب  
 جوق اولسه کرک و اندره ضعف عقل مقرر در محتمل که رغبت ایدن مفسر  
 انواع جیل مکرر طالب و نجه زخارف دنیا عرض تمکله رغب اولم و نجه طرفی  
 مستقیم چاقوب سوایه اتیلک ایده لز **حکایت** کسری پرویز  
 بخیر جان دیر لر بر مرزبان و ایددی خاتونی اول و جمله حسن و جمال صاحبی  
 که نقشند ابداع تمام ایران مین بلکه مجموع عرصه کیتی ده انجلیس نقش بدیع بر

مرزبان سرحد  
 و مرزبان سرحد  
 یکی مکرر  
 اندک

بر ممشدی کسریه تو صیف الیدیر شیفته جمالی اولوب پیره زن کرکوندر  
 کاسی کند و دخی کچه ایلد واروب ملازمت ایلدی چون بخیر جان قصه یه  
 اولدی زن فر بوره دن تمام غزال ایلدی برکون یوانده کسری بخیر جان  
 ایدر که پسنگ غایت شیرین شکره ایدریش سنن سبج نوش ایدریش  
 سبجی در بخیر جان ایتدی بر ل چشمه کنارنده ارسلان زنی کوردم انجیون  
 احترام ایدم کسری به یوکیانی جواب سوالی و خاتونند انجیون عالی  
 بغایت خوش کلوب رهی مرزبان یغین بریوب فرمان ایتدی که انجیون  
 بزنج مرغع و طوق سوار منع دوزه کرکه جوامر زو امرنگ قتمسی صفر  
 عالم تعیین بیکدن عاودله و حضرت عمر رضی الله عنه فتوح فارس له مظفر  
 اولدقه بردستان میر عسکره کلوب بکا اهل و عیال له امان بروک  
 بخیر جان کترنی بولیویره ییوب امان الوب بر مرزبان پنجه مد فومش  
 کتوردی امیر عسکرانی حضرت عمر مدینه به کوندردی کلد و کی کون کچو قرب  
 اولمغین اصحاب اختلاف ایدوب بعضی تقسیم اولمغین کرک دیوب بعضی  
 الماده طور متی کرک دیوب بر طرف بزججه اولمغین مسجد ده قلوب  
 اکابر مهاجرین انصار صباحه دکل کلد لر حضرت عمر و احسنه کور  
 که بر صحنه بر مقدار احکمر سوزانی طولدر مشرکتور لر حضرت عمر سرنه قدر  
 یوزین جویر و رینه تقی کتور لر ایددی فرغله پیدار اولوب علی الصبح  
 بلا توقف مهاجرین انصار و متبعین اخبار را سنده تقسیم ایدوب بر دا  
 الیقوادی بمقصود حکایت نجه فایده دز اول خاتون جمیله محل طمع

سوی اولد و غی در



که صد دانه آید. **ایک** بخیر جان فی شهنشاه تابع او محبوب بگذرد  
 ابعاد اینست که مالک و محبوب بیکر منصب جمیل و مال جزیه مالک اولد  
 و جوخی لعل و یاقوت فروزان حقیقت عالمه احکام سوزان  
 اولد و غی در **میر** علی شیر نوابی بورادن دیشدر که **پست**  
 انشین لعلی که تاج خسرو انزلی **اخگری** به خیال خام بختن در سر  
 در دخی غزاده اولان اصحابک انستی که بونک کی خزینه بی کم و کاست  
 ولایت عجمان مدینه منوره به ایصال ایلد لر با آنکه پیلور و اسپر  
 بشی حضرت عمر که حال عدالتی که خزینه کرک اولور دیو بر حبه التیقو  
 فی الحال بین الغامضین **علی** موجب شرع الملتین قنمت پیور و غی در  
 و اسد کا اعلم **پس** تیز و جده غایب نایب دیون و غایت شوما  
 قیحه دن خیا خراز کرک **زیر** غایت قیحه او بخی نفس او کله قناعت انیمو  
 حرم غیر تطلع یا موتنی دایما توقع استمکن خالی اولر پس عدال  
 طلب اولتی کرک **بسم الله الرحمن الرحیم** نه فرط قیحه کرک روجه ده نه حسن و بها  
 میان کوزله که خیر الامور سطرها **و** دخی شول خاتونه  
 که منصب جاده کزد و یله مناسبتی اولمیه رانغب اولمیه و دخی کثر اموال  
 و اسباب و قوت ضیاع و عقاراتی اولد و جوخی **طوبی** اولمیه **زیر** ابو صفدر  
 تغلب استعلا و تسلط و استیلا **سینه** مؤدی لوب روج خام  
 و روجه مخدوم و اول غالب بو مغلوب اولمیه امور و جیت انکا  
 و رایت الرجال قوامون علی النساء استکمال پس **زیر** اولون تدبیر

شوما  
 چرکین

امور منزل خلل پذیر و انتظام امر معاش بر نقصان و تفضیل و لور و خاتون  
 ارنیک ساست و ضبطنده اوج امری عاشر و کتاب و اوج شین و حرکت  
 اجتناب تنگ کرک **رعایت** اولنه جو مورک اولی روجندن جهستی بیت  
 اوزرینه اولور **زیر** راج خاتونک نظرنده مهیب و ملتی امثال او امر و  
 اجتناب ایستاده اسمال اوزرینه و لوب احوال منزه اختلال عارض  
 کرک و بوشط اتم شروط در بوشط مفقود او بخی عورت غالب و مرد  
 جالب لوب بلکه زوجهی شیر و کند و حکمه مطیع **ایک** که امر مامور و مطیع  
 اولمیه فسادات و فضایح و قبحات و شایع مرتب اولور که دفعی ممکن  
 و دفعی میسور **ایک** بخیر اولدر که روج خاتونی کریم و رعایت اولمیه و لقا  
 که محبتی استجاب و مودتی تحصیل و کتابت که خاتون دل کر امتک  
 زوالی تصور ایدوب اطاعت و انقیاد و مخالفت اتحاد خالی اولمیه  
 اما بکر امت و عظیم حد در پروا اولمیه که بو مغلوب خاتون مغلوب اولمیه  
 ضرر مذکور مرتب اولمیه و رعایت کرامت خاتون خیر نسبه ایلد اولور  
 بر می طایر حسن و خللی و خلل فاحشه اید که امره حلال و قتلنده مرغوبی در  
 کماله در قدرت تید که و حال لکنه مناسبت لد و غنه کوره رعایت اولنه  
**ایک** بخیر اولدر که فی تدبیر مندرله مشارک بلکه امور و فی اکام مقوض لوب حفظ  
 اقوات و اثاث بیت و ضبط جوار و خدم صغار انوک تصرفده اولد  
 و جوخی اقربا و متعلقاننه رعایت و اکرام اولنه ندن زیاده رعایت مثلا  
 امور پیرونی ده دخی تصرف مطلق الملک و اهل حکم ایسه عا و نصب نواب



اهل و طایفه انک شفاعتیه عمل انک بونک مثالی جانزد کلد و سابقا  
مضرتی شمل در درخی سبی لدر که چون توک صلاح و عفاف منزل ضبطه  
قدرت و کفایتی موجود اوله انوکله انکفا ایدوب او زینه غیر خی تو نوج  
یا جاریه تیری ایدلیه اگر حسن جمال و نسب و ثروت و غنا و بوندی ده  
اوله بعض عقلا مطلقا بومعای کروه کوردیلر زیر چون ناسن نقصان عقله  
معروف و غیرت مفرطه ایله موصوفلر در حیث که کمال غضب و غیرتند  
بعض امور ارتکاب ایده که موجب اختلال نظام منزل و موثر فصاحت و  
خسارت کامل اوله و تعدد زواجه اقدام ایندیر که اکثر منزله مجادله و  
وسویش و اختلال نظام مقررد و ضرره بیستلا اولان اقل مرتبه زوجک  
اموال و اقوات و امانت بیت و آلائی خصوصه کاسل اتیمه متعین و حکما یر  
که تعدد ازواج پادشاه لردن عمری سنه به جانزد کلد ز بران ایلره مقام  
عبودیتده در غیرت و حیث ایدوب مفاسده ارتکاب انک اختلالی بود  
والله دخی انک اولی در زیر امر و منزله تنده جان کبی رسته کم انکی بدنه جان  
اولمزد کلد انکی منزله بر دلائی کلد و شرعاً دخی ترکنگ انی سابقا ذکر اولم  
او جوخی امر که رعایتی واجب ای اولدر که خاتونی بر شغل تفهید و بطلان  
قومیه لکر ضبط منزل و لوازم معاش ترتیبیدن و عبادت مفروضه  
و مندوبه پسندن قانع اولورسه او ساطنا سدل اسه غل قطن و کتانه  
اکا بردن اسه زور تیوقا کمانند صنایع غریزه شغل قبله لر خواجه حصار  
قزوینی مستوفی تاریخ کزیده کتانبده ذکر ایدیر که سلاجقه زمانده قزوین

قزوین خاتون بنت الب ارسلان سجویی نک قضا الحندن ایدی و اول خان  
کاسی کلوب نظام قزوین در خیمه و کاهله او توریید اول زمانده قزوینک قنوات  
ابی قلیل و ملغله خلق عطفندن حمت چکر لیدی انالی شهر مکمله نوبورده شهره  
بر کاریز دخی کتوریک تمنا ایدوب بونیت چون خرکامنه واردیلر ایراقدن کوردیلر  
او کنده خرج قومش انک اکبوز فکر ایلدر که بو خاتون بو قدر ماله مالک این ملک  
غزل ایده حبث ال بودر جده اولنجی بزم التماسنر مبدول اولم احتمال مبدیر  
ملکه حسن استله خاطره لر مطلق اولوب جهاتحی ناسنه دعوت ایدوب دیدمی که  
چرخ و دوک خاتون لکر پیر ایدیر اگر بوکام مشغول اولم لر سیمیل فکر لری شایسته  
محل کیده و داعیه مناسبه شغال ایده بیلدم که سرک بر التماس کوز و اید  
بنم خرج جور و کومی کوروب توقف ایدیکوزنه در سان انک مقدرت تشبیه  
مساحده اولنسوا انالی قزوین ملک انک عفت و تمسکین و ثناء ایدوب مراد لرن  
عرض ایلدی فی الحال صنایع ایلوب موال انال ایدی و تا کاریز قزوین شهرینه  
کلیمینجی برین قلعه دی و ممکن ولد قی خاتونی اعراض مجامع نسا اولان موضوع  
منع ایده لر خصوصاً بوزمانده که نسا اراننده اسباب هوا مشهور و بری برنه  
محبت که ماده امر شینعدر معروف و مذکور در پیش احتمالدر که بعض فاسدانه  
جلیس لوب امور فاسده جانبنه تحریک ایده لر و اقل ضرری بودر که  
کند و دن فایق حال وصل صاحبه لرن کوروب تحسیر کلوب زوجه تکلیف  
امور مذکوره ایده یا قلت محبت و حرمت زوجه مؤدی له اما مجامع  
رجالدن منع خود فرض واجب ایدو کی ذکر و بیان محتاج دکلدر اول امور



که روح اندن احترامک واجب در اوجدر اولکی اولدر که غایت محبت  
اظهار ایلیمه اگر محنت محبت مبتلا دخی اولمش است و کتم ایلیمه که زین محبت زو  
واقف اولتی حکم ناز و اولال استیکه عازم اولوب نه دیرنه مثال اولمنه جارم  
اولسه کرک و کثرت اولال کثرت اولال اولدی اولی مقرر در اولنجی سنی اولدر که مصداق  
عظمه و امور کلیمه اولدر مشا و ره ائیمه و جمیع اسرار و خفایای موریه مطلع  
اولنجی سنی اولدر که خواتینی مبادی عمر دن ضبط ایدوب ملاسمی تمام کندن  
ورجال و صاحب حال جوانمشر به اولنه حق مواضع دن و عاشق و متوسل  
حکایتکندن حسرو و شیرین و وایسه و امین کیمی و منزل کتا بلری اولندن  
و استماع کندن منع ایدله و تقوی دینانی معلوم اولمیر عجز و متهم اولان  
خواتین صحت کندن منع ایدله بلکه تمام بلکری عجزی قطعاً منزله قویله  
و محاربه فرشته ریه لر **ابن عرب** شاه تواریخ تیمورده ذکر ایلر که جهان  
که دختر تمور در ابتداء عیقه و صالیه ایدی بغدادی لر دخی بعضی فاسده لر اکا اتصال  
ایدوب انی افاد ایلدر حالا اندن حکایت سور و تواریخ بد نقل اولنور  
و بعضی اخبارده وارد اولمش در که خاتونلر و کوزه یوسف قصه سن تعلیم  
بعنی غش زلیخا و جمال یوسف ملاحظه سنی حکیمیک پسله سوی ایلیمه و شیراب  
ایچکن بغایت تحذیر ایدله **زیر** کیفیت شرابی رفع و شهنوی  
و طالب جانبته انقیاد و سماحت طبع و پرور و بوخصال خاتونلرده جمع  
اولنجی فساد عظیم و فتنه کلیمه پید اولور و خاتونلر که ازواجی فتنه حرمت و  
رعایت زاده ایدن پیش امر در که سر خاتونه بوخصال صلتی رعایت لازم در

لازم در اولکی سنی عفت و زوجه کستر نه سنج اجنبی کسمیکین حدیقه  
جمالندن برناحرک منع نظرین خوشه چین ایلیم **در** اولنجی سنی زوجه کماله کتا  
و ضبط و اسراف و اتلاف در حیانت استیکدر حی بعضی علما ذاسب اولدر که اکی  
خصلت رجاله فضایل دن و نسا ده رد ایلدن بری سنی شجاعت و  
بری سنی سخاوت زیر خاتونده شجاعت اولتی خوف زوج و غیر اولیوب  
ظلام شب مواضع تنهایی در مواضع ایدوب مفساد ظهور سب  
اولتی اولور و چون مجامع رجاله حقیقتدن ممنوع اولدر قلمی مقرر  
شجاعت کنندن که دفع ضرر اعدا و حفظ و حمایت دن اولدر حاصل اولتی  
و چون نسا اغلب احواله حافظ مال غیر و امین ضبط منزل و جدر س  
سختا و قلمی ضرر و زوجه کماله منزل اولمنه اولدی **در** و بورا دن در کتف  
شعر خاتونلری حسن و نخل المرح ایلدر **قدزاد طیب** دیش اکرکها  
ما بالکرام من حسن من نخل **والحی** اندرده دخی خدا اعتدال مرغوب در و  
خاتونلر زوجی خانه سندن کنده عیالنه کفایت قدر و صدقه دخی عادت  
خلق اولدی دخی قدر مثلاً بر سائله برپاره اچک بردانه شمع ویرک فقها فتنه  
دخی مرخص **جناب** رسالت سانی صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء تصدقن  
فانی را یتکن اکثر اهل النار یورد فتنه را دی ایدر اول کون کوردم خواتین  
کوشکندن کوشواره و کردن ساحل لرندن طوق و یاره لرین چیترو ب  
بلاک اکنه اتر لیدی شویله که دامن بلال حلی نسا دن لامل اولدی  
و آیه کریمه دخی ان المتصدقین و المتصدقات پورشدن پس انکره



بخل صرف رواد کلدر ملک اسرافدن خانه زوجین پادشاه خزان کرک  
 او جو بخی سی زوجی خاتونک فتننده دایما مهیب و انوک جان بند  
 پر ستم نهیب و ملو کرک و شول خاتون که زوجین بی باک اوله اول منزله  
 پلاک مقرر در در بخی سی زوجیت امورنده اطاعت و انقیاد او زرنه  
 اولوب زوجین شوز و مرادند تمنع و عناد ایلمیه و مر خاتون که زوجیت  
 کر است و نفر نه کران له ظاهر قلبی پاک کران اولمشد از اند خرواصلا  
 منزل بر طرف و اکافقو دمجی خرج عین و محض سرف در نه دکلو صاب  
 ایسه قطع نظر اتمک کرک چون دمان موالسنده دندان سیده در علاجا  
 اخراجا دک کرک و دین مهر چون زندانه کیر مک اولی و اساندر زیر  
 زن نامهران ایله خانه زنداندر **مطم** برندان قاضی گرفتار به  
 که در خانه پسنی در ابرو کره در حر می بر پرسی به بند  
 که بانک زن از وی بر آید بلند **بشخی** سی زوجی عشر تنده مجامه  
 و ملاطفه او زره اولبخی عتاب بی موقع و ناز و دلال بی محل اتمک کرک  
 که ناز و دور و درازا و بخی خانه الفت و محبت خراب و بیاب و ملعون قریب  
**بیت** **لمنشیه** **رحم الله** دینر خوب کرک نازینه مرغوب اولمز  
 لیک جو رینی حوق ایتمک دخی محبوب اولمز  
 پس جمله دظالم اولدی که زن محال زوجیه مطیع و منقاد و محتر زخی الفت  
 عناد اولتی کرک و حدیث شریف ده وارد اولمشد که بر اعرانی جاب  
 رسالت پناهی دصلی الله علیه و سلم معجزه طلب ایچک کنار وادی ده

و ادنی ده بر درخت تمشیدی اکافران سوردیلر بقدره الله قلوب حضرت  
 او کنده سر بر زمین بدوب لسان فصیح ایله ادای شهادت ایلمک اعرانی ده  
 ایمانه کلوب ایندی یار رسول الله اجازت و بر سکا سیده ایده بن یوز  
 اگر مخلوق مخلوقه سیده ایتمک و اولیک امر ایدرم که خاتون و وجه سیده  
 ایدیدی و لکن سیده حضرت خاتمه مخص و مخلوقه غیر مخص حکما ایدر  
 که زن نیک قرینه صالحه محبت و شفقتده ماده و فلاحیت و خیرتده  
 جاریه و الفت و صداقتده دوست لره بکرز و زن نافرمانین و  
 تغلبه جبار لره و تحقیر و استخفاف مذمت زوج ایتمکده دشمن لره  
 و مالین خیانتله اسرف و اطلاق ایتمکده او غری لره و حرامی لره بکرز و دخی علوم  
 اولسون که اگر زن فعل شنیع ایله موصوف اولورسه اگر محل عرض دین الله  
 مفارقتی ضروری واجب اگر محل حسن معاش و منقض اوقات و مکدر صا  
 زندگانی ایسه مفارقتی معقول و مناسب اگر چه بعضی عزیز لوقسمانی ده صبر و  
 تحمل اختیار و حشونت خلافتی حدید طبعه سومان ملاحظه قیلشدر اندک  
 کبی مولانا نامی عبدالرحمن جامی **بیت** تراست نامواری طبع غنیمت دان  
 در شقیهای در جرح را کاست **بیت** یعنی اندک جفا سه تحمل و اذاسنه  
 ایتمک کندی و نفسلری تهذیب و حسن خلقی تحصیل و تربیت فضا ایدر کرک  
 اما بطریق اهل کمال و مذکور اص جالدر اما عامه ناس کاف خلقه مناسب  
**مثنوی** زن بد در سری مرد نکو سم درین عالمست دوزخ او  
 زینهار از شرین رخسار و قنار بنا عذاب النار



و اگر مفارقت اضاحت اولاده مؤدبی اولور سه قسم ثانی ده صبره کمال طریقه  
 سالک اولی در بعضی لغای عربیش که نسانک پیش فوعدن اختر از  
 لازم در حانه منانه آمانه کیه القفا حضر الدن حانه  
 عورتی که زوج سابقی فکر واکا حنین اشتیاق ایمن کن خالی اولمیه  
منانه اول عورتی که زوجی با جاسی له منت ایمن کن خالی اولمیه آمانه  
 اول عورتی که بام ضدن زوجین شکایت و این ایمن عادی اوله  
کیه القفا اول عورتی که عفتدن توی اولوب خلق زوجی که دین و دین و  
 کشان بودم و غیبت ایوب قفا سنده داغ کی اوله حضر الدن اول  
 که حسن شکلی اوله و لکن اصل و نسبش خیس دنی اوله و منه لوده که اسکی  
 بر لری در غریبه لوده تمش تازه بشل سبزه به تشبه و نمشد که کند و سنی  
 طری و لکن مبتدی فقر و نجاساندر و بوشیه بدی که مختصری جناب  
 رسالت پیامی در صلی الله علیه و سلم که اینان مع کلام ایله مشرف در حدیث  
 شریفه واردا و لمشد که ایاکم و حضر الدن قالوا یا رسول الله و ما  
حضر الدن قال المرأة الحسنة فی المنبة السوء علما ایدر که بو  
 تشبیه بدیعی اول حضرت سوری صلی الله علیه و سلم بعض علما روایت که  
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم اصحابدن زید بن حارثه پور دی که  
 یازید تزوج ایله که عفتو که عفت منضم اوله اما پیش قسمتی تزوج ایلمیه  
 یا رسول الله لوده در دیو یک بیور دی که شهره شهره شهره  
 لغوت در زید باندی بولنه در بن سمرن بیور دی که شهره شهره شهره

شهره ۳۰۰

زرقا بندیه در یعنی کوز لو و دیلو اغنی حشری بدی کلری در لهره  
 طویل مزوله یعنی اوزون بلوار و عورتی که شهره شهره شهره  
 کیر و سینه کش قش عورتی شهره شهره شهره شهره شهره شهره  
 لغوت عیری ردی اولی اولان عورتی شهره شهره شهره شهره شهره شهره  
 ایتمک استیجک در ایدی یا سنی ایاک و الغضوب القطوب یعنی ای  
 صفتی غضوب عورتی یعنی ایما غضب و زینیه اولان عورتی شهره شهره شهره  
 یوزی در ک اولن شهره شهره شهره شهره شهره شهره شهره شهره  
 الموعه مقرب اوله امام ماوردی کتاب دینیا و الدین ایدر که عفت کل  
 ایکی نوع شروطی واردر بر نوعی شهره شهره شهره شهره شهره شهره  
 که اختلاف زمان مکان به مختلف اولور اما محصور اولان شروط لازم زوج  
 اولکی سنی در که مقتضی شرو عفاف و مؤدبی قناعت و کفاف ابو مرصی  
 سعد بن یزید که بیع خاتون مومنه زوج مومی سو موب ایما بغض و نشوز  
 و کرامت نفرت و زره اولی قید بر خلق نفرت ایدر سه بر خلق راضی  
 اولوب ایلاف ایمن مقرر در ایکنجی عقل در که حسن تقدره امر و صواب پیر  
 صادر در جنابت پیامی صلی الله علیه و سلم مروی که علیکم بالودود  
 الودود و لا تنکحوا الحمقاء فان صحبتهم یلاد و ولد با صبا و دخی پور شد در  
 العقل حش کال الوف ثلوف او جوی سنی کفایت در که انوکله عاز ایل و معا  
 و ایکنکار حاصل اولور حدیث شریفه واردا و لمشد که شهره شهره شهره  
 لنطقکم ولا تضعوا الا فی الکفا اکثر من صیفی که حکما و عریدند



مطلوب  
در بیان نصیحت  
در سر و ۲

اولادینه وصیت ایدردی که زنه سزای جمال ظاهر محبتی کفوطا مرادند  
مانع و غلبه شهوت سزای فی دن فارغ اولمنه طایع المیسو که نکاح لیسیمه سکوز  
اولادین شرفی از الاله اند و زبان طالعنی حسیکوزه اطاله ایلر و دخی معلوم و  
معمول اولمق کرک که طلب تزوج و ارادت ایل ایدن مکسکه مرادی دین و عفت  
و حسن خلق و عصمت اوله نیجه مکسکه یوزمانده بود ایلر لری اراده اتمیو  
ارباب جاه و منصب تن الوبانی وسیله منصب و جاه ایدر بعضی مال و  
و چهارم متکاثر صاحب منی و نه تعلقی ایدر بعضی دخی محرم طایر و حیات  
سمن محسوس اوله میل ایدر اما غالبا عادت بانی و سنت الهی بونک افرینه  
جاری که منصب و جاه اچون الکنسکه وسیله صندوقی شخص و فایده  
یا عزال و لور و بوخایب خاصه قلوز مال طمع اچون تزوج ایدر نکاحی خطای ایدر  
ذات مال صندوقی باقیقه یا متوسط الحال و چهارم جواری و دایع و عوای  
حقیق یا مالی بیل زوج طامع ستمکن اول و جهله منخر و مرتد اولور کند  
اندن فرضا فرضا سنه المانی به منتفع اولمق متنع اولور و جمال تصور له  
داده دوشندر و مکس اولر دوشاب نایکه اوشندر چوق اولور که قبیله  
شویایی نیجا دیو صتر لر و پیره زن ما کشتی شیر خسرو دیو تر لر قبیله  
عجوزه کشف جمال زرد و عرض لال سر و قیلد قدضکره مغرور دان  
نبیه او غر و عین بلوب ندامت تأسف و تحزن و تلف ایدر و ب  
مدد اور تون رون مبدن غیری که استرسک کورون یکا با شکر اول  
عزانی کی عجزه فتاة صنوب طالب و اهلندن خاطب اولوب

بعد النکاح فغان فریاد و بویایاتی انشا و ایدردی که  
عجز نمشت ان تکیون قبیله و قدیس الجنان احد و دین  
و ما غنی الاحصاب بکفها و کل بعینیهما و اثنوا بها  
تروح الی العطا تنعیم بها و اهل یصلح العطا با افسد  
فی الواقع جمالی فایون مرد کا عاشق اولوب تزوج ایدر لیسیمه دخی غالی بشتی  
طبیعی جانب اخره مایل اولوب دور و دراز تراغ و جدال اخری فراق و  
اولسه کرک و اما نظری و عفت و صلاح آخرت اولسه حق حل و علا  
معین و معنی اولوب حسنیتی ایلر فقر و غنا و ثروت و ذل و دن جاه و رفعت  
ایلیتسه کرک نته کم حدیث شریفده وارد اولد که تنک المراه لما لها  
و لجمالها و لحنها و لدینها فعلیک بذات الدین و دخی سوز  
که من تزوج امرأة لغرام لم یزده احد الا ذل و من تزوج بها لما  
لم یزده احد الا فقرا و من تزوج بها لحنها لم یزده احد الا داما  
و من تزوج امرأة لم یزدها الا غصن لیمه و تحصیل فرجه و اصل  
رحمه بارک الله لیهما و بارک لها فیه صدق رسول الله صلی  
علیه و سلم و دخی معلوم اولد که تزوج بانبذه مذکور اول فضایل  
قیام حقوق زوجیت قادر اولنه و اندن تزوج سببی ایلر ظلم و مصیبت  
صادر اولمینه در اما ایلر اولسه نکاح حد فرار و زحمت غروب و صطبار  
لازم در بزم علما فر دیر که نکاح حالت توقانده واجب در یعنی غلبه  
شهونده و حالت اعتداله مستحب و حالت جورده حرام در حکما



ایدر که سر مکنه که روزه سینه تا دیب سیاست و منزله نذر و ست  
 ایتم که قادر اولیه لازم که غروب است افراد و زینا اولوب تزوج اندن  
 صادر اولیه بوسیدند که بعضی تزوجی دم اید و بشکر که التزوج المزم  
 مهر و انقطاع ظاهر انکار دسر و فقیر دیدیم که التزوج غرامه مهر و نذاته  
 دسر و تقوی ظاهر و خرج قهر سروره الی اسبوع و سلامته الی شهر  
 و دخی دیدیم ایدی که التزوج سلامته ده شهر و غرامته مدی الدسر  
 شایع فارسی کوی میسر که **مس** برای یکده شهوت که خاک بر سر او  
 اسیر زن توان شد بسالهای **راز** و شیخ مصلح الدین سجدی  
 شیرازی دخی میور که **نظم** چه نغز آمد این یکسین زان و تن  
 که بودند سرشته از دست یکی گفت پس رازن بد مباد  
 یکی گفت زن به جهان خود مباد **لکن** نو نکر دید کموز کی تزوجده  
 اندن ظلم و عقوبت صادر و اقامت حد و حقوقه غیر قادر اولیه و آلا  
 تخصیص نفس و فرج و تحسین دل و خرج و تعلیه بایه تمت و تنمیه و کثیر  
 امت و فرقه رابین و امت شیطین دن خروج و ذروه حفظ مال و  
 دین و نفس عروج تزوجدن غیر ایله اولمز **مثنوی**  
 خرابت کند شاه خانه کن برو خانه آباد کردان بزن  
 زن خوب و خوش حوی رسته چه ماند بنادان نو خاسته  
 چون قواعد شریفیه امثال و نکاح شرعی ایله بر کوبه اتصال اولند  
 لابد اولاد و نسل و اعقاب اطفال حاصل اولسه که که منکر کنگر

ثالثی در سابقا ذکر اولمش در پس انکر دخی تربیت و تقویت و  
 تا دیب تهذیب لری لازم در انکی چون بوباب وضع اولند  
**باب در بیان آداب تربیت اولاد و اطفال**  
 چون ولد اگر سرگردن و خورده کله حق حل و علایه سکر و شایه الیه و انی محض  
 فضل و موهبه حق سله و اگر دختر ایسه یا فقیر کثیر العیال ایسه زنها بخصو  
 و متبرم اولمیه اسد و تبارک و تعالی انک رزقی تقدیرتیش در محکم در که  
 بکنیموب تبرم اید و کی مولود کن شده سعادت و زرقده و سعت  
 تو نمش اولوب قدومی پیرنه موجب اقبال و ارفاق و سبب سعت اموال  
 ارزاق و له و الهه دختر ولادت اید و کدیو اظهار ملامت الیه زیرا  
 اختیار دخی در بی اختیاری لوم حمل دن ناشی در ابو حمزه دیر لر بر  
 اعرانی نکات خاتونی دختر ولادت اید حک متالم اولوب ایله مهاجرت  
 و جلاء اخرده ساکن و بختی خاتونی بکا ایدوب بو عتی او قودی که  
**مس** مالابی حمزه لائینا و انما ناتی الذی اوتینا  
 اعرابی ایشدوب رقت ایدوب الهه راضی اولوب صلیح الملیوب خیمه سکه کل  
 پس مولوده اسپم حسن وضع ایله که زمان اسماسه موافق اید که نام  
 نامنا سبدن مدت عمرده متالم اولسه کرک و نجه مکنه اسمعیل ایدوب  
 کند و یه غیر اسمی وضع ایله اماینه تمام منور و اولمز افاصلدن بری  
 اولادنه دیر ایدی که بن سزه ولاد کنردن اول و ولاد کنر زمانده و  
 ولاد کنر دهر که احسان ادب طور ورین ولاد کنر اول نجه احسان



او لور دیسه لر ویرایدی لادنگردن اول سزای حریر نسا و صلیانیت <sup>خویش</sup>  
 تحصیل ایتدم و قبایل دینه و عشایر حسنه و اخلاص ایتدم که مدت حیاتی  
 مطعون طعن طالعون و مشمول لوم لایم لایم لایم لایم و حیر و لادنگردن  
 اسامی حسان ایلد شمیمه ایلیم که طول حیاتی کرده قبح اسمکوزیده تمام  
 اولیه سز و لادنگردن صکره انواع تادیب تربیت و تهذیب  
 تقویت ایلیم که ممتاز اقران اولد کوز و جاهل غمی قلوب زمان حیاتی  
 محاکموز طالب اولد کوز و بعد ایلد ایلد که صحیح الحکم کامل القوی  
 امراض استقامت و عقلی صحیح و خلقی سلیم اولد و حکما و مشیر در  
 الرضا و ولاده ثانیه و دایه نیک اخلاق و عاداتی سودی غلامی  
 اولمغله سز ایدوب مولود ایلد اخلاقی ایلد تخلی ایدوب حکما و مشیر در  
 کبود چشم اولسه دایه حبشیه یا رضا حکم سیاه چشم اولور پس صغر  
 صورت ظاهرده بومر نه تغییر افاده اید بک صفات باطنی دخی  
 ویرم سی مقر در چون رضا تمام اولد تربیت مشغول اولوب علی  
 التدریج افعال حسنه و اخلاق رضیه تعلیم و مساوی افعال منع  
 ایدوب عیب عار اولد خفی افعال اقدام ایدوب که نامی صغیر عیب در دخی  
 بونی ایلد بوب تفریع و تعین ایدوب لادنگردن لوج ادا کوری ساده  
 اولمغله مر جانبیه قابلد اگر چه اکثر ایل ایل افعال مقتضای طبیعت  
 اولمغله اکامیل در لکن زجر و منع و تنبیه و توبیح اولمغله لوج ساده اولمغله  
 امتناع و احتراز دخی قابنده ممکن ایدر نه کم دیشدر در مس

222  
 امانه سوا ما قبل ان اعرف الله فصادف قلبی خالیاً فمکننا  
 و اکثر اکابر زاده لرده که سغه و قلوب عقل معاش شایع و فاش دخی  
 بعض اهل منزل المری السیفیه حلبی دیو تعریف ایلد در سمانا زمان صبی و طبعی  
 و رعایت سببی ایلد لری مربی لری ایلد بر فعلن زجر و توبیح ایتوب  
 سز دیر سز افرین دیوب سز اشکریه سز اشکریه سز اشکریه و حکما و مشیر  
 که تربیت اطفاله فعل طبیعت اقدام ایتد که یعنی سزوت که اول  
 حادث اولور انوک تهذیب و تعلیم ایلد ایتد که اول قوت که اطفاله  
 اول حادث اولور قوت حیاد اگر صبی حیایا غالب اولوب اگر اوقات  
 آدم بنده بشین شغل ایدوب و قاج یعنی بی ادبک انمر نه بجایته و حاصل  
 اولد حجت دلیل در پیش دینه اقدام و تهذیب تمام ایتد که اول  
 تادیب لدر که رذایل موصوف و اخلاص له محالطه سز منع اولد و سغه  
 فحش الم موسوم و لعب الهوه قبی مشغول صبیان غلمان ایلد محالطه  
 مصاحبت ایتد ایلد که سز ساده اولمغله المکر اخلاقی اطوار تخلی  
 ایلد که طبیعت سز قدر خصوصاً که زمان صبی موسوم صغره اولد پس  
 دین و سنن شرایع مسلیس تعلیم و تلقین ایدوب و فرض سنت و محالطه  
 نه در سبب تعلیم و تفهیم ایدوب و قرائض و واجباته مواظبت و مداومت  
 ایتد که لرنه کم حدیث شریفه وارد اولد که اطفاله لکوز  
 ید می شینه وارد قد نمار قلیق ایدوب اولد که ایلد که اطفاله لکوز  
 ایدوب و نکاسل و تهاونی خوی ایتد که غایت صغره لرد و دایما







اجتناب واجب از اما اطفاله اجتناب بغایت لازم از زیر امر اگر  
 حار و رطوبت غایت مضر در و انری غضب و تهور و حق و قاحت  
 فساد بهائت اولوز و لکات رویه طبعی نده مستحکم اولوز از لاله  
 عسیر اولوز و اول طایفه تک مجالسه دخی المیمیه لزه و انکر حکایات  
 و اشعار منسقه و معشقه لری استماع ایند زبیه لزه اگر چه بعضی کسینه لزه  
 اشعار طرفه طبیعت اطفاله رقت و دکا و تافاده اید در لزه آماج  
 و کله ز فایده سندن ارتقذ و و طیفه درس تعلیم تمام تنبیه غدا  
 و یربیه لزه و بعضی اموری اخفا ایملکه مقادایتمه لزه که اخفا اسمکه مقاد  
 اولوز قبا یکه اقدام یتیمه و کچه حوق او یومقدن کوندر مطلقا او منع  
 منع ایده لزه و اسباب تنعمن یازس سردابه لزه کتک و بویوک  
 مرو و در صلدر متی و الین بغیر در متی کی و شیش فالوک کور کله و عات  
 ایستجی بر لزه او نور متی کی منع ایده لزه و پیاده یور و مک و سوار او  
 ریاضت ایدره لزه و حرکت و سکون و طور متی او نور متی و سوزیک  
 و طعام یک بوجمله ادب تعلیم لزه نه کم عن قربان اولنسه کرک و  
 کذب سوزیکدن و بیاین بکدن اگر صادق اگر کاذب منع المیه لزه و مجاز  
 رجاله سوزی از سوزیوب صور قلری سنه یه جواب بر که اقتضای سنه  
 و ضحک سیار و بی تقریب و حرکات و اوضاع سهوده دن منع ایده لزه  
 و معلم صاب و دیندار و عاقل و پیرینه کار سلیم الخلق و صحیح العقل کسینه  
 اوله و اخلاق حسنه و ادب لکه اکا بره واقف و غضب و حلم و عفو

ضرری م

معتدل اوله غایت حلیم اولیمه که تا دیر تهنیدین عاجز اولوز  
 نه کم شیخ سعدی و پیشدر **نظم** استاد معلم جو بودی آزار  
 خرسک بازند کوه کاه در باران و غایت غضوب و متهور خلی  
 اولیمه که پیوده غضبند طفل لول و تعلم علم و بدن نور اولیمه و کتبه  
 تعلیم یتیمه لزه اما خلق و ادبی مستحسن لزان مردم زاده لزه مله سم درس تعلیم  
 که اندون کسب کمال و خلق حسن تحصیل اسمک افعال اوله مجوز در اما بوزمانده  
 قلیل الوجود در و معلم ضربه تا دیر یتیمه که فریاد و شناعت ایملدن  
 منع ایدوب بوفعل ضعیفا در یر لزه و معلم دخی اول ضرری از ایده  
 اما غایت مولم ایده که شقاوت ایملدن کثر اوله و معلم لی حب  
 ضرب المیمیه و طفلی سخاوت مقاد ایده لزه و اقرا نه بر و احسان اسمک  
 تلقین ایده لزه و انکر و کبر و تجبر و استهزا و از در املدن کلی منع ایده لزه  
 و صدقه ایملکه استسه انوک الیه و یروب صدقه ایدره لزه که معتاد بذل او  
 و مال دنیا سی کوزنه خیره کوستره لزه و بیم و زور محبتدن صظمه سندن  
 تنفیر ایده لزه که محبت بیم و زور حیات و عفا ریدن بر زور اما غم غالی  
 رحمه الله و اجتناب و بنی انغبه الاضنام آیه کریمه سی یک تفسیر نده صفا  
 مراد بیم و زور در و بنی اولاد می بیم و زور محبت و تعلقتدن که معنی  
 عبادت در حفظ ایده دیکه اشیا ندر در و مرکون بر مقدار عطلت زنده  
 لعب بازی نه خصصت و یر لزه اما بخش و قبا که مشتغل بازی اولیمه  
 و پدر و مادر و معلم اولوز برادر و سر برینه نظر تعظیم و اجلال انکر دن



جیاد حیات او زره اولمغی عادت ایند ره لر و پدر و مادر محبت  
 منفرط لری اولور سه مها اکرم اعلام ائیمه زیر اطفال اکا مطلع اولمغی خوش  
 و خستنی قلمیوب تعلیم علم و ادبده نقصان زره اولور اول سبدن  
 جفای پستاد مهر و محبت آبا و امهان دن ترجیح اولور نه کم شیخ  
 سعدی میثدر که **سطح** پادشاهی بس مکتب داد  
 لوح سیمینش بر کمارنخا بر سر لوح اولو شسته بر  
 جورا پستاد به که مهر بدر اما بعضی ابا که عقل سلیم و نظر  
 دور رس صابجی اولور مهر طبعی می دخی اوله اظهار ائیمه تا دیب  
 تهذیب سحله تقصیر المیز و بوقوله پدر در که طهر فاریابی روز کاد  
 شکایت و قلت تربیت اهل مری حکایت ایندو کی قضیده سند  
 ذکر ایدوب دیر که **شعر** مراد دست سزما چی و شستن فرما  
 که سر کی بدگر کونه دارد مشا منتهی که من از فضل در جهان  
 سماح صبا می بود و سالی شتا چون مرتبه طفولیتدن قی ایدوب  
 اغراض مطالب جال و واقف و لعب لهودن اعلی دخی مطالب و مراد  
 عارف اولمغی اکا تفهیم ایدو که خیل و چشم و ضیاع و عیدال منال و  
 اسباب و فرش استعمالدن غرض تصحیح مزاج و حرور و جوع و عطش  
 الامندن بری اولوب مزاج سلیم و قوای صحیح ایدو کسب کالات معنویه و  
 تائب دار بقا تحصیل ایدوب جوار قرب غریز مقتدره سعادات  
 حقیقیه فیروز و مرادات جاودانی حایز و لمقدرو الابرار تنعم

225  
 تنعم خواب خور و ترغه ماکل و مشارب و تفکله ملابس و مناج حیواناته  
 عجم و بهایم نایمیه دخی میسر در تاکه سمعی عالی و مقصد نظری محل سامی  
 اولوب اندل صکره اشتغال علوم و تحصیل فنونه و شوره لر و تحصیل  
 علومده نیجه ترتیب و تدریج کرک که کتاب اولده مذکور اولمشدی ایدو  
 او زره عمل و اشتغال اولنه تاکه منتهای علوم که علم اعلای الهی در اکا  
 و اصل اولوب آبا و امهان دن تعلیمه متعلق اولان عقیایدی بر ثاب و دلیل و  
 متیقن اوله و اولی اولدر که طبیعت استعدادنی تقریر ایدوب نه فقهی  
 ملایم و استعدادی مناسبه اکا اشتغال ایدو لر زیر اکتفیه  
 فطرتده بر فقه مستعد و بر صنایع منتهی و بوقضیه حق جل و علا  
 سرخفی و حکمت غامضه می ارد و اول حصول نظام عالم و قوام  
 بنی آدم در زیر اسبقا و دیدو که جمله صنایع احتیاج وارد و بقای  
 مقدار المیز اولمغی پس که جمله بر استعداد او زرنه مجبول و سرس بر  
 او زره مفظور اولنه صنایع مهم و علوم و فنون متنوعه ضایع اولور  
 و مکرسه اشرف صنایع مشغول و اوساط و ادانی صنایع تحصیل  
 دایره سندن مغزول اولوب نظام عالم باطل و کارخانه معاش عاطل  
 اولوردی پس حکمت الهی قضا ایدو که سر طبیعت بر فقه مناسب  
 استعداد بر صنعه ملایم اوله و ذلک تقدیر العزیز العظیم و ان  
 مستعد اولدو غی صنایع اشتغال ایدو بک زمان سیر سعی غیر کثیره تحصیل  
 اما غیر استعدادنی طالب اولمغی زماننی تصنیع و استنادنی تصدیع بالاجز



یا حاصل اولیوب یا خود زمان کثیره شئی سیر حاصل اولیوب  
 اولور **حکایت** خلیل بن احمد علم عروضی قوت قرکه سید اختر  
 ابتدا کن صکره طلبه علم تعلیم ایدردی بر کسسه بوفته غایتده حرص  
 اولوب نجه زمان سعی شدید و جهد جهید ایدوب بیج نسنه یه فایز  
 اولیوب خلیل تعلیم و تفهمنندن عاجز قالدی آخر خلیل ایتدی که بو  
 بیتنی تطیع الیه **مس** اذالم تستطع شیا فدعه  
 و جاوزه الی ما یتطیع **مس** اشاره خلیل فیم اولیوب من بعد  
 تردد خلیل فاضل و تصدیع و تصنیع فی طایل استیادن فراغت ایدردی  
 خلیل ایدر بمرتبه بلاد طبعی ایدر بشارتی فهم و ادب ایتد و کتبه عام  
 تعجب ایدم و چون رفقه یار صناعتده اشتغال ایتد ره لر کر کرد اول  
 فن و صناعتک معارج و مراتب و اطراف و جوانبی تحصیل و تکمیل ایتد  
 فی الجملة از مقدار نبی تحصیل ایدوب فراغت ایلیمه مثلاً کتابت و اشاعتی  
 مراد ایلیمه اولانجو خط ثانیاً تهذیب نطق و براعت کلام و حفظ رسال و  
 خطب فضل و امثال و اشعار بلغا و محاضرات و حکایا طرفا و نحو و  
 لغت عرب و سایر لوازم علم ادب بلکه حساب قواعد و قریحه سی تحصیل  
 تکمیل ایدره که فتنده سرفراز و اقرا و امثال آن ممتاز اوله و الا بحر و ثقیل  
 خط و برقاج فقره و مکتوب و سر غلط کور مکمل آدم منشی و کاتب و لایق  
 مناصب و مراتب اوله بلکه اوقوله کاتب اولور که حقنه و پیشدر نظم  
 فدع عنک الکتاب منکم و لو سودت وجهک بالمداد

فدیوان الحسین **حکایت** و دیوان الضیاع بقعه ضا  
 اما بود یکموز شول علم و فتنه در که مقصود حقیقی و مطلوب بالذات اوله  
 مثلاً بر کسسه ریس کتاب فرزند ی اولوب کند و دخی منصب و اصل اول  
 صناعتی حاصل ایتد ایتد یکموز استک لازم در اما بر کشتی فرمودن غیری  
 بعض فنونی دخی بالکلیه خالی اولموی چون تحصیل ایتد استنده افراطی و غل  
 ایدوب جمیع جوانب لوازم تحصیل لازم و کل در مثلاً اقیقه فی الجملة علم متفا  
 بعض مسائل معتبره کوریه کافی در لازم و کل که محبسطه کتابی تحصیل و اقلید  
 و متوسطات متفالات تکمیل ایدره زیر اعم قلیل و علم کثیر در زمانه خود موف  
 و عوایق ایدر بالمال در پس جمع علوم و اکثر فی علمی وجه کمال تحصیل ایتد  
 محال در میان اتم ایدر اکتفا ایتد کر که نتمه کم و پیشدر **قطعه**  
 لیس نحوی العلم کلاً احد لا و لو مارب الف سنه  
 انما العلم بعید غوره فخذوا من کل شی احسنه  
 و صبی بر صناعتده اشتغال ایتد بحکیم ایدم استعداد یانا مساعده اول  
 سببی ایدر تحصیل متعسر و متعذر اولسه آخر صناعتده مشغول ایدره لز البته  
 اول صناعتی تکلیف اسمیه لر زیرا فنون و صناعاتده کثرت و فنی حوقدر  
 اما اولکی صناعتدن یاس کلی اولینجه اتمیه لر زیرا بر صناعتدن خبری نتمه  
 و صعوبت ظهور ایتد که فراغت ایتد رک علامت اضطراب ای  
 عجله در و بو حال ایدر اولنلر که ده کمالاندن بهره مند و صنایعدن  
 خوردار اولره متعلم و طالب کماله صبر و ثبات کر **مس**



از نبات خودم این بخت خوش آمد که بحور  
 در سر کوی تو از پای طلب نشستم  
 نه صناعتی که اشتغالده اکا مناسب ریاضت آید که حرکت  
 حرارت غریبه آید و بد حفظ صحت و دفع کسل و بطالت المیه  
 چون صناعتی که تعلیمی آید اندیش و اکتساب مال آید که اثر  
 حاصل و طاعت حصول نتیجه از آن حاصل و بخت و نشاطی آید  
 اول صناعتی نهایی باشد که سعی المیه و هم کسب عیش است که مقادیر  
 که شمع ابراز و خصلت احرار و ابا و اما نهادن اقبال آید که مال  
 اعتماد و ائیمیه زیرا که اکثر اغیار زاده لر مال میراث اعتماد و انکا آید و  
 تعلیم صناعتی که با آید که ثقل روزگار و تغلب و تلبیل و نهال  
 اول مال و عقار عرضه تلف و بوار اولوب بنواقلمش در و چون غلام  
 استقلال اکتسابه قادر اوله اولی بود که متاهل آید و ب و حل  
 و اسبابی بیره لر و عادت ملوک فرس و آید که او غلام خدمت و هم  
 ارانده تربیت آید و ثقات مراد بری سینه و بیروب بر طرفه کند  
 تربیت اسد در لر که خشونت عیش و ذلت ماکل و ملائیس قانع اوله  
 زیاده نعم و تجمل و رفاهیت عیسه معتاد اولمه نه کم نبرد و جرد ائیم اولی  
 بهرام کوری امیر عرب منذر بن النعمان تسلیم آید و ب اوله خیره سهره  
 کتور و ب انده تربیت و ب خورنق قصری که بنیاد آید که سنوز  
 باقی در پیلاب و لغات عرب و تعلیم فروسیت و ادب آید اول

این صناعتی که با آید که ثقل روزگار و تغلب و تلبیل و نهال  
 اول مال و عقار عرضه تلف و بوار اولوب بنواقلمش در و چون غلام  
 استقلال اکتسابه قادر اوله اولی بود که متاهل آید و ب و حل  
 و اسبابی بیره لر و عادت ملوک فرس و آید که او غلام خدمت و هم  
 ارانده تربیت آید و ثقات مراد بری سینه و بیروب بر طرفه کند  
 تربیت اسد در لر که خشونت عیش و ذلت ماکل و ملائیس قانع اوله  
 زیاده نعم و تجمل و رفاهیت عیسه معتاد اولمه نه کم نبرد و جرد ائیم اولی  
 بهرام کوری امیر عرب منذر بن النعمان تسلیم آید و ب اوله خیره سهره  
 کتور و ب انده تربیت و ب خورنق قصری که بنیاد آید که سنوز  
 باقی در پیلاب و لغات عرب و تعلیم فروسیت و ادب آید اول

اول سبیل بهرام که عربی شعر لری دارد و اول شعر فارسی بهرام  
 بعضی علما قولند که زبان عربی شعر و اقبال آید و اسلامه و خالی آید  
 که ملوک دیلم در بعضی آل سلجوق بوطرقت و اسب کور کرد و امرای  
 و خدیوای مصریه و دولتمردی منتظم المکن بواسطه سبک اولوب ولادنی دیا  
 چر که بزرگ و ب انده تربیت آید و ب کتور کرد و انده تربیت اولان  
 فروسیت و شجاعتی که کامل و قلندره معتبر اولوب طبقات اجاده و  
 آید و ب تربیت و ترقی آید مراتب عالی و اصل امر کرد اما مرصده مربی  
 اوله شجاعت و فروسیت قابل اولوب بلکه غالباً تحت اوزرینه اولوب  
 کم نام و حامل کلورد و زمان صحنه بعضی الامه معتاد و مرناض و ملکی فعدر  
 نوشتن و ان عادت که معلمی هر زمان ضرب بی سبب و ب و الله قار و بوز و  
 الکه طوت دیو امر آید و بی سر کسری کا انتقال آید بک معلم توری  
 و فرار آید بعد نوشتن ان استاد و رعایت مقر در امان اوزرینه  
 کلک و دیو بک طهور الکه ملک عایت و نوارش شامانه آید که صکر  
 ضرب بی جریمه چی آید دیو سوال آید معلم آید بک چون آید دم  
 پنجه مظلوم در پنجه اوله که تا تم و انخساری و ظالمنه حقد و کینه  
 نه مرتبه اوله و غی معلومک اولوب کسری تحنه کجی و کک وقت سکای  
 پنجه استعدان احرار آید سین آید می المی چون قار و بوز و  
 طور متی امر آید که دیدی که غریب بونک و خدیو طاهر و بوز و بعد زمان  
 ملک بعضی خدمت آید بخار به میا شتر اوله قد و وقت صبح ملاقات میسر اوله



رسم  
قرآن

اصحابی کما نرسنه نه ایتمه قادر او لمیوب انهمه قرب او بیتی ملک عیبا  
مزبور سببی له جمله نک کما نرسنه نه ایله ایلیوب شمنه ظفر بوی اصابت  
استاد و در اندیش ظاهر اولوب خلعت و نعمت سقیاس بریدی و اول  
کمنه که دیدیموز اسلوب یک خلافتی اوزره معاش اتمش اوله بعده انی اصلاح  
و اول اخلاقی از الیه ایتیم عسیر خصله که شاب کید و شب کلش اوله  
نته کم و بیشتر در **مس** و ایشخ لایترک اخلاقه حتی یواری فی تری **مس**  
سفر اطعمیم تازه جوانر تعلیم ایدر لیدی حتی بعض اعداسی فی عمل قوم لوطه  
نسبت ایدر و حاشاه عن **مس** سوال ایدر ویر ایدی شاخ تری را  
ایتمه قابل در اما شک اولد قد نصکره الی مستقیم ایتیم مشکل در **مس**  
جوب تر راجنا که خواستی **مس** نشود حشک جز باتش رست  
بومد کورات تربیت لیسر کوند اما دختر تربیتی دخی لوبک قیاس ایدوب  
مناسب اولان خصال و ادابی تعلیم ایده لر اما لرحقنه طار حیا و عفت  
در جالدن خرز و قصون و ملازمت حجاب و کنج خانه بایند مبالغه لر ایدر  
و باجمه سابقان ساده ذکر ایدیموز ادابی تعلیم ایده لر و عمل ایدر  
خواج نصیر ایدر و قومقدن یرمقدن منع ایده لر لکن سائر علما کلامده  
اولان اولد که یرمقدن منع ایده لر و لکن او قومقدن منع اولیمه بلکه  
قدر واجبات دین و سنن احکام شرع سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
خصوصا به مختص اولان احکام حیض نفاس کی تعلیم اولنمی لازم طلب العلم  
و نسیه علی کل مسلم و مسلمة و عایشه صدیقہ مک رضی الله عنها علمی و فقهی احکام

احکام شرع انکر و ایتلرندن معلوم اولد و فی مقرر در و امت محمد  
علیه الصلاه و السلام نسای علمات خصوصاً محی ثلث در حج فذر کریمه و در  
و شهید کاتبه کبی و آیمه حنفیه دن صاحب تحفه نک فاطمه نام بر دختر فی  
اول قدر عالمه و فقیهه ایدی که بابا سینه کلن فتواده انک دخی جوانی بیل  
اولیمیه اولمندی چون کاشانی صاحب البدایع کلوب بدایع کاشانی  
تحفه شرح اولمق اوزرینه تالیف ایدی امام صاحب تحفه دختر فی  
کاشانی نه تزویج ایدی فقها ویر لیدی که شرح تحفه فاخذ ایتنه بعده  
سرفقوی و جوب اولد حقیق اولدی امام صاحب تحفه و دختر فی فاطمه و دامادی  
کاشانی صاحب البدایع خطر له حقیق دی و جوب خرد بلوغه یتشه  
کفو مناسب لوب تزویج ایده لر تا خیر اتمیه لر و داماد اوله حی کمنه  
دین و خلقین و کرم شانین کوره لر علو منصبه و کثره اموره  
ورفت نبینه و حسن کالته جن دان نظر اتمیه لر اگر دیدیموز امور  
اولد قد نصکره بوز دخی اولور سه بها و نعمت نور علی نور و تزویج  
اولد قد نصکره داماد و داماد و پیری و ارسه حسن جمله معاشرت  
ایدوب فی شرم و دلار لبقدن منع ایده لر و تمام ضرورت اولیمیه نور  
طرفه میل اتمیه لر چون شرح تربیت اولاد مکتوب اولد بعض آداب  
که سر کمنه به لازمدر و اثنای کلامده ذکر اولنما سده و عده اندک انکر  
دخی سان ایده لم اگر چه آداب مذکوره اولاد و اطفاله مخصوص دکلر  
لکن انکر تا ویر و تهذیبه احتیاجی اکثر و ثمره تا ویر و تهذیب ایدر اولد



ظاهر و مطلق احتمالی او فرد ربنا علیه بوبابده ایراد اولندی  
**سوز سولیک آدالی بیاند**  
 که کرد که مطلقا حق سولیکدن احتراز اولنه که کثرت کلام خفت  
 و مانع و سخافت عقلک نشانی در و موجب سقوط مهابت و قنوت  
 و قدرت کثرت کلام اعصاب مانع و آلات تکلم ضرر اولد و غندن  
 غیر ایضاب احباب فتنه مذموم و قیل و حد و لوب صحبتدن لول و  
 استماع حکایات دور و درازندن لکیر اولور از آدی عربی ده کشار  
 مهندار فارسی ده پرکوی ترکی ده یکیشق دینلور  
 سخن بسیار بشنوند کی کوی یکی را صد کوی صد را یکی کوی  
 و مجالسده حکایات دور و دراز و بنجه شجعه منشعب اولوب ختام کلام  
 و محصل مرام بونیموب سایر جلسایه فرصت سخن قوت منق غیر حر  
 سولیکه نوبت ویر محاکم ازل و ذایل و اقیح حصایل در و نه قدر بجاز و  
 اختصار ایدر پس اولقدر برافته اقرب و ادایه نسبت خالدهن صفوا  
 که خطبائی و لت عباسیه دند فصحیح سخن کز ایددی و لکن تطویل مطعون  
 و اکثر بیه دخل ایدی بر کون جامع بصره ده صباحدن قریب صحوه  
 کبری و ارنجه شرایط براعت نه در و عی و حصر که ضد بلاغت در  
 نه دن متولد اولور بیان ایدردی آخر مجلس بر اعرای و ایددی اکا  
 یا اعرای عی و حصر و بلاغت و برعت سترک نیکورده نه در و حصر  
 اعرای ایددی عی و حصر زم فتمزده سن صباحدن بری ایدد و کل تطو

بلاغت و م

تطوّل باطایل و تفصیل من غیر حاصل در و براعت و بلاغت بجاز  
 عبارت ایضاح اشارتند و مشهور در که خیر الکلام مادل و قل  
 خوش کوی لطیف و بیجو در کوی و زایل صواب نیست پرکوی  
 مکر که کثرت کلامه بتلا اوله انوک باشند یکی بلکلیه بری کندی و سندن لول  
 بری سامعین مل و حکما ایدر که حق حل و علا انکچون لغی انکی لغی براندی  
 که آدمی نکاشد و کی سولید و کنگ ضعیفی اوله و سلف دیر لیدی که اذا  
 تم العقل نقص الکلام و برکه سولید و کی سوزی عاده ایلمکدن خذایده  
 خصوصاً که نادره و لطیفه لرده که اول لطیفه نک لذت و حلا و نسی کرار  
 ایتمک ثقلت و کرامتی بالکلیه از الیه ایدوب ابر دمن لال و علل مکر  
 اذا جلست الی قوم لنسهم ما تحدث عن ماض و عنات  
 فلا تعید حدیثا ان طبعهم موکل بمعادات المعاد  
**سخت** سخن کبرجه دلبنده و سیر سزاوار تصدیق و تحسین بود  
 چو یکبار گفتی کوی باز پس که جلوا چو یکبار خوردند پس  
 و در سیر و اعطای درخی برکنه مسئله حدودن یاد مکر ایدوب مستمعین  
 نیز را تمکدن احتراز اسمک کرک و بر حکایت لطیفه و نکته بر جماعتی برده  
 سولیش اوله بعد زمان انی کالاول نقل المینه اگر عاده لازم اولور سه  
 دید و مکر فلا ان کابنت دیو اجمال اشارت ایلنه اگر آتمش بر ایکی کسسه  
 انر کچون عاده اند و کنه اشارت ایلنه باقی لرنه استماع تکلیفان المینه و حکا  
 مشهوره که اکثر ناس انی پلور لر بنمیش حکایت کی فعل المینه و جلسا سندن



بعضی سجد و کی حکایت و نکته نقل المیسه کند و اول حکایتی که سجد و کنی  
 اکا پلدر مینه و آتش کش کنی استماع المیسه اما شمعین مروی که بعضی سجد  
 حدیث روایت بدید بر اول حدیثی اول کمنه تک بابا سنی سنی المجمع و مله  
 حفظ و و التثین در اما اکا پلدر و کم پلدر میوب حسن استماع نقلی اندر  
 غرضم کار وایت حدیث خلاصین ذوق استدر و سماع و حفظ حدیثین  
 ارتوق استمکد و یو یو ر لری و غیره و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد  
 مبادره اند و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد و سجد  
 لازم کله اول زمانه حسن بله ایراد جواب المیسه که مسئول غنه فرور به سخت  
 کلمیسه و سالیگ ذخی مرادی حاصل اول و بر جماعتی سوال اول کمنه کند و  
 اندوه داخل اوله جواب سجد و تباد المیسه و بر کمنه جواب مشغول اوله که  
 کند و تک جوابی اندر حسن اوله صلیه تا اول جوابی تمام تقریر اندر که  
 حسن الیه ایراد الیه که محبت مقدمه طعن و از در افهم و کمنه و جواب تقریر  
 ایندی مکره غیر بر جواب ذخی تقریر المیسه احکم اظهار المیسه بلکه کند و جواب  
 احسن انصاف و اعتراف المیسه و غیره کمنه سوره بشکله عام و مله  
 کند و سوره بشکله و بعضی حکایتی که میج کند و تک جمله اعتراف آتش  
 کمنه بلین کمر اول کمنه که غیر کمنه سوز سوز کمنه سوز شروع ایده  
 سخن است ای خرد مند و میا و سخن و سبب سخن  
 و کند و محضه بر جماعت مباحثه و محاوره بشکله که کند و تک جمله  
 داخل اوله و محاکمه خصوصاً کند و دین بوی کمنه مجلسه و فضایل

اظهار چون ابتداء سوال المیسه مکره الکلام بحر الکلام مقتضای سخن  
 کند و تک سوالی اوله ذخی موضع نقل اوله نوب تقریر ایراد المیسه و چون  
 جلسا بر سوزی اندر خفا المیسه اطلاع مهم اینوب ستران سماع المیسه و محاکمه  
 بعض جلسا و خفا چون آخره بخوبی المیسه خصوصاً که فرور کمنه کند و سجد  
 سوز لرطی و دشمنک احتمال اوله و اوله که کتا تیله سوز المیسه و او ازین حال  
 او زره اید و ب نه زیاده خفا ایده که ستم مکرر در صورت محتاج اوله  
 و نه غایت بلند ایده که مخاطبه تخفیف و سوز ادب اوله نه کم قران غرض  
 بیور که واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک و رفع صوت خصوصاً  
 که اکابر و استاد لر حضور نده غایت مکرر و مهنی در و حدیث  
 وارد اولمشد که اعرابین قیل حضرت رسالت پیامی صلی الله علیه  
 سلم کلدلر اما اعراب اوله و طیف لری جهاد غلظت او زرنه محول  
 و آداب محاکمه کاردن غفلت و ذمول او زرنه اوله قری چون جناب  
 رسالت پیامی صلی الله علیه سلم سعاد و مکه ذخی حجه شریف سندن  
 صبر تمیوب اخرج لنا یا محمد دیدلر حضرت سید کائنات علیه افضل  
 الصلوات و التحیات کمال حلم و مروتن طشره چیقوب ملاقات  
 بیور دلدلر پس آیه کریمه نازل اولدی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتهم  
 فوق صوت النبی ولا تجهروا له کله بعضکم لبعض ان تحبط اعماکم و  
 انتم لا تشعرون ان الذین نادوا تک من راء الحرات اکثرتم لعلکم  
 کبار اصحاب بوایه کریمه نزولن صکره حضرت رسالت پیامی صلی



اسد علیه و سلم مکالمه انبیه را سر و بخوبی قریب بر لیدی اگر کلان  
ایضاح و بیان محتاج نسنه اولسه انی تمثیل الیه بیان الیه اما اطناب احتیاج  
نام اولیچیه ایجاز دن عدول الیه و کنایات بعیده و الفاظ غریبه استعمال  
ایلمیه و فحش و شتم و مزاح غلیظ و لطیفه بارده دن که موجب سقوط  
مروت و جالب حقد و عداوتند از ایلیمه و مر حاله مقتضای حال و  
مناسبت مقام تکلم الیه و تکلم زمانده الیه باشد و کوزله قاشله اشارت  
ایلمیه کرا اشارت لطیفه که مقتضای مقام اوله روایت اول نور که  
براقی کسینه بر مدرسه امانت بر نسنه قومشده طلبه کلکده مدرس  
طلبه سینه در سن مدرسی بر زمان منتظر اول درسی تمام ایده بین دیدی مدت  
در منتها دی ولدی مدرس شای در سده الین بره وروب و سایر اعضا  
تخریک بیدری امی را انتظار دن صحت و طلال عظیم کلیم مدرسه ابتدی  
خواج کل سن نیم تنایح کتوری برین سنگ برو که او توره بن الومی بر  
وره بن شمی صله بن کوزم قاشم او بنده بن سنگ ده بنده مصلحت  
اوله سس و لحاج و مر او جدال الیه اگر چه خوش کند و انده دخی اولور  
خصو صا کند و دن اولور لوله و مباحثه و مناظره ایتد که انصاف  
رعایت الیه حق یکجا بنندن طهور ایدرسه تصدیق الیوب اکامر حجت  
ایلمیه و بر کسینه دن بر فایده استعمال الیه عار اتیمبو فایده فلان دن  
استفاده ایتدم د ممکن چیمیه و تمام ضرورت اولیچیه مناظره و  
مباحثه ایتمه خصوصاً بوزمانده که لحاج و غنا و طبع غده مستولی و طهار

اظهار صواب معدوم و نایاب و ملشد و دقت نکته و مشکل مسئله  
فهمندن عاجز اولور قشده سولمنه و کلم الناس علی مقتضی و اولم مقتضی  
اوزره عامل اوله و سچ کسینه نک و ضلک و حرکات و اقوال و امور  
تعلیل و محاکات ایلمیه اگر تعظیما اگر استهزاء و اولور و ملوک و سلاطین  
ایله سوزده ابتداء الیه الفاظ صریحه و مبارک کلماته بشلیه سجات  
دایم و ظفر باقی و یک کبی و اول الفاظ دن که قال بد و طیر ایهام ایدر  
ایده و مشهور در که داعی علوی که طبرستان و شاه می نوروز و  
مهر جان کونده قصاید شعرا سی استعمال ایدوب جایزه لر و بر و بریدی  
بر شاعری ایدی ابو متقاتل دیر لر مهر جان کونده تهیت ایدوب  
مطلع قصیده سنده **مطلع** لا تقل بشری و لکن بشر  
غرة الداعی و یوم المهر جان دید و کچون الی دکنک وروب  
ادب بر اصلاح اسمک نسین کمال استمکن اولی در دیدی معصم  
میدان سامرا ده کی قصر نیاد اید یک شعر قصاید سولیب شی موی  
مطلع قصیده سی بوبادی **مطلع** یا دار غیرک البلی و محاک  
یا لیت شعری بالذی الماک انشا اید یک طیر ایدوب ایدوب  
که قصری اید ایدیز و بر نسنه دن سوال الیه لر اول نسنه موجود لویه  
یوق دیمیه بلکه خیریه اما صقنوب خیر دیدیکه فکده یوق دیمیه که خیر  
دیک اولوب مجر د یوق ممکن دخی شنیع اولمنه و اکابره و فی الحکله  
تعظیم میسم اولان کسینه خطاب اید یک کسینه سوزده و اقوان



امثالی ابله دخی تطف و فقه خطاب ابله اما قتی معلوم حضور آورده  
سویلیکه مذلت و نفاق امیز اولینه و عیبت و عیبه و کذب بهتان ازار  
مردم اوله جی کلماتی سویلمدن و دکلمدن احتراز ایلنه و بمقوله  
کلمات ابله اختلاف و ابتزاج ایتیمه و کلماتی اراسته و زاید الفاظ  
اکله کی برواق نی کلمه معلوم اولدی می بونک امثالی کتور کدن اجتناب  
و کابر خطابنده سلطانم باریجک اید و دوله سلطانم و بونک کی  
الفاظی دخی جوق ایراد ایتیمه و اکابره یوزنه قرش و دعا اسمک و شرسه  
اختصار ایلده دور و دراز ایدیه دن که عادت شهاده دین خواننده کادر احتراز

### آداب حرکت سکون

یورومک زمانده قتی سرعت ایتیمه که علامت خفت و طیش دز و قتی بطور  
ثانی دخی ایتیمه که دلیل کسل و کبر در بلکه مسانه ایتیمه نه کم حضرت لقمان علیه  
وصیتنه که قرآن عظیم ده حکام سولشده و قصد فی مشیک قصد و  
اعتدال رعایت اسمک در لر و حرکاتنه بتحریدن که صلتم قدر احتراز ایلنه و  
اکتافین اردیفین تحریک اطراف التفات و تمایل ایتیمه عادت مویشین  
کبی سیرنی ده علیه الصلو و السلام وارد اولمشده که اصحاب  
کرآمدن ابوقتا ده صنف رزاده کیر و بین العسکرین برردی و  
تمایل و بتحریر ایدردی و جناب رسالت نباهی صلی الله علیه و سلم  
نظر اندر کیرد بیور و بلر و برشیه یعنی یوری شیش که حوصله علانک  
مبغوضی الا بمقامه یعنی حرب کفاره زیر اجلادت و شجاعت

شجاعت و پاکلیغه دلالت اسمک کفار که فلینه ضعف اهل اسلام  
قوت و پروراک چون اول مقامه مرحض و کیدر کس ایدیه بر دو تو  
اردینه لیمه که احمق لر علامتی و متصل شین شوه ایدوب بره تقیه که  
حزن و فکر غالب علامتی در دوزخ مانده انک ایدینه بره بقین بره بقین  
خیر کلمه دیر لر فقیر ایدیر بر عانه ناسه کوره در اما بعضی صلیکله نظره  
اولی دن احتراز چون بره بقین در ویش ساکله ایدیر لر اول نیکه خور  
نه کم نقشبنده غریز لیک کلامی در که موشش دم و نظر بر قدم  
بیور لر و رکوب و ابایدجک دخی اعتدال رعایت ایلده ضعیف و  
جبان میکنده و نه کسر و غرور صورتنده اوله پس سلیکی بویوب طغور  
او توره و لیکین کابلین کروب کوبس قاتی یوقار و قلدرنه و او توره  
ایقلین اوزیمیه و بری بری و زینیه مومیه و ملوک و اکابر و او پستاد و  
پدرو مادر و باحکامه احترامی لازم اولان کس لر محلسدن غیر بدیه دیر  
چو کوب او توره مومیه بود دخی عانه اچوندز و آلا بعضی اهل سلوک کند و لر  
ناؤنده ریاضت ایدوب خلاده و ملاده دیر اوزرنده غیریه او  
فقیر پس نقشبنده دن غریز کوردم که سکسان یاده ایدی و  
حمام کیرده طبعی جوق او نور منق اوزره ایدی مع بدام مر او تنده  
ایکی دیر جرج کوب بر ایغدن بر ایغنه تحریک و نقل ایلدی و مولانا محمد  
روحی که سلسله نقشبنده نیک غریز لر ندر و سعد الدین کاشغری  
در ویش لر ندر حکایت ایلر که مبادی حوالده بر کجه جامع بری



متوجه او نور مشدّم ناگاه مربع او نور میشن قلبه بر الهام کلدی که  
بنده لر سلاطین حضورنده بویله می او نور لر بودار دل تاثیر ندی  
الحال قلوب دیزم اوزرنه بر وجهه او نور میشن که مرمرک ضربند  
نجه ای زانورم در دایتی. **اول** قندن و قرقیل وارد که دیز  
اوزرنه او نور مقدر غیری او نور من واقع او لمشد. و باشین الیه  
وزرنه طبعیه که علامت حزن کسل در بویین الیه و عبت حرکات  
که صقلین بولق کبی او ینق و بوزنه ایلد و قی قن کبی سایر اعضا  
او ینق کبی جمله مکروه در انیمه و بر مقدر غرنه و بوزنه صومیه  
چلتیمه و کرمک اسکلن مہما اکن جناب الیه. اسکلن قن غلہ  
الین غرنه طوتہ داغ نک و بوزنک صوش مکہ اخراج الیمکہ حاضر کوز  
و اوزین ایشده لر بلکہ و سمالہ الی الی و یکی دخی الی الی و سلمہ و الحاصل  
موجب تقدّر و مورت فوت جلسا اولان و ضاحکدن ملاحظه ایدوب  
اجتناب ایدہ و مجالسہ حاضر اول قده مقام و مرتبہ سرب و مرتبہ  
نه یوقار و نه اشغ او توره بودخی عامه اچوندر و الاد ویشک و ارباب  
صلاح و سلوک اشغ یوقار و کورنوب قندہ او لورسہ او نور لر جبا  
رسالت پناهی صلی اللہ علیہ وسلم دخی الی الی دخی مجلسدہ قندہ فرجه اولسہ  
انده او نور دخی و اشغ یوقار و کوز مک اهل سلوک کجاییم در  
صدر و صف نعال باشدیم از سرجه خواست ساقی ما کردا  
اما کندوسی مجلس صاحب منزلہ حفظ مہاندل سا قط او لور قندہ

قندہ او نور رسہ او رده صدر او لور. اگر لمیوب یوقار و او نور  
واقف و بلجی متعاضد الیه و **الان** نکیه بر جای بزرگان نتوان دیکر  
مکر اسباب بزرگی مہما مادمہ کنی. و اگر کند و مقاضی خالی بولرسہ  
مراجعت ایدہ اما اضطراب و تناقل اظهار انیمه و حرم و خدمندن  
غیری کسنتہ قندہ یوزندن الذن عمری عضوین اظهار انیمه و اکابر  
مجلسندہ پائی سالمندین جمقدن غایت احترام ایدہ اما دزدن  
گویندہ و ارنجہ تنہا دخی اولسہ جمیع ضرورت او لمینجہ خلایہ کرک غسل  
ایتماک کبی اندرہ دخی مہما اکن ستر ایدہ و علما حمام اچندہ خلوت  
صغیرہ تنہا نوره استعمالچون تمام عریان او ملق مکروه در دیز  
حضرت عثماندن رضی اللہ عنہ کہ کاس حیاییدی مروی در کہ بن قمر کوکبہ  
غسل اندرین ربعدن حیاییدوب بلان کیلور کبی کیلورین دیوسور  
و کمسنہ یندہ یتوب و یومینہ و ارقہ سی و زرنہ یتوب و یمینہ خصوصاً  
کہ عظیمی یعنی خور ملق عادی اولد. زیرا اسپتلقا اوزره او ینق عظیمہ  
سبب و دخی مضرتی ارد. حتی بعض حکما اسپتلقا وضعی اوزره  
یتورکن کورس و دش اشعات احلام در تعبیری یوقدر در لر زیر  
یداغ بطون مانع منہب لوب قوت مضر فہ و قوت خیالہ خلل کلوب  
واقعه صحیحہ کہ اکثر فعلنہ مبنی در و قوعہ کلمہ اگر مجلسدہ خواب  
رنایدہ غلبہ ایدرسہ کہ فکر الیہ اکلایہ دفع ایدہ مہمہ چقبوب کیدوب  
برده خواب ایدہ اگر اهل مجلس حملہ خواب و ارسہ لر اولدخی خوا



ایده اگر خوابی کلمه حقیقه کیده بیدار او توریه و مجالسه انحراف  
و ثقلت کوسرته و بر طایفه کنونی مثل عدا ایدر لسه انکر صحبتند  
کر زبان اوله بنجه کند و سی ثقلاد و خمره کند و خمی کمنه ثقلت ایتیمه  
و ادبای عرب ثقلاد منه جوق لطائف شکر در حضرت امام ابو حنیفه  
رضی الله عنه صور دیگر که ثقیل کمیدر سوردهی کمر کمنه کند و ثقلتی فیم  
ایده ثقیل اولر ثقیل اولدر که اصلا ثقلتی فیم ایتیمه و بود ذکر ایتیمه و کمراد  
بر کمنه یه دشوار کلوب بوچین عایت اولور دیرسه علاجی اولدر که بو  
ادبک اضدادندن لازم و مترتب اولان فضایح و منفراتی و استغاثه  
عاید و متوجه اولان فواید و مبراتی تکراری و بی ادبیه اولان تشنیع و تکرار  
و مؤدبیه اولان عایت و کرامتداری تذکر ایتیمه و متصل نفسیه علی  
سبیل التدریج لازم ایلیمه ان شاء الله کافواید عیدیه و عواید جمیده به  
فایز و جایز اوله **در بیان آداب اکل و شرب** اوله الله اعرف  
ویوزنی پاک و طاهر ایدوب پس کنی سفره یه کلوب صاحب طعام  
سید جماعت بلا کلام ایسه اسم الله الرحمن الرحیم دیوب صالح ایلیمه  
صونوب ابتدا ایدره و کر صاحب طعام دکلمه صاحب طعام اذن و  
کند و دن اولور شروع ایتدکن صکره شروع ایدره و طعام برکن  
الدرین و تکرار کلمه ایلیمه و سفره سی طوب ایلیمه و الکی و توری  
پاش ایتیمه و اوج بر مغدن زاید نسنه بولشد ریمه و طعام حرس و  
نمت کوسرته و بعضی علما غلبه جوع زمانده ضیافت اخوانه ثقل

کمندن منع ایدردی افراط جوع حد ابدن خروج ایتمه میودی در دیر  
ایدی و این سیرن ضیافته دعوت اولنسه ریه سندن طعام ایتیمه  
تناول ایدوب کیدردی حدت اسنانمی نمون قوند اسکا طعامنده جمنی  
رواکور فرنی بر ایدی سمانام ادبی ایدی و لیمه کوجک ایدره و نیز ثقل  
و جوق خمی طومیه اعتدال کوزده و اثنای اکل ده بر فکر جوق طومیه اما اخر  
جایز بلکه سنت در و لکن اغزه صوفیه حقیقه اعتدال و اطفله اطراف اصحاب  
دما نیده پاک ایدره سم سنت عایت اولوب سم نوت حاضرین حاصل اولیمه که جمع  
سنت اداب محمديه علیه افضل الصلوٰه و التحیه لطافت و نظافت و زینت  
و طعامک الواننه نظردر ایجه ستمه شام ایتیمه و اوسین و رند و لیمه و اگر طایفه  
لطیفی سفره ده از ایسه حرص و ولوع کو پست مننه بلکه کند و چکلوب  
جلسا سینه ایتار ایدره و سم کاسه سنی لقمه سینه بقمه بلکه کند و به خمی چن  
بقیمیه و کندن یه نته کم جناب سالت سالی صلی الله علیه و سلم سور مشدر  
که کل محالیک الا کمر که میوه اوله که انی غیری موضوعدن خمی الحق جایز در  
فاضل دوانی بویایه میشد بو کلام مشهور در حتی بعضی ناس و فاکه عایتدن  
بو کاشا تندر در لر و الحی عایت اولی در وسط طبقدن الحق جایز اوله  
اما غیر کمنه او کنده کی میوه سی چکوب ملق داب و مینافی در و اغزند چن قدر  
نسنه استخوان کی جگر کبی نان و ستنه قومیه بلکه سفره او ستنه قویه و طعامده  
انوک کبی نسنه اوله اغزند و جهله حقیقه که موجب ایتیمه و اغزند کاسه  
و سفره یه نسنه طلمتیمه و الحی شوی ایدره که برندن قلوب آخر کمنه کلوب







غالب اولد و غنند نذر که اطفالک مطلقا مادر جانبیه میبای غالب و اسوال  
 مخا وفده انوک طرفه مارب اولور لر پس تو نمکت حق شکرین ادا نمکه  
 اسطالحی بوقدر فرزند پدر و مادر نه احسان بلکه انکر احسان تربیتنه  
 معادل و مقارب اولد و روایت اولور که بر کسنه جناب سالت سالی به  
 صلی الله علیه و سلم ایندی نیم برادر واردر که ارحمی اکامر کب الیدم و یو  
 اندن دوندر من و جمله کسمی کابذل بدین خبر انسی انیمش اولدمی حضرت  
 بیورد بیکر که مشتقتک جز این انیمش کل بدین زبر اول کاحدیت ایدری  
 و جیانه طالب ایدی شمدی سن کاحدیت ایدرسین لی هانه طالب سن سنول  
 کسینه که پدر و مادر نه خدمت ایتمکه قادر اولد زنها ثقلت عدلیه بین اگر چه  
 نفس اماره پیش طایعین و لب خدمت سلی کل کوشن کین خالی اولور اما غل  
 اولان کسینه ذکر اید کوز مقدماتی فکر ایتسون اول حدیث بر نفی که جناب سالت  
 پناهی صلی الله علیه و سلم سوز شد ز غم انف ز غم انف ز غم انف مراد کربو  
 او احد بهام تم لم یدخل الجنة ملاحظه الیه تراب خیت و خسارت اول کسینه  
 که بابا سینه و اما سینه باری نه حیاته ایکن نشسته دخی خدمت طالحه رضا ک  
 تحصیل ایدوب جنت علیا به سستی اولینه و آیات و احادیث بروال جنته  
 اول مرتبه دن اکثر ذکر که بو کبابه ابرادی حکم اولد حیرت ایدر و مادره دخی بر  
 اولاد فرض واجب و لکن شفت طبعی و میل و محبت جلی کافی اولوب زیاده  
 و صینه محتاج اولمغین سنه شرفه بو وصیت حقنه اولقد ربالع  
 خلاف بروالدین که تمام تقاضای طبع و مستعدای جنت کلدز لابد زیاده

زیاده توصیفه سپار شه محتاج اولمغین انوک حقنه تهدید و ناکید زیاده  
 واردا اولد پس فرزند رشید و پسر سعید اولمغ استینه لازمدر که امر والد  
 طایع و عقوقلرند خایف خاشع اولوب دایما رضا لر سه رضاسنی بع قله  
 و انکر امر فی تالی امر حق سله نه کم آیات معجز بنیاده ایلد واقع اولمشد  
 که ان لانتشر کوابه شتا و بالوالد حسننا بلکه چون استغنائی الهی طایر اول  
 مرتبه دن متجا وزدر که کوی عدم مفلس می اول نعم نامتناهی کعبه سکر  
 سپاسدن کلمه قادر اولد سله لر خلاف پدر و مادر که انکر احتیاجی مقرر  
 و مقابله نعمته جزا دن متمتع اولمدر می حق ز و علمای شریعت بر لر افر  
 اجتماع حق الله و حق العبد فی العبد اولی لا احتیاج العبد و غنا الله  
 و رعایت حقوق و بخت حقوق پدر و مادر و عم و برادر علی قدر حقوقهم  
 اوج نوع اوزره در اول حال دل محبت و تعظیم و امر لر نه اقباد و  
 تسلیم مادام که امر لر خلاف شرع شرف و ولیمه و الامحالفت ایدر که  
 نه کم و ان حداک علی ان شرک فی فلا تطعمهما میور شد اما مخالفات حق  
 محاطه و لیت اوزرینه اولوب حسونت و عفت اوزرینه اولینه و امام غزالی  
 اکثر علما دن نقل ایدر که شهبانده دخی موافقت والدین واجب فلیف  
 مباحانده و قهرها دیر که بر مسکلم اعنی نصرانی پدری اولسه انی بدو کلسیه  
 الدیمیه اما بدو کلسیه دن دینه کتور مک کلدز انکنجی معاش و مصالح  
 دینوی لر نه معاشرت و مواسات ایتمکدز و پدر و مادر لی اولیا  
 نه اسپتر سه لی توقف و منت ایشار فلیفقد او جو کخی بعد الموت وصیت



بر سر کنور و ب روح صدفات و ادبیه و ملا و ت قران و خیر اند  
 یا و اینک در حق صدق و اجائی الدنیه موت و نرند و مکره رعایت اینک  
 بر والدین و محد و در و حق پدر و مادر بر برینه ضد اولیه حق  
 مقدم در چون حمایت جسدن ماده اتصال ارتق و قدر و روحا  
 جسدن پدر اتصال ارتق و قدر زیر تعلیم او و علم و ارشاد و تعلیم  
 نفس پدر و قدر نشی در پس مال و خدمت بدنی جسدن مادر و طریقه  
 و ذکر خیر و اطاعت کلام و شناخته صند و پدر طریقه راغب و ملکی و ورد  
 حقوق که فضیلت حقوق رعایت صدی در اوله و حق و ج قسم در  
 اقسام سائقه کبی و سایر اقارب اعمام و احوال کی مر بری نک  
 اکمن اقسام مذکوره ایله رعایت لری لازم و صله رحم اند و نذر و  
 خلاقی قطع رحم در و جناب رسالت نبی صلی الله علیه و سلم حل  
 و علائقی نبیه کوندر دی و بیکره میور دی یعنی لک لک اصنام و صله  
 الارحام و حق استاد و معلم و حق پدر و مادر کبی اجب رعایه در  
 و اسکندر و ن مودی رک که حق استاد حق الدین و توقد زیر والد  
 حیات صور فی فایه سبب شد اما استاد حیوة معنوی باقی  
 سبب شد درید و بعض حکا و ن که تعال و لنور که والد عالم اعلی  
 عالم اسفله اینک سبب شد از استاد عالم اعلی جیفه پیغمبر سبب شد  
 سوال اگر در یک حق پدر و مادر روح فرزند عالم اعلی و نذر سبب  
 فسحت برای عالم ملکوتن تکلیفای عرصه شهادت و اسیر محبت و تعب است که

اسفلن عالم  
 م

اینک علت و سبب اولدی پس فرزند او از برین تهری او و نور و نه جسدن  
 رعایت و کرم و تعظیم او و نور لری بلکه خلافت مستحق او و نور لری که بعض  
 و بیشتر دانی سبب رحمت که فرزند با پدر  
 منت ندارد و ادبیه فراوان عطا یعنی در جهان که محل حوادث  
 در محبت و جود تو افکنده مرا و بعض شعرا ی عرب فی دنیا و  
 شکایت و عذر و یوفالیندن حکایت ای و بیشتر نظم  
 ما لعینا من غدر دنیا فالا کانت و لا کان احدا و اعط  
 قبح بعد لذة لشقا نا نالها الامهات و الایا  
 نحن لو لا الوجود لم نالف الف فایجادنا علینا بلا  
 جواب اهل عرفان فتنه محقق و کلمه که اگر چه طایر روح انسانی بو  
 نفس قابل ظلماتی به تعلقی انمردن اول قدس جملینده چمان و صغیر  
 کلمه منت آسمان ایدی شعر طایر کشتن قدسم چه دسم شرح فراق  
 که درین امله حادثه چون اقدام من ملک بودم و فردوس برین جام بود  
 آدم آورد و درین بر خراب ایدم اما تقرب نام و خاص الخاص سرور  
 صاحب بند و مقام املق قنطره تکلیفدن که میان صحای تعالی بند  
 مبنی در عبور تنی او ملر و بار امانتی که آسمان زمین طاقت نکلدن عاجز  
 اولدی آدم که سالک فناء و عدم درانی منزله ایتمیجی منزله لب  
 آسمان را مانست نتوان کشید و عه کار بنام من دیوانه زوند  
 شایین روح انسانی در سلطای حقیقه معزز و صاحب کلاه اولق



استبان خدمت و شمع بسکته ترک خواب خور تمیج او لم یس  
 احسن تقویم ده مخلوق اولد قدره اسفل السافلین که عالم طبعه  
 مردود اولم کرک تا انده تحمیل کو مرغان و تحمیل عمل صالحه اخر  
 ممنوعه سخی اولوب فی مقصد صدق عند ملک مقدر مسند عالی سله  
 مشرف و مسعود اوله . شیخ نجم الدین از مرصاد العباد کما  
 حکایت ایدر که شیخ علی نمودن ایدر می که نیم مرغ روحی بو پستان  
 عالم ارواحن قفس قابله اتصال ایچون بعضی ملائکه ال اوزره الوب  
 طبقات سموانن ایند رکن نیم یایده در که بعضی ملائکه اوغورقد  
 نیم یایده در که دیدلر که نیم بر مبتلای محن و اسیر عزم زمین مسکنی کورو که  
 فسحت برای ریاض ضوابطن دور و سنگهای محنت آباد دنیا می فند  
 پای پند رشته غور ایدر یورلر . پس فی الحال ملک متعالدن ندا  
 ایدر شدی که خاموش و لوک ای سرار قضا و قدر مدن بخبر لر و ای می  
 ایدر اولان ارش و معامکه ستور دن غافلرانی اعلم بالاعلمون اول  
 روح بر فتوح نیم طایر قدس ریاض ضوابطه نیم یکیل طایر و سایر الملائکه  
 اکاشیمین دنی عالم تکلیفه بر پیرزن ضعیفک سر چاه بر کوه دشی  
 صوقو یو ویرد وکی افضل و اعلی و اکمل و اولی در چون بار امانت و حکمتی  
 آسمان زمین فی حکمک ضعیف اولوب انسان که حامل لطیف و کشف  
 و جامع روحانیت و جسمانیت اولمغه مجمع الحسین عیب و عین و لشد  
 اول بار امانتی حامل و مقتضای فرمانده عامل اولد فلکدن عبور و قریبه

ملکدن کدر و مرور ایلر **ششم** جلوه کردخت دید ملک عشق  
 عین تشنه ازین غیرت و بر ازم مدعی خواست کران شعله جلاله  
 برق غیرت بر خیزد جهان بر زم چون طایر اولدی که نشاء عالم  
 کون و فاده مرور و طبقات عوالم سفلی نزولی مغضی صعودی  
 مراتب در پس بدر که بوسعه سبب داعی و سایر تحصیل کمالانده تجد  
 ساعی در پس منت ستمت پسر حقوق پدیدین و عقوبتی غیب عین و  
 محض شرن و دادای شکر عین فیض و فرض عین و الله تعالی الموفق  
**ادب ترمیم خدمت و ششم**  
 اول معلوم اولسون که حکما عید و اما و خدمت و ششم انسانه ال و  
 اتق و کوز و قولق مشابه سنده در دیشلر زیرا انسان کند اولد  
 طوطه جعی نسنه انلر الله طوتر و ایغی ایلد و راجتی بره انوک ایغی ایلد و از  
 و ترقب ایدر حکم نسنه انلر کوزله نظر و ترقب ایدر و علی هذا التماس  
 پس انلر که اعضا و آلاتی بونک اعضا و آلاته نایب اب و لحنی کویا  
 انلر که اعضا و آلاتی بونک اعضا و آلاتی اوکد . مقصود بوسوزدن  
 انلر که مهم اولوب ابواب احت انلر سر مسدود اولد و عین یا انکله  
 و بونلر اولمسه انسان حرکات مختلفه و ترددات متباینه و قیام و قعود  
 و محی و ذهاب که تحصیل حاجات خسیه ضروریه ایچون صرف انور  
 بنفسمه کرک پس تعب و کلال و فتور و ملال عارض اولوب کسب  
 فضایل و کمالات و تحصیل درجات و سعادات ایچک زمان قلمیوب



اکثری آمده کوه فضل نایاب و مایه بحالات مفقود من کل باب ملوک  
لازم اولوز و مع هذا انسان اول اعمال خبیسه بیغیه مباشرت اسمکله  
حرمت و وقاری قلیوب خادم و مخدوم و رئیس و رؤس کیسان  
اولوزی پس حق جل و علائک عظیم نعمتی و اولوا انعامی در که انانی خسته  
بعض افراد چاکر و غلام و حضور کرده خادم و عیبیکده قائم مقام در  
پس بیغیتی بیکم کرک و انوک شکر قلمی کرک و انگری حق جل و علا  
و داعی اندوکس ملاحظه ایدوب رفتی و مجامله ایلد عال اولوب اندر  
قدر قری سید و کی قدر اعمال حاصل اولوق کرک و انلوه دخی اوقات  
استراحت تعیین ایدوب اول زمانده خدمت و مهنتدن عفو ایدوب  
راحتدن مکدر و عیش لیلن تکلیف منقض نمک کرک و ملاحظه انک کرک  
که طبیعت انسانی خادم و مخدوم و رئیس و رؤس ارانده مشرکدر  
اکا دخی کلال و تعب عارض اولوز اولدخی استراحت و ترفیه بدنه محتمل  
پس انصاف و عدالتی الدن قومحق کرک حکایت اولنور که عبد الله  
ابن طاهر که امرای مامون خلیفه دایری ایدر که برکون مامون ایلد  
خلوتنده او تور مشرق غلامنه جا غردی اجابت انیمیک نیج دفعه  
ندا ایلدی آخر بر غلام کلوب خشمکله ایتدی نیجه انکلام با انکلام علا  
زمان استراحتی یوقمی غلامه جواج ضروری اولمزی عبد الله ایدر که بن  
جرم ایتدم که طور شو غلامک بوین و ردیه بر مقدار زمان سرفرو  
ایلموب بعده با شیش قلدر و بایتدی یا عبد الله بزم خدمتکار

خدمتکار لر غیر ار و احمر که امین لیدر اگر بزم امین لیدر و فری تحریف ارباب  
ایده و زار و احمره امین لیدر و فری فقیر ایدرین اگر چه مامون خلیفه عفو و کرک  
انتقام خصلتده معروف و مشهور و حرایم عظامدن بعد القدره بحا  
ایتمه کی کتب تواریخده مذکور و مسطور در جملة دین عمی ابن المهدی مامون  
خراسانده ایکن بعد ادد و خلافت دعواتش مامون بعد اده کلجیک  
طاقت مقاولی ملعن استنار ایدوب بالاخره مامون کاظم بولدقین  
صکرة عفو سیاست سلاطین نامرخص قتل لازم اکن عفو ایلدی با انکه جمله  
مشاوره و اصحاب دلت قتلنه اجماع ایتشدیدی و عفو دین صکرة ندانند  
ایدیوب دیر ایدی که باجم سکا عفو دین خی اعظم احسانم بود که شفاعی  
منتنی سکا تخرج ایدر مردم و فضل بن سبک که فرداشی محمد امینک فری  
ایدی مامون ایلد ارانده خلاف و شقاق برغوب مامونی ولایت عهد  
اخراج ایتدیدی با انکه مالاری مارول رشید خلافتی محمد امینه بعده عبد الله  
مامونه عهد و وصیت ایدوب عهد نامه کو بیعظمه اصدقه مامونی مامون  
امینه ظفر بولوب قتل اند که صکرة فضل ستر اولدی بعده بولوب مامونه  
کتور دیز مامونی انی دخی عفو ایدوب قتل ایلیدی و مع هذا اعلام مرور  
تا بوحده جبر تحمل معقول اصحاب فکر و تامل و کلدر زیر ادب سلطنت و  
ادب عبودیت مرفوع و ادب حشمت ملوک و خوف خدام موضوع اولوز  
پس ایدر خدام واقامت و احتشام لازم در و لکن از جریعه بیچو عفو ایتدیده  
نته کم ظلمه امرانک عادت خبیسه دانی سیاست و ضبط و ریاست ضلوع



بعض علماء نقل ایله برکه امراي کراد دن یی تک ضیافتنه حاضر اولم  
 چاشنی کیری ترتیب الوان اطعمه ایله برکن بر صحنی اگری قویوب پنجه کی طعام  
 بر مقدار دو کلدی فی الحال کنو کی رشمش المونب اول جانیه نظر اعمو  
 بجا دید کی افندی خدمتکار نظیری یقدر ایچون کنو کی کورشمس ایدم که او  
 بو فعلنی کورشمس اولدم قیل اعلی لازم ایدی و دو لغا در او غلندین بری سی  
 اشتدم که بر سفره قومشکن بر خدمتکار کورشمسک دامنک یی سیلینه  
 صومشمس بره کا فر آدم سفره اوزره بویه حیست و چاک او لور بوی فی الحال  
 ایلمش بوبک مثالی ناموجه سیاسلر بی موقع عقوبتک طالم بکل و حصار  
 جوق صادر اولور لغو باسدن بک و علی الدوام خدمتکاره درشت کوی  
 بد زبان ترش وی و لینه کاسی جریعی اقع اولدقه عقوبت حایر و نافذ  
 علی الدوام عتاب درشت کولین نافع دکلدر و خدمتکاره بی موجب  
 و محاذنه ایتمیه که مرتبه ادب و حیا دس عقوبت کسناخ اولیه و جزئی کی عقوبت  
 ایلمیه بلکه یا تغافل ایدوت کند و بی دانسته اینه با خود صرح بوجرمه کی عقو  
 ایدم بر ذخی ایلمیه بر کمسنه که کند و سی خدمت مولی سنده مقهر و کهنکار  
 و محتاج عفو و امر ترش برورد کار اید و کنه معترف اوله لابد کند وزیر دلی  
 کمسنه لرک جرمیندن عفو و زلاتنی ترشنگ لازم در  
 من کان بر جو عفو من یوفو فلیعف عن ذنب الذی یوفو  
 سیر کون مخالف رب العالمیه متلا و اصناف عظیم ذنوب و کجا جرأ  
 مرکب لان بنده ضعیفه و امی در که بر اکی درم ایله صتون الدوعی آدمی قاله

قاله طرفین راست قومک و شمع می قراضله کسین سو یوندر ک دیو لکتر  
 و ره که دایره دن بیرون و حد من تجاوز و افرون اوله **مشهوری**  
 ای خواجه ارسلان انوش فرمان ده خود مکین فرمود  
 اورا تو بده درم حسری آخره بقدرت افریدی  
 بعض اصحاب روایت ایدر که حضرت خواجه بهر دو سر سید جلال محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم و الدم خانه سینه دعوت یتیمشدی بر جاریه خدمتده قضا  
 ایدوب بن یوزینه طنبجه وردم حضرت پریشان خاطر اولوب انک امر و فیک خایه  
 یعنی سن بر آدم سیر کین سنده نادانلیق ار در دیدی پس نادام اولوب رسول  
 الله لوجه اسد ازاد اولسون دیدیم یوردی که لولم تفعل للفتک انار یعنی ازاد  
 ایتمیک سنن تش و روح یا قادی قاور دایمی و ما حشتم و قد فملکول ایملک  
 اخر از ایدر لر و حدیث شریفده وارد اولمشدر که بر کمسنه کوفه قذف ایلمسه  
 حال انکه اول قذف اتد و کی نسنه انده اولمشه فردای قیامتده کاحه قذف ورر لر  
 و ماکل ملا بسده تقصیر یتیمب فراج العله یعنی بی بهانه ایدر و حدیث شریفده  
 وارد اولمشدر که مملوک و کزده احسان لک سنه بر سکوزان دن بدروک و نه  
 کیر سکوزان دن کیدروک و بعض اصحاب طایفه بوجده شک طایفه عمل ایدوب سید  
 نه کیر سول نوعی لباس و نه طعام بر سه اول فستادن طعام لازم در دید لر اما  
 جمهور علما شریعت دایم لیدر که بوجده شریف اول زمانه کوره وارد اولمشدر  
 جمله خلعتک لباسی نوع واحد ایدی اما شمدی که اعصارده متوم لباس و فاخر  
 و مختلف متفاوت اجناس اردر کند و کیدو کی لباس دن مملوک کیدر کت و



دکله و لکن کند و افزائی نک مملو کوی نه کبر سه بودخی مملو کنه انی کیدر مکرر  
که اولدخی آقران و امثالی اچینه منکسر و شکسته اولنه

### وصیت اشترای غلام جاریه

اهل حیرت اشیا و تجربت امور بشیر که عید یا جاریه شتر است که ایستین لایه که برده  
نظر ایستفای المینه و نظره اولی تمت المینه و عرب نظره اولی نظره حقیقی و یوسیمیه  
خصو که جاریه سریه المین استین شدت شهوت شفته مبتلا به اصلا حسانه عظام  
ایلمینه شتم اچ کسینه به مطعام لند کور کدک مبتلا به عروت و لاکسینه به  
مراده پری کورینور بلکه خالی النفس و معتدل الاحوال اکیس بر اکیس فعه زیرو بالا  
محکم نظر ایدوب عیوب خفیه بطلای قصاید و تحاسن ایدوب کی برین  
رنگ لونه فرغته اولیه بلکه محکم چهره سینی و دورب نظر ایدوب و سونو خجاسین  
و مواضع کثرت و زخام ناس که رود کنه قناعت اتیمیه که باج طایفه سنی یک  
سوقلندن طمشه ده جیله لری جندان عمل المیز و شتر که کشر اولنور خارج سوره  
نظر اولنه البته اوکی دن ادنی و عیوبی اجلا کورنور و کثرت عرض و تقلید فایع  
آجین تقلید احتراز ایدوب که چاق و جگر مخفی اولوب ضرر ایشد مرسته که  
عرض اولن غلام و جاریه ده غضب اولن شایع در مع اولوند و غمراهی  
فساده اقدام ایتمک مختلر خصو صایع اولن و غی کسینه صاحب جاه و ذینی اولو  
الکسینه اندن دن اوله بلکه کند و دحل و منصب بلند اولن کسینه کفانه  
سریندن چقن غلام و جاریه به رغب اولینه و شول غلام و جاریه که اهل قف  
و شتم اوله و صاحبزده چوق و کلمش اوله المینه و عرب بر که خیر مملو اولدر که

غلام بلکه جاریه ده  
م

که اند قدل صکره عساکر اولنه و شتر مملو اولدر که اند قدله اکلمیه  
اگر دیر سک عصا ایتمق بر بر حال لازم زیر امتقنی که شایع جهاندر

لاقتشری العبد الاول و الصامه ان العبد لا یجاس مناکید  
دیدنی جواب پروز که بوزنکی قولدره کوره در زیر امتقنی و متنی کا و خشی  
صاحب مهر حقنه تجو ایشد کافور زکی خادم ایدی بعضی بویست  
مهنه اچون الن قولدره در که اند بود یارده فرق بر لرا لرا بر بر حال عصا  
محتاج در بعضی ایدر لایلمه او متقنی نصیحت عام در و نه قولک فی جمله عصا  
اختیاجی تمام در نه کم شایع آخر دیشد اللوم لمر مقیم رادع  
و العبد لایر دعا الا العصا پس قلب و مشاوره اهل تجربت ایشد و  
صکره ایشد ایدوب شتر ایدوب و جرمی مقدم غلام المینه زیر اهل  
جرات سنجال غضبی مانده حریت و روق در فراموش المیز و احمق غلام خشی  
اشترای تمینه زیر احمق نفع ایدر بر صنور ضرر ایدر و سبانی فندی سنگ  
معاینه ذکر ایدن قول و جاریه شتر اتیمیه و معلول خدمتکار دن اعور و  
اعرج و ابرص کی خراز المینه و برخد متکار که ذکا و کیاستی غالب اوله انوکه  
اختیاط اوزرینه عامل اوله که ذکا و کیاست غالب جیل و مکرله سله اولور و عقل  
که جیامی کثیر ایدوب اوله عقل کثیر و جیامی قلیل دن اولی در

ایلمه پده دل از غدار دانایه بار بر حسنه اگر شتر خجاکتر  
و سرخدمتکار که قابلیت تجدد و تفرس ایدوب اکا مناسب خدمت معین اولنه  
عقل و لطفی اکثر و جیاد ادبی او فراوانی کند و خدمت معین قوی کار و کسب کامل



و کافی و عفت و امانت و خطی و فرو و آتی و لای تجارت و کالت و مول  
حفظ و امانت و نصیب و اعمال شاقه و یقادر و کد و سبیل اعمال جسمانی  
صبار و لای عمارات و ابنیه و مشد و مغذایه و میکل قوی جسم و صناع  
و قیقه و مناسبتی عیدیم او لکر جفت و زراعت و حفر اراضی و حراشت و  
انوار مثالی اعماله قولنه و علی هذا القیاس

بوریا باف اگر چه بافندست بنزد شش بکارگاه حس  
و بر خدمتکاری بر عمله نصیب که لشکره فی الحال عزالدین و باخر خدمت  
که علامت خفت و هتک و خدمتکار را تعیین و نای خدمت و درون بدن  
قصدا تیمار و لور و محذوم سعی میسون که خدمتکار یک خدمت محبت و صفای  
ارادند و له و بوحال و لا وقت او لور که خدمتکار محذوم و منک نعمت شده و سر  
و دولتش در حصه او و لوب محذوم و منک اتفاعی اکادخی سبب رفعت و جاه  
و دولتی اکادخی حاله کوره جاه و دولت اوله و احتمالی و یرمنه که محذوم  
دولتی جدید و رفعتی و قد و لوقده غیر خدمتکار ایدینوب و بوطرح و مروت  
قلور حکام ششام بن عبدالملک مرده خلافت کلده که جمله اصحاب  
ندماسی سجد شکر الیدی الا بر ششام کلبی ششام بن نجیب صیاب که بی سجد  
شکر انجون پسر فرو المکدیو یک دیدی که سن سن سند خلافت او تو برین کار  
دولت اطرافک احاطه ایلا بر زبانی هر کون در کن منقعه دخی کوره مر و لور ششام  
ایتدی فلان منصب نک او لور ابرش در حال سجد شکر الیدی جمله خدمتکار  
حالی بود که کدویه دولت محذومند نصیب و لمبجی محذوم و ال و لور

استر لرس اذالم یکن للمرفی دوله امری نصیب و لا حظ تمنی زوالها  
ابرش یا و نفاق قویوب ما فی الضمیر و الا لکین ششام انی منصب الیه  
رعایت الیشدر پس خدمتکار اعتقاد ایله کر که روز دولته متمتع اوله  
روز محنت ده مقیم خدمت او لور در **ط** ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکر و  
من کان یا لفهم فی منزل الش خدمتکار ده بو اعتقاد و لمبجی  
خدمته عقد قلب تیموب روز مفارقت ایچون کسب ذخیره و جمع عدت  
ایتمکه مشغول و لور و حکما ایدر اصل خدمت اولد که مجبانه اولد و در  
اولمیه مجبانه اولد و ری صحیحی فرود و رانه اولوب مظلومانه اولمیه و خدمتکار  
مصالح و مهمانی نشاط و رغبت الیه اضطراب و کر استله الیه که بوحال  
اناره دخی منعک اولمیه و خدمتکار لرد ایما سیاستدن خایف و راسب  
و انعام و احسانه طالب و رغب اوله توبه ایدن کسینه یک توبه سبب قبول اید  
توبه دیکره بینه رجوع ایدنه موافق و مطابقی که عفو است الیه و بر ایکی که الیه  
صلاح خندن یوس خیرندن امید اولمیه و اگر تکرار تجارب و کثرة امتحانات  
فساددن متناعی ناممکن و جرایم و قیاییدن نقطه ای نامیشد و کی معلوم اوله  
سمان سع و نفی طرد و ابعاد اوله که سایر خدمتکار لکر دخی فساد بینه اوله  
**س** کم مصالح بفساد اخیرید کانا ر یوضع فی الریاد فیخمد  
و خدمتکار بد خلط ردی ماده فاسده که بی در که غذای مصالح دخی وارد اوله  
انی دخی کند و بد و ندر و بفساد ایدر و مهمان کننده مشتری استخدا  
ایده که حب قلبی و عقد موالاتی خدام احرا ردن اکثر یا غلب و افرو و اخلا



سید بنی تلمیسی سیر لور و حکما و پیشدر که خدمتکار اوج صنف در  
اولی سیر حریطه طبع انکشی سیر نده بالطنیع او جوخی سیر نده بالشوه در  
صنف اولی اولاد و انساب کسی که تربیت و رعایت امکد کرک انکشی  
مواشی و دواب کسی استعمال اید و بکر کسی ریاضت و تقویم اشکال کرک او جو  
سی علام و جاریه کسی حاجت اولد فی استعمال و امانت و تحقیر و فو لانه

### بیان اخلاق اجناس و مزاج طوائف

بو مقامده خواجه نصیر طوائف امکد اخلاق غالبه و طبایع لینه اشارت میدی  
که اینستند امده معلوم اولوب اکاکوره عامل اولنه و بر اکا بوفنده  
موضوع اولان بلورن تجارب حوادث و استعمال احوال و اخبار اجناس  
ایله معلوم اولان ایدی ضم ایلدک **مقدمه** اولام معلوم اولسون  
طوائف ناسخه انواع و اجناس در و خبر نده بعض اخلاق اگر ممد و اگر  
غالب و متعدد خدمتکار لرا تا اید کس نه لره اجناس کت خاصنی  
پسک لازم و واجب و اختلاف انواع و اجناس حدیث افضل و خبر  
صلی الله علیه وسلم بوجی اوزره ثابت اولمشدر که الناس معادن کما  
الذین والفضة **مقدمه** بنوادم کالینت و نبت الارض الوان  
فمنهم شجر الخلب و الکافور و البان و منهم شجر ریش طول الدمر  
و اختلاف خصایص اجناس سبب جوقد بر سبب لدر که جد عالی لرند و خلق  
اولوب ناسی و اعتقانه ساری و موروث اوله انکشی سبب طنیزی  
اولان بلاد کل ارض مواد سسی سایر عوارضی قضایا اید و او جوخی سبب

اولدر که بعضنده اول خلق اولمعه بوندن علم و سرقه طبعی طرفی الله  
تخلی اتمیش اوله **عرب** طایفه عرب اکثر عقلا قنده افضل اجناس  
بنی آدم در اکثر عقلا دیدک زیر بر طایفه عجمی و بعضی اید لر انکشی  
دیر لر عرب نطق و فصاحت و شعر و بلا غنله فایقدر و بوکا دیل  
بریده کزوب عمر نه بلاد کور مین جلاف اعراب بلکه عورتلری اشعار و  
قصاید سوشلدر که فضلالی علما نجه شریک لرا مشدر و سر کوزن و  
محرند و قافیه اعرابنده بر غلط اتمیشدر و کرم و احسان و ضیافت  
مهمان و رعایت عهد و امان انکشد و شجاعت و فرو سنده فی نظیر  
اما جفای طبع و قوت سهولت موسوم لدر و تحسین شرا و از قوی گمانده  
ایدر عرب جنس کت قمتلری فضل و قوم و نفسلری اخلاقی اکرم و طبع  
ارتق و فالری اکثر و خلق لری اظهر و لسانلری افسح و چهره لری اصبحدر  
بعض علما دیشدر که کرم و جودی عربدن حلم و راسی و م و فار سدن  
و شجاعت و صبری ترک و فرنگدن شقاقی کرج و ارمندن طلب اید و ک  
و عربک بر خلقی دخی ظلم و ضیمه تحمل اتمیر لر بریده لرند و جوع و عطش اید  
بکنور لر بلا و شرم و عرافه کلوب سلطان رعایا سسی لوب حضور انکشی  
اختیار اتمیر لر و عربک خواصی قید و لکن ستر قاضی جابر و کلدر اولد  
قول و جاریه اولم فی صیده فرا سنده عرب طایفه سنی بو و جهله و  
ایمشدر **نظم** خیر البرایا و الانام العرب کذک قال العالم المجر  
طبا و افرو عاز کوا اصلا لانهم لم یلدوا مجهولا و فیهم العزة و الحیة



والشيعة الطاهرة الزكية. كرامة القدر وبذل الجود. والطقم المتفقد<sup>الاطم</sup>  
 وفيهم الخداع والعداوة. والسد والارباب القباوة. رعاية الجاروت<sup>الضيق</sup>  
 موجودة فيهم وضرب السيف. منهم ليس مماثل كما الجون ماله معاد  
**عجم** اگرچه عجم لغته ماحدی عربی اطلاق اولتور و لكن عرف عامه  
 فارس ای در که انله ایران و ولايتکونه ایران زمین لر. و ایران زمین  
 فرات اراغیله حیوان راغنی که آب امو دخی دیرلزار اسنده و  
 و مشهور لايتکری دریاچان. و عراق عجم و پارس و کرمان و خراسان  
 و عجم خلقی الوانی سیاض حرمت امیرد. و بدلتی قریه لیکه مال و صورلری  
 و عقلی لطیف و متمیزی شریف. و علوم و معارف و صنایع و لطایف  
 سرمد نوع بشرد لر. و توحیدیت شریف انلر که شرفه دل تیری که توی  
 لوکان لایمان متعلقا باثر لایزاله رجال من اناء فارس. خصوصاً اهل خراسان  
 که انله آسمان سز و کماله نابان ملق مثل خوراسان و مشهد و  
 جمیع علوم و معارف ده جمله عالمه تفوق ایتشدر. امام شمس الدین  
 حرزی بعضی ساینده ذکر ایدر که علم حدیثک مکان زمان جهنندن.  
 کمال علو و ارتقاسی ارد. مکان جهنندن خراسانده زمان جهنندن  
 مجرتک انکی یوزی حد و دنده نهایت بولندر. تحقیق شرافت  
 کتابنده ایدر فارس ایلنک صورلری جمیل مرضی قلیل خلقلری کریم و  
 فضیلتی عظیم در زیر کیفیلتی معتدلدر لیکن اهل سکون راحت در  
 و ریاست و عقل و علم و فضل ایلکری در کفن حیل و خدعه و خل و آ

امساکن خالی دکلدر خصوصاً اهل مرو. و قصیده فرانت صافی  
 اهل فارس حقه بویله دیشک **نظم** و الفارسون لهم کرام. یعرفهم من لهم نیا  
 لهم خلل و لهم ریاسته. و فیهم السداد و الکیاسته. و عندهم کل فیهم کینه  
 و عزة و منعة و فخر. و عندهم رای و فیهم علم. و صنعة و حکمة و فهم  
**اهل روم** وفا و امانت و سعی و کفایت ایلر مسؤولدر اماخل و خت  
 و لوم و دنانله ملوم لرد. اهل رومک اشکالی سیاض و شقره طلحت و موی  
 ممدوح و عقل و کیاستلری مقبول و جاریه لری خزینه دار لیغه مناسبت  
 و امساک و بخللری ضبطه موافق در و علما متغزل در که **طبع**  
 لی من بنی الاصفه یم رمی قلبی بسهم الحور الصاب  
 سهم من الخطر مستنیها عن کتب قویس من الجواب  
 کما مقلته فی الحش سیف علی بن ابی طالب  
 و قصیده فرانت صاحبی اهل روم حقه بویله دیشک **طبع**  
 و الروم فیهم ادب و ظرف. و علمه و نعمة و لطف. و فیهم العقول و الا  
 و فیهم الاراء و الصور. و فیهم فوارس الشجاعة. و العلم و الحکمة و الصنعة  
 و فیهم البخل و ذل النفس. و فیهم العلم و صدق الحدس. ککل ایلک العلام  
 منهم شد الشرف التمام **ترک** شجاعت و جودت حرمت و حسن شکله  
 مشهور اما غدر و قساوة قلب و ناحی شناسلغیه مذکور لرد و تحقیق  
 الرقوب کتابنده ایدر ترک اهل فارسه شقامت افزوده مساوی قوا حجام  
 و صبر شده ایتکده غالبدر بدلتی حسن سیاض و ترکلی جامع و چهره لری



بومر و لیسع یامل و چشم لری تنک خو بلی خویلیقه ایت و رشت لری  
 زشت لکه غایت در خلق لرزیده عدد و پیوفالین و قسوت و قلمت  
 ظاهر در ات ای یکدن جگر لری غلیظ او شدر حکمت و ریاضتدن عجز لر  
 و لطایف ضایعه قاصر لر در آماجک و حرب ده صابر لر در خا تو لرزیده  
 ظرافت و لطافت اخلاق اولر اما سر بری کنز اولاد و معدن نسل در ترک  
 طایفه سی نک قدری یعنی تخره سی همان معده سنی نه طعاری و لرزیده طایفه  
 فقیر ایدرس انراک خصوصاً مغل چهره لری دور و بور لری یقی و کوز لری تنک  
 اولور ننه کم حجاب سالت ناسی صلی اندلر سلم و صف لرزیده و آخر زمانده  
 خروج ایدوب اهل اسلام علیه قتل ایدیه جگر نی ساین مخر نظامه میوشد ادا  
 کال اخر الزمان بنو قنطور اعراض الوجه صفار العین فطس الانوف کائن  
 وجوه هم الکلی المطرقة بنو قنطور ترک در قنطور ابر خاتون ایدی بعضلر  
 قنطور اخضر ابرامیمک علیه الصلاه السلام جاریه سی ایدی ترک انوک نسلی در  
 یعنی اخر زمان و بنو قنطور او غللی کلر لوز لری کرمی و کوز لری کوچک  
 و بور لری یقی لوز لری کوباکون چکمش قلغانه بکرز اهل ملاحم ایدر بور  
 مغول طایفه سی ایدی اولاطایفه عظمی لری چکیر خاں له سبع عشر و شمانه ده  
 محمد خوارزم شاه اوزر ننه خروج ایدوب ماوراء النهر و خراسان لایتنر  
 قتل عام و تخریب تمام ایدیه اول کونه که اول انکی و لایتنر بهشت اندامدن  
 نشان نام قلدی اهل قوف ایدر که یکیل مجرای عادت اوزره قوالد و تنک  
 واقع اولوب سبب ضرر و آفت میشمه خراسان ماوراء النهر اول عمارت

مطلق  
 در میان اول خروج  
 حکم خاں

عمارت و لطافته که چکیر خرو جندل اول ایدی انوک اوزر ننه کلمک مکرر  
 و این لایتنر ایدر طوفان حدی کمره روی مرن اولان قایوه و قفس چکیر و ایت  
 مانند قتل و تخریب اصلا واقع و شدر کلدر بعده او علی او علی ملاکوست  
 خمیسین شمانه ده بغداد شهرن لوب مستوصم خلیفه عباسی اولاد و  
 دولتن قتل و بغدادی بر قولده ایدی کون بر قولده قرق کون قتل عام و تخریب  
 مساجد و احراق کتب و مصاحف ایدی معدود اولان مقول اول شکره  
 یوز یکدن زیاده ایدی و صغر چشم بخلدن دخی کبایت اولمغان ایدر حقد  
 بعض شعرا ی عرب میشر که **م**سل الله ربک من فضله  
 اذا عرضت حاجه متعلقه ولا تسال ترک فی حاجه  
 فاعینهم اعیین ضیق وخواج حافظ دخی ثارت  
 ایدر بویستنده که **م**بتک چشمی آن ترک لشکری زرم  
 که حمله بر من درویش یک قبا **م**و صاحب قصیده فرانسک  
 حقدیه بویله دیشک **م**والترک فیهم قسوة و عظمه و جرة مال لیهما  
 لا یعرفون العفو و الوفا ولا یرون الجود و النسخ و فیهم اللبث یوم حر  
 و فیهم کل طبع عذب لهم قدود و لهم حصو و الوجبات طم و الشور  
 و فیهم نجاة الاولاد لکن عروا من حکم السداد **اگر** بر طایفه در  
 معلوم شجاعت و فروستیده موسوم در اما الصویت و قطع طریق اکثر  
 لازم و رفیق در سوق شر الرقن صاحبی ایدر اگر ادرده حسونت و قوت و  
 شجاعت و شدة فقر و حسونت عیش و فقر و قوت و قفا و خشت و عذر



و اگر ادک غلامی اعمال شایسته و امتهان ندن غیر صیاح او ملز و حسب  
 قصیده فرست اگر ادحقنه ایدر که **لحم** و الشکر الشرفی الاکراد  
 بعد سم من منج السداد و فیهم لحرث القتال جلاد الطعن بالعود  
 کن جمیل الخلق و الصبا لیست لهم کلام و الاما فقر ایدرین بو  
 طوایف کثیری بوزمانده رفیق او ملز بود یار و اعصاره بنده و حاکم  
 اولان طوایف بسنا و ماجر و ارناود و روس و فنک  
 و کرج و چرکس و انکره قرب کمریل و انرا و بونکر طرما  
 مشهور و خلق ارا سنده **بنا** حلم و وقار و درایت و عقل  
 صحیح و وفا و امانت موصوف و غلام جاریه حسن شکل و خدمت معرو  
 فقیر نظم انیم شد **بنا** سالنا جنس اک الاعمی الغرایب  
 فاعرض وجهی و قال منعبا **ماجر** عاقل و لیب جمیع  
 قابل و اریب او لور لر آماج و فساد و غارتده کامل و قتل و جرح  
 اباقتا شکما مل در انکر صاحب لری استخدا مده احتیاطه عامل الموت  
 کر که اکثر تنگ سکاکی حسن و الوانی بیاض در فقر نظم انیم شد  
 غلام اعمی قد خرمنا القلب **بنا** سالنا جنسه عنه فقال منعبا  
**ارناود** حسن شکل سلامت عقل و قابلیت صنایع و ادراک دقایقه  
 متصف فرزد و لکن کبر و عناد و طغیان و فساد دخیال کلدر در  
 کند و لرزم ایدر که اصل جنس لری عرب و له جلد لایم غسانی که ملوک  
 شامندادی و تنفر ایدوب فیض مرقلک امر اسندن رایت نور اسلام

اسلام مفارق دلاست شاه لامع و لبحی مسلمان اولوب مدینه به حضرت  
 عمره ملاقات چون روانه اولد مدینه منوره به تمام زمینه داخل اولتی و  
 ایدر که مدینه به بر کرب و شیب قلمدی لاتفرجه چنقدیر حضرت عمر رضی الله عنه  
 حجه عازم ایدی پله حقوب بیت حرام طواف ایدر کن بر کسنه ازاری حین  
 بصوب ازاری زلدی دونوب اول شخصه بر طنبی و روت بورنی  
 اولدی حضرت عمره شکایت ایدر یک جلد چغروب یا خصمی ارضا ایدر  
 یا قصاصه راضی اول دیو سورجی بن ملکین اول سوقة یعنی بیت در  
 قصاصه اولور حضرت عمر سوردی که حکم کتاب ایدر بود جلد ایدی  
 بن ظن ایدر دم که اسلام کلمه کلمه عزم زیاده اوله حضرت سوردی که غربت  
 اسلام زیاده در و لکن حکم کتاب ایدر بود مخالفت ممکن کلد جلد  
 ایدی بکا بکون مهلت ویرک مار فضل ایک ایدر ملز صبح کوزدیر  
 جلد قوندوغی زمین یار بلاقع اولمش بر فردا فریده قالمش اوراد ن  
 جلد فیضه کلوب نینه تنفر ایدی فیض قتی شاد اولوب انی استنبوله  
 کنور و رب رعایت لرایردی اما جلد نادم اولوب بو شعر انشا ایدی  
**قطع** تنصرت الاشراف من اجل طم و ما کان فیها لوصیت لباصر  
 و ادر کنی فیها لجاج حمیته فبعت لها العین الصبیحة  
 فیالیت امتی لم تدلنی لیتنی صبرت علی القول الذی لانی  
 حالارنا و د علمانی بر لر فیض دایر می جمله اقطاع و یروب جلد  
 عساکری ایدر اول بارده اقامت طول زمان و مجاورت کفار لانی



تغیر اولوب ارنا و دایه مستمی و دلیر و اسد کما اعلم و العلم عند  
**روس** روس طایفه سی شش شکل بایض لون و نعمت و قابلیت  
صنایع و لطافت خدمت و اطاعت سید و قلت عبادتله موصوف  
اما قلت صلاح و کثرت ابا و ارتدادله مع وفرد در قدیمه جانی  
ایله مشهور کرد حتی بر تاتار نیز روسی سیر در کرد اما شماری  
عکس لیدی و تاتار و لایتک اکثری روسی بعد از ایدری حاجی طغان  
و دشت برکت خان لایتکین کلیا اخذ و نهی کرد و اسد غالب علی ام  
**فرنج** فرنج طایفه سی لطافت و حسن شکل و ظرافت و دقایق  
عارف در صنایع جزیه ده کمالی کلای در و ککن دکه ده مسلمان و ملر  
نجه سل اسلامه عزت و رفعت بولوب عبادت و طاعت ایدردن  
فرصت بولد قد و منقلب علی عقیده فلن بر اسد شش مضمونه  
اولمش در **کرج** کرج طایفه سی عقل و کفایت و سعی و در آ  
خالی و کلدر غلام و جاری سی طاعت و انقیاد او زره او لور و  
نوع تقد و ذوات شان در دور کلدر **جرجس** اکثری شکل  
و صحت و وقار و حشمت و دیانت و امانتله موصوف در اما ساده  
و بلا منت و نقصان و عجب و خود خالی دکل در حتی مصر خند  
تا این سبعماء ده سلطنت بر قوق هر کسی به پیشوایان و  
عشرین و شعماء سلطنت مصر و شام هر کس به میخه قولدن قوله  
انتقال ایدری و کمال طاعت و عجب و خود لریدن طغان ایدری کرد

دولت رفیع الارکان منیع البیان آل عثمان الله ابقائهم  
تعالی الی یوم المیزان معادل و مساوی و قدرت و قوتده اول  
عالی در کاسه مقاوم و متفاوتی و دلیر زیر اسلطان بر دین سلطان  
محمد خان انار اسد کما برانه و نقل یوم شش منیرانه حضرت ملر سلطان  
قایمبائی پنده منازعه واقع اولد قد و کمال حلم و شفقت و انترای کلر  
قصد ایدوب بنفسه نهضت بموجب بعضی امرا رسال ایدری اتفا  
کس و ارفع و ملغش سری سامانری باد خودله بر اولمشری چون  
سلطنت قدیم قدم مبارک صاحبان فاتح ممالک ایران توران  
افتخار سلاطین آل عثمان سلطان شمشاه خان الله روحه اسد روح  
فی غفران بجان مشرف اولدی **مس** و لولا تحسبون الحکم عجزا  
لما عدم المسیون احتما مقتضای سنج ایتد کوری است  
کست خلیفه تخیل سور میوب رفیع مقررت و دفع مضر لری چون بلاد عرب  
و شام و حلب جانبیه شکر کردی اول زمانه سلطان و لایق غوری  
جر کس که اعقلی و رانی پذیرده اچلی ایدی دیر که راسی خداوند کا  
حضرت ملر طاعت و انعام شریفیدن نه صادر او لور سه کافایت  
ایمک ایدی بقیه جر که نقصان عقل و غلبه حمل و افراط کثرت و عجزی  
سببی ملر حرم غوری اطاله لرا بدوب عس ثمانیودن قور سک مهر  
او تور بر سر حده و رالم انوک حقندن کلمه در کرد بالاخره مرحوم  
غوری خج خواه ناخواه حلب جانبیه کلوس برج دابقده ایشین و عس



و تسعانه رجنک او اخرنده محاربه ایدوب فی الحال چرک منیم  
اولوب سلطان غنی ری نایب شام سیبای که اشجع و اعظم امر ایدی  
مقتول اولوب بقیه السیف میدان کارزار ایدوب منکوب مسلوب  
مصره و دوشوب طومان بانی نام چرکسی امیر کبراییدی سلطان ایلدر  
اشتم که حضرت خداوندگار شاد منکر از قوا رسال المیش که  
مقر و موطنکوزه عسکر ایتوب با کلیه رفع و استیصال ایتمکوزه  
راغب دکلین اگر حماقات ماضیه کوزدن توبه و انابت و خطبه و سکه  
نام حجه فرجامه ایتمک اجابت ایدر سکوز جان مالکوزه امین و ملککوز  
سالمین لوک و آلا عسکر ظفر ربه ایشدم و قشکوزه حاضر او کو  
جون قلت عقل و کثرة جملری قابل علاج دکل ایدی اصر و استکبر  
استکبارا مضمونی اوزره رفع رایه غنا و ترک سلوک طریق تقیاد  
ایلدیر لایذ بنفسه سه ثلث و عشر و تسعانه ذی القعدة سنده  
شادن نصبت یوروب نغده ده و مصرده نجه دفعه محاربه ایدوب  
اولدی اما عصفور له شاهین و روباهه شیر غریز بر میدر  
آخر الامر جمله سی عرضه بوار و غرقه دریای الماک اولوب دولتری  
ما صدق کان لم کن شیاء کورا اولد و کان امر الله قدر له  
مقدور له **مکرل و ابر** اندرخی چرکس قریب و وطن جهندن  
و اخلاق جهندن **سیاه** رنگ متخندن بری هی **سندی**  
سندیر ولایت جنوب مشرق ناحیه سنده و خلقی اکثر اسم اولور

اولور اما بعضنده بوی جمال دخی اولور میر خسرو دهلوی بعض قتل  
ایدر که **سند** و ی مراکا کل ترکانه به سینه  
ز و سینه من چون بت و تچانه به سینه **سوق الرق** صاحبی  
اهل سندرک قدری موزون و رنخلری سمر و طبیب کمت و حسن و مت  
بدن و عقل و سداددن و حکمت و صناعت و فاعهد و موددن  
به رمندر در اما قتل مبالات ایتوب جرایم عظیمه اقدام ایلر  
صالح لری ابو صالح و طالح لری غایت طالح اولور امراض نزولیه  
اندره جوق عارض اولور **قصیده** فراست صاحبی سندی لر تحفده  
بویله دیش که **نظم** و الهن فیهیم عفه و فسق و قسوة و باطل و حق  
لهم شعور لهم قدود و سم لایل و سم عید و بوزمانده سندر  
طواشی لر استعمال ایدر لر و لکن سو خلق و کثرة فساد لری سندی  
مذموم در **زکیل** قلیل العقل و الادب کثیر الله و الطرب و  
اندر عقل سلیم خلق عجیب و کثرة طریبری سبب قلت عقلری و بعض  
بلاد حاره ده اغرض متلردن غیری سینه صالح و کلدر **قصیده** فراسته  
ایدر **م** و فی الزنوج غلط الطباع و فیهم مسل الی الجماع  
**جیش** طایفه سندی ایلر در اصل و خلق لری طایم و لکن جسمی ضعیف و  
حقیر و عمر لری قلیل و قصیر اولور باقی اجناس دخی اطوار و احوال از نفس  
تخدرس ایلر استعمال ایلر و کاه اولور که ذی جهندن فرد مقبول  
اتفاقا واقع اولور انوک کبی سکا یو لکی معلوم الیجی جنبی کم اولور



ضرر آنم عکسی دخی بویله در ابو جنس دخی و نامعتبر در اصل اولی  
**باب سادس تدبیر بدن و ضبط محالک و قواعد**  
**و نوامیس الهی میانشده در بوابه ایکی فصل ایراد اول نور**  
**فصل اول انسانک مقدمه احتیاجی و بوفتک شرفی**  
**بیانشده در اگر چه مقدمه در بوفتک شرفی ایراد انیشده که اما**  
 بومقامه خواجه فیض فاضل دوانی به اقتدا و سابقین یاد تحصیل آید  
 اول معلوم اولسون که موجودات ممکنه ایکی قسم در برمی آید که کمالانی  
 وجوده مقدار و لوب جمله سی الفعل حاصل اوله اجرام سماویه کی ایکنجی کمالانی  
 وجوده مقدار و لوب جمله سی الفعل حاصل اوله اجسام مرکبات عنقریه کی و بوقسم حرکت کرکه  
 انوکه قوتدن فعله و نقصانده که حقیقه و بوجرت اسباب معانی اولینجه حاصل اوله  
 و اسباب دخی یا صور در ماده نطفه یا عارض اولان صور علقه و مضغه و صور جنین  
 کی متعاقب مبداء فیاضدن فیض اولوب آخر صورت انسانیه مود اولور  
 و صورت کمال اصطلاحاتده کمالات دخی در لور یا معد اندر که ماده  
 متعاقب برمی کلوب سینه کیدوب برمی خلی کلوب آخر ماده یه کمالی اولان صور  
 حصوله مضغه اولور لور غذا که کی بدن انسانه متعاقب منضم اولوب نشو  
 نمایسده کمال ممکنه مضغه اولور لور و معاونت دخی مطلقا اوج  
 اوزر نه اولور اوکی سی معاونت بالماده در بعضی عین لانی می معاونت  
 آید و کی شیخ خیر و مغله معاونت الیه غذا که حیوانا به معاونتی کی ایکنجی  
 معاونت بالانت در یعنی معاونت آید و کی سینه یک الی اوله

اوله حیوان تناول غذا آید که در صکره ایجا و کی صوب کی زیر صوب که حیوانه نفی  
 بود که غذا یی ترقیق آید و ب منافذ ضیقیه که که مستعد الیه او جوخی  
 معاونت بالخدمت در و معاونت بالخدمت اولدر که معینک فعلی  
 آید و کی سینه یافع اوله خدمتکارک فعلی کی که سینه یافع و انک عر  
 محصل در و معاونت بالخدمت دخی ایکی نوع در برمی می خدمت بالذات  
 که معین فعلی معاونت آید و کی کشتی غرضی تحصیل ایکنجی اولیه  
 مملوگ لکنه آید و کی خدمت کی که ذکر آید و کی ایکنجی سی خدمت لکنه  
 که معین فعلی غرض آخر چون الیه و لکن بوفعل معاونت واقع اولان سینه  
 دخی یافع اوله جو بانک ربه کو سینه آید و کی خدمت کی اصل غرضی  
 صاحب مد خدمت و انوک رضاسی تحصیل در لکن ربه یه انوک مرادی  
 اولدر و عین خدمت الیه معاونت و خدمتی صاحب ربه به بالذات و  
 نفس ربه به العرض اولور و حکیم فاضل معلّم ثانی بونصر فارابی قسم اوله  
 مثال افامی دن کتورش مثلا افعی لیسع آید و ب حیواناتی اهلک و کرب لری  
 باطل ایکنجه عناصر بالذات خدمت و معاونت اولور که حیوان طسوک  
 ترکیبی باطل اولمغله متفرق اولوب اجزاسی عناصره ملحق اولور اما نفس حیوانا  
 خدمت و معاونتی بوقدر بلکه انکه ضرری ادره معاونت قنده قلای  
 و قسم ثانی به سباع بهایمی فتراس اهلک ایکنجی مثال انیش زیر اسباب  
 اهلک حیوان تیمه سندن عناصره نفع اولور زیر اجزاسی متفرق اولوب  
 سر عنصر که حیوانده کلوب مجتمع اولشدی چیز اصلی سینه و اصل اولور و لکن



اقتراس حیوانی کند و نفعی چون بزرگ جرم و دما سدن تغذی ایدر بخلاف فاعلی که  
 لیسع است و کی حیوانی متمتع اولمز پس فاعلی نک عناصره خدمتی بالعرض اولمز  
 بالذات اولوز سباعا بالذات اولمز بالعرض اولوز بود و خواج نصیر قاضی  
 حکیم کامل بوضفاری دن نقل اسد کبری که کمال ایضا حله تقریر ایک اما مخفی  
 که فاعلی حیوانی کند و میفر تو تم اید و لیسع ایلز پس لری دخی کند و چون تمس لوز  
 غایبی شهورت ایلچیون تمیوب دفع ضرر ایلچیون که اثر قوت غضبیه ایلز  
 پس خدمتی کند و بالذات عناصره بالعرض اولوز بوقدمه تمهید اولد و فکر  
 معلوم اولسو که عناصره و معاد و نباتا و حیوانا انسانا و ج طریق خدمت  
 اعنی خدمت بطریق الماده و خدمت بطریق لاله و خدمت بطریق المعادنه اما  
 انزه خدمت ایلز الا اوجوبی طریقه که خدمت بطریق المعادنه در زیر انسان  
 انزودن اشرف در اشرف آخر خدمت ایلز بلکه عکس اولوز اما بطریق الماده خدمت  
 ابتدای کبری زیر انسان بحسب الطایفه بدین روح و بدن مرکب و بدن غایب حاج  
 پس کمالات بالذات عناصره مرکبات ضمیمه انسانا عد اولوز غذا خورد  
 مغذی نخر بالفضل اولوز نه کم مقدمه کتابه بلد مشرک پس کمالات و  
 عناصره بطریق الماده خدمت ابتدای کبری طایفه اولی اما بطریق لاله خدمت و  
 دخی طایفه در مثلاً از انسانا مسکن اولوز و انوکله کل و آجر و لبنه ایدوب جدار  
 ایلز و سوخو و تنفس لازم اولوز زیر اسوا حی و بدیه کما مرئوس حیوانی که حرارت  
 بخارجی فی الحال محسوس اولوب باطل اولوز اما اول سوار و ج حرارت بدن  
 حرارت کسب و بعضی طویز اگر اخراج اولمز سینه بدنی در و می مغن ایدر اول

اول سبدن ادخالی راحت اولد و غی کبی اخراجی دخی راحت اولوز شیخ  
 در مرغفسی و نعمت موجود دست دید و کی بود و صونک الت اولد و  
 خود دید که غدا به بدرقه اولوب او که دوشوبانی منافذ ضیقیه و دخی  
 ایدوب بدینک جمله سنی تغذیه تمهید سبب اولوز و آتش الت اولد و غی  
 طبع غذا ایتمکه ظاهر و مرکبات دخی بعضی غذا بعضی و اولوب  
 خدمت ایلز و بعضی دخی مسخر اولوب مهمانده ات و قوت کبی رکوبنده  
 خدمت ایلز و بقدر که از اعشده خدمت ایلز و کلب کبی صید و حرارسته  
 خدمت ایلز نه کم تیریل آسمانی ده بو خدمتله اشارت میور شد که و حکم  
 الفلك لتجری فی البحر و الانهار و سحر کلم الشمس و القمر آیتین و سحر کلم اللیل و  
 النهار بلکه انسانا اجرام سماویه دخی خدمت ایلز اما انکر خدمتی بطریق المعادنه  
 بطریق الماده و الآلات و کله انکر خدمت دخی قرآن عظیم اشارت نمشد  
 و بیت مشهوره دخی اشارت اولشد که  
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک کا تا توانی بکف آری و بخل خوری  
 زیر آسمش قهر حرکت کایله لیل و نهار اولوب لیل نوم و قرار و سکونه مناسب زیر  
 اضواء انوار نوم غرق اولمغه یا غدا اول سبدن که نوم جو روح باطن بد  
 توجیه ایتمکه طایفه بدن ارواحدن فی الحاله خالی اولمغه اعصاب قوایه اشرف  
 و تعطل کلمه حواس قوی اعصاب و اعضا مستخرج اولمغین پس انوار و اضواء  
 جوق و لخی ارواح اجز و می توجیه اولد زیر ارواح دخی نور عالمند خدمتی  
 کور یک بیت منشده که شمع رخسار و که میل اید و کی استرمی



چونکه روشند را جنس الی جنس میل . مقتضای سنج اول انواری قوت  
 ظلمت خانه بدنه توجیه فرود روح انسانی انوار عالم شهادت فی الحاله  
 اولد و عین میل است و کی طفل ضعیفه دخی ظاهر در که بر سینه کورس اول جانب  
 متوجه اولور قوت نور پس نه ظلمت معین و کنگ طینی ظاهر اولدی اینتی خود ظاهر  
 آدمی کوندر نورم است نه یا مظلم بره کیدر یا الی الله کوز لرین پستری ایدر طینا  
 اینچون نورم نهار مضر در که نورم غرق اولمزدید لرین پس حق جل و علائک و جعل  
 الیل سبانا و النهار معاشا و جعل لکم الیل لتسکنوا فیها و النهار لمبصرکم  
 بود و دخی حرکات شمس الفصول اربعه متمیز اولوب انسان قوتی بعضی  
 نزع بعضنده سقی و بعضنده حصا و دیاس لر و حرکات قمر که شمس  
 و حرکات شمس ایام متمیز اولوب مواسم عبادات و اوقات طاعات  
 معلوم اولور قیل می موافقت للناس الحج میورد غی کنی و آجال موعود  
 اجارات دخی انلرله معلوم اولور لتعلموا عدد السنین و الحسب سور  
 کبی و الحی صلت خدمت معاونت افلاک و سماویا ظاهر در اما سماوات عرض  
 میبرد یوخسه بقصد انسانه خدمت انک اینچون خلق اولمشدر در حکما که طایفه  
 ان ندر افضل در و یوز اسب و مشدر و اوکی نه سبه اسب اولور و بر لر  
 افلاک حرکاتی سغلیات احوالی منتظم اولمچون کلدر زیر افلیکیا عنصر  
 افضل و افضل اخذ ذات خدمت ایلمر بلکه افلاک حرکاتی عشق و محبت  
 ناشی در جمال الیزال مبداء متغاله عاشق قدر و حرکات دوریه تمکله  
 اوضاع ممکنه قوتی در غله حقیقه استکمال و مبداء اول جل در حضرت که

که کمال من کل الوجوه در و مبادی عالی که عقولدر و جمیع کمال اندری حاصل  
 و جمله سغلیات مراتب کمال ممکنه لرینه و اصل در تشبه ایدر لر و مبداء اول و  
 مبادی عالی در تشبه سببی بله انلره انوار و کمالات و ابتهاج و سعادت  
 فایض اولور نه بو کمال و سعادت نه حد و نهایت و نه فلکیا تک حرکات  
 دوریه لرله بو کمالات و سعادت انک فیضنه استعداد حاصل همه لرینه یا  
 و غایت وارد و بو حرکات دوریه دن سغلیات احواله دخی انتظام  
 حاصل اولور ذلک بعد العزیز العظیم اما فلکیات انی قصد انلر لر بلکه  
 جانب علویاته استغفر اقلدر دن طرف سفلیاته اصلا التفات دخی انلر  
 بوقده قلدری که محض سغلیات اینچون حرکت ایدر لر و مقصد و  
 مراد لر سغلیات انتظامی اوله حاشا هم عن ذلک اما اکثر متشرعلر  
 که ان افضل مخلوقات در یوز اسب اولور لر در که فلکیات انتظام ام  
 بنی آدم و اول عالم بو عالم اصلا اینچون مخلوقدر نه کم حدیث لولاک  
 لولاک لما خلقت الافلاک دلات ایدر و دیر لر که تورانده وارد اولد  
 که یا بنی آدم خلقتک لاجلی و خلقت الاشیا لاجلک و ملائکه تک انسانه  
 سجده ایتد کلر تک سری بو مقامده تامل اندلر لکن کشف اولور اما مکیا  
 عنصر یک جمیع انواع انسانه خدمت ایتد کزده مکینه نزع ایلمر حیوان  
 راکع شکنده و حضرات و نباتا و معادن ساجد سیتند و اشجار خنده  
 قائم صورتنده خلق اولند و غی بوکا اشارند که ملائکه سمو انک ابتدای  
 انتهای ک بعضی ساجد بعضی راکع بعضی قائم اولد و غی کنی بونلرده ابتداء



خلق کردن آنها سه و از پنج اندوه نمونه اولوب مولای حقیقی لرزه انسا  
خدمت اینک عبادت ایلر لر نه کم سوزدی سوزدی خلایک کیم فانی الارض  
جمیعا **سرود** در باغ بیک پای پستاده چکند  
در رکاب تور و در کبودش پای کر **اما** افراد انسان بری  
معاونت خدمت طریق او زره خدمت ایلر اما معاونت ماده طریق  
و معاونت آلات طریق ایلر خدمت ایلر زیر انسان هر مجرد در جسم و  
جسمانی دکلر نه کم مقدمه کتابه کیجری جوهر مجرد آخر در جزا و ملز  
و آخره الت دخی اولر خواجه نصیر طوسی فاضل دوانی بو مقامده  
بو یله دیدیلر اما مخفی اولمکه بوفته مناسب اولدر که ظاهر حاله نظر  
انسان مجموع روح و بدن یا بدن حی ناطق اعتبار اولمکه نه کم  
انسانک تعریف مشهورنده حیوان ناطق و حیوان جسم نامی حساس  
متحرک بالاراده و نیلشدن پس بوقیه رجحان افراد انسان بری بریه خدمت  
بطریق آلات دخی ایلر زیر انسان اولدی در ارکان دشی ایلر جمیع ایلر  
کر که ولد حاصل اوله پس در و مادر فرزند خدمت بطریق آلات تناسل  
اولوز و العجب ندکوز فاضل مرکبات عنقریه انسانه بطریق الماده  
خدمت ایلر زیر اخره مقتدی اولور دیو تقریر اندلر انسان مجرد  
محض دلخی و تمسک راست اولر اول موضع انسان مجموع روح  
و بدن اعتبار ایدوب مرکبات عنقریه اکا خدمت بطریق الماده ایدیلر  
بو مقامده انسانی مجرد روح و در دو خرم ایدوب انسانک بری بریه خدمت

خدمت بطریق آلات ایدو کمنی نفی ایلدر و هذاتنا قض پس انسان بری  
خدمت بطریق آلات دخی ایدر اما بطریق الماده الممر اما حیوانات  
بری بریه خدمت اینکده تفصیل بود که حیوانات یکی قسم در بری اولدی  
که اب ام اجتماعدن مولود اولور بالذات انسان فرس و بقدر کمنی بالوا  
طیور کمنی اجتماعدن مضه حاصل اولوب برضه ن طیر حاصل اولوز اگرچه  
بو قسم لغتده ولادت دیمیر لر حتی خفاشه که برسه و فارسیه شب پرده  
دیر لر طایر اولور دیو تعریف ایدوب ولود قیدی ایلر سائر طیور دن تمیز  
اما اصطلاح ده طيور دخی مطلقا توالده داخل و حیوانات متوالده  
معدود در و بو معنایه شارت اولمچون ولادتی بالذات و بالواسطه  
تقسیم کونه ایدوب طیر می قسم ثانی ده ادخال ایلرک و حیواناتک بر می  
تولدیدی در که اب امه محتاج اولمیب حاصل اوله صور لر ارکندی لر نه  
حاصل اولان حیوانات و حشرات کمنی فاره بری دخی تولد ایلر حاصل اولور  
دیر لر بعضی سنه لرده افراطله مستکثر اولوب ایلر ک حشرات ایلر و کی دلت  
ایلر و قیصر بعضی سنه لردن شندم دیار مصریه ده فاره بریه کوردن نصفی  
لحم و عظم اولمش نصفی منور تراب اما مینته فاره اوزرینه دیر ایدی  
و انسان فرس و بقدر و ایلر کمنی حیوانات کبار دخی تولدی اولور  
اما اهل مل قننده که حدوث عالمه قایلدر ظاهر در که آدم علیه السلام  
تولدیدی در نه کم سوزدی کمنی مثل آدم خلقه من تراب اما فلا سفه قننده  
زیر اطوفانات عظیمه اولوب جمیع افراد انسان حیوان ایلر اولور



بعده نه تولد حاصل اولوب تناسل ابدوب عالم معمور و ملج حایز و  
 واقعه حتی بعضی فاضل رساله سنده ذکر الیه نیجه آدم تولد می جو  
 کلمه در کامی طوفان آب لوب عالم غرق و کامی طوفان را اولوب جهان  
 حریق اولوب نه تولد نه نوع وجوده کلمه در آما بودم مشهور تولد  
 و کلمه در تولد می مقدمه اسمی و رسمی منشی و مشد بودم تولد می در  
 لکشت نسل زاننده اولوب اکثر افراد اندن منتشر اولغده ابو البشر و کلمه  
 مشهور و مشد روح علیه السلام کی است تعالی اعلم پس حیوانات  
 متولد بری برینه معاونت بطریق الاله الیه زیرا اب ام اجتماعه  
 محتاجه اما حیوانات متولد انده محتاج اولغده معاونت بطریق  
 الاله از الرزقه متحق و ملز و متوالد اولان حیوانا دخی صغیر محتاج  
 اولدوغی زاننده معاونت بطریق الاله و بطریق الحذمت بولور اما کبیر  
 اولوب تربیت احتیاجی قلمد و غنن صکره معاونت با کلمه متقی اولو  
 سر بری مستقل اولور اکثر حیوانات که حالی بود اما بعضی انواع بر مر حال محتاج  
 تعاون در حشر اندن غل و غل غسل کی مجتمع اولوب بری برینه تهیه منازل و حفظ  
 اقوان ایتمده تعاون المنیجه معاش ایده فر لخصه خل که پادشاه  
 و نعیشتی ممکن و پادشاهی بحسب مختلفه ممتاز و ایکی اولسه برنی قل ایده  
 اتفاق کلمه اولیجه نعیشت ایده فر ل و کامی مجاریه ایدوب قیغی غالی اولو  
 تحکامی انک اولور و حاجب لری سقاری معین در و طیبور دخی بعضی نوعی  
 مستقل معاش ایده فر طور ناود کشتی قاز کی جمع اولوب بعضی دلیل راه

راه و بعضی حارس اولیجه سفر و معاش ایده فر لری پس انواع ایده  
 دخی خدمت بطریق المعاونه بری برینه مقرر در مقصود و تفصیل اولدیر که  
 انسان قای نوع و بقای شهنشده بری برینه خدمت و معاونت نه سایر حیوانا  
 ارتوق محتاجه حکمتی اولدیر که انسان عقل و تمیز له موصوف ممتاز در پس  
 حق جل و علا جمیع مصالحی اگر غذا اگر لباس اگر سلاح اگر مسکن کنذ و نکات  
 و رویتنه تفویض اولمشد زیرا فکر و عقل له جمله منی تحصیل و تمیز قادر در  
 اما حیوانات جمله عقل و تمیز خالی اولغین ضایع اولسوز کون انکر که معاش  
 و لوازمی طبیعی تمیز کنذ و لک فکر و تدبیر مفوض اولمشد در سابقا  
 حیوانا که اسباب معاشی نیجه طبیعی در بیان ایلدیر که عاده ایتمیم چون  
 انسانک لوازمی کنذ و تحصیل محتاج اولدی پس احتیاجی که عدل اندن  
 عبارت در ضروری و بری برینه معاونت لری لازم در زیر کشتی کنذ و لوازمه  
 مستقل اولدیر و بونک دخی نوع تحصیلن سابقا ایدیر ایلدیر که شخص غنیف  
 یکنه نزع و حصاد و دیاس و طح و خیر لا اقل لازم و برکینه برحقان کلمه  
 زراعت و جمیع بعده حلاج دانه سندن خلص بعده غزال غل بعد جا یک نیجه  
 بعده حیاط حیاطت ایتمک کر که سر بری بر حرفت و ضایع کنذ و عمر کنشی  
 بر ایکی حرفت تحصیل ایده و اول حرفت و ضایع کنذ الاله محتاجه زاننده  
 دخی بر حرفت در حال بو که بو ضایع کنذی تحصیل ایدیر غدا یه لبا محتاجه  
 پس ظاهر اولدی که انسان اجتماعه غایت محتاجش که سر بری بر ضایع کنذ  
 ایدوب انی اشلیوب کنذ و یه لازم اوله حق مقدار دن ارتوغی آخره ایضا



ایده مثل خیاط کند و لباسی که در صکره آخر که لباسی دیگر و  
 بخار کند و او این بدقت کند و آخر این دخی ویره و آخر این اجرت  
 خیاط کند و نک لباسند غیر مهمانه و بخار دخی سایر لوازمه صرف  
 که جمله لوازمی حاصل و مهمانی حاضر و لوب معاش ایده که اگر جمله افراد  
 انسانک تمتی برضای او معیشت محل او و دخی پس حکمت و لطف الهی  
 که جمیع افراد انسان صنایع شریفه طالب و ملیوب صنایع خبیثه حرف  
 دنییه طالب بلکه صنایع شریفه در ارتقاء رغبت و لور از نیت کم اخلا  
 العلماء رحمته حدیثه بونا و یلی ایلدیر یعنی تمسک به اخلاقی رحمت در  
 بعضی نک تمتی تغیر و حدیث بعضی نفع و احکام بعضی نفع و  
 بوسبله جمله علوم امت محمد صلی الله علیه و سلم انجده مکمل در و نه کم  
 بشر تقدیر ربانی ایلدیر فقر و غنا و مساوی کل در زیر جمله افراد انسان  
 غنی با جمله فقیر اولسه بر فرد بر فرد خدمت انفرادی زیر خدمت خادم چنان  
 احتیاج مخدوم جانبدار منفعت ایصاله قدرت او لمنعه موقوفه در جمله افراد  
 غنی اولسه کمسنده احتیاج او لمنعین فرد خادم او و هر یک جمله فقیر اولسه  
 بر احد منفعت قادر او و چون کمسنده اکا خدمت انفرادی پس اخلا و احوال  
 اولوب محتاج اولدیر خادم و منفعت قادر او و لدر مخدوم اولد که مخدوم  
 خادم خدمت بدنییه سلیمه تمتع و خادم مخدوم منفعت مال و جامی ایلد  
 منتفع اولوب جمله که مرادی اصل و نظام عالم حاصل اولد چون ظاهر اولد  
 که انسان اجتماع و تمدن انجمن معاش ایده و اجتماع و تمدن دخی مطلقا

مطلب  
 در بیان حکمت اجتماع  
 ناس در فقر و غنا

مطلقا فساد دخی افع و صلاحی شغل و کلدر زیر طبایع مختلفه است  
 متباین یعنی هر کشتی نک بر مطلوبی و مرادی از و نفس البته مرادی سر نه طریقه  
 اولور سه و لسون المی تر خصو صفا نفوس عوام غیر مذهب و اماره بالسو  
 پس بر سننه الکی کمسنده مرادی و لحتی تنازع و تراحم اولسه کرک اول کجا  
 کرک بوجا کرک دیسه کرک و سر بری آخری منع اتمک استنه کرک لاجرم تنازع  
 و جدال و قتنه و فساد اولد کرک و اشخاص بری بری قضا و اهلک و بر  
 تحصیل ایندو کی شئی آخر غصه و سلب ایدوب معاش ممکن و اجتماع ملیه  
 کرک پس بر تدریک کرک که هم افراد انسان متحد و مجتمع هم اول فساد و منفعت  
 مرتفع اولد هر شخص مراد شهوانی سلیب تحلیف چون آخری مانع اولیوب کند و  
 مستحق اولد و دخی مراد اننه قانع اولد و بوسیاست عظمی در که بوجا  
 ممکن و فساد مندرج اولور و بوسیاست حاصل اولد الا اوج سننه ایلد که  
 سابقا اشارت اولمش در بری بی موس شاری بری حکم مانع بری بی  
 نافع در اما موس شاری دید کموز اول شریعت البته در که او امر و نوا  
 وز و اجر و حدود و احکام و سیاست مشتمل در و لابد در که بوجا  
 واضح و صاحبی تا افراد انسان در حی الهام و قرب ملک علامه ممتاز و  
 مفضل اولد زیر اکافه انام و عامه خواص عوام هر شخصک وضع  
 احکام و سیاست اطاعت و انقیاد قلم در و امر اندو کی او امر و نوا  
 اجابت و مثال تیمر با و ام که واضع شرایع اولان کمسنده اول شریعتی  
 وحی و الهامه رب الانام تبلیغ ایلد و شریعتی قبول انمر سکوز حق جل و علا



طرفدن گرفتار عقوبات و آلامه قلوب سر قبول ایدر سوز مجازی لاجرم  
والا کرام اولور سر دیمیه و دعوائینی معجزات بانه تأیید و قهر نبوت و رسالت  
اساس حق اتق عادات احکام و تشبیه ائمه اگر در سبک جایزه که واضح سیاست  
پادشاه قلم و لوب بلاد و عباد اچیزه سیاستنی اجرا الله ته کم  
مقتدای طایفه مغول جنگیر خان سلطنته ممکن بولجی عقل و کیم پستله سیاست  
وضع ایدوب آدینه بایستاد و حکم یاس سیدله عمل تمینی قلی بی دروغ  
ایدردمی و بویاسا اولاد و اشیای ارا سنده مقبول و مستعمل ایدی جواب  
ایدردم بومقوله اولور اول وضع ایدن دشاک اولاد و اشیای جنگ دولتی  
و ایم و دیده حوادث روزگار سحر دولته نایم اولد قیام عادت  
روزگار و قانون حوادث لیل و نهار و زرنه که شیخ سعدی مدوکی کی  
**ط** چنانکه دست بر لایب ملک بپستهای کمر بچین نخواهد رفت  
سلطنت خیمه سی و لخانه اندر جدا اوله و کوسه شای نوبتخانه و کردی جدا  
ایده اول قانون مبتدل و اساس سیاست و احکامی متزلزل اولد که  
مثالی ذکر اون ناسا چکنر خانی در که اوایل سنه ستاهه هجریه ده احدا  
ایدوب کند و اولاد و اعتقابی اکثر ممالک معتبره ربع مکه مالک اولد  
نته کم کت قواریج جهان کشای وزیر عطا ملک جوینی اندر خبر و بروز و  
مع ذابو مافیو مضحک و متلاشی اولوری تاکه حد و جسمش و ثمانه ده  
که فی الجمله ممالک و آراء الهوده که اعتقابی اولاد و تیمور حکام ایدی خوا  
احرار ناصر الدین عبید الله غشندی خد متزلزل سبعی بله با کلبه مرفوع

مرفوع و مضحک اولوب ساحه عالم غبار فساد و ذن پاک و طاهر اولد  
فقطعه دابر القوم الذین ظلموا و ائمه سدر العالمین **ت** خلافت  
مطهره و قواعد و احکام منوره دین حمیدی و شرع محمدی صلی  
علیه وسلم که روی عالمی منور و مشام نبی آدمی معطر ایده لی بیک بله  
قرب لدی و سنوز بوستان فواید و غوایدی تازه و طری و اسرار  
احکام و قواعدی شایسته منزل و تزلزلدن بعید و بری در **مصرع**  
بر بسته دکر باشد و خود رسته دکر **ط** چون اثبات اولدنی که  
سیاست مذکوره که اجتماع مدنی انسر ممکن دکلدر لسان نبی و رسول  
مبدأ قیاض رب قهاره موکول کر که علی الدوام مطایع جمله عالمیان  
و مقبول همه ادب میان اوله و بر رسول و نبی بیکموز شخص فاضله حکما  
مستقد میر صاحب موس و شرعنه ناموس و متاخرین نبی شارع و  
وضعنه شرع و دین بر لر و آقاان بو طایفه علیه خفته هم اصحاب القوی  
العظمه و ارسطاطالیس هم الذین عنایه الله تعالی بهم اکثر دیشلدرد  
پیشوایان حاکم یونان شرع انبیای می نکرد دید کوری غیر واقعدرد  
نعم یونانی لردن بعض طوایف فلاسفه نبوات و معاد و مجازاته انکار ایدرد  
نته کم کتاب مقدمه سنه کیمشدر اما حاکم مانع دید کموز اول کسبه  
تأیید الهی بله ممتاز و توفیق متناسی بله سرخراز اوله که هم نظم مصداق  
بلاد هم تجلیل نفوس عباد ایتکاف در اوله و بوشخصه حکام علی الاطلاق  
و احکامه صناعت ملک بر لر و متاخرین اکا خلیفه و فعله خلافت



و طایفه شیعه کا امام و فعله امامت دیرتر و اخلاطون اکا مدبر  
 و آرسطاطیس انسان مدنی دیر یعنی اول انسان وجه لایق و زین  
 حفظ مدینه ایله چون نظام زمام عالم و صلاح کارخانه بنی آدم  
 بونک کبی صاحب و ننگ کف کفایتینه موکول و تدبیر و سیاسته مقصود  
 اوله میامون برکات احوال برابا و رعایایه شامل و نفوس ناقصه حنیفر  
 نقصان ناویه مواندن دروه کمال و غرت قرب ملک متعاله  
 و اصل اولوز نته کم زمان خلفاء راشدن و ایله مهیدین خصوصاً  
 فاروق خطا و صواب امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
 زمانده ایله اید و اگر مدبر عالم و صاحب سیاست اعظم بومقوله قابل  
 صاحب سعادت اولم ننه روی روزگار حلیه عدل و انصافه حالی  
 وزوایای معموره عالم این من مظلوم و فریاد و ادخواهون خالی  
 اولمه کرک نته کم بعد الخلفاء الراشدین که تغلب متغلبه نصیب  
 عدل ایتیمک مانع و مشام عالم نسایم عدالتن شمه قانع اولمشدی  
 و خواجه کاینات علیه افضل الصلوات بو حال رخ و ربوب الخلق  
 بعدی ثلثون سنه ثم بصیرتکما عضو صابوردی پس برعهده و  
 شریعت اولم لازم و کل اما حاکم که شرعی اعمال و اجرا و مواد حیره  
 نص شارع بوعسبه قواعد کلیه سندن استخراج و اظهار و ابدا  
 ایله لازم در و بوقدره علما متاخرین اجتهاد در لر که خلیفه برحق اولان  
 کمسنه ده شرط در و جواب رسالت پیاسی صلی الله علیه و سلم علما

علما امنی کاینات بنی اسرئیل و العلماء ورثه الانبیاء پیوردی و پی بود  
 و ظل الله و خلیفه الله دید کبری بو صاحب و لذت زیر اطل صاحب طقه  
 مطابق و جمیع بیات و مقادیرده اکا موافق در پس متصرف صوری عالم  
 و خلی متصرف حقیقی و مالک علی الاطلاق حضرت بسط عدل احسان و فیض  
 جود و متنان انکاده و جو عباد و ظلم مادا سکن مقدس منوره اولمقدز  
 و ارباب استحقاق استعاده فیض جود و نوالی ملاحظه اغراض و تفضل  
 افضالی مطالبه اغراض خالی اولمقدز طاقت بشری تشدیکه موافق  
 و باحکامه مبدی کامل من جمیع الوجوه فضلیله بود خلی نوحه کامل و مخلوق  
 با خلاق الله مضمونه عامل الله ظل الله فی الارض لعینه لائق و خلافت  
 حقیقیه فضلیله متصرف فائق اولور

**مشهور**

حق بود	سایه از نور می برد ما به
مرجه در ذات شخص موجود	بی تفاوت ز سایه مشهود
رو نظر کن در آن درخت بلند	که چو در خاک پست سایه میکند
مرجه پستی ز شاخ و برگش	همه در سایه ظامنت اثرش
بمخنان مرجه ایزد متعال	دارد از معنی عطا و کمال
پر تو ظل آن بود پیدا	از دل و دست حاکم و والا
و بو حاکم طبیب مزاج عالم	دز که اعتدال نظام عالمی که صحیفه عالم
حاصل الله حفظ زایل ایسه عاده	ایدر نته کم طبیب مزاج انسانی عاده
مزاج شخصی که صحت اند	عبارت در حفظ و عاده ایدر نته کم اعضای



انسانی یک بعضی ریس بعضی مری و بعضی بعضی محتاج و موقوف  
 مثلا جگر که در که روح حیوانی ایله حیات بولمغه یوز که قلبه محتاج  
 و قلب روح طبیعی بولمغه بکده محتاج و ایکی سیخی روح کسا  
 و قوت حس بولمغه و دماغه و دماغه بکده و حیات بولمغه  
 قلبه محتاج که کنگ بنی آدم دخی بعضی ریس بعضی مری و بعضی  
 مستقیم و مستقیم و سرری بر جستن اخره محتاج و مستقیم و مستقیم  
 انسانی بولمغه احتیاط و تعاون و معاشرت و نظامت واجب و لازم  
 بنی آدم اعضایی یکدیگرند که در آفرینش زیکی کومند  
 جو عضوی بدرد او در و کار و کر عضو را من اند قرار  
 تو که محنت دیگران بپیش نشاید که نامست نهند  
 پس لطیفه که انسانی جسد از غزال و روس حال و کوف و معارفه  
 انحرال در زوای زهد و ربانیت و کمال مرتبه انسانیت عدا و لر  
 و جهت معاش بر خلقه تجمل و خلعت زراعت و صناعت و کمال  
 مابلس بر تحصیل ایدر لر انتر فاعده عدالتن منحر و صفت جو و  
 ظلمه مصفر لر اسملری متوکل و رسملری متاکل در زیر اکل و لر  
 خلقه نفع رسان و مریب خلقه منتفع و خیر الناس من نفع الناس  
 و الی کاسب حیل اسد اسم و سمی ایدر در مرفوع در حکایت اول نور  
 بر شخص کوشه کوردی بر و باه ناپنا و مقعد او نور کیفیت  
 معاش و سبب کت و انتعاش شدن مستقیم و غور احوال اطلاق

اطلاع چون بر کیندن برای کوی مرقب و لوز کورد بر کون بر شیشه  
 کلور بر صید کتور و بینه ناول ایدوب بقیه سی و بامه زاد اولو  
 برای کوی دخی او تور و ب بر جانور دخی صید کتور و اسلوب سابق  
 اوزره بقایا پسندن رو باه ناپنا ناول ایدر رزق حیوانا کالت  
 و عده حق که و ما من آیه فی الارض الا علی الله رزقها مضمونی در قشده  
 محقق و متیقن و داعیه توکل و کوشه نشین یک در و نده مقرر و  
 متعین اولوب بر کنج غاری مسکن قرار ایدوب توکل ز راق کرد کا  
 و فراغت کسب کار ایدر برای کوی نوز او نصبر اند کدن صکره غایت  
 حق و توفیق کریم مطلق تشوب ثائف غیب و ملهم لایب طرفدن  
 برا و از ارشور که آئی نادان اول جهندن که بغیل از راق و کریم علی  
 سنی و نجه سنک کبی بنده لر و غری شمال ایدوب قنده اولور و عده  
 موجبه رزقنی ایصال ایدر و بوزره مین و اولیا فریه بین اما  
 سن کند و کی رو باه ناپنا و بی دست و پا منزله ایدوب  
 فضله کسب غیر در حصه دار و بنم کاسب سر لرم النذر رو باه رزق  
 قله جنگ شیر شکاری اولوب سنک فضله کسبی غذای محتاجین اولمغه  
 سمیت ایلمسکه نه بسم کاسب خیر هم حسن غیر اولسکه **مشق**  
 جهان سعی کن کر تو مانند جو سر جو و به به باشی و امانده سر  
 بچنک آرو با دیگران بکن نه بر فضله دیگران کوشش کن  
 جو شیر اکر اکر در فریه کر افتد جو و به سکن از وی به



پس روشن اولدی که کج غار و قلعه کو مسارده انزو او انزال انک  
خلق اچنده کاسب کسب خیر و نفع غیر ایتمک را غلبه ملق اولی و فصل  
ایتمش و بوسبند که دین محمدی صلی الله علیه وسلم که مکارم اخلاقی  
جامع در رسالت ملت مسیحیه مانع در که رسالت امتی اجماع  
و بود که خواجه نصیر و فاضل و دانی خلق در غلت انک منعده ایرا  
ایلد که زیاده عبارات لامعه و حکایات نافعه ابراد الملک  
اما علما آخرت و مشایخ مرشدین اتفاقی بونک و زرینه در که طالب  
سعادات و سالک طریق حق اولند و غلت خصوا و ایل سلو که  
الزم لازم در و بر در ویش نیک اندیش که اوقات و انیس عبادت  
رب الناس و مناجات قاضی الحاجات استیناسه هر ایدوب  
ز و ایای مساجد و معابد بلکه کوف جبال و صحاری رماله حق  
و علایه نقطه و بتل و حی رزاقه تنویر و توکل اتمش اولسه بطا  
مشکل و ثقلت و مؤنن خلقه بی وجه متحمل اولمش اولمز زیر عبادت  
حق اتم هم و اتم مرام در و بونک عبادتی بر کایت خلق عالمین  
بلازم دفع و ظلم ظلمه و فسق فسقه سببی ایل نازل اوله حق عذاب حق  
دعاسی ایل مرتفع اولور و بونک بری سنی تک خلقه نفعی نزاران جایک  
زراعتن اکل و بوطریق جمله اشغال دن اولی و جمیع وظایف دن  
ننه کم شیخ شهاب الدین سرور رضی الله عنه عوارف المعارف کنه  
بیور که ان کان دایم العمل لربه فیکفی بالعباده شغلا مستغنی اولد که

انفع نفعه و صفتی  
انفع نفعه و صفتی  
انفع نفعه و صفتی

اولد که کج خلوتده اوقاتی بطلان تصرف یا کج عبادت حق معصوم  
اولیبوب بلکه جذب قلوب سن و سمعه و رایله را دناس انجاس اولمش  
اولد بونک کجی سنه لر متوکل و کل مشکل و حق احوال کل بلکه خلقین  
متعل لر در اما بعض مشایخ دیر که مریده غلت لازم در لکن کج مسجد  
و کوشه خانقاه مثاله منفعل اولوب جمعه و جماعه حاضر و ملق کر که رس  
جبال مغاره لرده و صحرالرده منفرد اولق مریده مضر در اما صلی ای  
لبنا شام و ابدال جبل کلام انک خشن خار جدر مریدانده اقد ایتمک  
مجوز دکلدر و الله تعالی اعلم جو طایفه و با سر اولدی که افراد ان  
اجتماع و تمدن لازم و عامه خلقه انزال افراد نامک در و احتلا  
و اجتماع دخی اخذ و اعطا و بیع و شرا و معاظه مجامع اتمینیه اولمز  
و بو احواله رعایت عدل و انصاف و دفع ظلم و جور و عتساف  
اولمینه اجتماع حکم ضرر جمعی و فایده سنی قیدر پس بونک قواعدی که  
قوانین عدل و سیاست و احکام ضوابط حکومت و ریاست در معلوم  
و معمول بها اولق کر که اطراف عدالت مسلوک و طرق جور و ظلم  
متروک اولد و العبد

**فصل ثانی در محتسب سائنده در**

جون طایفه اولدی که افراد انسان نظام احوال و تحصیل سعادت و  
کمال ایتمک و اجتماع و تالفه محتاج و اجتماع و تالف دخی مضرت مزاحم و  
مغالیه مشتمل در و بومضرتک دفعی ای طریقله متصور در بری سنی احوال



عدالت و احکام سلطنت و ایالت که اشارت اولندی و بوطریق  
 جمهورانام و عامه خواص عوام و سواد اعظم و اکثر اهل عالم چونند  
 انکس طریقی محبت و بوطریق خواص افراد و اعیان احاده مخصوص  
 زیر اجمهر خلق بری بر محبت اسمک عاده محال و اما بر جماعت انچه  
 طریقی محبت اولسه ممکن در محبت و بتی طریقی عدالت احتیاج قلمز زیر  
 عدالت احتیاج انکس چون ایدی که سرکشی مراد و مطلوبی کند و المانی پس  
 پس غرضی دفع اسمک لازم اولور و غیر ذی تمحیا اول مطلوبی کند و  
 جالب بوند دفعی طالب اولوب مزاحم در محاصره مطالبه در مغالبه  
 حاصل اولور محبت و بتی کشتی مراد و مشتقی اولانسه محبوب مراد ایک  
 ایتار اسمک مقرر بلکه محبوب تناول اتمیسی دخی اشقی کلور **حکایت**  
 رشتجات کتابنده مولانا روحی نقل ایدر که خراسانده بر جوان  
 پارسا وارید که بر صاحب جمال جوانک در بای محبت غرق و عشق  
 حریق و ملشدی همیشه عادتی بوایدی که بر مرغوب تحفه نسنه مرار  
 مشقت و عنایه تحصیل ایدوب کلوب سر راه جوانان اوزرنه  
 بر غوب کند و کمین دن ترقب ایدر دمی آخر کمینه کچر کن المانی سنگینه  
 چیقوب بر فو دم المک دیومنع ایدر دمی چون ان او غروب الظاهر  
 اولیوب نیج کون اول صفاد که جانان تحفه به نظر صکده مقبولی  
 اولوب لدی دیومسر و رشادان و خرابه دل مخرونی آبادان  
 اولوردی مولانا ایدر محبه صورم و دیدم که چون بو تحفه نزارر جمله

ز جمله تحصیل ایدر سین نیچون محبوبه سنگ ایدر و کمین بیدر مرین  
 در آیدی که کمال محبت طبع شرفین زیر بار منت اسمک مانع و دل در منتقم  
 مبارک خاطری اول تحفه بیانده بومغله نو عامسره و اولدوغنه رضی  
 قانع در محبت محبوبه بود ایره ده اولنجی مشتهیات دنیائی اول چون نیجه  
 مزاحم و مغالبه و احتیاج اجرای قانون عدالت و سیاست اولور  
 و حکما ایدر که محبت عدالت فضل در زیر محبت و حدت طبعی  
 مشابه و مشاکل در عدالت و حدت طبعی محاکمی و محاکمات و هیهات  
 که طبعی صنایع کیمی له و دخی محبت مقتضی دارد و رفع اثینیت و عدالت  
 اثینیت تحققدن صکره اولور زیر عدالت اضااف در انصاف  
 لغته نصف کلمه سندن مشتق در یعنی بر نسنه مک نصفی کند و اولوب  
 و نصف آخرین شریک له نصف خود ایشین اولده اولور چون محبت  
 سببی له اتحاد که اصل اصول و وعد کاه قرب و وصول در اصل  
 اولنه اثینیت فروغندن اولان احکامه احتیاج اولور و اندن نه  
 فایده حاصل **للعاشقین با حکام العزم**  
 فلا کن یافتی بالعدل مضی **حکما ایدر که جمله موجودات**  
 قوام و بقا سیجسته در محبت جمله اشیا ساری و هیچ موجود وجود  
 وحدت خالی اولمه و دخی کیمی میل و مجتدن دخی عاری کله حتی نباتات و  
 جمادات دخی عشق و محبت متصرف و جمله جواهر و اعراض جسمه دین  
 معتقدن عناصر که احراز طبعی مدلی غالب و غیر طبعی دخی قفسه سینه



طبیعی سینه طالب و جبر قسری سندن ربا ولد و غی عشق و محبت  
 و هر جسم غرضی که کیفیا فعلیه دن که حرارت و برودت و انفعالیه دن  
 که رطوبت و یوستد بر بی سالی که متصف اولد و غی عشق در مثلاً  
 نار حرارت و یوست و هوا حرارت و رطوبت و ما برودت و  
 رطوبت و تراب برودت و یوست که متصف معضی در المله  
 عاشق که المله طالب و بران و ضدیدن که غیر در نفور و کران  
 مثلاً آبی قسری تخمین برودتدن جدا ایله از قسری اولد و  
 الحال نه معشوقی اولان برودت و اتصال ایدر و جبر سست  
 و مرکب جنسیه میل و محبت و خلاف جنسیدن نفرت و سروا بر و خرمی  
 نراده سینه میل و العطف ایلر و افلاک دخی حرکت دور عینی ایلر  
 که مبدع جوهر عقلیه و مبادی عالییه تشبه و اشکال و اوضاع ممکنه  
 قوتدن فعلیه مفعله المله مبدع استفاضه در نه کم علم حکمتده  
 مقرر اولدی و کمال و نقصانن موجودانده نه و ارسه جمله محبت  
 مترتب اندن ناشی در محبت موجب اتحاد و اتحاد و قرب مبدع و  
 غلبه که گرتک فرعی در و اندن ناشی در موجب نقصان و اختلال در  
 و حکماندن بوطایفه ایل محبت و غلبه در لر و سایر فرق حکما  
 اگر چه بوند به تصریح آیت شد در اما مجتک فضله معترف و جمله  
 موجوداته سرمان ایتد و کنه قابل و ملشدر در همیشه رئیس  
 ابوعلی بن سینا عشق جمع موجوداته سرمانده بر رساله بدعه

بدیعه تالیف آیت شد در **سهرج** ازلی در سینه اشیا است  
 ورنه بر کل نزدی میل بدیل فریاد اما متاخر و اصل طلاله  
 محبت و غی العقولده استعمال و لنور و غی العقولدن و لمیر و صعد  
 عناصر که اجزاء طبیعی سینه میل ایتد و کی و مرکباتک بعضی صنفه مزاج و  
 ترکیب مناسب و متاکل اولوب از الرنده نسبت عددی یا نسبت  
 مساجی یا نسبت تالیفی دن بر نسبت معینه اتحاد لر ای لد و چون  
 میل و انجذاب در لر و بومیل و انجذاب به خواص عجب و اسرار  
 مترتب اولور و المله اسرار طبایع در لر مثلاً تفتاب طیس یا حصه  
 حیدر حای و حیدرانی طالب در و بومک ضدی سنگ یا کحل  
 دید کلری در نه قدر سهر که بر قسه لر اولوب ایتد و دوشه بوخول  
 اسرار مطلق اولدره علم طلسمات و نیرجات حاصل اولور پس  
 بونره محبت و ضدی استعمال اولدره بلکه میل و سروا استعمال و لنور  
 و حیوانات غیر ناطقه ارا سنده اولسه الفت و نفرت بر لر و لا نشأ  
 فی الاصل طلاح اما انسانده اولان محبت یکی بوعد بر بی طبیعی  
 بری اادی در طبیعی مادر که فرزند محبت کی اگر طبیعت مادرده بو محبت  
 مفطور و لمیدی تربیت اولادده بو شقتلری اختیار تمیوب نوع انسان  
 منقرض و ملایم اولور دی نه کم سابقه و دخی دیدک محبت ارا دی مسک  
 معلومه مریدک شیخه محبت کی در و بود دخی درت صنف در اولی صنف  
 والا خلخال اولاندر یعنی نیر جاد اوله اما نیر زایل اوله اکتیسی طبیعت

خواص و م



والا خلل از بعضی که حادث اوله و لکن که زایل اوله. **آوجی سی**  
 العقد سریع الاخلال از بعضی که حاصل اوله و نیز زایل اوله. **در دخی**  
 سریع العقد بطی الاخلال اوله و نیز حاصل اوله و زایل اوله.  
 و سبب محبت دخی اوج نسبت در اولی لذت. **اکنجی سی** نفع. **آوجی سی**  
 گاه اولور که بواسطه بعضی اعضا جمع اولوب مرکب اولور. اما لذت  
 اول محبت سبب اولور که سریع العقد و الاخلال اوله. **زیر لذت** سریع  
 و الزوال از کاتب اولان محبت دخی ایله اولور. اما نفع اول محبت سبب  
 که که حاصل اولوب نیز زایل اوله. **زیر نفع** آخر که ده متخوم لمز اوله.  
 و محبت اولوب نیز زایل اولور خصوصاً بوزمانده که خلق بری بریدن  
 او مد و غیبت نفع اولور که ضرر ایشد مریمه.  
 اما فی زمن ترک القبیح به **فی اکثر الناس احسان و اجمال**  
 پس مقوله اولان نفع مرتب محبت دخی ایله اولور اما خیر شول محبت سبب  
 که نیز حاصل اوله که زایل اوله. **زیر اهل خیر** ارانده محبت دخی و موانع  
 روحانی و ادرز لا بد محبت دخی نیز حاصل اولور. **و که زایل اوله** نمی حکمتی  
 بود که اهل خیر ارانده اتحاد حقیقی و ادرز پس تفکالی متعذر یا متعسر در  
 اما نفع خیر دن اوچدن مرکب لاس سبب حاصل اولان محبت که حاصل  
 اولوب که زایل اولاند که حاصل اولور و غیبت زیر ایکی اوج نسبت نک بریر  
 کلوب جمع اوله سی که اولور. **خواجه نصیر** مولاجلال دوانی **زیر نفع** و  
 خیر و ایکی حالی اقتضا ایدر تفصیل ایدر. **بعد مولانا جلال ایدر نظر**

و دقیق اقتضا ایدر که لذت و نفع دن مرکب اولان حصوله متوسط اوله  
 سریع اوله. لذت و خیر دن مرکب اولان حصول و زواله متوسط اوله.  
 نفع خیر دن مرکب حصوله متوسط زواله بطی اوله. **و بومر کبلر ده**  
 دیدیم که زاحکامک علتی بساطک اقتضای ملاحظه ایدر که سینه ظاهر  
 اولور انشی کلامه و بومقامده دخی تفصیل و دقیق مکنده. اما اطباء دن  
 احتراز ایدر که دخی ایکی دن مرکب اولور دن اوچدن مرکب قیاس اوله و بومر  
 ایدر ایتدک و الله اعلم. **و محبت** صداقت دن عدم. **زیر**  
 محبت جمع کثیرا را پسند اولور صداقت اولمز از کشتی ارانده  
 اولور و عشق دخی اخص. **زیر** عشق بر کشتی به اولور بر کول ده ایکی  
 عشقی صغیر **ز لوج** خاطر عاظر غبار غیر بشوی  
 که شرط عشق بود دل یکی و یار یکی. **و عشق** علی افراط  
 طلب لذت یا افراط طلب خیر. **او** کل عشق بهیمی مذموم و مذک  
 علامتی اولور که محبت اکثر استیانی اعضا و شکل محبوبه اوله خصوصاً  
 اعضا فی قاع و افی ذوارد اف کبی پاده و جوانله و نسائمه  
 اولان محبت اکثر بوسم در. **اکثر** دیدک **زیر** بعض ساکله صورت  
 محبتنه گرفتار اولوب جمال مقید ضمیمه جمال مطلقا شده سین  
 دعوی ایدر **مسبب** **آن** ذکر کرجه عاشق صورت  
 لیک معشوقش از صورت **حسن** معنیست دیده در صورت  
 چشم از آن وقت بر صورت **اکنجی** عشق روحانی و محو در



و آنک علامتی اولد که محبک اکثر استخوانی محبوبک اخلاق و شمایلی  
 اولور مشایخ عظام و علمای کرامه اولان عشق تو قسم در دخی حکما  
 که نفعک عشقه اصلا بدخلی یوقدر نه استقلاله غیره تبعیله اما آنک  
 شبان احوال جو انک محبت و صد اقلند سبب لمی نور جو لذت  
 سریع الزوال در صد اقلند دخی سریع الزوال در زمانه و چه دفعه صداقت و  
 دفعه مفارقت ایله **م** وفاداری مجاز بلبلان چشم  
 که مردم بر کل دیگر سرایند و شیوخ و انار طبعند اولور  
 سبب صداقتی اکثر ایفقد نفعده فی الجمله دوام اولمعه صد اقلند دخی دایم  
 امید شغف منقطع و بقی صداقت دخی مرتفع اولور اما اهل خیر چون سبب  
 صد اقلند خیر در خیر اکثر یابند و غیر متغیر در لای صد اقلند اهل خیر دایم و  
 تغیر مصون سالم و چون انسان طبایع مختلفه ملتئم و نظام وجود  
 عناصر متباینه منتظم در پس سر لذت که بعضک طبیعتن ملایم اوله آخرک طبعه  
 مخالف و مباین و ملو اولور پس لذت جسمانیه شوائب مدی عرا و مشتهیات  
 حسیه دکه ده که ورات مکار بدن بر او لمر نه کم و بیشتر **م**  
 جمع الزمان فلا لذت خاص مما یشوب و لاسرور کامل  
 اما چون جو سر روح انسانی خراسن عالم بالا و طوطی نفس طبعه بایتن خزان  
 ملا اعلاند در لیسط در نورانی و مرقه و ترکب طبایع و اختلاف افروجه در نور  
 انوک لذتی شوائب مدی مصون و سعادت نوا میخندن موند و بولد سبب اولان  
 محبت عشق و محبتک اعلی افلاک و اشرف اکملی در و اول حکمت و معرفت و

معرفت و محبت الهی در که بهترین سعادات و کاملترین مطالب مراد اند  
 نشاء اخروی و منکر که معنوی نه انسان نافع حقیقی ابدی و محض نافع و مطالب  
 سرمدی بو محبت **م** عشقت رسد بفریاد از خود بسا حافظ  
 قرآن ز برخوانی در جاره روایت و تعریف و تبیین محمی براد  
 ایتمدن مقصود بو محبت اشارت و ایما در و مشایخ حقیقت در و زندگان  
 طریقت که بوباده نک حسره سندن نوش و خجانه تجرید و تفریده  
 ماسوای فراموشی تشبیه بو عشق و محبتک تعریف و توصیفده نه فواید  
 فراید و جوامع شعار و قضاییدی کوشواره کوشش و زکار تشبیه  
 اگر چه حق تعالی احوال شارحه ایله متعذر و حقیقت توصیفی من لم ینقلم  
 یعرف برده سنده مسترد و لکن غرض لای تشوقی راغب و غریب البید  
 جمله سندن رب نصیب فایض بو حفص عمر فارض که میثمیه شهوره سنده  
 بویه اقتراح کلام ایله **م** شرینا علی کر الحبيب مدانه  
 سکرنا بها من قبل الخلق اکرم و بودرک سککلی بویه اختتام قیلو  
**نظم** علی عیسی فلیک من عیسی و لبیس منها نصیب و لاسهم  
 و میخانه نشین عشق و غرام پیاله کشش عارف حام مولانا نامی عبد الرحمن  
 اکا شرح فارسی تحریر ایدوب رباعیات شورانکه معانی ابیاتی ترجمه و  
 ایتمشد جمله دن بری در که **م** هر کس بویی زباده عشق شنید  
 از کوی حسره درخت میخاشد و آنکس کس کام ذوق از آن میخاشد  
 فشمس هرگز بر آن می نشیند غرض و تفصیلدن بو محبتک



وساکنان راه را رسیده معروف و نوحه سعادتمند که بجهت و بجهت شرفی  
 ایله مشرف در بوصف محقق و موصوف اید و کین سان بملکد زیر خواهر  
 بو مقامده بو محقق ذکر ایند که بکمره بعضی تها لیل یعنی الهی را بوجنی عوی  
 ایدر لر و میشد بو کلامی کنکار و استبعاد کلد و چون بو مقامده  
 ذکر اولندی و عقیق شرح و بیان و لنسه کرک پس حالینه حکما کلامی  
 شرحه شروع ایدر لم. **ارسطاطالین** بوقلیطس حلیم دل نقل بش که  
 اشیا مختلفه تک بری بریله التیام نالقی نام اولمر. اما اشیا می تشاکله  
 بری برینه دایما سرور و شتاق اولور لر. و بو کلامی بویلر شرح تمیز که  
 جو امر سیطره ارا سنده تشاکل و بری اشیا اولسه دارالمرتبه ملا  
 روحانی اولوب اتخا معنوی تک انوار می طمع و موانع کد و رات بنا  
 و اختلاف که لوازم مادیاندر مرتفع اولور اما اجسام و جسمانیات  
 ارا سنده ملاقی ذوات و حقایق اولمر بلکه سطوح و اطراف اولور  
 کور مرغی سیر که جسم جسم غایت ملاقی اولمسی اولدر که بونک سطح ظاهر  
 انوک سطح مریه همس اولر بری حقیقی ذاتی آخر که حقیقت و دانسته  
 نجه ملاقی و متصل اولور پس ملاقات قنده و روحانیات ارا سنده اولر  
 اتصال ذاتی و ملاقات حقیقی قنده. اجسامک اتصالی ادنی نسبه ایلر ازل  
 و جری نسبه میانه ده حایل اولور اول سبب انکه عشاق ملاقات جسمانی  
 راضی و لمبوب زیاده ده که ملاقی روحانی در متقاضی اولور و بو معنایه  
 شاعر عربی شارت قلمش **مس** اعانقها و النفس بعد مشوقه

ایها و هل بعد العناق ندان و النهم فاما کی نزول صبا بتی  
 فیشتد القاه من میمانی کائن قوادی بسن شفی غلبه  
 سوی ان یری الروحین میتر جان و چون سرروح و اینه نفس ناطقه  
 کد و رات غواشی صور کونیه و زنک تک انطباقا حیدر که طوق اس  
 ظاهر و باطنه حاصل و اینه نفسله صور غلبه ارا سنده حایل اولمشد چون  
 صیقل ریاضت و جلا طاحت و عبادتله پاک اولر لاجرم لوازم نوار  
 الهی و بوارق شوارق عالم نامتناهی مشاهد اولور زیر امرات نفس  
 ناطقه ایله جمال غیب رسیده صبح حایل و عاقب بوقدر الازنک دورا  
 که اینه نفسده صور کونیه دن حادث اولمشد چون ریاضت و تصفیه  
 بو کد و رات مرتفع اولر صبح عمل آخر و فعل جدید اولمشده و بجای لازم  
 حاصل در چون انجلا سعادتی حاصل و اینه نفس اول کد و رات زایل اولر  
 انجذاب عالم انس و عشق و محبت جمال قدس قوت بولوب پروانه و اشبع  
 جمال ازل شوقه پروبال وجود مومونی سوخته و مقام وحدت حقیقی ده که  
 منتها می مقامات در افروخته اولوب لذت مشاهد جمال ازل و ده تنق  
 و غیر الیقین دن حق یقینه و اصل مطلق اولور و بو مقامک صاحبیه  
 تعلق بدیده تجرد پینه اولقدر فرق بوقدر زیر ریاضات مجاهد  
 و ورزش ادب شریعت و عبادتله بر مرتبه وار مشد که استعمال  
 قوایی ن مشاهد جمال حقیقی دن مانع و نقد لیل القدره و اصل اولر  
 اطفال کی شب عیده انتظار فردایه قانع اولمر **مس**

مستوران عالم برسم



امروز در آن کوشش کمینا باشی      حیران جمال آن دلار باشی  
 شربت باد اوجو کو دکان در غیب      تا چند در انتظار فردا باشی  
 بلی عواشی جسمانیه در تخریب      و اطلال و دمن قوای بدن رفیع  
 و قلع خیام اید بکجای تخریب      و زبایض عالم قدس تخریب  
 کشیده دامان و بختی مشاهد جمال حق اصفی و اجمل و لذت وصال  
 و ابتهاج قرب اتصال اولی و اکمل اولور      زیر انشاه دینی و تعلق بدیده  
 اگر چه دقایق اسما و صفات بدن      مشاهد جمال وحدت ذات میسر اولور  
 نه کم لسان الغیب      و در کیش منجانه لاریت حسب حال و ذوق  
 جام وصال بدن خبر و یور که      **شعر** دوش وقت سحر ارحمه خاتم  
 و اندر آن طلمت شب آید      بخود از شغفه بر تو ذاتم کردند  
 باده از جام تجلی صفات دادند      اما بشو خیال که مقتضای عالم بود  
 انفصال از با کلیه منقطع اولور      پیش بود نام که رقیبان خیال و او نام  
 و غده سندن تمام خالی اولور      خلوتخانه تخریب طایر حیاتین غم  
 اولور اینچون بعضی عشاق جمال زل      نقاب کون حجاب بدن تخلص  
 از و پسندن نظم غزالید و ب      **شعر** دیر که  
 حجاب جهوه جان میشود غبار غم      خوشا دمی که ازین جهوه برده غم  
 چنین نفس سزای جو خوش شاد      روم بکشت رضوان که مرغ انجم  
 چگونه طوف کنم در فضای غم      که در سرجه ترکب تخته بند غم  
 و حکایت اولور که سوز عشاق مست      جمال عالی لاطلاق را غم

عشق سرمدی خوانسا لافقر محمدی سلطان ملک معنوی خداوند  
 مولانا جمال الدین قونوی بومقام تفرقه در غم رحلت و قصد کفایت  
 و صلت اید و ب      پسترمض مونه وضع پهلوی مبارک انید که اصحاب  
 احباب لیسفته لری نامی کبی خوف فراقدن لال اولور قلر کور و ب  
 بیور روی و اصل زم ازل شمس تیزی بزی اول جانبی حکر یاران بو  
 طرفه حکر اما بر سر حال نگار کر      دیر که حضرت آبی خطیر شیش کبیر  
 صدر الدین قونوی رضی الله عنه عبادت عبادت چون بالین مبارک  
 حضرت مولانا نایه کلوب شفا کم اندک شفا عاجلا رفع درجته  
 و صحت کلی روزی اوله مولانا جان عالمیاندر صحتله ازانی در **شعر**  
 ایکی جهانکالی سس حیات **شعر**      عشق ازل برمانی سیرین به **شعر**  
 دیو جک حضرت مولانا قدس سره شمد بدن صکره شفا کم اندک سره  
 اولسون عاشقانه معشوق اراسته همان شعردن پیر سن قلمشدر  
 استمری نکر که انی دخی حقیق و ب نور نوره متصل اولور **مثنوی**  
 گفت لبش کز جیش شریست      اعتناق سحی باش خوشترست  
 من ز تن بیرون شوم اوار خیال      می خورم در نهایی وصال  
 و بوحبت که ذکر اولندی نهایت مراتب عشق و کمال مطلق در و ذروه  
 مراتب اصلا و غایت مقامات کاملاندر **شعر**  
 عشقت سرجه است و کفیت **شعر**      عشقت بوصل دوست رساند **شعر**  
 فقیر ایدرین بوقدر ذکر استند خواجه نصیر وصال دانی عشق حقیقی و حجت



جل و علا توصیف و تعریفه که فقیر کند و جانبدن بجا اشارت بر  
 عبارات لطیفه ضم ایدوب نقل و ایراد ایدوب که اندک کتاب بر این بوقدر که  
 نظر تطبیق اینک بوقدر سعی و زحمتم بیورلر. اما چون مقام مقام عالی و  
 خلاصه سعی بایم و لیالی اولی و لایق و سابقا و عده دخی اینک پس  
 دخی سعی متواتر و متوالی و سابقین زیاد و نقل کلام عالی ایدوب لم اگر کوش  
 محبت مفتوح و صدر و سینه ارادت مشروح بیورلور  
 لکن کال هذا الدر مع بحر صبا علی غریبی فمود مع مضیع  
 مرار اشارت و نمشد که بوقدر چون نمک امثال عالی مقام در بی نصیب  
 لابد انوک شرح و بیانده کتا خلق اتمه سنده و غیر مصیبت و لکن بر توفیق  
 فمودنم زمره سینه قرب اولی و جاسینه بعض کار که کلامک ترجمه بیور  
 اولی و اقدام اولدی. جناب سامی مولانا محمد الرحمن جامی قدس سره  
 بیور اگر چه محبت بر شمرند که ذوق تمیز و بر محبت در نه ایدوب کیر ادا  
 قیلیم و لکن رجالی که تعریف مایات و توضیح خفیات معاد لوی در  
 تعریف و تقسیم ایدوب و میسر که محبت جمیل حقیقی که حق جل و علا در کند  
 جمال میل اتمه سعی جمعا و تفصیلا و اولدخی بجموعان جمعه اوله و اول  
 حق جل و علا جمال ذاتی کند و مرآت دانده کاینات توسط مشاهد  
 یا جموعان تفصیلا اوله و اول حق جل و علا مظاہر کایناتده جمال ذاتی  
 مشاهد و کمال صفات مطالعه قیلیم سعی یا تفصیل و تفصیل اوله  
 و اول اولد که اکثر افراد انکس جمال مطلق آثار مایه شده مشاهد

مشاهد ایدوب اما جمال مقید زایل مقصود کلی ایدوب انوک و  
 ایدوب خرسند و فراقی ایدوب در دمنده و مقدر یا تقصیل جمعه اوله نتم کم  
 بعض خواص حجب استار شئون صفاتی که مبادی فعال و آثار در حرق  
 ایدوب متعلق قبله کاه توجه لری ذات متعلق الصفات حق تعالی و مقدر  
 و چون و اجمال و اجمال و الکمال ان اسد چیل حجب اجمال  
 مقتضای محبت جمال و کمال صفت ذات متعالی سعی و اولی  
 دخی ان اسد خلق آدم علی صورته مستند عاقلین صفات حق جل و علا  
 خلعت عالی شمت ذاتی اولمشدر لاجرم خاطر حی حسن جمال میل  
 و باطنی فضل و کماله منجذب اولمشدیوه اصلی و عادت جلیبی سعی  
 و دخی مقرر در که تفاوت درجات میان تفاوت طبقات محبوب بر ایدوب  
 اولوز نه قدر محبوبک مایه حسن و بهجتی اغلب اکثر اولسه اولقدر محبک  
 دخی مایه عشق و محبتی عالی و او فراد لسه کرک و انوک اعلائی در جاک  
 محبت ذاتی در که محبک میل و انجذابی محبوب حق و مطلوب مطلق  
 ایدوب اوله که دفع و رفعه قار و اولیوب تعیین سبب و تمیز مطلب  
 ایتمه دخی قار و طالب اولیوب کند و ده انجذاب نه سببند  
 بلیمیه و علامتی اولد که محبوبک نفوت متقابله و عدد و عدد و تقر  
 و تبعید کنی قشده برابر اولوب صفات جمالین بجه خوش حال اولو  
 نفوت قهر و جلالة اول و جمله قانع و راضی اوله و دخی بیورر که  
 محبت متخاپین را سنده اولان ناپستک ثمره سعی قدر مایه



مرتبه اعلی

الاتحاد ما به الامتنان غلبه ایتیمه سی در و محبت حق جل و علا اوج مرتبه  
 محبت ذاتی در که ذکر اولندی انونک تالی سی اول محبت در که حق جل و علا به  
 مختص نام اولن امور توسط الیه اوله معرفت و شهود و قرب کبی و مرتبه عالی  
 بونک تالی سی اول محبت در که حضرت حق احتصاص نامی اولین امور سببی الیه  
 اوله مرادات عاجله کبی ماکل و مشارب و مرکبیدن ماسعاد ااجله کبی حوائج  
 و غلمان و جنت رضوان کبی و دخی بویور که محبت ذاتی ناک ماعد اسی کبی  
 قسم در بری محبت اسمائی و صفائی در و اول محبت حق جل و علا که بعضی  
 صفاتن افضال و انعام و اعزاز و اکرام کبی که اضدادینه ترجیح و ایشار  
 اید که کند و به اول صفاتک اشاری صولی ملاحظه سنی و مقسرن و بری محبت  
 اشاری در و اول اول اشار و اختصار کند و به اشاری و اصل اولن ملاحظه  
 اولاندر و بوجبت لایزال صد و تیره و انتقاله در زیر محبوب صفات  
 حمیده و افعال سندیده اید که محبت مجتبی انزه ایدی تجلی ایدر عشقی  
 زیاده و توجه و اقبالی موجب السعاده اولوز و اگر اول صفاتک متقابلا  
 که ملایم سوا و موافق رضای سنی و کلا در تجلی ایدر سه توحید منصرف و دعا  
 و ادبار و متصف اولوز قال الله تعالی و منهم من بعد الله علی حرف فان  
 اصحابه خیر اطمان و ان اصحابه شر انقلب علی وجهه **ربا محو**  
 چون یار و فاکند در و آویری در تنع جفا کشد از و بگری  
 آب رخ عاشقان جرمی کاشن از سر کوی عاشقی بر خیزی  
 و دمای محبت محبت اشاری در که متعلق جمال اشار در که حسن الیه معبر و قیاس

قالب سبغ اولنمش روحه مفسر در محقق لر سر و حد تذکر که گزیده ظهور  
 ایتیمه در لر و اول دخی ایتی قسم در بری می عنوی روحانی تناسل  
 و اعتدال اخلاق و اوصاف کمال کبی که متعلق عشق و محبت طالبان  
 عاشق و مریدان صادق در و بری دخی محبوب صورت غیر و حاکم  
 اولاندر تناسل اعضا و حسن شکل کبی بعضی حسن و ملائمه موصوف  
 اولنمره عارض اولوز و بومتوله صور عنقری ده مشایده جمال ایدر  
 شویده حال اولن در درت طبقه در **طبقه اوله** شول روشن  
 دلدر که نفوس طیبه لری شوا یب شهوتدن صفا و قلوب طاهر  
 لوث دن طبیعتدن تیر اولمش اوله مظاہر خلقیه ده وجه حقدن  
 غیر ملاحظه ایتیمه و مرایای کونیه جمال مطلقدن غیر مشایده قلمیه  
 پس عشق ده شکل زیبا و صورت مطبوعه مقید و کلا در بلکه عالمه  
 سر صورت که وارد اول اشکال عملین ایدر انمره نسبت **طوبه**  
 عارف ز وجود خویش تشریح در بحر شهود حق شده مستغرق  
 بر خود حجب حسن مقید زده شوق حیران شده در نور جمال مطلق  
**طبقه ثانیه** اول باکیا زلر در که نفس لری عنایت حقه منظر اولوب  
 ریاضت و مجاهده اید احکام کثرت و ظلمت طبیعتدن فی الجمله صاف  
 اولمش اوله لکن تمام احکام طبیعت باکیله زایل اولیبوب معانی  
 مجرده ادر کنه نشا لرنه مناسب منظر دن غیر ده قادر اولیه لر لاجرم  
 انسانه که اتم مظاہر در رابطه حسن متعلق لری اولوب تشن شوق و شعله

لری



عشق من افروند ایدوب بقایای احکام مابه الامتياز محرق و حکام مابه  
 الاتحاد غلبه ایدوب اخر میل حتی اول منظر منقطع اولوب سر جمال  
 صور حسن مقیدون تجرد اولوب مشاهد بانی مفتوح و مجازی غاضی  
 اصل حقیقی اوله **الحکم** بس کس که بدید روحی باطن از  
 افتاد ز داغ عشق در سوز و کداز در مجلس شوق نوشده محرم  
 نوشید می حقیقت از جام **طبقه ثانی** اول اگر قرار در  
 که احتیاج و عدم ترقی ده قلمش اوله و تعلق حتی لری صور حسیه دن  
 تجا و زایش اوله شود و کشف مقید حاصل قیامش اوله و لیکن میل حتی  
 بر صور دن منقطع اوله قد بر صورتی و حتی مبتدا اولوب دایما بو کس کشته  
 قدر **الحکم** ای خواجہ حسن خلیلی و ا  
 آنک جمال اقدس اعلاک تا چند در آب جاده منی ماه  
 نه نافت ز اوج جوج سرالان **طبقه رابعه** شول الوده لدر  
 که نفس آره لری مرده و آتش شهوت لری فسرده اولوب اسفل سائن  
 طبقه قلمش لدر و سخن سخن ده رخت سمیت صلیت لدر  
 صفت رقت و لطافت اندرده محقق و نشاء عشق و محبت اندرون  
 منتفی در محبوبان مجازی اغوش و محبوب حقیقی با کلمه فراموش آتش لدر  
 و از روی طبع لدر آرام ایدوب سوا می نفس عشق دیوانم ویر شکر سیهات  
 سیهات **الحکم** اینان ز کجا عشق بازی ز کجا  
 مند و ز کجا زمان بازی ز کجا چون اهل جمع سخن نمکنند

پهوده این قوم مجازی ز کجا و دخی بیور که اسباب محبت  
 بش در اول نفس کند و تقاسمی سوسه سی در و بو محبت بالضروره معلوم که  
 سرکشی وجود و تقاسمی طالب و ابقای خودی چون مضرتری رافع و متعاقب  
 جاذبه پس حواله علامه که موجد و منفی اولدر محبت استک اولی و الزم در  
**الحکم** تاکی بهوای شکر کیدل باشی و زحق بقای نفس مال باشی  
 ای برده به سایه رخت در پای سہلست که از دخت غافل باشی  
 اکبر حتی حب منع و محسن در که حبلیت النفس علی حب من احسن لکن محسن  
 اولیہ چون منع خلق و ابقا و قلبه انعام استک عمر میستی القای دن حوال  
 و علامه پس اصل محبت حضرت حق استک اولی و الزم در **الحکم**  
 بین نعمت از که نعمت دیدن است کو شکر کسی که شکر در دیدن است  
 بخشش ز خدای آن که در ملک و بخشند و بخشیده و بخشیدن  
 و جوخی محبت صاحب کمال در مشایخ اهل تقوی و علمای صاحب تقوی کسی و  
 اول حضرت که جمیع کمالات رشحات احسان و معارف و خاتیم انعامی  
 محبت اولی و الزم در در دخی محبت جمال در حوال عایتی که عکس و خا  
 و ادنی سنه اید قابل و اولدر محبت اوله جمال جمیل علی الاطلاق که جمال کمال  
 انوک پر تو انوار طهوری تقید مظاہر علی در محبت اولی و الزم در **الحکم**  
 که جلوه کر از عارض کلکون شی که خنده زن ز لولوی کنون باشی  
 در پرده چمن لطیف موزون ان لحظه که بی پرده شوی چون باشی  
 بشنخی اول محبت که نتیجہ معارف روح اول و بو تعارف متجاہل ارا سنده است

وجودنی و ص



اولمغه مرتب در و مناسبت دخی روحین مزاجده مشترک و متمسک  
 یعنی یکی سبب مزاج درجات اعتدالین بر درجه واقع اوله تحقیقا یا  
 تقریبا. زیرا ارواح تفاوت درجاتی بعد قضا، استدعا و قدره تفاوت  
 درجات افزوده مترتب مزاج جناب رسالت پناه خاتمیت سکا صلی  
 الله علیه وسلم اعدال مزاج انسانی در و مزاج که اول اعتدال قریب اوله  
 بعید اولاند حسن و اکافیض اولان روح اعلی و اشرف اولور پس یکی  
 مزاج اعتدالین بر درجه ده یا برینه قریب اوله فیض اولان و حکم مراتب  
 شرف و علو در بر مرتبه ده اولوب ارالنده تعارف اولور و تعارف و اختلاف  
 سبب اولور نته کم حدیث شریف مشهوره وارد اوله که الارواح  
 جنود مجتده فما تعارف منها ایتلف و ما تناکر منها اختلف و چون  
 تعارف روحانی که بواسط مرتبه در موجب محبت پس خالی ارواح و  
 مسبب سباب که مفیض کل در محبت اولی و الزم در **ما بعد**  
 ای رفته بعش ایتنان من تو در مهر و وفا یکیت جان من تو  
 من بند ان کانه کر عهدزل زو خاست یکا یکی میان من تو  
 چون محبت حق و عشق محبوب مطلق در گزیده مشایخ طریقت و عارفان  
 حقیقت اولورون بوقدر نسه نقل اولندی شمدیدن صکره نیمه موضوع  
 کتاب رجوع و ایراد کلام حکمایه شروع ایده لم پس محبت الهی دن که  
 سببی لذت عقلیه و نازل وادی اولان محبت اهل حرکت بری برینه مجتبی  
 که سببی خبر در و چون خبر غالبادایم اولور پس محبت اهل خیر دخی قائم اولور

اولور بخلاف سایر محبت که معرض اول و فاده در نته کم ایت کریده و کله  
 که الا خلا بریوند بعضی بعضی عدو الا المتقین و بوجبت اهل خیر و محض  
 اما سببی لذت یا نفع اولان اختیاره و انشاده اولور و سریع الزوال اولور  
 و گاه اولور سبب محبت و صداقت موضع غریب و شدید اجتماع  
 ایتمکله مثلا یا برینه ده یا بر ختمه ده یا مطلق بر سفرده پیل اولمغه  
 و حقوق صحبت ثابت اولمغه اولور و بونک سببی اولور که انسان الطبع  
 انسه میلدر و انکچون انسان در لیس لفظ انسان انسد مشق در  
 نیاندن کل نته کم بعضی ذاسب اولدر و نظم ایتیلر **مصرع**  
 و سمیت انسانا لانک ناسی . فقیر ایدرس سر بویه نظم اسمک کرک  
**مصرع** و سمیت انسانا لانک انس . چون انس خاصیت انسان  
 و مشینک کمالی خاصیتی اظهار اسمک در کمال انسان نی نوعه انس مکمل  
 اولور و بوانس دخی سبب محبت و اجتماع و تمدن اولور و انسان بی  
 بالطبع اولدر و عنک بر موحی دخی بودر و افراد انسانک بری سبتیناس  
 اجتماع عقلی حسن اولدر و غنی شرع دخی یا کید ایتیشدر و پیش وقت نمازی  
 مسجد محله ده اجتماع ادا ایتمکلی فران سورد و عنک بر حکمی دخی بودر که اهل محله  
 بواجتماع بر کینده استیناس اولمغلی و بغض و عداوتدن که ردیلت در متخالی اولور  
 و سفته ده بر کون مجموع اهل مدینه مجتمع اولوب نماز جمعه و ایدوب ارالنده  
 تو حش و بغضام نفع و نور ایمان نالف که سوا لزی الف پیلو منین  
 مقتضای سبب نعمت حق در ملتقم اوله و سر بلیده اکی دفعه اجتماع دخی



ایلی که اهل مدینه دین غیر اهل رسالت و اطراف دخی مار عبید قلوب  
 از ارزنده موافقت و الفت حاصل و خوش و تنگ زایل اولد و بوندن  
 عموم امت موقف حج و عرصه عمر لرزه برد فقه فائده جمع اولی  
 فرمان ایلی و اکا وقت معین ایلی که موجب حرج اولیوب تیسر  
 زمانده اول موافقت شریفه اجتماع ایدوب اهل محله مدینه ارانده  
 اولان نسو الفت اهل مملکت ارانده دخی اولوب و اول تعالی  
 شریفه تعیین نمک حکمتی اولد که صاحب شرعک محل ولادت و  
 منزل دعوت و عبادت و مہبط وحی آسمانی در پس صاحب شرع مذکور  
 تعظیم و محبت زیاده اولوب توجه و رقت قلب نبیات و اطاعت و ارادت  
 افزون اولور و بواجبات ملاحظه سند عقل لب فہم لمر که عرض  
 شارع علی الصلوة والسلام مہما لکن بحسن رابطہ وحدت و رفع غایبہ  
 کثرت در و سایر احکامہ دخی بو عرض ملحوظ و دعوت انبیاء علیہم  
 السلام حیثیت علم و اعتقاد و توحید اولد و غی کی حیثیت عمل و  
 اجتہاد و دخی توحیدہ در و نماز جماعت نماز متفرق و بر وایتہ  
 یکرمی پیش درجہ و بر وایتہ یکرمی بدی درجہ افضل اولد و غی حضرت  
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم قصد ایدم ایدی خطبہ استخلاف  
 ایدوب نماز جمعہ حاضر اولیند کہ خایہ سیر اجراق ایدم بیور و غی بو  
 سببند کہ عبادت جماعتہ صورت وحدت بولوب واحد جمع  
 اقرب و قبولہ نسبت اولد و شرف جماعتہ دخی اسرار واردر بو موضع

موضع تفصیل و کلمہ نریہ محبت تفصیل و تقسیمہ کلمہ لوم محبت الی  
 غیر محبتہ انفعاد و اغلال جہتدن بجا قیام و احوال واردر زیر  
 شول محبت کہ سببی لذت یا منفعت لذت و منفعت وجودی زوالی اعتبار  
 اوج قسم در او لکی سی ای محبت دخی معانفتد معازیل اولاند و بجا  
 بر جانبدن منفعت اخردن اولیند و اوج دخی سی ای جانبدن منفعت اولد قد  
 صکر معازیل اولیوب بر جانبدن زایل اولوب اخردن باقی قلندر و بو  
 اوج قسمک بر برینک سببی لذت یا نفع اولمعا ایکشتر قسم اولوب قسم اولی اولد  
 ایکی جانبدن سبب لذت اولان و چیس کی وزن جوان متعاشقین کی بری  
 لذت و بری نفع اولان مطرب مستمع کی کہ مستمع سبب محبتی لذت سماع  
 و مطربک مال مستعدن انتفاعدر و عاشق و معشوق کی ایکی جانبدن منفعت  
 اولان و چیس کی کہ زوج اتفاق جہتدن نافع و خاتون تربیت اولاد  
 طبع و غسل جہتدن نافع در بر طرفدن منفعت اخردن سببی اولان محبتہ  
 شکوئی عتاب حق اولور زیر اطالب لذت استعجال ایدوب دوام  
 استسہ کرک فی الجملہ تاخیر ایدم اوی وزرہ توفیر و بطی آغاز شکایت و غیر  
 کرک جانب آخرہ کاه ناز و دلال کاه سامت و مال کلوب کند و توقعی قدر  
 منفعت بولیب عتاب شکایت انتہ کرک اول سببند در عاشق و  
 معشوق را سند وصال قیام اوجی شکوئی عتاب ایم اولور و مطر  
 و مستمع پانی شکوئی عتاب خالی اولور و بوقولہ محبت محبت لو آمد دیر لر  
 لومدن خالی اولد و عین و پادشاه و رعیت و غنی و فقیر و خادم و



مخدوم ارالنده محبت بوشمند ز شکوی نظم و خیالی و کلدر را  
 سر بر بی خوردن بر نوع منفعت استرم را دی و زره او بختی شکوی نظم  
 ظاهر اولوز و عدالت رعایتی و بلینج بوشکوی نظم مرتفع اولمز مخدوم  
 خادمین خدمتده دوام و حضرتده قیام و اسما و نکاح سندن عا  
 اجتناب و فهم غرض و تحصیل آمده نهایت استتمام استر خادم رعایا  
 و ماکل و ملا بس و ماکده نهایت عنایت طمع ایدر جانبدن و ملاحظ  
 اولان مفقود او بختی شکایت حال پر مال دن حکایتلر سید اولور  
 خصوصاً که خادمه لامه حسن مخدومه را یحیی عشق اوله طرفین  
 انواع تمنی و اصناف نظم و بختی اولسه کرک انکچون عقلا مملوک صا  
 جمال و اکا عقد قلب و آرزوی وصال ایدوب دیدلر  
 غلام اکبش باد و حشمت زن بود بنده نارین مشتمل زن  
 یاران بعضی غلام صاحب حسنی سرکش و مانند آتش اولد و غندن  
 شکایت ایدجک ای برادر خدمتکاری بیک یوز لو استمه سرکش و آتش  
 اولسون دیدم کلستان کجایتی در که بعضی خواجه لر صدیق غلام  
 صاحب حال دن شکایت ایدوب بو غلام اگر چه بر عهد الدز نو بید سرکش  
 و بد مقال اولمیددی رفیق ایندی ای خواجه چون عاشقین و معشوقین دریا  
 اوله مالک بیک و مملوک لک بر طرف اولور  
 خواجه بامنده پری خسار چون در اید مبارزی و خنده  
 چه عجب کوجو خواجه حکم کند وین کشد بارناز چون بنده

مطلوبه

اما محبت اخبار چون انکه مبدئی رابط روحانی در عارضه نفع و لذت  
 جسمانی و کلدر و مقصد لر خیر محض و سببی اولان خیرک و اعمی ایدوایم و م  
 سبب ایدوایم سبب خیر قیام اولور و بوجبتک بلنج و بستاننده شوک شکوی  
 بنمز و خارستان رستان رستان بلوی و ملز و حکما بود دوست خنده  
 و بیشتر در که دوست اولدر که حقیقت ده سنگ عینک و صورت ده غیرک  
 اوله غرض اتحاد روحانی و تپیر در و بومقوله دوست روزگار ده نایا  
 و اندر مران لاندرو و اعتراف لکبریت الاحمر در و بود و سنگ یا بلینغدن  
 علما و فضلا و ادبا و شعرا حکایت و شکایتله بطون و راقی و الامال و  
 ظهور و فائز بر خط اشکال قلیشدر **قطعه** تراب علی اس الزمان فانه  
 زمان حقوق لازمان حقوق فکل رفیق غیر رفیق و کل صدیق غیر صدیق  
**بالحه** یاران کهن که بنده بودم همه را در بند جفای خود شنودم همه  
 ز نهار ز کس و فاجو بید که من دیدم همه را و از مودم همه  
**قطعه منشیه رحمه الله** علی صقین کلوب و ثیمه بابت  
 فلانده ارامنده نزار حق حق ایکی مشاهیر اکیمییا و سیمرنگ  
 بری رفیق موافق بری صدیق زیر اگر خلقک حقیقت خیره طلای  
 و ساحه سیننه لرنگ سلطان حقیقه اشمای بوقدر مطمح نظر و سبب صدق  
 یا منفوت زایل یا لذت عاجل در چون ارض سببی که منفوت زایل و لذت  
 انتهای راجع و ایل اوله همان صدق اقلدی منقطع و مجتدری مرتفع اولور  
 پس عاقله لائق اولدر که اقران و اخوان جان طرفه تصور صدق اقله اخلاط



و طلب حقوق چون انبساط ائیمیه زیرا رعایت حقوق او مدد می  
 کمند و ن غایت حقوق کوریک مقرر در پس اول وقت ندیم ندیم و  
 حریف غنم اولوز اگر باراننه مروت و اخوانه قوت انکاستر مطمح  
 نظری همان ثواب آخرت و رضای بزدان متعال اولسون آدمی نه قدر  
 کفران نعم اینه شسم و قضای حقوقه مست قدم اینه اول جواد کریم و  
 منان رحیم خزاین دور جنت حن البرموز که نطق قدرت او میاندن سرو  
 و خیال تصور عالم و عالمیاندن افزون اولوز که گفته اند کوی کوی در انداز  
 و ترکی ده دیر الیکلی اید فنی صوایت باقی بزم خالو سلور رعایا نکست  
 محبتی سایه غایتلر نه مرفه الحال و فواضل انعاملر ندن نعم البال  
 اولد قلری چوندر و سلاطین افراط جور و ظلمه موصوف اولمه لر  
 رعایا دن انله افراط محبت نهایت صدق مقرر در خصو که برسل سر  
 نجه زبان لایبده تاج حکومتلر مرقع تمیش اولر اگر پر تو نور عدل و  
 انصافه انصاف و مذنب ظلم و اعتسافدن انحراف اید و ن مدب  
 حق رعایتلر رعایا بیلدیم کیش و ضعفای زیر دستلری حفظ و  
 حراست اید و ب معین غنی و محب و ویش اولد محبت دایره سند  
 کچوب صدق رقیبت و مودت مرتبه سیر قیوب حق عبودیت افز  
 اولور لر قاضی بها الدین شیدا سیرت صلاحیه کتابنده حکمت  
 ایدر چون سلطان صلاح الدین سیف بن یوب و مشق قلعه سنده  
 وفات ایلدی عامه رعایا و کافه براییه اول مرتبه غصه و کابت و غم

حکمرانی کور

عم و الم عارض اولدی که شجره بیان زبان عاجز در مرحوم حیات زنده  
 نجه کمند رعایا دل نغمه و اولاد فری بو سلطان عادل و پادشاه شفق  
 ایدر ز دیر لری بر بوقه کلامی مبالغه عدل ایدر دکل که صاحب دولت و سوار  
 چون اول سلطان حم کریم کرامت و کریم رحیم جیم انتقال ابتدای جمله  
 ظاهر اولدی که اول سور حمتش و کشتی و جدانده بولدگی اگر فدا  
 ایشسته اولادی بلکه نفی فدا و بروریک زیر سلطان صلاح الدین  
 عدل و تقوی پسند غیری اول زانده فرنگ سواحل شام و قدس شریف  
 المشرقی قریب اولدی که مصر و شامی و فی الوب اسلامه حلل عظیم تیش  
 مرحوم مکر اجتهادی میان تمه غلبوب لیل و نهار اصیفا و شتاء غزو  
 و جهاد و مقاتله و مقابله فرج بعید موافقت ایدر دی حتی قدس  
 و اکثر سواحل کبر و فتح ایلدی و احسان سخاوتی اول مرتبه ده ایلدی که  
 سعت مملکتی قضای نمیدن حدود و ادبای جان و اصل و مصر و شام  
 و دیار جزیره و تمامها حوزه تصرفنده داخل اولمشدی و مع ذلک وفات  
 ایلد که حسنیه سنده برالتون و توزیدی ایچ بولندی و سلطان صلاح  
 الدین غزو و جهاد و عدل و دادی سلطان الدین شهید دن تعلیم شد  
 اول حضرت کائمه اسندن ایلدی و بعضی و لنادر لرمدی که سلطان الدین  
 شهید اولچلردن و صلاح الدین قرقلردن اولمشدر و بواکی سلطان  
 عدالت عوانک احبای اسم عدل داد و اعلائی عالم غرا و جهاد و  
 ایلد کلری آثار حسنه و آثار محمودیه تمام مطلقه اولمشدین شیخ امام ابو

مطلب در میان سخی مرحوم سلطان صلاح الدین



ساء نك از مار و ضعیفین فی اخیر الدولین گنا بنظر ابله  
 و الحکمد تعالی که امانی مرز و بوم ممالک و م. سلاطین آل عثمان  
 نسبت بوسمتد موسوم در زیر آبنمای مان استعلائی لوائی  
 که سنه تسع و تسعین و ستمائة در بوزمانه و که سنه اثنین و سبعین  
 و تسعمائة در مرسلطانی شاه که مسند شیر خگاه اولت در مدب  
 اهل سنت و جماعت اوزره جاری و مذاہب دعوت و ضلالت  
 عاری و لد قدن غیر علی علای اسلام و قهر و ذل کفار کلام و اقلع  
 و ممالک اهل اصنام ایچکه تقصیر تها و کی کند و لره حرام ایچکه در  
 خصوص فرج لعین و انکر و پسین فی حق نصاری ضالین  
 که استعدای بی سید سلیمان انور در و افریجک دولت خلفای  
 عباسیه و سلاطین سلجوقیه نه مرتبه استیلاری اید و کی کتب  
 تواریخده مسطور در حال کمال ذلت و مهانت اوزره در لر و لوی  
 اسلام فرق کفره اوزره شمعد کی زمانه اولال استعلائی خلفای  
 راستین عهدند و صکره اولد و کی معلوم و کلدر لاجرم رعایا  
 و برایا مواقف دعا و عیود و یتده و ظالاف شکر و ثنایه مواظب و مدوم  
 قرین قبول سبحانی اولمقدن خالی اولیه آمنین حق الف آمین  
 برتست اول و او و باطلدی غی. بر ما و عا و شکر و بر الطاف حق  
 و حکما و یر که سلاطینک عایایه محنتی اول چندند که منعم و منعم  
 منعم علیها بنه محنتی لا اذله و پیدر که دخی فرزند نه بوچندن محنتی بنده که

در سال اول سلطنت  
 ال عثمان اعظم  
 ۹۱۲۱

حقوق نعمتی محدود کر چه جلدی دخی محبتی مقرر در زیر آنگذونک نسخی در که طبع  
 کند نك صورتند نقل و استنساخ ایچکه در فی الواقع بو فکر صحیح در زیر  
 ماده بدن پیر جز وجود پیدر در و خلق و خلقه مشکل و مشابه در اول  
 سببند که قدر کمالات و سعادت اتمه تنصف اوله سر و قر العین  
 حتی اوایل عمره تحصیل ایده مد و کی تحسین و غی کماله پیر قادر اوله کند و ق  
 اولش کی خط ایدوب تحسین تسلی حاصل اولور و یر که کس کس کس کس  
 جمیع کماله راجح اولد و عین شکر پذیرد و یر که کس کس کس کس  
 قایم مقام و بوسری غور در کند که نضکره نایب طر خط ایدوب بوچند  
 بقای موسوم تصور ایدر خصوص اسباب امتیه و املاک و عقاراته مالک اولدر  
 موتند صکره اسباب الموالنی اجانب تصرفنه و شمه سین تصور ایدوب  
 و لبر غما سین بغل اغیار و اعداده کورن عاشق شید الکی اولور لایه کند و  
 فرزند ی و لجنی نه کند و ی قلمن کی طر خط ایدوب شادان و خانه سی تصور نه  
 آبادان اولور اگر چه بو معنا لر سریدر که ضمیر نه مفصل و مشروح اولور  
 و لکن علم اجمالی و تصور سبط اوزره معلومی در و رای حجابدن استلا  
 اشباح ایدر کسبه کی و محبت و مودت امور نه بو مقوله علم اجمالی و  
 تصور سبط کافی در اما فرزند کیده محبتی عکسندن اقل در زیر معلول و  
 مسبب معلول و سبب علت و سبب ارتباطی و محبتی عکسندن اقل در نه کم  
 بر مان انی بر مان لدن اصنوف در و فرزند ک محبتی زمانه دخی متاخر در مرتبه  
 اطلاع و یتنه و اصل پیدر در حاصل اولمسخه دایره مجسمه بصر و بوسید







مجتهدی که چندان لازم اولور اکثر ناس دین سلامی آبا و امث  
 تلقیندن اخذ اینست در لغو باشد اگر صلب کردن وجوده کلمش  
 اولیدی و تعلیم فاسد زمان صغردن سببش بوده طرح صلواتی  
 سیهات که بعد از استدلال طریق خیر و دعوت و ارشاد غیره سلوک  
 طریق میسر و وصول دولت اسلام مقدر اولیدی الا که که عنایت  
 ازلی سابق و کوی توفیق مرشد و سابق اولایدی و قلیل ماسم یکی  
 طایفه به حقیقت غایتی ظاهر در بری طایفه که صلب اهل اسلام و  
 اولمش اولور بر می خیزد و تفرق اولوب دیار اسلام کلوب  
 دولت دین اسلام و اصل و سعادت دنیا و آخرت حاصل قلمش اولور  
 و حدیث شریفه بوطایفه به اشارت وارد اولمش در که ان  
 اندر ضحک عرقم بقادون الی الجنة بالسکال مراد اسیر لر در که  
 زنجیر له دارا کردن دار اسلام کلور و شرف ایمان دولت  
 اسلام و اصل اولور **حکام** اولور که مرحوم شیخ وفاراد  
 بر درویشی مجتهد سلطام من حیث تعالی نیک غایت غایتی منظر  
 اولمش قولین بوجان پنچون کند و کی مدح ایدرسین نه دن سلوک  
 ابدل ایدکل دیشدر درویش سلطام فلان ریخته سلطان محمد  
 حضرت تری انار اندک برانه ارناد و ولایتی غرا احوال نفرات  
 اتفاق هر که فتح قلعه و اخذ امیر و لمش و نوب کلور یک بر فتنری  
 بر غازی بر پست و بولوب خیمش پس نوک کی اولو پادشاهی حل و

279  
 جل و علا محض این بنده دارا کفر و خلاص و لمیچون سیره صلیه نو  
 حقه آثار غایت ظاهر و لمیچون دیش حضرت شیخ خلیل المیش در  
 سلطان رعایا یک مجتهد بعضی رعایا یک سلطان مجتهدی سیر که پدر مجتهد  
 راج کر که دیشدر زیر سیاست سلطان و انک عدلیه روی و زکار حلیه  
 امانه متصف و لمیچون سیر درون منتفع و نه پدره اسباب تربیت سیر و  
 عیال مجتمع اولور و نه پدر سیره سیاست و تادیب اخلاقی تحسین سیر  
 اما سلطان هم پدره هم سیره تادیب سیاست ایلر پس نوک نفعی اعم و  
 مجتهدی اسم در اگر چه سلطان یک رعیت مجتهدی پدر که سیره مجتهدان نقص در  
 زیر طبیعتی تحمل مکرو مات و صبر غرضات اسکره رعایا کی کلور  
 و مثل مشهور در لا و فاء لملوک بعضی علما پور مشدر که اجتناب اصحبه  
 السلاطین فانه لا و فاء لهم یشکرون فی الثواب رد اجواب و متصرف  
 فی العقاب ضرب الرقاب یعنی پادشاه اسلام المنع کلی احسان و ثواب  
 آدمی اولور کی جزئی سبب و عقاب عدلیر و انکی سلطان در فاکلی  
 اسلم مناسب کلور زیر او فاء غالبا احوال زلات و موقوفات انعام  
 و جنایات و تقصیر لر ترک اعتراض همکله اولور نه کم دیشدر **مطلعه**  
 اذ انکنت فی کل الامور معاتبا صدیق لم یلق الذی لا تعاتبه  
 و ان انت لم تشرب مرار العذی طمست و اتی الناس تصوم  
 اگر سلاطین دخی ندما و اصحاب و امر او ارکانه بواسطه معاظه ایدرسه  
 امور ملک و ملت اختلال کلک اکثر احتمال سیر سلاطین دخی مری و کل امور

مطلق  
 در سارا انکه لا و فاء  
 لملوک



ظهور آید که زبان طغی اطاله ایتمیوب سرخنی سینه حواله ایدیه که نته کم فظ  
 شیرازی باشد **ر** رموز مملکت و ملک خسروان اند  
 که ای کوشش نشینی تو حافظا مخروش **ب** بشنخی مرتبه محبت  
 اخوان اعمام و اخوان خالات و اقربا و عشایر خفته در صله ارحام مطلقا  
 مندوب مستحق اولد و غی کی مجتهدی فی حق مسنون مندوب و مقتضای طبع  
 مرغوبد مکر عارضه تحاسد و منافق و طلب جاه و دنیا بسببی محبتی زایل  
 و بغض و عداوت حاصل اولمش اولد نته کم دیشکر اعم غم و الاقارب عمار  
 و الحال علی خیر خال **ر** عداوت ذی القربی اشد مصداق  
 علی النفس من دفع الحسام المهند **ط** بلکه خصم که در خصم دیگر  
 ز سر خود و رسکا عین بدوگ **التبجی مرتبه خلایق اصحاب و اعدا**  
 و احباب در که کرد که هر یک مرتبه محبتی محفوظ و حقوقی مرعی و ملحوظ اولد  
 زیرا حقوق اخوان و دایع اموال کبی حفظند تقصیر موجب خیانت و مهور  
 ترک امانت در و هر کس که اندک صداقت مفهوم و حق معلوم اولد اکا  
 صداقت او زره معامله و حق اخوت و فتو له محاله لازم در و ارسطاطالین  
 دیشد که محبت مغشوش تر نفع اولور نته کم ذنب فرخیز نیا به اولور  
 بعضی فضلاء سوال ایند که برادر می بکدر یا بر می جواب و بر دمی اول برادر  
 بکدر که یا اولد چون محبت که اقسام و مراتبی معلوم اولدی پس محبتک  
 مقتضای او زره عمل و تلقی نجه درانی بیان ایدیه لم مقتضای محبت حق  
 که محبت که اجلی و اعلی و اسم و اولی فی اطاعت و عبادت و تعظیم و اسما

محبت م

امثال او امر و اخرا زواج جناب نواسی آلی و اتباع جناب است  
 یناسی در صلی الله علیه و سلم که قل ان کسنتم تحبون الله فاتبعونی بحکمکم  
 و اول کسنته که انده بو متابعت بو ینیبو بینه اذ عا محبت الی الله من غر  
 و کذا بذر بلکه ملی خباشت تا بذر زنهارد دعوانی تصدیق و محبت و عشق  
 ایتمه سین محبت محبوبه عاصی اولوری عاشق معشوقه رضا سیرین ک  
 ایدرمی **ط** نقصی لاله وانت نظهر حبه **ب** ذاور بی فی القیاس **ط**  
 لوکان جبک صادقاً لاطعته **ا** ان المحب لمن يحب مطیع  
 و محبت جناب رسالت ناسی صلی الله علیه و سلم و آل کرام و اصحاب  
 عظام و ائمه و مشایخ رضی الله تعالی عنهم الکر مقتضای محبتی اعلی  
 و اتباع و نصایح و مواعظین استماع در جناب رسالت ناسی ذکر  
 اولد فقه صلوات و برکات و جوب صلوات جهنده علما اوج ند  
 او زره اختلاف استیلا در بعضی علما عمره بر کره واجب باقی مند  
 دیشد بعضی آخر مر بار که نام شریفی ذکر اولد و اجدر مجلسده  
 نجه دفعه دخی ذکر اولور سه دیشد و بعضی آخر مجلسده ذکر اولور  
 بر کره و اجدر باقی مند و بدر دیشد مذمتی بود در صحابه ذکرده  
 ترضی کرک یعنی رضی الله عنه **ط** شیعه حضرت امیر المؤمنین علی و اولاد  
 کرامی رضی الله عنهم ذکرده دخی صلوة و سلام اندر لر اما حق **ط**  
 اهل سنت و جماعت که صلوات بالا استقلال جناب رسالت  
 یناسی بنوت دستکامی به مخصوصدر و علما و مشایخ ذکرده جم



اولی مرتبه که مقتضای محبت پادشاه اطاعت و نصیحت و سوا محبت  
 احتراز و مال اوزر نه استعمال و نورس و ناسله خدمت است و اگر  
 محبت مقتضای اطاعت و ادای حقوق و احتراز حقوق در نه کم شرح  
 اولدی و بعد الموت ادعیه اذکار و صدقات و حلال و اسما و  
 مذنب صحیح اولد که جمله عبادت و نذر اولور و نذر آخره مباح  
 جایز و ثواب ارواح امواته و اصل اولور و مقتضای محبت اقربا  
 و احباب و حسن عشرت و مجامله و لطف و تحمل و معامله در حکم  
 که منعک منعم علیه اوزر محبتی عکس کردن اقوی اکثر در زیر احسان  
 و قرض و یرن احسان اولدی و قرض النی سوز اما احسان لیس و قرض النی  
 محسن و مقرر اول مرتبه محبت ایتمه اما محفی اولیه قرض و یرن قرض النی  
 سود و کی و لیس است و کی و لیس تخلیص و زیاندی و منفه حریص  
 اولد و غنیز و قرض الا محبت ایتمه و کی و لیس است و کی قرضی ادا  
 ایتمه قادر و مالی حاضر اولد و غنیز نه کم حکایت اولور  
 بغض عزیز پر نه کثرت زیارت خلقت شکایت ایتمه که احباب  
 فقر است و قرض و یرن و اغیا سندن قرض است که کم سنه یا که او غره میده  
 سعید عباد و مدینه ده مریض و لدی عبادت نه حقوق کم سنه کلیمک  
 خواصندن تقصیر عامه کم سنه سوال ایتمه که یدیر اکثر اهل مدینه  
 سندن قرض المشر در طلب تو سندن کفر کردید قیاس سوال که  
 احبابی سندن نقطه ایلمه بن اندن یرین دیوب امر ایلمی ندا اولد

قیس بن

ایلمه که کم سنه ده که قیسک قرضی حق دارد ابر و اسقاط ایلمی  
 راوی ایدر اول کون عبادت قیسه اول قدر آدم کلدی که عتبه خانه  
 اولدی بو سبب نذر که بعضی علما قرض و یرمکن قرض المقدن منع و  
 امتناع ایلمی بقرض مقرض المحبه مدلت نه کم مولانا نامی عبد الرحمن  
 جامی فرزندیه نصیحت ایدر دیوب ایدر که **مشتوی**  
 با حسان بر احباب کشتی مننه در تنگای مدخلی پایی  
 بخشش باش از نشان بر بردا مسار از وام داریشان گران  
 مده شان قرض و مستان حیم فان القرض مقرض المحبه  
 اما محسن و منعم محسن المنعم علیه و لا کم سنه به محبت ایتمه و کی اول جهت نذر  
 که نفس احسانی و دایب انعام سوز بالذات احسان محسن اوزر به  
 و یرن و انعام منعم علیه ده لامع اولد و غنیز محسن المنعم علیه اولدی  
 بالعرض سوز و دخی دیش که محسن اول کم سنه به بکر که تعب و مشقت ایلمه  
 بر مالی تحصیل اتمیش اولد و محسن المنعم علیه بکر که فی رحمت و مشقت  
 مال الله که مشر اولد لاجرم قدرنی بلور و محسنه حق شکر تمام ادا اقلیم  
 و ترکی ده مثله یرلر که سیر کم سنه پیلر طوغره یی کشتی و مادر کسیر  
 محبتی یردن زیاده اولد و عتک بر سیدی دخی بود که استیلا و  
 تربیت و کھن و تقویت نه زحمت کشتی و بو سبب نذر  
 شکره کند و شعری حسن کلور و غیره تحسین ایتمه سندن ارتوق  
 تحسین بلر نه کم دیش در **م** سر کسی بر شعر و بر فرزند خود مقبول

زیر اماره سلورم



کرچه آن سرزند زشت و شعر ناموزون بود و مرصع بود  
 اسلوب او زره بر کس نه ارتوق زحمت چکد و کی نسنه ارتوق سورود  
 محس فاعل کی در محسن الیه قابل کی فاعلک زحمتی قابلن ارتوقدر  
**تذکره** بوجتدکرا علاسی ول مجتدکرا که انوک منشائی محبت خیر  
 کمال حقیقی اوله که جو نفس متعلق اولان لذت عقلی در عوارض الیه دکلده  
 لابد انقطاع و احتمال در مصون سعایت نیمه دن ضرر پذیر دکلده  
 و تقای نفس الیه باقی در و سایر مجتدکرا احوال بدن نشانه دینی الیه  
 منجسم و انقطاع علاقه بدنه منقطع اولور. الا خلا بعضهم  
 بعض عد و آلا المتقین بوجا اشارتند و بوسعادت اول وقت  
 حاصل اولور که نفس ملکات فاضله و اخلاق حسنه تحصیل تمام اند و  
 توجه جناب حقه مستغرق اوله که فنا اندن عبارتند. نه کم عزیز  
 بری سی براسیم خواصه توکلندن سوال اید یک براسیم او نوریلده  
 نفسی مقام توکلده ریاضت اید برین بوجک ایتدی سن عمر و کی  
 تعمیر باطن بجهده خرج اتمش سن. پس فی السدم تبه سینه قنده و اصل  
 اولور سیرین بدی پس معلوم اولد بومقام اعلامی مقامات و  
 اکمل سعادت اتمش **م** آن یار که در برده اسرار نهال بود  
 از علم بعین اید و از کوسش و مادام که نفس آثار قوای حسی  
 و نفسانی دن تمام پاک و صاف اولمیه بوجمالک جمالی تجلی الیمیر  
 و سالک وجود مومنونند که بعد منازل و اسحق مراحل در تمام کلد

مرآت م

کدر اتمینجه بومقام مبادی سینه و اصل اولور  
 وصال دوست طلب میکنی خود که در میان تو و او بحر تو جایلست  
 و حافظ سعد دیشک **م** کویند سعد دولت و صل از جیافتی  
 خود را کذا شتم قدیمی پیشتر شدم و حافظ شیراز بومقام  
 طلبنده تضرع ایدر که **نظم** بیا دوستی حافظ ز پیش او بردار  
 که با وجود تو کس نشنود ز من که منم. رزقا اسد الجواد المنعم  
 القرب من مبادی هذا المقام. خواجه نصیر بومقامه حکما و حق  
 نسنه ایراد اتمش جمله دن پیش که برکس نه که حق جل و علا محبت الیه اتی تعالی  
 ایدر نه کم دوستلر بری برنی تعالی اید و کی گئی خواجه نصیر ایدر بونظ  
 بزم لغتم زده حق جل و علایه اطلاق اولمیر. مولانا جلال ایدر خواجه  
 بوسوزنی ظاهر دکلده زیر کاتب شده بونک نظایری جوق وارد اولد  
 قال السدعا و سوتولی الصالحین حسنا اسد و نعم الوکیل بلکه حد  
 قدسی ده دخی زیاده وارد اولمیر که فاذا اجبت کنت سمعه  
 الذی به سمع و بصره الذی به یبصر و حدیث اخروده من اجبته قلته  
 و من قلته و انادیته انتی فقیر ایدرین او لا تسلم تمر که تولی و  
 کالت تعالی کبی اوله زیر تعالی کاه کاه بوقلمون و مستمر اعلام  
 الغیوب اولونه بومعنی محال. ثانیاً شاید که اول لفظ در دخی مجاز  
 اولمیر محملد و دخی ارسطاطالیس دن نقل ایدر که اگر چه آدمی انسی در  
 و لکن بتمتی انسی و لمق کرک عرشی و لمق کرک زیر اتمت سفلی ده قلمن مرتبه



حیوانانند اگر چه انسان چه یوزدن صغیر و لکن عقل شریف و حکمت  
 جهنمندان کبیر در عقل حمله مخلوقات در شرف جماعه کائنات اوزر متولی  
 بومقامه بسط کلام و تحقیق ملام اولد که اتفاق اهل شهود و عیان  
 واجماع ارباب بحث و بیان ائمه محقق و مشرک که اول کوه مکنون که اجتماع  
 کاف و نون و فرمان دشا که کن فیکون ظاهر و بیدار اولمش در و عجب  
 و وجودین ساحل شهادت و امکانه دو شمش در بر جوهر بسیط نورانی  
 که حکما اکا محفل اول و بعضی خبرده قلم اعلی و ائمه کشف و شهود حقیقت  
 محمديه در اول جوهر نورانی کند و سنی مبداء فیاضی و کند و وسیله  
 مبداء فیاضی الی آخر الابد ظهور اید که افراد موجوداتی پدید  
 تمامت حقایق اعیان اشمال و اندراج علمی ائمه اول جوهره مندرج و منج  
 اولدی نه کم دانه خزانک اغصان اوراق اجزائش شمل در جمیع  
 موجودات بوزن سب اوزر نه که جوهره مندرج و مشرک در علم السبیل  
 قوتن فعله و کتم غیبی فیاضی شهادتیه چقدر از محو ابدی باشد و ثبوت و غنده  
 ام الکتاب چون سلسله موجودات و حوادث کونیة رحمت رحمانی و  
 قدرت ربانی اقتضای سلسله عالم ارواح و درجات عقول و نفوس  
 مجرد و موجودات نباتی اعجمی جسم و جسمانی نه که موطن تبدل و معدن  
 تغیر و مظهر فنون کلیات الهی و ظهورات و شؤون متناسی در تنزل و  
 تسفل استیک اقتضای ائدی حکمت کامله و قدرت شامله استعدای پدید  
 که بونظام وجود بر دوام مرتب و موقوف اولد بر جسم که بالذات ثابت

مظهر  
 در سان حسن عقل اول  
 اعمر حسن محمد

ثابت بالصفات متغیر اولد اول جسم **م** آن ثابت بی قرار بجوهری  
 که جای بخشد و استند بر جای **م** اعنی فلک دوار در حرکت و در  
 اوضاع غریبه و اشکال عجیبه سنی قوتن فعله و عددن جوهره کلوب و وضع  
 و شکل بر حادثه متغیر و کانیة مخصوصه سبب و واسطه اولوز و سرانده  
 حواله مبداء قریبیدن که حکما اکا عقل فعال دیر بر صورت جدید  
 استند سبب لای غنا صوره ظاهر اولوز و چون ثبوت ایجاد موالید ثلثه یه  
 منتهی اولدی حکمت حکیم جلالت قدرته اقتضای پدید که مجموع کمالات  
 سابقه نشاء انسانیه که اشرف انواع حیوانات بلکه عالم صغیر  
 مجتمع و منظم اولد و فضیلت عقل قدسی که مبداء ایجاد اید بو  
 نوع مکرده عقل مستفاد صورتنده ظاهر اولد تا که نفس انسانی  
 بو مرتبه و متجلی و بفضیلت متجلی اولی عالم عقلی نه که مرتبه علیا در  
 متصل اولوب نقطه بدایت نهائیه و اصل و دایره وجود قوس  
 و قوس صعود له تمام اولوب کما بد ر کم تعودون اشارتی حاصل اولد  
**م** دین آن سرکوی بود کاول زانجا بهمه جهنم سفر کرد  
 پس روشن لدی که فایده کتاب وجود و دیباچه رساله ابداع عقل قد  
 اولد و غی کی خاتمه سنی عقل انسی در شمول دانه کبی منبسط اولوب اغصان  
 و اوراق و شمار و شعب اولد قدس صکره تفرقه و کثرت مراتبیدن بین و  
 جمعیت بولوب شکل اول و طرز سابق کبی دانه اولوز و بوسیر دوری  
 جمیع روحانی و جسمانی و کمونات علوی سفلی ده ساری در افلاک

و عقل عاشره



که واسطه نظام عالم اجسام در حرکت دوری وضعی در آنکه فلک  
 سبعة سیاره که اسفلدن اعلایه بترتیب وزره درک **س**  
 قمر صرت و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل  
 و فلک نامر که حکما کرده ثوابت و اهل شرع کرسی بریز و فلک اطلس که  
 حکما محدداً اجزای فلک لافلاک و اهل شرع عرش بریز و دورا در  
 و اول دوری یکی نوعی برسی می مشرق در مغرب در و انوکا ظهور  
 اجلاسی اسرع و اعلاسی حرکت یومی در که بالذات فلک اعظم بود حرکت  
 بکرمی درت ساخته تقریباً شرق در غرب دورا در و سیار فلکی در  
 بالعرض دایره اید و طلوع و غروب آب و ظهور و بروز مشرق  
 و مغرب و لیل و یوم که محل کسب موطن بوم در بود حرکت اولور  
 و مجانب و صبیان بل انواع حیوان بود حرکتی نیز در اک ایدر و نوع  
 ثانی غریب شرق در و فلک نامر و عامه افلاک باقی بود حرکت دورا در  
 فلک نامر و توزیک سیده یا خود دیگری درت بیک سیده دورین  
 تمام ایدر و فلک زحل و توزیک سیده فلک مشتری و انکی سیده فلک  
 مریخ بریل برای ده فلک شمس سیده فلک زهره و فلک عطارد بریل  
 قریب زانده و فلک قمر برای ده دور این تمام و انجا ایدر و دور  
 آخره شروع و آغاز ایدر و بود حرکت تک تفصیلی علم مبتدیه مبتین  
 و مقادیر و جهاتی تحقیق اندر معین و واجب نامیه غیر ناطقه در حرکت  
 نمود و ذیوی در یعنی جسم نامی نبات و شجر کنی بر مقدار زمان نموده اولور

اولور یعنی تناسب طبیعی از زمین جهات ثلثه در حرکت ایدر از زمین  
 پیشتر کدن صکره مزاجی اقتضا اندکی مقدار طور و بعد ذبول  
 ایدر و تناقص طرفه حرکت ایدر پس نوعی حرکت دوری در نفس  
 ناطقه در حرکت فکری در که نفس جموله علم طلب الهیه و لا مطلبی وجه  
 ملاحظه ایدر و انی کسب تکلیف چون مبادی مناسبه به رجوع ایدر  
 مناسب مبادی در قد نصکره انی ترتیب و ایدر و مقصده  
 حرکت ایدر پس مجموعی حرکت دوری اولور اهل منطق نظر مطالبه  
 مبادی به مبادی می کرو مطالبه حرکت در یکی حرکتی مشتمل در دیگر  
 بود و بود حرکات دوریه که جمله موجودات حاصل در فی الحقیقه ظل و  
 پر تو حرکت حسی ذاتی در که اکا کشف و شهود تجلی ذاتی لذاته در  
 نه کم بعضی غره پور و **قطع** از خود بخود آن را که انما یفسر  
 هم عین غر بود و هم او حال فی **نفس** فی نفسی نیست در **حقیقت**  
 از عین شهود تو اگر در شود غین **غین** لغت عربی غیم رقیقه در  
 حکما ایدر که افراد انسانی اوج قسم در بعضی نجابت فطرت و طهارت  
 جبلت بسبب الهی حکات ردیدن مجتنب و ردایل دینه غیر ترکیب و فضایل  
 مقتضای خلقیت ممتدی و کتب اولور و بعضی اگر چه بالطبع ردایل  
 مجتنب و فضایل مکتب اولور و کفر و ور و بیت اعمال ایدر و  
 ردایلک فحش و فضایل حسن ادراک و ادنی تنبیه و متنبیه اولور و فضایل  
 اکتساب و ردایل را اجتناب ایدر بعضی بومرتبه در خج و اولور و عهد



و عید و تحریف و تهدید و عتاب و عقاب و جزا و تادیب است و دو  
تثقیف و تهذیب با و اجداد ایل و لوز قسم اول که خیر اند از طبع  
اعلی در و لکن قلیل و نادر در قسم ثانی که کند و فکر و دیند مهتدی و اصحا  
فضایل معتدی و لوز متوسط مرتبه و کثرت در قسم ثالث که محتاج زجر و  
تادیب و تهذیب مرتبه ده ادنی و وجود ده اکثر در و طایفه اولی یا خیار  
بالطبع و ثانیه یا خیار بالتعلم و ثالثه یا خیار بالشرع و برلر و قسم  
ثالثه شریعت صوبی در اول کسبه یا سنت که حلقه طعم طور مشاول  
یعنی نه کم طعام طور کسبه یا صوم شمس هلاک اولوز بو کسبه یا  
دخی تادیب شریعت شمس هلاک حقیقی اولوز و الله اعلم

**باب سابع سیاست من ساینده**

چون مرکب اجزای خودی اصندن غیر بعضی خواصی آثاری اولوز که اول خواص  
و آثار اجزای یک سر برنده اولوز بلکه مجموع مرجعیت مجموع ده اولوز مثلا  
معجون شریک و س که ده اولان خاصیت سر بر خیزنده بود قدر پس تمدن  
اجتماع افراد انسانند انوک بعضی خواص و آثاری وارد که سر بر خیزنده بود قدر  
بو مقدمه تمهید ندیکره ایدر که مدینه ایکی قسم در بر سبی مدینه فاضله بر سبی  
غیر فاضله و مدینه فاضله اولدر که انده اولان تمدن اجتماع کسبی خیرات  
مصالح اولوز و مدینه غیر فاضله اولدر که سبب تمدن شریک و مفاسد اولوز  
و مدینه فاضله بر نوع اولوز ارتق و لوز بر اخلاقی و علا و احاد در  
کثرت در منزله در و طریق حقیقی واحد در کور فرمی سیر خط مستقیم ایکی

ایکی شینگ پیننده فرض اولوز بردن غیر متصور و کلید اما طاق  
ضلالات و جهالات جو قدر کور فرمی سن ایکی شینگ پیننده خطوط  
معوج غیر مستقیم غیر متناهی فرض اولوز ممکن در اما مدینه غیر فاضله  
اوج نوع در بر سبی اولدر که اشخاص اهل مدینه قوت نطقیه استعمال  
خالی اولوز سبب تمدن اجتماع کسبی قوامی حسانه در آخر قوت اولوز و اکا  
مدینه جاهله در بر لرها قوت غضبیه اولوز و اکا مدینه جاهله سبعیه در لرها  
یا قوت شهویه اولوز و اکا مدینه جاهله بهیمیه در لرها ایکنجی سبی اولدر که  
اشخاص مدینه قوت نطقیه استعمالند خالی اولویه لرها اما سایر قوای  
غالب قوت نطقیه خادما اولوز سبب تمدن سایر قوای اولوز  
اولوز و اکا مدینه فاسقه در لرها و جوی سبی اولدر که اهل مدینه نک قوت  
فکر لری نقصان و زرنه اولمین عقاید باطله حق و قانون فاسدی  
صحیح تحمل ایدر انی سبب اجتماع و تمدن تمثیل اولدر و اکا مدینه جاهله  
در لرها و بودن غیر فاضله خصوصاً مدینه جاهله ضاله نهجه قسم منقسم در  
زیر آید بکمز کی طرق جهالات بی غایت و انواع ضلالات بی نهایت  
و ممکن که مدینه ضاله ایکی نوع ایدر و ضاله کافره مدین افروج  
و رو پس و سایر فرق کفار کسبی و ضاله غیر کافره اسلامیندن  
مذاهب فاسده کسبی که بر موضوعه جمعیت تمدن ایدر لرها و ممکن در که  
مدینه کافره جاهله در و اولوز و ممکن در که بر مدینه فاضله ممکن در که  
اولوز غیر فاضله اولوز بر عکس اولوز پس یا پادشاه لر سبب کسبی



که مدینه لری مدینه فاضله اوله و محمد اسد تعالی مدینه لری مسموات  
 و دولت ثابته الارکان شامه البنیان حضرت سلطان صاحب قرآن  
 رافع اعلام الایمان بوامع السیف والسنان وافع باجوج الفتنه  
 والطمان بسد الامن والامان **بیت منشئه رحمه الله**  
 حضرت سلطان سلیمان پادشاه کامکار  
 آفتاب سایه پرور سایه پروردگار  
 و تدبیر و سیاست ارکان دولت و توقیر و عدالت اعیان ملک و  
 ملت بیسی که جمله مدنی فاضله اولمش در پسر نه فاضله ناک احوال  
 احکام مسان اید که کم که اهرم در و دخی مدینه غیر فاضله ناک احوالی  
 اندر خدایا و ملعه معلوم اولور پسر نه فاضله اول اولدی که اشجک  
 اجتماعی اساس کتساب خیرات امور و اجتناب از ذایل و سرور و اوزر  
 مؤسس اولمش اوله لابد جمله سی ناک ساحه صدر و خزینه قلبی  
 نفایس اعتقاد حقه مقدس و لسه کرک و لازم در که جمله سی کی نسده  
 مشترک اوله بر بر می آرا و افکار بر می افعال و اطوار اما آرا و افکار  
 زیر اند سبلی مبارک و معاد خصونه و ما بین اولان احوال  
 متوافقه اما افعال و اطوارده اشتراک می زیر اجماع می بر شرع  
 دین اختیار اید و بکتساب کمالانده قانون احد اوزره جاری  
 و الحاصل اصول اعتقاد و فروع اعماله بر مذموب و بر مذموم  
 اولمش در جمیع افکار و قوالب حکمت اوزره مفروغ و جمیع

جمیع افعال اسالیب عدالت اوزره مصبوب در و چون معلوم اولمش که  
 افراد انسان قوت نطق و تمیزده متفاو و تدز بعضی درجه اعلا در که اندک  
 یوقار و سمان قوت قدسیه مرتبه سی که فکر و نظردن مستغنی و جمله نظرات  
 اکا بالید معلوم در پسر قوت فکر در که درجه علیا سی قوت قدسیه ملحق  
 مجاور در قرآن عظیم ده یکا و زینتها یضی و معلوم متمسسه ناز بعضی  
 فضلی کبار قشده اکا اشارت در و ادنی در که سی بر مرتبه در که اندک  
 منزلی اید بیک بلادت متناسبه دیدگری اولور و بلادت متناسبه اکا  
 در که اصلانظر و استدلاله استعلام مجهوله قادر اولینه مثل شکل  
 اول که ایدین اظهار وجه استدلال و البیض شکل در انتاجه قادر اولور  
 اگر چه کبریا و سطا اوزرینه حکم ایدر اما اصغر کلا و سطا ده اندر اخلاص  
 ذنوب ایدوب حکمی اصغر ده انسی انده غفلت ایدوب استغناج انکه  
 قادر اولور و بواکی مرتبه ناک را پسند نهیم انت و درجات در  
 و جمله اشخاص مراتب علم و حکمت و درجات فهم و فطنندن بر درجه  
 بر مرتبه ده اولی ممکن و کدر نغمه جمله سی مور مجمله ده توافق و اکثر  
 اوزرینه اولور اما امور معضله عمیق و خصویات مسائل دقیقه  
 محققه مقلد لردن متمیز در و بونک بیانی اولدر که اول طبقه عالی  
 که تائید الهی می مویده و الواث تعلقات طبعی در مجرود لردن مبدی حقیقی  
 جل شانه و هر برانه صفات کمال و نفوت جلاله و سلسله موجودات  
 مبدی فیاض کیفیت صدور و ذی تفصیل احوال معاد می سنوی



تصور ایدر لر و لکن چون شک بوشاه ده بجه قواسی ارد در که انزل ادراک  
 صور و معانی جسمانی ایدر حس مشترک و وسم و خیال کی و بوقوی و بربری  
 بیلا و نهارا سراجهارا معطل و لمبوب تعقلات ایدر لر و لا شک بوقوی  
 افرجه حسنی انه کدورت و صفاده متفا و لر در پس اول وقت که انزل  
 آینه تفکری اول خفایک صور نمونش اوله لا بد بوقوی مایه سنده و چا  
 اول حقا و طایم و مناسب امثله و صور متعکس اوله کرک زبیر اول معانی  
 و حقایق صور حسنی و وسمی شوبنه تعقل ایتمک بوشاه ده غایت نادر  
 و اول صورک بو حقایق بستی مثل و خیالات بستی کی در اعیان وجود  
 و بو امثله جسمانیات متصور اولان امثله غایت لطف و اشرفی در  
 و انزل نور بصیرتکه پلور اول حقیقت بو صور متخیله و معانی موهوم تک  
 و راسی در و بر سنده که آینه خیال و شبکه و اسمی انی تصور و تحصیل ایدر  
 حقیقت مبداء اندنجه مرتبه متعالی و حادث قدیم دن منزل متفلسف  
 شته کم خواجه نظامی مپور که **مستی و نیست مثل و مانند**  
 عاقلان خبر چنین ندانند **فقد و بیش ایدم**  
 سرجه آید در ضمیر و سرجه کرد **زان همه کینه و برترشناستم**  
 و حضرت الی حنیفه دن رضی الله عنه مروی در که سرکه معبود فی قوت  
 و اسم سنده تصور ایدر اول متصور عبادت علیه مشرک در  
 و اول کم خارج و سم و خیال سلوب عبادت ایلده موجود و بو مرتبه  
 الهی اساطیر حکما و اکابر علما در و بو کا متصل بر طبقه دخی و ارد

و ارد در که انزل تعقلات صرفه دن عاجز لر در و انزلک منتهای سیر و عروج  
 معانی و سمیه در لکن اعتقاد لری بود کلد که اول حقیقت صور و سمیه اوله  
 بلکه انوکا و راسی بدو کنه معتقد لر و لکن کلد و لکن تصور و طبقه اولی  
 رحمانه معتقد لر و بونلر دخی اهل ایمان در و ابو حنیفه موحد دید و کی  
 بو طایفه دخی شاملدر و بونلر شفعه بر طایفه دخی و ارد در انزل معانی  
 و سمیه ملاحظه سیننه دخی قادر دکلدر بلکه صور خیالیته که مرات خیال  
 منطبع و تجرئی انقسام قابل در انوکله قانع و سپیر و جلری اندن  
 اونه کچه مزا اما طبقه اولی تک رحمانه معتقد لر در و انزل اهل تسلیم در لر  
 و انزل دخی اهل بختا در علوم مؤمنین دن اول اعتقاد کافی در و بونلر شفعه  
 بر طایفه دخی و ارد در و انزل اول قاصر نظر لر در که اصلا تم محسوساتکجا و زیم لر  
 و معرفت مبداء و معادده امثله بعیده ایا کتفا و اقتضای ایدر لر و انزل  
 مستضعف لر در چون انزل دخی استغناء جدد و صرف مقدور ایدر و  
 نهایت استعداد لر سه اصل اولوب انوکا و راسنه استعداد لری و لمبود  
 انزل دخی معذور و مقبول اولور لر اول مستضعف کی قدرک و **عظمتی**  
 او لمغله مکدن بخت انده لری عذر لری مقبول و کد و انزل حقه نازل  
 اولدی که **الا المستضعفین من النساء والولدان الذین لا یستطیعون حیلته**  
**فی الارض و کوبایستضعفین لقی بولر نوبت ملاحظه سیده او شد**  
 و چون صاحب ثروت علیه افضل السلام **التمیحه** بر طایفه قدر عقل لری  
 اوزره تکلم اسمکه مامور و لاجرح فی الدین نص مشهور در لاجرم جوامع کلکند



مگر کشی نیک قدر استطاعت و استعدادی و زره حقیقی وافی و نفوس فاضله  
 علی اختلاف مراتب تکمیل اسکندریه و مرتبه ده کافی در لاجرم زلال وصال  
 منعطف شری طریقی اند که اندک استعدادی در سیر این پیش  
 درس میخانه کراری خمی بر سازد از فیضش  
 و کریمانه آری بتو پیمان سپاسید  
 و آیات عجایب قرآنی و کلمات هدایت صفات حضرت ختم مکافی  
 صلی الله علیه و سلم که احکام حکامی شایسته تزلزل و انتفاض در مومن  
 و احوالی معالی لایاتیه الباطل من بین بدیه و لا من خلفه موجب و زره شایسته  
 شبهه اعتراض مصون در گاه محکم و گاه متشابه و ملشد در معنی  
 کاسی قایم حقایق ترفی عقل قدسی صحابه اید و کاسی فراید عقاید  
 ملا بس صور خیالی و امثال حسیه مشاک حسیه اربابنه اظهار و ابدا  
 بهار عالم حسش دل و جان تازه میدهد  
 بر نیک اصحاب صورت را بهار باب معنی را  
 حکامی کابر و اعلاای عاظم الحون تنزیه صرف لبیک شایسته و السمیع  
 العظیم پیوری کاسی کاسی مقصد عالم حس الحول الرحمن علی الشرف  
 استوی پیوری جاریه خرسا نک عانی امتحان الحول اسر بک  
 دیو جک فی السما دیدی انها مومن پیوری و قسیم عوام که  
 مطموره حس سیرری در تیشی مومن آیات و احادیث جو  
 دارد او ملشد آمانیه محقق الحول دخی اشارات لطیفه و تینیه

کثیر و لغین  
 م

تینیهات شرفه وارد او ملشد رایته مذکوره کبی و نشه کم پیوری سو  
 الذی نزل علیک الکتاب منه آیات محکمت من ام الکتاب آخر من  
 و بو و جمله بیان تعلیم ده اختلاف انوک کبی در که حکما و متالئون و علما  
 ربانیون نفوس خلایفه تعلیم حقائق اسما استسره میدان نظر و عقل طایفه  
 سوار لایه سمند نیز عیان بر نامه معارف شهریار لایه جلوه ایند رر لر  
 گاه منابر خطابتده خوانی معانی قنای افکاح و خطابتده عرض حیره  
 قیلد رر لر و کاسی مقیم سگام بحث و جدل اولند و رای شبا یک  
 جلدن عرض مخدرات مطالب اید رر و کاسی فرومانده مجالس مومن  
 خیاله ر حق تحقیق کوس معانی شعریه و ذوق ایند رر لر زیر منطق ده  
 مبتدیان و ملشد که انواع قضایا که مواد اقلید و لور پیش در او کبی سی  
 بر نامه ر که یقین محض فاده ایدر که شایسته طنز و شبهه در معارف رکنی سی  
 جلد ر که مقدمات مسلم در مرکب و لور الزام خصم فاده ایدر اگر چه  
 بعضی غرضی و لور لکن مسلم خصم و ملغله اعتراف ایدر او جوخی خطای  
 که قضایای ظنییه در که خطبا و و طانی استعمال ایدر لر و خلقک المله  
 حسن ظنی و ملغین قبول ایدر لر و بو خطابتک عموم ناسه نسبت  
 فایده سی چوقدر در دخی سی شعرد که بعضی معانی خیالات شعری  
 بیان اسکندر و غرض بر شیه ترغیب یا تنفیر فاده ایدر مثلاً شاعر  
 خمره ترغیب اسما استیوب نوش الکک یا قوت سیالدر در یا قوت  
 سیال غرسنه و صورته مشابهنده مطابق و ملغین نفوس فی



اختیار میل اید اگر چه تصدیق امر سه دفعی با خود عمل در تغییر است  
عسلی یک برقی او نمیشد در واقع شایسته صورتی تشبیه  
غرضه مثل او لغزش عرض اید اگر چه تصدیق امر سه دفعی و شعر کفایه  
عوامه ترغیب و ترهیب افاده است و عوام باب رغبت و رستند  
معانی شعریه اطاعت اید در حکما کنون شعر و وضع ایش در  
بشخصی سی مغالطه در که باطل محض اولان مقدمات و قضایان  
مؤلف و لوز مثلاً دیوارده منقوش اولان صورت فرسه بو  
فرس در فرس صیقل پذیر صورت صیقل پذیر کسی و بوییش  
نوعی مقبول بران اند که چه حد اند که خط بند و بواج  
نوع قرآن عظیم ده اشارت و نمذ در عبارت شریف لریده  
ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جاد لهم التی هی احسن  
حکمت پیور و غی برانه موعظه بود و غی خطا به و جاد لهم موعظه  
جدله اشارت در چون شعر مقدمات کاذبه متخیله در مرکب در  
معلم عقاید حق و مرشد حقایق ثابته اولنده لایق کلد زنه کم بودی  
و ما علمنا الشعر و ما یمنی له اکیچون اکا اشارت اولندی  
در شعر میب و در فن او چون کذب است احسن  
و مغالطه باطل محض و جهل صرف حکمانی بیان اید که اخترازا و نه  
عرفت الشرا لا لشکر لکن لتوقیه بو فواید نوع استطراد اید  
اولندی بنده سر سخته رجوع اید لم که مدینه فاضله احوالده اید و

284  
اند و ک چون مدینه فاضله اید و کی مفهوم اولدی معلوم اولسون که انوک  
اهلی پیش طایفه در طایفه اولی افاضل در اندر بر جها محذره که مدینه فاضله  
نیز میرا حوالی اندر منوط و مصلحتی اندر که صواب کور مننه مربوط در  
و اندر حکمای کامل و علمای عامل در که قوت نظری علمی اید انسانی نودن  
ممتاز و تقوی عمل اید سر فرار از اندر که صنعتی حقایق شیا و احوال  
مبدء و معادی کما هو حقه یقین اعتقاد اید و ب قاصره تعلیم و  
ارث و استکدر طایفه ثابته ذوالالسنه در و اندر اول طایفه در که  
عوامی کانی نضاح مطبوعه و موعظه مسجود اید جانب کالات و  
فضایله دعوت و رد ایلدن زجر و منع اید لر و کانی قیاس حلاله  
و خطابه بل شعریه اید عقیده لر نی اخرا قدر صقل لر و بونلر که صنایع  
کلام جدلی و خطابت و شعر نافذ طایفه ثالثه مقدر لر در و اندر  
طایفه در که قوانین عدالت میر اندر نی اهل مدینه ارانده حفظ اید لر  
و مقادیر اشیا اوقیه و من و کیل و قیصر کی بونلر منقوض و بونلر که  
صنائع علمی علم حساب استیفا و سند در طایفه رابعه غازی لر و  
مجاهد لر در و اندر بر طایفه در که مدینه تغلب اعدا و تعرض اهل لغی  
عد و اندر حفظ اید لر و حفظ ثغور و ضبط قلاع و حمایت طرق و  
اطراف اندر موقوف لر و اندر که صنایع شجاعت و فرویت و استیلا  
اسلحه در و اکا سپاه سیمی فی دیر لر طایفه خامسه ارباب اموالد  
و اندر بر طایفه در که مدینه تکامل و ملائمت اوقات و لوازمی اندر که



اعمالی که منوط در و الملک صنایعی حرف مختلفه و صناعات متفکرة  
و عدالت اقتضا اید که بوطایفه دن مرزد استعداده مناسب  
صنایع اشتغال اید و بر کسب نهجه صنایع اشتغال اید  
اوقاتی موزع اولمغه جمله درجه کمال و مرتبه ابقان احکامه ایشود  
بر مقدار ایا که انتفا ایشود اگر بوقوله بکس نه اولمشه انی اشرف  
صنایع قضا اید و باقی دن منع اسمک کر که نظام احسن و چه اوزره  
اولوب مدینه فاضله تک ارکانه خلل کلیمه نه کم دیشدر من  
اکمل فاته اکمل و بوش طایفه دن خارج اولندر مدینه دن کل در  
اگر ارکان مدینه اولندر خدمت ایدر لرسته آلات و اسباب  
منزله سنده اولور لر پس اگر فضیلت محصله قابل لرسته تحصیل اید  
و الا اعمال و مصالح مهمه مدینه نه اشتغال اولندر و بوش  
طایفه دن خارج اولندر نوابت در لر زیر مدینه فاضله بستانه  
تشییه اولور که اشجار مثمره و ازمار طیبه تفاح و عنب و اشجار  
خرتیه سرو و جبار کبی و دیوار باغ اولمغچون اشجار رشویه غیر مثمره  
و بساط زمین نما اولمغچون سبزه طری پشته ملز لا بد بستانه  
بعض کایه غیر نافعه خود روی دخی اولسه کرک و بانجهان انی بولوب  
طشره اتمغه سعی ایشود کرک بوطایفه خارج دخی بی نفعد و رس  
بلد الملک طرد و ابعاد نه سلمی اولدر و عیون نوابت تشیه اولندی  
و طوایف حمسه تک مشهائنی ذکر ایشود و لکن طایفه اولی اشجار

ارکان

اشجار مثمره کبی و طایفه ثانیه اشجار خرتیه کبی و طایفه ثالثه اشجار  
طیبه کبی و طایفه رابعه خار دیوار باغ اوله حق اشجار ذات  
الشوک کبی و طایفه خامسه سبزه و جمن کبی اولمغ خا طره خطور المل  
و نوابت پیش طایفه در اولکی طایفه مایه لر در و الملر بر طایفه در که  
اندر دن افعال فضلا و ایل خیر صادر اولور و الملک زنی میکنده اولور  
اما غرضی رضای حق و سعادت مطلق کلدر و لکن بهمان طایفه  
حاضر و باطنه غیر نظر اولان خلقه اعتقاد ویر ککه کسب ال و جاه ایشود  
**نظم** که داند جو در بند حقی اگر بی و ضود نماز ایشود  
چو در جنة بد بایشی و نابکار چه سود آب ناموس روی  
اکنجی طایفه خر فله در و الملر بر طایفه در که اعتقاد لری مدینه فاضله  
فضلا سنی اعتقاد نه مخالف در و میل طبعی مدینه جاهله اعتقاد نه در  
لا بد مدینه فاضله عقاید تک قواعدین و ایل و خریف ایدوب اول قوه  
مراد بود دیو الحاد و اباحت سمکد لر او جوخی طایفه باغی در که  
مدینه فاضله حاکمه که پادشاه عادل در و رتبه طاعتی رتبه جمله اقامه  
شامل در اطاعت و انقیاد ایشود تغریب جماعتی فقه و فساد ایدر لر  
در دخی طایفه مار قلدر و الملر اگر چه قصد له تحریف قواعد ایدر لر و لکن  
فهم و قلت عقل سببی له قواعد غییر محمل صحیحه عمل ایدوب منحرف اولور  
چون ملر که انحرافی عناد و نقض کلدر ناشی اولمغی صلا حار نه تا سید  
اولمغوب دعوت و ارشاد اولندر شاید که توفیق حقه مهندی اولور



بشیخ طایفه مغالطه در و انبر بر طایفه در که سو فم و نقصان  
 فطرت سببی الم معارف و حقایق واقف و ملیوب ضلالت و  
 جهالات باطله بی حقائق معارف در بود خلق عرض ملیوب دعاوی  
 کاذبه لرله پر خروش و لوب اول دعاوی باطله اغالیط هر حرفه  
 تبلیغ و ترسایدیوب کندم نما و جو فروش او لور لر **خاتمه باب**  
 خواجه نصیر الدین اگر چه اعداد نوابت بود مقدار دن یاده بولمنق  
 ممکن اما جیره امکانده اولنی ایراد و اتیان ایتمک تطویل بودی  
 فقیر بدین نوابت بود مقدار دن یایدیوب کی غایت ظهورده  
 دعاوی زور و خصومات کاذبه اید اخذ اموال ایدنر و بوقوله  
 و عواره شهادت زور ایدنر و حفظ سیاست چون موعود  
 اول شیخ و شرطی و عوانی که ناحی اموال ناسی حرام دیوانه و ارشاد  
 و میل الی الباطل ایدن قاضی لر و اعاده سببی سع ایدن رسلر  
 و غضبه کند و اموال و اقوات و دوا بنه علی بن سپاسی لر  
 و حقیقه سرقه و طارقتی ایدن عیار لر و بوجهله یا لک اولیوب کن  
 فی الجمله کسبه مکانی و اریکن موال و کد ایدوب خلق اوزر به کل و  
 ثعلب بدینر جمله سببی ایدنر و ملک مدینه فاضله انبر یاقل و  
 اعدام یا نفی و اخراج ایتمک واجب ایدوب کی ثابتنر  
**باب ثامن سیاست ملک و آداب ملک** **سیاست**  
 چون مدینه فاضله و غیر فاضله و غیر فاضله ایدوب کی و مدینه فاضله

فاضله ارکانی قاج ایدوب کی بیان اولندی شمد مدین صکر و خلیفه  
 پادشاه که مدبر مدین و ناظم امور در نیجه سیرت اوزره اولوب کرک  
 انی بیان ایدوب لم اولام معلوم اولسون که مدینه فاضله که مدبر  
 امام بر حق و حلقه مطلق در و انوک حکومتی امامت خلافت و غرضی  
 تکمیل خلق و لازمی نسل سعادت و سیاست ایکی قسم در و قسمک  
 بر لازمی اردن او لکی سی سیاست فاضله و اکاناته دخی در  
 ایکنجی سی سیاست غیر فاضله و اکاناته و غلبه دخی در لر و  
 سیاست اولی صاحبک غرضی خلق با خلق اید و لازمی نسل سعادت  
 و سیاست ثانیه صاحبک غرضی غلبه تسلط اید موالی نفس اماره  
 وصول و لازمی تقاوتنر او لکی سالیس عدالت شک ایدوب  
 رعایا سنی اجبا و اصدقا ایدر نته کم بعض ملوک فاضله مولی  
 اولدوغی مدینه کلد که خلقی جمع ایدوب دیریدی که ای اهل  
 سرک متشایکوز نیم والدیم و شبانکوز اخوانم و صفار یکوز لایم  
 منکر که سنده در پس مدینه خیرات عامه اید معلوم ایدوب کند و شهادت  
 مالک اولور اما سالیس ثانی جوهره تمسک ایدوب رعایا سنی  
 حول اتحاد ایدر نته کم ظلمه اکاسر و راضی اولر لیدی که رعایا لر  
 اسباب عقارات و خدین فی الجمله ملوک لایق اولور شنی نفیسه  
 منتصرف اوله فکل ما یصلح للملوک فهو للعبد حرام دیرکوز و اسلام  
 ملوکدن جو مسرفلر بوقضیه انله تابع اولدیر و کلمه مذکوره



دولت عباسیه ده مشهور ایدی و چرکسه دخی و اخرد و تکرده  
بو اسلوبه ساک و لوب رعایا لرده برکسته منزل حسن النیان  
و مملوک انیض استخدا ام ایلمک و چوقه سرخ و سقر لاطکمک  
ممنوع ایدی بعضی عایا انزه اقدام ایلمه مصدوره ایلمه  
بالکله انقراض ایدر لریدن اسد لایغیر ماقوم حتی غیر و اما باقی  
مقتضا بنج ملک و نمندگی نزع اولوب و اورشانا قوما  
آخرین معناسی ظهور ایدی **نظم** مائش بی اعتبار و ملکشان شدت  
ای سلاطین زان اعتبار ال اعتبار کلمه سالیس فی مدینه مژور  
عانه ایله مملوک ایدوب کندویی شهواته ایدر لر و خیرات عامه دیدگون  
امر سکون و عافیت و رعایا را اسنده محبت و الفت و عدل  
عفت و وفا و رخصت و رخا و بونکر امثالی در شرور عامه دیدگون  
خوف و اضطراب و رعایا را اسنده بغض و عداوت و تنازع و  
خصومت و غصب و سرقة و خیانت و محظوظ غلا و بونکر امثالی  
و عامه خلق اکثر تابع ملوک و مقلد سلاطین و لور لر که الناس علی بن  
ملوک کم **حکام** اولور که ولید بن عبدالملک مروانی قصر و بوی  
و بانج و بستان عمارات و مساجد بنا ایلمک مشغوف ایدی حتی جامع  
بنی امیه که مسجد شریف و معبد رابع و اعتبار و تبرکده حرم  
رابع در انوک بناسی انوک زمانده خلق بری برینه ملاقات  
ایتمه لر سوزلری عمارتک تمام اولیدی قصر کنج اولدی بنم صنفه و ابوا

ابو انم تمام اولدی و حوض بستانم رنشت بولدی و بونک  
امثالی بنا و عمارت متعلق سولیشور لریدی و فانتدن صکره برادری  
سلیمان خلیفه اولدی اول ماکل شهیه و مطامع بهینه مینوم ایدی  
انوک زمانده خلق بری برین ملاقات ایندکه سوزلری ایدی  
بو کجه طعام بشور دیکوز بر فلانیه بشور دک عجب لذت اولدی و فلان  
قلیه عایت خوشگوار در و بونک کبی طعمه و اثره متعلق سولیشور  
اندن صکره عبد صالح عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه خلیفه اولد  
و انم فایده نبویه در معرض و باقیات صالحات اخرویه تحصیلنه  
مشغول ایدی و انوک زمانده خلق بری برین بولشسه لر مجاور  
و مکالمه لری بو ایدی که بو کجه قاج رکعت نماز قیلد که بو ایک قاج  
کونین صایم اولد که و قرآن در در که قدر در و بونک امثالی طاعت  
و عبادات و اصناف خیراتدن سولیشور لرید و صلاح و فساد  
پادشاه رعایا یساری و احوال رعایا سیرت نیت حکام  
و سلاطین و زره جاری و کینه دالالت ایدر رنار و حکایا حو قدر  
ایراد تیظونه مؤدی اولور **صلاح** که در شاه نیت باو  
صلاح تمام رعیت باو **بعده** معلوم اولس که سلطنت  
و حکومت پادشاهی عطیه ربانی و هدیه الهی در که حق جل و علا  
بنده لرینک سعادت فرازینی بو فخر لریند و افسر سلطنت  
طرازین کویله ارجمند لر و بوندن علانه مرتبه و لکه فیاض خلاق



و کتاب علی الاطلاق نجای دند برنظور نظر عیالی  
 بنده سنی نک کردن وجودی طوق تقوی الیه مطلق اغیار نک  
 عاطل و آیه تکریم جلیک خلیفه تشریف الیه حق و اضدادنی طان  
 ایدوب صغیر و کبیر و قوی و ضعیف روی توجه و جبین نظر عاری خاک  
 درگاه سعادت و سکا سنده خاک آلود و طلاب غایب  
 حاجات و آمال و خطاب کرایم و عقایل دولت و اقبال عبا  
 سده سیادت پناهنده سوده ایتمکله کسب ایدره لریس  
 مرصاحب سعادت که بوغمته مظهر اوله سپاس شناس و لوب  
 عدل رعایا و رحم برایا ایدر عهده شکرندن بری اولوب نظم  
 مصالح و اجرای امور و قضایا ده صاحب شرع علیه السلام  
 اقتدا ایله تاکه الملک الدین توامان مقتضای سنج حکمی قایم و  
 دولتی دایم و عباد و بلاد ظل یافت و کشف خلافتند آفات  
 بلیاتن سالم اولوب خلیفه اند حق و ظل الله مطلق اوله  
 و حکام دیر که پادشاه ده یدی خصلت کرک **اول علم**  
 علومت اولدر که مطمح نظری علم ستمتی معالی امور و تحصیل سعادت  
 جمهور اوله سم امور دیویده سم امور دینییه ده مثلاً مدار ستمتی اول  
 اوله که ملک من رفقا ستمتد ادا ستمتد و عدل و سیاست ایدر پراسته  
 اولوب عساکر و رعایا مطیع و منقاد و اوامر و نواهی سنی ارکان  
 دولت و اعیان مملکت قنده سرع النفاذ اولوب مادام که قدر

قدرت و قوتی اولدر قیله علم جهادی که موجب عزت اسلام در  
 دوش جتها دنده مرفوع ایدوب متصل دیار کفری فتح ایتمکله  
 عرصه مملکت اسلامی سیغ و اعدائی من مذسبی رفع و رفع ایتمکله  
 قله دین شریعت و قله مذسب سنت و جماعتی بلند و منیع الیه  
**حکام** اولنور که پادشاه سرفرازی سلطان مجاهد  
 غازی بوالفتح سلطان محمد خان قسطنطنیه شهرین فتح و ولوی  
 اسلامی اول لایته نصب ایتمکله جازم اولوب غرای غرای اسلام  
 آرایه عازم اولمشدی چون طرا برون طرافی سنکستان  
 و مساکنی تنک و مهیب مرحوم خداوند کار ثقل الله کما میرانه  
 اول عقبات صعب و او دویه و قتل و شعا بده اکثر بایک  
 جهان زدن نزل اولوب راجل راجل اولوردی و اول سفره  
 آدر بایجان پادشاهی و زو حسن و شاک و الده سنی سله ای  
 برکون پادشاه جهان پناهنده بیکه ای نور دیده برکافر بدحکمت  
 قلعه مختصری چون جود شرفه که کل کلر اریا پادشاهی زو قدر زحمت  
 و تعب تحمیل ایتمکله موجب نه در کاسی الوده کرد کاسی غرق عرق حنت  
 و درد اولور سپهر **الوده** کردی زپی صید که کشتی  
 غرق عرقی از دل کرم که گذشتی **خداوند کار قدس**  
 بیورمش که ای تا در بر بوقب و زحمتی محض بر مملکت استعلا و بعض  
 غنایم و اسارایه استیلا ایچون ایتموز بلکه اعز دین اسلام و امثال

ارتی کردن صکر طرا برون  
 شریعتی  
 نصاری لندن فتح  
 م



ام سید الانام علیه الصلوٰۃ والسلام ایچون ایدرز که بیور  
 ایچا دماض الی یوم الیقیم خون خجل و علا. اسباب قدرت غرا  
 احسان عطا بیور شد. اگر سایه ایوان قصورده استراحت  
 و حضور ایدیه وز. و من غیرت قدامه فی سبیل الله دخل الجنة  
 شرفی الله مشرف اولیو ز. فردا قیامتده که غزاة و مجاهدین که  
 اقامت جاه و این پیشدور مشروبات عظمی و اصل اولد قده  
 بزه ندامت و حسرتدن غیری نه حاصل اولسه کرک. پس بادشاه صا  
 سمعت بوسیرت افتد ایدوب آبا واجدادندن انتقال ایدین  
 مملکت و ریاسته قانع اولمیه و خواب راحت و ذوق عیش و عشرتی  
 استعلامی لوی سعادتته مانع ایتمیه و شرب خمر و استعمال اغانی  
 و مشاهدہ جمال غلمان و غوانی اراقه دما اعدای دین و استعمال طینین  
 و تیرایمکن انی مشغول المینه بلکه بزیدن معرض زمره راغب صدای  
 اغانی دن صریحوالی استماعنه ارتقو طالب له. نه کم صاحب  
 قران دوران افتخار آل عثمان سلطان سلیم شاه خان بیور شد  
 زانجه من شاخ دخت یار و دینم من سچ حریفان ده و نزدینم  
 کر بر سر پیکر خان بزور بازو معجز نهم سچو زبان مردنیم  
**حکایت** اول نور سیف الدوله حمدانی که میرزاده عرب  
 و پادشاه ممالک دیار بکر و حلب ایدی غرای و دم و اذلال قیصر  
 مشغول ایتمک اول وجهه شغل ایدی که مر اوله جنگ و حرب و صل

و ضرب ایتمکدن مجلس عشرت و شرب و استعمال جنگ و رباب  
 ایتمک فارغ اولمزدی اتفاق بغداددن بر مغنیه حاذقه کلدی عزم زاده  
 ابو فراس شکر مقتضای شباب و زره مغنیه به راغب اولوب سیف الدوله  
 تقدم ایتمک اقدام ایتمک لویای سیف الدوله خدمتده کاتب اولدی  
 قطع محکم الجوزا و ارفع و صدر کالدیا او او  
 و قلبک الرجب الدی لم یزل للجد و الهزل به موضع  
 رفه تفرغ العود سمعاً غدا فرغ العوالی جل ما شمع  
 و نجه شاه و شامزاده و نجه خسر و بلند آوازه اشتغال عیش و عشرت  
 و شرب صهبا و صبحی و استعمال جنگ و عوده مداومت و سیاق  
 صباح افصح صباحه بو وجهه خطاب ایتمکدن که **نظم**  
 سیاقیاده صبح بیار مایه شادی فوج بیار قبله ملت سچ بدیه  
 اکت توبه بصر بیار تحت سلطنتی بر باد و ملک موروث  
 آباد اجدادی طعم اغیار و اضداد ایتمشدر نه کم **حکایت**  
 اول نور سلطان جلال الدین از مر شاه اطراف دریا بجان ده قرار اید  
 ملک موروث لرندن که خواررم و خراسان و تمامت ممالک ایران  
 ایدی بابا سچ محمد خوارزمشاهی کند و سنی اخراج ایدر طایفه  
 مغول چکیه خانی لر جان مکینه طالب و عود و سنی سلطنته خا طرب  
 ایکن نیه شب و روز اشتغال عشرت و عیش ایتمکده پرچم توغ  
 سلطنت پر نشویش ایدری نه کم بعض افاضل ارکان دولتی



انوک حقنه بور باجیه نظم ایتمشدی . **محم**  
 شاماز می کران برخواهد خواست درستی بکران برخواهد خواست  
 شه مست جهان جناب و شمش پیداست کز من مباح برخواهد خواست  
 آخر فاضل اشارت اینده کی کبی عسکر مغول سر وقتنه هجوم ایلد لر  
 منور سلطان می دوشینه دن مست و خراب و مستغرق عالم سپهوش  
 مدوشش سارنگ سرخواه بکین نزار رحمتله سید ایلد لر تنها فرار خیا  
 ایدوب آخر بعض اراذل اگر ادک خیمه سنده طناب عمر کی خنجه و باده  
 خونی جرعه جام کلکون کبی رخنه اولدی . **وال عثمان** انقاسم  
 خاندانندن یلدرم بایزیدخان و علی امیر سلیمان خانی بوطیعت اوزره  
 مجبول و علی الدوام شرب شراب و استماع چنگ و رباب ایتمک  
 مشغول ایدی لایب خانه سلطنتی خراب و آب حیاتی رخنه شراب  
 هلاک میاب **حکایت** ایدر لر برادر می موسی در نه شهر نده عسکر له  
 اوزرینه هجوم ایلد سنوز بر حمله عیش دام ایدردی حاجی اوردی  
 بک اعظم و اقدام امرا ایدی کیروب ایتدی می سلطانم برادر ک موسی  
 سن نچون خواب غفلته دایم و عیش و عشرته مداوم بین رویت  
 ایدر لر که حاجی لالا لطف الله صیتمی تلخ ایلمه موسی که نه مجالی وارد  
 بکا مقابله ایده ویش حاجی اوزر نوس حقوب بکلر بوندن دولت یوز  
 جور مشق ارکاز ایلد دیوب بعدد یکجری لر اغاسی حسن اغا کیروب  
 می سلطانم ایش حد کجی می موسی حاجی غلر و جنبه ایرشدی بوجک

دیوب جاک کا فنی غضب ایدوب رد ایدجک حسن اغا حقوب  
 بوتمام اولدی بکلرین کتدم دیوب عقبنی موسی بک تیشوب  
 خبر اولجی سلطنتی لندن پره چلوب در بیغ تنک و ناموس خراب  
 ایتدم دیوب براتنه بنوب قاجمش اختتام برکوبه دوشوب ایلد  
 بیلوب قبض ایدوب موسی حاجی ادر نه تسلیم ایدوب قتل اولوب  
 جرعه باده ایلد تحت ملک و عمر و سپاسی باده و پریش بونک  
 امثالی بحساب تطویلی موجب اطباب در و اصل علومت  
 اولدر که مصلحتی سلطنت فانی و حکومت دوروزه ارجانی اولینه  
 بلکه تمت و نهیمی سلطنت جاوید ستم و مقصد صدق و عینک  
 مقتدر اوله . **نته کم** روایت اولور که چون عهد خلافت عالم  
 عادل کامل عمر بن عبد العزیز ایرشدی . **نشر عدل** و دفع  
 ظلم و اجبای سنت و امامت بدعت ایتمک اول وجهه شروع  
 ایلدی که روس حالدن را عید شهره کلوب کیمدر یو عید صا  
 که خلیفه اولدی دیدیلر ندن سله کوز دیوب جک صاحب اغنا مزه  
 ایترا اولدی بیلدیر چون رفع مظالمه شروع ایلد اول بنی علری  
 اولان امرای بنی امیه و خلیفه زادگان ال مروان ایتدکری مظالمی  
 ایدوب بنه اموال و ضیاع علرین لوب ارباب صاحب سله تسلیم ایلد  
 امرای بنی امیه جمع اولوب برخاقون و ایدرانی خلیفه یه غیر ایدوب  
 بزه خلیفه مسامحه و مسامله و خلفای باقیین کی رعایت و حمایت



ایلسون بر سایر رعایا و سقوبه کنی کلوز دیوب بونک امثالی  
 اخبار کوئدر دیلر جوک سفیره مسفوره رسالتی ایلماع ایلدی خلیفه  
 یا فلان معکولک ولسون که حق جل و علا بونده سینه لطف عطا  
 میندول ایدوب غایت علومت او زرنه مجبول ایشد اول عمر و  
 ابتدای مرده مطمح نظر و منتها یتیم امارت مدینه منوره ایدی  
 چون فضل حق اول مراده و اصل ایلدی پس متمم کافاحت و  
 نفس اول مرتبه ایلک کفایت ایشد اطاعت یتیم خلافت و صل  
 بولدی چون اول مطلبه دخی بفضل الله واصل و درامان  
 درج احوالده حاصل اولدی اکادخی قانع و راضی و ملبوب دخی  
 مافوقه که روضه رضوان و رضای ملک مناندر متقاضی و لم  
 پس بطلب اعلایه موصل اولان محالده دن تقاضا و تقصیر و دفع  
 ظلم و اجرای شرعده فرو صغیر و کبیر و رعیت و امیر المومنین  
 سفیره ایتدی امیر المومنین قورقور بوج طایفه اندر نوم شیده  
 او عره یسین خلیفه ایتدی یا فلان هر یوم شیده که دیر سیر نوم  
 قیامتدن امون و نه شدت و عقوبت که بنی انوکله تخویف ایدر  
 عقوبت جهنم احسوز چون سفیره بوجواب شدید استغاثه  
 ایلدی کلدو کی حاجتک حصولدن مایوس و لوب کلوب امی ایشدی  
 بنی امیه بیخبر و روی و دیدی که چون ال عمر بن خطاب دن تروج و  
 قاتل ایدر خبر انوک نسلدن کلن متقیلر که صلابت و تقوی سده صبر

291  
 صبر و تحمل ایلک و بومکنه اجرای شرع و دفع ظلم ایشد اگر ایلد  
 حرمت و محابا ایشک بوقدر مقرر یلوک و ال عمر دن تروج ایدر  
 دید و کی اول ایدی که بر کون حضرت عمر رضی الله عنه کدردی بر خا  
 خیمه سینه او غردی خاتون قرینه دیر ایدی که طور سوده بر مقدار صو  
 قوت بازاره ایلدوب صسته لم دختر ایدر یا آماه خلیفه انی منع و  
 غش و خیانتی دفع و رفع ایلدی عجز ایدر خلیفه انی قنده طویر دختر ایدر  
 یا آماه بن علانیده خلیفه یه مطیع اولوب خفیده اکا عاصی اولدی  
 ممکن دکلر حضرت عمر بوجی و ره سی ایشد رندی اولادینه ایتدی هر  
 بر کوز تروج استمر می که بود و شیره پاکیزه السون او مرین که  
 انوک ذریتدن بر صالح قول وجوده کله عاصم که فرزند ایدی بن سیر  
 تروج ایلد دیوب علی که الله تعالی تروج ایلدی اندون ام عاصم  
 دختر وجوده کلدی انی عبد العزیز مروان تروج ایلدی اندون عبد  
 خلیفه بر حق عمر بن عبد العزیز وجوده کلدی راوی ایدر آخر سنه  
 ال مروان شدت عدل و حقانیت تحمل ایده میوب دایره ظلم و  
 شقا و کسرتیم اول ذات عدالت صفاتی تسیم ملکر سعید و  
 شهید خلیفه ملک جاوید اولدی رفی الله عنه مقتصد بیان  
 علومت ایشد که سمت اصل سعادات و موصل مراد اندر  
 سمت بلند باش ای سر کتمیق چنانکه سمت است ان صدر تولد  
 ایکنی اصابت رأی فکر کرد و بوخصت ایکنی ننه ایلد حاصل



اولور اوکلی سی اصل خلقت و مبدء فطرته دکاتی سن و صفای عقل  
 او زره مجبول و ملقدر و دلک فضل الله یوت مشا. **انگهی سی**  
 تجارب روزگار و آزمایش احوال اطوار اینکدر اگر عمر سنوار قبل  
 و عنفوانی و صباح روزگار جوانیده اولوب تجارب امکان فرصت  
 اولمده کتب تواریخ و اخبار مطالعه الیه که تواریخ آنیه ملوک  
 ماضی و روزنامه حوادث ایام در و اول تجارب که سلفه مزار  
 و تعب الیه حاصل اولمشد زاکار ایگان اصل اوله و انیس ملوک و  
 جلیس سلاطین و لان کتب تواریخین بریسی شاه نامه فردوسی و  
 که موجب شجاعت و شهامت اولدوغندن غیر میغید تجارب فی  
**او جوخی سی غم و غمیت در غم و غمت اولد که صاحب**  
 حکم و امارت اولان کسنة معظمت امور و مهمات مصالحدن  
 عنان ارادتین تعلیق اسبابی جہان ترتیب ایتدکدن صکره اول امرت  
 اتمام بولینی سپیکه حرکتی پوته فراعنه فراغ و کوشش بل عالمه آوازه فراغ  
 ابلاغ قلمیه و بوضعت مطلقا ارباب سملایم و لکن بادشاه لره الزم  
 زیر اندک حرکت و غمتی مرتین و شش خبی او ملر بلکه مزار مقدانک  
 استیجالی و نجاشی صک حرکات و توجهاتی اولمکی که اندر حرکتی  
 وجوده کنوره لر پیل نفی که جرنی شیلده فراغت و بوقدر حتمه جمع  
 اولمش اسبابی سهوده تفرقه و اضاحت امده لر خصوص که اعادی و  
 اضداد و سایر حکام بلاد فتنه و قعی قلمیوب مر بعد که نهفت

نهفت و حرکتی مقصود فطره یونیر و دکه سبیلده شایه مقصود حلقه  
 او ملر **حکام** اولنور تیمور لنگ برسیاسی زاده ایکن در و  
 سلطنته عروج و حنیض محکومیتدن قله حاکمیته خروج ایتشدی  
 خصلت غمیت انده کمال درجه و نهایت مرتبه ایدی مندر  
 برقلعه حصین زره هجوم و محاصرت ایتشدی غایت حصانت و  
 ارتقای سبیلی به چهره فتحی برده تاخیر و واروب عساکرندن جوق  
 عرضه تلف و بوار و بختی اکابر امرا و اعظم و زراجمع اولوب بوقلمونک  
 که اقصای مالک کفار بد کردارده در فتحدن فایده غایت قلیل و بول  
 ایچون بدل اولدوغنی ارواح کثیر و جلیل در اولی و انسب اولد که بوقلمون  
 صرف ایام استمداد رجوع و معظمت بلاد فتحه شروع اولد دوش  
 ایدوب اما بوراسی کا عرض حکم کسنة قادر و ملبوب خواص امرا  
 برکسنة وارند که بساط تقرب انبساطده اندل غرور اقر و بوعید  
 اندن غیر می کسنة قادر دکلدر دیو اکا تکلیف الیدیز او کدخی  
 سابقه حقوق تقریبه ادلال اعتماد قیلوب امرانک اینی حضورده  
 عرض تبیین فی الواقع فتح قلعه دن فراغت امک طرفین تحسین یکج  
 فی الحال امر الیدی که مطیع خدمتدن غایت حق و اذل لباس  
 میانی جریس و قدرت و رفاسیتده جمله دن اقل اولنی کنور و  
 لباس مستقدن فی حقیقه دوب امیر مزبورده کیدروب امیرک قماش  
 مزوره لباس دوت امیری نوک بر خدمت مطیع وانی امیر برنه



اجلاس ایلدی. سبج کسنه به مجال اولدی که اکا معا و ناسکمه  
 نزدیک و شفا عتده زبان تحریک ایدیه لر. و امر ایلدی که  
 عسکر با ستم بدل ارواح. و کسوف و اراج ایدوب قلعه به  
 هجوم ایدیه لر چون فرور میره اولان سیاست عظمی واقف  
 اولمشدی امر او عسکر بر وجهله هجوم ایلدی که اقرب زمانه  
 صورت فتح. در این تیغ تمور جلوه کرا آمد. راوی بیدرنا که  
 تیمور سلطان ارغور ایدی امیر فرور مذلت فکور دن بجا  
 بولدی چون تیمور سنه سبع و ثمانه ده ساکن خانه خاک.  
 ورونی مین شتر و شور دن پاک اولدی. او علی شایر خ میرزا  
 که جلیم و سلیم و پادشاه کریم ایدی تحت سلطنته جلوس  
 ایتدکن عسکره امیر فروری تحت و شدن خلاص و منصب  
 مناسب ایلد حاصل ایدی. و بو حکایت فریدر اول که صا  
 قران افغانی رال عثمان سلطان سلیم شاه خان انارند  
 تعالی بر ثانه چون سنه ثمان عشر و ثمانه ده تحت روم و  
 سلطنت موروث آل عثمان ات سعادت صفائیکه موسوم اولدی  
 بلا توقف ولایت ایران و حدود آذربایجان طرفه سفر مودی  
 ویرا اول زمانه شاه اسمعیل بن حیدر اردبیلی تمامت عراق و درگاه  
 و خراسان لایله تغلب ایدوب رض عالی بدستنی اظهار ایدوب  
 شور و شر و قتل و صاف شراب عالمی بر ضرر قلمش دی و اطرا

اطراف روم بخت موسوم دخی هجوم ایدوب جوق فتنه و فساد  
 ایتشدی چون سلطان سعید عسکر جراره ایلد سرحد و لایله اصل  
 اولدی بر مقدار زمان اسمعیل دخی برید او یلیوب قتل زاد و علف  
 عسکر منصوره کلی مضایقه کلیج عسکر و امر ایدوب کیدر زدن  
 ناپیدا طالب مجهول مطلق و ملو شان عقلا دکلدرنی وجه بوصیای  
 و براری عسکری تیغ جوع و عطش ملاک الملک رای میدرد یوب خدا  
 بورای عرض ایلوب توجه دن و ندر مک و روم جانبه توجه اتمک  
 دیوب سمد پاشایه که اول زمانه حضرت مقرب اولنلر کمال قریه قضا  
 و غایت عایت و اعزله سر فرز ایدی بکلیف ایتشد اولدخی تقریب  
 مغرور اولوب پادشاه سم رکاب لدرده بو فکر فاسد و رای کا  
 عرض اتمک استیوب اولاد و تملو پادشاه سم بر قنده کیدر فرور دیش باد  
 کورمش که اگر استماع و صبر در سه غریبه قوتور و نفاذ کلمه قصور  
 من بعد اسفار و خطاره مشقت ظهور اتمد که عسکر را خطه حضور  
 ایدوب رجوع ایدر لر شوکت و قدرته نقصان و فتوح ممالکین حر  
 و دشمنه تغلب طغیان کلکله عالم ایران اولور کمال غضبه بره بد  
 بن مقر سلطنت اولان استبولدن بو قدر عسکر و اجازة و الا اعداد و  
 بخرج و انفاق و تحمل مشاق ایلد بومکانه و اصل اولدم سنو مقصود  
 بی خبر و مراد مال حرکت غافل می بین یوب فرمان پرور ب فی الحال  
 دولتی بدندن تفرق اولدی و بو تفرق سبب اولوب من بعد هیچ احد

کاره

جمعت کلمه امایه  
 م



دم مخافت و تعویق اظهار نه قادر او لمیوب بر قاج کونند  
دشمن بد کوسه ملاقات و محاربه اولوب صورت فتح و کسر عدو  
ایستیه ظفرده فضل حقه نمایان اولوب رایت بدعت و ضلالت  
سزکون و آیت نصرت مذمت و جلال و ان چند نام الف  
اولدی اگر هجوم خداوند کار اول غزوه اظهار ایدیه ایدی  
دشمنه غلبه تمام و جرات و اقدام کلوب و العیا و با علم  
رفض الحاد و خراب و مذمت و جلال ضعیف بلکه  
نایاب اولیدی لکن معلوم اولاکه غرم و ثبات اول وقت مقبول  
اولور که غرم و احتیاط مقرون اوله و الا غرم فی حرم و ثبات  
فی احتیاط و عناد و لجاج و مکابره و حرق باطل در بنجه پادشاه لر  
لجاج و عنادی غرم و ثبات ظن ایدوب تجارت فتح و نصرت حیات  
و کند و لر و عسکر لر بنی عرضه تلف و هلاک ایدیلر **حکایت**  
اولور تیمور لنگ اعقاب ندر سلطان سعد ماوراء النهر و خراسان  
استخلاص اندک در صکره اول خیاله دو شدی که جدی تیموری  
جهاگیر اولوب اغلب اقالیم ربع مسکونی زیر لوای استیلا سینه کتوره  
بوسه و ایل اطراف ادربا بانه کلوب حسن دشمنی دفع و ادربا بانی  
فتح ایتمک خیال ایدوب اندر صکره روم و شامی دخی مطلب و  
مرام ایدری بوجیه الله نواحی اردبیل و کلجی عساکر نه غلامی عظیم  
و برف و سرداد عذاب الیم ایشدی حریف حسن پادشاه اطا

اطاعت و انقیاد بلکه تحمل باج و خراج ایدوب تحف و هدایا مله الملی  
ارسال ایدوب خراسان انصاف و ملک قدیم مله کتفا ایتمک التماس  
ایدردی و امرای کردان نصیحتی نخواه لر بی برای عین صواب و ایدوب  
ایدردی استیجاب ایتموب غلامی عظیم و کل و لای بر محنت و بیم  
ایچده مصابت و عناد ایتمک غرم شانه خیال ایدوب و جدی  
تقلید و اقتدا ایتمک تحمل ایدردی فی خبر ایدی که غرم فی حرم موجب  
زوال دولت و ثبات فی احتیاط مورث کمال و محنت در حکایت ایدر  
که آخر عساکری بلای غلامی و محنت سر و لانی نفعی مقرر بلوب انقرار  
ممالایطاق مسسین اسلین دیوب جوق جوق فرار ایدر ایدری  
بر صباغ عسکر نه نقصان ظاهر مشاهده اولودی تاکه حسن پادشاه  
ضعف و قلت عسکر نه واقف اولوب انقرار ایدوب خیمه سنده مست  
خواب پشهوس پشه شتاب بیور کن گرفتار ایدری و اول ایدر که  
حسن پادشاه عود و عناد فی محله سز و توبیح و کند و تسخیر ایدر که اول  
ترفع و لجاج نامناسب و کنه تفریع ایدردی و اول کمال شرم حیا السندن  
ایدوب فتح سخن ایتمک سر موقاد و لر ایدری حسن پادشاه ایلک بعض غم زاده  
و ایدری اندر تسلیم ایدوب فی الحال طومار عمری دست هلاک طی و  
وجود فی استیغنی در یغله صدق لاجی قتل لر پسر پادشاه عاقل و  
سلطان کامله لایق اولور که غرم و حرم ترکینده تدقیق نام و عدل  
مالا کلام رعایت ایدوب نه غرم و ثبات محله ضعف و فقر کوشه



و نه حرم و احتیاط موقوفه بی وجه عیاد و بلجای اید و عزم جمله امور  
 اصل و کتاب فضایل استیکره قول فضل در واکا عزم الملوک و عزم الحاکم  
 ویرار حکایت اول نور که مامون خلفه تنفیجی مرضنه مبتلا اولوب  
 اطباء و ندما علاجنده عاجز اولمشدیدی آخر تحتشوع طبعی کنوز و ب  
 علاجندن سوال ایدجک علاجه عزمه من غرایم الملوک دیدی روتا  
 ایدر که مبعده مامون خلفه الس مجاسنه التمدی و بر و ایدیه کل یک  
 مرضنه مبتلا اولوب اطباء علاج اچون جمیع و ملشدیدی اتفاق ندما  
 خاصر ی بی اول محله کلوب صورت حاله مطلع و لحنی یا امیر المومنین  
 این عزمه من غرایم الملوک دیدی مامون اطباء قلعوک علاجه احتیاج  
 قلمدی دیوب من بعد کلی بانه کنوز مدی **در بخشی سی صبر شداید**  
**و تحمل عظیم حوادث** در چند صبر جمیع بشره حصین و  
 ارتقای عالی یه سلم سالم در اما خصوصاً پادشاهان کا مکاره و  
 سلاطین اداره الزم لازم در زیر تحمل و مساعرت و قلت تحمل و مباد  
 امور ملک ملت زلزل و احوال درج دولته حلال عارض و لور که در ای  
 خیر امکان پرون و اصلاحی دایره قدرتدن افزون اولوز اما صبر  
 بودار و درستی المنافع و بر طریق در مامون العواقب و وعد الهی و کرم  
 نامتناهی بونک و زینه جاری در که سرکه هجوم شداید و حدوث نوا  
 زمانده صبر و ثباتی شعار و ثانی و قرار می پستور کار ایدینوب حق جل و علا  
 عسارت حصوله مترقب و عاقبت و حصوله منتظر اولسه حیل و علا

و علا در کا مندن کا ایکی نعمت حاصل و ایکی مرادانده حاصل اولوز بری  
 بوضیری و انتظاری عبادت عد اولوب دیوان حساسته مکتوب اولور  
 انتظار الفرج بالصبر و ده ایکنجی حق تعالی و عده سینی انجار و ذلت  
 شدندن صکره عت فرج ایدله عز از ایدر که نمایونی الصابرون جریم صبر  
 و لمن صبر و غفران العاقبه للمتقین **و طوع**  
 کلید در کینج مقصود صبر است در بسته انکس که بکشد و صبر  
 جو خاری کوه وجود بیای لباسی که سر کز نف سود صبر  
**بشبخی سی یسار یعنی غناد** تاکه مال عایایه طمع اتمیه مخفی  
 اولیه که پادشاه غنی اولمن مقرر و قهر اولمن سیر کلدر زیر حراج ملک  
 و غنایم و عشر انکر تحت تصرفنده در پیش عیایه پادشاه لره و صبت و  
 غنای شیطط کمال سلطنت ایکندن مراد اول اول لاله موال الملک و کنیز  
 اموال خاصه سینی اسراف و تنبیزدن حذر ایلنه که نفاذ و قلت خزان سینی  
 نغسنة طمع مال رعایا عارض اولینه و انجی پادشاه لره خرج ماله رعایت  
 اعتدال الزم لازم در نه کم خل و تقیر مضر در عساکر نفرت و تفرقه سینه  
 و وقت حاجتده بدل ارواح و اقیام مهاکل تمه لرنده باحث اولدوغی  
 کسی اسراف فی غایت مضر و دشوار و معنی لره و ترتیبات زایدیه و  
 بحکلات بی فایده یه حددن پرون کشش و خربلایدوب بیوت اموال  
 فارغ اولدوقده و قایع ظهور ایدوب عساکر طلع ازاق و مهمات اچون  
 احتیاج اتفاق لحنی خلل عظیم ظاهر اولوب بلکه انقلاب اولدوغی اولور



نته کم خلفای عباسیه زمانده بر شاکره برینت ایچون لوزیک اچی و بر  
 مفتی بر صورتدن او تور و بیک دیار و پرورلدی خصوصاً مقتدر  
 خلیفه حدث سن و انسنا و خدم سیمین له خراین آل عباس  
 اولان تحف و رغایب عجیبه و درر و جواهر غریبه نسیه خادمله نبل  
 و صرف ایدوب آخر خراین خالی قلوب موالی و عساکر طلب از او بدیک  
 وزیر اعجاز و متحیر قلندر روایت اولنور که بریلده نیجه وزیر تبدیل ایلدیلر  
 مفید اولدی آخر مقتدر عاخر قلوب مونس خادم الله مقتول اولدی  
 و اندر صکره دولت آل عباس تحمل و محلول قلدی **التحقی عسکر**  
**و اتباع و اشیا مطیع** در معلوم اولاکه اطاعت عساکر و اتباع  
 اتباع پادشاه لازم در رؤسا و عساکر و امرا و اکابر پادشاه  
 کمال اطاعت و انقیاد و تیمم کاسی دلالت و مخالفت تمک و  
 سرکشک و مباحسطه کوشک موجب انحلال رشته دولت و  
 اختلال نظام سلطنت در جوق واقع اولمشدر که عساکر پادشاه  
 مخالفت اسکن شوکت بی بنیاد و نظام مملکت بر باد اولو  
 بوضرک مالی بنه اول مخالفت ایدیلر لاحتی اولوب ضعیف و بیچاره  
 و خانانلرندن آواره اولمشدر **ننه کم اسد اسد الغالب**  
 امیر المومنین علی بن ابی طالب حضرت رضی الله عنه حرصین  
 بعضی عساکری امرینه مخالفت ایدوب البته حکم دگم کردی و تکلیف  
 ایدوب حکم دگم کردی و بعضی عسکر دگم جور در دیو خارج اولدیلر

اولدیلر حتی بعضی اصحابی حضرت امامه کرم الله وجهه تقصیر رای  
 اسناد ایدیک لارای ملل بطایع دیو سپور دیلر و بوشل ابتدا  
 اندون صادر اولد بلاخره غدر اتباع و مخالفت اشیا کندن  
 و لکیر اولوب عالم رویاده سلطان بارگاه اجتناب محمد مصطفی  
 حضرت **ع** علیه صلوٰه الله علیه و آله و سلم متضجر  
 اولدم دیو شکایت سپور بختی مرتجع استرک عااید انکر خند  
 و عاک مستغنی بدر سپور دیلر پس اللهم ابدلنی خیر منهم و ابدلهم شر  
 منی دیو عا ایلدیلر یعنی خداوند ایضا بولردن لاجبار صحت  
 روز قیامت و اندر بنیدن لاشرار مسلط ایدیلر روایت ایدیلر که  
 اول کجه حجاج ظالم آنه رحمنه دوشدی **امیر المومنینک** عاصی حجاج  
 اولوب اهل عراقه اندن نه شر و ظلم لر و اصل اولدی معلوم اهل  
 عالم در حضرت امیر اول انشاده سعادت شهادت و تشوب  
 جنب علیین و فردوس سرچ **صحت خاتم النبیین** صلوات  
 الله علیهم اجمعین و آل و اصحاب طاهرین طیبین اعلی  
 سر موضوعه تشکیلین علیها متقابلین سعادت نه تبشیدی کرم الله  
 وجهه و پادشاه حازم عازم اولنه لازم در که امرای اکابر و  
 رؤسا عساکر کندن لایزال و سرکش استقام ایدیک اغراض  
 انیموب دفع و رفع مشغول اولنه روایت اولنور که دولت  
 سلجوق و مدد محلول اندی اکابر امرا و اعظم رؤسا سر بر سلطنت



جلوس ایدن شاه زاده لری سوارینه او بینه لر ادنی بهانه ایله سلطان  
 خلع و خیمه دولتن قلع ایدوب آخرین نصب و شکوه سلطنتی و  
 غصب ایدر کرد چون بت سلطنت ال سچو فک افضل و اکملی سلطان  
 علاء الدین کیکاوس س کهنه و سن قلع ارسلان حضرتته ایرشدی  
 و اول شجاعت و شهامت و علمت و وفاد غنیمته افراد سلطان  
 و ادبی پس غیرت و همت پادشاهانه کو شرب مبداء تعظم و  
 و شرم و خجسته و عناد اولان و ج عظیم کلری بر کجه ده بیاضی  
 و تنع انتقام چکری صباح امر او عساکر مطلع اولد لکه سلا  
 حمیت پادشاهی بله جوض سلطنت طویش و خار و حاشاک فر  
 اصناف ناسه تبائی تباشی بولش خوف و مرطامه اولوب  
 و خلیکسه حدندن تبا و زاسمه قادرا و مکه و دولت سلطنت  
 مستط و شمل سیاست منتم اولدی **قطع**  
 از سیاست نظام باید یک بی سیاست خلل پذیر بود  
 نسق کارهای عالم را از سیاست ناکر بود  
**بیرنجی می نسب** اکثر احواله نسب عالی پادشاهان بینه  
 و دودمان قدیمین اولمق انتظام سلطنت و سیاسته نافع در  
 زیاده نفوس شریه کند و امثال اقرانه اطاعت و اوامر و  
 سببه امثال امکن ابا و انصاف ایدر پس مرج و مرج واقع اولو  
 سکند و خروج حوارج جوق اولوب رعایا پامال و ملکی نزم اولو

اولو اما برسل شرف که ابا و اجدادی سلطنت و حکومتیه  
 و خلق خاندانه اطاعت ایده کلمه موصوف اولنجی کلمه خلاصی جمع  
 وقتیه و عناد و رفیع اولوب عالم امر و عاقبت ایده ملو و ورق  
 حال نی ایدر ایت رفامیت متلو اولور مشهور در که تحت مهر و  
 شام نی یوب سلاطین قول لرنه انتقال ایدوب تا چرکسه  
 انتهایه کلنج قولدن قوله انتقال ایدردی و خلع و نصب و  
 اخذ و غصب دن رعایا و عساکر خراب و ملت لردی و سر عزله  
 قل و سلبدن امر سلطنت قبولدن تمنع ایدر اولمشدی حتی حرم  
 قنصوغوری اجلا پس تید کلرنده امتناع و ابا و بکا سلطنت کرگز  
 دیو فریاد و بکا ایدردی و وفاد امر سلطنت بر مقامه وارمش  
 و قار و حرمت و شوکت اول مرتبه ده اولمش ایدر که اجلاب  
 چر که ظلم شنیع ایدر که متظلم اولان سلطان صانع اولسون  
 استهزا و تمسخر ایدر لردی و سلطان دن با کموز دار سلطان  
 قول بر قول در کرد قیس رحیمی نام امیری قهر له تحت اجلا پس ایدر  
 روایت ایدر لکه او قورد یو محکم مشق و در کرد و سلطان  
 محمود سبکتگین بو قدر شها مت مشیاعت و سیاست و  
 عدالتیه بینه قصور نسب مطعون ایدر حتی فرد و طوسی  
 شاه نامه جائزه سین انتقال ایدر که  
 اگر شاه را شاه بودی بسر بر نهادی مرا تاج



جو اندر تبارش زکی بنود نیارست نام بزرگان بنود  
 دیو بجا آید و آنکه بعد از آنکه بوعهد میمون و تاریخ مبارکه خلاص  
 فرموده تک جمله حلی حاصل لاجرم عالم کمال رفاه مینه و اصل اولمشدر  
 پادشاه سعادت بنایم نسب شریف و دودمان عالی دند که جدر  
 لوائی استعلا لری و ج آسمانده حافی و ذل اشرف قاق تا ادم اجداد  
 و اعظام بزرگوارند تا بن بعد المغارب المشارق در و بومعی  
 اطراف ربع مسکون اولقدر مملو و مشهورند که مولانا نامی نورالدین  
 عبدالرحمن جامی خراسان پادشاه ملک سرفرازی سلطان مجاهد  
 غازی سلطان محمد خان انار استغاب بر نامه کوندر دوی  
 مکتوب منظومنده بود جمله خطاب ایدر **مثنوی**  
 ای ترا ذروه علامند ملک موروث تو ابا عن جد  
 اصل تو تا بادم ارشمنند همه پسند نشین تا جورند  
 و اطاعت عساکر و امرا و نادب تخضع رؤسا اول مرتبه ده در که  
 اندن زیاده متصور و ممکن کلدز و بوقی قلت بضاحت و کثرت  
 اضاحت کیومرث عهدند زان مبارکه کلنج کتب توار کده مسطور  
 و اخبار و حکایتی منظور اولان معتبر و نلردن احوال و حکایات  
 و اوصاف و روایات علی قدر الطاقه تحصیل انیشدر بود دولت  
 مبارکه آل عثمان بقاسم بعد الی آخر الزمان عهدنده اولان اطاعت و  
 انقیاد عساکر و نادب و شیع امرا و اکابر بر دولته و اقامه اولمشدر

اولمشدر احمد بعد علی لک امرا و وزرا و احاد عساکر افراد اجن  
 و اعالی و اصالح جمله سنی و ن ل جانندن مکر عبودیتی بر میان  
 امثال و امر و نواسی انمکه مفتخر و مبایع اولمشدر جمله امرا و  
 آن احده تغییر و تبدل میورسه لربیع احد ذره قدر اول اقباب  
 سلطنته مقابل اولمق خمال و کلدز جمله عساکر و اجنادی فرضا  
 تنع سیاسته عرض قیلسه بر فرد کردن خلاف افرتمق تصور کلدز  
 اگر ملوک و سلاطین سابقین بر امیر کبیر یا وزیر خطیری عزل با قیل انمک  
 استسه لربیع جمله و تذکره صورت مراد لربین ایمینه وجوده کتور  
 چون کلمه سلاطینک نفادی و امر او عساکر اطاعت و انقیادی  
 موجب انتظام احوال و دافع فتنه و احتمالات همیشه بوطاعت و انقیاد  
 و نفوذ امر حامی البلاد و العباد الی یوم الحشر و المیعاد موجود و مملو  
 باد معلوم اولاکه بوخصالین ضروری و ملین نسب در امان  
 نافعه و لکن بسیار موافقت عسکر خصال با فقه دن حاصل اولو

**کتاب ثالث رساله اخلاق علامی علم تدبیر المذنبه سیانده**  
 سابقا ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبی در و رعایا جسد  
 کبی در و طبیب لازمدر که امراض بدن مجتدر و علاماتی و اسبابی در و علامی  
 نبجه اولور سیله کذکک و دشامه دخی لازمدر که مزاج مملکتک صحتی که حد



اعتداله اوله سندن عبارتند در و مضمی اعتدال دن  
اعتداله انصلاحدن اختلاف خروج اینکدر نه ایله ولور و اینه  
اصلا و انصلا حقیقی سینه نه پیرله رجوع ایدر معلومی اوله و بو  
طب سلطنتک جز علمی سی در بوندن صکره سمت و عمتله علمی  
عمد کتور و ب مملکتده نظام موجود و صلاح حاصل ابقا و طای  
و احتمال عارض و احتمال طاری جود مملکت کلمش اسه انی افق  
ازاله ایلیه که پادشاه کامل و خلیفه عالم عامل و یک اکا صادق  
اوله پس معلوم اولسو که تمدن طوایف مختلفه و امم متباینه  
اجتماع عام و مالف و انتظامند عبارتند مادام که سرطانه  
مرتبه لایق و منزلت موافقه اولوب عمل مخصوصه مشغول او  
مال و جاهدن مستحق اولدوغی مرتبه یا بصال اولنه مزاج عالم بو  
تمدن سببیله اعتداله و اصل و اعتدال دن بری سالم اولور  
و الفت که میان اصحاب دولته منعقد اولمشد ز قایم اولوب  
اول الفک لازم اولان غلبه استیلا دایم ولور زیر اقرار که  
سر دولک ابتدائی برطایفه نک اتفاق ایدوب تطامرو تعانه  
بدن واحد ک اعضا سی جد معینک اجراسی کی و لمغله اولور  
زیر اشخصک بر مقدار معین او زره قوتی واردر اما مجموع  
اولوب بربره کلیک بر بری قوتدن زیاده اولور پس طایفه  
قلیده اتفاق اینکله طوایف کثیره غیر متفقه به غالب اولور کور

کور فرمی سین که سرطایفه که بر دولک اصحابی در رعایا سینه عشر  
و کلدرا اما بونر متفق رعایا غیر متفق و لمغله بونر غالب و حاکم انر مغلوب  
محکوم اولور **س** حست با اتفاق طاحت جهان گرفت  
اری با اتفاق جهان میتوان گرفت و تجربه ایله معلوم  
اولمشد که اول دولته اصحابی اتفاق و تعاون و زره اولمغله  
زالدن مصون نامور ولور بعه تفرقه و دو دولت اصحابی دولته عارض  
اولمغله ضعف و فتوره یوز طو توب آخر متلاشی منهدم اولور و بونک  
مثالی اول منقرضه و سلاطین بقعه جوقدر جمله دن بار مغربده و لایق  
اندکس لطافت ملوا و عذوبت و خصیت و حسن بجا ده نمونه حجت  
اعلا از اوایل اسلامده پادشاهی و عسکری موافق و یک ملوا اولمغله  
اطرافنده فرنگی عینه غالب و دایما انر مطلوب بونر طالب ایدر جوی سینه  
بجرت ابعما حد و نه و اصل اولدی اتفاق و اتحاد دیرنه اختلاف و افتراق  
کلوب **ط** کلدی تالف بریه افتراق کندی فاکلدی شتقا و شتقا  
سر رئیس ناجیه ده استقلال او زره سلطنت و بری برینه عداوت  
خصوصت ایدر یک دشمنی در غلبه یشلیوب اطرافدن بلاد عظیمه مستولی  
اولدی حتی بعضی فضلا بو حاله تا سف ایدوب نظم ایلی **ش**  
و سی الحزیره خط لاغرها سوی له احد و انهد عمان  
فصل ثانیته ما حال مسینه و این قرطبه او این خیابان  
قواعد کن ارکان البلاد فما عسی البقاء اذالم تنارکان



بو حال مستمر ملکه یو باقیو متزاید و ممتد اولدی تا که عدد سنین هجرت  
 حساب اسم قابضه اصل او بجای عسکر فرج محمد و ابوالکلیله لایب لسی  
 تحت تصرفه دخول ایتدردنی غناطه تحکما سنده اولان ساس و تدری  
 بالکله منهدم اولدی و ملوک و امرا و رعایا جمله سی قتل و اسرار سنده  
 منقسم اولدیز و ارباب اشارات لامعه و علماء جفر و جامعه دیگر  
 معنی که سنین هجرت عدد اسم قابضه و اربعی قلت اسلامیته متبدل یا  
 مذرب حق متحول اولوب باطل حتی ازاله و اماطه تمام عالم یا اکثری کفر و ضلال  
 احاطه ایده دیر لریدی اول نواحی ده ظامرو باسرا اولدی و اتفاق  
 شرق جانبده بعینه خلاصه ایران اولان عراق و ریحا و دشتا سی  
 سلطان یعقوب و فات ایدوب امرای باندیری ارا سنده تفرق کله  
 و اختلاف عظیم واقع اولوب پادشاه زاده لری عراق نصیب و عهد و  
 خلع انیمکله و لکن نه خلل عظیم عارض و ضعف قوی طاری اولوب  
 بالاخره اسمعیل بن حمید راد پیل اجدادی شایخ عظامدن و مخلص غلام  
 اتباع ایدوب خروج و ذروه سلطنته عروج ایدیک غلايه شیعه  
 و رخص بالغ الی الای و طریقیه سیر لطار و اعتقاد ایدوب بعده  
 اوربک خانی شایسی بکدن ولایت خراسانی و خراسانی ایدوب  
 تمامت ایران دیار بکر و عراق عرب و لایب لرین هجرت و ضلال و علماء  
 صلحانی جو و خیال و قتل و استیصال انیمکله لایب لیدی و توبه  
 اسباب آلات بدعت و ضلالت ساخته و رسم اسلام و سنین سید

عجم در اول حدوده  
 قریب م

الانام بکلی برانداخته اولدی و اسمعیلک ابتدای استیلا سی مذنب  
 ناحق عبارتک عدد حروفه موافق اولدی که سنه ست و ستمه در و  
 اسم قابض عدد حروفه و حروفه جیل صکره دلوی و شوکت اسلام و  
 ایمان رایات آل عثمان سپاه سنده اولان لایب لر منهدم اولدی و  
 اسد غالب علی امره مقصود و مرام و خلاصه کلام اولدر که بود  
 اسلامه عارض اولان امور شنیعه و حالات فطیعه تفرق کلمه و سب  
 اسویه و اختلاف ارکان دولت سببی له اولدی و ارباب بجای  
 دیشلدر که حفظ سلطنت ایکی سنه ایله اولور بری سی اتفاق امر و  
 اجناد بری سی اختلاف اعدا و اضداد شیخ سعدی غفری که چون اعدا متفرق  
 اولد سن جمع اول و انکر جمع اولور سه سن تفرق و نذیشه قتل و ملک  
 حازم و شمشلر ارا سنه اختلاف بر غوب عساکر و اجناد جمعند مستغنی و  
 سیرنی علیه الصلاه و السلامه مذکور در که چون کفار قریش قبال  
 عربی جمع ایدوب حضرت قصدینه مدینه منوره محاصرت ایلدر  
 نعیم بن مسعود شجاعی اول شاده شرف اسلامه مستعد اولمشدی  
 هنوز اظهار ایلدر کفار ارا سنه تفرق کلمه بر غوب الحروب حدیقه  
 مضبوطیه عساکر کفاری دفع ایتیک استدی بنی قریظه که بود  
 بر قبیله ایدی مدینه قریبده متوطن لریدی جناب رسالت نبائی  
 صلی اسد علیه و سلم صلح ایتیلدی کفار قریش و قبایل اعراب  
 که احزاب تسمیه اولمشلدر مجاریه یکلیک انردنی عصیان ایلدیر



اهل اسلام محکم ضرورت و مضائقه اولدی نه کم حق جل و علا حاکم  
 بیور که واذ جاؤکم من فکرم و من سفلی منکم واذ راخت الابصار وبلغت  
 القلوب الحناجر الاله اولاسادات قرشه واروب یغشقرش سره  
 صدق موالاتم و محمد معاد اتم معلو مکرد سره بریضی مشفقانه  
 کلام محبت عتقاد و قولی تصدیق اعتماد و ایدر سکر ذکر الیه بن سادات  
 قریش لک مقبول رسوله دیو حکم اشتم محمد قریطه صلح ایشکر  
 سر در بعض کسسه لری رسن دینه سنیوب محمد ویره جاک و لشکر  
 اول دخی قتل ایتسه کرک زعفرار رسن بریه سریدی انکر قبول الیدیر  
 بعده قریطه یکلوب مغشقر قریطه سره بر نافع یضیختم وار در قبول ایدر سکر  
 ذکر ایدر رسن یوب انکر دخی سوبله یضیختم عامل اولوز دیو حکم دیدی  
 قریش و احراب مدینه ساکن کلدر برانکی کون مجاریه ایدر لکر اگر سهو  
 ظفر بولر لیه حقوق لایله نه کیدوب امین لور لور اما سر نو و لایله  
 ساکن سر انکر کنه کنه صکره محمد سر در انتقام المی تبه کرک سر خو  
 اکا متقا و مت ایله قادر و کلستر بخون ایدر عاقبت ایتسه سر ایتدیر لکر ایتسه  
 عاقبت نه ایدر لم ایتدی که رای صواب اولدر که قریش رسن ادم ایتسه سر  
 که تمام ظفر بولوب محمدی دفع ایتیم سر سیری قوبوب کیم لکر بو فکر صوابی و  
 قریش رسن ادم ایتدیر سادات قریش کور و ک نغیم شجی کلام سنگی ظا  
 اولکر و قریطه نک محمد لاتفاق خالی سنی ایدر وعده شبهه قلمدی دیوب  
 رسن بر قریطه دخی رسن بریکلین استماع ایدر حکم ایتسه نغیم کلامی

اط

کلامی ختمش دیوب قریش نصرت ایتدیر ارالرنده تفرق کلمه و تحاذل واقع و  
 جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و کاه مسلمین ضرر اتفاق لرندن فضل الله  
 خلاص لیدیر **حکایه** مشهور در که اسکندر یونانی دارا بن اریه علیه  
 ایدوب ایران مکنه ظفر بولجی عجم شاه زاده لرندن کیمنه و ایدر اسکندر  
 متو ستم قتل و ابقاری را سنده متردد اولوب آخر استادی رسطا  
 مکتوب کوندر و دیدی که ابناء ملوک فرس ایران نه کیمنه لرو از سرری  
 فروجهایله موصوف و شجی ایت و شها متله معروف اگر حکمیه سر قتل ایدر  
 اراقه دما رنا حق ایتدن اقرار ایدرین اگر عفو و ابقا ایدر رسم بر کیند  
 صکره نهضت و خروج ایدوب انتقام عجم اچون مرزوبوم محاکم و می زبر و  
 ایدر لکر یس حکم کامل لطف بیور و بر سر ختمی اختیار ایدوب کلوب بولجی  
 حل ایدر حکم ضعف شیب سدن کلیم یوب اعتذار ایدر که  
 پیری و ضعف بیت و الام روزگار نکدا اشتند بر من و حاکم  
 اول فرزند معذور و بیوره و سوال ایتدی کی مسکک جوابی بود که خون حی و  
 محظور و محذور و محرم و ممنوع در و لکن اول شاه زاده لکر سر سر بر لا  
 اما ترین روب میج بری سنی کیمنی حکومنده المیمه بالضرور و ارالرنده تفرق  
 کلمه واقع اولوب سرری ایدر متو ستم و انوک ضرر من و شغل اولکر که وسندن  
 صکره اولاد و اعتقاد ضرر لرندن رسن اولسه فی الواقع حکیم دیدی و کیم یوب  
 بری بریه شتغالدن اخرجانه نظر ایتیمه مجال لری و ملدی اندر ملوک طوائف  
 دیر لرو اسکندر دن صکره درت یوز سله ک حکومت ایران انکر ضبطنده

تیک

کرکه



اولوب ملک و م آبادان و لدی چون مرار مقرر اولدی که پادشاه عدل  
 الزم لازم در امداد ساجدین زیر عدل توفیر خیریه نمودی زیر آخر نه امارت  
 مملکت حاصل اولور مملکت که خراب و لهالیدن فی نصیب خلقی عناد بی نصیب  
 اولسه کرک و عمارت مملکت عدله اولور **موسی** بروپا در ویش حاج دار  
 که شاه از رعیت بود تاجدار رعیت بدید پیداکشت که هر سلطان بنامند  
 چون میر ظالم رستانه جور و دستکازان الیه تابستان اولی عمر محض  
 اکا قند حاصل اولور برد قور باز کانک الی الی علی الدوام باج و مکرک نیجه  
 اولور پس متصل رعایایه رزق ایندیرمک کرک تخم بولمه لر سه قرض و بریک  
 کرک بقرز اعتدلی هلاک اولدیه تحصیل ایدی بریک کرک **حکایت** اولور که  
 فرعون لعینک عادی بوایدی که دیار مصریه رزق اولد قند صکره ایکی معتقد  
 کیمنه ایکی اردیغای و بروب بریسی علای مصره بریسی سفلی مصره ارسال ایدی  
 کور و ک برار د ب بغدادی که جاک برین خالی قلمش اول معتقد لرعامت  
 ولایت مصری کشت و تفقد اندر کرد برار د ب اور موضع خالی بنور  
 فرعون اول نواحی نکاشفایر امناسین و رزق او ز رینه منصوب اولمش  
 مشد و معتقد لرین قتل ایدیدی بوسیاست خوفدن دیار مصریه رزق عله  
 مال مال اولور د اما آخرتده نفعی ظاهر در که المقسطون فی منابر نوب  
 چون خانه دس سفر اولد پادشاه و کد ایک و در ویش توانکر مسای  
 اولور عساکری ل صحرایین پادشاه حق در کانه تن نهاکلور که رز  
 مانقول و باینجا فردا پس پادشاه عاقله لازمدر که شمدکی مال جاه و شو

302  
 و شوکت و سیاه و شکوه سلطنت و وسعت مملکت مغرور اولمش  
 اول کونی یا دایمیه که تحت پاکدن تخت که فی خادم و نایس قادم و جلیس کرک  
 قوللرند کرک لرندن یا ننده بر فردیوق خدمتکار و جان سپار لرندن قنده  
 دیار بیدار دکل نتم کم ویش **پیت** بود کلوننده کرکدن نیکده برکشنیوق  
 بکم بونجه سپر در که اختیار ایندک **پس** کر پادشاه عادل اولور  
**نظم** نتم که زنده اولد شاه در پهر جبا چور حلت ایلمه طوبی له و حسن  
 و اگر دست ظلم و اذیتی اجمش و رعایای سوخته به شمر شر صا جمش اولد  
 و حق اکا ویردوکی نعمتدی نه حقی عصبانته الت و اوقات عزیزه  
 صرف عشرت و بطالت اتمش اولوب اموال رعایای کسکی تنعمات  
 بی انصافه مصروف و بذل مال فقر و ضعفایتمکله سخی و کرمله صوف  
 اولد **نظم** خور و آب از چشم نمان میوهش جگر خوئی ل سوه زمان اید  
 فردا عقوبت زبانی رحمن نه کر کوره و غیلدن زقوم حیدر نه لر قوس  
 نتم کم بعض ظلم و فتنه ملوک مست هلاک اولمش **پیت** **قطعه**  
 چون وقت رزق و خوش و عیال بر پیش زهریرا تا خمارش کشند  
 کاسه داران جهنم اندر شمش تا شراب و سگای در خمارش کشند  
 پادشاه بیدد و روزه امهالی اسمال صغیه و شفقت و داد ایتمکدن اوصیه  
 و دایما غضب قهار مطلقه یاد و سر ای اباد ایدد پس عدالت شر و طه  
 ارکانی و پادشاه عادل رعایتی لازم قوانین در ذکر ایدد **نظم**  
 بودر که جمله خلائی متساوی طوته زیر اخلاق عالمه نسبت عناصر اربعه کی در ادم



چون غنا متناسب و می مستکافی اولین مزاج آدم صحیح و مطمئن و ملز که لذت افراد  
 آدم متناسب و می طومنته مزاج عالم صحیح و مطمئن و ملز پس غنا صریح عالم دخی غنا  
 بدن آدم کبی درت در اول اهل قلم که علما و قضات و کتاب و حساب اطباء و شعرا  
 و منجم و مهندسلر در و بولر آب منزه سنده در زیر اعلم حیات ارواح و  
 آب حیوة اشباحه مؤدی لدوغی کبی و من لک کل شیء حی و انجمنی اهل  
 شمشیر در که علما و بجهادر و سپاسی لردر که ضرب شمشیر و استعمال کمان و  
 تیرله ساحه ملک دینی اعدای کفر کیش و بدعت بدین حفظ و حراست و  
 نغور اطراف مملکتی متغیران فی انصاف و ضبط و حمایت ایدر لردر اگر و  
 لمعان شمشیری و ملیه عالم اطلال ضلالتده ایدر کفر قار اولور دی و اگر آب تغیر  
 باغ مملکت سیراب و مله سبکس شجره امن اماند خور دار اولور دی و بوطاف  
 انش مثالنده در وجه مناسب روشن در و جوخی طایفه تجارت و مصلحت  
 بضایع و ارباب حرف و صنایع در که تنظیم معاش ایچون تجارت مساو بعد  
 اسفار شاقه ایدر جلب بضایع ایدر و ارباب حرف لیل و نهار تحصیل  
 صنایع ایدر و حاجات خلق حاصل و مراد ایدر کس کند و یه طننه و کس  
 اولور و بوطایفه سوا کبی در که حرکت و روح ارواح و انش احشای حاصل  
 اولور در دخی طایفه زراعت کس و انجی لردر که حف و حرث اراضی مزایع و تغیر  
 ضیاع و انش حیات و کرومه خاکدن انواع حبوب و شجر و تاکدن اصناف  
 ثمار که مرغوب قلوب تحصیل ایدر و اقوات ناسی حاصل و انواع ثمراتی و فاکته مما  
 یتجرون مقتضای المخلقه و اصل ایدر و کاس حقیقی بولردر که صرف و قایم

ایدر و ب خاک سیدن تحصیل اقوات ایدر لردر و سایر طوایف کسب غیر  
 تناول و اشیا و کسوبه غیر از الزمه اداره و تبادل ایدر لردر و بوطایفه  
 تراب کبی در که منافع جمله بولردن حاصل و ثابت اولور و غنای غیر کسبی بولردر  
 بوزین بصوب بولردر و بوزینه انزوا قایم و ثابت در و نسته کم بعضی غنا  
 بدنده اخره غلبه ملیه موجب مرض و موت علت و عرض اولور که لذت و  
 طوایفک بعضی بعضی غلبه ملیه مزاج عالم خلق پذیر اولور مثلاً اکثر خلق  
 اولوب ارباب صنایع و تجارت بضایع از طننه و علی هذا العکس و کذلک  
 بوطوایفک بعضی بعضی از عملین اشکسته سینه مودی فساد در مثلاً امر او سپاس  
 تجارت و حرفه اشتغال ایلله **لر حکایت** اولور که کسری  
 مرکز بعضی مزاجی عرض ایلدی که در یادن تجارت کسبی و افر بضایع  
 جو لردر لردر اگر پادشاه ایچون انش اولور سینه عالی بهایه صلیوب  
 ربحدن مبلغ عظیم و ملو مقرر در جو آئنده یازدی که حق جل و علامه سلطنت  
 و امارت لاحسان ایلدی و بعضی عایانه کسب و تجارت روز قیامی  
 اگر نه تجارت اشتغال اولور ستن سلطنت و امارتی کم ایلسون و کسب  
 تجارت اهل اولور سینه مشغول اولور بولردر کبی فعال دنیه که سنگ  
 و ثبات اصلکه دلالت ایدر و من بعد بزه اعلام اتمیمه سین الاعرضه  
 نتیج انتقام اولور سین پس جمله خیر اولور ناسی معلوم اولدی که شجاعت  
 و طوایف مدینه بر سر نه تعادل حکم کرک و حکما بونع و فی بیان ایدر  
 عربی عبارتله ویشکر که فضیله الفلاحین و تعادل الاعمال فضیله التجار



التعاون الاموال فضيلة الملوك التعاون الاراسية فضيلة  
 الالهيين التعاون بالحكم الحقيقية ثم يتعاونون على عمارة المدن بحرا  
 والفضائل فتعزى بفضيلة الاجداد والعساكر التعاون بحوض حرد  
 وحفظ الثغور بولكله دخی الحاق ولنسبه جندلرج دكل ایدی شرط  
 اولدر که بوطوايف تکافو و تساوی وزرینه اولدر  
 صکره اهل دینیه عموما نظر ایدوب سرری استحقاق استعداد و  
 رعایت اولنه و بنی آدم بواعبارله دخی پیشتم در قسم اول اولدر  
 خیر الطبع اولوب خیر غره دخی مستعدی اوله علمای شهرتیش  
 طریق عرفا حقیقت کبی بونکر خلاصه افیش و نقاوه عالم و  
 غایت و علت ایجاد کارخانه بنی آدم در و مطرح انوار ازلی و  
 مطرح انظار لم نری بونکر و بونکر نهاری غیر الی و ضیافه  
 مراد و مهمان عالم دن مقصود بونکر و سایر لطیفی در  
 بیا که مانده لطف کرد کارها و مهمانی و عالم دین مباحثی  
 و حکما پیشدر که پادشاه سعید اولدر که علاقه ارتباط و اختلاطین  
 بوطایفه ایل ایوب مراجعت و مشاوره بین بونکر قیل و بوطایفه  
 سایر طوایفه غالب و حاکم و اقتدا و اقتفاسین ایلره دایم ایلنه که نشا  
 دولت حقیقی بود و غیر ایدوب طالب دنی و حریص جاه و مراتب اولان  
 علمای رسوم که ایلره علماء سوء و صوفیه ظاهر ارای که بونکر متاکله  
 دیر لری بونکر در جدر پس پادشاه حازم لایدر که صحیح العیار ایلدی

قلبی فرق و خالص با معشوشی تمیز ایلنه کند و به ملازمت ایدوب علمای حصر نظر  
 و قصر بصر غنیوب زوایا و اطراف و کنج فراغت و انکافه قطع طمع  
 علمای طالب و فقر ایدوب اوله نته کم دیشدر در قطع  
 قل الامیر نصیحه لا ترکمن الی الفقه ان الفقه اذالاتی  
 ابوابکم لا خیر فیه و تربیت فضلا کبار سلاطین امر الیکده  
 مرغوبدر مولانا جلال دوانی نقل ایدر که رکن الدین حسن بروجیه  
 دینی که عراق عجم پادشاهی دینی و دینی شهری کتکاسی می و تربیت  
 علماء و جمعیت فضلا بونکر و سلاطین بچیده ممتاز ایدی اول  
 کفایت و م اهل اسلام هجوم کشی رکن الدین و اکا مقابله ایدوب  
 منصور و مظفر اولدی و قعه باینه روم هجوم ایدوب شکر عراق  
 شریعت و افراق اوزره اولوب بعضی ایدوب قیصر روم امری  
 اوکته کتور دکه دینی شهرتدن بونکر نام برکته بونکر با کایتی  
 سکا بر خردیسم پادشاه بکوز رکن الدوله به انها ایدوب سین  
 ابونصر ایدی علی الحاکم العن پس کفورتی حسیه دیکم  
 قسطنطنیه شهرتدن اول سله حیدر که عراق لایق خراب الیم  
 چون سنگ سیرت و احوالک شخص ایدوب بیدم که افتاب دوتک  
 عروج و کمن امکانه اولان سعادت لری خیر فعله خروج امکان اوزره  
 بر پادشاه که دیناسی علماء و حرف میدان کاسی فضلا می سر اوله ابو  
 الفضل بن العمید ابو جعفر خازن علی بن قاسم و ابو علی سلمی کبی



انوک دولتی نژاید و سعادت فی تصالحه اوزره اولی مقرر در و  
 ارباب دولت و اقباله تعرض مقتضای عقل کل در اول سبیدن  
 قصد مدتی جوع ایلم و اول پادشاه که در ماضی جملگی  
 ار اذل و اصالحه و مضاحک مسخر اوله دلیل در که سهم  
 سعادت در بی نصیب و کوب دولت و اقبالی غریبه تر سر  
 شام روم مولانا ذاتی حکام اندر که ابتدای ظهور در سلطان  
 قورقودس سلطان با نیر خد متنی شهادت یکین مدح ایلم مقبول  
 طبعی اولوب بنی ندراسلکته نظم انیمک استدی اول شاده  
 شهادت در باب رله تفرج ایچون کشتی سوار اولدی شهادت  
 بر سازنده مدعی از انی بر سر شاه صدوقه قویار لر بر سن و  
 مقبره ایلم بالایه چکوب دفعه قوی و پرور لر دریایه و شوب جامه لر  
 تر و کند و بی زیر و زبر اولور جامهای کهنه او تر شد و خود نشد  
 خلاف مضبوطی اوزره تا لم و اضطراب شاه زاده دشنام  
 بحساب ایروب شاه زاده مقبره ایلم خنده بزم تر جامه لر  
 چقرو ب صوبین صفر انعام شمشیر من جدید و خشک جامه لر  
 چقرو بکر ساز فی اله اولوب صدوقه کمر و دعای مقبول کبی  
 بر مقدار بالایه چکلور و قضای بکینی زل اولوب غرق آب و بول  
 اجسم الشیاب اولور اول نه دشنام آغاز و شهادت خنده  
 مقبره ایلم در بن نایب و اخرونهاره دکت سیایر و بحال شهادت

305  
 شهادت ایلمه سخره ارا سنده دایر اولور بر حق بحالی مشاهد  
 ایلم بیدم که پادشاه لر اچنده فایق و تحت سلطنته لایق کلدر  
 اکا خدمت ایدنه تکبیت خادم و اکا ندیم اولان لایحه نادم اولور  
 و کلمه نظار و ندامتنی اختیار ایلمدم فی الواقع جسم سعادت بی  
 و تحت سلطنت آل عثمان اندر کیزان اولدی بزرگه لم اقسام بی  
 آدم بیانیه قسم بی اندر که کند و لر باطبع خیر اولور اما خیر لری  
 کند و لر منجر اولوب آخره مقصدی منتشر اسمیه و بوطایفه اولدی دن  
 انجیون تا خرد که اندر که چهره احوالی جلوه کماله حالی اما بونکر کماله  
 متحلی کماله خالی در و پادشاه بوطایفه دخی مرعی و مصالح و حالین  
 مقتضی مگر کرک قسم ثالث اولدر که باطبع نه خیر و نه شر در و لوح  
 استعدادی ایکی جهتن خارجدن نقش بر اوله و پادشاه بوطایفه  
 دخی ظل حمایتده اسوده ایلمد که بزرگه تحصیل خیر و کماله تحریص ایلمه  
 امید در که استعداد لری فساددن محفوظ و برکت اعانتی و خیر  
 کمالدن بهره مند و محفوظ اولور قسم رابع اندر که باطبع شر در  
 اوله اما شر لری کند و لر مقصد و آخره مقصدی متحلی و اولیه و بوطایفه  
 طایفه به تحریص و امانت ایلمد که بزرگه مواظط و زواجر و رعایت  
 و تربیت ایلمه بشارت انداز ایدره لر مقتضای طبع لری اولان شهادت  
 امانت و داعی خیر ندراسنه اجابت ایدره لر قسم مندر که  
 باطبع شر در و شر لری آخره تجاوز و تاثر ایدره و بونکر اخلاص



و اسفل طبقات نام و طبقه اولی به ضد کامل و مباین نام در بونوردی  
 نجه مرتبه آورده در بعضی کتب بتسله اعلاسی فی الجمله طبعی در ج  
 و درجات خیره عروج استکامکانی وارد از انوری انواع زجر و تادیبه  
 اصلاح و تهذیب استکامکمنت استکام کرک و بعضی آخری که امید صلاح و  
 شایسته بخاطر یوقدر اگر شری شامل دکلست مارات استکام کرک اگر شری  
 شامل است از آن شری عقل و شرع واجب و دفع شر در خنجی ط  
 متصور بر سبب و اول اهل مدینه ایله احتیاط استکام کرک  
 استکام کرک سبب و اول تصرفات بدنی در خنجی منع استکام کرک  
 نفی در اول سکون مدینه و دخول تمدن استکام کرک منع قلمی قدر اگر  
 بوا امور شری مندرج او مله حکما قلمی جائز می در دکلست خلاف استکام کرک  
 اما اظهار احوال بود که سبب اولان عضو فی قطع استکام کرک اکتفا اید و  
 قلنه اقدام اتیمه لر مثلا سارک قطع بدی ایله وزانی و لوطی  
 قطع الت تناسلی ایله اکتفا اید لر بر اثر ضرر بویکله متفی و  
 منعدم و بختی بنیان جعی که وجود انسانی در با کلیه منهدم استکام کرک  
 مناسب کلد کرک دفع ضرر قلند غیر ایله مندرج و مله اول  
 تقدیر به آخر الد و الکی مضمونی ایله عمل اولنه و انجی بوا موره  
 شریعت حقه به اقتفا و انک حدود و قوف و رسوم ایله اکتفا  
 اولنه که من بتجد حدود و انک قلم شریع شریف قتل و موره  
 نرحم اولنیمه و لانا خدم بهار افة و شرع قتل تجوز استی و کی بر

برده سیاست ضبط مملکت در یوار افة دمایه اقدام اولنیمه و بعض  
 امرای عصره شیطان تسویل و القا ایدر که بوزمانه شریعت مطهره  
 اقتفا و طرقة محمدیه صلی الله علیه و سلم حدود و زواجر ایله اکتفا  
 اولنور به اصلاح عالم متعذر در زیر اشتمای اهل فساد و حرامی و طاع  
 الطریق مستکدر بوشویل باطل و تحیل عاقل ایله اراقه دمایه مشغول  
 و توهمات و ظنون به تعذیب خلاق استیکه متمسکین مصروف ایدر لر  
 و بونصو کا سد و خیال فاسد در **طریقه**  
 سیاست بجان سم معد که یا یقین نشود دخول نشاید  
 بهر دیار که حکم از ره کمان باشد بر دوز و دیار از ان دیکر حرکت  
**حکایت** اولنور سلطان سعید نورالدین شهید حضرت شری  
 قدس سره موصل شهر مینه مالک او بختی انو که جامع کسیر بنای استیکه شروع  
 اید بک مندا م نام عالم عامل متقی کامل و اریدی انی امین بنای ای  
 و انر شمد کی زمان کی عمارات و معابد بناسنه سپاسی در امین بنا  
 اینتر ندی چون بناتمام اولدی بعضی اهل شهر از اید طاعمر تکلیف  
 ایلد مکر که پاشا نه نه ایله که بر مقدار سیاست اجرا اید  
 که محض قوانین شرعیه اکتفا استکام کرک اهل فساد طغیان کلمت  
 طاعمر ضمیر مکتوبه بومعنا بی تحریر اید بک نورالدین شهید حضرت  
 جواب کلور که دین اسلام و ملت نبی مکمل علیه الصلا و السلام  
 که نور الهی اندل مع خاتم ادیان و احمل شریع حاشا که خاتم



ادیانده که دین خاتم در خیرات مجتمع و افضل شریعت استعمالی الیه شریعت  
 و مفاسد بالکلیه مرتفع اولیة و فضل الیوم الحکمت کم دینکم قاطع و  
 تجلیات و توهمات غبارین رفع در ملا عمر خدیگری تصور المسنون  
 که بوفیر حادّه شرعیین دانه خردل مقداری خروج و مضایق قوانین  
 باطله و سیاست بدعیه به ذره قدر و لوج الیه ان شاء الله تعالی  
 برکات شریعت جمیع شرور مرتفع و خیرات و حسنات مجتمع اولور  
 و ما ذلک علی السبعین چون کتب سلطانی ملا عمر حدیثه اصل  
 اولدی دایما قورا غلریدی که کور و زاهدک با دشمنه کتبی و کور  
 پادشاک زاده خطابنی یعنی معتاد امر بر عکس اولدی و علمای  
 کبار که تاریخ و سیرت حضرت نورالدین شهیدی قدس سره  
 تحریر ایشلدن ز این اثر ابو شامه ابن خلکان کبی اتفاق ایشلدن که  
 اول پادشاه عادلک شریعت مطهره به حسن و فضل و فطانت الیه  
 برکاتی ایلد ممالک محروسه و بلاد مانوسه سی لقا در مسلمانان و  
 اینست حفظ و حراست صحیفه روزگار دین تلو ابیدی که افاضی کرد  
 و موصول حد و حدود صغیر و شام و سرحد روم و ارنج برخان  
 ضعیف تر تنها اموال جزیره ای غنایله مسافرتیست افراد افروخته  
 بر احد سر امنه کلک اندن حبه اخلاصک متصور کل ای و شرب  
 خمر و فواحش و منکرات ممالکدن بالکلیه فروع و باج و خراج و  
 دست نهب و تاراج رعایا سندن تمام دفع اولمشدی و سلطانی

سلطان صلاح الدین دخی کا اقتدا و تقلید ایدوب عدل و شریعت  
 نام نیکین کتابه کناره طاق روزگار ده تخلید ایشدی و علمای دیر که  
 بویکی پادشاه شریعت پناه که سیرت عدل و شریعت محبتی در آخر زمان  
 پادشاه بلر نه حق جل و علانک و علانک حجتی در زیر بعضی پادشاه  
 دیر که فساد عالم و ضلال بنی آدم اول مرتبه و از شد که اصلاح  
 عالم خدا قدر در قرون و رعایت عدالت خیر امکاندن بیرون  
 اولمشد زنته کم بعضی خلفای هر و ایندی مروی که استدعای  
 عدل و اجرای شریعت طلب ایدوب سیرت خلفای ایشدنی که ایدوب  
 و ایدوبی که سیرت ایدوب و ایدوب و ایدوبی رعیت و لوک بند خدی سره  
 ابوبکر و عمر کس خلیفه اولین پس حق جل و علان آخر الزمان و سبحان  
 فتن بکرا نده طریق نوییه سالک و اجرای قوانین عدل و شریعت  
 ایسمکه مالک ایکی پادشاه عدالت و پستگاه کنوردی که انزله مای  
 پادشاه بلری الزام و عذر باطل لیرین اعدام الیه چون سو ق کلام  
 بورایه کلدی بینه صدده رجوع ایدوب چون کسینه بحسب شریعت  
 حد لازم کله انی شفقله یا شفا عذله اعمال بحیبه خون ایدوب  
 قصاص دخی بولده در اکرولی مقتول عفو و صلح مقبول کور میوب  
 قصاص الزام و حقی البیور دیو حاکم اقدام ایدوب سر حضرت خواج  
 کونین مفر تقلید صلی الله علیه و سلم که نبی روف رحیم و انک  
 لعالی خلق عظیم انک خلق بزرگوار سی و طغی ز امتنه کمال عفو و



و ستر عجب و زلفت او زینب ابدی الّا حد و شرعی ده که بعد  
الوجوب عفو و استغاث ایملی صلا جانیز کور فردی روایت  
اول نور که بنی محروم کن که قبایلی قریشند در برخاتون سرقه زلفت  
مبتلا اول که اشرف پند سی عفو رجاسین ایدوب و بدیر که بونی  
حضرت مک نه شفاعت ایدره فرکر اسامه بن بیکه جناب سالت بنی  
صلی الله علیه و سلم بنده و بنده زاده سی طوق نعمت عتی نبوی کردن خود  
قلاده سی بدی پس کابو شفاعتی کلیم ایدوب اوله خی حضرت علیه  
والسلام ذکر شفاعت ایدیک غضب عظیم عارض اولوب قوی متاثر  
اولدیز و بدیر که حق جل و علانک حدینه شفاعتی ایدیر سن اول استحقاق  
که بنی حقه بعث ایدری قرم فاطمه سرقه ایلمه بدین قطع ایدیر سن سرور  
اول کجی ام ابی کلک ملاک اولدیر که حدی ضعیف یا قامت اشرف  
رعایت ایدوب استغاث ایدیر لیدی . پس کیم طیب و عضو  
مضری قطع ایملی واجب و مضرتی باقی بدین ازاله ایملی استیم مارب  
بیور کذلک سلطان عادل فی واجب القتل اولن مفسد کفلی لازم  
و ضرر سی و عباد و دن فاعلمکه مسعی دایم ایدره **شرط ثالث**  
اولدیر که طوائف طبقات مذکوره مراتبه تساوی تکافور رعایت  
اولدیر قدر مکره قسمت خزان و ایتار برت ایملکه سر بریک استحقاق  
و استعدادی عایب یلینه و خیرات اوج قسم در سلامت اموال  
کرمان و سرخصه بواج قسم دن استحقاقی کلک نصیب ایدوب بعضی

ایملیه بو کاجور در وزیاده دخی ایملیه غیر جور در پس کامی علم و طلب  
کمالن بعضنه منصب و جاه و فرد انعام و نقد جهندن اولن امتیاز  
زیاده رعایت ایلمه ظلم و جور اولور بلکه کامی غنی و غصبند  
فتور و اجتهاد لرینه قصور کلک بقضای کامی نمودی اولور پس شاه  
صاحب ابتداء بو مقامه استیم اسمک کرک و رعایتی استحقاقه کوره  
اتمام ایملک کرک و دیمیه بو فضل رعایتیم در استد کوم مکسبه ایدیر  
آخر کتحیق بقض ایلمیم نه لازم اولور کلاموک و حکام فضل خصام  
و قسمت انصبا و اقسام ایملکه عدل فی القضیه و قسم علی السویه  
ایملکه مامور لر در و مناصب و مراتب تعیینده شرط استحقاق  
استیصال رعایت او یعنی ظلم و ضلال در ان اسد یام کم ان دوا  
الامانات الی اهلها ایه کریمه سنده مفسر لر ذکر ایدیر که توزیع مناصب  
و توجیه مراتب دخی اهلته اداسی اجب لان مانندیر و حدیث نبوی  
که من قلد انسا ناعملوا فی رعیتیه من لی به منه فقد خان اسد و سوله  
جماعت المؤمنین نص صرکدر و دلیل عقلی دخی ظامدر که مناصب عالیه  
و مراتب سامیه نا اهل لره توجیه و غیر مستحقه تقویض و لنمقدن بدین  
و ملک مله خلل و زلل اولقد عارض اولور که تدارکی ناممکن و بلا فی سی  
نامیسور اولور و نظر صایب و فکر ثاقب دلالت ایدیر خلل که  
احوال عالم ده ظامر و سرزل که کارخانه بنی آدم صا در ذرا کری  
مناصب نا اهل توجیه و نا مستحقه مسند امارت و وزارت و



بالبن قضا و تدبیر بده ترفیه اولی و تمقدن و لشکر پس پادشاه  
صاحب اختیار و وکلاء مسند اختیار اولی و لازم و در که تفویض  
مناسب و توجیه مراتب ایند که احتیاط کامل و ورع غالب استعمال  
جرع ارتشاید انشا یا متعلق و زیر دستلر نه بوطی مرتب اولوب  
باشنفاکات باطله قبولی اید نامه ظلمی وضع الشی فی غیر موضوعه در  
انشا ایتیمه و کند و دخی ناشیقه شفاکت ایتیمه که ناشیقه شفا  
مستحقه شناخت و جاهل لره اعانت عامله امانت در  
واصحاب تعلید و اختیار و امله تنفیذ شفاکت ایتیمه صاحب  
اقدار اولی و اخذ هدایا و تحف ایتیمه بغایت احرار و بر طرف  
اولی و ملوک که اخذ هدیه عدل فی القضیه و قسم علی السویه ایتیمه  
سر کرجع اولی و **ط** اذ اذخل الهدیه دار قوم نظارت الامامه من امان  
واصحاب حکومت و ارباب قضا و قسمت اولی و هدیه رشوت  
محض در حدیث صحیح ده وارد اولی و شد که هدایا الامراء غلوی  
و هدیه اذنی پیشکش قومغله حله منقلب اولی و توجیه که شرح اولی  
تقسیم خیرات و کرامات متعلق اولی و بعد التقسیم خیرات ایتیمه  
بنقیه و تهمیه اسمک کرک یعنی هر کس مستحق اولی و توجیه که امت پادشاه  
صاحب عدل طرفدن و اصل اولی و قدن صکره بی موجب قومی بید  
انتزاع اولی و تهمیه بمرتبه عدالتدن خیر در و عدالتدن صکره مرتبه  
احسان ارد و احسان اولی و که شخصه مستحق اولی و توجیه مرتبه دن

مرتبه دن زیاده احسان اسمک در و حکما ایدر که احسان پادشاه  
مقارن میبست کرک زیر ایتیمه دن خالی اولی و خلقه بطور و غر و جبارت و  
طمع زیاده حاصل اولی و کرک و طمع اولی و تهمیه نه قدر احسان اولی و تهمیه  
طلب ایتیمه دن خالی اولی و کرک و تهمیه کند و سنده اولی و توجیه مرتبه دن و فضل  
و کمال تصور ایتیمه دن خالی و کمال در زیر کرک نفس نه محب و عاشق در و محب  
محبوب که فعلی کمال و خصلتی عظیم عدا ایدر **س**  
عینم سر و کمال پسند خاتم کل و پسترن نماید  
و دخی نشک کند و کماله علمی حضوری و دیگر کماله علمی حصولی در علم  
حضوری علم حصولی دن قوی زیر پس کند و کمالین باده شکشف اولی و توجیه قوی  
طن ایدر جو کس سنده کند و ده کمال قوی تصور ایدر رعایت کامل تصور  
ایتیمه کرک پس اگر احسان سینه مقارن و لطف و کرم نوع قدر و ادب صاحب  
اولی و تهمیه تجا سر قدام عام سینه ایدر اختلال نظام و عدم تضباط امور  
خواص و عوام اولی و ملوک لازم اولی و پادشاه عینی الزام قوانین عدالت  
الزام و قبول طرق فضیلت ایدر تکلیف و ابرام ایدر زیر نه کم بدست قوامی  
طبیعتله طبیعتک قوامی نفسله نفس قوامی دخی عقلله در کد لک مدینه کد قوامی  
کد ایدر ملک قوامی سیاستله سیاستک قوامی حکمتله در جود حکمت  
مدینه ده متعارف و ناموس پس بانی ملک ده مقتدا اولی و نظام حاصل  
و نفوس کمال ممکنه و اصل اولی و اما اگر حکمت متروک اولی و ناموس خد اولی و نشو  
و ناموس محذول اولی و زنت و رونق ملک نابید و فتنه نظام و رسم



مروت مندرس و نعمت نعمته مبدل اولور **تنبیه** اقامت عدل  
 اول وقت منصور اولور که پادشاه محتجب و ارباب حاجات و  
 مستمیده لزبت و شکوئی عرض حاجت ایده مدکنند مضطرب و ملیه  
 زیر پادشاه و رای پرده تواریه منتشر و احوال رعایا و محایف و  
 مظالم برایا و استحقاق ارباب اطراف و غورده اولان حوال اکا و اصل  
 اولمق متغذرا و لوب اشخی مضعنه و احاد معوده اخبارینه منحصرا  
 ممکن اندر دخی عرض غفندن عاری و ملیوب دقایق احوالی کما حق  
 اعلام ایتمکله نیجه ارباب فضل و کمال زوایاده مخفی و نیجه ارباب ظلم و  
 ضلال منتشر اوله و اگر مرکون بالذات نظر احوال رعایا و دفع مظالم  
 و محایف برایا ایده فرسته باری سفته ده یا ای ده برکون تعیین ملیه  
 که انده مظلوم و محروم اولنله دستور و یروب بالذات کلام  
 شکوئی لرین ضغاد استماع بیوره و مظالم و بلوی لرین دفع و رفع ملیه  
 و اکامره پادشاه لرنک عادی بوایدی که یلده بر نیجه معین لرین اید  
 انده آشکارا و تور و ب قوی ضعیف و وضع و شریف کیم اولور  
 اذن و برور لرین کلوب بالذات پادشاه ملاقا و احوالی عرض ایدی  
 و اکا بار عام دیر لیدی **حکایت** اولنور که نورالدین شهید خضر  
 اوایل بایمنده اسد الدین شیرکوه اکبر امرا و ملعه و کلاسی و ماکلی  
 رعایا دن اموال و ضیاع اخذ و غصب اسکن خالی و طرندی چون نور  
 حضرت شکوئی اندر دارالعدل نام بر سر ییوب انده جلوس و نظر

نظر محایف و مذاهب اربونک قضاة و مفتی لرین احضار ایتمکله عازم اولور  
 اسد الدین ارال عدل بنا اولمق استماع ایدر حک لشکر ایدی که عدل و  
 سیاست نورالدین علوه معلوم جمله امر او اجناد مسیت و سکون  
 موم اولمشدرد و دارالعدل ناسنه احتیاج یوقدر کمر بنحون بنا  
 پس کلاسنه و ماکله احضار ایدوب خطاب ایدی که نورالدین  
 دار عدل ناسیوردی غالباً بنحوندر شویکه بندن سکایت ایده لر  
 شردن برکوزده دعوی خصومت لازم کله بی تأخیر قتل ایدرین دیوان  
 غلاظ ایدی پس بر بری خصمایی رضا ایدر دیر که نورالدین دار  
 العدل ده او تور و ب بیج مشکلی کلمدی و تمام نورالدین زماننده  
 بطل ایدی و حدیث شریفه وارد اولمشدرد که فرداتی قات  
 ارباب حکومت احتیاج ایدوب ارباب حاجات انله و اصل اوله  
 ارتوق عقاب عتاب کورمه لر و دخی سورشدر که برکمنه که امو  
 مسلمین بر امر اکا مفوض اوله و اول قیوسنه سدا ایدوب مظلوم  
 و محتاج لر اکا و اصل اولمق حق جل و علایه غایت احتیاجی زماننده  
 رحمت قیوسی سدا و حقک حمت عام و کرم نامنه و اصل اولمق  
 و پادشاه صاحب انتباه اولنله ثقات رجال و عدول اهل فضل  
 کمال دن نیجه مخبر صادق و منی اخبار کر که رعایا سنک احوالی  
 معلوم ضغاد کسنه مظلوم و فضلا دن بیج احد تر بندن  
 محروم اولمق **حکایت** اولنور که چون عهد خلافت ابو جعفر



ایرشدی ایتدی بن عایت محتاجین درت طایفه اندر کمال  
 یا امیرالمومنین بدلت ایتدی که بری سنی زیر صالح در که بسیار ایدر ستم  
 تذکیر اگر ذکر ایدر ستم معا و طهر اوله. **اکنجی** سکی نتب خاذ قدر که  
 احوالی صحت و سداد و زره خور راید و اوجوخی حاجب معتقد در که منظر  
 کما ایصال الینه در دخی کلنج سکوت ایلدی. **اول** نه دریا امیرالمومنین در  
 آه آه دیوب اول مجر صا قدر که احوال عساکر و رعایا و اطراف مملکت  
 اولان قضایانی کما صحیح انبا و اعلام ایدر که مظلوم و ظالمک فرقه  
 عارف و امیرن جایک نمیزنه واقف اولم دیدی. **خلفای** عیانیاننده  
 مرشده برکنه و ایدری اکا صاحب البردیر لیدی. **علوه** سینی  
 اولوردی اولان حیده احوال حکام و رعایا و حوادث و قضایان  
 نه واقع اولنه خرمی و کلی بلا توقف اعلام ایدری و سلاطین قدا و خلفا  
 شها متله موصوف و ضبط و سبکستله معلوم و معروف اولدر  
 ایستعلام احوال محاکمه امتحان تام ایدر کرد و بومهمه خبر این طرف  
 ایلر لیدی **حکایت** ایدر لر اموال خلیفه نک بغداد دده کند و به  
 نهانی خبر ایشد و ریدتی زکسنه سنی ایدری و سر برنیک عظیم علوه لری  
 و ایدری و ارکان دولت انری بخر لیدی بوسبک مملکتی بر وجه ضبط  
 ایتشدی که ممکن دکل ایدری که اکا غیر واقع قضیه عرض اولنه ایدری  
 برکول و اسط عسکری لرندن برکنه رکابنه قوه صنوب پیش و علم  
 دارد خدمت درگاه و جندی سپاه ایدر لایق اولدر و انکر

انکر مونت معا شلندن عاجزم سر برنه علوه و جرایه بغین بولمن  
 رجاسین بدرس دیو جک مزبور کی کتور دوت بن سنی طمری بن صنور  
 سنک اوج او علوک اکی قرک دارد سر بر سنی پستی شو قدر در  
 دیوبیان بدوت مزبوره خیرندن غشی عارض اولدی و معتضد که خلفای  
 عباسیه نک شها مت و شجاعت و کیاست و فرائضه ممتاز لرند  
 بو خصوصه عجب فعلی ایدر بعضی سعودی فرود مروج الذنب  
 کنابنده ایراد ایتشد در تفصیلی تطویل مؤدای لوز احوال دشمنی دخی میک  
 پادشاه مهم عظیم در و نجه پادشاه لک دشمن جوالین سلیمک سینی ایدر  
 تاج و تختی بر باد اولدی دشمنک طرق مکاید و افکار و ارای خفیه مطیع  
 اولوب کند و فکر ویرانی کتم الینه و ابو مسلم خراسانی که دولت مرو انیه  
 الاسس و رفعت و علوه فرق فرقدنه محاسن بی زیر و زباید و  
 آل عباسی که خمول و انزواده اکن مسند خلافت کجوردی حرم و عزم  
 ایدر موصوف و کتمان سر و اطلاع سر خصمه معروف ایدری نه کم  
**علم** بلغت بالرأی الکتمان عجز عنه ملوک بنی مروان از حد و  
 مازلت اسعی بجدی فی دایم والقوم فی غفله بابت تمام قدر  
 حتی ضربتهم بالسيف فانتبهوا من نومهم لم ينمها قبلهم احد  
 ومن رعى غنما فی ارض سبعة فنام عنه تولى رعيه الاسد  
 و باحکله ضعف و قله دشمنه مغرور اولد نک مضرتی یجد و بو خطا و  
 مسلوب منکوب و ملش ملوک و امر ایدر **حکایت** اولنور که چون



مقتصد خلیفه زمانده قرامطه خروج الیدی معتصد عباس نام قاید  
 قرق بیک مقداری عسکر بدفع لر چون کوندردی رواسه لدر که  
 قرامطه بدی بوز کمسنه ایدی غایت قتل و ذلتیدن غلبه حکم ایدو  
 خلیفه به بیک بشارت کوندردی چون ملاقا اولدی قرامطه بدی  
 ارواحه متفق اولمشلردی عسکر بغداد تن پرور و سانیشتندی  
 هجوم و حمله قرامطه دن منظم اولوب اکثری قتل و عباس سرودی  
 بغداد صبح بیک بشارت پهوده که عباس کوندرشلردی اصل  
 اولوب بعد الظهر خبر انزام داخل اولدی غرور عباس سیلده  
 اسلامه و سر عظیم طاری اولوب قرامطه تک احوالی غلبه اوزرنه جاری  
 اولدی چون شمرده امار غرور کوره سین غنیمت پیلوب سباب ظفرون  
 قدالبوب تواضع و مسکنت زیاده ایدوب تذلل تامه درگاه  
 و تاب مطلقدن فتح و نصرت طلب ایلیه  
 بجنگ دشمن اگر نیست و کس غرور دشمن دون یار و یاور مس  
 و سلاطین ضیه که بری بری جنگ و قتال ایشلردی احوالی ملاحظه  
 و حکایتی فواه رواه و بطون نواخذن مطالعه قبلیسنه معلوم اولو  
 که مراد شاه که غروری پیشه ایشلردی و غلبه دشمنان بی اندیشه  
 اولمشلردی نه دکلو لوانی ولی مرتفع ایسه به منکوت و نه قدر است  
 شوکتی مجتمع ایسه نه مغلوب اولمشلردی و سراد شاه صاحب  
 انتباه که دامن بدله دست بستی قوی و کند و بی عاجز مطلق و قدر

و قدرت و نصرت محض عطای حق و لوطی قفنه مستوی ایله سنه ایدو  
 بود و لن تجد لسنه ایدو تبدیلیا که شب ضیوف و قفنه مبتلا ایسه بالاخره صبح  
 بتسم و پرچم توغندن و اوج نصرت بتسم ایدو حی دین کانه و شمع ضلالت  
 پروانه ایسه حی بو معنی مقرر و مختار **حکایت** اولو مغول پادشاهی حکمران  
 که اکثر ربع مسکونی قهرله خرب و شراره شرو غلبه استیلا سی حد و مشرق دن  
 مغربه قریب اولمشلردی مراد شاه که مکتوب رسنه کند و به تعریفات و القاب  
 و طعناق کلمات تحویف و امانت یتیمیدی سمان قدر بریدی که چیا خاندن  
 فلان شاه اکر ایل اولور سکوز مالکوز و جانکوز امان اکر ایچی اولور سکوز  
 عاقبت نه اولجی نیر سلیمزانی قدیم کمری پلور و السلام جوق افاضل کلان  
 کوردم که چیا قدرت و قوت و غلبه نصرتدن نیر اصل اولدی ایسه بو سخن منوکلانه  
 و کلمه متدللانه دلی اصل اولدی و الله کا اعلم و تیمور لنگ خدی مرابری حاکم  
 صغیر ارسته و مبینه و مبسوطه ایسته اولسه میدان ایچده اتدل انوب سجا  
 بر قدر بیوب خاک اوزره بجه رکعت نماز قیلوله رخساری سوروب کندو  
 حقیر و بچاره کوروب کره و نیاز له درگاه جاره سازدن فتح و نصرت  
 استردی و رخ پر خاکله اتنه سوار اولورزی کانه العالم عدا الله کا بوقدر و  
 و قابعده مظفر و منصور اولدوغی بوسبیدن اولمشلردی **منشی**  
 بر سخن سوله سن دکلر سک و راولو سرکه مغرور اوله الله منصور اولو  
 پس پادشاه عاقل اولنه لازمدر که دیده کار دیده دن اسد تضرع نهانی  
 ریزان و پلنگ کبر و نهنگ غرور دن دایما کزبان اوله **منشی**



صور رسک حاره مغرور و لمقدد کنار خیردن در او لمقدد  
 و غرور اولد و عسک علامتی اولد که پادشاه موجب قوی و سبب ضروری  
 او ملینیه حرب قتال و جنگ و جداله بادی اولدیه زیرا که حرق قتال بر خطر و غول  
 جنگ دیده اولد که در پیشیده تر در کم من فیه قلیله غلبت فیکشته اذنی بیه  
 عساکر حراره منهنم اولمق و عدد یسیر بهانه ایله در یابی شکر لره غالب  
 اولمق حوق واقع اولمق در پس اگر ضرورت یابی ایله خالی اولد که کند و بادی  
 اولمق واقع اولد یا خود خصمی دی کند و سیانی دفاع اولد اگر بادی کند و ایسه  
 زنه غرضی مجرود توسیع دایره مملکت و تحصیل مال و اسیر و شهرت اولدیه  
 بلکه اعلامی کلمه اید و اعزاز دین و دفع و رفع کفار و ملکی اولد چون نینی  
 و داعیه خیری غرض دنیوی نه ترجیح المله پس شرط خرم و احتیاطی رعایت  
 و اطراف و جوانی حفظ و حمایت ابد و فضل حق توکل و مدار و احوال  
 توسل ابد و شروع ایده و دام که عسکر نه تفرق کلمه و دو سو الفهم  
 حرق قتال اقدام المله بونیک کی عسکر نه دشمنه ملاقات اسکا یکی دشمن اراده  
 دشمنک در اگر بادی خصم ایسه کند و ده مغلوبیت فهم ایدر سه عرض صلح ایله  
 قبول ایدر سه هم المرام و الا توکل حاد و ب محاربه نه اقدام ایده که خصمک  
 زد صلح ایتمه سی غرور زدن و لوب شوم و عاقبت مغلوبیت المله موسوم اولد  
 و پادشاه بنفسه عرضه کارزاره کیره و مبارزه و محاربه ایتمه زیرا عسکر  
 نصفی ملاک اولسه منهنم اولمق محکم در پادشاهک وجود نه ضرر کلمه حمله  
 عرضه تلف اولمق محقق در پس پادشاه بنفسه حکم اقدام تهور و جنود اظنای

اظهار شجاعت استرسه قلبگاه عسکره بی اضطراب طور سول و قشده  
 عساکری حمله و هجوم ایستو و عسکر دن اول فرار و انزاعه مایل اولمق و تهور  
 پادشاه لره کمال شجاعت در زیر جملہ افراد دشمن ات پادشاهک اضطرار طلب  
 و قتل و اسیر رغبه در پس انوک متفانده قرار ی تمام شجاعت در عسکر دن  
 کمانده **حکام** ایله که پادشاه نمروا بحسن منی سلطان مغرب  
 شجاعت کرار و فارس علی تقداریدی نیجه دفعه محاربه ده بنفسه  
 میجا و مضیق تنک و غایه کیره و ریدی اما شمشیر سر فلک و کرز مبارز  
 شکن نه صفوف دشمنی حرق و نیجه مبارزی چون کلکونه غرق اندوب  
 زیر سایه علم جهان اراسنه کلودی اما اول زمانک دشمن اهری انوک بو  
 فعلی مذموم و کند و سی حرق تهور له موسوم عدا بدر لیدی حواله المله  
 خواجه نصیر در بوله پادشاه طفر دخی بولور سه بی میستک تهنید الم  
 و مهابت و وقار له عالم اولمق و دشمن ایل طمنوزنده ضعیف و قلیل اولد و غنه  
 مغرور اولوب ترک خرم و احتیاط ایتمه **طعه** لا تحقرن ضعیفا لان جانبیه  
 و ان ترا ضعیف البطش و الجله فلذاته فی الخرج المیدیه سال اقصر غنه بیدار  
**الحکم** دانی که گفت زوال بارشتم کرد دشمن نتوان حق و سحر سحر  
 دیدم سسی آب زهر خیمه خرد چون پیشتر آمد شتر و بار برود  
**حکام** اولنور که چون ابوالمسلم خراسانده خروج اید و بایشان  
 اتباع ال عبا پس ک علم و لباسی سیاه اولمق مسوده شیمیه اولنوردی  
 خراسان و لایتلریدن جوشن سکه بشلیدی نصر سبار که مروان محمد



جانبندن والی خراسان بدی قوت خصمی ملاحظه اید و بمرودانه استغاثه میگردان  
 کوندزدی برکتی بکلیچده بوابیاتی درج ایندی که **شعر**  
 اری خلل الرما د و مینضار و پوشک ان کون ل فرام  
 فان لم یطفها عقلا قوم یکون وقودنا جثث و نام  
 اقول من العجب لیت شعری ایقظ امیه ام بنیام  
 مروان مهمات اخره مشغول اولد و غنڈن مکاتیب نصره جواب و  
 ارسال مدد ایتمه قادرا اولد و مندی بوابیاتی استماع ایدجک نصره  
 سرزنش ایدوب بر اول وقت یام اولدق که نصری خراسانده قائم  
 ابلدک دیوانت ایدوب امداد و اعانت ایلدی چون نصر کوردی  
 مقاومت عسکر ابولمسلم خیر اقتداردن پرونی الفرار مالا یطام  
 سنن المسلمین بوب محزون و کریان ترک ولایت خراسان ایدوب  
 چون واصل کب رمی اولدی غموم و اخراندن صدق لاجی اولوب  
 انده دفن اولدی بعده ابولمسلم عسکر مشرق و رجالات  
 خراسان الیه غم اخذ عراق شام ایلدی مروان یلیدی که طوقا  
 بلا متلاطم الامواج و ابطال و شجاعان متراکم فواج ابرشدی ناچا  
 عسکر قیس و طحان و بقیه سواداران بنی امیه و مروانی جمیع ایدوب  
 ابولمسلم قرشوجقدی عراق عبده نهرزاس کنارنده ملاقات  
 عسکرین واقع اولدی علما ترارخ و اخبار ایدر لکر که مروان  
 شجاعت و شہامت و غم و حزم و رای تدبیرده سلاطینک

319  
 فایقلمدن ایدی اما دولت مروانیه تک ساقه پسندہ کلوب انقلاب  
 یوز طوطی شدی و زمانه عادی ویرد و کنی نه المنه بشمندی **مصرع**  
 وادبرت راحت تقد السکلا کوشش فایده ویرمدی و سنی  
 مردانه کک مفید اولدی اساس دولتی منهدم و عساکری منهدم اولد  
 اول موضوعی شام شامد مصره کرزان و عساکر عباسیه درنی اولوب  
 دیار مصرده بوضی نام قریده اسپر ایدوب اخرتہ تیسیر ایلد  
 روایت ایدر مروان بونه قریه درد یوجک بوضیر دیدلر الی الدیمصر  
 ایدی اگر بقیه حریت توجہ اولوب عسکر کوندر مکاتیب نصره عسکر  
 ایلدکی مکسنده درت صفت موجود اولد اولاشیجی باسل و بها  
 پردل اولوب صیت شجاعی اطراف عالمه شایع و منتشر اولد  
 که صفت شجاعی غیر صفتی شایع و مشهور و قلوب اعداده تمکن و  
 مذکور اولمک دخی نعم عظیمه در البکی رای صائب و فکر یاقب الیه  
 معروف و استعمال خدع و مکاید ایتمکله موصوف اولد او جوی  
 مشاہدہ خروبه فراوله دفاع انتمسکسنه اولوب نیچ دفعه اشعه  
 شمشیر و سنان مغفر سیرای وزره پرتوافکن و کرز و کوبال  
 و رمح جان سکا الیه معرکه ارا و صفت شکن اولمش اولد **قطعه**  
 بکارهای کران مرد کار دیده فر که شیر سیرزه دارد بزرجم کند  
 مصاف پیش نیرز نموده معلو چنانچه مسئله شرح پیش نشاند  
 در دخی شدت و محسنه صابر مکسنه اولوب ادنی تفرقه و المخرع و فرج ایدر



**اوله حکایت** اول نور نضر احمد سامانی امر اسند امیر علی  
 کمسنه سردار ایدوب بر حربه ارسال امک استیجک بعض صایا و سیا  
 ایتمک ایون خدمتته کتوز و ب شوله ایله بویه ایله بویه ایله  
 و برکن امیر علی نک چهره منقبض لودی جمعوب کتد کدن صکره  
 پادشاه سبب انقباضین صبور تخی معلوم اولدی که اول حربه امیر ابو  
 علی نک موزه سده عقرب کیمشش و او سکزد فعه نیش و مرشش امش سلطان  
 بو مرتبه تخته تخب ایدوب تکرار دعوت بو مرتبه صبر خلاف مقتضای عقل  
 ایدوب امیر ابو علی برین س ایدی که پادشاه روی نمین بو بنده  
 محاربه اعدائی ولتنه نامراد ایدوب شرف خطاب ایدوب  
 اگر بو بنده حضور شرفده بر عقرب نیشنه صبر محتوب سعادت محلی  
 قطع ایلیسه حرب و قال دشمن ایدر کن جرح تیغ و سنان و ضرب کوال  
 و کرز کرانه نجه طبله کرک پادشاه تحسین و افرین ادوت صلابتین  
 بهرمند و عطیات خبر اید اجمند ایدوب پایه غرین رفیع منصب  
 مقامین بلند ایدی و جوانان نو خاسته که ناز و نغمه برورده و اکثر اعلا  
 غنچه کل کی در پرده او شدر انری عسکر بلکه عسکرده داخل قلمیه  
 که اهل تنغدن اخطار و شداید خبر کلیم و ناز پرورد لر بار تمنی منزل  
 مقصود ایر شد در **ن** ناز پرورد سمع نبرد راه بدوست  
 عاشقی شیوه رندان ملاکش باشد کتاب ناجی ده حکایت  
 ایلمکه مغرالد و د بلی نک بر غلام بدیع الحال لطیف الاعدالی و اید

و ایدوبی که چمن حسن لطافت و سبزه نور سیده و کلین لطف و  
 طاحتده کل تازه دمیده ایدی مغرالد و له انک عام مجتندن نیمست  
 و آشوب طره سندن ملک جودی چمن شکست ایدی غایت خیلدن  
 انی عسکر ایدوب آل احمد ان بکلر نک بری سلمه محاربه ایون ارسال  
 ایدی و زر ضائل ابو محمد مهبلی انوک فایده عسکر اوله سنی درونند صوا  
 کور فریدی و دیر ایدی بولیسر سابع شوق و سواد نذر الات حکمت  
 و غادن دکلدز و بوقطعه بی انوک حقه نه نظم انتمشیدی که **ط**  
 طفل سرو و المافی و جنانه ویر و عوده و یکا و من شبه العذارا  
 ان تبد و نهوده ناطو بمعقا حصره سیفا و منطقه تووده  
 جعلوه فایده عسکر ضل الرکسل و من نفوده راوی ایدر عاقبت  
 الامر مهبلی شارت ایتدی که و جا و زره جای کیر اولوب عسکر شکسته  
 عسکر ایدوبی و ما دام که حیل و تدبیر له بولیسر عسکر دشمن دفع  
 شرعد و ممکن اوله حرب قتال مباشرت اولنیمه اردن شیر یاکان ایدی  
 که نازبان کفایت ایتدی که یرده عصا استعمال اولنیمه و عصا ایدوب  
 محله شمشیر و نزاله النیمه و جمله ان عجز او حی حرب باقدام اولنه که  
 علا جانده کی کی در و کی آخر الد وادر و حرویده استعمال حیل و کید  
 جایز در حدیث شریفدر که الحرب خدعه و ترکی کویلد در کرکه ارک  
 اوون طغوزی حیل در جناب رسالت نامی صلی الله علیه و سلم  
 بر جانیه غرافضه ایلیسه اخراجی اهام ایدوبی و مقصود شرف نظر تخی



نهر میور فریدی کرتوک غرا پسند نهر میور دیلر که سفر  
 دراز و خلق فی الت و چهار ایدلر اصحاب کرام تهی تمام المسونر  
 ایچون انده اعلام سور دیلر **سکندر** که با شرفان ب داشت  
 شنیدم در چیمه بر غروب داشت **و استعمال** حیلده تیمور لنگ  
 عجمیدن ایدی ابن عرب شاه ایدر بر جانب منصف قصد ایلمسه اول  
 بار عام و جانقوی عظیم سردار لر میسر نزاره میرنده لر جمع ایدوب  
 مشورتله بر جانبی مقرر ایدر لریدی بعدله انلر طغلوب خواص اماسی  
 ارکان ضا و او تا و چیمه بغی و عناد ایدلر سیف الدین آل ملک عبا  
 برندق و انلر کمالی خلوت خاصه آخر جانبی ترجیح و اول طرفه  
 غنیمتی نصیب ایدوب **مر** رسی خیمه سینه کلوب خواصنه اخبار ایدوب  
 علی الصباح اول جانب بر مقدار مسافه متوجه اولوب **ارد** و ده اول  
 جو اسب طراف **مر** ری مخد و طرینه فلان جانب متوجه اولدی حی **مقدار**  
 مسافه اول جانب سیکندم دیو خبر و روت تمام اسوده و فارغ  
 اولور لر **بو** طرفه تیمور پرشور اول جانبدن دو نوب مراد اولدی  
 طرفه که سچ آفریده خبردار و کل ایدی ایلفار ایدوب خواب انتر اخته  
 بیور کن قیشوب قیل و انتر و نوب غارت مرنه که مرادی را ایتقال  
 ایدوب مسلمانلر کرمان کند و سخی خندان و جمله ارباب عقول انکشت  
 در دندان اولور لر **اگر** لشکر دشمن انوه اولور سه تدر که کند و  
 عسکرین خنی کثیر کو شرمک کر که نه کم **حکایت** اولور که تیمور اول

اوایل ظهورنده که سنوز اوج یوز کمسنه جمع ایتشدی خصمک اولدیکن  
 زیاده عسکری ایدوب بر صحرا ده قریب او بختی تیمور امر ایدوب که مسوار  
 الیه ایکی شاخ عظیم الوب ایکی طرفدن سور یوب کیده پس عبا عظیم  
 او بختی خصم ظن ایدوب که بو عبا عادت اوزره ستم اسبدن مرتفع  
 و تیمور قنده عسکر عظیم مجتمع اولمش اوله **مقابله** به اقدام ایدوب  
 تیمور خلاص اولدی **حکا** ایدر کر که بر پادشاه عسکری خصم  
 قلیل ایدی فراتدن عبور ایده چکی کجه عسکر ستمه امر ایدوب که کس  
 اسبلر نی تور به لر نه الی الصباح فراتدن کج کر فراتنه دو که لر  
 معسکر خصم اسفل مجرای فراتنه ایدی **جوں** تو فرسکرین فراتنه واصل  
 اولدی اندیشه ایدلر که بر عسکر که فراتدن عبور ایدر کن اسبلری  
 سکرین ایدر اولمغله بو قدر سکرین اصل اوله حدون سرون عدون  
 افزون و ملق کرک **بو** خوفله مقابلدن مصالحه میل و پادشاه قلیل  
 العسکر نجات بولدی اما خصمک عسکری قلیل اولمغله کر نزل اولور  
 الکلک اند ضرر می منافع اولمسه تدبیر ایدوب عسکری قلیل اکلتمی کرک  
 که اقدام مقابله ایدوب مرغ وارد ام بلایه گرفتار اوله **منه** کم اقتضای  
 آل عثمان مرحوم سلطان سلیم شاه خان امارتد تعابیر ثانه  
 والی عجم شاه اسمعیل الیه محاربه قصد ایتدکده و امر فراره نشینت  
 ایتمک خوفدن مکاتیب طعن آمیز و غیرت انگیز ارسال ایدوب و لر  
 که پادشاهلر مملکتدی عروس حسن حال می کبی **نجه** زماندر که عسکر



منصوبه انده تصرف ایدر لرپسنگ وجود کن اشرید اکل  
 اگر خوف کثرت عساکر حضرت مآثر دین اینک دفعی چون قزوین  
 زیاده مبارز بر جنگ افراز اولوب فیضیه ایله سواس میننده  
 اقامت امر اولمشد خصله رخا عیال بوندن اوتوق اولموشد  
 صکوه دخی میدان کارزاره کله فرسک ارکادی بر بعد سکا حرام محض  
 بونک امثالی کلماته ملاقاته اقدام ایدوب جالدران نام صحرا ده  
 آل عثمان غازی لرندن اولاده نوش ایلدی که کاسه حمات نوش ایدیه  
 خمار احرانندن خلاص اولدی پس حیل جازیرد اما بعد جازیرد کله  
 غدر اولدر که بر پادشاه ایله بر طایفه یان و پیش ایلن علی الغفله  
 انگری بصوب یا امانی بوزوب انگری هلاک ایلنه اما صلح ایتدو کی  
 کفریه یغنیه ایدوب اشته بن صلی بوزدم حاضر اولسوندر دینیه بو  
 غدر دکلر جازیرد بلکه واجبد زبر پادشاه اسلام ازلا کفار  
 تمام ضرورت اولمیش صلح جازیرد کله اما ضرورت اولمیش زبر اما  
 اسلام پادشاه ایلری بری بر صلح مناسب بلکه واجب و پیش صلح  
 راغب اولمیش عناد را بر قلدیرینه بلکه صلح مایل و متوسط طریقه  
 قایل اوله **مستثنوی** جو شمشیر سکار برداشتی  
 نکا که در پنهان ره اشته که لشکر شکوایان مخفی شکان  
 نهمان صلح بستند پادشاه و کفار له بحسب الضرورة فی  
 جنح السلام فاحش لهما مقتضای صلح ایش اولسه ضرورت

ضرورت مندفع اولمیش صلح نبذ و رجوع وینه غرا و جهاده شروع ایلد  
 کرک نتم که اینه کریمه فایز الهم علی سوا اندن مبنی در و پادشاه اسلام  
 کفار لیا فی فتح ایملکه اقتدار اولمیش ترک و اسمال مرخص دکلر خصو شول  
 بلا وده که بر دفعه راست اسلام نده منصوب و نسبت بر محمد صلی الله علیه و سلم  
 منسوب اولمش اوله قبر حسن زهره منی صقیله خیره منی صقیله خیره منی صقیله  
 چکلر مکملر مشهور و دیار اندلس کی خیره قبر حسن و یانه نده فتح اولوب  
 نیجه زان اسلام و صحابه تابعین نیجه ساداک فرار شریفی نده در حمله کن  
 انحرضت خاله منی ام حرام بنت ملحک که جناب رسالت صلی الله علیه و سلم  
 بر کون اولو که خانه سنده خواب چی امیره وار مشیدنی بستم ایدر اول حوا  
 سعادت نامدن سدا اولمیش ام حرام بایر سول الله علیه و سلم خالی اولمیش  
 بستم نه در جناب نبوت صلی الله علیه و سلم بوردنی ام حرام ایلد  
 بر طایفه کوردم تحت او زهره پادشاه ایلری کی لره بنوب کفار غرا نکلدر  
 ام حرام بایر سول الله علیه و سلم ایلدن اولین کاح دو مروت سید بارگاه  
 نبوت صلی الله علیه و سلم اللهم اجعلها منعم و بود عا سوردهی زمان معاویه  
 ام حرام زوجه ایلر غای قهر کنون کی لره بنوب کند لری کی حقیق بنوب قهر کن  
 کیدر کن ایلدن و شوب شهید اولدی فراری نده در و سلاطین مضر  
 اشرف تا نرسنه شان عشرین ثمانه ده تکرار عسکر کوندر و بنوب قبر منی فتح  
 ایلدی و امور حربه کین استعمال ایلد و کین خصم بستم نکلدر ایلر ایلد  
 خصوصاً دار الحربه و پادشاه خیمه منی حفظ ایلد مبالغه ایلد منی



عسکر کوچکی نغایت منع اسلحہ کرک. و خیمہ نہ هجوم اینجکله ہلاک اوش  
 پادشاہ درون بیسی متشدد خلیفہ عباسی ز کہ مراغہ قریبہ خیمہ نہ فرمطہ  
 بر جماعت هجوم ایدوب شہید ایلدیر. و سلطان شہاب الدین محمد بن  
 سام غوری ز کہ سنده غزائی عظیم ایدوب منصور و مظفر عساکر شہسما  
 کلور کن غار مغربی ادا ایتدکن صکرہ سجادہ سی اوز زنده حجاب غفلت  
 اولغله بعض مفید حراچی کرادون بر طائفہ مذموم هجوم ایدوب  
 شہید ایتدیر. و عسکری دستور کنکدن شہید اولان مغرب  
 پادشاهی یعقوب بن عبدالمومن. بعض علما کہ خواصندن ایدی بی  
 دستور کو جو بہر کیچوب عسکری دستور کہ کچ خیال ایدوب  
 اکثری نہری کیچوب فزیک بعد فرصت بولوب عسکری بصوب بندہ  
 اولان خواص حکم جبک ایدوب سلطان مجروح اولوب بعد زمان  
 وفات ایلدی پس صدر و احتیاط ترک اولنمق کرک **مسکو**  
 صدر کار مردان کار اکت **بزرگ** **سجود** و وار کنگر  
 بچیمہ درون مرد شمشیر **برسمہ** **خجہ** جو در خانہ زن  
 و عسکری بخشش و صلوات مراعات ایتک خصوصاً بوقال زماندہ  
 لوازمند **حکایت** سلطان ادرقلعہ بیدوشوب صبح فتح  
 طہور ایتکده اکلیجک شامین لالایہ کہ خواص مردان ایدی سلطان  
 لالابو قلعہ خوش فتح اولدی دیو جبک سلطام ابا و اجداد ک  
 قلعہ بیدوشولسہ بغداد دیوندا اندر لیدی مرغازی نہ الزہ کبر و ریسہ

کور رسہ انوک اولسون دیر کرد فی الحال فتح اولوریدی ہمیش سلطان  
 ایلدیمیش لکون قلعہ فتح اولمش زبیر اکثر نفوس متاع دینوی بہ رعب  
 و مال غنیمتہ ثواب آخرتدن ارتوق طالب ز اما بوند اولوب عسکر جدلہ  
 بدل ارواح ایدوب فتح اولند قلعہ خرابیہ مہر و روب غاری  
 محروم اولمہ کہ طبعی شکیستہ اولوب بر قلعہ دخی جدید بنیتم  
 و اہل تمارک و عسکر اولاد نہ با سستی تہارینی و علوفہ سینی توزیع ایتک  
 خصوصاً عساکر و احتیاج غالب اولہ و حقوق پادشاہ لر خطا ایدوب  
 محضاً خربہ دار یعنی ہمہ مملکت طر ایدوب مالی سپاسی ن دروغ ایلدیر  
 وقت حاجتہ سپاسی صیغف حالندن بخصب قطع مالندن تکامل  
 اسمال ایدوب پادشاہ لطف و خیرہ دشمن الہ کیری  
**سپاسی** کہ خوش دل نباشد **حدود** ولایت ندارد نگاه  
 و چون مالک فتح نام روزی اولمہ عسکری نہب غارندن منع المیہ  
 و بومنعک مقدما فی قبل الملاقا محکم اولمش اولو کرک و الا اول حین  
 طایفہ پر حرص و آزی مال و ہار دن منع و احتراز ایتدک متغیر در  
 خصوصاً عسکر طبع تا تار و اثر اک غدار و او باش ہر جایش انجا باش  
 اما قبل الحرب پادشاہک سپاسی معلوم و سپاسی مقرر و مجزوم  
 اولجی اول حین صابر در لر و دخی پادشاہک دشمندن بی موجب  
 قوی قرار ایدنہ عظیم سپاسی مقرر کرک کہ ادنی بہانہ ایلہ راہ فرآ  
 اختیار ایتدیر و بویساقہ طایفہ مغول و جنکیر خان و انک مغول



تیمور لنگ محکم مبالغه ایدر کرد اول سبیدن یکی سی نک عسکری منهد  
 اول من مسموع او المشرق و یکی سسی کثر ربع مسکونه ظفر بولشد چون  
 عروس فتح جلوه کراوله قتل و غارتده اسراف تیمنه بلکه بعد القدره  
 قطعاً قتل جایز کور مدیله اسیر تنگ کرک دیدلر زیر اسره منافع  
 جو قدر قتل نه ندامت احتمالی غلبه اگر قتل مصلحت اید و کی ظامر  
 اولور سه فوت اولمش دکلدر **مشق** جو ساری از دشمن افتد بجنک  
 بکشتن درش کرد باید و نک که افتد ازین سوئی سم و شری  
 بماند گرفتار در چنبری اگر کشتی آن بندگی ریش را  
 نه پینی دگر بندگی شری و پا دشا بهر لایطه فرود لود  
 صکره قتل عام انک عقال و شرعاً مجوز و مختص دکلدر رعایانی  
 کنه خود ظامر و سپاه دخی بوکنا مه قدرت نعمت شاکری عفو کرک  
 اسکندر بر شهری فتح ایند کردن صکره تیغ انتقام اید قتل عام  
 اید بک اسطاطس غتاب نامه کوند دی که غلبه دکل قتل بکله  
 معذور رسک بعد الغلبه زیر دست اولان ضعفا نک قتلند غدر  
 وارد و استعمال عفو ملوک حسن دیر عفو قدرتند صکره  
 مستحق در کمال قدرت ملوک حاصل اولور و بعضی شعرا ی عرب عفو  
 افتخار اسکره بواباتی بغایت خوب میشد **شعر**  
 سالزم نفسی الصغیر عن کل **شعر** وان کثرت منه علی الجرایم  
 وما الناس الا واحد مثله **شعر** شریف و مشرف و مثلها

فاما الذی فوقی فاعرف قدره فاتبع فیہ الحی و الحی لازم  
 و اما الذی دونی فاقال صحت اجابته عرضی و ان لام لازم  
 و اما الذی مثلی فان ذل او صفا تفضلت ان الفضل بالحق حکم  
 و ملوک و خلفا دن صفت عفو و شارب صفوا و ملش با مول خطیفه در  
 که دیر ایدی اگر خلق نیم عفو ده نه قدر کدم و اید و عین پله لیدی  
 بکاجرایم دن غیری سنه اید تقرب اید لیدی و تو معنی سلامی  
 شاعر خوب میشد **شعر** بتسطناع علی آلا شام لما  
 . راین العفو من بشر الذنوب .

**سلاطین عظامک و امرا ی کرامک ندما و مفر ملک**  
**و اتیانک و اشیا عنک آداب و رسوم بیانده در**  
 معلوم اولاک خدمت سلاطین اید لره آداب و رسوم مخصوصه  
 وارد که سایر خلائقه صحبت و خدمت رسومه مغایر در اول  
 سبیدن که آداب خدمت و صحبت ذکر اولمش کن بومانی ایراد  
 اید که در رعایت آداب خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعب در  
 عقل کامل تمام در رعایت و استعداد تمام کرک حتی بعضی مشایخ  
 طریقت میشد که بر کسکه خدمت سلاطین ایمن اولمیه آداب  
 سلوکی رعایت اسکره قادر اولور و مشایخ عظامدن ابو حفص  
 نیشابوری قدس سره مرید لره آداب سلاطین امر اید  
 جمله سی خدمت شده بر پای و دست بسته پشت پالیزدن غیر ی



نظر ایتمه و بی سوال سوزنویکی که حضرت و بر فریدی حتی ج چون  
 بغداد کذرا بنده جمید حضرتی قدس سره اصحابک ادب  
 کور بجک ادب اصحابک ادب السلاطین دیدی و دخی خدمت  
 و قربت سلاطین خطرناک در نه کم سابقا ذکر اتمش که بعض  
 فضلا و پیش در سلاطین استغفر و فی العقاب ضرب الرقا  
 و استغفر فی الثواب رد اجواب شیخ سعدی باشد که  
 پادشا هرگاه او لور که سلام دل بخور لر و گاه او لور بر دشتا  
 خلعت و بر ور لر فقیر بیدین سر صغوب خدمت و قرب سلاطین  
 اولد که انسان سهو و زلزلدن خالی او لر سایر خلائق عفت  
 تمام اجرا سنه قار او لمغله و ابیدر سه صکره سوال و جواب  
 بلکه عقاب و عقاب چیک احتمالی او لمغین زبان غضبیده اعضا  
 اعراض بیدر پادشا بنفاد قول و اجرای امره قار و بو عقابدن او نور  
 انره بچون ایله ایله که دیر کمنه او لمغین اذنی خطا لره عظیم خرا بید لر  
 و دخی کند و لر الم عفت و در کور شلدر ام لینه کلر بی بین و دخی  
 صنور لر **حکایت** ابیدر مرحوم سلطان بیدین محمد خان  
 حضرت ملک بر کون مبارک در نغی را سنه هجری کیر و ب محکم الم  
 و بر بجک امرا نیشلر که جلاد لر مر بعد کمنه ناک و بعد شش و یکله  
 شکنجه ایتمه لر **حقیقه** بر سحاب شانی زینی راجه عم  
 کر زخار و خار ساز دیت و بالین عرب و عقلا پادشا

پادشا هرکی تش سوزانه تشیه تشلدر در نه کم تش معاش  
 انسانی ممکن کلدر و سرهای رستنا فی قرب تش و طبیع منافع او لر  
 کذلک پادشا سنه معاش ممکن بشری طمعه لرزان اولدر حضور و شانه  
 حضور پادشا مشرکین لر اما کمال قربت و کثرت محالطه لری احراق  
 اضرامی شمل در پیش غلظه کرد که میانه استعمال ابیوب نه بعد کلی  
 نه قرب مغرط اختیار ابیوب که سلامتله سرور و ندامت و غرامتدن  
 دور اوله چون تقدیر الهی قربت و خدمت لر زنی ابیوب کرد که کلید  
 مجتهدی تمام و لسانه شاد و مدحتلری علی الدوام و اعضا و جوار  
 خدمتله اقدام و انتقام اولنه و پسر معا یلبرنده دخی سعی اولنه  
 و ایندو کی خدمتی نشاط و سرور له ابیوب کرامیت و نفور له  
 و بر خدمت تعیین سور لور سه فضولن ابیوب آخر خدمتله داخله  
 ایتمه و نه وقت طلب ابیوب لر سه حاضر او لمغ و طلب و لند خدمتله  
 کیرمیه و طالت و سامت و بر میوب مبادرت رجعت الیه  
 و خدمت و مدحتدن نه ابیوبه صدق اخلاص بلایه نفاق و  
 خوش آمدن ایتمه تا که محبت انره دخی منعکس اوله که نفوس نایبه  
 مرایای متقابل کبی در **بلی** داند لی گاکاه باشد  
 که از دلها بد لهارا باشد و اندون غرضی دفع ابیوب  
 سر نه صادر او لور سه مها کن محال صحیح به حمل الیه و نصیحت لازم  
 اولد قده بعثت و ادایله عرض الیه زیر آشرعت مظهره ده



دخی احادنا پس سلاطینه امر معروف نهی منکر لازم اولد قده  
 زجر و عتف خایزد کلد حق جل و علا موسی مرو علیهما السلام  
 فرعون طالعی به ارسال اتید کده قولاله قولالینا بیور مشلدره اگر وزیر  
 مشیر اسم بر مقدار پادشاه رای و زرینه ماشا و مداراة ایدوب  
 اندر صکره حق لطفه سولمه که حکما و بمشدر که پادشاه قله گوید  
 اینن سیل عظیم کی دفعه اندری متوجه اولد قدری جانیدن و ندر  
 محکم دکلدر و ندر مک استین کشی غرقه هلاک اولور اما بر جانیه  
 بر مقدار خار و حاشاک بغوب ندر بکله سیلی و ندر مک محکم اولور  
**و اداب خدمت سلاطینک اعظمی اولدر که افشی**  
 سر شاه ایلیمه و مشهور در که سر و بر یک سر و بر یک مستلزم در  
 و مطلقا حفظ سر اخوان مکارم اخلاق دناید و کی سابقا ذکر  
 اولمشد اما حفظ سر پادشاه واجب قوی و ملغین بکار ایراد  
 اولندی و طریق حفظ اولدر که امور ظاهره صورت قلنده کتم اید  
 اخردن سوال ایدک دیه که لسانی حفظ اشیا به معتاد اولوب  
 خفایای سپاری کتم انیمه سی مقرر اولور **و بر ادب** دخی اولدر  
 پادشاه دن بر امر غیر موجه صادر اولسه اول امری آخره نسبت اید  
 پادشاهی تیزی و تیزی ایلیمه صکره کند و بیخی تیزی ایتمک سر سله  
 جیل ایدوب پادشاه بر حال ایلیمه مسج توجیه اسکا قادر اولور  
 اقلی بر سبب خفی سی اردر چون سببی معلوم کلد اعراض اسکا

کندویه یا  
م

321  
 ایتمک یوبویتی او قوه **و بر ادب** رموز مملکت و ملک خسروان دانند  
 کدای کوششینی نو حافظا محروش **و بر ادب** دخی اولدر  
 تحصیل مرادات و امال ایتمکده بادشاهه ابرام و الحاح انیمه و کتر  
 طلب حاندن آخر از ایلیمه خصوصاً که توزیع مناصب اکا تفویض  
 اولمش اولدر که کدر که خط نفس و غرض خاطری با کلیه طرح ایدوب  
 رضای حق تعالی و رضای پادشاه نه طرفه ایه اول طرفه اول  
**و بر ادب** دخی اولدر که خدمت پادشاهی سمان سبله جمع  
 مال اکیوب اموال خاصه پادشاه و اموال عامه رعایا و سپاه  
 دندان طمعین نرا ایلیمه تقوی و پرستیر کار بق استعمال اید شول  
 مالی که پادشاه استعمال اید بکاک انجمن احتمال اولدر انی تناول  
 ایلیمه و از طمع جوق زیان دید کلری عجب صحیح سوزدر و لکن  
 عمل ایدر کشتی اوزدر و مطلقا ترک طمع حصول له مودی و طلب  
 شره قلت مال معضی در بحیره اکا دلیل در نته کم ویشدر **و طوع**  
 انما المال الذی تطلبه مثل النفل الذی تمشی معک انت لا تدر که تجلا  
 و اذا ولیت عنه تنبک و مال اسپر سه پادشاه سبب  
 اولان نسبه طلب اید نفس مالی طلب اسمیه که نفس مال طلب اسمیه  
 ذل سوال و قبح طمع مستلزم اولد و عندن غیر بی بر حال طبع  
 ثقیل کلور و بعضی و زرا که امساک ایلیمه معروف ایدی طالب بلده بیک  
 اقبه عطا اسکا صعب ایدرونی اما بیک اقبه حاصل اولد و بعضی



ویرکات کشنده سهل و لور دی **دیر ادب** دخی اولدر که پادشاه  
 بر نشسته به که اختصاص مراد ایلیمه سرکر اول نشسته به طمع تصرف ایتیمه  
 اگر چه ام خبری دخی اولورسه مثلاً پادشاه بر کون بر کون لباسیه یا  
 بر جنبس سبه یا بل اولسه اختصاص پشاهی اظهار ایدوب کند و بی  
 دخی اشتراک دایره سینه او غره میه اول سببند که سلاطین  
 عجم کل یا یصلح للمولی فهو للعهد حرام در لری **دیر ادب** دخی  
 اولدر که پادشاه لره اظهار استغنا و خدمتندن و ضعیف و بزم  
 کوستر میه که سلاطین کا تحل ایتیمه بلکه خدمتندن اشتیاق و  
 نعمتندن احتیاج اظهار ایدوب **دیر ادب** دخی اولدر که اولور  
 میج نشسته دروغ ایتیمه مال و اسباب اموال و عقارات و عیال خدمتندن  
 خصوصاً که اول اسباب اموال که خدمتندن تحصیل و نمش اوله و چون  
 بی عقل لور دروغ ایدوب سم جان سردن سم بالضروره اول اموال و  
 اسبابدن محروم اولدر **دیر ادب** دخی اولدر که پادشاه  
 تعظیم و تقدیر نایده ایتیمه که ادب و تواضع و مرتبه سیر سلطه تعظیم  
 و انکار تعظیمه مغرور اولوب ناز و ادلال و کبر و استغنا گو  
 این مقنع ایدوب که اگر پادشاه سکا برادر دسه سر کاجا خداوندگارم  
 و سلطانم بی اول سنگ تقریب ار نورسه سس انجک تعظیمین  
 و پادشاه قشده منزله بولدقده تعلق و تضرع فوق الحد استعمال  
 ایدوب سر کلام اردنجه بردعا ایتیمه که وحشت و پیکانیتین علامتی در

علامتی در و اصلاً اظهار ایتیمه بنوم سنگ و زر که ختم وارد بر  
 خدمتم وارد بلکه سوانق خدمتکی لواحق ایدوب و مودک ایدوب زیر اسلاطین  
 بلکه اکثر ناس شول حقوقی که منقطع اولمشد اعتبار ایتیمه و پادشاه خدمتندن  
 وزارتدن صعب خدمت یوقدر زیر اکثر ارکان اکابر انوک منصبند  
 طالب اولمغله منتظر فرصت اولور لره و عامه ناس مطالب امانی لره  
 میسر اولمغله انی سبب ظن ایدوب اکا طالب نکبت اولور لری  
 وزیر عاقله رای صحیح او در که امانت و استقامت تمسک ایدوب که امانت  
 ارتوق امانت ایدوب کمسنه بونمز و حساد و اعدا سسی حکم ایدوب و کخی  
 پیکان فخر نشیر طراکه اظهار ضحرت و طلب انتقام ایتیمه و پادشاه  
 خدمتندن ایدوب شک و نظم ایلیمه و اعدا برینه قومیه و اگر پادشاه  
 قشده انکار مناظره و مباحثه لازم کلنه غضب و تهور له ایتیمه  
 حشمت و وقار ایدوب **دیر ادب** دخی اولدر که پادشاه اقوال  
 امثالندن بی سینی کند و به ترجیح و تقدیم ایلیمه اگر چه کند و نک  
 استحقاقی اگر و برجانی اظهار دخی تالم و تضحیر اظهار ایتیمه بلکه  
 رضا و حسنود زیاده اظهار ایدوب و یقین بلکه عاقبت رعایت  
 اولور و مرتبه استحقاقده و اصل اولور و اگر استحقاقی محمول  
 ایلیمه و معقول اظهار و اثبات جائز در **دیر ادب** **مجال سلاطین**  
 بری بی دخی اولدر که حضور پادشاه ده مشورت ایتیمه لره و بر کمسنیه  
 سر سو ایلیمه و بر کمسنه دن نشسته سوال ایتیمه سن و اگر سندن سوال



ایلیسه لریا پادشاه طرفه نظر ایدوب کانه اجازت طلب ایدوب  
 اندن صکره جواب بیره اگر غیر بدن صورسه لرتقدم ایدوب جواب  
 ویرمیه فرضا پسندن صورفر بن لیسه حجات لازم کلور مجیب  
 ویردکن صکره دخی احسن قافله درسه وانی محل اقتضا ایدوب  
 معقوله عرض ایلنه و لوبادب عموما لازم دهنه کم سابقا مورو  
**و برادوب** دخی بود که پادشاه سندن ارتوق برکسینه محبت  
 ایلیسه کارشک ایدوب مرتبه سندن وصول طلب انتمیه ممکن اولمور  
 غیر میسکا ضرر عاید اولور زیرا سبب محبت اتصال روحانی در  
 شاید ارزنده الفت روحانی اوله و یا سوان حقوقی اولوب اسکا  
 مطلق اولیمیه سین **و برادوب** دخی اولدر که خدام وندمای  
 پادشاهی تصور لرنه مطلق اولوب اعلام المیه که پادشاه  
 کند وینه ناطیق اعتقاد ایتدکن صکره تحصیل ایدوب  
**و مشهور مثل** که شیر که پادشاه در بر قوت و برد لکو  
 خدمت ایدوب لریا برکون شیر خسته اولوب برانکی کون روباه  
 کلیموب شیر قوتندن روباه سی سوال ایدوب پادشاه خسته  
 کند و مراد نه کند دیبوب روباه کلدی کوردی شیر غضبه کلش  
 کلدی که کرک بازی المیش شیر غضب افنده اندوک دیو جک  
 پادشاه یک مرضی معلوم ایدوب دو اطلبنده ایدوب دیدی  
 نه دو اولدر که دیوب روباه قوت اشغی بغایت نافع المیش دیدی قوت

قوت کلجک شیر ترانوی کرکه برنج وروب مجروح و خون لودیک  
 روباه چقوت قوتی بو حاله کورجک نداندی که ای ال موزه لو  
 کمسنه پادشاه خدشده دنا مکن چقن کلامی فکر ایتیمیه سولیمیه  
**باب** چون انسان کمال متوقعه وصول و سعادت متوقعه حصول  
 بولمقده بنی نوعی مله اجتماع و تمدن و انزاد استعداد و انتفاع لازم  
 و استعداد و انتفاع دخی مایه الفت و صداقت اولیمیه اولمور و قدر  
 اصداق اکثر اولسه استعداد اتم و او فر و کمال متوقعه طریق حصول  
 اسهل و احقر اولور جو صداقت مراتب محبتک اعلاسی در پس راطه  
 صداقت کمال اکثر اولور و صدیق حقیقی عددده جوق ملز زبیرا  
 جو مر عزیز ذلالتیه کیاب اولور نه کم اشارت کجی ایدوب و چون  
 اکثر خلق طالب شهتیهات نفسانی و مستلذات حیوانی در انملیه اخلط  
 ضرورت مقداری لوب ارتوق اولمور کرکه **میت لمنشیه رحمه الله**  
 خلق عالم شمعی سراسر سراج و انملیه اخلط ایدوب کجا مجنون کلور  
 و حکما انملی نوا مل طعام تشبیه لدر در نوا مل طعام قولین خرده لسه  
 دیر لفضل و خود و نریج کبی نه کم نوا مل جوق اولسه طعام فساد و ویرور  
 و سراج اولمور دخی ایو اولمور خلق دخی ایلدر در اسطاطا لبس خلق دونه  
 بر مر حال محتاج در حال فامیتده موانست و استلذات اچکون  
 حال شدیده معاونت و استظهار اچکون و پادشاه لریا که  
 خلقت نی نیاز لریا در انملی دخی مستحقه تربیت اچکون بلکه فقر و کسب



منظر احسان و مغبون محتاج در دست افیس حکم اید که برکسته  
 دنیا و مافیها سی تحصیل المصداقت در محروم اولسه چنانچه حاصل  
 اتمیش دکلز و حیات اکا و بال و نکبت در و اگر ظن بدرسه تحصیل  
 و صداقت آساندر خط ایدر کومه صداقت رغایب این دنیا و نغزو  
 افضل در زیر صد بود و حق که حال شدت و کربته معاون و  
 حال را خا و دولته مقارن اوله اکا نظیر تصور استک تصور ناظر  
 زیر کاه اولور که انسانی بر حال کلور جمله اموال عالمی کند و کماله و ب  
 بذل المصداقت اولور الاصدیق اول حرد و خنی نافع و صدمت گرت  
 شدنی دافع اولور پادشاه کامل که امور رعیت تفرق و اطلاق  
 و جزئیات و کلیات احواله احاطه و قانون حیاط ابدی عمل استک استه  
 اکا ایکی چشم و ایکی گوش و قلب برسان یک کفایت اما اصدقا جمعی  
 اولو ایکی ایکی چشم لری و گوش لری و قلب لری لسانی خنی اکا چشم و  
 گوش و قلب و زبان اولوب معنی ده نیجه چشمه نظر و نیجه گوش و نیجه  
 و نیجه قلبه تفکر و نیجه لسانه ذکر اتمش اولور انتی کلام الحکم و شعرا  
 عرب دخی بو معنایه اشارت اتمش در **نظم** اخاک اخاک ان من لا احابه  
 کسار الی الی بی غیر سیاح و اهل نفع الخطی غیر مشفق  
 و اهل نهض الباری بغیر سیاح و بیشتر در که برکسته صداقت  
 اکنون اختیار اولمق مراد اوله نظر اولنه که زمان صبی سنده پدرو  
 مادر نیجه معادله اتمش در اگر حقوق او زرنه اولدی لسه قطع اندن خیر

خیر و ممن جانز دکلز اگر رعایت حقوق اندی ایسه انوک دامن صد  
 محکم تمسک استک و ادر اندن صکره سایر اصحاب اجابله کنیت  
 احتیاط و اسلوب ارتباطه نظر ایدر لو اگر انزله عهد و وفا یست  
 و شرط حقوق صحبتی راعی اولدسه انوکله عقد اخوت و صداقت  
 ایلیه لری که عاقبت خیر و سلامت در **نظم** از عهد عهد اگر برون  
 از هر چه نظر کنی فزون آید در **نظم** نتم کم اوصاف شقیه بعض  
 و کفران نعمتدن مذموم حضرت اولور کذلک اوصاف سعاده و حمای  
 و فاعله و شکران نعمتدن مدح و فضیلت یوقدر و سکردن  
 مراد مجرد مکافات بالفعل دکلز زیر کاه اولور که فقر و فاقه بیسی  
 احسان فعلی الم مکافات ایدر فر اما درج دروننده در محبت است  
 و لسانی شاخارنده مره مدح فضائل علمیه و ذکر خصال کریمه سی  
 نابت اولوب شاکرین ذکر حقتمنده داخل اولور اگر زمان صبی  
 رعایت حقوقی یار عیونست عقوبتی بلنک ممکن اولورنه زخارف دنیا  
 و مستلذات نفس و سوا میل و طلب کوره لری اگر حرص شره و غایت  
 شوق و شغف او زرنه ایسه انوکله دوستلی بیایدن اتمیه و دخی ترف  
 و تعلیه میلی فراط او زرنه ایسه انوکله صداقت اندسه سیس اتمیه لری  
 زیر افراط متابعت نفس شهوته جمیع منافع کدو و چه هر استک اقصا  
 اندر و کذلک فرط میل ترفع انصاف مانع و دایما کند و جانبین  
 راجح کور و ب حقدن زیاده طلب ایدوب زوال محبت و انتهای



صداقت جانانه نمودی اولور و بورادن میسر در که اگر آدمی لهو و لعبه  
 مایل و استیلاخ اغانی و معاشرت عوانی ایچمه مشغول ایسه اندن  
 صداقت رجا اولمیه که سواهی غصه افراط میل حقوق اخوانی رعایت و  
 نیل اشکه مانع در چون آدمی بواجبی نکرده تمام عیار و کامل الوزن المقدار  
 چیقسه انوک نقد محبت صدوق سینه ده درج و عمر غرض صد اقی سبک  
 تحصیل خراج اولور و رواد که کبریت احر و درو کو نر دید کور  
 مراد بویخلیس صدیق صدوق و بوناک کبی ربا و فادر و بوناک کبی دوست  
 حقنده و میسر که عجا مین مجرن و له صدیق فاضل و ممکن اولور  
 بر صدیق اقتصار ایده زیرا متعدد دوستلرک مختلف سوارای  
 و متباین چقلری اولسه کر که سر برین رعایت صحت چون عبادت  
 اکثر یا اشنایق و معرفت و لایح ضعه اولور زیرا برکنه الله  
 هیچ مناسبت و اشنایق اولمچ و دوستلرک دخی اولور و فی الجمله  
 دوستلرک صکره دشمن اولک ضرری یاده اولور زیرا در دکان  
 احواله عارف و طرق الایم واضرار و صارف اولور پس کثیر معارف  
 یعنی اشنایق و علم تقدن اقرار و بوابده احتیاط اولی در  
 نه کم و میسر در **م** بهر کس کاشنکشتی شد آخر دشمن جا  
 بخود کر نیستی دشمن مردم دوستی کم کن **نظم** عدو که من صدیق  
 فلا کثر من الصحاب فاللذاکثر ما تراه بکون من الطعام و الشراب  
 چون سعادت موافق اولوب صدیق صدوق و رفیق رفیق الیکره

کیره انوک رعایت حقوقنده استقام و اعتنا و معادات و  
 عقوقندن اجتناب آنها اولنه و انوک مهمانه مطامرت و  
 ذکر مدح و ثنانه مجامرت و لطف و عدله معاشرت اولنه  
 و مجرد حب قلبی سی ولد و غنه اعتماد و الکفا ایتمه زیر اطلع  
 علام الغیبه مخصوص و دوست دوست محبت خالصه سنی علام  
 ایچک سنت ایدو کی منصوص و روست اولور که مجلس جناب  
 رسالت پیامچن صلی الله علیه و سلم برکنه قلوب کیدک  
 حاضرین بر سنی رسول الله بنم بکنه به محبت وارد و بدی  
 حضرت پیوردی لکه سیج اعلام ایدو کی ایلمدم دیو حکم طور  
 ایدو ار محبتکی اکا اعلام ایدو پیوردیلر و طامر استر اول  
 اولکه امکدخی در ونده شاخ محبت ثابت و طرفین صدق  
 شجره فرعها فی السما و اصلها ثابت اولمقد و تقصیرات  
 که احیاناً صدیق صدوق در صادر اولور عفو و انعام اولنه  
 و سرخرنی زلته طعن و اعتراض او بنیمه مثل مشهور در که **مصرع**  
 عیبسنر یا استین بی بار اولور **نظم** اقل ذالود عشره و فیه  
 علی السطری المستقیم ولا تسرع بمعجبه الله و قد خطی و نیته سلیم  
 و بعضی کرائندی که صدیق حفا و وحشت اظهار ایدو یک بر  
 دفع وحشت حادیه یساعی و عهد قدم صدیقی مراعی اولمق کر که نه کم  
 حکما دیدیلر و الموده بکرة التغا بهر ارجای صدیق وجود صدق



عارض و ملتش مرض در مریضه و اسهل سنت الهی در و مذموب اخذ  
صداتی که در نهال مجتبی بی برک است که در زیر اصدان متغیر عضو  
فاسد کبی در عضو فاسده قطع و نمقدن غیر چاره یوقدر نه کم  
بعض شعر اویش در **صل** صل من دنی و تناس من بعدا لایکبر من علی الهی  
احدا . قد اکثرت حواد و دولت . فاذا جفا و لد فی زولدا .  
اما بومدب اهل جفا در مقبول مذمب اولد و اصل ظهور صدق  
زمان شده و کربنده اولوز زیر ازان حضور و نعم ده اخوت حق او  
**م** دعوی لاخا مع الرضا کثیره . عند الشدا ید یعرف الاخوان  
لکن صدق در قصور ظاهر او بختی عتاب لطیف آغاز ایده که شاید چه  
خفی و عد رخصانی و ارا و له میان ادوب عقده منحل اوله و خاطره  
قلعه شاید محبت خلل ندر اوله **م** فی العتاب حیوة یدر قوام  
و حقوق صداقت عهد ایتیم نه زواله مؤدی اولوز زیر برکتی باکول  
و مشروب و طبوس مفروش ام من تعاهد ایتیم نه تلفه مؤدی  
اولوز فکیف که صداقت و صداقت انعقاد منحل اخلال اوله  
ضرری که در دوسته تعلیم علم و تنبیه صنایع استعدان محل و ضلالت  
و بعض عیبی و اریسه و جسمی و اسلوب لطیف اید تنبیه المنه و اعماض  
و باقیا ندرانی جایز کورمه و طرق تنبیه غیردن قل و حکما  
تلوح ایکنده مفید اولم نه تنهاده تصریح ایده و دستار استند  
مضروا اخلال صداقت داعی و افساد حساد و منعمه ساهی در خصوص

خصوصا بوزمانده که بفعل ذمیم و خلق و خیم شایع و ذایع اولد و غیث  
غیری ظرافت و یکسانست عدا و نور اولد پس اصدقا تنبیه و احتیاط  
اوزره اولوب مداخلت حسود و تمام ایلد بنا محبته انهدام  
و حکما تمام ای کا تشبیه یدر که برکشی نرا خله برد یواره بر اید و  
بعده انکشت صغر خنه پیدا اید و ب بعده تیشه و کلک اید خنه  
عظیم و جدار بلند نه دم ویره . بوجه که زبان قلم انوک تحریر نه  
جاری و بنان مای تقریر نه سائر و ساری اولدی حکما و علما قدما  
اقوالی در و اول که بحیرت روزگار و ازمایش لعل و غفاره ظاهر  
بدیدار اولدی اولد که بوزمانده صدق صدق و جود محال و  
دوست موافق متنوع الوجود اید و کی نتیجه اس الاشکال در پیش  
اولد که جمیع امور و کل خفه بنا ایلوب صداقت صدق تعهد ایتیم نه  
و سبب اصدی کند و صدق صدق و در شیخ ایتیم نه ایتیم نه  
ز غفار از کس و فاجوید که من و یدم **م** را و از مود تمه  
**قطع** لا تفرعن الخلق علی فان ذلک نقص منک فی الدن  
و ایتیم نه زرق اسد ممانی خزانه فانما یوین الکاف الذنون  
**طبقات نایس شخص معاشه نسبت اوج قسم**  
بر می سی علی و بر می سی مساوی و بر می سی فی اولد و قسم اول باب  
مزبورده مذکور اولد . **پیش** شانی دخی اوج قسم در بر می دوست که  
معاشرتی واجب بر می دشمن که که احترازی لازم بر می سنی دوست نه



دشمن اول آنکه حکم معاشرتی در او نلنگد که قسم اول که دوستی در  
 یکی قسم در دوست حقیقی و دوست غیر حقیقی دوست حقیقی تک آداب  
 معاشرتی سنور کجی بده ذکر اول کند اما دوست غیر حقیقی که طریقی  
 معاشرتی اولد که اگر تعلق و نفاق ایله دوستی یسین ایوب  
 اصدقا یولنه کیدر سه ممکن اولد و غی قدر مجاہد احسان اولنه که احسان  
 شاید که دوست حقیقی مرتبه سینه و ره **نم** کم جناب رسالت شاهی  
 صلی الله علیه و سلم مؤلفه القلوب طایفه سینه که اسلامه کیر و ب اما  
 قدری راسخ و ارکان دین قبله بنده شامخ اولیب تزلزل اور  
 اولند در احسان پور رید و انور اکثری احسان سنی ایله محبت لری  
 مجر و اولوب شجره ایمان قبله بنده راسخ اولدی اما اعماد نام  
 اولیب احوال خفیه بین علام متون مقادیر اموال و عیوب  
 خفیه بین اندون نهان ائمه و انوری قصیه تهاون اینه کلرله موا  
 و اسمال حقوقه معاتبه ائمه و ممکن اولد قی معانیت و مواسات  
 ایله و انور دین بری سی جا و مرتبه یا بر شسته قود و نزد دین نیاده ایله  
 اعدا و خنی یکی قسم در قریب و بعید و بونلرک مرر سی خنی یکی قسم در  
 بری سی نهان و بری سی آشکارا و حسد ای دشمن خنی و اهل حق و کس  
 دشمن علی قسمند نزد دشمن قریب دن احتراز اسم و اولی در زیر  
 دقایق احوال عالم و ایصال ضرر و مکر و قار در پس جمع احوال  
 اندون احتیاط و احتراز کس که علم احد در عدو کمره واحد صدیق

صدیقک الف مرقه فلما انقلب الصدق فكان يعرف البصرة  
 و اعدای بی لطف احسان ایله وستان زمره سینه و خالد احسن  
 یوقدر مکر که حسد دین دشمن یک ایدر اولد انوک احسان ایله از ال سی  
 ممکن و کلدر بلکه زیاده اولور **نم** کل العداوة قید رجی از الیها  
 الاعداء و من عاداک حسد **نم** تو انم انکه نیاز ارم اندرون  
 حسود را چکنم کوز خود برج اگر احسان اگر امله از ال سی قابل  
 و کلسه اظهار ائیمه که اظهار عداوته مفرت زیاده مقرر در  
 زیر آشری خیر دفع ایدر اما شری شر آخر دفع ایله فرخی صمه و مناع  
 و جدال و مرا ائیمه که منازعات و خصوصاً دولدر احتمال سبب  
 مفرضی و غمگین انقلان علت مؤدی لوز و حیف عمر نازینه که  
 عداوتله مصروف و جدال و خصومتله منقضی اولد العداوة  
 شغل شامخ و حضرت امام شافعی دین مودی در که **نم**  
 لما عفوت ولم احدث علی احد ارحمت نفسي من تمام العداوة  
 انی اتی عدوی عند رؤيته کانا قد حشا قلبی محبات  
 و اظهر البشر للانسان العفوة لا دفع الشر عنی بالتحاش  
 و تدیر احوال دشمن در شرط خرم اولد که احوال خفیه سینه اطلاع  
 تا مکایدن احتراز ممکن اولد اما معایبی کشف اولیمه مکر اولد  
 که ضرورت الحیا ایله زیر انشر معایب اسک خلقنه لازم اولور  
 و دشمن دن دخی متاثر اولور و دشمنک عداوتی زیاده اولور



اولدخی بحسب عیوب و نشره سالکی اولوم و ان کما عیوب  
و سیم دشمن جواب تدارک ایدر وقت حاجتده اظهار ایدر  
جواندن عجز اولور مکر بعض اوقاتده اظهاری موجب دفع عدا  
و کف عدا و یه مؤدی اوله اول وقت بقدر ضروره مخصص اما  
بهتان افتراده زبان ملوث اسکن اخترازایده زیر اکابر قنده  
کذب معلوم و سوزی نامعتبر اولوب دشمن غالب اولور و اکا  
قنده عدا و عدا و بی معلوم اتیک مجوز ذکر نمیت ایدر سه  
اعتماد ایتیمه و حکیم افلاطون در مودی در که غلبه عدا و یه  
اندن افضل سبب قدر که بر فضیلت که معارف و صنایع  
مشارک ایه سعی ایدوب رجحان تقدم کھسل ایده **قطعه**  
اذا ما رمت ارغام الاعداء بلا سیف تل و لاسن  
فرد فی کربانک و سی عدا علی الاعداء من یوب الزمان  
زیر اکنز و سی درجه کمال ترقی و اعدا سی تنزل ایدوب بالآخره  
اکا رجوع ایدوب مقرر در و اعدا سنه غیب ده شتم وقف  
و ذکر مساوی غیبت استکنا قص عقل لر عاداتی در و سفها  
اسلوبی در زیر غیبت مساوی اسکن دشمن شتم که متا ذی اوله  
سمان شام اولدوغی قلور نه کم کتاب اولد تفصیل اولدی و دشمنه روزگار  
بر ضرر و مصیبت ایشنه زخمها شحات و اظهار سرور ایتیمه شاید که  
حوادث ایام انوک مثلنی بوکا دخی الیوب بود دفعه دشمن شادمان اولد **م**

شتم و م

**م** اگر عدا و جانی شادمانی که زندگانی نایسند جاودانی نیست  
اگر دشمن اکا التی ایدر نه بحسب الظاهر کرم و مروت و بذل قوت اوله  
ولکن بحسب الباطن مکر و خدوعیت و انتهاز فرصت اسکن غلبه اولیمه  
و شویله ایتیمه جمله خلق را سنده مکارم اخلاق بوکار ارج و ذیام دشمن  
منصرف اوله و بو خلق حسن و شیمه کریمه ده شتم مکارم اخلاق  
شفیع خلاصی خلیف خلق محمد مصطفی خضر ترینه صلی الله علیه و سلم اقد  
ایینه لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة که مرات و کرات کفار و  
منافقین جناب سالت پنا منه صلی الله علیه و سلم نیجا اذ او جفا لکم  
قدرت و نصرت بولد قدره عفو و صغ بکله نیجا احسان صلا و یورو  
کنار قریش اذیت جانب شریفیده قادر اولد قلربی تمسکیدی حتی اودی  
بنی قریظ و اذیت یوردیلیدی فتح مکه روزی رقاب صلح و اکابر قریش  
قبضه قدره کیردکه باب کعبه یه صعود ایدوب یا معشر قریش طری ایدر سر  
سره نایلین یورو ب جمله سی تضرع ایدوب ابن کرم و ابن اخ کرم دیدر  
یعنی کرم ذات و کرم الاصل سین کالایق اولان عفو و صغ در یسودی  
لا تدریب علیکم الیوم و حکما ایدر لکه دشمنک طری دفعی اوج در اول  
انگری اصلاح ایدوب دشمنکدن اخراج استکدر اصلاح قابل  
طرح صلح بر عوب کزیدن امین و مقدر **حکایت** اولنور که شاه شجاع  
وفات ایتدکن صکره حکومت شیراز و علی زین العابدینه انتقال ایلد  
اما عمده سنی منصور شجاع و دشمنه را سنده اولوب شیرازی

ع



انتزاع ایتمک قصد اید بکاکا بر مملکت توسط ایدوب و صلح ایدوب  
 و لسان الغیب خواجه حافظ بوخسوده بوغزل دلکشایی نظم المیوه  
 شاه زین العابدین خطاب ایدوب ددی که **نظم**  
 خوش کردیاوری فلک دوری **نظم** تا شکر چو کهنی و چه سکرانه اوری  
 یک حرف صوفیانه بگویم اجازت **نظم** ای بوخسوده صلح به از جنگ اوری  
 اگر بوطریق ممکن و طریقه طریقی ثانی اولد که بعد منزل ترک دیار اختیار اولد  
 زیرا اذای عدو دین فیل و مهران و ملقون ترک دیار و مهاجرت اوطان ایتمک  
 اولی دکلیم **نظم** و لایقیم علی ذل برادیه **نظم** الا الا ذل آن غیر حکمی و الهی  
 بنده علی الحنف مر بوطریقه و ذایشی فلک برقی له احد  
**نظم** در خانه دوی دین و دین و ندر دل و دین اسرار نوح و  
 و اکثر عقلا بوندی اختیار تمیز و کشتی و طنجه خور و ذلیل او و ملقون  
 سفرده بیمار و علیل او و ملقون و اکثر اهل اهل من و وطن اصلی لرزیده  
 اول قدر عز و معتبر او و ملقون و اکثر اهل اهل من و وطن اصلی لرزیده  
 سوز عاری و زلال جوی استعدادند و غیر جاری ایملر کو مشرور  
 نظر خفارتند کجه ملر **نظم** حکایت علمای خزیره دین مکی نام عالم و صلح  
 زمان صبی سنده نصیحت ایلمه میکینوروی بغداد ده نیمی بکفیل  
 علوم ایدوب امام کامل اولد قدن صکره و طنجه کلوب علی الصلح  
 انالی شهر جمعیله مزبور و حمامه ایلندی لر بر عجز نظام او سنده  
 سمسایه سینه کیمه بو عظیم اولان عالم دایوب بلغمی سین نرم

نرم فلامه عجز ک او علی میکینوروی دیر بو سخن عجزانه امام مکی کوش  
 بر شهر که انده ادم میکینوروی اولد انده اقامت مروت دکلیم دایوب  
 فی الحال موصل شهرند ارجال ایدوب آخر عمرند دکلیم انده اقامت ایلدی  
 اما غریبه آدمی ابتدا کامل کورور لر **نظم** لایق عظیم و اجلال آخر عمر دکلیم  
 شامل اولور ایچون سفری ترجیح ایدوب بر لر **نظم** المر لیس باغ فی  
 کالستقر لیس صاید فی و کره **نظم** مردم بشهر خویش ندر دبیس خطر  
 کوسرکان خویش ندر دبیس **نظم** مصر متقل فلدات الهوی فی التقل  
**نظم** حرک رکابک فی الفلا و دع العوالی للتصو لولا التفرار فی  
 در البحر الی النحر و فقرات مسجود دین میسر فی احر که برکه  
 من حال نال من طلب حلب فیه دیمشدم من اختار احر که اتمان  
 البرکه من امتد سفره امتدا سفره الی غر دکل من الاشعاع  
 والاشعاع اما بعض ارباب مراتب بوند میکینوروی عکسند و آب  
 اولوب پیغمبر خطری مستلزم و غربت کربتی مقتضی در غربت  
 احواله امانت اولمقون خالی اولمقون ننه کم آدمی و طنجه  
 اعانت اولمقون نهی و ملر **نظم** بیت ان الغریب الطویل الممتد  
 فکیف حال غریب ناله تو **نظم** در غربت اگر وزیر سلطان  
 حقا که نماز شام کرمان **نظم** خصوصاً متاعی پیغمبر فی غایه  
 و خطر قطع کار و براری فی نهایه در ننه کم دیمشدم که الغریب  
 کل سبع و ریه و کلل رام رسته فقر دیمشدم الغریب کلل و



فرسه و کل جابج مرسیه و دخی دمشکه الغریبه کمره و سفر  
سفر و لغایه مثله فقر و میثم الراحل نا حل بلعه مسافر  
طعمه المشافه فرس السفر عث و ثوب الجورث سفره مبتلا  
اولنر و میثم که **س** لقرب الدار فی الاقاریر من العس الموسع فی  
اغتراب **ح** خصوصاً که دیاری میشتال اوله غریبی محض کتبت اولو  
عود حجی بان و در ده کویان **س** جرانه در پی غم دیار خود بایم  
چرانه خاک کف پای یار خود بایم غم غریبی غریب جو بر نمی بایم  
بشهر خود دروم و شهر یار خود بایم و بر تقدیر که غریبه غریب و  
ارجمند و صاحب منصب عالی و رتبت بلند اوله نه فایده اول  
عزت الهی اجبای قنده و اول علیه حساد قدیم و معاشین  
اترالی یاننده اوله **حکایت** اولنور که خواجه نصیر  
نقد داده هلاکود و لنده اعتمار عظیم و رتبت عالی شهر  
اولمشدی بر که بر کون سوار کن اندن تارنه سی بره دوشدی مغول  
میرزاده لر می آکا بر جل و سپاهین جم غفیر فی الحال اندن سوار  
تارانه الیور که خدمت مبادتاید بک بعضی هم رکابری احمد اید  
بوعزت که سزاوار داب بر کوار خواجه در دایم و قایم اولسون  
و بوجک نه فایده بوعزت طوسی طوسده اولیری دیشلر  
پس اگر کربت غریب و خطر سفر و ترک دیار و یاری اختیار  
ایده فرسه طریق لسه سعیده و اول اعدایی قلع و قمع امکدر

330  
امکدر خواجه نصیر ایدر باو طریق الی شرط اولینجه مجوز دکلر اول  
شیر بالذات اولو صلاحه امکان اولیه الکنجی سی اولنر زندان  
آخره خلاص ممکن اولیه او جوخی سی تمام معلوم اوله که اگر طفره سمیه  
اول بوکا دخی اوتوق ضرر ایصال ایدر در دخی سی دشمنان قصد  
دفع خیری مشاهده ایش اوله **ب** بشی سی انی قلع و قمع امکا خلق  
ایچده غدر و خیانت موسوم اولیبوس عذری معلوم اوله الکنجی  
و نیاده و آخرته بوفعلک عاقبت و خیمه سی اولیه بعضی غافل  
دشمنانی شرعاً قتل و طعه سی کل اکن بر طریق طفره بولوب  
دشمنه غالب لدم انتقام ایلدم دیومسیر و اولور بومغور  
اولمقدر مسرور اولنر دکلر و حقیقده دشمن غالب بومغلوب  
اول مظفر و شکوب اولمش در زیر دینا یک تقاسی قلیل و عمرک  
فاسی قریب چون دار آخرت وصول و حضوره و عند الله مجتمع  
الحضوم مقتضای حضور حقه قیام و سؤال اوله خصم مظلوم و  
و مشوبات شهادتی کوزی فر شونده محتوی اولوب باقی قاتل عذاب الله  
و اصل اوله دشمن چون ذرانه قتل و عذاب بنوی کوزی کجوردی اما ظلم  
کند ذنک قبه سین رتبه عذاب الیمه قوب کند و الیکه کاس ساس کجوردی  
**حکایت** و دران قبا جو باد صحرانکشت تلخی خوشی و زرت زیبا کند  
بنداشت شکر که جفا بر ما کرد در کردن او جانده و بر ما کند  
**حکایت** اولنور که حجاج ظالم سعید بن حمیر قتلینی که عذر



افضل ببعين ابدی قل چون احضار اید بک نشستی کسیر سوبکشی  
نه طرقله قل بیده یی بوجک حاج اختیار سکر سرنه طرقله بو  
دنیاده سن نی قل اید رسکا خرنده اول طرقله سنخجی قل اوتسک  
کرک. **روایت** اید لر حاجانی قل اید که نصکره او نکلون  
جیانده اولدی خوف و رعبله خوابدن بیدار اولوب اه مالی  
لابن جیر ایدی **حکایت** اید لر سرون الرشید بکشی بن  
خالد بکشی و بر او علی فضلی جیس بید و بر او علی جعفری قل اید و ب  
برایکی یلدی کمره رشید مرمیت ایلوب جسدن اطلاق ایلدی  
یجی بعضی ایات نظم ایدوب ارسال ایلدی سرون ابیاتی او قجی شمدی  
یجی تک نظم شعر ایده جک طبعی قلمشدر سیمی دیوب غصه کلوب جسد  
تشدید و کند و عظیم تنهید ایلدی بر مقدار زماندن صکره یجی جسد  
منوفی اولوب باقیی التندن رفقه حقیقی زمش که تقدیم الخصم المدعی  
بالاثر و الفاضل هو الحکم العدل الذی لا یجور ولا یتحاج الی البینه یعنی  
مدعی کندی مدعی علیه درجه کلوب قاضی عادل حاکم در که مرکز حوریم  
واصله شایده محتاج اولمز رفقه رشیده ایلندیلر اول کون علی الدوام  
بکایدوب نی کون انا و خرن الم جهره سنده ظاهر ایدی و دشمنی  
و جمع اسکا استیحا اولی اولدر که بیه دشمن ایلده اوله نه کم دشمن  
مار ایدست دشمن کوب اگر مار اولور سه حنده درجات بولور  
اگر دشمن اولور سه ضررندن نجات اولور سینه امانه و سینه دشمن اولور

اولندله معاشرت انکر طبقات و مراتبی اختلافی ایلدی  
اگر عموما خلقه ناصح و واعظ اولندرسه انکر کلامین حسن قبولی  
و استماع و عمل نصایح بکلمه مقام علیه به ترقی ایلنه اما مکر سینه  
ارادت و قبول قولیه مبادت تیمه زیر اید و صلاحه ظاهره مکر  
اما خدعه مکر و رایله باطنده را نفعی متعین و ملش و جالدر حوقدر  
بلکه میزان عقل و شرعه وزن ایدوب صحیح المعیار و محک امتیانه  
**دروب کامل العیار حقیقی کرک**  
دلو صوفی نه سیمه صامی سیمه ای ساخره که شایسته ایش  
خوش و در محک تجربه ایدنی ناپسیده وی شود مکر دروش  
و درجه نصیحت و دعوتده اولمین صلیحیه دفعی نقطه و رعایت و عا  
و تمکیندن استمداد ایلنه و واسطه ماسلله مجامله ایلده معامله  
و عقل و شرع اقتضا اید و کی اوزره معاشرت ایده و مسفها  
و لیام و اراذل انام اولندرون خراز و اجتناب تام ایلنه و اگر  
شتم و سفته لر سببتلا اولور سه مجازات بامثل اسکلدن  
مجنب اوله و اذامروا بالغوم و اگر ایا که کریمه سید عمل اید  
انی جناب حقدن اصل سلوب ثواب اخروی سینه ترقیب اوله  
و اهل کبر و خود پسند و کند و فیضایل و معارفه سیرلند  
اکلیوب راست کلد و کنه نظر حقارتله نگاه ایدندرون خراز  
اید که صحبت مکر بار کران و معاشرت خود پسند خراز



**نظم** جامی پسندد سرنج با خود جز بخرج صحبت با خود پسند  
 اگر ضرورت مجالسه لری اقتضا اندر سه حصه و درین جا نیز که مشه  
 بلکه الکبر علی المکبر مضمونیه عامل اوله و متکبره حصه کوثر مک  
 انوک کما خباثته زه و سگ نفس بد فرجامنی فریه ایتمکد  
 و جناب سالت پناستی مک صلی الله علیه وسلم جمله اخلاق کفین  
 بر می سی بوایدی که فقرایه تواضع اغنیایه ترفع ایدردی  
 و تمسایه لره رعایت و اکرام ایدوب اذ او امانت در جناب  
 اسک کرک که امانت حار موجب نارد و اگر کند و حار می اذ  
 ایلمه مهمما اکرن صبریده و اخبارده وارد اولمشد که من  
 صبر علی اذا جاره اثره الله علی داره و اکرام جار حصو  
 سلام و تحیت و خسته لیغنده پرشش و عیادت و غیتند  
 اهل و عیالنی مهمما اکرن حفظ و حمایت و کند و و اتباعی حرمه  
 اطلاع و سوء قصد و منع و حراست ایتمکد و منزلدن  
 بعض حوائی رضایه و عیالنی ابرام و اقدام المیه **حکایت**  
 حکایت اولنور که نوشیر و ان مداینده طاق و سرای علی  
 بنیان ایتمشدی جوارنده بر عجز که منزل صغیری ایدردی حرد  
 بهای کران و اعلامی ثمال الله اشترایه طالب اولدی  
 عجز از امتناع انک او زرنه غالب و کد آخر ساجه فروی غیر  
 مسوی لبق او زره قلدی اول زمانده قیصر و مدین ایلمی کلدی

332  
 کلدی رفعت طاق و ایوان و مساحت سموت میدانه غایت  
 تعجب و استحسان لیدی اما ساجه نک ترسی تا تمام و منفک  
 تغییر و اول وضع نامهند سیدیل و تغییر سکه حکم اندکی اول  
 محکم صاحبی عجزه اولوب انک عدم رضایسن و کسری کل  
 عدالتدن جبرله المقدن ابایسن خبر و بریک قاصد ثنا و  
 دعا ایدوب دیدی که شمدی ظامرو لیدی که بوسری و طین  
 بوسیدن معوج و فروی اولدوغی ساری عدل و دین مستقیم و  
 مستوی اولدوغنه دلیل ظامرو لیدی و بواجو حاج استوی دن  
 افضل و بوطر نقله نامهند سلسل ملق مراران مرتبه مهند سدن  
 کسری ایلمی ناک بکلامین نقل ایتمکد عدل و دادین فرون و  
 ایلمی به نعمت و خلعت سما یون و پردی و ساملری تهری کوند  
 اگر دست ریس و ملزیه کلمه طیبه ایدردی ایلمی لر و عنف و زجر  
 ایتمیده لر مکر که ابرام و الحاج فی وجه ایلمی و سکر نعمته مناسب  
 مواسات فقرادر و اول حکایتی باید ایلمی که بر صاحب  
 نعمتله جمیله خاتونی و ایدردی بر کون ماکیان سمدن کباب ایدوب  
 تناول محلنده بر سامل و رای بدن شئی سمد دیدی خواجه بکیر  
 اولوب خاتوننه بانی سمد و ساملی ردایتمکد امر ایدردی بونک  
 او زرنه زمان کجوب خواجه نک سباب و لای راجع و مال و  
 منالی ضایع اولوب آخر خاتوننه دخی طلاق و یروب خاتون



بر اهل نعمت دخی تزوج ایدوب بر کونینه بوزوجی دخی کباب  
 ماکیان ایدوب اورنیه کلدکی زبان و رای بدن آواز شی بدی  
 اولوز بوخواجه خاتونه امر ایدر که قلد بوکیابی سالد ویر که ثواب صدقه  
 معلومدر خاتون مرغی رغیفه صروب سالد المدیجک فریاد ایدوب  
 پیوشش زوج کریم قتنه کلوب زوج ایدرای نونه کوشش ایدر که  
 کند وکی فراموشش ایدر که بانو ایدر نیجه فریادله پیوشش و لمینه که بو  
 سائل عکلمن تالان که سر حلقه بد حالان اولوب در بدر در نوره  
 نان ایدر نیم زوج اولم در که مال و نعمت اچنده غلطان و شراب  
 طعامی شرب کرم مرغ بریان بدی. تضاریف روزگار سوفا  
 انی بو حاکم گرفتار و مبتلا ایش **م** شقاوت بر نشسته خوش  
 نه بارش رنما کرده نه بار که فشانده شش قضا بر سر زفا که  
 مشعب صفت کیمسه و دینک **خ**واجه تالی ایدرای بانو وادی  
 حیرت کتمه و کورد و کاک حالان نجیب اتمه که انسانک باشنه کلور  
 جزای عمل ناسپاس و پاداش فعل نفس حاجی شناسی در بر اول  
 سائل ضعیف که بوخواجه سکه تناول مرغ بریان ایدر کن بن لم  
 جوع و فقر که کربان ایدم جون شی ایدم دیدم **خ**واجه شکر نعمدن  
 غافل و انقلاب و لندن ذایل اولوب در می سته و غلبه سکنه  
 ایدر لا بد عدل حق انی نعمتدن عرب و صبرم بر کاتیده انو  
 نعمت جزیه و خاتون جمیه سیر کج نصیب ایدر آمان بوضل الله

شکر حق قامت و بذل و ایشار فقر الله نعمتی ادا مت ایدر بن  
**ب**سا مغفیل منو ایدر **ب**سا کار منعم زبرد ایدر  
 پس ضعیفا و فقرا به معاونت و مطایرت و المکر از دوا نمیدن  
 کلین ثقلته مصارت اتمه تک اجر حیثی و مینرا حسنا سنده نقل  
 اولسه کر که وای صل جواد حق و فیاض مطلقه که افاضه خیرات  
 امور ایدن دایم الصدور در مها اکل تشبه ایدوب کند و در خیر  
 صدور ستمه و مبرت ظهورنه داعی اوله اگر چه فیض حق  
 ملاحظه اغراض و مطالبه اغراض دن منزه در و انسان  
 بل جمع حیوان افعال اختیار به سی غرض خالی و فی الجمله مطالبه  
 عوض دن عاری اولم و محالدر **ن**ته کم کنت حکمتده متین اولمشدر  
 اگر در نوره کاسی محذو زندیق صبی صغیری به غرق یا ناره جرق  
 کورسه انجا و تخلیص ایدر با آنکه نه ثواب آخرت نه عوض دینی ملاحظه شد  
 جواب ویروز که اقل مایکون کند و به محالست سببی ایدر صبی  
 عذاب سقره گرفتار اولد و غندن رقت قلب کلشنه اول رقتی دوسمک  
 ایسترس غرضدن خالی اولد فر لکن جهدا ایدر که غرض دنیوی و لمینه که فانی  
 بلکه خالصا لوجه الله تعالی که انوک فوایدی طودانی در و سر که بوضفله  
**م**وصوف اوله محل خلافت الهی اولمعه لائق  
**و**عیایت بی غایت محس علی الاطلاق ساجد حواله  
**ل**احی اوله و الله تعالی الموفق کل ضرور



**در نکات و تذکرات بعضی از اصحاب و فضلاء**

که حکمای کبار و مشایخ اولی الایدی الالبصار در منقول و بزر  
انی نقل و ترجمه در غیر و تصرف اینکدک خواجه نصیر خلاق باصری  
کتابی وصایای افلاطون را به ختم و فاضل و انی اخلاق جلالی ده اکا  
وصایای ارسطاطالیسی هم اید و ب ابراد آتش و بوفیر المره  
بعضی مشایخ طریقت و صایبین الحاق اید و ب کتاب عنبرین  
نقابک کاسه حقیقین مسکی الختام ایدم **وصایای افلاطون**  
**الهی** اولاً معبود کی سل و حقیقی حفظ الیه و همیشه تمتکی تعلیم  
تعلیم قصر الیه و اهل علمی کثرت علمه امتحان الیه بلکه شر و فساد و دن  
اجتنابی نیجه در انو کله اختار الیه حتی حل و علاد و اول سنه طلب الیه  
منفعتنه زوال ایشور بلکه باقیات و صالحات طلب الیه همیشه  
اکاه اول که شرور ک اسبابی جو قدر لایق اولین سنه آرزو  
اید و ب پسته و یقین سل که بنده به حکم انتقامی غضب طریقتدن  
و کله بلکه تأدیبه و تهذیب طریقتدن و تمتکی حیات شایسته  
ایتمه حصر الیه بلکه حیات شایسته به موت بایسته ضم و منفعت  
و حیات شایسته و لایق انی سل که سبکالات و فضایل اوله موت  
بایسته و لایق انی اکله که سبب انفتاح ابواب خیرات اوله خواب  
را حیل الیه نفسکی اوج سنه ده امتحان بختیخ اول فکر الیه که سنه

سند اول کون خطا صادر اولدی ایکنی یاد اید به سن سند اول  
کون خیر اندن صادر اولدی او جو بختی بیکه سن که سند اول کون سج  
عمل خیر ممکن ایکن تقصیر سببی الیه فوت اولدی بونی فکر الیه که حیاتدن اول  
اید و ک و موندن صکره نه اولسک کرک هیچ کمسنه ایکن که احوال عالم غیر  
زوال اوزره در بد بخت اول کمسنه در که عاقبت تذکرندن غافل اولو  
ز لیدن فراغت الیه سر مایکی کند و ذاکندن خارج سنه لردن الیه مستحی  
امکان اولنجی ایصال خیر الیه اندک سنه موقوف اتمه حکمان عد  
ایده اول کمسنه که دنیا تک گذر لره شاد و مصیبت لره محکمین اولیه همیشه  
موتی ذکر الیه و کچشدن عبرت ال او کم حساستنی اندن سل که فایده نه  
سوز حقیق و سولیه و صورت قلندن خبر و یرد و معلومک اولسون که  
بر کمسنه آخره شر قصه الیه اول شری اولاکند و به قبول آتش اولور  
برام می نیجه فکر الیه اندن صله دلو که کنوز اندن صکره فعله حقیق مرسته  
محبت و نیکی و اول خشم نه کلنجی و لیه که غضبه مقتدا اولور سن  
بو کون سکامحتاج اولدک حاجتن بایسته صالمه  
بایسته صله فقیر ک کارین نه پیلور سن نیجه اولور باری  
کر قار لره معس اول کر که فعل جیح و خوی بدنه کر قار اولمش اول  
ایکی خصمک سوزن کام اکلمدن ادا لرنده حکومت اتمه انجی قول الیه  
حکیم اولمغه قانع اولممه ممت الیه که فعله دخی حکیم او کسین زیر ا  
حکمت قوی بو جهانه قلور سکر اول جهانه بیکه کیده جک



حکمت فعلی در اندیشه پدید آید و قلم خوار و دل در اگر سعادت  
اجل چون رحمت بجهت سبب رحمت لدر سعادت قلم و اگر  
لذت عاجل چون گناه اشد سبب لذت کیدر گناه قلم و  
پس بر فعلی بوجوه کوره اشد اول کونی با دایره که سکا چنانچه سر  
او از و نطقدن محروم اولوب نه سولمکه و نه آشکمکه و نه یاد  
ایتمکه قدرنگ اولوز و بریره و ارسک کرک که انده خداوند و بنده  
یکسان اوله پس شمدی کبر ائمه دایما اسباب سفرک مہیا اید  
نه سلور حسن وقت رحلت ایدر سبب و معلومک و لسون که حق تعالی  
احساننده حکمت کبی عطیہ یقین ایلک ایدنه مکافات ملک ایدن  
عفو ایدنه و هر وقت کار کی سل و حالکی اکله و اول جهان عملدن  
نه دکلو اولو اولورنه اشد سبب سندن تکاسل ائمه و حسن سبب سبب  
وسیلہ ائمه و سرور زایل چون فعل اولی و افضل ترک ائمه که  
سرور دایمی ترک ائیش اولور سبب حکمت محبت ائمه و حکمانک سوزن  
اصفا ایت و سوا ی نفسی ترک ائمه و آداب تحسنه دن امتناع ائمه  
و سبب امره و قشدر اول شروع ائمه چون بر سنه پیشقول اولور  
قوم و بصیرت مشغول اول غنا به مغرور اوله مصایب دن نفوس  
شکسته لک و خوار لیق بره دوستله شویله معامله ائمه که قاضی  
محتاج اولمکه سن دشمنده بویله معامله ائمه که قاضی و ارسکور  
غالب اولمکه سن کمسنه به سعایت ائمه و مکر سنه به تواضع ائمه و

335  
و متواضع و دلیری تحقیر ائمه بر قضیه که سندن صا در اوله  
سعد و رطوبه سین اخوانکدن صا در اوله ملامت ائمه و بطاعت  
شاد اوله و بخت اعتماد ائمه فعل خیردن شمان اوله کمسنه ائمه  
مخاصمت و جدال ایدر سبب اوله همیشه سرت عدله ملازم و اکس  
خیراته مداوم اول و صا با معنی **اول اسطاطا حکیم**  
فاضل و انی ایدر سبب لاسرر کتا بنک مترجمی که مأمون خلیفه  
امریه یونانی دن عربی یقین ائیشدی صدر ترجمه سنده شویله  
ارسطاطا لیس حکیم که اسکندر وزیر و تعلیم حکمت ده ائیش  
و پیری ایدی اسکندر فتح اقالیم چون سفر و نهضت ایدی اسطاطا  
ارسطاطا لیس ضعف نیت و استیلا شجاعت سبب ائمه پیکر کیده  
قلمشدی اسکندر دیار عجم مستولی اولتی ابنای ملوک و میرزاده لور  
اصحاب عقل و فراست و ارباب بخت و شجاعت کمسنه لر چون غدی  
اسکندر اندیشه ایدی که بونلری بقا ادر سنه شاید که ارکان ملکی  
اندر دن خلل پذیر اوله و اگر جمله سیر ملاک ادر سنه فوز عدالت دور و  
ظلام ظلمه جای گیر اوله پس ستادی ارسطاطا لیس حکیم  
مکتوب یازدی مطاوی سبب شوق و تخیل مشحون و محاذی سبب لیس  
ملاقات و استند عاقی قدم مقرون و دانشی مکتوبه یازمش که وقوع  
امور نایله و سنج حوادث مشکله لره رای اشراف ارا حکیم کمال  
اولینجه بر جانب میر سبب مصلحت ممکن دکل پس نظم اسباب طاقه غنا



بیوریه حکیم کامل جوانیده یازدهی فرزند جلیل سلطان حسن  
 معلوم اولاد که ملازمت خدمتند خلف قلیت رعیت کثرت ملک  
 داعیه سندن کل بلکه صنوف پری قلیت قوتند در جوانی جماع  
 سمت امتناع اوزرینه در بر سالد دستور بیان ایدم که جزئیات  
 امورده انوکله عامل و هم صحبتند مستغنی او که پس اما اکابر  
 عجم و امثال ایران خصوصند بیورد و عکوز اگر اندری جماع قتل و اهل  
 قادریسک آب و سواهی ایران زمین تغییر نمک خود قادر در کل پس  
 پس نکر امثالی نیه ظالم و لسه کرک پس همدایله که بونری حسان  
 ایله سده ایده سن بلکه احسانی ایله ایله که قدیمی بنده کرکن رتبه  
 عبودیت که رقبه لری خی افکنده اوله  
 بنده حلقه بکوشارنوار می د لطف کس لطف که پگاه شود حلقه  
 بوند صکره دیدی که پادشاه دردت قسم در بر می سی اولدر که کند  
 و غیره سخی اوله آنگهی سی اولدر که کند و سخی و رعیت نخل اوله  
 او جوخی اولدر که کند و رعیت نخل و رعیت سخی اوله در دخی اولدر که کند  
 هم رعیت نخل اوله قسم اول اتفاق مقبول و محمود و قسم ثالث  
 و رابع اتفاق مذموم و مردود در قسم ثانی مختلف فیہ در حکما  
 سند قشده محمود و حکما فرستنده مذموم در سخی و ت اولدر که  
 مستحق اولان محتاجه حاجتی ایصال ایده پس بوم تبه دن تجاوز کند  
 افراط مایل و اعتدال رایل اولوز و سر پادشاه که دایره قدر سندن

336  
 قدر سندن زیاده بخش المنة الله سبب و ملک اولوز ای کند  
 سکا نچه دفعه دیوب طور و رین که سخا و کرم و بقای ملک و اهل  
 کمسنه ناک المنة طمع انهمکد و جمله مروت و سخا اولدر که ظلم و ستم جانر  
 کور می پس و خلقک عبوب خفیه سندن تعلیش تمیبه پس زرا  
 محتسب را در و خانه چه کار و فضل و احسانک تمام اولدر  
 ایولری رعایت ایدوب خلقه کشاده روا او که سن و خلقک سلام  
 الوب تحسینک جوانی و ریه پس و جاهلک خطا پس عفو اید سن  
 ای اسکندر عقل دار تدبیرت و اینه کمالات و تقایص در  
 و جماع فضایلک اصلی محبت نام نیک در و سطرشدن مقصود استیفا  
 لذات و تحصیل شهوات و کلدز بلکه بقای نام نیک و خلود ذکر  
 مر پادشاه که دینی کند و مواسنه تابع و ناموس الهی تحفیف و اما  
 ائیمه الله صاحب ناموس فی اهلک ایدر ای اسکندر پادشاه  
 کر کرد که بلند سمت و صاحب ای و فصاحت زبان انتشار  
 صیت ایله جهان آرای اوله و سوزی از سولیمه و اراذل ایله  
 معاشرت ائیمه و چون پس انیدل حلقه سلطنتی زینتی استیفا  
 ایده شویله که غیر لردن ممتاز اوله و دیار بعیده دن کلن تجاره  
 رعایت و احسان ایده که حسن صیت و ذکر حمل اطراف مملکت  
 منتشر و تجار و زوار بر جانبدن و لایینه عازم اولوب  
 مملکتی معمر اوله و المره جزئی مسامحه المملکت کلی نام حاصل اولوز و



پادشاه صبح و خنده جوق المیه که سم زوال و قار و حسمه  
 اولوب و سم بر یک تیر کلوب حرارت غریزی از مغه علت اولور  
 ای اسکندر شہوت امر نه جریض و له که انده قوت و غلبه  
 خنجر رک خاصه سی و نه فخر اول اول سنه ده که حیوانات خسته  
 انده مشارک بلکه غالت راج اوله و افراط مضبوط بدن و خست  
 نقصان عمر و مورث تخلیق خلق نسا اوله و ضعف و مساکن  
 احوالند غافل اوله و انارک تفقد امور نی واجب بل که  
 موجب رضای خلق و مقتضی جلب قلوب خلایق و غلات  
 حیوانی وقت خاده ذخیره قیل که وقت غلاده فقر و محتاج  
 مدد اوله شو یله اول که اهل فساد شدن خایف و اهل صلاح  
 ایمان له لر ای اسکندر سکا نی که زیدم و بنه درم که  
 قان دو ملکه دلیبر اوله که حیوانات اهل کی خالقنه مخصوص  
 و حقیقت حال علام الغیوب بن غیر می معلوم و کلز تیسر کمال که  
 تمت اولن شخص بری اوله یا بعد صحیح و ار اوله سس اوله قلنه  
 اقدام تیش او کسیر بوندن صعب نه جرعه اولور و مرس کدر  
 بکا و اصل اولدی که چون بر مخلوق بر مخلوق قلمه سبب اوله  
 ملاکه آسمان حضرت باری یاری ایدر لر که یارب فلان لک بر تو  
 دخی مانه امکه سکا تشبه ایدی اگر اول قیل قضا صبحون  
 اولمش سنه حق جل و علا سور که انی قضا صبحون ایاک ایلدیم

ایلدیم اگر ظلمه قتل اولد یسه میور و که غرت و جلام حقون بن  
 انوک قاین مباح ایلدیم پس طاکه تیش و استغفاره بشلیوب  
 اول قانده بدو عایلر تا قضا صبح اولجه و اکا غایت نافع حسن  
 اولد که قضا صبح اوله اگر کند و سی اولور سه حق تعالی نک غضبه  
 نشان دلیل در که آخرتده عذاب مدید و عقاب شدید کرفا  
 اولسه کر که نقص عهد و اصلا دلوه که مکر کتور و رسک  
 اندن دو نوب حانت اوله که نیچ یونان پادشاه لرنک عین کذب  
 نقص عهد امکه ملک لری فاده و اردی بر سنه که فوت اولد  
 اکا تاسف ایدر کی اوله که ناقصه عادتی در و اهل مملکت که تحصیل  
 علوم و معارفه امر اوله و بر کسنه که بر علم ده فایده و ملش اوله  
 انی تربیت و رعایت که مخصوص له که قلوبده محبتک ممکن اولوب  
 ملکوه رونق و ثناء و کرمیک اطرافه منتشر اوله و یونانی لرک  
 ملک سلطنتی یونک ثابت و راسخ اولد که اهل مملکت تحصیل علوم  
 امر ایدر لریدی حتی ابکار و سپر باکر مایند فرایض و اداب و ادب  
 و جمل اصول طب و نجوم تعلم ایدر لریدی معتمد ک اولد و غی  
 کمسنه نک اندن سنه سم و کند و کی می حفظ دن غافل اوله اول  
 قصه او نتمه که پادشاه مندر بر جاریه حال صغیر ندن زمر ایه  
 پرورش ایدر و بضعی طبعنده ایدن صکره سکا بدیه کوندری  
 و غرضی سنی ایاک ایدی بن فرایستله مطلع اولوب سکا تیشیه



ای پیکندردیبل ایله حکم المله وادله متعارض و لیتی حرج  
 ایدوب اقوی سی ایله حکم المله ای پیکندردیبل صفات الی ن  
 بر صفت در و آسمان و زمین عدله دایره و قائم در و اینیا عدله  
 اولمش در و عدل صورت عقل در و عدله ملک قلوب رقاب  
 اولمش اولور اهل سندن در که عدل سلطان حصن نندن بکدر و  
 سلطان عال مطروا ایل دن لغدر بر حرج اوزره سرانی خطله  
 یازمش که ملکه عدل انکی برادر در که بری بر مدست غنی و کلدر  
 بعده و پیش که اسباب نظام عالمک بری بر نه ارتباطی بر آ  
 وضع ایدرم که اشیا ناک توالی و نشانی محسوس مشاهد اوله  
 و بوکنا یک زنده سنی مطابقت خلاصه سی بودایره در اگر بو  
 دایره دن غیر سی سنه کوندر مسمر کافی و دایه ای و الله اعلم



خاتمه الحاشیه

که فی الحقیقه خاتمه کتاب و ختم خط استطابدر و صینه کمال  
 برهان محقق قطب الاقطاب حواجه عبدالحق عجدوانی در  
 قدس الله تعالی سره که ساکنان نیت و طالبان حقیقت چون  
 تحریر یورش اگر چه بوفقیه محرم عاصی غفر الله ذنوبه یوم  
 یو خذ بالنواصی طریق اهل ارادندن پای کور مشدر نیتی و  
 مجلس اهل حقیقت نه جرعه طمشت در نه می اما زمان صبی و اوان  
 مسعود و طایفه علیک محبتی در و ننده ممکن و گفت و کولر که  
 آرزو سی سویی ای ضمیر نه متوطن در لاجرم لنگر لوک و حقیقت  
 کمال شوق شغیدن کلام شریفه مطالعه و ملاحظه و معا  
 علیه لری فهم عقل ظاهرین بشید و کی قدر مذاکره و مناقله اولور  
 و زمان عنوان عمده حضرت برهان طریق شیخ عبدالحق حضرت  
 و صیت نامه سنه نظر انکله استسعاد اولمشدی اگر چه ایت  
 ایستما حد لکلیه عاری و طیف جوی خوی هوا و موسده جاری  
 ایدی اما حلاوت عبارت و ملاحظه اشارتی مذاق طان و کام  
 جنانه ایشمشدی استسناخ اولمقدن امت و تقصیر و عرا  
 خاطره قلمشدی تا که نوزماندره قرین کتاب شجاعت خواجهم  
 ابن حبیب و اعظم روی رحمهما الله تعالی مطالعه سنی سر اوله



بوساله غرا و وصیت ز سر ترجمه شریفه لرنده ذکر او نمیش  
 بولوندی حمد و سپاس خالق الهیاس مؤدی او کوند که بود  
 منقوده که ضاله منشوده آید ظفر میسر اندی و بوساله که  
 که مجموعه مکارم اخلاق در و وسیله تحصیل سعادت رضای  
 ملک خلاق در طرازی سعادت انجام اولدوغی کنی خامه سی  
 وخی مسکی الختام اولمغین ترکی لسانه ترجمه اولندی شاید که  
 اهل ارادتدن بعضی لیلک نظر نه ایر شوب تیغند اولد فکر نه  
 مترجمک اهل طریق اولدوغندن قطع نظر ایدوب خیر عالیه  
 سبب و بضعیفه مغفرت اولمغه داعی اولد که حق حل و علاینها  
 تکریمی کل بجهانه تکریمی در و قوم اهل اندلسم القوم الیشقی هم  
 جلیسم در و کلامین نقل فی المریله مجالسه و معد و دله  
 بعید و کلامه امر مع مل حب خود صیح حدیث در و انار  
 اولیا یله تبرک عادت اهل دن و سنت کمالین بیور  
 که امی او غل سکا وصیت ایدرن مر حاده علم و ادب و  
 تقوی یله و اوزر و که لازم اولسون که آثار سلفی تبع ایدوب  
 سنت و جماعه ملازم او که سن و فقه و حدیث تعلم ایدوب  
 جا بل صوفی لردن اولمیه سن نمازی ایم جماعه قل امام و  
 مؤذن اولد و مرکز شهرت استمه که شهرت افتد و منصبه  
 مقید اولد و دایم کم نام اول جملده و سجملده آدو کی یا

یازمه و قاضی لر حکم سنه حاضر اولد و مکینه به کفیل اولد و وصایای  
 خلقه قرشمه و ملوک و انبای ملوک صحت ائمه و خانقاه ده ساکن  
 اولد و جوق سماح ائمه که جوق سماح قلبه نقاق کنور و بقلیفت  
 ایلر و سماحی انکار ائمه که سماحک ائمه اصحابی جوق وارد  
 از سوبله آزیسی از اویسی خلقدن رسلا ندن چر کبی قاج خلوت  
 ملازم اول ساده رولردن عجم رلردن اهل بدعتلردن پیر سیر ائمه  
 عوالمه و اغنیای صحت ائمه حلال سی و شبهه لردن پیر سیر ائمه  
 و قادر اولد و عجم اولمغه که طالب دنیا اولور سن و دنیا طلبند  
 دینی ضایع ایدر سن جوق کولمه و فقهیه ائمه صبحک ائمه که  
 فقهیه موت قلب و ور و کر که در که کشتی شفقده بقیه سن  
 و اما نکه نظر استمه سن ظاهر و کی زینت ائمه که ظاهر زینتی  
 باطن خراب اولمقدن اولد خلقه مجادله ائمه و مکینه دن  
 سنه استمه و مکینه به خدمت سوره و مشایخ مال دن و جالب حد  
 ائمه و انکر افعاله انکار ایدجی اولد که مشایخ انکار ایدجی مکینه  
 مرکز فلاح و بخت یوزس کورفر دنیا به مغرور اولد که قلبوک دایما  
 خزن و بدنگه عیان و کوزلرک کرمان و عملک خالص و دعاک نظر علم  
 و لباسک کهنه و رفیقک درویشلر و سرمایک فقر و منکر  
 مسجد و مونسک حی سحانه و تعالی اولد استی کلامه شرفا  
 اند تعالی بپرکانه و بستر لن العمل عافیه انه بر جیم ثواب کرا



قله ابضاحه وفتور و کثرت اضاحه فردی صادر اولت در عرفای  
ناظرین و جلسای حاضرین خد متکثرین دامن عفواید مستور اولوب  
و دیده طعن ایل منظور اولمق رجا ایدرز و سکه کلامی حمد و  
ثنای ملک علام و صلوة و سلام خواجه یوم القیام و ال و  
اصحاب کرام و دعای دولت پادشاه اسلامه ختم و اتمام  
ایدرز و سواددن بیاضه نقل و انتهاض اول ساحت اولدی که  
رابعه نهار جمعه خامس عشرین صفر سنه ثلث و سبعین و  
والله نعم المستعان و علیه التکلان  
انه مفضل منعم خاتمان

تمت الرسالة المجموعة بمکارم الاخلاق بعون الله الملك  
الخالق يوم السبت اول شهر جماد الاول سنة اثنين و سبعين  
کاتب الفقیر درویش محمد اخلاقی وفقه  
اسد الاحد الباری  
یکرمی التبحر نسجه در که  
کتاب فقیر ایل  
تمام اولد

### ذیل خاتمه اخوان

وصیته الولی الامین سلطان العرفاء برهان العاشقین مولانا  
جلال المله و الدین محمد بن محمد بن القنوی المشهور بالاولیاء الکبار  
بمولانا خداوند کار قدرس الله تعالی علیه الذی سوسر الامیر  
و سی هذه او صیکم بقوی الله فی الله و العلامه و تقلة  
الطعام و قلة المنام و قلة الکلام و بجرة المعاصی الانام  
و مواضبة الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات علی  
الدوام و احتمال الجفاف من جمیع الانام و ترک مجالسة  
السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین الکرام و ان خیر  
الناس من یفیع الناس و خیر الکلام ما قل و دل  
سر زمو تا فتن از سرور ترک سوا قوت پیغمبر است  
والحمد لله تعالی و صلوة علی من  
لا نبی بعده

جوق زمان ایدی که شاخ خامه تحریریکان ایلد بوستان تقریر و  
بیانده ثمره افشان ایدی وقت اولدی که مقلمه فراغنده  
استراحت اتمامه واصل و نجه عهد ایدی که تنع زبان معرکه  
ابلاغ و تبیانده لامع و رخشان ایدی زبان کلدی نیام  
دانه نیام اختتام اکا حاصل اولد و تقصیرات و زلاتی که قصور و قلة



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
والسلام  
والله اعلم  
بما نزلنا  
والله اعلم  
بما نزلنا

والله اعلم  
بما نزلنا  
والله اعلم  
بما نزلنا  
والله اعلم  
بما نزلنا  
والله اعلم  
بما نزلنا  
والله اعلم  
بما نزلنا  
والله اعلم  
بما نزلنا



